

ROYAL ASIATIC SOCIETY
OF
BENGAL

DATE LABEL

The Book is to be returned on
the date last stamped.

26-1-49

THE
MAASIRU-L-UMARA

BY

**NAWAB SAMSAMU-D-DAULAH
SHAH NAWAZ KHAN.**

VOL. II

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVI 'ABDUR RAHIM

ARABIC PROFESSOR,

AND

MAULAVI MIRZA ASHRAF 'ALI

FIRST. PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

CALCUTTA.

PRINTED BY MAULAVI 'ABDUL BARI AT THE URDU GUIDE PRESS

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY,

NO. 57 PARK STREET, CALCUTTA.

1890.

(باب الغین) [۸۸۲] (مآثر الامرا)

وسانید که پیر غلام بحضور حاضر و عزت الدوله نیز باریاب -
حکم شود که هر دو بشمشیر باهم بجنگند . هر که غالب
آید همان غالب جنگ باشد . پادشاه متبسم شده او را
بخطاب غالب جنگ بنواخت . و عزت الدوله را صغیر جنگ
مقرر ساخت *



* تم'م شد *

* جلد دوم از مآثر الامرا *

نمود) او را همراه بود - و پسترو (که زمانه طرح دیگر ریخت .
 و چرخ نیلگون توطیه تازه بر انگیخت - و خبر کشته شدن
 حسین علی خان بقطب الملک (سید) تالیف او اهم تدابیر
 دانسته بخانه او شتافته با او دستار بدل ساخت - و پیش
 سلطان ابراهیم بن سلطان رفیع الشان (که بتوزکی بر داشته
 بود) آورد و بخطاب امیر الامراء و خدمت میر بخشیکری
 سر بلندی یافت - و روز جنگ در هر اولی اوجا داشت -
 پس از دستگیر شدن قطب الملک راه دارالخلافة پیش گرفت -
 و چون موکم معلای فردوس آرامگاه بدارالخلافة رسید امیر الامراء
 خاندوران را بخانه اش فرستاده عفو جرائم فرمود - و بحضور
 طلب داشته بحالی خطاب و منصب قدیم مورد نوازش گردانید -
 بعد چند سال بسر منزل عقبی شتافت - مرد سپاهی نقش
 غیور بود - هندوستان زاینده وضع داشت - با عمدهای رقت
 سلوک مسای می نمود *

گویند چون فردوس آرامگاه برای بحالی منصب و خطاب

او بامیر الامراء خاندوران ارشاد نمود او عرض کرد که سابق
 خطاب ایشان غالب جنگ بود و الحال شیرافکن خان بخطاب
 عزت الدواء بهادر غالب جنگ مخاطب شده درین باب
 که حکم شود - پادشاه فرمود که ایشان را مفرد جنگ باید
 کرد - غازی الدرن خان (که همان روز ملازمت کرده بود) بعرض

بدست برداشت - و ملازم سرکار سلطان عظیم الشان گشته
 و تفویض بعضی خدمات همراهی سلطان محمد فرخ میر
 (که به نیابت پدر در بنگاله بود) رخصت آنصوب یافت -
 و چون (پس از ارتحال خلد منزل سلطان عظیم الشان نیز
 کشته گردید - و محمد فرخ میر را داعیه سلطنت پیش نهاد
 خاطر شد) او را بمنصب شایان و خطاب غازی الدین خان
 برنواخته سرگرم گرد آردی سپاه و دلدهی مردم ساخت -
 درین ضمن الحاق سید عبدالله خان و حسین علی خان (که از
 اهم تدابیر بود) صورت بهمت - بادشاه برای تسلی خاطر
 آنها نامبرده را از منصب و خطاب و مجرا بازداشت - و پس
 از آنکه (که بر عم خود جهاندار شاه فیروزی مژد گشت - و
 همراهیان بعفایت منصب و خطاب مورد مرحمت شدند) او
 نیز از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار و
 خطاب غازی الدین خان بهادر غالب جنگ و تفویض بخشگیری
 سوم شو بلندی اندوخت و بعد از آن (که میان پادشاه و
 سادات باره گون فتنه بلندی گرفت) او بطرف داری
 پادشاه برزیانها افتاد - و پس از گرفتار شدن پادشاه مذکور
 قطب الملک قدر دانی نموده او را رفیق خود ساخت - و
 پس از آنکه حسین علی خان عزیزمت دکن نمود با فردوس آرامگاه
 از کبر آباد روانه گردید - قطب الملک (که معارفت بهدار الخلافة

که با عدم بصارت او پردازند اصلاً فروغی از راستی ندارند ۱۰
 عالمگیر پادشاه بسیار غضوب و کینه‌ور بود اگر ازین قبیل
 چیزی در می یافت این آب و رنگ نمیگذاشت - خیر سگلی
 و نیک اندیشی او نقش پذیر خاطر بادشاهی بود - حتا
 آخرها (که خان فیروز جنگ مکرر در تنبیه اشقیای دکن
 انعام و مدافعه کرد) روزه ازین قسم مقوله از راه عناد کسی
 پادشاه عرض کرد - در جواب دستخط شد حاشا که بر
 خان فیروز جنگ که از کجا بکجا - با این حال رسید گمان
 کفران نعمت که دو کفر است کرده شود - ابتدا حسب الامر
 جلیل‌القدر بادشاهی خان فیروز جنگ صیده علامی سعدالله خان
 در عقد ازدواج داشت - پس از فوت آن عقیقه با دو دختر
 برادر آن مرحومه حفظ الله خان عرف میلان خان مرة بعد
 ادای کرة بعد اخری تزویج نمود - ازین هر دو اولاد نماند *

* غازی الدین خان بهادر غالب جنگ *

مشهور بکوسه احمد بیگ نام کوکه سلطان معزالدین است
 موطن نیاکانش مملکت توران - ابتدا ملازم سلطان مذکور بود -
 چون اختیار مالی و ملکی آن سرکار به علی مراد (که از هم
 کوکه سلطان بود - و در عهد سلطنت مخاطب بخانجهان بهادر
 گردیده) تعلق داشت این معنی بر طبعش خورده از نوکری

(باب الغین) [۸۷۸] (مآثر الامراء)

ندارند - و راه راست گذاشتن برای کوری چرا - از چه میخیزد
در واقع نظریه اسباب ظاهر غلط عظیم و نهایت سوئی تدبیر
واقع شد - که مثل خان فیروز جنگ سردار صاحب جمعیت
و رفیق نکرد - و الا طرفه شیرازه فراهم آوردن مردم بود -
خصوص مغلیه توران که همه بویاست و فرمان برداری او
گردن میگذاشتند - و چون محمد اعظم شاه از نربدا گذشت
بخان فیروز جنگ نوشت - که از برار ببرهانپور آمده
بنشینید - و پس از سریر آرائی خلد منزل بصوبه داری
گجرات مامور گردید - و در سال چهارم در احمد آباد باجل
طبیعی در گذشت - نعش او را بدهلی برده متصل دروازه
اجمیری در مقبره و خانقاهی (که ساخته اوست) مدفون
نمودند - در امرای توران بخوبیها یگانه بود - خوش خلق -
با وقار - فتح نصیب - صاحب نسق - دولتش رونق داشت -
در عهد ماضیه کم اتفاق افتاده که سلاطین نوکر را در حالت
نا بینائی بسری و سرداری فوج کشی و کار فرمائی در عرصه
داشته باشند - محض باصابت رای و حسن تدبیرش بود
که پیوسته به تمشیت کارهای عمده پرداخته در سواری
و دیوان همان توره و ضابطه مرعی میداشت - و آنچه شهرت
دارد (که بادشاه بر بعضی مکامن ارادهای او مطلع شده در
آشوب چشم (که عارض شده بود) بتأطبا اشارت کردند

و همه چیز آن قدر که باید بل نباید دارد - و در سال هشتم
 بتعاقب پاشنه کوب بغما سیندهیا تا مالوه عذان را نکشید -
 و سرچنگی مستوفی رسانید - و بخطاب سده سالاری مامور
 گردید - اما بنابر وجهی موقوف ماند - و در وقت رحلت
 خلد مکان بصوبه داری برار در ایلچپور اقامت داشت -
 هر چند با محمد اعظم شاه اخلاص و ربط بسیار بود اما شاهزاده
 بنابر غرور (که فطری و جبلی او بود) بمراءات بایست
 وقت کمتر پرداخت - و چنین سردار را همراه نگرفت *
 گویند وقتی (که محمد اعظم شاه بعد جلوس از احمد نگر
 روانه شد در الفقار خان در نواح (خجسته بنیاد ملازمت
 نمود - فرمودند که شما هم اصلح وقت عرض کنید - التماس
 کرد که مناسب این است که بدستور عالمگیر پادشاه قبائل
 بدولت آباد باید گذاشت - و مردم پادشاهی نهایت بی سرانجام
 اند - دو ماهه از خزانه اندرون محل تنخواه باید داد - که
 اسباب یساق درست نمایند - و نهضت مبارک از کتل فرودآورد
 نشود از دیوالکھیات فرود باید آمد - تا خان فیروز جنگ
 ملحق گردد - پادشاهزاده (که مصمت نخوت و دیوانه غرور
 بود) جواب داد که گذاشتن قبایل در صورتی است که مثل
 دارا شکوه حریف باشد - معظم معلوم - و مرا توقع کار از مردم
 خود است - مردم پادشاهی بغیر مبارک و سلامت کار

شدن قلعه چنگی فرار نمود (باراد) مخاصمت دیوینة دهنه
جادو سمیت ستاره رفتة شکست فاعش خورد - و بحال قباء
آواره میرفت - اتفاقا ناکوبا میان نامی مرهتة بغدر سرش
جدا کرد - می خواست نزد دهنه جادو ببرد در راه بدست
لشکریان خان فیروز جنگ افتاد - خان مذکور مصحوب خواجه
بیمای تورانی (که در جائزہ این مؤده بخوشخبر خان
مخاطب گردید) بحضور فرستاد و هزاران تحسین و آفرین
اندرخت - و در سال چهل و سیوم بمهم اسلام گدھے عرف
دیوگدھے تعین گشته بتصرف در آرد - و پس ازان
بمحافظت بنگاه اسلام پوری مامور شد - و در وقت مراجعت
رایات ظفرسمات پادشاهی از تسخیر کهیلنا^(۲) ببهار گدھے
مجمعی فوج او (که از بنگاه ترتیب داده فرستاده بود) تا
چهار کوره جریبی بنظر پادشاهی گذشت *

گویند باین شان و توزک و سامان و سرانجام هیچ امیرے در
هیچ وقت مجلا نداده - و از هر جنس پیشکش فراوان گذرانید
پادشاه بعد از ملاحظه اکثر توپخانه در سرکار ضبط نمودند
و بشاهزاده بیدار بخش سرزنش نامه صادر شد - که شما
با اضعاف یافت و مداخل این سرانجام ندارید که خان
فیروز جنگ در خانه خود توپ و گجندال و شتونال و کهورنال

و بدستپاری فرزند بے (یو و رنگ غازی الدین خان بهادر
فیروز جنگ مفتوح شد) - و بعد از آنکه قلعه ابراهیم گدده عرف
(۲) انکیر را (که بفیروز گدده موسوم شده) جبراً و قهراً گرفت - و
در محاصره حیدرآباد مصاعبی جمیله و بهادری نمایان بر
روی کار آورده زخمها برداشت بعد فتح بمنصب والی
هفت هزاره هفت هزار سوار لوای بلندرتبگی برافراشت - و
پس از آن قلعه حصین اودنی (۳) که موسوم بامتیاز گدده
گردید) به ستیزهای نمایان و آریزشهای سترگ از دست
سیدی مسعود بیجاپوری (که از عمدهای عادل شاهیه بود)
انتزاع نموده در سال سی و دوم با مضافات آن ضمیمه ملک
پادشاهی ساخت - و در همین سال از بیجاپور باستیصال
سنبها دستوری یافت - و چون وبا و طاعون شائع گشت
و بسیاری را (که از دست اجل بدرجستند) ماده دماغی
ریخته چشم و زبان و گوش از کار رفت - بخان فیروز جنگ
نیز چشم زخم رسید - و مکفوف البصر گردید - اگرچه
بذابر ضابطه بحضور نیامد اما در مراتب سرداری و فوج
کشی تفاوتی نداد - و در سال چهل و دوم شغلتای شقی
(که فوجهای عمده اسلام دستخوش تاراج او گشت - و امرای
نامی و پادشاهی را قتل و اسیر ساخت - و پس از مفتوح

و پس از قدم پادشاهی بدیاز دکن سال بیست و ششم
بتنبیه متمردان نواح جغیر تعیین گشت - و داروغگی گوز برداران
از تغیر مکرم خان غائبانه بنام او تقرر یافته سید اعلان
به نیابت دخیل کار گردید - و چون مکرر باویزشهای سخت
و تاختهای مردانه غنیم را منکوب و مغلوب ساخت سال
بیست و هفتم ب خطاب غازی الدین خان بهادر باغد نامی
یافت - و سال بیست و هشتم بتسخیر قلعه راهیری (که
مامن و مسکن سنبها بود) رخصت یافت - از باره آنرا
آتش زد و بسیاری از سرکردهای کفار را بقتل آورده مصدر
فتح نمایان شد - و ب خطاب فیروز جنگ و عطای نقاره
سربورافراخت - و چون در محاصره بیجاپور در لشکر شاهزاده
محمد اعظم شاه تحت و غلای تمام بهم رسید (که اقامت
متعذر بل متعسر شد) خان فیروز جنگ بعنایت ماهی
امتیاز یافته با رسد فرادان تعیین گشت - ناکاه بروسوش
هزار پیاده جنگی (که پیدبا نایک زمیندار سکویا رسد
و سرباری بکومک بیجاپور مخفی فرستاده بود) تاخته همه را
بلف تیغ سیاست گردانید - و رفاه بلشکر پادشاهزاده
رو آورد - خلد مکان فتح بیجاپور را (که سد سکندر گرفت
قاریخ است) بنام او مقرر فرمود - و بدستخط خاص فقره
بواقع نگار کل نوشته فرستادند که داخل وقائع نماید -

(مآثرالامرا) [۸۷۳] (باب الغین)

(که بعزم گوشمال رانا اردیپور مرکز ریات پادشاهی بود) از
حسن علی خان بهادر عالمگیر شاهی (که بتعاقب رانا
بکوهستان در آمده) خبر واقعی نمیرسید - خاقان زمان
نیم شب میر شهاب الدین را (که بامر کشک قیام داشت طلبیده
بخبرگیری خن مزبور فرستادند - آن اقبالمزد با عدم اطلاع
بر کیفیت ملک بیگانه و نشیب و فراز راه و تعدد طرق و بعد
مصافحت و خوف راهگیران بے توقف پیاپی استعجال شتافت -
و بعد دو روز عرضداشت خان مشارالیه آورده از نظر گذرانید -
و این حسن خدمت باعث پیش آمد او شده ب خطاب خانی
و دیگر غزایات نوازش یافت - و پس ازان بتنبیه درگداس
و سونک^(۲) و دیگر شورش گرایان (اتهور) با فوجی شایسته بطرف
موردی تعیین شد - و چون آن فتنه پورهان به شاهزاده محمد اکبر
پیوسته رهبر بیدارمردی و تباهی گشتند شاهزاده میرک خان
را (که از نوکران (دشناس) پادشاهی بود) نزد خان فرستاد -
و بوعدهای مکرر و رعایت درخواست وفاق نمود - خان
قدردان نشان از فرط نیک اندیشی و اخلاص منشی^(۴) با میرک
خان شصت کرده^(۳) مصافحت در در (روز پیموده در حضور) رسیده
مورد تحسین گشت - و بداد و غنی عرض مکرر اختصاص گرفت -

(۲) نسخه [ج] سونک (۳) نسخه [ب] سبقت کرده (۴) نسخه [پ]

بمضور رسیده مورد فراوان تحسین گشت *

(باب الغیر) [۸۷۲] (مآثر الامرا)

نمود - از در پسر باقی ماندند - یکم فتح یاب خان (که مدت ها بقلعه داری مورثی از رنگ گداه عرف ملهیر می پرداخت - سنه (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری باتفاق عبدالعزیز خان بهادر (که سند صوبه داری گجرات از حضور فردوس آرامگا بار رسیده بود) عزیمت آنصوبه نموده - و در اثنای راه با غنیم جنگ اتفاق افتاده بدرجه شهادت پیوست - پسرش بخطاب پدر مخاطب گشته چندے بآئین جاگیرداری گذرانید - در حالت تحریر بنوکری این و آن بسر می برد - دومین فیض یاب خان مرد یارباش بود - در گذشت *

* غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ *

میر شهاب الدین نام پسر قلیچ خان خواجه عابد است - در سال دوازدهم از توران بملازمی خدمت مکان رسیده بمنصب سیصدی هفتاد سوار سرافراز گردید - گویند روزی سبحان قلی خان والی آنجا بسیر فالیز رفته بود - میر شهاب الدین بخواجه یعقوب جویداری و رستم پے اتالیق ظاهر کرد که پدرم بھند می طلبد - و خان رخصت نمیدهد - چون وقت رسیده بود این هر دو عزیز نزد خان رفته بالتماس اجازت حاصل کردند - خان طلبیده فاتحه خواند - و گفت تو بھندوستان میروی مرد عمده خواهی شد - اتفاقاً بدولت رسید که ثروت و مکنات سلاطین بلغ بره بخارا را در جنب آن چه نسبت در سال بیست و سیوم

بداروغگی فیل خانہ میبای گودیده - و سال سیام بقلعه
 میرتوزکی و خطاب معتقد خان سر برافراخته - سال سی و یکم
 از اصل و اضافه بمنصب در هزاری دو هزار سوار (از انجمله
 هشت صد سوار در اسپه سه اسپه) و تعلقه فوجدار (ی) و
 تیولدار (ی) بهرانج مضاف ارده طبل شادکامی نواخته - و سال
 دهم جلوس خلد مکان بفوجدار (ی) سلطان پور مله‌ری فرق
 اعتبار باخذ کرده - پستری بوجه معاتب گشته از منصب برافتاد -
 و سال دوازدهم ببحالی در هزاری دو هزار سوار و خدمت
 داروغگی بندهای جلو مطرح انظار مرحمت گردید - برادر دیگرش
 محمد اسمعیل خان است که پیش از جلوس خلد مکان بمنصب
 هزار (ی) پانصد سوار سرفراز شده - و سال دوم بخطاب خانی نامور
 گشته - و یکم از نیاور نجابت خانی بهره ور خان است - و سال
 بیست و نهم جلوس خلد مکان از انتقال رای (یان) ملوک چند
 بنیابت محمد اعظم شاه بصوبه مالوه رفته - و پستری بخطاب نجابت
 خان سرافراشته ناظم برهانپور و فوجدار بکلانه بود - و سال چهل
 و هفتم بمنصب در هزار (ی) پانصد سوار (ی) اعتبار افراخت -
 و در ایام اقتدار اعظم شاه صوبدار (ی) مالوه بار متعلق گودیده -
 در عهد محمد فرخ سیر نامبرده را حسین علی خان امیرالامرا
 بر سردادن عمل در قلعه مله‌ری (که بار مقرر بود) نظر بند

(باب الغین) [۸۷۰] (مآثر الامرا)

بذابر شهرت حرکت والی ایران باین طرف بدارالملک کابل
(رخصت یافته بود) معین گشته باضافه پانصد سوار سرمایه
کامرانی اندوخت . سال دهم با شاهزاده مذکور بملازمت
پیوسته [چون شاهزاده بمکان موبعداری خود (که عبارت از
دکن باشد) (رخصت یافت) از نیز بهمرکابی مامور شد .
پستز بفوجداری جوانپور سربلند شده سال بیست و سیوم از
آنجا معزول گردیده بحضور رسید . و بهمراهی سلطان محمد اکبر
بر سر قوم سیسودی و راتهور (که دران سال مصدر فساد شده
بودند) نامزد گشت *

و چون شاهزاده باغواوی راجپوتان بغی و زبده بمقابله
با پدر پیش آمد نامبرده با از درین مقدمه شریک بود .
پس از فرار نمودن شاهزاده مزبور او خود را نزد شاه عالم
رسانید . شاه عالم بحضور فرستاد . ازین جهت مغضوب
گردیده حواله اهتمام خان شد . که در محلات اکبری نظر بند
دارد . مدت ها در آنجا محبوس بود . سال چهل و سیوم
غائبانه رهائی یافته بمنصب سه هزاری در هزار سوار و تعلقه
فوجداری جوانپور امتیاز یافت . و یک برادر او محمد قلی
نام سال بیست و ششم جالوس فردوس آشیانی از اصل
و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار امتیاز گرفته
با سلطان دارا شکوه بهم قندهار شتافته . و سال بیست و هشتم

(۲)

غیرت خان محمد ابراهیم *

یمر نجابت خان است - در خدمت فردرس آشیانی پایه
رشداسی داشت - و بمنصب هشتصدی چهار صد سوار مرتقی
گشته در ایامی (که محمد اورنگ زیب بهادر از دکن عزیمت
رفتن پیش پدر نمود - و نجابت خان در رفاقت شاهزاده
مذکور تن در داده کمر موافقت چست بست) او باضافهای
متواتره از اصل و اضافه ^(۳) بدایه در هزار سوار و خطاب
شجاعت خان سر بلذدی اندوخت - و پس از جنگ مهاراجه
جسونت سنگه و محاربه اول دارا شکوه از اصل و اضافه
بمنصب پنج هزار سوار و خطاب خان عالم سرفراز
گشته بر چار بالش بلندرتبگی تکیه زد - و چون [پادشاه
بتعاقب دارا شکوه تا ملتان شتافته معارفت فرمود - و نظم
موبه مذکور بزم لشکر خان (که در کشمیر بود) قرار یافت] تا
(سیدن ار بذابر خبر داری بلده مذکور در انجا ماند - پستر
از انجا رسیده در جنگ دوم دارا شکوه همراه رکاب پادشاهی
بود - پس از ان بوجه از منصب معزول شده اواخر سال دوم
جلوس بمنصب سه هزار سوار مشمول عاطفت
گشت - و سال سیوم بخطاب غیرت خان مخاطب شده آب
رفته بجو آورد - سال نهم بهمراهی سلطان محمد معظم (که

(۲) در نسخه [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخه [ب] بمنصب پایه *

و بقدم ادشاهی مورد سعادت گردیده بفیض آباد موسوم گشت -
 و مواضع پرگذاشت نواح بجمع سی لک دام جدا ساخته بدو متعلق
 نمودند - خان مذکور در جنگ داراشکوه در فوج برادرش بود -
 پس ازان (که الویة عالمگیری بفتح و فیروزی ارتفاع آسمانی
 گرفت و زمام سلطنت بقبضه افتدارش درآمد) اکثر پسران
 آله دردی خان باندازه رشادت و کار طلبی یا بعلمت تالیف پدر آنها
 (که همراہ شجاع بود) مورد عاطفت خسروانی گشتند - مشار الیه
 در آغاز جاوس نیز بفوجداری میان دو آب اختصاص گرفت -
 و در آخر سال دوم از تغیر مکرم خان مغوی بفوجداری چونپور
 عزت اندوخت - و در سال هفتم بصوبه داری تہتہ از تغیر
 قباد خان منصوب شد - و باضافہ پانصدی هزار سوار بمنصب
 سه ہزاری سه هزار سوار (از انجمله هزار سوار دو اسپہ سه
 اسپہ) مہاہی گشت - در سال دہم آخر سنہ (۱۰۷۷) هزار
 و ہفتاد و ہفت ہجری در تہتہ باجل طبیعی بساط زندگی
 در نوشت - حسن علی خان برادرش (کہ فوجدار مراد آباد
 بود) و اسلام خان برادر خردش (کہ فوجداری سیوستان
 داشت) و همچنین پسران و دیگر منسوبانش بار سال خلعت
 مورد عاطفت گشتند *

(مائوالامرا) [۸۶۷] (باب الغین)

تغیر شد - و در سال بیست و هفتم باز بمنصب سابق هزاره
هشتصد سوار و خدمت فوجداری میان درآب سربلند گردید -
ناگاه فیل کلان دندان دار از کوه دامن شمالی پورگنه چوراسی
مضاف سرکار سهارنپور آمد - خان مذکور بحضور اخبار نمود -
قوادلان با فیلان و دیگر لوازم شکار فیل بدانجا تعیین گشتند -
خان مذکور آن را گرفته از نظر گذرانید - و بخاص شکار موسوم
گردید - و در سال بیست و هشتم خدمت مذکور و اتمام
عمارت مخلص پور از تغیرش بحسین بیگ خان تفویض یافت -
انفاقا در سال سیام محمد ابراهیم پسر امالت خان بدیدن
عمارت مخلص پور مامور شده برگشت - و بعرض رسانید که
کار عمارت بآئین سابق جاری نیست - لهذا مجدداً خان مذکور
را بفوجداری میان درآب و اضافه در صد سوار بر نواخته -
بر سبیل تعجیل دستوری یافت که زود عمارت مذکور را بوجه
دلخواه با تمام رساند *

مخفی نماید که کنار جون متصل دامن کوه شمالی که بکوه
سرمور نزدیک است چهل و هفت کوه دهلی موضعی سنت معروف
بمخلص پور از مضافات سهارنپور - بخوش هوایی و چندین صفات
شگرف موصوف - از دار الخلافه کشتی سواره در یک هفته توان
آمد - در سال بیست و هشتم حکم اساس عمارت رفیع اصدار
یافته بود - در سال سیام بصرف پنج لک روپیه با تمام رسید *

● غضنفر خان ●

بهر آله و ردی خان است - از دیر باز از خدمت پدر جدائی
 گزیده در حضور اعلیٰ حضرت شرف اندوز پرستاری بود - و
 منصب بسائر اخوان (غیر از مهین برادر میرزا جعفر) بمزید
 روشناسی و اعتبار و عزت امتیاز داشت - و از کار طلبیها
 در تقدیم خدمات پادشاهی چست و چالاک بود - اولا از
 پیشگاه خلافت بخدمت تزک سرفرازی یافت - و در سال
شازدهم بداروغگی توپخانه و کوتوالی لشکر سربلند گردید - و
 در یساق بلخ شاهزاده مراد بخش خلیل الله خان را (که
 بهرداری طرح دست چپ معین شده بود)^(۲) از چاری کار
 بانفتاح حصار کهمرود و غوری دستوری داد - خان مذکور غضنفر خان
 را با جمعی بطریق منقلا بر سر قلعه غوری فرستاد - مشارالیه
 با قباد خان میر آخور باشی ضابط آن حصار کارزار مردانه نموده
 او را بقعه در آرد - و از ناموس جوئی و نام طلبی از اسبان
 پیاده شده دست و بازو بقعه ستانی برگشاد - درین اثنا
 فوج عقب نیز رسید قلعه دار را غیر از تسلیم چاره نماند - و در
 سال بیست و دوم بداروغی فیلخانه و منصب هزاری پانصد
 سوار تارک افتخار افراخت - و بخطاب خانی نیز مفتخر
 گشت - و آخر بسبب تقاعد او از رفتن بنگاله منصبش

(۲) نصفه [پ] معین بود *

(مائراامرا) [۸۶۵] (باب الغین)

صوبه دارى تهته چهره بختوزي افروخته عازم آن سمت گردید .
و در سال چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پندجاه هجري همانجا
پیمانۀ زندگیش پر شد - جهانگیر نامه (غیر از اقبالنامه تالیف
معتمد خان) از مولفان اوست - و مشارالیه نسبت به معتمد
خان (که همزاح کوئی ناچار و گرفتار است) اکثر مقدمات را بے
کم و کاست نوشته - سیما بغی ایام شاهزادگی جنت مکاني که
بتفصیل مرقوم ساخته *

(۲)
* غالب خان بیجاپوري *

ابتدا نوکر عادل خان والی بیجاپور بود - و بقلعه دارى حصہ
پریزدا مضاف صوبۀ خجسته بنیاد (که دران ایام تعلق بوالی
مذکور داشت) می پرداخت - سال سیوم جلوس خلد مکان
از عادل خان متوهم گردیده بشایسته ' خان امیرالامرا صوبه دار
دکن ملتجی گشته قلعه مذکور را بسرکار پادشاهی گذاشت - و در
جلدري آن بمنصب چارہزاری چهار هزار سوار و خطاب خانہی سر
برافراخته در زمرة تعیناتیان دکن منسلک گشت - سال فہم
ہمراہ میرزا (اجہ جے سنگہ بتادیب بیجاپوریان کمر بستہ در
تسخیر کدھی موضع دھونکی از اعمال بیجاپور و نلکے مصدر
(۳)
قرودات شد - پس ازان احوالش معلوم نگردیده *

(۲) در نسخہ [ج] ذکر این امیر نیست - (۳) نسخہ [ب] نیلنکہ •

پستتر عبد الله خان از عقب رسیده سر خانجهان و عزیز نام
 پسرش و ایمل خان را مصحوب خواجه کامگار بدرگاه پادشاهی
 فرستاد - مشارالیه هشتم ماه مذکور در اثناء آن (که صاحب قران
 . ثانی در آب تپتی کشتی سوار عشرت اندوز مید مرغابی
 بود) با سرهای آن نگونساران رسید - اعلی حضرت زبان بشکر
 افضال الهی گشاده حکم بنواختن کوس شادمانی فرمود -
 خواجه کامگار بعزایت خلعت و اسب و باضافه پانصدی در
 صد سوار و خطاب غیرت خانی سربرافراخت - و چون مشارالیه
 خالی از فهمید و کاردانی نبود بدوام خدمت حضور مورد
 نوازش گشته بافروزی سواران منصب عز و امتیاز یافت - و در
 سال دهم باضافه هزار و دویست سوار بمنصب دو هزار
 و پانصدی ذات در هزار سوار و خدمت نظام صوبه دارالملک
 دهلی از تغیر اصالت خان تارک افتخار برافراخت - و در
 سال دوازدهم تاسیس عمارات شاهجهان آباد باهتمام ار مفوض
 گشته - بهرکاری و صاحب اعتباری مشارالیه پنجم ذی الحجه
 سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجری موافق طرح
 (که قرار یافته بود) بحفر بنیان پرداختند - نهم محرم سنه
 (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری اساس نوآئین گذاشتند -
 تا چار ماه دیگر بصرف جد کاری خان مذکور برخی مصالح
 موجود شده لختی جا اساس برآمده بود (که بتفویض

* غیوت خان *

خواجه کامگار برادرزاده عبد الله خان بهادر فیروز جنگ است - در سال سیوم شاهجهانی از اصل و اضافه بمناصب هزار و چارصد سوار سرفرازی یافت - و چون (سال چهارم) خانجهان لودی از دکن برآمده بقصد شورش افزائی سر بهندوستان کشید - و پس از کشته شدن دریا خان همه آرزو از سر بدر کرده مامنی میخواست و میخواست که بگمذامی از میان بدر رود عبد الله خان فیروز جنگ بهراولی سید مظفر خان باره دست از تعاقب باز نکشیده هرجا می رفت خود را بار می رسانید - ناچار هنگام کارزار گرم کرده برخه از خویشان و اقربا را بکشتن داده راه فرار می سپرد (خواجه کامگار بهمراهی عم بزرگوار بتقدیم خدمات می پرداخت - چون خانجهان از حوالی کالنجر سرچنگ خورده بیست گروه دیگر شتافته برکنار سپیده فرود آمد - از آنجا (که امید رستگاری منقطع ساخته و از زندگانی سیر آمده بود) همانجا غره رجب سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجری در مقابل هراول لشکر فیروزی از اسب فرود آمده با معدودے (که برفاقت او پای ثبات افشوده بودند) بزد و خورد درآمد - پیش از آنکه سید مظفر خان هراول برسد سادات با جوق از پودلان لشکر هجوم آورده خونی گرفته را با رفیقانش پاره پاره ساختند -

هزاري رسیده تعیین دکن گردید - درانجا با خانخانان ساز
 محبتش کوک شد - که ناگاه در عین ریعاش شباب محبت
 الهی . دلوله برانگیخت - و جذبۀ ازان طرف در رسید -
 پخانخانان گفت ترک روزگار سراپای خاطر فرود گرفته -
 بدرخواست نه خواهند گذاشت - بدر جزون میزنم - شما
 بحضور نوشته روانۀ دهلی نمائید - که بقیۀ عمر بر مزار
 سلطان المشایخ بیداسایم - هرچند خانخانان الحاح و ابوام نمود
 (که ازین فرزاندگی دیوانگی نما بگذرد) ممنوع نشد - روز
 دیگر عریان گشته گل و لای ببدن مالید - و در کوچه و
 بازار میگشت - چون بعرض پادشاهی رسید - رخصت انزوای
 دهلی حاصل شد - مدت سی سال در کمال تورع و تشرع
 بسربرد - با آنکه از علم بهره تمام داشت همه را بآب
 فراموشی شسته - بتلاوت قران شریف و باشغال صوفیۀ صافیه
 قیام می نمود - و از خواجه باقی بالله سمرقندی الاعلی
 کابلی المولد (که در دهلی آسوده است) اجازت ارشاد
 سالکان داشت - در سنه (۱۰۴۳) یک هزار و چهل و سه هجری
 رحلت نمود - زوجۀ او هم شیرۀ علامی شیخ ابوالفضل بود - بفرمود
 بشوهر آنچه زر و زیور داشت بدرویشان داده دامن از لوث
 علائق برچید - گویند هر سال دوازده هزار روپیۀ جهت خرج
 خانقاه شاه حسام الدین می فرستاد *

(مآثر الامرا) [۰ ۸۶۱] (باب الغین)

و در عهد جغتو مکانی از بے قاملی و نا پرائی این طریقه
نکرهیده همه وقت معمول گردید - چون سرور فرمان درائی
بجلوس فرودس آشیانی (شکر الله سعیه)^(۲) مزین گشت اول
حکمه (که از قهرمان خلافت پیرویه صدر یافت) منع سجده
بود که جز ذات معبود حقیقی شایان این تعظیم عظیم نیست
مهابت خان سپه سالار بعرض رسانید - که ناگزیر پایه شناسی
آن است که تحیه پادشاهی مغائر تحیات مشترکه میان سائر
بزرگان الهی باشد - اگر بجای سجده زمین بوس قرار یابد هرینه
سر رشته خادم و مخدوم و سلطان و رعیت مضبوط می ماند -
لهذا تقرر یافت که هر دو دست بر زمین گذاشته پشت
دست را استلام نمایند - و چون زمین بوس صورت سجده
داشت آن را نیز پادشاه حق آفین در سال دهم جلوس
برطرف ساخته تسلیم چهارم بجای آن مقرر شد - که در برابر
غایتی (که از پیشگاه سلطنت در حضور و غیبت پرتو ظهور
دهد) تسلیمات چهارگانه بجا آرند - و برای سادات و
علما و مشائخ وقت ملازمت سلام شرعی و هنگام وداع فاتحه
متعین گشت *

خلف ارشد اغر غازی خان میر حسام الدین - مشهور
است که از مشائخ وقت بود - در عهد اکبری بمنصب

(۲) نسخه [ب] بجلوس فرودس آشیانی مرین گشت *

(باب الغین) [۸۶۰] (مآثر الامرا)

بطریق تحیمت و فروتنی نه عبادت و بندگی پیشانی بر زمین
می گذاشتند - سجده ملائکه آدم را و پدر و برادران یوسف
اد را ازین قبیل بود - و این تحیمت در زمان پیشین بمثابه
سلام راج داشت - چون بفروغ خورشید اسلام چراغ ادیان
خالیه انطفا پذیرفت بدل آن سلام و مصافحه مقرر گشت -
عرش آشیانی (که موسس سلطنت و جهانبانی و موجد اکثر
قواعد و رسوم است) در نیایشگری نیز مراتب متنوعه بر ساخت -
دری دست بر فراز پیشانی نهاده سرفرد آوردن قرار داده آنرا
کورنش نامید - یعنی سر را که زندگانی محسوس و معقول
بدوست بدست گرفته نیاز می کند - و خود را باطاعت آماده
می سازد - و دری دست را بر زمین گذاشته بآرمیدگی بردارند
و راست ایستاده دری دست بر تارک سر نهند - آنرا تسلیم
خوانند - هنگام رخصت و ملازمت و تفویض منصب و جاگیر
و عذایت خلعت و فیل و اسب سه تسلیم قرار یافت - و
در باقی مراسم داد و دهش و گوناگون نوازش بیکه اکتفا
فرمود - و پس از آنکه بتجویز دنیاپرستان خوشامدگو انبن سجده
در میان آمد طعن عامه اندیشیده دربار عام موقوف نمود - و
آن را مخصوص مقربان مجلس خاص ساخت - چه هرگاه در
خلوت بذشستن امرا حکم می شد سجده بجا می آوردند -

را برداشتند بهیاری از بهادران را بای ثبات لغزید - غازی خان
از کار طلبی برگشته بفوج هراول پیوست - و مردانه کارزار
نمود - و پس ازان در تئولدارئی اوده در مالش امرای
سرتاب صوبه بهار (که از تباخردی و کوته اندیشی غبار
فساد دران دیار برانگیخته بودند) بهمراهی عساکر حضور
جوهر مردانگی او فرورخ دیگر بخشید - و بکانونه اخلاص و
یکجہتی چہرہ حالش آراسته تر گردید - و سال بیست و نہم
سنہ (۹۹۰) نہصد و نود ہجری در سن ہفتاد سالگی بقصبہ
اوده سفر راہین پیش گرفت - صاحب تصانیف معتبرہ است -
(۲)
شیخ علامی در احوال او نوشتہ کہ کفدآرزے چہرہ افروز دانائی
داشت - و شمشیر را پایہ افزای قلم گردانیدہ با فرد رفتگی
در علم زار رسمی با صوفیان مافی نیایش کری نمودے - و با
بابستگی صوری دارستگی اندوختے - و ہموارہ چشم گریان
و دل تفسیدہ داشتے - گویند اول کسیکہ اختراع سجدہ پیش
عرش آشیانی کردہ او بود - طوفہ ایفکہ ملا عالم کابلی (کہ
از فضای وقت بود) ہموارہ بحضرت میگفت - کہ دریغا من
مخترع این امر نشدم *

بر متصفیان محائف اخبار ظاهر است کہ در ملل سابقہ
و امم سالفہ برای برگزیدگان دین و پیشوایان راہ یقین

سخنمان فریب آمیز پیغام کرد - خان قاضی را چند روز نگاه
داشته هر روز الوان اطعمه و فواکه بسیار (که بوقت سعه و
آسودگی در حوصله بدخشیان نگنجد) در مجلس می کشید -
قاضی را یقین شد که فتح قلعہ از مقوله منتفعات است -
بیرون آمده بمیرزا سلیمان گفت که سعی در تسخیر قلعہ آهن
سرد کوفتن است - ناگزیر میرزا در آشتی زده بدخشان
برگشت - و پس از آنکه قاضی از میرزا سلیمان جدا شده بکابل
رسید میرزا محمد حکیم با احترام و اعزاز پیش آمد - و بمصاحبت
خود برگزید - و او در سال نوزدهم روانه هند گشته در منزل
خانپور هنگام مراجعت الیوم پادشاهی از جونپور شرف ملازمت
عروش آشیانی دریافت - و بکمرد شمشیر مرصع و خلعت فاخره
و انعام پنج هزار روپیه و تفویض منصب پرانچی گری^(۲) چهره
کامیابی برافروخت - چون از مزاج شناسی روزگار نصیب فرادران
داشت در کمتر فرصت محفوف عواطف پادشاهی گشته اعتباری
تمام بهم رسانید - و بمنصب هزاری سر برافراخت - و پس از
تولد در معارک و مغازی (که مکرر به سوری و سرداری لوای
چیرگی افراشت) مخاطب بغازی خان گردید - و در سال
بیست و یکم به همراهی راجه مانسنگه در جنگ (انا سردار فوج
جوانگار بود - چون مبارزان غنیم بلیروی کذ آردی این فوج

* حرف الغین *

(۲)

* فازی خان بدخشی *

قاضي نظام نام داشت - علوم مکتسبه را نزد ملا عصام تلمذ نمود - و در دانش عقلي و نقلي یکنای درزگار گردید - و نصبت مریدی بشیخ حسین خوارزمی پیدا کرد - و بطریقه صوفیه صافیه مناسبت تمام بهم رسانید - و چون ذهن رسا و فکر بلند فطری او بود بفرط کاردانی و رشادت ناموری اندر خنده بدایه امارت برآمد - ابتدا با میرزا سلیمان والی بدخشان قرب و مصاحبت بهم رسانید - و در زمره عمدهای او منتظم گشت - و بخطاب قاضي خان اختصاص گرفت - و در سال (که همایون پادشاه لوی سفر آخرت برافراخت - و میرزا سلیمان از قاپوطلبی آمده کابل را محاصره نمود) منعم خان (که سردار کاریده بود) حصاری گشت - و باستدعای کومک مصرعان را بهندوستان گسیل نمود - چون محاصره بامتداد کشید میرزا قاضي خان را نزد منعم خان فرستاده

(۲) نهغه [ب] هفت امیر *

(۱۰۸)

(باب العیسی) [۸۵۶] (مآثر الامرا)

دادند - چون از پادشاه وقت اطمینان خاطر نداشتند چندی وارد
بندر سورت گردیده با کلاه پوشان آنجا در ساخته اوقات بسر برد -
درینولا سوار جهاز شده عازم بیت الله گردیده - با حفظ کلام الهی
و تحصیل علوم - بمشق خط را درست ساخته - و جوهر همت و
شجاعت را بهم بر آمیخته - شعر می گوید - ازوست * * بیت *
مرا بهنگ فلاخن کجاست همسنگی
که دورم افگنی و گرد سر نگردانی
کثیر الاولاد است - یک پسر او در سرکار نظام الدوله آصف جاه
آمده برعایت قرابت بمنصب پنجه زاری و خطاب حمید الدوله
و مدد خرج نقدی سرفراز گردیده *



بود (مقتول گردید - و همان روز هشتم ربیع الآخر روز پنجم شعبه
 سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری عالمگیر
 ثانی هم برجۀ شادت پیوست - و در تاریخ مذکور معنی الملة
 پسر معنی الملة بن کام بخش بن خالد مکان را بر تخت
 نشاندۀ بشاهجهان ثانی مقلب ساخت - و بعد فوت
 عالمگیر ثانی و خانخانان بر طبق طلب دنا بکرومک او شتافت -
 در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکند
 دنا از نواحی شکرآل برخاسته باراه مقابلۀ با شاه درانی
 جانب سرهند رو نهاد - و عماد الملک بشاهجهان آباد آمد -
 و چون خبر مقابلۀ دنا با قراران شاه درانی شنید غالبیت
 درانیان بر غنیم استنباط نمود - بنابران پادشاه تازه را در دهلی
 گذاشته خود نزد سورجمل جات رفته مدتی نشست - و پشتر
 (که پادشاه مذکور را زمانه از میان برداشت و نجیب الدوله
 سلطان جوان بخت پور عالی گهر شاه عالم بهادر پادشاه را
 بتوزکی بر گرفته در دار الخلافه حکمرانی میکرد) او بفرخ آباد
 نزد احمد خان بنگش رفت - و همراہ شجاع الدوله بجنک اهل
 فرنگ شتافت - و بعد هزیمت در تعلقۀ جات پناه جست -
 و سنه (۱۱۸۷) هزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بدکن
 آمده - مرهتہ محالہ چند برای اخراجات او در صوبہ مالوہ

(باب العین) [۸۵۴] (مآثر الامرا)

لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیرالادرائی همدستان داده
روانۀ لاهور گردید . عمادالملک در فکر نجیب الدوله از فروخ آباد
عمازم دهلی گشت - و رکناٹھه (۲) را در ایدائی بالاجی (۳) را
و هولکر را بمبالغۀ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلی را
محاصره نمود - عالمگیر ثانی و نجیب الدوله محصور شدند -
چهل و پنج روز جنگ توب و دهکله درمیان ماند - آخر هولکر
رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بذای صلح گذاشت - و
نجیب الدوله را با آبرو و مال و ائصال از قلعه برآدرده متصل
خیمۀ خود جا داد - و بتعلقۀ او آن طرف آب جون (که
عبارت از سهارنپور بوری و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد)
رخصت نمود - عمادالملک بتقویت غنیم رتق و فتق مهمات
سلطنت بتمامها بدست آورد - و چون دتا سردار غنیم
نجیب الدوله را در شکرآل محاصره کرد - و عمادالملک
را از دهلی بکومک خون طلبید و عمادالملک با خانخانان
انتظام الدوله خال خود ناخوش بود - و با عالمگیر ثانی
هم صفا نداشت - و می دانست (که اینها با شاه درائی
مخفی سلسلۀ رسل و رسائل دارند - و نیز غلبۀ نجیب الدوله
بر دتا میخواستند) بنا بران خانخانان (که از سابق محبوس

(۲) نسخۀ [ب - ج] رکناٹھه را - (۳) نسخۀ [ب ج] بنا بر صلح -

(۴) نسخۀ (ب) دتا - (۵) نسخۀ [ا ب] عمادالملک که .

وزارت را از تغییر انتظام الدوله خود گرفت - و امیرالامرائی
 بمصمم الدوله مذکور دهانید - روزیکه وزارت گرفت مبع خلعت
 پوشید - و وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزیزالدین
 خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنه
 (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجری بر تخت
 سلطنت اجلاس نمود - و بعالمگیر ثانی ملقب ساخت - و بعد
 یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و چشم مادرش (که
 تمام فتنها از زائیده بود) محمول گشت - بعد ایام برای
 انتظام صوبه پنجاب (که پس از فوت معین الملک از جانب
 شاه درانی بتصرف اهلیه معین الملک بود) قصد لاهور کرد -
 عالمگیر ثانی را در دهلی گذاشته شاهزاده عالی گهر را بتوزکی
 برداشته از راه هانسی و حصار روانه لاهور گردید - و قریب دریایی^(۳)
 ستلج رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوج را بسر کردگی
 سید جمیل الدین خان سپه سالار و حکیم عبید الله خان کشمیری
 مدارالمهام خود را (که بمذنب شش هزار و خطاب بهادالدوله
 سرافراز بود) شبان شب لاهور رخصت کرد - و ایضا باستعمال
 تمام خود را لاهور رسانیدند - و خواجه سوائان را در حرم
 فرستاده مسماة مذکوره را (که در کمال غفلت خوابیده بود)

(۲) نده [ب] چارو [ج] ربه لاهور کرد - (۳) نده [ب] چ [ج]

قریب دریای ستلج رسیده *

بخورجه برگشت) هولگر قریب معمر احمد شاه رسیده اول شب
 چند بان سرداد - مردم گمان کردند که عاقبت محمود خان
 از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر
 سهل دانسته ^(۲) استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نذمودند -
 و الا خرابیه پیش نمی آمد - آخر شب متحقق شد که هولگر
 آمده است - دست و پا کم کردند - که نه وقت استعداد
 جنگ ماند و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و مادر او
 و مصمص الدوله میر آتش بهر امیر الامر خاندوزان ناموس
 و احمال و ائقال را گذاشته با چند کس راه دارالخلافه
 برگرفتند - و از ناتجربگی چشم زخم عظیم رسید - هولگر
 آمده بی مذاحمت تمام ائاثه سلطنت را غارت کرد - و ملکه
 زمانیه دختر محمد فرخ سیر پادشاه (که زوجه فردرس آرامگاه
 بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهی باسر ^(۳) در آمدند -
 هولگر اینها را بحرمست نگاهداشت - عمادالملک ابن خبر شنیده
 محاصره را گذاشته بدارالخلافه شتافت - بی ابا چون دید
 که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره
 نمی توان شد او هم دست از محاصره برداشته بنارنول رفت -
 و سورجمل خود بخود از تنگنای محاصره برآمد - و عمادالملک
 بزور هولگر و سازش امرای حضور خصوص مصمص الدوله میر آتش

(۲) نسخه [ب] داشته (۳) نسخه [ج] با سهری *

دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کاره نساخته روی گریز بجانب
 داسنه نهاد - و از در قطاع الطریق (۲) برآمده بتاخت و تاراج
 محاللات خالصه پادشاهی و جاگیر منصبداران (که در نواحی
 دار الخلافه بود) غبار فتنه برانگیخت - و درین ضمن سورجمل
 جات (که از دسمت اهل محاصره بحالمت تباہ رسیده بود)
 از پادشاه التماس امداد کرد - پادشاه در ظاهر برای شکار
 و نظم و نسق انتربید و در باطن برای کومک جات از دهلی
 برآمده در سکندره مضرب خیم ساخت - و عاقبت محمود
 خان را (که دران نواحی هنگامه پرداز بود) استمالمت نموده
 بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده
 ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت *

از مقدرات الهی اینکه هولگر بخاطر آردن که احمد شاه در
 دادن اضراب توپ تغافل کرد - الحال که بیرون برآمده اسم
 رفته رسد غله و گاه لشکر پادشاهی بند باید کرد - و قافیه
 را تنگ نموده اضراب توپ باید گرفت - و خواست که این
 کار را بے سهم و شریک بر کوهی نشاند - عناد الملک و
 جہاها را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متعرا عبور دریایی
 چون کرده شب (که عاقبت محمود خان ملازمت نمود)

(۲) نسخه [ب] د [۴] نسخه [۱ - ب] برون (۳) نسخه [ب] قافیه
 تنگ نموده *

بخواهید - او میر بخشگیری از تغیر عماد الملک به سادات خان
 ذوالفقار جنگ دهانید - چون پادشاه را با صفدر جنگ سرگرانی
 در داد عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند -
 شش ماه با او جنگید - و در ایام جنگ مذکور ملهار (او)
 هولکر را از مالوه و جاپا را از ناگور بکرمک خون طلبید -
 اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه در میان
 آمد - عماد الملک و هولکر و جاپا مرهته باتفاق بر سر سورجمل
 جات رفتند - بهرت پور و کمهذیر و دیک را ^(۲) که هیرسه
 از قلاع حصینه ملک جات است (محاصره نمودند - و چون عمده
 اسباب قلعه گیری اضراب توپ است عماد الملک بالتماس سرداران
 غنیم عریضه بدرگاه پادشاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ
 منصوب عاقبت محمود خان کشمیری (که مدارالمهام او بود)
 ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن اعتماد الدوله قمرالدین
 خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب
 توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثری از منصب داران
 پادشاهی و مردم توپخانه را بوعده این (که اگر در عماد الملک
 شد با شما مراعات چنین و چنان بعمل می آید)
 با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بردارد - و
 روزی قرار داده بر سر خانه انتظام الدوله غلو کرده هنگامه

مبارک الدوله بنام ریاضت موسوم شدند - و سینه (۱۱۸۵)
هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری مویه بنکاله و چهار بالکلیه
بتصرف کلاه پوشان درآمد *

* عماد الملک *

پسر امیرالامرای فیروز جنگ خلف نظام الملک آصف جاه
اسمی - و دختر زاده اعتماد الدوله قمر الدین خان - نام اصلی
از میر شهاب الدین - چون پدرش بنظم دکن مامور شده
بدان حدود شتافت او را به نیابت میر بخشیکری در حضور
احمد شاه گذاشته بصفدر جنگ وزیر سپرد - سپس (۲) که
خبر فوتش از دکن (سید) او پاس وقت از دست نداده
با صفدر جنگ آنقدر جوشید که بکار بندی مرتد میر بخشیکری
بنام او تقرر یافت - و بخطاب پدر مخاطب شد - پس ازان
(که در مزاج پادشاه درآمد گرد از جانب صفدر جنگ تکرار
یافته) باتفاق خال خود خانخانان با فوج در قلعه شاهجهان آباد
درآمده موسوی خان را (که به نیابت صفدر جنگ با چهار
صد کس بکار میر آتشی می پرداخت) از قلعه بیرون کرد -
و قلعه مزبور به پسر خاندوران مقرر ساخت - صفدر جنگ
فردای آن پیش پادشاه رفته مبالغه در بحالی میر آتشی
نمود - پیش رفت نشد - حکم صادر گردید که قلعه دیگر

(مآثر الامراء)

[۸۴۴]

(باب العین)

میکرر بکومک پنهان عازم گردید - و در جنگ ثبات پا ورزیده زخمی
گشت - و چون شاهزاده عذر بخش عزیزم را جانب مرشد آباد
گردانید او زود رفته با پدر ملحق شد - و پستتر جانب پورنیه (که
بخادم حسن خان نائب آنجا دم مخالفت می زد) شتافته
بعد وصول در نواحی بتیا مضاف پورنیه سنه (۱۱۷۳) هزار
و یکصد و هفتاد و سه هجری قضا را شی برق بر افتاده
خرمن هستیش بسوخت *

* ع *

* پناگه برق افتاده بمیرن *

تاریخ این ساندکه اسم - پس از وقوع این حادثه قاسم علی
خان نام داماد جعفر علی خان خسر را بیدخل ساخته خود مسلط
شد - لهذا جعفر علی خان بکلیت رفت - آخر صحبت قاسم علی
خان با نصاری در نگرفت - و جعفر علی خان بار دوم بر حکومت
دست یافت - قاسم علی خان از آنجا برآمد - و پادشاه وقت و
شجاع الدوله وزیر را بران صوبه برد - و هیچ کار صورت نگرفت -
مدتی مترصد گشاد مقاصد در حضور بود - چون مفید نشد چندی
به بیرونجات گذرانید - مآل حالش معلوم نیست - اما جعفر علی
خان در سنه (۱۱۷۸) هزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری فوت
نمود - پس از پهرش نجم الدوله بر مسند حکم رانی نشست - و
در سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و نه هجری عالم را
پدرود کرد - بعد از ساله چند سیف الدوله نامی در ماه چند

و قتال طول کشید - علی وردی خان سلسله صلح جنبانهد : و
بهاسکر پندت و علی قرارل را با بیست و نه سردار بتقریب ضیافت
در خیمه خود طابیده همه را علف تیغ بے دریغ ساخت -
فوج بذات النعش شده رو بفرار نهاد - (گهو و میر حبیب خانبه
و خاسر بر گشتند - ^(۲) اما هر سال فوج بتاخت و تاراج بنگاله
میفرستادند - تا آنکه علی وردی خان هر سال زرے برای رگهو
مقرر کرده در عوض آن صوبه ادریسه حواله نمود - و ملک را
از خرابی محفوظ داشت - سیزده سال بایالت آنجا دم استقلال
زد - بعد فوتش نبسه اش (که بخطاب سراج الدوله مخاطب
بوده) ده ماه حکومت کرد - در انمیان بذور کلکته را غارت نمود - و
پستر از فوج کلاه پوشان فرنگ هزیمت یافته کشتی سواره (ه سپر
وادی فرار گشت - و پس از وصول براج محل یکم از
نوکرانش نظام نام او را دستگیر ساخته پیش میرجعفر بخشی
او (که خواهر مهابت جنگ در خانه و با اهل فرنگ سازش
داشت) فرستاد - و بتیغ بیداد سوش از تن جدا شد - میرجعفر
بخطاب شمس الدوله جعفر علی خان زبان زد شده به امداد
اهل فرنگ حاکم آنجا گشت - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد
و هفتاد و دو هجری (که موکب سلطان عالی گوهر متصل
پنجه رسیده محاصره نمود) صادقعلی خان عرف میرون پشرو

یقینه اصاله گرفت - شجاع الدوله صوبه داری را طوعاً و کرهً با
 گذاشت - پس از فوت شجاع الدوله (چون صوبه داری بنگاله
 پسر از علاء الدوله سرفراز خان مقرر شد - و بهیچ بخل طبعیت
 که منافعی ریاست است اکثر سپاه را برطرف کرد) علی دردی
 خان سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و در هجری هوای
 گرفتن بنگاله در سرخود جا داد - و با فوج سنگین بتقریب حصول
 ملاقات سرفراز عازم مرشد آباد شد - و برادر خود حاجی احمد
 (که در کارهای سرفراز خان دخیل بود) از مافی الضمیر خود
 اطلاع داد - حاجی مزبور در مدد فریب بود - مهابت جنگ
 چون قریب رسید سرفراز خان متنبه شده با مردم قلیل از
 مرشد آباد برآمد - و حرکت مذبوحی کرده سنه (۱۱۵۳) هزار
 و یکصد و پنجاه و سه هجری بقتل رسید - مرشد قلی خان
 مخمور تخاص داماد شجاع الدوله در انوقت ناظم ادریسه بود -
 فوجی فراهم آورده بمحاربه علی دردی خان شتافت - و مکرر
 شکست یافته خود را بدکن پیش آصف جاہ رسانید - میر حبیب
 اردستانی (که بخشی مرشد قلی خان بود) نزد رگه و بهونساه
 مکسدار صوبه برار رفته او را تحریک تسخیر بنگاله نمود - رگه
 فوج سنگین بهرداری بهاسکر پندت دیوان خود و علی قراول
 که (سردار عمده از رفقای او بود) همراه میر حبیب کرده
 برسر عالی دردی خان به بنگاله فرستاد - و قریب یکماه جدال

(مآثر الامرا) [۸۴۳ .] (باب العین)

داشت [بتصرف ملک متعلقه او پرداخته نامی بحری
برآوردند . در همین بمرض درگذشت . و نخستین مدتی
در قید حیات بود . تا آنکه شجاع الدوله پسر مغدر جنگ ابوالمنصور
خان در سنه (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجری .
فوجی بر او کشیده . بعد جنگ ته تیغ در آمد . ازان بعد
ازین قوم که شهرت ننموده *

(۲)

* علی وردی خان میرزا بندی *

گویند او و حاجی احمد برادرش هردو پسران حاجی محمد
اند (که در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه بتعلقه بکارلی مامور^(۳)
بود) خان مزبور در عالم کم روزگاریها با شجاع الدوله ناظم بنگاله
آشنائی داشت . در عهد فردوس آرامگاه ایام حکومت او باتفاق
حاجی احمد بدان صوبه شتافته پاتابه غربت کشان . شجاع الدوله
بکرمی پیش آمده مدد خرج برای هردو مقرر ساخت . و
جلیس و انیس خود ساخته هیچ کار بی مشورت اینها نمیکرد .
و در پیشگاه سلطنت نوشته منصب شایان و خطاب علی وردی
خانی برای خان مزبور طلب داشت . و چون صوبه پتنه
ضمیمه بنگاله بنام او تقرر یافت علی وردی خان را به نیابت
آنجا تعیین کرد . او در زندگانی شجاع الدوله در پتنه بدر
خودسری زده از حضور بادشاه خطاب مهابت جنگ و صوبه دارایی

(۲) نسخه [ج] مهابت جنگ میرزا بندی (۳) نسخه [ج] بعد از *

(باب العین) [۸۴۲] (مأثر الامرا)

(۲) شکست فاحش داده غنائم بسیار و توبخانه عظیم بدست آورد -
و از اعتماد الدوله گذارک بظهور نه پیوست - بعد ازین شیوه
بغی اختیار کرده مردم بسیار از روه که وطن افغانه اسم طلب
داشته پاره از ملک پادشاهی و پاره از حدود راجه کمانون
متصرف شد - و خیمها را بداب سلاطین هندوستان بزرگ
سرخ تیار کرد - لهذا پادشاه خود متوجه تنبیه ارگشته - لجهای
لشکر فیروزی پیشتر شتافته آتش بانوله دادند - آخر بواسطه
وزیر (که باوصف غارت نمودن هیروند متصدی او بر غم
عمده الملک و مقدر جنگ مصروف طرفدار بی او بود) بذای
صلح گذاشته آمده - لازمیت نمود - در عوض اماکن این
ضلع فوجداری سرکار سهرند یافت - در آمد آمد شاه درانی
سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجری از سهرند
برآمده بانوله و بنکر محالات قدیم خود شتافته همان مال
بدار باقی شتافت - پسرانش سعدالله خان و عبدالله خان
و فیض الله خان - اولین بمرض در گذشت - درمین همراه
حافظ رحمت خان مقتول گردید - و سیومین در رام گدهه تا
حالت تحریر زنده است - و از همراهیانش حافظ رحمت
خان و درندی خان^(۲) [که باهم بنی عم بودند - و اولین
قرایم قریبه با افغانی (که خاوند علی محمد خان بود)

(۲) نسخه [۱ ب] و غنائم (۳) نسخه [ب] دوزدهمی خان .

ذی حجه سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه هجری
 حسب الطلب بدربار می رفت - چون بدروازه دیوان خاصه
 رسید یکی از نوکران نوملازمش او را بزخم جمدهر کشت -
 او بحضور جوابی و مطایبه گوئی متصف بود - و از پس
 مصاحبت پادشاه بهیچ یک سرفرو نمی آورد - در فنون بسیار
 مهارت داشت - شعر می گفت و انجام تخلص می نمود -
 ازوست *

* من از جمعیت آسودگان خاک دانستم *

* که غیر از خشت بهر خواب راحت نیست بالین *

(۲)

* علی محمد خان روهیله *

گویند در اصل افغان نبود - چون مدتی با یکی ازین قوم
 بسربرد و او مالدار و لوارث فوت نمود در حین حیات نامبرده
 را قابض گردانید - مومی الیه اموال او گرفته ابتدا در انوله
 وبنکر (که از پرگذاش شمالی دهلی در دامن کوه کمانون واقع
 شده) سکونت ورزید - چندی بنوکری زمینداران و فوجداران
 آن نواحی ساخت - پستر تسلط بهم رسانیده بانس بریلی و
 مراد آباد جاگیر اعتماد الدوله قمرالدین خان را ویران نمود -
 بذابران اعتماد الدوله هیونزد نامی متصدی را جهت بندوبست
 محاللات خود تعیین نمود - او بجذک پیش آمده متصدی مزبور را

(۲) نسخه [ج] علی محمد خان (۳) نسخه [ب - ج] کامیون *

مذبذب را همراه برده مورد مزاحم بیکران گردید - در عهد مذبذب
 عهدی بخشیکری سیوم داشت - چون مزاج شاه فراغت دوست و
 عیش طلب واقع شده بود انداز گفتگوی او که مجموعه رنگینی بود
 خوش گاه مزاج سلطانی گشته قسم ساز صحبت او کوک گردیده
 که همه وقت از بارپایان محفل سلطانی شد - و رفته رفته
 بمنصب عمده و خطاب عمده الملک تصاعد نموده محسوس
 همگان گشت - از آنجا که پادشاه بکار توجه نداشت امرای دیگر
 این امر را محمول بر آموزش او کرده جهت بر آوردنش از
 حضور با پادشاه مبالغه بمیان آوردند - لهذا نامبرده بنظم
 اله آباد مامور گردید - سال (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه
 و دو هجری بدانصوبه دستوری یافت - و سنه (۱۱۵۶)
 هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری حسب الطلب دامن
 عزیمت بر کمر همت زده بحضور رسید - و بیش از پیش
 مورد التفات خسروانی گشت - و حسب العرض او مقدر جنگ
 ناظم اوده (که ما بین هر دو اخلاص بسیار متحقق بود) طلب
 حضور شده بداروغگی توپخانه اختصاص گرفت - و هر دو متفق
 شده فردوس آرامگاه را بر سر علی محمد خان رهیل (که
 احوالش جداگانه سمت ترقیم پذیرفته) بردند - اما بهسبب
 نفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان پیش رفت نشد - دران ایام
 بر زبلی خاص و عام بود که وزارت بار میشود - بیست و سیوم

(مآثر الامراء) [۸۳۹] (باب العین)

در گرفت و گیر زر از حساب و بے حساب پروائی نداشتند -
از پسرانش یکی محمود عالم خان است^(۲) - که پس از پدر
بقعه داری جنبر معین گشته مدتها بدان می پرداخت -
چون مرهقه بسیار غالب شد و امید کرمک نماید محاله از
مرهقه گرفته قلعه بآنها سپرد - در حالت تحریر بقید حیات
است - دوم خدمت طالب خان که آخرها بقلعداری نلدرك
ممتاز گشته درگذشت *

* ممدۃ الملك امیر خان میر اسحق *

پسر امیر خان میر میران است - ابتدا عزیزالله خان
خطاب داشت - برفاقت محمد فرخ سیر بجنگ جهاندارشاه
مصدر خدمت شده - پس از فیروزی بخدمت قوربیگی
و داروغگی قوشخانه^(۳) مقرر گردید - مد سال دوم فردوس آرامگاه
چون همین علی خان بهمرای پادشاه عازم دکن گشت او
باتفاق قطب الملك راه شاه جهان آباد پیش گرفت - و پستر
(که قطب الملك سلطان ابراهیم را همراه گرفته با افواج سلطانی
بمقابله پیوست) خان مزبور در هراولی جا داشت - و بعد
گرفتاری قطب الملك بپناه باغی نشست - درین ضمن باستماع
این (که سلطان ابراهیم بحالت تباه سرگردان این وادی
سمت) نامبرده را بباغ آورده بپادشاه عرضی نوشت - و سلطان

(۲) نسخه [ب ج] محمود علی خان (۳) نسخه [ب] قوشخانه * .

جنگ مرهته به نیابت صوبه‌داری خجسته بنیاد فرق افتخار
 برافراخت. و چون بعد معاودت نظام الملک آصف‌جاء از هندوستان
 میان پدر و پسر ببرهمی صحبت انجامید و ناصر جنگ در
 جلد آباد روضه (که دو گروهی قلعه دولت آباد است) رفته
 انزوا گزید عبد العزیز خان از روضه مرخص شده پیش
 نظام الملک آصف‌جاء رفت. و بملاحظه کمی عنایت بتقریر
 در اوزنگ آباد آمده بنامه و پیام مزاج ناصر جنگ را برسر
 برآمدن از روضه آورد. تا آنکه از روضه بملهیر شتافته جمعیت و
 سامان فراهم کرده بیرون اوزنگ آباد بر روی پدر آمد. و شد آنچه
 شد. چون کار از دست رفت نامبرده خود را بجایر رسانید
 پس از آن وسائل برانگیخته (که عمده آن گذشت و بمسرتدبیری
 آصف‌جاء بود) صفح جرائم حاصل نمود. و خفیه نوشت
 و خواند بدربار فردوس آگاه نمود. سند صوبه گجرات (که
 بتصرف مرهته رفته بود) بنام خود طلبداشت. و در ایام
 (که آصف‌جاء متصل ترچناپلی چهارنی داشت) مردم
 بسیار نوکر کرده عازم آن صوبه شد. مرهته در اثنای راه
 سد گردیده نوبت به جنگ رسید. و حسب تقدیر نامبرده
 سال (۱۱۵۶) هزار و یک صد و پنجاه و شش هجری بدرجه
 . شهادت پیوست. صاحب جرأت بود. بکار کرد مملداری شناسا.
 (۲)

بفرزندی برگرفت) - در ایامی (که سید فاضل واد سید عبدالحکیم
 در دولت آباد دکن بدیوانی یکی از نامرا می پرداخت) شیخ
 مذکور راه از بود - امیر مرقوم آثار قابلیت از جبین او
 خوانده دولت خود بآردی معالی فرستاد - از آنجا که شیخ الهدی
 در امور معاش سایفه درست داشت رفته رفته جمعیت
 معقول بهم رسانید - او را سه پسر بود - سیومین عبدالرسول خان
 که پدر صاحب ترجمه است *

خان مذکور را فیروز جنگ بهادر در عهد خلد مکان -
 بملازمت بادشاهی و پایه دانشی رسانید - پستر بمنصب —
 در خور و خطاب خانی سرفرازی یافته رفته رفته بخدمت
 طلب خان مخاطب گردید - و بقلمداری نادرک صوبه بیجاپور و
 ارسا صوبه محمد آباد بیدر می پرداخت - پس از و نامبرده
 شده بهم رسانیده در عمل نظام الملک آصفجاه بقلعه داری
 جنیر کامیاب گشت - و نسبت بامثال بیشتر مورد مهربانیهای
 آن نوین باند مرتبه بود - در ایامی (که نظام الملک آصفجاه
 ناصر جنگ شهید را بدکن گذاشته خود پیش فردوس آرامگاه
 نهضت نمود - و باجی راو سردار مرهته سر بفساد برداشته بهاط
 مذازمت پهن گسترد) ناصر جنگ بفکر تالیف مردم افتاده
 نامبرده را (که بجزرات متصف بود و بریده مرهته آشنا) از
 جنیر طلب داشته داخل مشورت ساخت - و پس از انفصال

(باب العین) [۸۳۶] (مائرا لامرا)

کرد - کثیر الاخلاف بود - سیومین خواجه عبدالهادی خان است
که مدتی بقلعه دارمی ماهر می پرداخت - ابتدای عمل
صلابت جنگ تغییر شده باز بحالی اندوخت - و بخطاب
ظهیرالدوله قسوره جنگ مخاطب گردید - پیش ازین چند سال
بدار بقا خرامید - ازو هم اولاد باقیست - میرزا منش و زنده دل
بود و با مکرر بسیار جوشش داشت - چهارمین خواجه
عبدالرشید خان بهادر همت جنگ - و پنجمین خواجه
عبدالشهید خان بهادر هیبت جنگ - هر دو روزگاری در سرکار
نظام الدوله آصف جاه دارند *

* عبد العزیز خان بهادر *

(۲) شیخ مقبول عالم از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر قدس
سره است - موطن نیاگانش موضع اسی متصل قصبه بلگرام -
جدش شیخ علاء الدین نام داشت - و بشیخ الهدیه معروف بود -
گویند سید ابوالقاسم ولد سید خان محمد بن سید محمود
بهته را سه پسر بود - سید عبد الحکیم و سید عبد القادر از
بطن زوجة که از اهل قرابت بود - و از زنی دیگر سید
بدرالدین (که در موضع اسی کتخدائی نمود - چون فرزندی بوجود
نیامد مذکوحه او پسر برادر یا خواهر خود را مسمی بشیخ الهدیه

(۲) نسخه [ب] شکر گنج (۳) نسخه [ج] اسی (۴) نسخه [ج] جان
محمد (۵) نسخه [پ ج] نهذه *

(مآثر الامراء) [۸۳۵] (باب العین)

جنگ مدارز خان به منصب پنجہزاری پنجہزار سوار ممتاز گردیده .
به نیابت پدر بصوبہ داری برار می پرداخت - بعد فوت .
پدر معزل شد - و در ایامی (کہ) آصف جاہ بدار الخلافۃ لازم
شده نظام الدولہ ناصر جنگ را در دکن گذاشت - و درینجا
ہنگامہ مرہتہ بیش از بیش بمیان آمد (او بصوبہ داری
برار تعین پذیرفته بخطاب قسورہ جنگ مامور گشت - و
پس از مراجعت آصف جاہ با ناصر جنگ در روضہ شاہ
برہان الدین غریب رفته نشست - و در جنگ ناصر جنگ با
پدر شریک بود - آصف جاہ بصفہ تقصیراتش پرداختہ طلب
داشت و بعد لی جاگیر نوازش نمود - در سنہ (۱۱۵۹) ہزار و یک
صد و پنجاہ و نہ ہجری سفر عقبی کرد - پھران بسیار گذاشت -
در مین خواجہ مومن خان اسم - کہ در عہد آصف جاہ به نیابت
صوبہ داری حیدر آباد و متصدی گری آنجا نامزد شدہ - و بتذبیہ
علی خان قرادل (کہ نوکر رگہ و ہونسلہ بود) مورد استحضار
گشت - و لختہ بنظم برہانپور مامور شدہ در عمل صلاحیت جنگ
خطاب عضد الدولہ کامیاب گشتہ مکرر بصوبہ داری ناندیور
سر بلند گردید - آخر ہا بجاگیر داری پرگنہ پاتور شیخ بابو مضاف
برار قانع ہون - سالہ چند قبل ازین منزل دار باقی اختیار

(۲) نسخہ [ا ب] ہزار و پنجاہ و نہ (۳) نسخہ [ج] مادیر (۴) نسخہ

[ب] ناپور شیخ مالو .

(باب العین) [۸۳۴] (مآثر الاسرا)

بعضور چون به تنبیه حیدر قلی خان ناصر جنگ (که در صوبه
احمد آباد سر شورش داشت) مامور گشت عضد الدوله
حسب الطلب از مع جمعیت (سیده چندت همراه بود
(۲) و از منزل جهابوا مضاف مالوه بتعلقه خود رخصت
یافت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک مراسم نیکو خدمتی
بظهور رسانید - پستور در سال (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه
هجری بمرض در گذشت - و در درگاه شیخ برهان الدین
غریب رحمه الله مدفون گشت - از علم بهره داشت و در
عمل می کوشید - با علما خیل بتعظیم پیش می آمد - و
با فقرا و صلحا طریق خوش خلقي می پیمود - در بر انداختن
زبردستان و تقویت زبردستان سعی بلیغ می نمود - و در
حفظ قانون عدالت و اجرای سیاست سریع الغضب بود -
مسجد شاه گنج واقعه بلده خجسته بنیان ساخته اوست
که خجسته بنیاد تاریخ آنست - هوض پیش روی مسجد
مزبور اگرچه حسین علی خان بنا نهاده بود اما او وسیع تر
گردانیده - و حویلی و باره درمی او واقع بلده مزبور مشهور
عالم است - طعام خوب و وافر داشت - پسرانش کلان ترین
آنها سید جمال خان است (که در همین حیات پدر بریعیان شباب
رسیده در معرکها نامی بشجاعت و دلادری بر آورد - پس از

(۲) نسخه [ب] چهارم (۳) نسخه [ب] چهل و شش .

گردیده - پستور به نیابت امیرالامرا حسین علی خان بنظم
صوبه مزبور می پرداخت - و بضبط و ضبط همت گماشته نقش
دایمی و دلاوری او دران صوبه درست نشست - سال دوم
جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک آصف جاه بهادر از مالوه
راه دکن پیش گرفت) او از مضمون نوشتها بما فی الضمیر
پی برده فوج شایسته فراهم کرده پس از دین بهادر مزبور
در نواح برهانپور رسیده ملحق شد - و در جنگ دلاور علی
خان (که حرب معب بر افتاد و مردم بعیار از همراهیانش
بکار آمدند) هر چند فیل او قدری بر گشته بود اما سر رشته
همت از دست نداده در جانفشانی کوتاهی نمود - و در
جنگ عالم علی خان بمثل دست راست نامزد شد - و بعد
فتح (که وصول بخجسته بنیاد مروت بست) او از اصل و
اضافه بمنصب پنج هزاری پنجهزار سوار و خطاب عضدالدوله
بهادر قمره جنگ چهره اعتبار بر افروخت - و اصالة بصوبه داری
برار تعیین پذیرفت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاره هفت
هزار سوار تصاعد نمود - و سال دوم (که آصف جاه عزیمت
بندوبست صوبه بیجاپور نمود) او بنیابت در خجسته بنیاد
ماند - و پستور (که آصف جاه حسب الطلب فردوس آرامگاه
راه دارالخلافه پیش گرفت) دفاتر دیوانی و بخشگیری پیش
او گذاشته او را نائب معتقل ساخت - و پس از (رفتن

(باب العین) [۸۳۲] (مآثر الامراء)

که در دارالخلافه بقید حیات است - و بخطاب منصور الدوله
سرفرازی دارد *

* مضمون الدوله عرض خان بهادر قسوره جنگ *

خواجه کمال نام نبهت همشیره میر بهاء الدین سمرقندیست
پدرش میر عرض نام از سادات حیدری بود - و نامبرده
خدیجه بیگم صبیح قلیچ خان در خانه داشت - سید نیاز خان
خال حقیقی او (که سال چهل و هفتم سلطنت خلد مکان
از امل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
و نیابت صوبه داری بیجاپور شرف افتخار حاصل نموده
و پس از ارتحال آن پادشاه چون سلطان کامبخش بر سر
بیجاپور رفت او بانتظار تحقق خبر چندی تعویق بمیان
آورد - بستر ملازمت نمود - و بے اطلاع شاهزاده دفعه برخاسته
نزد اعظم شاه شتافت) سید نیاز خان دوم پسر او بود (که
صبیح اعتماد الدوله قمرالدین خان (زوجہ او میشد) در
هنگامه نادر شاه بنابر صدور گستاخی ازو شکمش را چاک
کردند - نامبرده در عهد عالمگیری از توران بهندوستان رسیده
ب توسط خان فیروز جنگ خطاب عرض خان یافته همراه خان
میرپور در صوبه داری احمد آباد دخیل کارهای خانه او
بود - پس از فوتش بدربار پادشاهی رفته ابتدا بوساطت
میر چمله در عهد محمد فرخ سیر بصوبه داری برار مامور

تفویض یافت - که خود در حضور باشد و نائب بتعلقه
بفرستد - در عهد فردوس آرامگاه پُنی از فوت اعتماد الدوله
محمد امین خان بمنصب هفت هزاره جبین بخت روشن
ساخته تا رسیدن آصف جاه بحضور نیابة امور وزارت و امالة
میر سامانی سرانجام می نمود - در همین عصر سنه (۱۱۳۹)
هزار و یکصد و سی و نه هجری بمطاعت هشتی در نوردید *
گویند مرد پاکیزه صورت خوش وضع متین و متدین بود
و صلاح و تقوی و حسن اعتقاد با نقرا معروف - ضوابط
جهانداری و هر رشته دفتر بر سر زبانه داشت - خلعت مکان
انشا و املائی از را می پسندید - احکامی (که بواسطه او بظام
پادشاه زاده و امرا صدر یافته) فراهم کرده با حکام عالمگیری
موسوم ساخته - و شقهای دستخطی پادشاه نیز جمع کرده
کلمات طیبات نام گذاشته - هر در نسخه متداول است - خان مزبور
شش پسر داشت - یکی سعد الله خان هدایت الله خان که
احوال او برآسه بزبان قلم گذشته - درم ضیاء الله خان که احوال
او در ضمن ترجمه ثناء الله خان و امان الله خان پسرانش
نگارش یافته - سیوم کفایت الله خان - چهارم عطیعت الله
خان (۲) - که بعد پدر مخاطب بعزایت الله خان و حاکم
کشمیر گردیده - پندجم عبید الله خان - ششم عبد الله خان

(باب العین) [۸۳۰] (مآثر الامرا)

که چون اسد خان بسبب پیری و عیاش مزاجی در دستخط
یکواغذ وزارت تهاون می کرد حکم میشد - که عنایت الله خان
نیایه دستخط می نموده باشد - و از غرائب عنایات بادشاهی
تعبیت بحال او (که صاحب مآثر عالمگیری نوشته) از ذیل
احوال امیرالامرا اسد خان باید دریافت *

پس از ارتحال خلد مکان همراه اعظم شاه بهندوستان رفته -
(چون محالات کارخانجات غیر ضروری در گوالیار گذاشته شد)
او نیز باتفاق اسد خان در آنجا ماند - و در عهد خلد منزل
ببعلی خدمات سابق آبرو حاصل کرده همراه اسد خان
بدار الخلافه مرخص گردید - و پسرش هدایت الله خان نیایه
در حضور خدمات مأموره را سرانجام میداد - پس از وصول
بدکن چون مختار خان (که بتعلقه خانسامانی مقرر شده
بود) در گذشت - تعلقه مذکور بظام او قرار یافته حسب الطلپ
بحضور رسید - و در عهد جهاندار شاه عنایت الله خان
بنظم صوبه کشمیر نامزد گردید - و در ابتدای عهد محمد
فروخ سیر (که پسر رشیدش سعد الله خان هدایت الله خان
بقتل رسید) عنایت الله خان از کشمیر عزیمت بیم الله
نمود - و در اواسط عهد مذکور مراجعت کرده از اصل و
افاضه بمنصب چهار هزاره دو هزار سوار فایز شد - و خدمت
دیوانی خالصه و دیوانی تن بانضمام صوبه داری کشمیر بار

پدر . معروض داشت . نامبرده ابتدا بمنصب قلیل و اشرف
 جواهرخانه سربلندی اندوخت . و سال سی و یکم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار صدی شصت سوار فایز گردید . و سال سی و دوم
 بخانسامانی سوار بیگم چاره عزت برافروخت . و سال
سی و پنجم (چون رشید خان بدیع الزمان دفتر دار خالصه برای
 تشخیص جمع بعضی محالات خالصه موبه حیدرآباد (خصت
 یافت) او به نیابت خان مزبور و از اصل و اضافه بمنصب
 شش صدی شصت سوار و عطای خطاب خانی امتیاز برگرفت
 و سال سی و ششم از تغیر امانت خان میر حسین بدیوانی
 قن و از اصل و اضافه بمنصب هفتصدی هشتاد سوار و بعد
 چند روز بانضمام دیوانی صرف خاص و اضافه بیست سوار
 امتیاز یافت . و سال چهل و دوم خدمت مدارت نیز تا تقرر
 دیگرے متعلق بار شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و صد سوار
 گردن کامیابی برافراخت . و سال چهل و پنجم از انتقال
 ارشد خان ابوالعلا دیوانی خالصه نیز بنام او قرار یافته از
 اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد و پنجاه سوار درجه
 ارتقا پیمود . سال چهل و ششم بعزایت فیل بلند مرتبه گشت
 و سال چهل و نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و صد
 و پنجاه سوار بر فراز بلند رتبهگی برآمد . ساز صحبت او
 با پادشاه قسمی کوک شده اعتبار او در دل جا گرفته بود

(باب العین) [۸۲۸] (مآثر الامراء)

بازار کوشش و کشش را گرم نمود - مردم تازه نگاهداشت^(۳) -
شهادت خان تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت گذاشت -
قضا را درین اثنا تفتنگی بپدر آن ستمگر دولت خان نام
۲ که بدولت پسر دم آسایش می زد (رسیده به نیستی سرا
در شد - آن بدمست پندار (که نشئه باده در بالا داشت)
برخود پیچید - و فیل را تزد (انده یکسر بر سر شهادت خان
(که بر ماده فیله کوچک هوار بود) (سید و دوسه ضرب تیغ
خون آشام حواله کرد - درین ضمن تیرے بمقتل او آمده
پیدایش اعمال خصران مال پیوست - سر بریده او بحکم
ناظم بدار الخلافه ارسال یافت - و پس ازان زمینداری بر
پسرش مقرر گشت - براه و (سم معمول زمیندارانه می پردازد -
هیچکس مثل مقتول ازین فرقه نام آرد نکرده *

* عنایت الله خان *

نصیبش بسید جمال نیشاپوری میرسد - حسب اتفاق دارد
کشمیر گردیده درانجا اقامت گزید - پدرش میرزا شکرالله
نام داشت - مادرش حافظه مریم (که عقیقه مالک بود) در عهد
خلد مکان بتعلیم زیب الغما بیگم صبیغه پادشاه خواهر حقیقی
محمد اعظم شاه مامور شد - بیگم پیش او بحفظ کلام الهی
و کسب آداب پرداخته برای منصب عنایت الله بخدمت

(۲) نسخه [ج] کشش و کوشش (۳) نسخه [ج] نگاهداشت *

و بزعم آنکه با رئیس بسازد و برویه بتازد بیش از بیش
 بدمرد و سرکشی افزود - و دامی از قبال واجب بجایگزیدارای .
 آن ناحیه عاید نمی نمود - و از کنار رودبار بیا (که قلعه
 موسوم باد بسا اساس گذاشته بود) تا قصبه تهاره مضاف
 سرهند (که براب دریای ستلج است) در تصرف داشت
 و از نهاب او شیر ناخن میگذاشت - دیگری را چه یارا که
 دران حوالی دست از آستین برآورد *

چون عبدالصمد خان دلیر جنگ ناظم لاهور^(۳) از شرمنجی
 و بیراهه روی او خار خار غم در دل می شکست پس از مهم
 گرو شهداد خان خوشگي را (که از ابطال رجال بود) بفوجداری
 آن ناحیه بر گماشت - و باستیصال آن مغرور اشاره نمود
 اگرچه حسین خان (که رب النوع خان مزرور و سرآمد سرتابان
 وقت بود) اضی بپرداختن عیسی خان نمیشد - که تا
 او هست کم بها نمی پردازد (واقع درست اندیشیده بود
 چنانچه احوالش برگزید) شهداد خان کار بند حکم ناظم شده -
 چون در مبادی سال پنجم فرخ سیر تقارب فتنین بهم پیوست
 آن بومی بے باک (که پشت گرمی او بکثرت مواد و بسیاری
 استعداد بود) متصل قصبه تهاره (که منشا و مولد آن خود سر
 همان نواحی ست) با سه هزار سوار جرار بزد و خوردن مردانه درآمده

(۲) نسخه [ب] بادرمن [ج] باوری (۳) نسخه [ج] صوبه لاهور .

برآردن - و بمنصب پادشاهی فرق افتخار بر افراخت - و در
• قتال و جدال (که شاهزادها را در لاهور واقع شد) با فوج
شایسته جرار ملتزم رکاب جهاندار شاه گردید - دران هرج
و مرج از یاردی طالع غنیمت سترگ (که همگی عربهای
خزانه بون) بدستش در آمد - و هیچ کس بدار پرس نیفتاد
و پس از فتح از پیشگاه سلطنت بمنصب پنجم هزاری و
فوجداری درآبه پنه و لکھی جنگل علم اعتبار افراشت
(۲)
و از حقیض زمینداری به بلند پایه امارت و ایالت مرتقی
گفته کله گوشه پندار بارج فلک رسانید - و چون قابو طلبی
و واقع پژوهی تمغای زمینداری ست خصوص متمدان (که
سر زیاده سری بذخن فتنه و فساد می خارند) همین که
انقلاب سلطنت بمیان آمد و جهاندار شاه از سریر فرمانروایی
غافلید یکبار سر از ربه اطاعت کشیده دست تصرف و تغلب
بذوای و جوانب دراز ساخت - و بطریق مالوفه معهوده
بر قوافل دهلی و لاهور می تاخت - و مکرر با فوجداران قرب
و جوار ساخت جنگ و پیگار پیموده چهره غرور و نخوت
افروخت - و مال و اسباب بسیار بحرام توشگی اندوخت -
از راه حيله درزی و بهانه سازي بوسیله ارسال رسل و اهدای
(۳)
تھف با ضمصاص الدوله خاندوران ربطی و توسل بهم رسانید

(۲) نسخه [ب] لکھ و آکھی جنگل (۳) نسخه [ا ب] حيله وري •

زنک (فته بررد آرد) - پستر چندے موبه داری برار بنام او
 قرار گرفت - و بره ایام به نیابت محمد بیدار بخت در
 برهانپور ماند - سال چهل و نهم^(۲) در گذشت - محمد رضا
 پسرش از انتقال او بقلعه داری رام گدهه و از اصل و اضافه
 بمنصب داری چهار صد سوار قامت قابلیت آراست *

(۳)

* میسی خان مبین *

و منبغ نیز گویند - طایفه ایست منشعب از قوم رنگهیر که
 خود را از راجپوت شمارند - بیشتر در چکله سرهند و درآبه^(۴)
 پتله بدومی گری و زمینداری بسر برند - رهنی و قطاع الطریقی
 را نیز از دست ندهند - پیشین ایام نیاگان مشارالیه مرزبانان
 معتد به نداشتند - جدش بولاقی دست و پای زده نامه
 پیدا کرد - اما چون او بعرضه تردد و تلاش خرامید دزدی^(۵)
 و دست اندازی آغاز نهاده سرمایه مردم آزاری بهم رسانید
 و حرامی قافله گشت - پس ازان جمعیت فراهم آورده هرجا
 دستش میرسید بغارت و تاراج می پرداخت - و رفته رفته
 از اطراف و جوانب زمینداری و ابطان مردم بقعدی گرفته
 صاحب حشم و دستگاه گشت - و در جنگ اعظم شاه بهمراهی
 محمد معزالدین تردد نمایان نموده نامه بمودانگی و بهادری^(۶)

(۲) نسخه [ب ج] ششم (۳) نسخه [ب ج] مبین (۴) در [اکثر نسخه]

نگاه (۵) نسخه [ج] چور او (۶) نسخه [ج] تردد نموده *

و ششم خلد مکان از تغیر محمد یار خان بخدمت میر توزکی
چهارم عزت بر افروخت - سال سیم چون برادرش (روح الله)
خان بنظم موبه بیجاپور مامور گردید از بقلعه دارمی آنجا
اختصاص گرفت - سال سی و ششم بعد قوت (روح الله) خان
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی شش صد سوار سرمایه
اعتبار اندوخت - پستتر بخدمت قور دیگری نامزد شده سال چهل
و ششم از تغیر سردار خان بقلعه دارمی قندهار و از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرتقی گردید - باقی کیفیت
حالش دریافت نشده *

* علی مردان خان حیدر آبادی *

میر حسینی نام داشت - از نوکران عمده ابوالحسن والی
حیدر آباد بود - سال سیم جلوس المگیری بعد فتح گامکده
ملازم پادشاهی گشته بمنصب شش هزار و خطاب علیمردان
خان بلند آزاره گردید - و بتعلقه دارمی کنچی مضاف کرناٹک
حیدر آباد سر فزاری یافت - سال سی و پنجم (که سنتاجی
که در پره بکومک چنچی (که در محامره فوج پادشاهی
بود) رسید نامبرده بدفع از کمر بسته برآمد - و بعد مقابله
و زودان زد و خورد دستگیر شد - و اخیال و غیره اسباب
بغارت مقاهیر در آمد - بعد دو سال مبالغ معتدبه داده
منخصی حاصل نمود - و غایبانه بمنصب پنته هزار و پنته هزار سوار

باشد) بوتون نخواهد آمد - بار ندادن او بجمیع وجوه رجکان
 دارد - و بعد رسیدنش بدار الخلافه و پیام نمودن بحرف و موت
 از سر واکرد - پادشاه هم نظر بقدم خدمت و تدبیر و اخلاص
 از خود رایی و خود آرائی او اغماض می فرمود - و تمشیت تعلقات
 عمده باو می سپرد - خالی از کمال ظاهر نبود - چون بخدومت
 شاه برهان الدین (از آلای) (حمة الله علیه) اعتقاد بسیار
 داشت (ازی) تخصص میکرد - دیوان و مثنوی از مشهور است
 در حل قدوات مثنوی مولانای روم خود را یگانه میدانست
 (۲) مخیر موفق و کریم الصفات بود - این بیت ازوست - که در سوازی
 روز فوت زن آبادی پیش شاهزاده محمد از رنگ زیب بهادر
 خوانده بود *

* بیت *

* عشق چه آسان نمود آه چه دشوار بود *

* هجر که دشوار بود یار چه آسان گرفت *

پادشاهزاده یک دربار حکم اعاده فرمود - و پرسید که این
 بیت از کیست - گفت از کسیست که نمی خواهد بخدومت
 خداوند نعمت خود را بشاعری موسوم سازد *

* عزیز الله خان *

پسر سیوم خلیل الله خان یزدی ست - پس از فوت پدر
 بمنصب درخور و خطاب خانی سر بلند گردیده سال بیست

(باب العین) [۸۲۲] (مؤثر الامرا)

سال نهم باضافه پانصدی ذات لوی بلند مرتبگی برافراشت
سال دوازدهم باز عزت اختیار کرده بسالیانه دوازده هزار
روپیه ممتاز گشت - و باز مورد عاطفت خسروانی شده سال
بیست و دوم ببخشیدگری تن از تغیر صفی خان ^(۲) باج اعتبار
گرائید - سال بیست و چهارم بتفویض نظام صوبه دارالخلافه بر
چار بالش عزت نشست - و مدت ممتد بدان کار پرداخته سال
چهارم مطابق سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجری
زایده نشین عدم سرا گردید - با فقر و آزادی استقامت مزاج
جمع داشت - نوکری به تبختر می کرد - و با هم چشمان
تکبر می ورزید *

چون مهابت خان محمد ابراهیم بصوبه داری لاهور
مامور شد برای سیر قلعه و عمارات دولتیخانه استدعای
پروانگی نمود - و عرض او پذیرائی یافته فرمان بنام خان
مذکور درین باب صدور یافت - در جواب نگاشت - که او را
بهمب بعضی موانع نخواهم طلبید - اذل حیدر آبادی قابل
آن نیست که عمارات پادشاهی را بنظر سیر و تماشا ببرد
دیگر ابواب اماکن بظاہر احتیاط مسدود میدارند - و امکانه
غیر مفروش - و تماشای او لایق این نه که برای او بتصفیه و فرش
باید پرداخت - دیگر در ملاقات سلوک (که از من متوقع

(۲) نسخه [ج] آصف خان *

(۱۰) (آلایه) [۸۲۱] (باب العین)

بعد فرمان طالب ایالت با هزار جوان لاری روانه ساخت
درین ضمن خبر رسید - که از حسب الطالب والی ایران
از دشن زنی شده در عرض راه مقدم ملک جاویدانی گردید
در سرزمین آن زانی ملی خان و دومین محمد خلیل در
از رنگ آباد بودند - و بچاکر می گذرایدند - در گذشتن
دومین با معز ازین عالم بود *

• عاقل خان میر عسکری •

خوفا علی است - و از راه شاهیان عالمگیری - در عهد
شاه اردبیلی پیشگیری دوم مأمور بود - در آن (که
ادسافران مأمور بموجب عیادت در گرامی قدر از دکن
عزیمت نمودند) او را بمراسم شهر در از رنگ آباد
گذشت - و پس از جاوس خان مکان به پیشگاه سلطنت آمده
بخطاب عاقل خان مخاطب شده بفرموداری مبان در آب
سر باندی اندوخت - و سال چهارم از آن بعقله معزول شده بذایر
عوارض جسمانی گوشه انزوا گزیده بقتل سالیانه ده هزار روپیه
رخصت مأمور یافت - سال ششم در آن (که مراجعت
پادشاهی از کشمیر بدهور واقع شد) فروغ التفات سلطانی
باعتال او دافعه از اباس گوشه گزینی بیرون آورد - و بعزیمت
خلعت و منصب در هزری مقصد سوار دیگر باره کامیاب
گشت - بستر بدازشگی غمناخانه چهره عزت بر افروخت

قدر شناسی گفت - که هر چند این جان سخت تا حال
 بهر نیامده اما امید حیات بدین حال معلوم - و اگر حیات هم شد
 بدست و پای مجروح تقدیم مراسم نوکری متعذر - و اگر
 نوکری هم توانم کسی (که گوشت و پوست او بنمک ابو الحسن
 پیروزش یافته باشد) نوکری عالمگیر پادشاه نتواند نمود
 ازین جواب بر چهره پادشاه اثر ملال ظاهر گردید - اما از
 انصاف بزرگوار حکم شد که بعد صحبت تمام احوال او بعرض
 رسانند - و پس از محکم شدن او بصوبه دار حیدر آباد حکم
 رفت - که باستمالیات او پرداخته روانه حضور سازد - چون باز
 زبان بایا کشود فرمان شد - که مقید نموده بفرستند - خان
 فیروز جنگ شجاع گشته پیش خود طلبید - و چند گاه با خود
 داشته هموار کرد - سال سی و ششم بمنصب چهار هزار
 سه هزار سوار در زمره ملازمان انسلک یافت - و بخطاب خانی
 برنامه و عطای اسپ و فیل و تفویض خدمت فوجداری
 فواحی راهبری سر باندی اندوخت - و سال چهارم بتعاقب فوجداری
 کوکن عادل شاهیه (که کنار دریای شور متصل کوه بندر
 واقع است) بلند آوازه گشت - و پستور بابرام رخصت بیت الله
 گرفته روانه گردید - و بعد رسیدن بوطن خود لار درانجا منزوی
 شد - پادشاه باستماع احوال او عبد الکرام نام پسرش را

(مآثر الامراء) [۸۱۹] (باب العين)

و بهیچ باب خود را معذور نمیداشت - و فرمان پادشاهی
متضمن امیدواریها (که بنابر تالیف او مدور یافت) باز
وفا کیشی دست رد بران زده باقیب وجوه پاره ساخت
شبه (که امرای پادشاهی بساخت بعضی اهل حصن درون
قلعه در آمدند - و صدا بلند شد) او فرصت کمر بستن نیافته
باشمشیر و سپر بر اسپ چار جامه باتفاق ده درازده کس
از رفقا جانب دروازه دوید - از آنجا (که مردم پادشاهی
بندوبست دروازه شهر پناه نموده چون سیل بلا راه قلعه^(۲) ارک
پیش گرفته بودند) نامبرده دوچار شده بهر که میرسید
شمشیر می انداخت - و از مردم پادشاهی جراحتهای برداشت
دوازده زخم بر چهره او رسیده بود - تا آنکه پوست پیشانی
چشمها را پوشید - و مرکب او را بزرده متصل ارک زیر درخته
رسانید - کسی شذاخته مردهی کرده بخانه اش برد - چون ماجرا
بامرای پادشاهی معلوم شد و بعرض خلد مکان رسید پادشاه
سوخ او با ولای نعمتش پسندیده بمقتضای قدردانی جراح
برای معالجه^۲ او تعیین فرمود *

گویند چون امید روز بهی او بعرض رسید پادشاه پیغام
کرد - که پسران خود را برای ملازمت بفرستد - که از
جانب او هم تسلیمات منصب نمایند - او بعد ادای شکر

(باب العین) [۸۱۸] (مآثر الامراء)

(که به بیراهردی رهنمون پادشاهزاده محمد اکبر شده) خواه
بارادگ فاسد و آهنج غدر و خواه بذوشتت خسرو خود باز گشت
به بندگی و عقیدت نموده بدر دولتخانه پادشاهی حاضر شد
و روزگار سزای کور نمکی در کنارش گذاشت [او از دیوانی خالصه
تغیر شده به بیوتائی سرکار والا از عزل کامگار خان مقرر گردید
و در همین سال باعتبار آنکه داماد او تهور خان در فوجداری
اجمیر در مالش راجپوته دستبردهای سترگ نموده التماس
فوجداری مذکور و ادعای صرف مسای در تنبیه راتهوران
مقرر کرده پذیرائی خواهش اسپ شادکامی دواند - در سال
بیست و ششم سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سه هجری
باجل طبعی در گذشت *

* عبدالرزاق خان لاری *

(۲)
ابتدا نوکر ابوالحسن خان والی حیدر آباد بود - و
مصطفی خان خطاب داشت - چون خلد مکان سال بیست
و نهم جلوس رفته قلعه گواکنده را (که ابوالحسن درانجا
متحصن شده بود) گرد گرفت اکثر نوکران ابوالحسن
بمقتضای وقت رجوع بدرگاه سلطانی آورده بمناصب شایان
و خطابهایی عمده فائز گردیدند - مگر نامبرده که پاس نمک
منظور داشته همواره از قلعه برآمده بر مورچالها میریخت

(مآثر الامراء) [۸۱۷] (باب العین)

و کم حاصلی ملک سرباری گشت - معینا تا اختتام ایام
حیات آن پادشاه در قلعه آگره ده درازده کرور روپیه تخمین
موجود بود - قدری در زمان خاندن (که دخلها مفقود
شده همه خرج بود) تلف گردید - و پست^(۲)ر محمد معزالدین
بریان داد - آنچه ماند در هنگامه نیکو سیر سادات باره
گرفتند - درینوقت (که مداخل سلطنت منحصر بر صوبه
بنگاله بود) مرهقه از دو سه سال خلل انداز آندیار شد
لیکن اخراجات هم آنقدر نماند - قلم طغیانی نمود - سخن
کجا بود بکجا رسید *

بالجمله عزایت خان در سال چهاردهم از دیوانی خالصه
(که بمیرک معین الدین امانت خان مرحوم تفویض یافته بود)
تغیر گشته بفوجداری چکله برپایه تعیین گردید - و در سال
هیزدهم بفوجداری خبرآباد از تغیر مجاهد خان کامیابی
اندوخت - و پس ازان (که امانت خان مرحوم از دیوانی
خالصه استعفا نمود) حکم شد که کفایت خان دیون تن دفتر
خالصه را نیز سوانجام دهد - در سال بیستم باز دیگر بتفویض
پیشدستی خالصه بمنصب هزارتی مد سوار فرق عزت
برافراخت - در سال بیست و چهارم در خطه اجمیر بعد
ازان [که خویش او تهور خان مخاطب پادشاه قلی خان

(۲) نسخه [ب ج] و پست^(۲)ر معزالدین •

(باب العین) [۸۱۶] (مآثر الامرا)

بیگانه زمین و یکصد: و بیست موضع در بیست به بیگمان^(۲)
 و شاهزاده‌ها و نوئیان و امرا و سادات و فضلا و مشائخ^(۳)
 و تا آخر سال بیستم نه کور و شصت لک روپیه در وجه
 انعام محسوب شد - و بر یساق بلخ و بدخشان سوای در کور
 روپیه وجه علوفه و مواجب دو کور روپیه نقد بر سرانجام
 ضروریات صرف شده - و دو کور و پنجاه لک روپیه بر ابذیه
 والا اساس بکار رفته - ازان جمله پنجاه لک روپیه بر روضه
 ممتاز محل - و پنجاه و دو لک روپیه بر عمارات دیگر آگره
 و پنجاه لک روپیه بر قلعه شاهجهان آباد - و ده بر مسجد جامع
 آنجا - و پنجاه لک روپیه بر حدائق و عمارات لاهور - و دوازده
 در کابل - و هشت بر منزهات کشمیر - و هشت در قندهار
 و ده لک بر عمارات احمد آباد و اجمیر و غیرهما - مع هذا^(۲)
 گنجینهائی (که در سلطنت پنجاه و یکماله اکبری دم پری
 میزد - و صفت لاخلا و لاملا بهم رسانیده بود) نعره هل من مزید
 کشید - خلد مکان که حزم و احتیاطی داشت مدتی در تسویه
 دخل و خرج کوشید - اما بنابر کهنه لنگی مهم دکن زرها
 رایگان رفت - حتی اموال مردم دارا شکوه و غیره از
 هندوستان بار شده بدکن آمده بتذخوایه در آمد - و دیرانی

(۲) نسخه [ب ج] در بیست (۳) در [بعضی نسخه] شاهزاده (۴) نسخه

در کارسازی و معامله پردازی مرد هر کار و کار هر مرد مرعی
 فدا شدند - ویرانی ملک و کمی مداخل بجائے رسانیدند که
 محصول محالات خالصه به پنجاه لک روپیه عاید گردید
 و مخارج بیک کرور و پنجاه لک روپیه رسید - و زرهای گرانمزد
 از خزانه عامره بصرف در آمد - آغاز عهد جمعیت مهند
 اعلیٰ حضرت چون مداخل و مخارج با کیفیت ملکی معروض
 بار یابان پادشاهی گردید آن خاقان هوشیار دقیقه رس محالات
 یک کرور و پنجاه لک روپیه (که از قرار دوازده ماهه
 پانزدهم حصه ممالک محروسه است) در خالصه ضبط فرموده
 کرور روپیه را اخراجات مقرری بحال داشته قتمه را برای خرج
 و داد نگاهداشت - رفته رفته بحسن نیت و شگرفی اقبال آن
 پادشاه یوما فیوما مداخل افزونی گرفت - و مخارج نیز توفیر
 یافت - چنانچه آخر سال بیستم از هشت صد و هشتاد کرور
 دام ممالک یکصد و بیست کرور دام خالصه مقرر کرد
 که موافق دوازده ماهه سه کرور روپیه می شود - و آخرها
 قریب به چهار انجا مید - چنانکه گذشت *

غریب تر آنکه مبلغهای خطیر در بخشش و انعامات
 و صرف مهم و عمارات بخرج رفته - چنانچه در سال اول
 جلوس یک کرور و هشتاد لک روپیه نقد و جنس و چهار لک

و بدخشان در تصرف داشتند) از مال و سائر نقدي^(۲)
 و غله و ارتفاع و زکات بیک کرد و بیست لک خاني
 (که سي لک روپیه باشد) مي رسيد - که تنخواه هر هفت هزاري
 هفت هزار سوار در اسپه سه اسپه و یک کرد دام
 انعام است - فکيف يمین الدوله آصف خان که هر سال پنجاه لک
 روپیه حامل قبول داشت - و شاه بلند اقبال دارا شکوه که آخرها
 بمنصب شصت هزاري چهل هزار سوار دو اسپه سه اسپه
 و انعام هشتاد و سه کرد دام رسیده بقرار درازده ماهه
 دو کرد و هفت لک و پنجاه هزار روپیه تنخواه یافت *
 بر ارباب تتبع اخبار ظاهر است - که در عهد عرش آشیانی
 (که بانی مبنای خلافت و جهانبانی و موسس قواعد
 جهان ستانی ست) بمسابقه استمرار و پیشین معمول اخراجات
 آنقدر نبود - چون روز بروز ناحیه بر ناحیه و مملکت
 بر مملکت مي افزود و وسعت و فسحت در ملک پدید آمد
 هرچند بقدر ضروري آن خرج افزایش گرفت اما مداخل
 از یک بصد کشید - و اندوخته فراهم آمد - در نوبت
 سلطنت جنت مکاني (که آن پادشاه لا ابالي اصلا بمهمات
 ملکی و مالی گیرا نبود - و مزاج منجبول بپروائی و عالیجاهی
 داشت) متصدیان خیانت آورد از زر اندوزي و (شوت ستانی

(۲) در [بعضی نسخه] سایر و نقدي *

از تغیر بهره مند خان بخدمت آخته بیگی کامیابی اندوخت
 سال بیست و چهارم ازان تعلقه عزل پذیرفته بتفویض بخشگیری
 سوم و مرحمت دوات سنگ یشم برپایه عزت برافزود سال
 بیست و پنجم مطابق سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو
 هجری رخت زندگانی بر بست *

* عنایت خان *

بر اصل و نژاد او و منشأ و موطئش چنانچه باید آگهی
 نیست - نه از اسلاف از خبری و نه از اخلافش اثری در میان
 غیر ازینکه گویند خوانی بود - در آخر سال دهم عالمگیری
 بدیوانی خالصه سرافرازی یافت - مشارالیه در سال سیزدهم
 افزونی مدد خرج از عهد اعلیٰ حضرت چهارده لک روپیه
 بر دخل معروض داشت - حکم شد چهار کرد روپیه خالصه
 مقرر دارند - و همین قدر خرج - و کاغذ اخراجات ملاحظه
 فرموده اثری ابواب خرج از سرکار پادشاهی و پادشاه زاده‌ها
 و بیگمات کم نمودند - ازینجا اندکی بعظمت و پهنائی سلطنت
 هندوستان و بسطت و وسعت آن مملکت عظیم الشان
 بی توان بود - که موسوم بساطنت سلاطین دیگر بیافست نوکری
 امرای اینجا نمی رسد - ماحصل امام قلی خان و نذر محمد
 نغان (که سراسر ولایت مارا انهر و ترکستان بلکه تا بلخ

با نگاهبازان ساخته سال بیست و چهارم بهد سلطنت (سید و بعظای خلعت و جیغۀ مورغ با پهل کتاره و منصب چهارهزاری پانصد سوار و اسب با زین مظلا و فیل و بیست هزار درپیه نقد فرق عزت برافراخت. سال بیست و پنجم چون خبر فوت نذر محمد خان معروض گردید خسرو و بهرام و عبد الرحمن پسران خان مذکور بخلعت تعزیت مخاع گردیدند. سال بیست و ششم چون اطوار نا پسندیده از ظاهر گشت پادشاه بیدماغ شده اورا تعینات بنگاله فرمود. پس ازان (که عالمگیر پادشاه بر تخت سلطنت نشست) در جنگی که با شجاع (داد او در فوج قول بود. بعد از فرار شجاع بملازمت پادشاه پیوست. تا سال سیزدهم زندگی او و بهرام مستفاد می شود گاه گاه از پیشگاه سلطنت بانعام نقد و اسب و فیل سربلندی می انداخت *

* عبد الرحیم خان *

پنجمین پور اسلام خان مشهیدی ست. بعد فوت پدر بمنصب در خور سرفراز گردیده سال سیم جلوس فردوس آشیانی بداروغگی خواصان مامور شد. و سال دوم جلوس خلد مکان (۲) بخطاب خانی و سال نوزدهم از تغیر همت خان بدخشی بداروغگی غسلخانه چهره عزت برافراخت. سال بیست و سیوم

بخشیدند - پس ازان همواره بکرات بانعام اسپ و فیل و نقد
 مشمول عواطف بود - بعد ازان (که بلغ بنذر محمد خان
 مسترد شد و خان مذکور بعد وقوع گوناگون هنگامهای گروه اوزبک
 (۲) و المان و دفع آنها استقلال و اطمینان بهم رسانیده در باب
 درانه ساختن پسران و متعلقان خود بخدمت پادشاه محرک
 شد) ازانجا (که خسرو پیش از تسخیر بلغ و بدخشان از پدر
 آزاده شده به پیشگاه خسروی آمده بود) نه پدر طلب نمود
 و نه او برفتن رضامند شد - و بهرام نیز دل از مستلذات اینجا
 برگرفته برفتن راضی نشد - لهذا سال بیست و سیوم عبد الرحمن
 بعزایت خلعت و جیغۀ مرصع و خنجر و شمشیر و سپر با یراق
 مرصع و دو اسپ با زین طلا و مطلا و سی هزار روپیہ نقد
 کامیاب گشته همراه یادگار جولاق سفیر نذر محمد خان پیش
 خان مذکور مرخص گردید - چون نزد پدر رسید خان او را
 ولایت غوری داد - سبحان قلی پسر چهارمین خان ازین امر
 آزاده شده با هزار سوار بوسر بلغ آمده خان را تنگ ساخت
 ناگزیر خان عبد الرحمن را مطلع گردانید - که از راه برگشته
 خود را برساند - عبد الرحمن قصد آن طرف نمود - قلماقان
 (که با سبحان قلی موافقت داشتند) هر راه گرفتند - و دست
 ساخته پیش سبحان قلی بردند - او مقید ساخت - عبد الرحمن

فردوس آشیانی چون پادشاهزاده محمد مراد بخش با فوج
کثیر رفته پس ازان (که نذر محمد خان با سبکان قلی
و قتل محمد دو پسر خود راه فرار گزید) باخ را بتصرف
در آرد بهرام و عبد الرحمن پسران و رستم ولد خسرو
نبیره خان مذکور را طلب داشته حواله لهراسپ خان نمود^(۲)
سال بیستم سعد الله خان (که بعد استعفای شاهزاده
به یزدوبست آنجا تعیین شده بود) حسب حکم هر سه کس
مذکور را با سایر متعلقات همراه راجه بیتهداس و غیره روانه
حضور ساخت - بعد رسیدن اینها بعتبه خلافت صدر الصدور
سید جلال تا خیابان پذیرا شده بحضور آورد - پادشاه بهرام را
بعطای خلعت با چارقب زردوزی و جیغه و خنجر مرصع
با پهل کتاره و منصب پنجهزاري هزار سوار و دو اسب
با زین طلا و طلا و ده تقوز پارچه و یک لک شاهي (که
بیست و پنجهزار روپیه باشد) و عبد الرحمن را بمرحمت
خلعت و جیغه و خنجر مرصع و اسب با ساز طلا و پنج تقوز
پارچه و رستم را بخلعت و اسب بر نواخت - و عبد الرحمن را
(که خرد ترین برادران بود) صد روپیه رزانه مقرر کرده
پادشاهزاده داراشکوه سپردند - و مستورات خلن مذکور را
بیگم صاحب اندرون طلبیده باقسام دلجوئی تسلی خاطر

(مآثر الامرا) [۸۰۹] (باب العین)

* مسکر خان نجم ثانی *

نامش عبد الله بیک است - در عهد فردوس آشیانی سال

۱۱۷۵ هـ جاوس بمنصب در خور و قلعه داری کالنجر چهره

عزت بر افروخته بستر توسل با محمد داراشکوه جمعه

میر بخشی سرکار شاهزاده مزبور گردید - سال سیم بخطاب

مسکر خان نامور گشت - و چون پس از انهزام مهاراجه جهونم

سنگه آمد آمد محمد اردنگ زیب بهادر بجانب اکبر آباد

شهرت گرفت او از جانب داراشکوه ابتدا همراه خلیل الله

خان جهت بستن معبر دهوپور و رز جنگ در مثل هراولی

تعیین یافت - و در مصاف دوم در مورچال متصل گده پته^(۲) می

بود - چون داراشکوه اسامیه و اسباب ضروری همراه گرفته

به خبر گجرات رویه شتافت آخر شب نامبرده برین قضیه

مطلع گشته از صف شکن خان امان طلبیده نزد او آمد

و بحصول ملازمت و عنایت خاعت و بحالی نوکری کامیابی

اندوخت - بستر در کوهکیان خانخانان معظم خان قرار یافته

بصوبه بنگاله رفت - سال هشتم جلوس عالمگیری باتفاق بزرگ امید^(۳)

خان جهت تعخیر چاتگام کمر همت بست - بعد از آن

بگوش نرسیده *

* عبد الرحمن سلطان *

ششمین پور نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس

(۲) در [بعضی نسخه] پته (۳) نسخه [ج] بصوب بنگاله *

(باب العین) [۸۰۸] (مآثر الامراء)

بخط بندهش پانزده ^(۲) توارش اهود گردید - و سال هفدهم از اصل
و اضافه بمنصب هزارنی ذات چهار صد سوار افتخار اندوخته
بقندهار نود پدر دستوری یافت - چون پدرش را در سال
بیست و پنجم در زگار سوری شد او از اصل و اضافه بمنصب
دو هزارنی هزار و پانصد سوار لوی افتخار برافراخت - و آخر
همین سال بخطاب خانی و عطای اسپ با زین نقره ناموری
پذیرفته با سلطان محمد اوزنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق
قندهار مامور شده بود) مرخص گشت - پستو مدتها بعد از آن
شهر کابل همین بود - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزارنی دو هزار سوار و عطای غلام و نقاره و پستو باضافه
پانصدی طبل شادکامی نواخت - و با سلطان سلیمان شکوه
(که بر سر سلطان شجاع تعیین یافته بود) دامن عزیمت بر کمر
همت زد - پس ازان (که سپهر طرح تازه برانگیخت - و داراشکوه
بعد از جنگ سموگدهه بپای فرار بپلاهور شتافت) او از
شاهزاده مزبور جدا شده شرف ملازمت خلد مکان در یافت
و بعطای خلعت و خطاب سعید خانی و از اصل و اضافه
بمنصب ده هزارنی دو هزار و پانصد سوار بکام دل رسید
تتمه احوالش بنظر نرسیده *

(مائثر الامرا) [۸۰۷] (باب العین)

بترمیم آن بیجا خرج نمودند - آخر بتجویز جمعی (که در ترازوی
آب شناسا بودند) پنج کروه راه از نهرو سابق بحال داشته سی
و در کروه نو کردند - آب دافر بے فتور بداغ (سید) *
علی مردان خان در صوبہ داری لاہور فقرای تارک ملوہ
و صوم را (کہ خود را بے قید نامزد - و مرتکب اقسام فسق و فجور ،
می شوند) مقید نموده بکابل فرستاد - دولت و مہمت و ساز
و سرانجام او در ہندوستان شہرت تمام دارد - گویند در
ضیافت پادشاہی صد لنگری طلا مع سرپوش و ۳۵ صد لنگری
نقرہ در مجلس کشید - از پسرانش احوال ابراہیم خان (کہ
ترقی نمایان کردہ) و عبد اللہ بیگ (کہ در عهد عالمگیری
بخطاب گنج علی خان مخاطب گردیدہ) علیحدہ ارتسام
پذیرفتہ - و دو پسر دیگر اسحق بیگ و اسمعیل بیگ (کہ بعد
فوتش ہر یک بمنصب ہزار و پانصدی ہشتصد سوار امتیاز
اندرختہ) ہر دو در جنگ سموگدھہ ہمراہ داراشکوہ بودند - بکار
پادشاہی درآمدند *

سید اللہ خان سعید خان *

چہارمین پسر سعید خان بہادر ظفر جنگ است - چون بمردن
بخت و حسن خدمت کار پدرش ہموارہ در ترقی بود از بمنصب
در خور سرفراز شدہ سال سیزدہم جلوس فردوس آشیانی

اعلیٰ حضرت در مخاطبات یار وفادار می فرمود *
 از کارهای پا برجامی او (که بمروز دهور و اعوام بر صفحه
 ایام خواهد بود) آوردن آب نهر است در بلده دارالسلطنه
 لاهور - که آبرو بخش آن شهر گشته - در سال سیزدهم سنه
 (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه علی مردان خان بعرض رسانید که
 از مردم او شخصی (که در کندن نهر مهارت دارد) تعهد میکند
 که نهری بحوالی لاهور بیارد - یک لک روپیه برآورد اخراجات
 مرحمت شد - آن شخص از منبع دریای راری (که بکوهستان
 شمالی سمت بمسافت پنجاه کوه جریبی از لاهور و بر زمین
 هموار جریان دارد) شروع بحفر نموده در عرض یک سال
 و کمتر انجام گرفت - سال چهاردهم بگذار آن نهر در حوالی
 شهر مذکور در مکانی (که بلندی و پستی داشت) باغی (که مشهور
 بشاله مار است) با حیاض و انهار و فواره و آبشار متعدد مرتبه
 بمرتبه احداث فرموده بصرف هشت لک روپیه در سال شانزدهم
 باهتمام خلیل الله خان حسن ترتیب پذیرفت - الحق بدین
 کیفیت و خصوصیت باغی در هندوستان نیست * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *

* همین است و همین است و همین است *

و چون آب نهر چنانچه باید نمی آمد لک روپیه دیگر حواله
 کار گذاران شد - اتفاقاً میرکاران از بیوقوفی پنجاه هزار روپیه

(مائراامرا) [۸۰۵] (باب العین)

بمکاربه و تعاقب آنها پردازد - عبدالعزیز خان عطف عنان نموده
در یکرز از جیحون گذشت - و بسیاری را غریق گردانید
اجل ساخت - و پس ازان (که بلخ و بدخشان بنذر محمد
خان را گذاشتند) امیرالامرا بکابل رسیده بکارهای آنجا
پی پرداخت - در سال بیست و سیوم از کابل بحضور رسیده
به تیولدارمی صوبه لاهور مامور گردید - پس از چند روز
کشمیر (که آب و هوای آن دیار بمزاج او سازگار بود)
خوشدلی اندوخت - و چون شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار
تعیین گشت اگرچه صوبه دارمی کابل بسلیمان شکوه مهین بهر
مقرر بود امیرالامرا بحراست آن ملک دستوری یافت - و باز
بصوبه دارمی کشمیر شتافت - در آخر سال سیم حسب الطلح
بملازمت رسیده اسهال بهم رسانید - لهذا در آغاز سال سی
و یکم سنه (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت اجازت کشمیر
گرفت - در منزل ماچهیواره رهگرای عقبی گردید - فحش او را
بلاهور برده در مقبره والده اش مدفون ساختند - متروکات او
از نقد و جنس یک کرور روبیه بضبط در آمد - هرچند
در ایران خلاف طریقه ملازمان خاندان صفویه در زنده بکور نمکی
و بیوفائی خود را مطعون ساخت اما در هندوستان بحسن اخلاص
و شگرفی عقیدت و وفور دانائی و مردانگی پایه اعتبار از
جمیع امرا برتر و افراخته بمرتبه در مزاج پادشاهی جاگرد بود

(باب العیر) [۸۰۴] (مآثر الامرا)

تاراج کرده سالم و بنام بر گردید - (روز دیگر بیگ از غلبی با تمام
لشکر بر امیرالامرا هجوم آورد - او پای ثبات افشرد - و خود
شاهزاده بکومک رسید - جمع از اعیان اوزبکیه بر خاک هلاک
افتاده متفرق گشت - درین اثنا عبد العزیز خان و سبغان ^(۲) قلی
سلطان بوادش (که بخان خرد موسوم بود) با اوزبک بنهیار
پیوسته بتفریق اسپان بزبون و خوش اسبه پرداختند - و هرکه ^(۳)
اسپ خوب داشت پیش آمده جنگ میکرد - یادگار ^(۴) تکویه
با فوجی از یکه تازان بر امیرالامرا تاخته نزدیک بود که
خود را برساند - او بمشاهده آن تیغ از غلاف کشیده مهمیز
بر اسپ زد - دیگران با او در آریخته نایره جدال ملتهم
ساختند - آخر کار یادگار بزخم شمشیر که بر او خورد
مو اسپش نیز بزخم تفنگ از پا درآمدند - و بدست غلامان
امیرالامرا افتاد - او را نزد شاهزاده آورده مورد تحمیل
و آفرین گردید *

بالجمله هفت روز جنگ قیامت آشوب در میان بود
پنج شش هزار کس از اوزبک بقتل رسید - شاهزاده
جنگ کزان ببانج رسیده خواست اردو در شهر گذاشته جریده ^(۵)

(۲) نسخه [ج] سبحان قلی برادرش (۳) در [اکثر نسخه] اسپان

زبون و خوش اسبه (۴) در [اکثر نسخه] مکریت (۵) در [بعضی نسخه]

جریده بهنایب آنها *

چون شاهزاده مراد بخش پیش ازان (که ولایات تازه گرفته
از قرار واقع مضبوط گردد) اراده مراجعت نمود و بارصف
منع حضور ممنوع نشده معاملات رو براه آرند آندیکار مجددا
برهم خورده هرج و مرج تازه پدید آمد اعلی حضرت شاهزاده را
بعزل جاگیر و منصب تادیب فرموده جهت بند و بست
آن مملکت سعدالله خان مامور گشت - بامیرالامرا حکم شد
که متمردان قندز را مالش بسزا داده بعد از رسیدن حاکم
بدخشان بصوبه داری کابل (که بدر متعلق است) باز گردانند
و در همین سال سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر بعطای ولایت بلخ و بدخشان لختصاصه
یافته مرخص گردید - امیرالامرا نیز با شاهزاده همراه گشتند
چون بنواهی بلخ رسید ظاهر شد که عبد العزیز خان پسرکلان -
نذر محمد خان والی بخارا از قرشی متوجه کنار جیحون شده
بیگ اوغلی را با لشکر توران پیش از خود فرستاده - از او
آب آمویه گذشته در حوالی آنچه مجتمع گشته - و قتل محمد
سلطان پسر دیگر نذر محمد خان نیز بار پیوسته - شاهزاده
ببلخ در نیامده متوجه آن سمت گردید - و در تیمورآباد
هنگامه نبرد آراستگی یافت - امیرالامرا حریف خود را برداشته
تا منزل قتل محمد سلطان (که از دایره اوغلی دور بود)
رسیده پیشتر راند - و خیمه و اسباب و دولت او و همراهانش

(باب العین) [۸۰۲] (مآثر الامرا)

دفع الوقت می گذه - دو گروهی بلخ رفته دایره گردید - شامگاه
بهرام سلطان و سبحان قلی سلطان پسران او با جمعی از اکابر
آن بلخه بملازمیت رسیده رخصت معارفت یافتند - صبح بعزم
حلاقات او بلاخ شتافته فرود آمدند - نذر محمد خان بتهیه
ضیافت در شده بلاخ مراد رفت - و لخته جواهر و اشرافی گرفته
قرار نمود - و در شرغان بفکر فراهم آوردن سپاه گردید - بهادر
خان درهله و اصالت خان تعاقب نموده بجنگ پیوستند - خان
از مشاهده استیلاي آنها جلو گردانیده باندخود شتافته روانه
ایران دیار گشت - در سر آغاز بیستم سال سنه مزبور در بلاخ خطبه
وسعه صاحب قران ثانی پیرایه ظهور گرفته همگی دوازده لک
دریبه از مرصع آلات و غیره با دو هزار و پانصد اسپ و سه صد
شتر بضبط درآمد - اما از متصدیان مهمات او ظاهر شد
که از نقد و جنس هفتاد لک دریبه بود - قدری عبد العزیز
خان متصرف گشت - و بسیاری از بکان بغارت بردند - و قلیله
خود همراه برد - هوای خسرو (که سابق روانه حضور گشته بود)
بهرام و عبد الرحمن دو پسر و سه دختر و سه زوجه در کابل
بکامیاب عواطف پادشاهی شدند - بطریق تعمیه تاریخ این
فتح است *

* بیت *

۱۰۵۶

* شده ز بلاخ و بدخشان نذر محمد خان *

* زر و قبيله و املاک را گذاشت دران *

و در همین سال مبادی سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش بعزم تسخیر بلخ و بدخشان و تنبیه اوزبک و امان شاهزاده مراد بخش را با علی مردان خان و دیگر امرای عمده با پنجاه هزار سوار جرار تعیین فرمود - و چون درین ایام جان نثار خان جهت تعزیه شاه صفی و تهنیت جاوس شاه عباس ثانی به سفارت ایران رخصت یافت در نامه اشعار بطلمب پسر کلان امیرالامرا (که برهم یرغمال نزد شاه بود) رقم پذیرفت - شاه از فرط مروت سلسله دیرین موالات نگسیخته ادرا روانه فرمود - و امیرالامرا به همراهی شاهزاده مراد بخش براه کتل طول راهی گشت - چون بحوالی سراب رسید سلطان خسرو پسر درم نذر محمد خان (که حکومت قندز داشت) از چیرگی امانان نتوانست ثبات ورزید - شاهزاده پیوست و پس ازان (که شاهزاده بحوالی خلم سه منزلی بلخ رسید) نذر محمد خان را با ارسال فرمان پادشاهی متضمن تسلیه و دلدهی و رسیدن خود بطریق کوهک مستظهر گردانید - از در جواب گفت که همه ملک تعلق بهرکار والا دارد - من ادراک ملازمت نموده روانه حجاز میشوم - اما از شونی و خیره سری اوزبک احتمال آن بود که خان را از هم گذرانیده اموال و اشیاء متصرف شوند - امیرالامرا با شاهزاده سرعت بکار برده بآستانه امام رسیدند - ظاهر گشت که نذر محمد خان بحیل و خدعه

بعضور رسیده جهت تسخیر مملکت بدخشان
 نذر محمد خان با پسران و نوکران در افتاده (دستوری
 یافت - اصالت خان میر بخشی بهمرایه مامور گشت
 (۲) علی مردان خان در سال نوزدهم فوجی از کابل بر کهمرد
 فرستاد - چون مردم کمی در حصار بودند بی استعمال سیف
 و سنان فرار نموده قلعه بتصرف در آمد - ازین خبر امیر الامرا
 به فوج کابل روانه گشت - چون در راه ظاهر شد (که محافظان
 قلعه کهمرد از بیجگری و آمدن فوج اوزبک قلعه را سپرده
 غارت زده الوسات و اریماقات سر راه گشتند - و درین طریق از
 نایابی آذوقه و کاه عبور عساکر متعسر بل متعذر است) تسخیر
 (۳) آن قلعه موقوف بوقت دیگر داشته یکشایش بدخشان در آورد - چون
 بکابل رسید تهانه دار پنجشیر (که از حقیقت راه واقف بود)
 آگهی داد - که گذشتن چنین لشکری از کتلها و تنگنای این راه
 معب المرور دشوار - معینا یازده جا از آب پنجشیر (که بی پل
 نمی توان گذشت) عبور باید نمود - بنابراین امیر الامرا اصالت
 خان را بتاخت خنجان کسبل نمود - که در شازده روز رفت
 و در پی کرده برگشت - و ^(سیمازم) کابل گردید - و این
 رفتن و آمدن در چنین ^{گشته} ^{با} نه در توران هرچ و هرچه
 واقع شده (ملایم طبع اعلی حضرت نیفتاد *

چهاردهم سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه از تغیر سعید خان بنظم
صوبه کابل مورد مراجع گشت - و سال شانزدهم (که دار الخلافه
اکبر آباد بفرزول پادشاهی رونق گرفت) علی مردان خان
برطبق طالب بملازمت رسیده بخطاب عمده امیر الامرا و انعام
یک کرور دام و غذایم حویلی اعتقاد خان که بهترین منازل ست
(که امرای ایشان در آگره بر کنار جون اساس گذاشته اند - و خان
مذکور بخواهش پادشاهی پیشکش کرده بود) مطرح انظار
عواطف گردید - و اجازت انصراف بصوبه کابل یافت *

و در سال هیزدهم ^{تردی} علی قطغان اثنای سبکان قلی
خان پسر نذر محمد خان (که بضبط کهمرد و مضافات آن
از تغیر یلنگتوش از جانب نذر محمد خان تعیین شده بود)
از نا عاقبت اندیشی بر احشام بلوچان نواحی زمین دارد
تاخذہ برخی الوس هزاره را (که بر کنار دریای هیرمند
اقامت دارند) غارت نمود - و بیست گروهی بامیان توقف گزید
تا قابو یافته دست اندازی دیگر نماید - علی مردان فریدون
و فرهاد را (که از غلامان معتبر او بودند) با فوجی بر سراد
فرستاد - اینها باستعجال ^{سرکار} ^{خیم} از بکیه ریختند - قطغان
دست و پای زده رو بفرار گذاشت ^{اما} و با چنده از اقاربش
با تمام اسباب و اشیاء بدست درآمد - و در همین سال

(باب العین) [۷۹۸] (مآثر الامرا)

بهادران نصرتمند شب در خیمهای قزلباش گذرانیده جمیع اسباب و اشیاء غنیمت گرفته بقندهار برگشتند - بعد رسیدن قلیچ خان (که بحکومت قندهار مقرر شده بود) علی مردان خان روانه حضور شد - در سال دوازدهم سنه مذکور در لاهور شرف آستانبوس خلافت دریافت - و چون قبل از ادراک ملازمت بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و عالم و نقاره اختصاص یافته بود درین (رز شش هزار) ذات و سوار مقرر گشت و حویلی اعتماد الدوله (که بسرکار والا متعلق بود) مرحمت گردید - و ده کس از نوکران عمده او بمنصب درخور سرفراز گشتند - و از وفور عاطفت علی مردان خان را (که بآب و هوای ایران خو گرفته تاب تعب تابستان هذروستان نداشت) بصاحب صوبگی کشمیر جنت نظیر مورد تفضل فرمود در حین انتهای الویه پادشاهی بکابل خان مزبور دستوری تعلقه یافت - و چون مبادی سال سیزدهم سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری لاهور مهبط اعلام خلافت گردید علی مردان خان حسب الطلب از کشمیر رسیده بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار بلند رتبه گشته باوصف صوبه داری کشمیر بصاحب صوبگی پنجاب نیز فایز گردید - تا در ایلاق و فشلاق تابستان و زمستان را با سودگی و فراغت ببرد - و در سال

بذا نموده در عرض چهل روز بانجام رسانید - و چون این اخبار
 بشاه رسید دفع آن مصمم ساخته اول پسر کلانش را طلب داشت .
 عای مردان خان اگرچه باقتضای وقت او را روانه نمود اما
 بعد ازان بهرکه گمان دورنگی داشت بقتل آورده پرده
 از روی کار برداشت . شاه سیاروش قلندر آماسی را (که بمشهد
 مقدس فرستاده بود) بر سر او تعیین کرد - عای مردان خان
 بآملی حضرت عرضداشت نمود که شاه بجان ستانی من افتاده
 یکم از عمدها تعیین شود که قلعه دار سپرده روانه درگاه شوم *

در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت
 سعید خان صوبه دار کابل و قلیچ خان صوبه دار لاهور با حاکم
 غزنین و بهکر و سیوستان بر طبق حکم روانه قندهار گشتند - چون
 سعید خان پیش از قلیچ خان خود را رسانید دانست که
 تا سیاروش در حوالی قندهار است رعایا چنانچه باید اطاعت
 نخواهند کرد - باتفاق علی مردان خان (که همگی هشت هزار
 سوار بود) بیک فرسخی قلعه با سیاروش (که پنج شش هزار
 سوار داشت) بجنگ پرداخت - زد و خورده غریب واقع شد
 قزلباشیه^(۲) رو بفرار آورده تا معسکر خود (که آنروی آب اندراب^(۳)
 بود) عذر باز نکشیدند - سعید خان فرصت درنگ نداده متوجه
 آن سمت گشت . آنها احمال و ائقال بر جا گذاشته بدر زدند

(۲) در [بعضی نسخه] قزلباشیان (۳) در [اکثر نسخه] اندراب *

(باب العین) [۷۹۶] (مآثر الامرا)

اوز بکیه خراسان و محاربات آن گروه مدور یافت (بمراتب
علیای خانی و لقب ارجمند بابا ترقی نموده قریب سی سال
من حیث الاستقلال حاکم کرمان بود - پیوسته آثار عدالت
و رعیت پروری بظهور می آورد - چون شاه در عهد جنت مکانی
قلعه قندهار را بمحاصره چهل و پنج روز از عبد العزیز خان
نقشبندی برگرفت ایالت آندیار بدر تفویض نمود - شیخ
در سنه (۱۰۳۴) هزار و سی و چهار بالای ایوان ارک
قندهار بر سر برے (که بمحجر ایوان تکیه داشت) خوابیده بود
محجر سستی پذیرفته میان خواب و بیداری پایان افتاد
و هیچکس مطلع نبود - بعد از زمانه برخی خدمتگاران آگهی
یافته بر سرش رفتند - مرده یافتند - شاه پسرش علی مردان
بیگ را بخطاب خانی و ریاست قندهار سرفراز کرده بپادای
ثانی ماموب فرمود *

و پس از ارتحال شاه چون نوبت دارائی ایران بشاه صفی
پسرزاده رسید بمظنهای بی اصل و احتیاطهای دور از کار
اکثر عدهای دولت عباس شاهي را از پا در آورد - علی
مردان خان اندیشه ناک شده سلامت خود منحصر در توسل
بدرگاه فردوس آشیانی دانسته نوشت و خواند بهعید خان
صوبه دار کابل در میان آورد - و باستحکام برج و باره پرداخته
قلعه بالای کوه لکه (که بر حصار قندهار مشرف است)

(ماثر الامرا) [۷۹۵] (باب العین)

سوار کامیابی اندوخت - سال نهم (که ملک دکن دوم بار
مطرح الریه ظفر گردید - و افواج بگوشمال ساهو بهونسله و پامال
ساختن ملک عادل خان (رانه شد) او بهمراهی خاندوران
اختصاص پذیرفته در تنبیه مردم عادل خان کردن واقعی نمود
سال دهم از اصل و اضافه بمغصب در هزار و پانصد
سوار ازان جمله پانصد سوار در اسبه سه اسبه سر بلند شده
بقلعه داری فتح آباد دهارد از اقران تفوق جست - و بهتر
باضافه پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - سال بیست و چهارم
بعزایت نقاره کوس شادمانی زد - و پس ازان (که هفده سال
و کسر زیاده در حراست فتح آباد دهارد بعزت و آبرو
بسر برد) سال بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۶۳) هزار
و شصت و سه هجری (روح بر فتوحش بروضه رضوان پرواز نمود
پسرش قلعه دار خان است - که احوالش علیحدہ درین نامه
بگذارش آمده *)^(۲)

* علی مردان خان امیر الامرا *

پدرش گنج عالی خان زیگ - که از عشائر اکراد است
ملازم قدیم شاه عباس ماضی بود - در اوان طفولیت شاه
و ایام اقامت هرات بشگرف پرستاری قیام داشت - در زمان
فرماندهی بحسن خدمات و مردانگیهای (که در فتور

(باب العین) [۷۹۴] (مآثر الامراء)

قندهار نامزد شد - و از آنجا همراه قلیچ خان جانب بست
شکافست - و در جنگ با قزلباش مصدر نیکو خدمتی گردید
لهذا سال بیست و سیوم بدایه دو هزار و پانصدی هزار
سوار تفوق بر همگان جهت - سال بیست و چهارم همراه
جعفر خان صوبه دار بهار بدانصوب روانه گشت - سال
بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بجانب قندهار کمر
عزیمت بست - و از آنجا با رستم خان بتسخیر بست کام
جلادت برداشت *

* عرب خان *

نور محمد نام - در عهد فردوس آشیانی منصب یافته
سال سیوم [که بلده برهانپور معسکر فیروزی بود - و سه فوج
بسرکردگی سه عمده جهت تغبیه خانجهان لودی و تخریب
قلعه نظام الملک دکنی (که او را در پناه خود داشته بود) تعیین
گردید] او بهمراهی اعظم خان نامزد شد - و پس ازان بتعیذاتی
دکن مخصوص گشته سال هفتم (که پادشاهزاده محمد شجاع
بتسخیر پریغدا بدکن رسید - و خان زمان بهادر را با جمعه
بطریق منفلا پیشتر روانه ساخت) چون بغابر احتیاط راه
در تصبات سر راه تمانجات قرار یافت او را با پانصد سوار
در ظفرنگر گذاشت - و اواخر سال مذکور بخطاب عرب خان
بر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشتصد

* عبد الرحیم بیگ اوزبک *

برادر عبد الرحمن بیگ اتالیق عبد العزیز خان پسر
نذر محمد خان والی بلخ است . سال یازدهم جلوس
خردوس آشیانی از بلخ آمده بدولت آستانبوس شرف امتیاز
حاصل نمود . پادشاه او را بعنایت خلعت و خنجر مرصع
و شمشیر با یراق طلائی میثاکار و منصب هزاري شش صد
سوار و انعام بیست و پنج هزار روپیه نقد نوازش فرمود
و پستری اضافه پانصدی دو صد سوار و تیول در صوبه بهار یافته
بدان صوب مرخص گردید . و بعد رسیدن آنجا چون بنابر
درشت خوئی عبد الله خان بهادر ناظم آن صوبه مابین او
و خان مذکور ناسازگاری در داد او این معنی را باعث ضرر
خویش شمرده چند روز تمارض نموده خود را گنگ ظاهر
ساخت . و تا یکسال در خلا و ملا زبان از سخن بربست
حتا که زنان او آگهی نیافتند . چون این مقدمه بهمع
پادشاه رسید حکم در باب آمدن او بحضور صادر گردید . سال
سیزدهم بحضور آمده بعرف در آمد . و سبب گنگی بعرض
بیان در آورده حضار را بحیرت انداخت . و چون درین سال
پادشاه بکشمیر متوجه شد او را از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هزار سوار برنواخته بتوقف دار السلطنه مامور فرمود
سال بیست و دوم همراه سلطان اردنگ زیب بهادر بصوب

و سواد فارسی نامها آگهی داشت بتعلیم بیگم صاحب مقرر
 شده سر بارج کیوان رسانید - پس از فوت ممتاز زمانی
 پادشاه از راه قدر دانی صدارت محل بار تفویض فرمود
 از آنرو که فرزندی نداشت پس از فوت طالبا دو دختر او را
 بفرزندی برگرفته بود - کلان را بعقد ازدواج عاقل خان و خرد را
 بقید تزویج ضیاء الدین مخاطب برحمت خان پسر حکیم قطبا
 برادر حکیم رکنا در آورده بود - سال بیستم در ایامی (که بلده
 لاهور مقرر سلطنت بود) کوچک (که با وی خانم را آنست
 بسیار بود) بعارضه وضع حمل فوت کرد - خانم چند روز
 بسوگواری او بخانه خود رفته نشست - پس از آن پادشاه او را
 در مکانی (که میان محل پادشاهی داشت) از خانه طلب
 داشته خود بتسلیمی او متوجه شده در آن مکان تشریف فرمود
 و بدوامت خانه همراه آورد - از بعد از فراغ کارهای حضور
 بمنزل معهود رفته واصل بحق گردید - پادشاه ده هزار روپیه^(۲)
 برای تجهیز و تکفین او از سرکار داده حکم نمود - که جائی
 بامانت بپارند - پس از یک سال و کمتری باکبر آباد برده
 در مقبره (که غربی روضه مهد علیا متصل بچوک جلوخانه
 بمباغ سی هزار روپیه از سرکار پادشاهی ترتیب یافته) مدفون
 گردید - و ده هزار (که حاصلش سی هزار روپیه است) جهت
 اخراجات آنجا مرحمت شد *

(مائث الامرا) [۷۹۱] (باب العين)

هشتصد سوار قاضی قابلیت آراست - و پستر چون خانسامانی
از عزل او بملا علاءالمک تونی مقرر شد^۱ او باضافه^۲ دريست سوار
و خدمت بخشيگري دوم و عرض وقائع موبجات فرق عزت
برافراخت - سال بيستم^۳ با جمعی برای رسانیدن مبلغ بيست
و پنج لک درپيه بغوري نزد شاه بيگ خان تهمانه دار آنجا^۴
دستوري پذيرفت - در همان سال از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار سوار و مرحمت علم لوی کامرانی بر افراخت
و آخر سال بيست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه
و نه هجري در ایامی (که بلده کابل مطرح^۵ لویه ظفر طراز
بود) بمرگ مفاجات بساط زندگي در نورديد - از نظم
و سياق بهره در بود - صبيحه پرورش کرده ستي خانم (که
راتق و فاتق مهمات مشکوی اعلی حضرت بود) در حباله^۶
فکاح داشت *

خانم مذکوره از اولاد اهالی مأزندران است - و خواهر
طالب آملی - که در عهد جذت مکاني بخطابه ملک الشعرائي
سوفرازي یافته - پس از فوت شوهر خود نصیرا برادر حکیم
رکذای کاشي بامداد طالع بخدمتگاری ممتاز الزماني امتیاز
اندوخت - از آنجا (که بشیوا زباني و ادب شناسي متعلی بود
و از مراسم خانه داري و علم طب باخبر) از سایر خدمتگاران
قدیم گذرانیده بپایه مهوراري رسید - و چون از علم قرابت

(باب العین) [۷۹۰] (مائراامرا)

هفدهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری
• پدر آخرت خرامید *

ماقل خان منایت الله

برادر زاده و متبناى افضل خان ملا شكر الله است
نام پدرش عبدالحق - که در عهد فردوس آشياني بمنصب
هزاري دويست سوار رسیده - و بامانتخاني ممتاز گوریده
خط نسخ بسيار خوب ^(۲) مي نوشت - سال پانزدهم در جايزه
کتابه (که در گذر ممتاز الزماني نگاشته) بعتای فيل
هرازاي يافت - سال شانزدهم رخت از دنيا بر بهت - خان
مذکور سال دوازدهم بتفويض خدمت عرض مکرر مباحثات اندوخت
• پيستر بخطاب عاقل خان و تقرر ديوانی بيوتات از تغير
ملکيت خان نامور گشت - سال پانزدهم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خدمت مير ساماني
سر بلند شده پایة عزت برتر نهاد - سال هفدهم چون موسوي
خان بملک بقا شتافت خدمت عرض وقائع صوبجات و رساله
انعام (که بار متعلق بود) نيز بنامبرده مفوض شد - سال
هيزدهم باضافه دويست سوار رايت افتخار بر افراخت
و عرض وقائع صوبجات از تغير ار بملا علاء الملک مقرر گرديد
سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي

بر مي آيند - چون بخانجهان نقل کردم گفت - عجب ازین مرد
که با افعال نگوهریده فخر مي کند - و ندانست ندارد - ارلادش
شد به نکرد - ميرزا عبد الرسول تعيينات دکن بود *

عزيز الله خان

عزيز الله نام - پسر يوسف خان پور حسين خان تکریم
است - که احوال هر دو بزبان خامه و قانع طراز گذشته - نامبرده
از تعييناتيان صوبه کابل بود - و تا آخر عهد جنت مکاني
بمنصب دو هزارى هزار سوار فايز گرديد - پس از مهذب نشيقي
فردس آشياني بيکالي منصب مزبور افتخار اندوخته سال هفتم
بخطاب عزت خان و عطای عام رايت ناموزي بر افراخت - سال
يازدهم از اصل و اضافه پدايه دو هزارى هزار و پانصد سوار
تفوق جهمت - و در همين سال چون بهمراهی سعيد خان بهادر
بجنگ قزلباش متصل قندهار مشافت و فوج مخالف هزيمت
دافت باضافه پانصدي صد سوار سر رشته اعتبار بدست آورده
و از نواحی قندهار با پر دل خان جهمت تسخير قلعه بست
بدانصوب رفت - سال دوازدهم بعذابت نقاره بلند آوازه گشته
بحراست قلعه بست و گرشک^(۲) (که مفتوح شده بود) مامور گرديد
سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزارى دو هزار
سوار و خطاب عزيز الله خان درجه اعلا پيمون - سال

معتبر مقرر میکرد - هرکه عقب می ماند سرش بریده می آورد
پنججاه مغول (که یبازل میر توزک بودند) بلباس و سلاح و طره
و عصاهای مرصع اهتمام می کردند - گویند در مهم رانا سه صد
سوار زرین پوش مرصع سلاح و دویست پیاده از خدمتگار و جلودار
و چوبدار بهمین وضع با او می بودند - و بچهره زخمی رسیده
بسیار خوش نما بود - و سهاپتی تمام داشت - در آخر ایام
یکپاس شب مانده دیوان می کرد - از سفاکی هم دست
کشیده بود *

شیخ فرید بهکری در ذخیره الخوانین آورده - هنگامی (که
عبد الله خان را خانجهان لودی نظربند نمود) ده هزار (دوبیه
جهنم خرج او مصحوب من فرستاد - بعدد الله خان عرض کردم
که نواب غزا در راه خدا بسیار کردند - چه قدر سرب کافران
بریده باشند - گفت دو لک سر خواهد بود - که از آگه تا پتقه
دو رویه منار کله آنها است ^(۲) - گفتم البته درین مردم مسلمانان
بے گناهی هم خواهد بود - بر آشفته گفت پنج لک از زن و مرد
اسیر کرده فروخته ام - همه مسلمان شدند - بتوالد و تناسل آنها
تا قیامت کردها میشود - پیغمبر خدا بخانه نداف میرفت
و معجزات می نمود تا مسلمان میشد - من یک مرتبه پنج لک آدم
مسلمان کرده باشم - اگر عدالت هم شود اهل اسلام بیشتر

جدر بود - و این حرکت محمول بر اتماهل و فراغت دوستی
 غمروز جنگ شده بعزل تیول اسلام آباد مورد عذاب گشت - و در
 سال شانزدهم از تغیر سید شجاعت خان بصاحب صوبگی آله آباد
 مقرر گردید - و پس از چند سال اعلیٰ حضرت اورا از منصب
 باز داشته لک زریه بطریق مساعدہ قرار یافت - و در همان ایام
 مجددا بر سر عزایت شده بمنصب سابق مباحی فرمود
 عمرش قریب بهفتاد رسیده بود - که هفدهم شوال سال هیزدهم
 سنه (۱۰۵۴) یکهزار و پنجاه و چهار در گذشت *

باسفاکی و ظلمه که داشت مردم دعوی مشاهده خوارق ازو
 می کردند - و نذور و فتوح می گذرانیدند - پنجاه سال در امارت
 گذرانید - مکرر از منصب افتاد - و باز بهمان شوکت و دولت
 دیده میشد - نوکری او ایمانی داشت ^(۲) - در حیات او اکثر
 ملازمانش پنجهزاری و چهار هزاری شدند - گویند هپاه
 بیش قرار نگاه می داشت - اما در سال جز دو سه ماه
 طلب نمی یافتند - اگرچه نسبت بجاهای دیگر آن سه ماهه
 طالب یکساله بود - و کعب قدرت نداشت که خود عرض احوال
 خود نماید - بدیوان و بخشی بگویند - اگر آنها در عرض توقف
 میکردند صفای ریش می بخشید - و ضابطه از در یورش و سواری
 چنان بود که در یکروز شصت هفتاد کرده می نوردید - چنداولی

(باب العین) [۷۸۶] (مآثر الامرا)

گوند آن ناحیه جان بسپردند - فیروز جنگ هر هر دو بریده
درانه حضور ساخت *

چون سال دهم راجه پرتاب آجینیه [که بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار سراقرازی یافته بحکومت سرزمین خود
(که از دیوباز آزادی او بود) دستوری گرفته] از فتنه سرشتی
سراز انقیاد پیچیده براه ادبار شتافت عبد الله خان صاحب
فرمان از بهار بمالش آن بد کردار (و آورد - نخست حصار
بهوجپور را) که حاکم نشین آندیار است - و پرتاب دران متحصن
بود (محاصره نمود - از بعد زن و خورد پی در پی هراسان
شده بعجز گرائید - و انگي بر بسته دست زن خود گرفته
بوساطت یکی از خواجه سرايان فیروز جنگ حاضر شد - خان
ادرا با زنش مقید ساخته بحضور نوشت - حکم رسید که آن
مخدول را بیاسا رسانیده زن ادرا با اموالش خود متصرف شود
فیروز جنگ لخته از غنائم بگندادران وا گذاشته زنش را مسلمان
ساخت - و بنگاح نبیره خود در آورد - و در سال سیزدهم بمالش
پرتھیراج پسر چهار سنگه و جنپت بنذیل (که در نواح
اوندچه سر بشورش برداشته بودند) تعیین شد - اگرچه بسعی
باقی خان (که عبد الله خان ادرا فرستاده بود) پرتھیراج اسیر
گردید لیکن جنپت (که محرک سلسله فساد بود) بتکتک پا جان^(۲)

(مائرا الامرا) [۷۸۵] (باب العین)

چون عبدالله خان مرخص شده بتعلقه روانه گشت چهار
بندیده باز بغی ورزید - بر طبق حکم از راه برگشته بمالش
او پرداخت - خاندوران از مالوه رسید خانجهان باره نیز
پیوسته چون یک گروهی اوندچهه معسکر ساختند آن تیره بخت
اندیشه ناک گشته با اهل و عیال و لخته از سرخ و سفید
از حصار برآمده بصوب قلعه دهمونی (که پدر او بمال
استحکام بنا نموده) راه نورد فرار گشت - عساکر پادشاهی پس از
برکشادن اوندچهه بتعاقب او سه گروهی دهمونی رسیده
آگهی یافتند - که او با اسباب و خواسته بقلعه چورا گدده
شتافته انتظار نوشته زمیندار دیوگدده دارد - اگر بملک خود
راه دهد بدکن بدر زند - آواج پادشاهی دهمونی برگرفته
سید خانجهان بجهت تنسیق ولایت مفتوحه توقف گزید
و عبدالله خان بهراولی خاندوران بهادر بدان سمت راهی گردید
چهار از راه لانجی (که داخل ملک زمیندار دیوگدده است)
گریخت - عبدالله خان هر روز ده کروه گوندی و گاه
دست کروه (که قریب مضاعف کروه رسمی است) می پیمود
در سرحد چاندا بار رسیده دستبرد نمایان نمود - آن مدبر
راه گلگنده گرفت - پس از ده نوردی بسیار بار پیوست
آن پدر و پسر از خوف جان بجنکله در شده بدست طایفه

(۲) نسخه [ج] چهار سده

(باب العین) [۷۸۴] (مآثر الامرا)

جبهار سنگهه بود (رسیده بچستی و چیره دستی مفتوح
ساخت - و چون اعلیٰ حضرت بعزم استیصال خانجهان لودی
ببرهانپور طرح اقامت انداخت عبدالله خان از کالپی محال
تیول خود بدکن رفته بصوداری فوج (که بمصری شایسته خان
تعیین شده بود) دستوری یافت - و بنابر درمی (که بر شکم
بهم رسانیده بود) پس از بهی بحضور رسیده بگوشمال دریا خان
درهله (که در نواح چالیس گانو شورش افزا بود) نامزد گردید
و حکم شد که در خاندیس متوقف بوده هر طرف (که خانجهان
و دریا خان از دولت آباد راهی شوند) بلا احوال و توقف
بتعاقب پردازند *

چون در سال چهارم خانجهان باتفاق دریا خان از دولت آباد
براه خاندیس اداره مالیه گشت اُر پاشنه کوب شتافته هیچ جا
مجال درنگ نداد - تا در کنار سندهیه خانجهان پای ثبات
افشوده کشته گردید - در جلدوی این کار سترگ بمنصب ششزاری
شش هزار سوار و خطاب فیروز جنگ مفتخر و مباهی گشت
در سال پنجم بصوبه داری بهار مامور گردید - عبدالله خان
تنبیه زمیندار رتن پور پیشنهاد همت ساخته بدان سر زمین
در آمد - بابولچه می زمیندار آنجا خایف شده بواسطت راجه
امر سنگهه مرزبان باندهو زینهار ی گشته سال هشتم با پیشکش
همراه خان مذکور سعادت آستانپوس پادشاهی اندوخت

(مآثر الامرا) [۷۸۳] (باب العین)

خوانین ازبکیه باین خاندان بمرتبه کمال است - عبد الله خان والی آنجا حلقه ارادت خواجه کلان در گوش عقیدت داشت - در عهد جنت مکانی از قبل امام قلی خان والی توران برسم سفارت آمده باقسام اعزاز سرافراز گشت - و بعنایت نشستن پهلوی تخت از جمیع اعیان و اشراف ایران و توران و هندوستان امتیاز عظیم یافت - در بدر جلوس اعلی حضرت از لاهور با گره آمده زیاده بر سابق باکرام و احترام اختصاص گرفت [چون عبد الله خان را بسله نقشبندیه قرابت بود رقم عفو بر جرائم او کشیده از زندان رستگاری یافت - و بمنصب والای پنج هزاره پنجهزار سوار و عنایت علم و نقاره بر نواخته سرکار تفرج به تیول او مرحمت شد *]

چون در همین سال اول چهار سنگه بندیله از حضور فرار نموده بموطن خود اوندچه شتافت فوجی بهرکردگی مهابت (۲) خان از حضور تعیین گشت - خانجهان لودی از مالوه و عبد الله خان از جاگیر خود با امرای اطراف و جوانب بملک او در آمده دست جلالت بر کشودند - چون کار بران نابکار به تنگی گرائید بمهابت خان متوسل گشته عازم آستانبوس شد - عبد الله خان با بهادر خان و جمعی دیگر امرا (که نه هزار سوار بود) بقلعه ایوج شازده گروهی اوندچه (که مشرق رویه آن ملک و در تصرف

شاهزاده بحال خود مشاهده کرده ازان همه عنایت چشم پوشیده
 مفارقت ورزیده - و بملک عنبر پیوست - چون او فراخور توقعش
 نموداخت بوسیله خانجهان در سلک بندهای پادشاهی انتظام
 گرفت - گویند چون ببرهانپور رسید خانجهان تا باغ زین آباد
 .. استقبال کرده باعزاز و احترام آورد - او بلابه و چاپلوسی
 زده فرجی پوش مثل درویشان اوزبک محاسن تا بذاف رسیده
 بی سلاح یک گهزی شب مانده در دیوان خانه خانجهان آمده
 می نشست - چون خانجهان حسب الحکم بجنیر راهی شد
 همراهی گزیده بملک عنبر نوشت - که اگر درین وقت برهر
 خانجهان میریزی قابوست - اتفاقاً خط را گرفتند - خانجهان
 بدست او داد - اقرار کرد - بر طبق فرمان در قلعه آسیر زندانی
 گشت - اکرام خان متحپوری قلعه دار آنجا بدسلوکیها نمود
 و بدحریک مهابت خان در ایام استیلاى او مکرر احکام رسید که
 او را کور نمایند - خانجهان مجوز نشد - در جواب نوشت که
 بقول من آمده - بحضور می آرم *

چون سریر خلافت بجلوس صاحبقران ثانی مزین گردید
 بالتماس سلاله سلسله نقشبندیه عبد الرحیم خواجه که خلف
 خواجه کلان خواجه جویداری ست [که بسی واسطه بهید علی
 عریض بن امام همام جعفر صادق (علیه السلام) میرسد
 و از اجله سادات و اعزّه اکابر توران بود - اخلاص و اعتقاد

به تحریک ارباب نفاق خواجه ابوالحسن بهرادلوی عبد الله خان
 تعیین شد) بمجرد تلاقی فریقین عبد الله خان جلوریز بلمشکو
 شاهزاده پیوست . قضا را دران وقت تیر تفنگ از شست
 غیب بمقتل راجه بکرماجیت رسید . هر دو فوج از تزک افتاده
 بجای خود رفته قرار گرفتند . چون حکومت گجرات بر راجه .
 تعلق داشت درین هنگام شاهزاده بعدد الله خان تفویض فرمود
 او وفا نام خواجه سرانی را با معدوم به نیابت آنجا تعیین
 کرد . میرزا صفی سیف خان دولتخواهی پادشاه با خود مصمم
 ساخته باتفاق متعینه آنصوبه آن خواجه سرا را دستگیر نموده
 شهر را متصرف شد . عبد الله خان در ماندن از شاهزاده
 رخصت گرفته و ملتفت کرمک نگشته گرم و گیرا بدان طرف
 شتافت . چون فیما بین عرمه مبارزت آراسته گشت شکست
 بر عبد الله خان افتاد . ناچار بپرونده آمده به بذل سورت
 رفت . و جمعی فراهم آورده در برهانپور بشاهزاده خود را رسانید
 پس ازان در ایام هرج و مرج همه جا هراول شاهی بود *
 چون سال بیستم شاهزاده از بنگاله معاودت بدکن نمود
 و یاقوت خان حبشی و غیره ملازمان نظام شاهی را همراه
 گرفته بر سر برهانپور آمد عبد الله خان عهد کرد . که هرگاه
 بران بلده استیلا یابد قتل عام نماید . چون شاهزاده بے نیل
 مقصود از گرد برهانپور برخاست عبد الله خان بے التفانی

لایق نبود بگیریزد . - گریز جنگ خطاب شماست . - و چون در سال یازدهم غایب خان پسر خواجه نظام الدین احمد بخشی را (که واقعه نگار احمد آباد بود) بذکر تحریر واقعی پیاده از خانه طلب داشته انواع اهانت رسانید دیانت خان از حضور تعیین شده که عبد الله خان را با پیاده بحضور بیارد . - او پیش از وصول همان طور روانه گشته باستشفاع شاهزاده سلطان خرم صفح^(۲) جرائم گردید . - و چون مرتبه^(۳) ثانی شاهزاده ولی عهد شاهجهان بدکن رخصت یافت عبد الله خان بهمراهی موکمپ شاهي مامور گشته بے رخصت از دکن به تیول خود شتافت . ازین جهت بعزل جاگیر معاتب ساخته اعتماد رای بمؤارای تعیین شد . که او را بخدمت شاهزاده رساند . - و چون شاهزاده بجهت مهم قندهار از دکن طلب حضور گردیده بانقضای موسم برشکال در ماندن اقامت گزید و مزاج پادشاهی بذکر دوائی برانگیخته اهل غناد^(۳) از چنین پسر منجرف شده کار بقتال و جدال انجامید عبد الله خان از محال جاگیر آمده در لاهور ملازمت پادشاهی نمود . - چون شاهزاده از مقابل پدر والا قدر کفاره گزیده فوج بسرکردگی راجه بکرماجیت در برابر لشکر پادشاهی گذاشت (که اگر جمعی بتعاقب نامزد شوند تواند روی آنها نگاهداشت) - چنانچه

(۲) نسخه [ب ج] صفح جرائم خود کرد (۳) نسخه [ج] اهل نساد .

از غایت غرور و نخوت (بے آنکه از فوج دوم خبر بگیرد)
 بملک غنیم درآمد - ملک عنبر (که از توهم عظیم داشت) •
 مردم چیده خود را باستیصال او فرستاد - تا هر روز بر دور
 لشکرش برگی گری میکردند - و شب تا سحر بان میزدند
 هرچند بدولت آباد نزدیک تر میشد انبوهی مخالف بیشتر
 می گشت - چون بحوالی دولت آباد رسید اثری از فوج دوم
 ظاهر نگردید - ملاح در مراجعت دیده از راه بکلانه باحمدآباد
 برگشت - درین راه غنیم پیچیده می آمد - و هر روز آریزشه
 می نمود - علی مردان بهادر^(۲) عازر فرار بر خود نپسندیده مردانه
 فیرد آرا گشته دستگیر شد - آنچه شهرت دارد (که ملک عنبر
 بخانخانان در ساخت - و از خانجهان را بطائف الحیل
 متوقف کرد) اصلی ندارد - چه درانوقت خانخانان از دکن
 بحضور رسیده بود - خانجهان در برار این خبر موحدش شنیده
 عود کرده در عادل آباد بخدمت شاهزاده برریز پیوست *

گویند جنت مکانی تصویر عبد الله خان و دیگر امرای
 همراهی او کشیده طلبید - و تصویر هر کدام را بدست
 گرفته چیزی می فرمود - تصویر او را مخاطب ساخت
 که امروز در حسب و نسب شما هیچ کس نمی رسد
 باین شکل و شمائل و قرب و مرتبه و خزانه و جمعیت

(باب العین) [۷۷۸] (مائراامرا)

اصالت . شجاعت از سیمای^(۲) حال او دریافته بمنصب هزاری
و خطاب صفدر خانی برنواخت - و برادرانش خواجه یانگار
و خواجه برخوردار بمناصب مناسب فرق عزت برافراختند
و پس از سریر آرائی صاحب طبل و علم گشت *

چون مهم رانا از مهابت خان چنانچه باید متمشی نشد
او در سال چهارم بهوداری آن عساکر نامزد گردید - دران مهم
بتحصیل نام آوری علم شهرت افراخت - مهرپور را (که
پناه جای رانا امر سنگه بود) تاخته فیل عالم گمان (که
مثلش دیگر نشان نمی دادند) بدست آورد - و در
کونپامیر^(۳) تھانه نشانده بیرم دیو سولنگھی را (که از راجپوتان
عمده بود) بنهب و غارت داد - سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار
و بیست هجری بصوبه داری گجرات اختصاص گرفت - و فوج
کومکي از حضور نیز باو تعیین شد - بقرار آنکه با لشکر
گجرات از راه ناسک و تربنگ بدکن درآید - و خانجهان
با راجه مانسنگه و امیر الامرا و میرزا رستم از راه بوار
و هردو فوج از یکدیگر خبر گرفته برروز معین غنیم را در میان گیرند
اغابکه استیصال واقعی مقامهیر صورت پذیرد *

عبد الله خان با ده هزار سوار مستعد خوش اسپی آراسته

(۲) نسخه [ج] از ناصیه حال او (۳) در [بعضی جا] کونهلپور - و در
[بعضی نسخه] کبرنامه [کونهلپور]

و چندے بحر است قلات معین بود - سال سیزدهم از تغیر
 خانه زاد خان حارس غزنین نیز گردید - و بنابر عروض مرض .
 چون ضعف و ناتوانی از روز بروز می افزود معزول شد
 و سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری
 یا بعالم عقبی کشید *

• مجدالاه خان فیروز جنگ •

خواجه عبدالله نام - از اولاد خواجه عبید الله ناصرالدین
 دمرار است (قدس سره) و خواهرزاده خواجه حسن
 نقشبندی - آواخر عهد عرش آشیانی از ولایت بهندوستان
 آمده رزق چذد با شیر خواجه در دکن بسربرد - و هرجا
 کار و تردد پیش آمد جوهر شمشیر زنی و زان مردی
 نمایان ساخته پستر از خواجه جدائی گزیده در لاهور
 بشاهزاده سلطان سلیم پیوسته داخل احدیها گردیده بعضی
 خدمات ترقی کرد - در ایام (که شاهزاده در آله آباد
 از خودسری و خود رائی شروع بتقمیم مفاصیب و خطاب
 و تناخواه تیول و جاگیر بملازمان نمود) او بمنصب هزار
 و پانصدی و خطاب خانی امتیاز یافت - لیکن چون با شریف
 خان (که مختار سرکار شاهزاده بود) نقش او خوب نغمشت سال
 چهل و هشتم بعقبه خلافت روی امید نهان - پادشاه جوهر

سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجری در بهار برخواست

حق پیوست *

* عرض خان قاقشال *

عروض بیگ نام - از تعیناتیان صوبه کابل بود - چون سال
دوم جلوس فردوس آشیانی تهمان مضاف کابل از
دست اوزبکان استخلاص یافت او بمنصب هزاره شش صد
سوار و تهمان داری آنجا سرفراز گردید - و سال ششم باضافه
دو صد سوار کام دل برگرفت - و سال هفتم از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار چهاره مباحات برافروخت
و سال دهم باضافه دریست سوار و سال یازدهم بفزونی سه صد
سوار کامیاب گشت - و در هنگامه (که علی مردان خان سپردن
قلعه قندهار باولایای دولت قرار داد) او (که از سابق
در غزنین منتظر بود) باشاره سعید خان ناظم کابل با یک هزار
سوار روانه آنصوبه شده بقلعه مزبور درآمد - و در جنگی
(که سعید خان را با سیارش و فوج قزلباش دست داد)
مصدر تردد شده بعزایت خلعت و خنجر مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای
نقاره و اسب و فیل فرق عزت باسماں رسانید - و همراه راجه
چنگ سنگه بتسخیر قاعه زمین داور شتافته در گرفتن قلعه
هاربان و محاصره زمین داور نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید

(مائترالامرا) [۷۷۵] (باب الغین)

بزرگیان عنبر برداشته بودند - هرچند جراح برای معالجه
برگماشتند اما بعد دو روز مطابق سنه (۱۰۲۱) هزار و بیست
و یک هجری چراغ همتیش خاموش گردید - این حرف از
زبان زد است - شخصی بتقریبی گفت که فتح آسمانی است
بہادر جواب داد - الحق فتح آسمانی است - اما میدان
از ما است - کرم الله بعرش در عهد فردوس آشیانی بمنصب
هزاری هزار سوار رسیده چند قلعدار اردگیر مضاف دکن
بود - سال بیست و یکم در گذشت *

* عزت خان خواجہ بابا *

ظاہرا از قربتیان عبد اللہ خان فیروز جنگ است - در
عهد جهانگیری بمنصب ہزاری ہفتصد سوار رسیده - و پس
از سربر آرائی فردوس آشیانی ہمراہ یمن الدولہ از لاہور آمدہ
بملازمت و بحالی منصب سابق رایت امتیاز بر افرامنت
و سال سیوم بدایہ ہزار و پانصدی ہزار سوار مرتقی گشتہ
ہمراہ عبد اللہ خان بہادر (کہ بتعاقب خانچہان لودی
بعد فرار او از دکن بجانب مالوہ تعین گردیدہ) دستوری
پذیرفت - و سال چہارم از اصل و اضافہ بمنصب دو ہزاری
ہزار سوار و خطاب عزت خان و عنایت علم و فیل و تفویض
فوجداری بہکر سرمایہ شادکامی اندوخت - و سال ششم مطابق

(۲) در [بعضی نسخہ] اردگر - یا ارد گدہہ باشد *

سپاه تلنگانه بوی نامزد شد - سال چهل و ششم او از کار طلبی
 بیداری شیر خواجه . نزدیک پاتهری (سید - درین ضمن
 شکست بهادر خان گیلانی (که او را با اندک مردم در تلنگانه
 گذاشته بود) شنیده بدان سو برگردید - و با مردم مخالف
 در چار شده هر چند بیشتر از همراهان پهلوی تهری کردند
 از پای ثبات افشوده داد مردانگی داد - و بدست مخالفان
 گرفتار آمد - و در همین سال چون شیخ ابوالفضل باقتضای
 مصاحبت مامی با سران دکن در آشتی زد از باین تقریب
 رهایی یافته به سرداران پادشاهی ملحق گشت - سال چهل
 و هفتم در جنگی (که به سرداری شاهنواز خان میرزا ایرج با ملک
 عنبر واقع شد - و فتح عظیم نصیب اولیای دولت گردید)
 سرداری جرانغار باره تعلق داشت - سال هفتم جهانگیری
 همراه عبدالله خان فیروز جنگ تعیین گردید - حکم مدور
 یافته بود که اینها با لشکر گجرات از راه ناسک بدکن
 در آیند - و از فوج دوم (که به سرداری خانجهان لودی
 تعیین شده) خبرگیران بوده باتفاق در کار پادشاهی بذل
 جهد نمایند - چون عبدالله خان بذایر خود سری بملک غنیم
 در آمد و پس از آنکه اثری از فوج دیگر ندید گجرات رویه
 برگشت از قرار برگشتن خود داده با فوج غنیم (که دنبال
 گرفته می آمد) مبارزت نمود - و زخمها برداشته اسیر گردید

(ماثر الامراء) [۷۷۳] (باب العین)

دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - دربانان عرب انگشته مانع
نشدند - مردم زمیندار اندوختها برگرفتند - و در باز گشت
او در کمینگاه بود - رسیده مردم را متفرق گردانید - دوله رای
(که عقب مانده بود) ملحق شده ارا بر شکست - عرب
با در کس بجانب افتاده بود - بومی در پی او رفته کار آن
بد سرشت را با تمام رسانید - این مقدمه در سال سی و یکم
مطابق سنه (۹۹۴) نصد و نود و چهار هجری (ر داده
شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که پیش ازین سه روز
عرب نامی میر شکار در آب بهت فررفت - پادشاه (که
(۲)
(رنق افزای در آبه چهلک بود) بر زبان آورد - که بدل
پرتو می افکند - در زگار عرب بآخر رسیده باشد *

* ملی مردان بهادر *

از امرای عهد عرش آشیانی ست - تا سال چهارم منصب
سه صد و پنجاهی داشت - ابتدا همراه خانخانان عبدالرحیم
بمهم تته تعیین گردیده مصدر ترددات شد - سال سی و هشتم
باتفاق نوین مذکور ببارگاه ساطنک رسیده بحصول ملازمت
شادمانی اندوخت - پس ازان بهم دکن تعیین شده در جنگ
(که سال چهل و یکم بهمداری میرزا شاهرخ و خانخانان
با سران دکن (ر داد) او در التمش جا داشت - پسترمرداری

(۲) یا چنبت باشد و الله اعلم *

فهرد آراست - بعد زد و خورد عرب غبار آلود وادی فرار شد
 و پس ازان (که شهباز خان از بارگاه سلطنت بآن دیار
 مرخص گردید - و در تعلقه دلیمت اجینیه رسیده بعد تادیب او
 سعادت علی خان را در قلعه کنت^(۲) از مضافات رهاق
 جهت پاسپانی گذاشت) عرب باتفاق دلیمت قابو یافته بر قلعه
 مذکور درید - و شگرف آریزش رو داد - سعادت علی خان
 بشایستگی کشته شد - عرب از بد نهادی قدری خون او بیاشامید
 و لخته بر پیشانی مالید - پستر همراهی معصوم خان فرنخودی
 گزید - و در در جنگ (که با شهباز خان صورت گرفت) شریک او
 بود - پس از شکست یافتن او جدائی اختیار کرده در حدود
 سنبیل گرد فتنه بلند کرد - از انجا (که جاگیرداران آن نواح یکجا
 شده هنگامه نبرد آراستند) او عرصه پیمای وادی هزیمت
 گردید - پستر بهار دیه شتافته با فوجی (که خان اعظم کوکه
 روانه نموده بود) ستیز آرا گشته راه گریز سپرد - و بجانب
 چونپور گام شتاب برداشت - چون گوردن پور راجه تودرمل
 بفرمان پادشاه جهت سزا دادن او روانه شده بود آن خسران زده
 در تنگنای جبال در شد - پستر در کوهستان بهرایج بنگاه ساخته
 قلعه بنیاد کرد - و پناه گاه دقت برگشتن از غارت ساخت
 (در آن بهمان کار شتافته بود - کهرک رای بومی پور خود

به نیهتمی سرا شتافت ، شیر زاد پسرش در عهد جهانگیری
به منصب پانصدی دویست سوار سواراژی داشت *

• عرب بهادر •

در عهد عرش آشیانی از متعینان دیار شرقی بود - و بتقدیم
مراسم نیکو خدمتی نامه بمردانگی بر آردن - برگشته سهراردن
صوبه بهار در جاگیر داشت - چون امرای آن صوبه رایت
بغی بر افراشتند او نیز خاک به حقیقتی بر فرق خود
پیخته آثار طغیان ظاهر نمود - سال بیست و پنجم (که مظفر
خان حاکم بنگاله اموال خانجهان حسین قای را روانه بارگاه
خلافت نمود - و بسیاری از بازارگان و سپاهی همراه آن
بودند) بعد رسیدن صوبه بهار محب علی خان حبش خان
نامی را با فرجه از همراهیان خود بنابر حزم اندوزی
بدرقه ساخت - عرب عربده جوی بدنبال آن قافله گام فراخ
برزد - چون از گذر چوسا گذشته بودند فیل چند که عقب
مانده بود بدست آردن - پستو بر سر رای پرگه و تم دیوان
صوبه مذکور (که در حوالی خطه بکسر باجتماع سپاه آن ولایت
تکاپو داشت - و درز بر ساحل دریای گنگ پیرستش
معهوره می پرداخت) ناگهانی ریخت - او گرم پیکار شده
حسب تقدیر زخمی بر زمین افتاده درز درم فوت نمود
محب علی خان ازین آگهی بآن بدسروش رسید هنگامه

(باب العین) [۷۷۰] (مآثر الامراء)

مظفر حسین میرزا را مردم قطب الدین خان مقید از دکن
به پیشگاه خلافت جہتی بردند (او بنابر مزید احتیاط با برخی
ہیاء مالوہ چستی بکار بردہ پیوست - و بحضور رسانید - سال
بیست و پنجم ہمراہ اسمعیل قلی خان بنابر تنبیہ نیابت خان
عرب مامور گشتہ بتقدیم مراسم جانفشانی علم اعتبار افراشت
سال بیست و ششم بتہمت خون ریزی فتح دوست پور
علی دوست باریگی بہایۃ عذاب در آمدہ پس از چندہ مطرح
انظار توجہ پادشاہی گردید - در ایغار کابل باشایقی جرانغار
بدو تعلق گرفت - سال بیست و ہفتم (کہ عرش آشیانی
توجہ بشرتی دیار فرمود) چون نزدیک کالپی (کہ باقطاع
عبد المطلب خان مقرر بود) مورد لشکر شد باستدعای خان
ہرزبور منزل او را بہایۃ اقبال آراستگی بخشید - سال سیم در
کومکدان خان اعظم کوکہ بدیار جنوبی کمر خدمت بہت
و سال سی و دوم با جمعہ کثیر ہنرا دادن جلالت تاریکی مقرر شدہ
ہرمایۃ مہاہات اندرخت - روزی (کہ جلالت تاریکی بر مردم
چندارلی جنگ انداخت) اگرچہ عبد المطلب خان سوار نشد
اما امرای دیگر پیہم شتافتہ ہنگامہ مخالف را درہم شکستند
ہر کردہ آن گردہ شقاوت پزورہ بسیاری را بکشتن دادہ راہ
ادبار سپرد - عبد المطلب خان از وژر فکر و کثرت اوہام
ہودائی شدہ ناچار بحضور رسید - تا آنکہ وقت موعود

در سال یازدهم لشکر شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت
 نزدیک بود که عبد الله خان دستگیر گردن - بهزار کلفت
 و مشقت خود را بعلي قلی خان خان زمان و سکندر خلی اوزبک
 رسانید - و در اینجا باجل طبعی در گذشت *

* عهد المطلب خان *

پسر شاه بداع خان - از امرای دو هزار و پانصد تن
 اکبری ست - ابتدا همراه میرزا شرف الدین حسین بتسخیر
 میرقچه تعیین گردیده مصدر تردد شد - پمتر از ملتزمان رکاب
 فیض انتساب بود - سال دهم همراه میر معز الماک بمالش
 سکندر خان اوزبک و بهادر خان شیبدانی دستوری یافت - چون
 فوج پادشاهی هزیمت یافته پراکنده شد او نیز راه خویش
 گرفت - پس ازان باتفاق محمد قلی خان برلاس بر سر سکندر
 خان (که در اردهه مصدر حرکات ناشایسته بود) رخصت
 پذیرفته - بعد آن مدتی در تیرول خود که در صوبه مالوه داشت
 گذرانید - چون سال هفدهم امرای مالوه بکومک خان اعظم کوکه
 فاموز شدند او نیز بهجرات شتافته در جنگ محمد حسین
 میرزا چپ قلاشهای مردانه بتقدیم رسانیده چهره فاموزی افروخت
 و حسب الحکم همراه خان اعظم کوکه هنگامی (که پادشاه حاضر
 قلعه سورت داشت) بدولت آستان بوس مورد نوازش گشته
 بخصمت جاگیر کام دل برگرفت - سال بیست و سیوم (که

(باب العین) [۷۶۸] (ماثراً لامراً)

گشت - عرش آشیانی جمع را بسرکردگی قاسم خان
نیشابوری بمقابله تبع نمود - و زمینداران آن ناحیه از روی
دولتخواهی نیز ضمیمه لشکر گشته نزدیک گریوه چانپانیر
بر اردوی عبد الله خان ریختند - او سراسیمه شده زنان خود را
بصحرا بر تافت - و پسر خود را همراه گرفته از میان بیرون رفت
امرا تمامی بنه و بار خصوصاً حرمها و فیلان او را گرد آورده
دران منزل توقف نمودند - پادشاه از آبی گذشته بآن سرزمین
در آمد - و شکر الهی بجا آورده با غذائهم فرادان مراجعت نمود
عبد الله خان (که نیم جانم ازان مهاله بیرون برده) خود را
بسرحد گجرات انداخت - و بچنگیز خان (که درانولا در گجرات
سر بزرگی برداشته بود) پیوست - عرش آشیانی حکیم
عین الملک را نیز چنگیز خان کسبل نمود - تا آن مدبر
منکوب را بحضور فرستد - یا ازان ملک اداره سازد - او عرض
داشت که از فرمان پذیری گزیر ندارم - اگر درین مرتبه
گناه او را بخشیده نوازش فرمایند او را بدرگاه عالی می فرستم
و اگر این التماس پایمه قبول نیابد ناگزیر ازان ولایت بدر
خواهم کرد - و چون این پیغام سمت تکرار یافت چنگیز خان
او را از پیش خود راند - و او باز بمالوه آمده سر
بشورش برداشت - شهاب الدین احمد خان (که پیشتر ازان
بسرانجام ولایت مالوه از پیشگاه خلافت نامزد شده بود)

(مآثر الامراء) [۷۶۷] (باب العین)

گفته اینها را از سر خود را کرد - و خود با بنه و بار رو براه
گریز آورد - عرش آشیدانی عذاب توجه از صوبه مندر مصروف
نموده جمعی از امرا را برسم منقلا پیشتر روانه کرد - تا گرم
شتافته سر راه بگیرند - و خود نیز در ایلغار شتابند و تر گشت
و چون فوج منقلا بدر پیوست عبد الله خان بگمان آنکه در چنین
وقتی (که از راه دور ایلغار کرده اند) مردم کم رسیده باشند
برگشته بجنگ در آمد - و چون نایره پیکار اشتعال پذیرفت و کار
بجائی رسید که تیر مخالف از بالای سر پادشاه می گذشت
بالهام غیبی اشارت نمود که نقره فتح بلند آوازه سازند - و بمنعم
خان خانخانان فرمود که دیگر جای توقف نیست - برو سر غنیم
باید تاخمت - خانخانان عرض کرد که خوب است - اما جای
یکه تازی نیست - مجموع ملازمان فدائی یکجا شده می تازیم
عرش آشیدانی خشم آلود در مقام تاختن شد - اعتماد خان
از فرط اخلاص جاو گرفت - پادشاه برز اعتراضی شده پیشتر
توجه فرمود - چون تائید الهی قرین حال والا همتان می باشد
غنیم را از شکوه پادشاهی پای از جا و دل از دست رفته
با آنکه عبد الله خان زیاده بر هزار سوار داشت و با عرش آشیدانی
از سه صد کس زیاده نبود مردم معتبر خود را بقتل داده
از معرکه رو بر تافت - و براه ^(۲) ابی موهان گجرات سو روانه

(باب العین) [۷۶۶] (مآثر الامرا)

ازان (که خاطر از شوق شکار را پرداخت) جریده بصوب مذکور
(که مقر آن خود هر بود) متوجه شد - چون از امتداد
برق و باران و اشتداد خلابها و سیلابها و وفور گل ولای لرج و کثرت
گور مغاک (که در زمین مالوه می باشد) کار بر هرودان
دشوار شده اسپان چون اسپان آبی شنا کرده می آمدند و شتران
چون جهازهای عمان طوفان نوردی می کردند و در طی
این راه از کثرت رحل و خلاب جانوران را های تا سینه
فرو میرفت و اکثر بار بردار اردو برجا ماند از گاکرون
ایاغار قرار یافت - چه غرض از ارتکاب این یورش تعب ناک
آن بود که عبد الله خان (که در چنین وقت گمان نداشته
که لشکر بمالوه که متعسر العبور است در آید) بغتة
بر سرش باید شتافت - و اشرف خان و اعتماد خان را پیشتر
فرستاد - که تا او را از اعمال ناشایسته که متوهم و خائف است
نوید عنایت پادشاهی داده بملازمت آورند - و نگذارند
که اداره مکرای بیدولتی شود - و خود عرش آشیانی بیست
و پنج گزده مالوه (که از چهل گزده معمول دهلی زیاده
مهافت دارد) در چنین آب و گل بیک منزل راه سپرده
بحدود سارنگپور رسید - و چون بقصبه دهار ورون نمود از
فرستاده بظهور پیوست که هر چند اینها گرم نفسی کردند
بباطن وسوسه ناک او در نگرفت - بعضی ملتزمات واهی

ادهم خان بود و بطرز آن ملک آشنا گشته در سال هفتم (که
 پیر محمد خان شیروانی حاکم آنجا در آب نروده فرو رفت
 و باز بهادر بدعوی ارث بران دیار دست تصرف یافت)
 عرش آشیانی عبد الله خان را بدیة والای پنج هزاره بر آورده
 بمالش آن متغلب و ضبط و ربط آن ولایت تعین فرمود
 و جمیع امور سیاست و دار و گیر آنجا من حیث الاستقلال
 برای او مفوض شد - و چون عبد الله خان بسامان شایسته
 روی عزیمت بتسخیر مالوه نهاد باز بهادر قاب مقاومت
 از حوصله خود بیرون یافته بگریزانه عافیت شتافت - و آن
 ولایت بتازگی در قبضه تصرف درآمد - عبد الله خان بشهر
 مندر (که پای تخت سلاطین مالوه بود) بر رساء حکومت
 متمکن گشت - و بلاد و قصبات آن مملکت فراخور رتبه
 و حالت بامرا تقسیم نمود *

و چون نشاء پرورد ریاست کم حوصلگان اخلاص را زود
 بدست مستی و بپراشه روی می آرد در اندک زمانه عبد الله
 خان کلاه نخوت کج نهاده خواست سر بشورش بردارد
 عرش آشیانی در سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک
 (۲)
 در عین موسم برشکال بتقریب شکار فیل بمالوه نبرد و بپری
 (که دران هنگام بیشه های فیل داشته) بهمت فرمود - و پس

* حرف العین *

* علی قلی خان اندرابی *

از پیش آوردهای جنت آشیانی ست - سآل (که آن پادشاه سخندان غیر واقع از مردم نسبت به بیرام خان شنیده از کابل عازم قندهار گردید) حکومت کابل بوی مفوض نموده در انجا گذاشت - پس ازان در ظل عاطفت سلطانی بمماکت هذد آمد در ابتدای عهد عرش آشیانی باتفاق علی قلی خان زمان بهم همو بمقال و پستور همراه خواجه خضر خان بدفع اسکندر سور تعیین شده آخره سال پنجم همراه شمس الدین محمد خان آنگه بمقابلت بیرام خان شتافت - پس ازان احوالش بنظر نیامد *

* عبد الله خان اربک *

از امرای جنت آشیانی ست - در سلک جان سپاران بزرگ منش انسلک داشت - در عهد عرش آشیانی بعد فتح همو بخطاب شجاعت خانی اختصاص یافته به تیولدارئی سرکار کاپی مامور گردید - و چون در تسخیر مالوه کومکئی

(مآثر الامراء) . [٧٦٣] (باب الظاء)

نموده بملخص موصوم ساخته - در معني بندي و سخن منجي
استاد است - و صاحب مندوزي و ديوان - از همت * بيمت *

* در سبکباري ست آمايش *

* سايه خوابيده قطع راه کند *

مصور ساخت - خود نیز شعر را بکمال رسانیده - از دست * بیت *

* بتیغ بے نیازی تا توانی قطع هستی کن *

* فلک تا افکند از پا ترا خود پیددستی کن *

بزرگ خانم بنت مکه بانو همشیره . کلان ممتاز محل زوجة

سیف خان در عقد ازدواج داشت - از بطن ارست میرزا

محمد طاهر آشنا تخلص - که در زمان اعلیٰ حضرت بمنصب

هزار و پانصدی سر بر افراخته بخطاب عزایت خان امتیاز

یافت - و بداروغیهای حضور (که جز بخانه زادان معتبر نسزد)

یامور میشد - در اواخر آن عهد بداروغی کتاب خانه

فایز گشته - گویند اعلیٰ حضرت جهت ملاحظه ارضاع و اطوار

سرمد مجذوب (که عربان می بود) فرستاد - او آمده این

بیت خواند

* بر سرمد برهنه کرامات تهمت است *

* کشفی که ظاهر است از کشف عورت است *

چون پسر آن پدر بود که بمزاج درزگار آشنائی نداشت در خطه

کشمیر گوشه نشین گشته سال ششم عالمگیری بیست و چهار هزار

رویه سالیانه او معین شد - در سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد

و یک دامن از محبت آشنا و بیگانه بر چیده رخت بنهانخانه

قدم کشید - احوال سی ساله اعلیٰ حضرت را از پادشاه نامه تلخیص

تختم زده بے آبی سمک - اما در رسائی دانش و درستی
 تدبیر یکتائی داشت - در برهمزنی تسلط مهابت خان در
 کابل با نور جهان بیگم شریک غالب بود - و بده اندیشی او
 کار پیش رفت - و خالی از کمال نبود - در عهد جهانگیری
 زبان زد مردم بود که در امرا زاده چهار کس رشید تر از پدر اند
 جهانگیر قلی خان پسر خان اعظم - و سعد الله خان خلف
 سعید خان چغتای - و ظفر خان واد زین خان - چهارم این ظفر خان
 پسر خواجه ابوالحسن - با آنکه خواجه سنی بود اما ظفر خان
 در تشیع تعصب تمام داشت - زرها بمردم ایران میداد
 خصوص در حق شعرا طرفه بذل و کرم می فرمود - سخنوران
 صاحب استعداد دل از او طمان برداشته روی امید بدرگاهش
 می گذاشتند - و بمنتهای متمدن می رسیدند - افصح المتأخرین
 میرزا صایب تبریزی چون از ایران بکابل رسید از گرم جوشی
 و دریا بخشی او دل بسته صحبتش گردیده مدتها بهمراهی
 خان مذکور در هندوستان بسر برد - چنانچه گوید * بیت *

* خانخانان را ببزم و رزم صایب دیده ام *

* در سخا و در شجاعت چون ظفر خان تو نیست *

و او انتخاب اشعار شعرائی (که با وی رابطه اخلاص داشتند)

بخط هر کدام نویسانیده بر پشت هر ورق صورت آن معنی سنج

(باتب الظاء) [۷۶۰] (مآثر الامرا)

بحکومت تته باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار
سوار پايه برتر اخفت - و چون سال بيست و نهم حکومت
آنجا بنام سلطان سپهر شکوه اختصاص گرفت خان مزبور
در سال سيم از تته بدرگاه معلى آمده شرف اندوز ملازمت
گشت - و در ادلين محاربه دارا شکوه با پنج هزار سوار دلار
جانباز بسرداري ميسره قول در انتظام داشت - (از آنجا) که
خان مذکور مزاج زمانه ساز و فکر (روزگار سنج نداشت) لهذا
در عهد اعلى حضرت (که زمان قدر شناسي و خانه زاد پروري
بود) در مرتبه عزلت نشين گرديد - چون نوبت سلطنت
بخلد مکان رسيد محنت طلبی و قلعه چي گري را (۲) روز بازار شد
ناز برداري و گرم خوئي را خيرباد گفتند - در مبادي جلوس (۳)
بساليانه چهل هزاره روپيه موظف گشت - و سال ششم سغه
(۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در لاهور بمط هستي
در نورديدن - در مقبره پدر مدفون شد *

گویند ظاهرش بسيار محقر و کوتاه قد بود - مشهور است
که روزی در حضور اعلى حضرت مذکور شد - که خواجه
ابوالحسن دو تمام روز يک مرتبه آب مي خورد - ملا حفظي
حاضر بود - عرض کرد که قد قصير ظفر خان ازین سبب

(۲) در [بعضی نسخه] قلعه چي گري را (۳) در [اکثر نسخه]

گرم خريدي را *

بمحصول ملازمت کسب سعادت نمود - و سال درازدهم از صوبه
کشمیر معزول شده باتفاق خاندوران نصرت جنگ به تنبیه
هزارجات کمر عزیمت بر بسمت - و سال سیزدهم همراه
پادشاهزاده محمد مراد بخش (که بتوقف در بهیره مامور^(۲)
گردیده بود) رخصت پذیرفت - پس ازان دو سال بوجه
معاتب شده بے منصب و جاگیر منزوی شد - اواخر سال
چهاردهم ببحالی آن بدستور سابق آب رفته بجو آورد
و سال پانزدهم چون بعرض رسید [که تربیت خان صوبه دار
کشمیر باوصف صدرر تاکید و ارسال زر نقد باحوال مساکین
آنجا (که دران سال قحط رو داده بود) چنانچه باید نمی پردازد]
مرتبه ثانی خان مزبور بصوبه دارمی کشمیر دستوری یافت
چون سال هیزدهم گل زمین کشمیر و بهار تخمیر بگلگشت
پادشاهی رشک گلزار ارم گردید روزی [که باغ ظفر آباد (که
احداث کرده است) بقدم پادشاهی رونق پذیرفت] در جایزه
حسن سلوکی (که رعایا و سکنه آنجا را از خود راضی داشته)
باضافه هزار سوار سرفراز گردید - و پس ازان باز بدفع
امری از دولت بزدگی چندی محروم گردیده در سال
بیست و پنجم ببحالی منصب سه هزار و پانصد سوار
اختصاص یافت - و در سال بیست و هشتم از انتقال سردار خان

(باب الظاء) [۷۵۸] (ماثر الامراء)

سال هفتاد (که پادشاه عزیمت کشمیر نمود) او تا بهمنبر
آمدده دولت بار اندوخت - و سال دهم بر طبق حکم محکم
بملک ثبت (که از کشمیر دوازه دارن - یک مسمی بکرج است
و دومین بلار - اولین اگرچه چهار منزل از دومین افزون است
اما دومین بنابر کثرت و دوام برف و درمیان بودن دو کتل
متعسر العبور واقع شده) براه اول شتافت - و بحسن تدبیر
ملک را مفتوح ساخته ابدال مرزبان آنجا را همراه گرفته
بسرعت براه اخیر برگردید - عجلت او درین باب پادشاه
مستحسن نیفتاد *

ملک ثبت همگی بیست و یک پرگنه و سی و هفت قاعه
دارد - از فزونی کوه و تنگی میدان بسیار کم زراعت است
و از حبوبات بیشتر جو و گندم در آنجا میروید - محصول سال
کامل آن افزون بر یک لک روپیه نیست - دران نواح
جوی آب است که بر یکطرف آن قواضیهای طلا کم عیار (که
توله زیاده بر هفت روپیه نیززد) بهم میرسد - قریب
دو هزار توله ساله اجاره آنست - سیرهای سردسیری چون
زرد آلو و شفتالو و خربزه و انگور لطیف و شیرین یکموسمه
می شود - سیب دارن که درون و بیرونش سرخ است *

(۲) سال یازدهم حسب الحکم معه ابدال مرزبان آنجا آمده

(۲) نسخه [ب ج] سال یازدهم از موبه کشمیر حسب الحکم .

سلطنت فردوس آشیانی چون بعرض رسید [که او عبد القادر
 پسر احمد داد را در دره خرما^(۲) به از مضافات تیراه در قبل
 داشت - پس ازان (که خبر فوت جنم مکانی شنفمت) جمع را
 بکابل فرستاده خود بپشاور آمد - و پس از فراغ مقدمات آنجا
 برسم معمول (که ناظم آنجا قشلاق در پشاور کند - و ایلاق
 در کابل) عازم کابل گردید - و در (نوردي مراتب احتیاط
 از دست داد - و گروه ادراک زئی و افویدی) که از شعب افغانه
 کوهستان خیبر اند) بر سر راه آمده بتاراج اردو قسمی
 پرداخته که او عذای همت از دست داده بچاره آن نتوانست
 قیام نمود [بنابراین تعلقه مذکور از پدرش تغیر شده او بحضور
 آمد - سال دوم با خواجه ابوالحسن بتعاقب چهار سنگه
 بخدیله مامور گردیده سال سیوم هنگامی که ملک دکن مقر
 موکب سلطانی بود) همراه خواجه مذکور بتسخیر ولایت ناسک
 و تربنگ و سنگمیر دستوری یافت - و سال پنجم چون
 صوبه داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان شاه پور پدرش مفوض
 گشت او به نیابت خلعت و اسب یافته بدان صوبه مرخص
 گردید - و سال ششم (که پدرش بدار باقی شتافت) پادشاه
 صوبه داری کشمیر اصالة بار مقرر کرده از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و دو هزار سوار و عطای علم و نقاره برنواخت

(باب الظاء) [۷۵۶] (مائوالامرا)

و هرچه از کسی بظلم گرفته باشند مسترد سازد . مشار الیه
کاربند خدمت ماموره گردیده هنگام مراجعت بملازمت پیوست
و مورد تحسین شد . سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب در هزار
ذات هزار سوار سرمایه ناموزی اندوخت . و پستور در
همین سال بعزایت علم و خلعت خاصه و خنجر مرصع کامیاب
گشت . سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار ذات
دو هزار سوار مرتقی گردیده بصاحب صوبگی بهار لوی کامرانی
بر افراشت . سال دهم از آنجا معزول شده بحضور رسیده
باضافه پانصد ذات پانصد سوار نوازش یافته بمهم بذکش
دستوری پذیرفت . تتمه احوالش بنظر نرسیده . پسرش سعادت
خان است . که ترجمه اش علیحده بزبان خاصه در آمده *

(۲)

* ظفر خان خواجه احسن الله *

پسر خواجه ابوالحسن تربتی است . سال نوزدهم جاوس
جنت مکانی چون صوبه دارئی کابل از تغیر مهابت خان
بخواجه مقرر گشت او به نیابت پدر بکراسست آنجا تعیین شده
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد شش صد سوار
و خطاب ظفر خان و عطای علم و خنجر و شمشیر مرصع و فیل
جبهه امتیاز بر افروخت . و تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب
دو هزار و پانصد هزار و دو بیست سوار فائز گشت . سال اول

(۲) نسخه [ج] خواجه حسن *

* حرف الظاء *

* ظفر خان *

(۲)
 پسر زین خان کوکه است - غالباً نام او شکر الله است
 تا سال چهارم اکبری منصب دوزدیی داشت - و پس از
 فوت پدر هفتصدی گردیده - ظاهراً اواخر عهد عرش آشیانی
 خطاب ظفر خانی یافت - و پس از سریر آرائی جنت مکانی
 چون دختر زین خان کوکه در خانه پادشاه بود بیش از پیش
 مشمول عواطف شد - سال دوم جلوس چون رایات دولت
 از دار السلطنه لاهور بعزیمت کابل حرکت نموده موضع آهروزی
 قریب قلعه اتک منزلگاه شد و فریاد سکنه آنجا از قوم کهتر
 (که دله گر بودند - و انواع فساد از قطاع الطریقی و هزنی
 می نمودند) بغرض سید اتک از تغیر احمد بیگ خان بجاکیر
 نامبرده قرار داده حکم شد که تا مراجعت از کابل در آنجا
 بوده آنها را کوچانیده بلاءور فرستد - و کلانتران را در بند دارد

(۲) نسخه [ج] بود (۳) نسخه [ج] آهروزی (۴) در [بعضی نسخه]
 سکنه آنجا که از قوم کهتر دله زاک بودند - و در [بعضی] کهتر و له را که
 بودند - والله اعلم *

(باب الطاء) [۷۵۴] (مآثر الامراء)

وقت فرار بجانب وطنش بردند از آنجا (که طاهر خان
• بممانعت گریختها پا قائم نکرد) در همان سال از معزولی
خدمت و بطرفی خطاب خانی معائب گشت - و بوقت موعود
درگذشت - پسرش مغل خان عرب شیخ است - که ترجمه اش
جداگانه نوکرین خامه اخبار طراز گشته *

و پنجم نوبت دوم همراه پادشاهزاده مذکور بنهم قندهار
 کمر عزیمت بهست - سال بیست و ششم . همراه پادشاهزاده .
 دارا شکوه بنهم منصور دامن همت بر کمر زد - و همراه
 رستم خان پیش از شاهزاده بقندهار رسید - و از اینجا باتفاق
 خان وزیر جانب بست رفت - سال بیست و هشتم باضافه
 پانصد سوار اختصاص گرفته بهمدائی جملة الملکي سعد الله
 خان بر سر قلعه چیتور شتابید - و در جنگ متصل سموگده
 همراه دارا شکوه بود - پس از فرار او چون موکب عالمگیری
 در نواح مستقر الخلافه رسید مومی الیه احرار ملازمت نموده
 بعنایت خلعت مباحات پذیرفت - پستتر همراه خلیل الله خان
 بتعاقب دارا شکوه نامزد گشت - و در نبرد دوم دارا شکوه
 بعنایت ترکش مشمول عاطفت شده با جمعی بقرادلی گام
 جلادت برداشت - ظاهراً پس از آن بصوبه داری ملتان سرفرازی
 یافته - که مولف مآثر عالمگیری معاودت او بعد عزل از ملتان
 سال یازدهم بزبان قلم داده - سال بیست و دوم (که پس از
 فوت مهاراجه جسونت سنگه ضبط و طغش قرار یافت) او
 بفرجدارهی جودهپور معین شد - و چون نوکران راجه مذکور
 با پسرانش از مضافات کابل کوچ کرده بدار الخلافه رسیدند
 و از فرموده پادشاه سر پیچیده آغاز شرسنجی نمودند و با
 فرجی (که بر سر آنها تعیین شده بود) بزد و خورد پرداخته
 . [۹۵]

(باب اطاء) [۷۵۲] (مآثر الامراء)

از بلغ آمده بتقبیل سده سلطنت پرداخت - و بعنايت
• خلعت و خنجر مرصع و ده هزار روپيه نقد و پستر بعطای
شمشير بايراق طلائی ميذاکار و منصب هشتصدي چهار صد سوار
مباهي گرديد - و پس ازان بمرحمت جيغه مرصع و از اصل
و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب خاني و اسپ
بازين نقره سرعزت برافراخت - و دو رکاب پادشاهزاده محمد
اورنگ زيپ بهادر ببلغ شتافت - سال بيست و یکم باضافه
پانصدي صد سوار ممتاز گرديد - و پس از معارفت ازانجا
به پيشگاه سلطنت رسیده جبين ارادت را بر آستانه عقيدت
گذاشت - و سال بيست و دوم از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاري هفتصد سوار نوازش پذيرفته در رکاب پادشاهزاده
محمد اورنگ زيپ بهادر بيساق قندهار تعيين يافت
و پس از وصول بدانجا همراه تسليم خان بصوب بست رفت
و بر قلعه ^(۲) خنسي (که سرحد ولايت سيستان است) تاخته فراوان
غنائم آورد - و در جنگ قزلباش تردد نمايان بتقديم رسانيد
سال بيست و سيوم در جادری آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدي هزار سوار کردن مباهات افراشت - پستر
بحضور رسیده بکار پردازان بيوتائي حکم شد - که تا یک سال
پيشکش روز پنجشنبه بخان مذکور برسانند - سال بيست

ر (۲) در [بعضی نسخه] خنسي *

و هزار مهر بانعام سر بلند گردید - پستور بعنايت خنجر مرصع
 امتياز يافت - سپس بانعام پانصد دهن (که صد و پنجاه اشرفي^(۲)
 باشد) افتخار اندوخت - و دهن عبارت است از نقد مسکوک
 طلائي - که در وقت عرش آشياني مخترع گردیده - سال
 بيست و یکم بمرحمت اسپ و پنج هزار روبيه مفتخر گشت
 چون درين سال پادشاه از کابل به هندوستان معادلت فرمود
 او حسب الحکم تا رسيدن فرزندان^(۳)ش (که از بلخ طلب داشته بود)
 در کابل ماند - پس ازان معه پسران خود خواجه موسی
 و خواجه عیسی دختر زادهای عبد الرحيم خواجه آمده احرار
 سعادت ملازمت نمود - سال بيست و دوم بعطای اسپ
 بازين مطلا و دو اسپ بهر دو پسر مشمول عاطفت شد - و پس
 از چندی معه پسران بانعام پنجاه هزار روبيه سرفرازي يافت
 سال بيست و ششم يک هزار اشرفي از زر وزن بار مرحمت
 گشت - پستور چون يوسف خواجه برادر کلان او (که جانشين
 بزرگان بود) فوت نمود و غير ازو کسی که قيام بآن نمايد نماند
 در همين سال رخصت شده بوطن رفت - از آخر جلد دوم
 پادشاه نامه مهتفاد مي شود که مذهب چهار هزاري ذات
 چهار صد سوار داشت *

* طاهر خان *

نامش طاهر شيخ است - سال بيستم جلوس فردوس آشياني.

* حرف الطاء *

* طیب خواجه جویباری *

پسر حسن خواجه مهین برادر عبد الرحیم خواجه بن
 کلان خواجه است - که عمه نذر محمد خان خواهر دین محمد خان
 حليلة او بود - عبد الرحیم خواجه در سلطنت جنیت مکانی
 برسم رسالت از جانب امام قلی خان بهندوستان آمده
 عظمت او بعد رسید که در مجلس جنیت مکانی می نشست
 سال اول جلوس فردوس آشیانی جهان را پدرود نمود - افضل
 خان بموجب حکم پیش صدیق خواجه ولد خواجه مذکور رفته
 بعد ادای مراسم تعزیت بحضور آورد - حسن خواجه پدرش
 در وبائی (که پیش از تسخیر بلخ در آنجا رو داده بود)
 درگذشت - و یوسف خواجه عم دوم او جانشین نیاگان بود
 طیب خواجه دختر عبد الرحیم خواجه در خانه داشت - سال
 بیستم شاهجهانی بعد از فتح بلخ (دانه حضور شد - چون
 نزدیک رسید قاضی محمد اسلم و خواجه ابو الخیر میر عدل
 باستقبال شتافته بهلازمیت پادشاهی رسانیدند - و در ققوز اسپ
 و پانزده شتر بر سبیل پیشکش گذرانید - و بعیای خلعت

(مائثر الامور)

[۷۴۹]

(باب الضاد)

ضمیمه گشت - چون در گذشت پیش به خطاب پدر و تعلقه
ارثی و خانسانانی سرمایه ناموری اندوخت - و رفته رفته
بمنصب عمده و خطاب ضیاء الدوله تصاعد نمود - گویند
بعد برهم خوردگی مقدمه سلطنت در شاه جهان آباد نشست
مدار اخراجات بر جاگیر داشت - در جنگ جواهر سنگهه جات
همراه نجیب الدوله بود - مطابق سنه (۱۱۷۹) هزار و یکصد
و هفتاد و نه هجری بمرض فوت نمود *

* حرف المضاد *

* ضیاء الدوله محمد حفیظ *^(۲)

پسر خواجه سعد الدین خان است - که ابتدا ملازم
 سلطان جهان شاه بود - و بخدمت قوریبگی و عرض مکرر
 سرفرازی داشت - تا آنکه شاهزاده مذکور در جنگ با برادران
 کشته شد - پستر نامبرده رفاقت نظام الملک آصف جاه گزیده
 خانسامانی سرکار آن نوین بلند مقدار سرانجام میداد - و در
 جنگ سید دلار علی خان شریک ترددات بود - و پس از
 جنگ عالم علی خان بمنصب سه هزار سوار و خطاب
 بهادری و عطای نقاره خرسند گردید - و پس ازان (که سلطنت
 فردوس آرامگاه خلف سلطان جهان شاه مذکور استقرار گرفت)
 او از آصف جاه رخصت شده بدار الخلافه شتافت - و بملازمت
 پادشاهی پیوسته اول بداردگی عرض مکرر و ثانیاً بخدمت
 بیوتاتی چهره عزت برافروخت - و آخرها میر آتشی نیز

دمدمه بلند ساخته بکنگره قلعه رسانید و نود توپ بران
 برآوردن اما بذابر نفاق درزي با فیروز جنگ دست از کار کشیده
 استعفا نمود - بذبران ببطرفی منصب معائب گشته زاویه نشین
 زندان ادب شد - و پس از چند روز مهلکا نوشته داد - که
 در فرصت کم از جانب دیگر دمدمه تیار نموده بکنگره قلعه
 برساند - بدین تقریب از حبس رهائی یافته آنچه گفته بود
 از قوت بفعل آورد - سال سی و نهم باتفاق خانه زاد خان
 بتادیب بموننت کهور پره مجاز گردید - و بمقتضای گردش
 فلک کج رفتار بتفصیل (که در احوال قاسم خان کرمانی
 ثبت شده) در ششدر چشم بد زمانه افتاد - و نظر بچشم نمائی
 از پیشگاه سلطنت بقوجدارئی دهامونی تعیین یافت
 پسرش مخلص خان است : که ترجمه اش علیحده زینت
 تسطیر پذیرفته *

(باب الصاد) [۷۴۶] (مآثر الامراء)

بفوجدار (ج) سهارنپور تعین گشته از انجا چون تغیر شده بحضور
آمد داروغگی قورخانه یافت - و در سال چهل و نهم بخطاب
فدائی خان امتیاز حاصل کرد *

* صف شکن خان میز صدر الدین *

پسر قوام الدین خان برادر خلیفه سلطان وزیر ایران است
سال هفدهم جلوس عالمگیری همراه پدر وارد هندوستان گشته
ملازمت پادشاهی در یافت - و بعزایت خلعت و شمشیر با ساز
طلا و منصب هفتصدی یکصد سوار چهره عزت برافروخت
چون پدرش سال بیست و سیوم فوت نمود بخلعت مآتمی
معزز شده بعد چندی بخطاب شجاعت خان و پستتر
بتفویض خدمت میرآشی بر فراز تقرب برآمد - سال
بیست و پنجم بخطاب صف شکن خان و عزایت خلعت و جیغه
مرصع و علم و توغ اعتبار پذیرفته سمت سری رنگ پتن
مرخص گشت - سال بیست و نهم بتلثم بهاط سلطنت
پرداخته معاخنجر و فیل یافته رخصت معارفت به بیجاپور
(که محمد اعظم شاه بمحاصره آن اشتغال داشت) پذیرفت
پس از تسخیر آن سال سیم بعطای نقاره بلند آوازه
گردیده همراه فیروز جنگ جهت تسخیر قلعه ابراهیم گدهه
مضاف حیدرآباد شتافت - و در محاصره قلعه گلکنده اگرچه

بر دمدمه ریخت . و عزت خان و سربراه خان جلال چيله
و جماعه را که بدست افتادند بسته بقلعه برد - بار دیگر ،
ملايبت خان بخدمت ميرآتشي منصوب شد - چنانچه
نعمت خان حاجي (که در طور خود يکتاست) در وقائع
حيدرآباد (که هزل آميز نوشته و داد استادي داده) بر
تفويض ميرآتشي مرتبه ثاني بخان مذکور و سر باز زدن او ازان
مضمونها تراشیده - و بساط ظرافت طرازي پهن تر ساخته - درین
صورت ظاهر میشود که خان مشارالیه دو مرتبه بمتصدیگری بندر
سورت رفته باشد - اما در مآثر عالمگیری نیارده *

بالجمله ملايبت خان مرحوم پسر رشید داشت - کار طلب
سپاهی نقش - در حیات پدر مکرر مصدر ترددات شده
بخطاب تهر خان علم شهرت افراشت و نقش جدکاری
و پردلی او و جان نثار خان خواجه ابوالمکارم نوئے در
پیشگاه خلافت نشسته بود که در جنب کار سرکردگی خانجهان
بهادر نام آنها بر زبان پادشاهی می گذشت - و بتحصین
بهادری و جانفشانی آنها بر واسوختگی خانجهان بهادر
می افزودند - چون هر دو به تذبیه اشقیا مامور میشدند در
سال سی و هفتم در نزدیکی سرحد کوناک با سذلی مشهور
سروکار مقابله افتاد - بعد زد و خورد شایان بنگاه و توپخانه
بغارت داده زخمی بتکتک پا جان بدر بردند - در سال چهارم

(باب المصای) [۷۴۴] (سائرا لامرا)

بتهدید و ترهیمب آن فتنه بجویان پرداخت - و صلابت خان را
• از خانه بدر بار آوردن - و چندی از منگ باشیان و یوز باشیان
(وشغاس معاتب و مغضوب شدند *

خان مذکور در سال سی و ششم آخر سنه (۱۱۰۳) هزار
و یکصد و سه از مقامات کلکله بسبب اشتداد بیماری و ازمان آن
برخصمت دار الخلافه بموجب درخواست خودش مجاز گردید
مرحله چند قطع کرده بود که اجل موعود قطره زنان در رسید
درین مدت اکثر می خواند *

* خود رفته ایم و کفج مزارے گرفته ایم *

* تا بار درش کس نشود استخوان ما *

مطابق اخبار پرتو وضوح داد - که خان مذکور در مرتبه میرآتش
پافقه • و در سال بیست و هشتم متصدی بذور سورت گردیده
در سال سی و سیوم باستدعای خودش در حضور رسید - حالانکه
تذافض دارد با آنکه در ایام محاصره قلعه گواکنده سال بیست
و نهم جلوس چون صف شکن خان میرآتش از نفاق ورزی
و کینه توزی با فیروز جنگ دست از کار کشیده استعفا نمود
صلابت خان بجای او خلعت میرآتش یافت - پس ازان
(که او هم - نتوانست کماحقه بتقدیم خدمت پرداخت)
مستعفی شد - و سید عزت خان بجای او کمر همت بر بست
قاآنکه نیم شب از غفلت و خود داری سرداران کارکن غنیم

و پس ازان بذابر مدور زلته از نوکری بر طرف شده در سال بیست و پنجم. باز ببهالی منصب و خدمت میرآتشی عز امتیاز یافت. - پس ازان بالکة اردهه تعیین شد. - چون از انجا آمده بآستان بوس خلافت مستعد گردید بداروغگی بندهای جلو. اختصاص گرفت. - و در سال بیست و هشتم از تغیر کار طلب خان محمد بیگ بمتصدیری بنادر سورت شتافته در سال سی و سیوم حسب التماس خودش طلب حضور گشته بمیرتوزکی اول کامیابی اندوخت. - پس ازان بداروغگی چوکی خاص مطرح نوازش شده از امل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و دو صد هزار رتبه برتری بدست آورد *

گویند روزی در مقامات گوریگان سر دیوان بر سر اتمام چوب سهدستی سهراب خان میرتوزک دوم بر سویک از سران عملة توپخانه رسید. - چندی از معتبران آن جماعه که حاضر بودند بحماییت او بسهراب خان در افتادند. - ملاکت خان باعتبار میرتوزکی اول خواست که بچشم نمائی آنها پردازد قضیه منعکس گردید. - و بخفت میراهتمامان انجامید. - و دفعه غلوی عماله آن کارخانه بجائے کشید که پادشاه از دیوان برخاست. - و امرای ذی شان بفرزنشاندن آن شورش تعیین شدند. - و ملاکت خان را سینه سپر ساخته بخانه رسانیدند تا درز دیگر آشوب برپا بود. - روح الهی خان اول خود سوار شده

(باب المصاد) [۷۴۲] (مأثرا لمرأ)

نشست بخطاب جدش اسلام خان مخاطب گشته بمنصب
• پنج‌هزاری و انضمام داروغگی دیوان خاص و میرتوزکی اول
فایز شد - و در سلطنت محمد فروخ سیر چند منیرتوزک
و چند منبشی درم بود - و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب
هفت هزار درجه اعتلا پیمود - گویند متین و موقر بود
و بخوشخوری مشهور - قبولی اسلام خانی (که وضع کرده خرد
ارست) در سرکار او خوب تیار میشد *

(۲)

* صلابت خان *

خواجه میر خوافی - خودش هندوستان راست - آباء او
ازان مکان فراست بنیان بدین دیار رسیده - چون اکثر امزجه
اهل خواف به نیکوئی و یکرئی مغفور و معبول است خان
مشار الیه نیز در معاملات راست و درست و در رضا جوئی
خداوند چابک و چست بود - از یارریهای نیک اختری منظور
نظر تربیت عالمگیری شده بقرب و اعتبار خسروانی درجه
اعزاز پیمود - و برشادت و کاردانی در سال بیست و دوم از
تغیر بهره مند خان بداروغگی فیلخانه سرفرازی یافته باعتبار
مهابت و صلابت ظاهری (که مرد قوی هیکل بلند بالا بود)
بخطاب صلابت خان ناموری یافت - و در سال بیست و سوم
از تغیر روح الله خان بداروغگی توپخانه جبهه روزگار افروخت

(۲) نسخه [ب] صلابت خان ناووری *

در صد سوار و تقرر قلعه‌داری کانگره مشمول عاطفت گشت
 پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس عالمگیری ورنق تازه
 یافت) سال اول جلوس در ایام (که پادشاه باراد جنگ
 دارا شکوه عزیمت اجمیر داشت) نامبرده بحضور (سیده
 بتفویض قلعه‌داری دارالخلافه (ایم خوشدلی افراخت - سال دهم
 بتملقہ بخشگیری والا شاهیان ممتاز شد - سال پنجم از اصل
 و اضافه بمنصب سه‌هزاری هزار و دو صد سوار تصاعد نمود - سال
 ششم بقلعه‌داری و نظم مهمات دارالخلافه از تغیر هوشدار خان
 به بلند رتبی گرائید - و سال دهم همراه سلطان محمد معظم
 بجانب دکن تعین گردید - و سال دوازدهم از تغیر تربیت خان
 بصوبه داری اردیسه نامور شد - و پست‌ر بنظم اکبر آباد مقرر
 گشته سال هفدهم بنظم شاه جهان آباد تعین یافت - سال
 بیستم و یکم همراه سلطان محمد اکبر (که بنظامت ملتان
 دستوری پذیرفت) تعینات گشت - و سال بیست و دوم ازان جا
 برگردیده بتفویض صوبه داری اکبر آباد چهره عزت برافروخت
 سال بیست و هفتم بحراست اردنگ آباد مانده سال بیست
 و هشتم باز بنظم صوبه اکبر آباد لوائی عزیمت افراشت - پسرش
 مهر عبدالسلام است - که در عهد عالمگیری بمنصب هزاری پانصد
 سوار و خطاب برخوردار خان و داروغگی توپخانه سلطان معظم
 سرفرازی داشت - چون شاهزاده مذکور بر تخت سلطنت

مطابق سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري پيمانده

• ممان در کشيد *

• صفي خان •

پسر دوم اسلام خان شهدي است - سال نوزدهم جلوس
 فردوس آشياني (که پدرش بنظم موبجات دکن مامور گرديد)
 از باضافه در خور مياهي گشته همراه پدر مرخص شد - سال
 بيستم با پيشکش پدر بحضور رسیده در امت بار اندوخت
 سال بيستم و يکم چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدي چهارمده سوار ترقی پذيرفت - سال
 بيستم و دوم همراه سلطان اورنگ زيب بمهم قندهار دامن همت
 بر گمرزد - و سال بيستم و سيوم بحجابيت بيجا پور نزد عادل
 خان دستوري يافت • سال بيستم و پنجم با پيشکش خان مذکور
 (که جمله از نقد و جنس چهل لک (رپيه قيمت داشت)
 آمده فيض اندوز آستان هوس گرديد - پس ازان در رکاب سلطان
 اورنگ زيب بيساق قندهار شتافت - سال بيستم و ششم بعد
 معاودت از انجا بتقرر خدمت بخشيگري و واقعه نويهي هر چهار
 صوبه دکن کام دل برگرفت - سال بيستم و هفتم بخطاب
 خاني سرمايه ناموري اندوخت - سال سيم بغابر تفصيله
 پهاي عتاب در آمده بکمی منصب پانصدي صد سوار ازان
 خدمت معول و طلب حضور گرديد - سال سي و يکم باضافه

میرزا راجه جیسنگه و بعد استماع فرار دارا شکوه از ملتان
 خود نامبرده با فوج بتکاشی او تعیین یافته . و تا تته از قطره
 و پویه نیاسوده - پس ازان (که دارا شکوه داخل سرحد گجرات
 گشت - و درین ضمن حکم پادشاهی در باب برگشتن باو رسید)
 معارفت نموده در ایامی (که خلد مکان باران جنگ ثانی^(۲)
 داراشکوه عزیمت جانب اجمیر داشت) آمده دولت بار یافت
 سال چهارم بتقصیر از منصب معزل گردیده بعد چند
 قرین بخشایش و ببحالی منصب دو هزار یکهزار سوار گشت
 سال پنجم باضافه دو صد سوار سر برافراخته سال ششم (که
 پادشاه متوجه سیر گلگشت کشمیر گردیده) او مامور گشت
 که در پای کتل بهادر متوقف شده بحفاظت دهنه آن کوهستان
 پردازد - آخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 هزار و پانصد سوار تصاعد نموده با فوج بدکن نزد سلطان
 معظم دستوری پذیرفت - و سال نهم بحضور رسید - و سال
 دهم باز همراه شاهزاده مذکور (که بنابر بندر بست دکن
 مرخص گردیده) معین شد - سال یازدهم بحضور آمده احراز
 سعادت ملازمت نموده سال دوازدهم بفوجداری متعزای
 رشادت بر افراشت - سال هفدهم بانتقال شجاعت خان رعد اند
 خان بداروغگی توپخانه بر فواز اعتبار بر آمد - سال هیزدهم

(۲) در [بمفی نسخه] جنگ لانی با دارا شکوه *

(باب الصاد) [۷۳۸] (متأثر الامرا)

حکومت کشمیر خود قنجا با یک جلودار ایلهچی شده نزد
راجا^(۲) کشتوار رفت - مردم آنجا او را شذاخته مقید ساختند
بسفارش مادر راجه رهائی یافت - و چندی تعینات کابل بود
منصبداران آنجا را بضیافت طلبیده کباب گوشت خوک بخورد
همه کس داد - چون این معنی بعرض جنم مکانی رسید
طلب حضور نموده ازو استفسار این امر فرمودند - گفت
شراب و گوشت خوک یک حکم دارد - مگر اینکه گوشت خوک
مکرره طبیعی است - لهذا چندی از نظر افکنده معاتب ساختند
خانجهان باعانت مبلغی و سپردن تهاذه داری بیر دران وقت
سایه ترحم گسترد - اما شیوه قبیلہ پروری داشت *

^(۳)
* صف شکن خان محمد ظاهر *

در اواخر عهد فردوس آشیانی بدادرنگی توپخانه دکن
کامیاب گردید - پس ازان (که خلد مکان عیادت پدر والا قدر را
وجهی هم ساخته از دکن روانه هندوستان شد) بعد وصول
بذریده از بخطاب صف شکن خان سرمایۀ ناموری اندوخت
و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه مصدر ترددات گشت - و سال
اول ابتدا باتفاق شیخ میر خوانی برای سد راه سلیمان شکوه
بکنار دریای جون و ثانیاً بمالحق گردیدن با خلیل الله خان
(که بتعاقب دارا شکوه بسمت پنجاب می شتافت) باتفاق

(۲) نسخه [ب] کشتوار (۳) نسخه [ج] محمد ظاهر نام داشت *

(مآثر الامراء) [۷۳۷] (باب الصاد)

مصدر گستاخی شده از حضور فرار نمود و مسموع شد خزانه او
(که از بنگاه می آوردند) بخواجهی ذهلی رسیده بنابرابان .
از با جمعی جهت بدست آوردن آن تعیین یافت . و پس
از رسیدن بر سر آن چون مردم از بمبائے متحصن شده
بزد و خورد پرداختند و بعد آتش دادن بدررازه سرا بدر رفتند
زرها بدست آمد - پس ازان (که تخت سلطنت بجلوس
فردوس آشدانی (رفق گرفت) ببعالی منصب در هزار و پانصدی
در هزار سوار (که تا آخر عهد جنت مکانی داشت)
کام دل یافت - چون خطاب مغدر خان بخواجه قائم سید
اثاثی مرحمت شد از خطاب صف شکن خان چهاره عزت
برافروخت - و دران زمان (که بیور از دست کسان نظام الملک
دکفی برآمد) بدستور قدیم تهانه داری آنجا بدر تفویض
پذیرفت - مدتها درانجا بسر برد - بتقریبی پدایه عتاب^(۲)
آمده از جاگیر و منصب افتاد - و دوازده هزار روپیه سالیانه
مقرر شده در لاهور می بود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵)

هزار و پنجاه و پنج هجری بساط زندگی در نوردید *

گویند^(۳) مرد منقلب الحال بپروا مزاج دهن دریده بود
هرچه بغا طرش می آمد میگفت - چون معمر و از قدیمان
این دولتی بود صوبه داران دکن مراعات او می کردند - در ایام

(۲) نسخه [ج] یافت (۳) نسخه [ب] لفظ (گویند) نیست *

(باب الصاد) [۷۳۶] (مآثر الامراء)

شده بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار
پنجاه هزار سوار و مرحمت خلعت و اسب با زین مطلا و فیل
و تقرر صوبه دارى قندهار از تغیر قلیچ خان لوی عزت
برافراشت . و سال هفدهم از انجا عزل پذیرفته بحضور آمده
چون در قندهار بیماری بمزاج او عارض گردیده بود بملازمت
نتوانست کامیاب گردید . سال هیزدهم مطابق سنه (۱۰۵۴)
هزار و پنجاه و چهار هجری رخت سفر از دار فانی برپست
پسرانش بمنصب در خود مشمول عنایت شدند . ارشد
آنها خواجه عبد الهادی سم - که احوالش جداگانه زیست
تسطیر پذیرفته - پسر دومش خواجه عبد العزیز تا سال سیوم
بمنصب هشتصدی شش صد سوار کام دل می افروخت *

• صف شکن خان میوزا لشکری *

پسر سید یوسف خان رضوی سم - که احوالش درین نامه
علیحده ثبت شده - پس از فوت پدر در عهد عرش آشیانی
به تهمانه دارى بیرو مضاف دکن می پرداخت - و اوائل عصر
جنت مکانی مخاطب بصفدر خان گشته از جاگیر داران صوبه
بهار گردید . سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هفتصد سوار افتخار اندوخت - سال ششم از تغیر هاشم خان پور
قاسم خان میر بحر بصوبه دارى کشمیر امتیاز پذیرفت . سال
هشتم از انجا معزل گردیده سال بیستم و یکم چون مهابت خان

سوار سر بلند گشته پس از معارفت پادشاه از دکن دولت باز
 اندوخته به سفارت ایران دیار قامت امتیاز پذیراست - و وقت
 رخصت به عطای یک لک و پنجاه هزار روپیه بطریق مدد خرج
 و خلعت و جیفه و خنجر مرصع و اسب با زین طلا و فیل
 تفوق جسته با ارمغان بقیمت چهار لک روپیه (که از انجمله
 یک لک روپیه مرصع آلات سه لک روپیه اقمشه نفیسه
 هذرسدان بود) گام مهمت بجانب مقصود برداشت - و پس از
 وصول بدان نواحی چون والی ایران شاه صفی به مهمات ایران
 سرحد ملک روم اشتغال داشت برای ملاقات انتظار به دیار کشید
 و بعد ملاقات شاه صفی از آداب دانی او خیلی محظوظ
 شده بخانه ار آمد - و تا رخصت رعایت موفور نمود - و او
 پیشکش نمایان بشاه و سوغات بایان آنجا گذرانید - سال یازدهم
 معارفت نمود - سال دوازدهم بعد حصول ملازمت پانصد
 اسب عراقی و اصناف اقمشه ایران بنظر پادشاه در آرد
 چون رسم سفارت بآئین شایسته بتقدیم رسانیده بود مورد
 عنایت شده از امل و اضافه بمنصب پنجهزاری سه هزار
 سوار عرصه بلند رتبه پیمود - در همین سال (که پادشاه
 از اکبر آباد متوجه لاهور شد) از اثنای راه او بتفویض موبعداری
 مستقر الخانه و عطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره
 و فیل رخصت انصراف یافت - و سال چهاردهم از آنجا معزول

سال اول بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو یست سوار
و عطای خلعت و خنجر مرمع و اسب با زین نقره و فیل
و انعام سی هزار در پیده چهره امتیاز بر آراست - پستتر بخطاب
مقدور خان (که در زمان جنت مکانی میرزا لشکری پسر سید
یوسف خان رضوی داشت - و درینولا بصف شکن خان مخاطب
گردید) ناموری اندوخت - و بفرجداري و تیولداري سرونج
اختصاص پذیرفت - و در هنگام طغیان نوبت اول ججهار
سنگه به همراهی خانجهان لودی بهم مزبور تعیین شد - و پس
ازان بعذایم علم رایست مباحثات بر افراشت - و سال دوم همراه
خواجه ابوالحسن تربتی بتعاقب خانجهان لودی نامزد گشت
و سال سیوم باضافه پانصد سوار و مرحمت نقاره بلند آدازه
گردیده باتفاق او رتن هادا (که با چند منصبداران دیگر
جهت انسداد راه مفسدان بتوقف در باسم مضاف بالاگهات^(۳)
صوبه برار ملک تلنگانه نامور بود) کمر هممت بست - و پستر
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار لوی
کامرانی عام ساخت - سال چهارم بصوبه داری مستقر الخلافه
و میانیت قاعه آن دامن (سوخ بر کمر عقیدت زد - سال
پنجم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد

(۲) نسخه [ب] سرونج (۳) نسخه [ب ج] بتوقف پرگنه باسم (۴)

نسخه [۱] مضاف صوبه برار

بشرف آستان بوس رسانید - او در صف دست چپ بجای خود
 رفته ایستاد - و ملائک خان جانب دست راست - چون پس
 از نماز شام پادشاه فرمان بنام یکی از نوئینان بدست خود
 می نوشت ملائک خان برای کارے از ایوان فرود آمده
 با کسی گرم سخن بود - او چمدهر کشیده دریده در حالت
 غفلت تحت سینۀ او فرود برد - از آنجا که جانب دل بود
 بمجرد آن کارش با تمام گرائید - چون شایسته برنائه بود
 و بپیم تریبیت خاقان بنده پرور مستعد خدمات بزرگ
 پادشاه برحسب خدمت و صدق ارادت و هدایت سن او تاسف
 بسیار فرمود - و محمد مراد پسرش که چهار ساله بود بمنصب
 پانصدی مد سوار سر بلندی یافت - و تا سال سیوم پدایۀ هزارانی
 مد سوار رسیده سال دوم عالمگیری بخطاب التذات خان سرفراز
 گشته سال ششم بمنصب هزار و پانصدی مد و پنجاه سوار
 و سال نهم باضافۀ یکصد سوار لوای ترقی برافراخت *

(۲)

* صفدر خان خواجه قائم *

مید اتائی سن - گویند ابتدا از ملازمان دنگل نعین
 عبد الله خان بهادر فیروز جنگ بوده - پس ازان در ایام
 شاهزادگی برکاب شاهجهانی پیوسته در مدت فتوات بدوام
 خدمت جا در دل شاهزاده بهم رسانید - پس از اوزانک نشینی

(باب الصاد) [۷۳۲] (مائراامرا)

و خدمت قوربيگي از تغير سردار خان سر بلند گرديد - و چون
 سال ششم پدرش بعالم بقا خراميد شاهزاده محمد ادرنگ زيب
 بر طبق حکم پدر رفته جعفر خان پسر کلان خان متوفی را
 با برادرانش برداشته به پيشگاه سلطاني آردن - او بعذريت
 خلعت و اضافه منصب نوازش يافت . سال هشتم باضافه
 پانصدي صد سوار بمنصب دوهزاري هشتصد سوار افتخار
 اندرخت - و پستر بخطاب ملايت خان بلند آدازه گرديد
 سال يازدهم پانصدي در صد سوار بر پایه او افزوده دو هزار
 و پانصدي هزار سوار منصب او قرار گرفت - و سال دوازدهم
 از خدمت قوربيگي معزول گرديده بتعلقه بخشيمگري درم
 از تغير تربيت خان و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
 هزار سوار درجه اعتلا پيموده - و سال هفدهم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزار دوهزار سوار و عام و نقاره سرفرازي
 يافته رايت بلند رتبگي برافراخت *

و در همين سال سلخ جمادي الاول مطابق سنه (۱۰۵۴)
 هزار و پنجاه و چهار هجري بزخم جمدهر راو امر سنگه پسر
 راجه گجسنگه جهان فاني را پدرود نمود - ميملا حقيقتش
 اينکه راو مزبور چنده بنابر بيماري از باريابی اعلیٰ حضرت
 محروم بود - پس از افاته چون بدر بار آمد ملايت خان در خلوتخانه
 منزل سلطان داراشکوه (که پادشاه درانجا تشریف داشت)

که بعد وفات پدر باضافه منصب کام دل اندوخت - و پس
ازان ببخشیکرمی احدیان مهابدی شد - سال هشتم ازان معزول
گردید - سال دوازدهم بمنصب هزاری ذات چهار صد سوار
رایت اعتبار افراخت - و بهتر بخطاب مرحمت خان چهارم
افتخار افراخت - سال نوزدهم برای مهمانداری خسرو دور
نذر محمد خان والی بلخ [که عزیمت آمدن حضور در ادانے (که
کابل معسکر فیروززی بود) داشت] تعیین یافت - سال بیستم
باضافه پانصدی چهار صد سوار درجه اعلا پیمود - چهارمین
بهرام - که احوالش در ترجمه بهره مند خان میربخشی پسرش
مرفوم گشته - گویند صادق خان خلیق و متواضع بود - و با
همه کس آئین صالح می سپرد - حتی مهابت خان (که دشمن
این سلسله بود) از مدارا شعاری او را از خود میدانست
باسپ خوب خیل شوق داشت - و از جنس عراقی بسیار
فراهم آورده بود - اما غیرحاضری سپاه بهر بهانه رضع می کرد
ازین جهت پیش آن مردم مطعون بود *

(۲)

* صلابت خان روشن ضمیر *

(۲) —

پسر دوم صادق خان میربخشی سمت - سال پنجم جلوس
فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار
(۲) نسخه [ب] صلابت خان پسر دوم (۳) نسخه [ب ج] پنجم

فردوس آشیانی *

(که چند غبار فتنه دران حدود بلند کرده بود) بعواطف
سلطانی امیدوار ساخته بحضور آورد - و باستشفاع نور جهان
بیگم صفح جرائم آر صورت بست - و چون در اوان مراجعت
از کشمیر واقع ناگزیر جنت مکانی در داد و یمین الدوله
بمقتضای وقت دار بخش پسر خسرو را بسلطنت برداشت
صادق خان (که نسبت بشاهجهان نفاق می ورزید) از مال کار
خود خائف شده التماس یمین الدوله آورد - او هر سه شاهزاده را
از نور جهان بیگم برگرفته سپرد صادق خان نمود - که خدمت
اینها وسیله رستگاری خود اندیهد - و سال اول جلوس
فردوس آشیانی همراه شاهزاده ها آمده دولت بار یافت - و ببحالی
منصب سابق (که چهار هزار و چهار هزار سوار و علم و نقاره
بود) مشمول مرحمت شد - و چون پیشتر بخشگیری ارادت خان
مقرر شده بود و باز حسب التماس یمین الدوله ارادت خان
بتعلقه وزارت سر بلند شد صادق خان ببحالی تعلقه بخشگیری
و عطای قلمدان مرصع آب رفته بجو آورد - و سال ششم نهم
ربیع الاول سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجری برحمت
ایزدی پیوست - پادشاه از راه قدر شناسی شاهزاده محمد
اورنگ زیب را برای تملی پسرانش فرستاد - چهار پسر داشت
(ار شد آنها جعفر خان است - دومین روشن ضمیر ملاحت خان
) که احوال هر دو علیحده ترقیم پذیرفته - سیومین عبد الرحمن

(مآثر الامراء) [۷۲۹] (باب الصاد)

(۱۰۰۵) هزار و پنج هجری در شاه پور باسپال مسافر ملک بقا
گشت - دهل پور بیست کوهی آگره وطن گرفته سرا و عمارت
و مقبره عالی بنا نهاده دیهات گرد و نواحی آن آباد ساخت
پسر کلانش زاهد خان - که ذکر او جدا تحریر یافته - و دیگر
پسرانش دوست محمد و یار محمد - که در عهد اکبری
بمناسبت مناسبت امتیاز داشتند - تا عهد شاه جهان که از اینها
نماند - لیکن صادق محمد خان بانیجی مدتها در دهل پور
می بود - در گذشت *

• صادق خان میر بخشی •

پسر آقا طاهر دملی تخلص بن محمد شریف هروی
و برادرزاده و خویش اعتماد الدوله طهرانی است - چندی
همراه پدر بقوچدارئی نواح پنجاب گذرانیده در عهد جهانگیری
بمنصب درخور سر بلندی یافت - سال هشتم جلوس بخطاب
خانی مورد نوازش شد - و سال نهم بتعلقه بخشگیری و از امل
و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار لوای ناموری افراشت
و سال دهم باضافه دویست سوار امتیاز اندرخت - و باضافه
مداویره بمنصب عمده مرتقی گشت - سال هیزدهم حکومت
سربه پنجاب نیز بنام او قرار گرفته بضبط کوهستان شمالی
دستوری پذیرفت - و پس از انتظام یافتن کارهای آن نواح
با کومکیان خود بملازمت پادشاهی پیوست - و چکیت سنگه را

(باب الصاد) [۷۲۸] (مائوالامرا)

میان صادق محمد خان و شهباز خان همان صحبتها روداد
و از دیرین کینه بنکوهش یکدیگر کشید - اگرچه در سنه
(۱۰۰۴) هزار و چهارم احمد نگر را گرد گرفتند و قلعه نشیمن
از کم آذوقه و بی اتفاقی نیروی تحصن نداشتند اما از دوئی
و بی پروائی امرا چاند بی بی باستحکام کوشید - و آخر کار
بسست پیمانها آشتی نموده برخاستند - شاهزاده با امرا
راه سپر برار گشت - و صادق محمد خان پاسداری سرحد بر خود
گرفته در مکر بنگاه ساخت *

در سر آغاز سال چهل و یکم بمقصد پنجزاری سر بر فراخت
و در همین سال بر سر اوز خان (که شورش افزائی داشت)
فوجی فرستاده بر شکست - و غنیمت فراوان اندوخت - چون
خداوند خان دکنی جمعی از امرای دکن با خود متفق ساخته
نخوت می فروخت صادق محمد خان بآهنگ پیکار برآمده
چپقلشهای مردانه نمود - و او قاب نیارده بسیاری را بکشتن
داده هزیمت ورزید - و چون شاهزاده از یتاق داری برار
لخته را پرداخته شش گروهی بالاپور سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار
هجری سال چهل و یکم طرح معموره انداخته بشاهپور
موسوم گردانید و خانخانان و میرزا شاهرخ طلب حضور شدند
سپه آرائی و ملک آبادی بی شرکت غیره بصادق
محمد خان تعلق گرفت - در آغاز سال چهل و دوم سنه

بعد از خون گیری دیگر به بهار برگردد . در سال سی و
 صادق محمد خان بر ذمه خود گرفت . و در همین سال بے طالب
 برسم ایغار بحضور رسید . و بار نیافت . و چون شهباز خان به حکم
 والا از بهار به بنگاله برگردید صادق محمد خان بحضور رسیده
 حکومت ملتان یافت . چون در شانیدان تیراه را (که کوهستانیست
 غربی پشاور سی و دو کوه طول و درازده عرض بنگاه افرویدی
 و ادرک زئی) پناه گاه خود ساخته شورش افزودند صادق محمد
 خان در سال سی و سیوم بمالش آنها تعیین گشت . و به نیرری
 شجاعت و حسن تدبیر آن قوم مرز نشین را نوعی ایل ساخت
 که متعهد روانی راه خدیو شده ملا ابراهیم را (که جلائے او را
 بجای پدر می شمرد) بدست آوردند . جلائے را اعتماد بر آنها
 نمانده اداره توران دیار گردید . چون زین خان کوکه (که سواد
 و بجور را اختیانتظام داده) بحضور شتافت صادق
 محمد خان در همین سال از تیراه بفرمان پذیر ساختن باقی
 سرکشان آن نواحی مامور گردید . و در سال سی و هشتم (که
 شاهزاده سلطان مراد از مالوه بایالت گجرات نامزد گشت)
 چون از اسمعیل قلی خان امر وکالت شاهزاده بشایستگی
 سرانجام نمی گرفت صادق محمد خان باتالیقی رخصت
 یافت . و در سال چهارم (که شاهزاده بتسخیر دکن مامور
 شد . و شاهرخ میرزا پاشهباز خان و خانخانان کومکي گشت)

برخی امکان عمده را از دستبرد آنها محفوظ نگاهداشتند
 و در سال بیست و هفتم با خبیطه (که از گم نامان الوس
 مغول در سپاه بدخشیان بر سر می برد - و به همراهی معصوم خان
 کابلی در شورش مفتنه افزائی کارهای نمایان کرده نامی بمردانگی
 بر آورد - و از بنگاله به بهار آمده بر عیث آزاری دست بر کشاد)
 صادق محمد خان در پتنه جنگ کرده غالب آمد - و سرش
 بریده بحضور فرستاد - و چون وزیر خان در مقابل قتلوی کرانی
 (که بر اردیسه چیرگی یافته) در حدود بردوان برنشست
 و بدستان سرائی او کار پیش نمیرفت در سال بیست و نهم
 صادق محمد خان بدو پیوسته کاربند^(۲) معامله دانی گردید
 قتل را پای شکیب از جا شده اردیسه گام برگرفت - و امرا
 تکامشی نمودند - و او با سیمه سری در آمده پیغام مصالحه
 نمود - و برادرزاده خود را با فیلان گزیده روانه حضور ساخت
 امرا اردیسه بار باز گذاشتند - صادق محمد خان باقطاع
 خود پتنه باز گردید - و چون شهباز خان بفاکامی از ملک
 بهائی برگشت - و تیواداران بهار بکومک تعیین بنگاله شدند
 میان او و شهباز خان صحبت در نگرفت - از اینجا (که یک کار
 بدو مردار مخالف منتج برهمی است) خواجه سلیمان
 فامی از حضور نامزد شد - که هر که ازین دو سردار کار آن ولایت

(۲) یا معامله رانی باشد *

جدا نساخته بهمگی همت فرمان پذیر گردد - از چغند نشیب
و فراز روزگار پیموده سال بیستم بدرگاه پادشاهی (ر آرد - و مدد
فیل برسم جرمانه گذرانیده مورد عنایت شد - و بکرامت

ولایت گذه از تغیر رای سرچون اختصاص گرفت *

در سال بیست و نهم صادق محمد خان با امرای دیگر
به تذبیه راجه مدهکر (که ثروت موری و مکنت ظاهری
و مستحکمی جا و افزونی کرده قهور گزین را سرمایه نخوت
ساخته از شاهراه اطاعت قدم بیرون می گذاشت) تعیین شد
چون از حدود نورد گذشت داستان اندرز درمیان نهاد
آن شوریده سر بسرانجام جنگل بری پرداخته متصل اواندچه
با فوج گران بکارزار پیوست - جنگی عظیم بمیان آمد - هزل راد
پسرش بعدم شتافته خود زخمی بدرزد - صادق محمد خان از
دور گردانی رخت اقامت دران حدود انداخت - ناگزیر
بعجز گرانیده سال بیست و سیوم بانفق خان مذکور بملازمت
عرش آشیانی رسید - پس ازان اقطاع صادق محمد خان
بولایت شرقی قرار گرفت *

چون مظفرخان را روزگار بدست اعلیٰ خلاف سپری گشت
و بیشتر بنگاله و بهار را شورش پڑوهان بر گرفتند صادق محمد
خان بافزونی اخلاص و نیروی همت درست آویزشها نهوده

* حرف الصاد *

* صادق محمد خان هروزي *

پسر محمد باقر هروزي ست - وزير قرا خان تركمان حاكم
 خراسان بود - كه با شاه طهماسب بغی در زیده - در بدایت
 حال (كه وارد هند گشت) نوكر بگرام خان شده خدمت
 ركابداري یافت - و از رشادتی كه داشت در مدت كه
 بمنصب پادشاهی افتخار اندوخت - پس از فوت بگرام خان
 ترقی کرده بپایه امارت بر آمد - هنگامی (كه یعد فتح پنده
 عرش آشیانی كشتی سواره علم معارفت بجونپور افراخت)
 صادق خان مامور شد كه اردو را از راه خشکی بگذرهای مناسب
 عبور داده بآهستگی بیارد - اتفاننا لال خان نام فیل خاصه
 در گذر چوسا فرود رفت - و ظاهر شد كه صادق خان احتیاط
 در گذراندن بجا نیارد - جاگیرش ضبط و از مجرا ممنوع
 بولایت ^(۲) گتیه بر آوردند - تا گزین فیل (كه بدل آن فیل
 تواند شد) نیاره بگورنش سرافراز نگردد - فی الحقیقت تعلیم
 خدمت شناسی بود - كه در كار پادشاهان خرد را از بزرگ

(مآثر الامراء) [۷۲۳] (باب الشين)

ملايت جنگ نموده نزديک رسيد از بودن خود را پيش
ملايت جنگ مصلحت ندیده از کارها پهلوتهي کرده کمر
عزيمت بهمت موبه متعلقه خود بريست . و هذگامه (که)
آصف جاه مذکور بملاحظه حرکات غير مربوط ملايت جنگ
از جدائي گزيده بنابر اخذ پيشکشات جانب راج بندري
مضاف حيدر آباد نهضت نمود (باز خود را نزد ملايت جنگ
رسانیده بدستور سابق محيط مقدمات گشت - از انجا (که)
آمدنی محالات بکمي گرائيد - و طلب سپاه پيش از پيش
افزود) (رفقای غرض آلود (که هريک بذفع خود نظري درخت)
بندريست متعذر دانسته کذاره گرفتند - و پس از ان (که موبه دارى)
دکن بآصف جاه مذکور تعلق گرفت) چنده سرشته ظاهر داري
از کف رها کرده انديشهای چند در چند بخاطر راه داد - چون
کار پيش نرفت و اکثر محالات موبه بيجاپور بتصرف
مرسته و حيدر عاي خان نامي (که احوالش جداگانه بزبان
قلم گذشته) در آمد در حالت تحرير بر بعضی محالات سرکار
امتياز گداه عرف ادوني و فيروز گداه رايچور قناعت دار
و بکج دار و ميرزمي گذرانند *

پس از رسیدن نورالدین خان دران نواح سکچنیون فوجی را
 فرستاد - که شعاب جبال را مضبوط کرده بمدافعه قیام نمایند
 درانیاں بعد از حرب و ضرب بسیار غالب آمدند - و کشامره را
 از شعاب جبال برداشته بسیاری را سر مشق تیغ جلالت
 ساختند - و در عقب آن بر سر شهر کشمیر شتافتند - سکچنیون
 باجمعی که همراه بودند صف آرا گردید - و حسب المقدور دست
 و پای زد - آخر کشامره تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافتند
 و سکچنیون با اهل و عیال دستگیر گردید - شاه درانی بعد
 فتح نورالدین خان را به نیابت کشمیر مامور ساخت *

(۲)

* شجاع الملک امیر الامراء *

(۳) پنجمین پسر نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او
 میر محمد شریف - در حین حیات پدر بخانی و خطاب
 بسالت جنگ بهادر مباحی گردید - و در عمل صلاحیت جنگ
 بصوبه داری بیجاپور نامزد شد - و پس از چندی پیش برادر
 خود صلاحیت جنگ آمده بانضمام وکالت مطلقه دخیل مهمات
 خانگی ارگشت - و چون سال (۱۱۷۲) هزار و یکصد و هفتاد
 و دو هجری نظام الدوله آصف جاه بذابر علاقه دلی عهده
 (که از سابق بقام ار مقرر بود) از برار اراده ملاقات

(۲) نسخه [ب] شجاع الملک بهادر بسالت جنگ (۳) نسخه [ب ج]
 اصلی ار محمد شیف *

فرستاده بود - چون شاه دراني در سنه (۱۱۶۷) هزار و یکصد و شصت و هفت هجري عبد الله خان ايشک آقاسي را از کابل برای تسخير کشمير روانه کرد و از کشمير را از صوبه دار جانب عالمگير ثاني انتزاع نمود عبد الله خان عرف خواجه کيچک^(۲) را با فوج از افغانه نائب گذاشت ديواني را بسکچيون مقرر کرد - و خود برگشت - بعد از چنده سکچيون سردار افغانه را کشت - و خواجه کيچک را اول قيد کرد - سپس از کشمير بر آورد - و از عالمگير ثاني بوساطت عماد الملک وزير قدره ز فرستاده فرمان صوبه داري بنام خود طلبيد - و خطبه و سکه بنام عالمگير ثاني کرد - و تمام صوبه را چه خالصه و چه جاگيرات منصبداران ضبط نمود مشاعر اليه خوش روي متصف باوصاف شايسته قريب الاسلام بود جميع وزارت بزرگان و باغات کشمير را ترميم نمود - و هر روز بعد فراغ از ديوان دو صد کس مسلمين را (دبردي خود الوان اطعمه مي خوراند - و در هر ماه دوازدهم و يازدهم طعام نياز پخته بمردم تقسيم مي نمود - و دارد و مادر را چه در ريش و چه غير آن درخور حال هرکس مراءات مي کرد و در هر هفته یکبار مشاعره مقرر کرده بود - جميع شعراي کشمير حاضر ميشدند - در آخر مجلس شايسته مي کشيد *

(باب الشين) [۷۲۰] (مؤثر الامور)

و شاه دراني راه کابل و قندهار گرفت - سيوم سنه (۱۱۶۲)

هزار و یکصد و شصت و دو هجري - و چهارم سنه (۱۱۶۵)

هزار و یکصد و شصت و پنج هجري - هر دو بار با معين الملك

جنگ واقع شده . نوبت اخير معين الملك ملاقات کرده به نيابت

شاه در لاهور ماند - پنجم سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد

هجري - بشاه جهان آباد رسیده با عالم گير ثاني ملاقات نمود

و دختر عزالدین برادر عالم گير ثاني بعقد تيمور شاه پسر خود

در آورد - و به تذبیه سورجمل جات همت گماشت - و بحدوث

و با گام مراجعت برداشت - دران هنگام دختر فردوس آراگاه

را با خود در سلک نکاح کشید - ششم در سنه (۱۱۷۳) هزار

و یکصد و هفتاد و سه هجري - دران نوبت دقا سذرهييه را قتل

ناختم - و در سکندره چهارفي کرد - و در سال ديگر سدا سيورار

مرف بهار را با فوج بسيار ته تبغ آورد - و بقندهار برگشت

هفتم در سنه (۱۱۷۵) هزار و یکصد و هفتاد و پنج هجري

دران بار قوم سکيه را تذبیه بواقعي (سانيد - و نورالدین خان

دراني را) که از بني اعمام اشرف الوزرا شاه ولي خان است (

بر سر سکجيون موبه دار کشمير تعيين کرد *

سکجيون از قوم کتھري باشند کابل است - در ابتدا

متصدی اشرف الوزرا شاه ولي خان وزير شاه دراني بود

یک مرتبه شاه دراني او را برای وصول زر از کابل نزد معين الملك

آن صوبه شريك ساخمت - سال (۱۱۸۸) يکھزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري بمعارفت آنها برسر حافظ رحمت خان روهله (که از رفقای علي محمد خان روهله بود - و پس از فوت او پاره از محالات متصرفه او در قبضه اقتدار خود داشته سر سرداري مي افراخت) رفته ته تيغ درآورد و همان سال بذابر عرض بيماريهای گوناگون از تماشاگاه هستي ديده درپوشيد - پسر او (که در اران تحوير بجای او در صوبه اردهه اسم) ميرزا امانی نام دارد - بخطاب آصف الدوله مخاطب - اما اهل فرنگ شريك غالب اند *

چون بتقريب شجاع الدوله نام احمد شاه دراني بزبان قلم گذشت تحوير پاره از احوال او ناگزير خامه حقائق نويس گرديد - گویند در اصل از رفقای نادرشاه بود - و در سلک پسران او منسلک - آخرها منک باشي هم گشته - پس از شفقار شدن نادرشاه در تذهار و کابل عام اقتدار بر افراخت و سکه و خطبه بنام خود نمود - هفت بار بهندوستان آمد - اول اواخر سنه (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري همراه نادرشاه - دوم سنه (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت و یک هجري - که احمد شاه پادشاهزاده با امرا بمقابله شتافت و دران نبرد قمر الدين خان بگولاه اجل نقد هستي درباخت.

عمل نشين پادشاهي گرديد - و سال (۱۱۷۵) هزار و يكصد و هفتاد و پنج هجري الوبه ظفر طراز از دريای جهنا گذشته نواح كالبي و قلعه جهانسي از كسان مرهته برآمد - درين سال نامبرده بعنايت خلعت وزارت و مالای مروريد و قلمدان مرصع علم بلند رتبي برافراشت - بهتر همراه پادشاه عزيزمت صوبه بنگاله نمود - و از فوج اهل فرنگ (كه دران نواح دست تسلط يافته بودند) شكست يافت - و پادشاه با كلاه پوشان ملاقات نمود - و شجاع الدوله بآباد رفته باجتماع جمعيت پرداخت - و نوبت دوم در نواح بكسر بمقابله اهل فرنگ پرداخت - و اين بار هم شكست فاحش يافته اسباب بغارت داد - ناچار از پناه بحافظ رحمت خان برد در انواع خفت بحالش رسانيد - و نظر بمال باقي مانده داشت - آخر تا دريای گنگ متصل فرخ آباد آمده بار بر سر احمد خان بنگش انداخت - او هم پهلو تهي كرد - نوبت سيوم باتفاق عمان الملك بهادر و ملهار رار هولكر كمر عزيزمت بجدال آنها چست بست - آنها فوج قليله در بر فرستادند جنگ سهله بميان آمد - هولكر جانب كالبي و عمان الملك در تعلقه جايگشتافتند - اهذا با كلاه پوشان بدر صلح زده بنام وزارت قانع بود - و ساله چند باامداد اهل فرنگ به بندر بستم و بجات خود پرداخت - و آنها را در آمدني

دین و فتن (که آمد آمد شاه درانی زبان زد شد - و دتا
 سندهیه (دوبروی او کشته گردید - و شاه درانی در سکنده
 چهارنی کرد) نامبرده باستصواب نجیب خان بعد استحکام
 عهد و پیمان با ده هزار سوار رفته شاه را دید - و در جنگ
 (۲) با سدا شیو بهار قزندات شایسته بتقدیم (سافیده مورد تحسین
 گشت - و شاه وقت مراجعت بوطن سلطنت هذروستان
 بنام سلطان عالی گهر (که درین ایام مسند جهانبانی بوجود
 فائض الجود او رونق دارد - و بخطاب شاه عالم بهادر بالسف
 که رومه مشتهر) و وزارت بشجاع الدوله قرار داد - نامبرده
 بصوبه اردهه رسیده عرضه داشت متضمن استدعای معارفت
 به پیشگاه شاه عالم بهادر (که بعد فوت پدر عالی قدر عزیزالدین
 پادشاه عالمگیر ثانی در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد
 و سه هجری مابین صوبه بهار و بنگاله دیهیم خلافت را
 بجلوس خود (راسته بود) ارسال داشت - و خود تا دریای
 کرم ناسا باستقبال شتافته احراز ملازمت نمود - و چون
 موکب خسروانی اواخر سنه (۱۱۷۴) هزار و یکصد و هفتاد
 و چهار هجری در سواد جاجمیو رسیده چهارنی نمود
 محالات انتر بید (که عبارت از اماکن واقع مابین دریای گنگا
 و جمنا ست - و از ده سال کم و بیش در تصرف مرهته بود)

و تفصیله ز که در احوالش نگارش یافته (فوج بر سر تعلقه او
 (۲)
 بزد - و نامبرده از لکهذو برآمده تا میدان ساندی و پالی
 (که سرحد صوبه اودهه است) پیش آمد - و جنگ سهله
 بمیان آمده بواسطت سعد الله خان پسر علی محمد خان
 دوهله بر پنج لک ردپیه قدری نقد و تدمه بوعده انفصال یافت
 و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه هجری حسب
 استدعای نجیب خان دوهله و دیگر افغانه (که پرگنات صوبه
 دار الخلافه آن طرف گنگا متعلق بآنها بود - و مرهته بنابر
 اشکال عبور گنگا گذر نمی توانست نمود - و در سنه (۱۱۷۱) هزار
 و یکصد و هفتاد و یک هجری دتا سندهیه بندوبست نواحی
 دار الخلافه نموده اول از آب جمنا گذشته نجیب خان را
 در سکر تال محصور نمود - و بعد انقضای برسات گویند پندت
 (۳)
 را با بیست هزار سوار از تهاکر دواره که متصل کوه است
 از گنگا گذرانیده برای تالان تعیین کرد (رفته پندت مزبور
 را شکست فاحش داد سعد الله خان و دوندی خان و
 حافظ رحمت خان (که بنابر رسم فوج مرهته بکوه کامیون
 پناه برده بودند) آمده ملحق گشتند - و نجیب خان هم از
 معرکات محاصره نجات اندوخت - از انجا (که جمعیت مرهته
 افزود بود) از مال اندیشی حرف مصالحت بمیان آورد *

(مآثر الامراء) [۷۱۵] (باب الشين)

اقبال خاندوران بدستگيري برخاست - و در عهد محمد شاه پادشاه از بارگاه جهانبناني باضافه نمايان و فوجداری هانسي حصار (که از قدیم الايام مفسده زار زور طلب است - و بانقلابات سلطنت غير عملي محض شده بود) کامروا گردانيد - خان شهاست نشان در خستن و بختن متمردان و قتل و اسر سرتابان آن ناحيه کمر سعي چمت بر بهت - مشهور است که او تمام تصور را در حصار بکشتن داد - بهيارے از خويشان همقوم او در جنگ گدھي و زد و خورد روز و شب بکار آمدند اما قسم نقش او نشست و رعب او در دلها جا کرد که در سوائف ايام کمتر نشان دهند - و چون از ضبط و ربط آن ولايت را پرداخت بحضور رسیده بيمن اعانت آن نوئين جوانمرد بمنصب شش هزاري و پالکي چهارمردار مرتقي والا پايه اعتبار گشت - و در جنگ نادر شاه بر فاقين آن نام آور ناموس پرست مردانه جان بر افشاند - پسرانش بمنصب عمده و جاگيرهای خوب در حالت تحرير کامياب جمعيت اند *

• شجاع الدوله بهادر •

پور ابو المنصور خان - نام اصلي او ميرزا جلال الدين حيدر است - پس از فوت پدر به عالي نظم موبه اوده و آله آباد امتياز اندرخته بندوبست آنجا چنانچه بايد نمود - و در سنه (۱۱۷۰) هزار و یکصد و هفتاد هجري عباد الملک

(باب الشين) [۷۱۴] (مأثر الامرا)

بر خواند: نقاره نواخته راه قصور گرفت - نخست دلیر جنگ
مالش او بر سگالید - و پستر بیدانجامی آن پی برده خود را
باز داشت - و پیچ و تاج خورده بعرفان بدر بود *
(۲)

اتفاقا میر جمله (که پدای عتاب محمد فرخ سیر پادشاه
در آمده بلاهور اخراج یافته بود) بعد چندی طلب حضور
گشت - چون بر جرأت و جهارت خان مزبور مطلع شده بود
بخواهش نزد خود خوانده بدار الخلافه همراه آورد - و وقت
ملازمت در پیشگاه خلافت زیاده بر آنچه بایست در باره او گفت
اما درین مرتبه صحبتش بهادشاه در نگرفت - اعتبار و اعزاز
قیامت - فتح البابی بخان مذکور هم روی نیارد - و پس
ازان قطب الملك بنظر توجه تفقد فرمود - و بنوارش منصب
معتبر برنواخته بآوردن خزانه بنگاله تعیین کرد - همان ایام
بهین خان خویشگمی کشته شد - بعد ایصال خزانه پرتو
التفات و رعایت بر حالش نتافت - کارش بفقر و فاقه کشید
دران وقت هم رفقا را متفرق نکرد - چون امیر الامرا کشته شد
بار دیگر قطب الملك بگرم جوشي و عطای زر نقد مستمال
ساخت - و بعد ازان (که معامله او فرزنی شد) از خاندوران (که
رکن دین سلطنت گردیده) بظاهر قتل عیسی خان منج (که
بتوسل او اشتها داشت) خائف بود - از شگرفی تأیید و رسائی

(مائراامرا) [۷۱۳] (باب الشين)

پدای فرار راه هزیمت سرکردند - عیسی خان از شتاب زدگی
بدجای کرد - و تیز راند - هر دو سردار بیکدیگر در افتادند
اگرچه از شمشیر آن بومی (که شهادت خان بدست گرفت)
انگشتانش از کار رفت اما بتیر جگر دوز افغانان (که در
حواشی فیل ردیف خان مذکور بودند) آن نخوت کیش نقد جان
در باخت - سرش بریدند - و لشکرش را قاتلان زدند - و چون شهادت
خان بسبب جراحت خویش و تیمار زخم رسیدگان تیز پائی
نمود پس از هفته برکوت او (که موطن و مسکن این قوم
بدین نام شهرت دارد) شتافت - درین فرصت غارتگران اطراف
(که هم از آن طایفه اند) براندرختهای او ربخته نقد را بردند
جنس بدست مشارالیه افتاد - پاره بلاهور فرستاد - و قتمه
بوطن روانه کرد - دلیر جنگ برآشفته جریده طلبداشت
و بپرس و جوی اموال مقتول درآمد - او ببهانه تازاج
از خود پی سپر می کرد - کار بتعین محافظان کشید - او هم
در مضافات هوایی دارا شکوه فروکش کرد - از فاقه کشی
و بے چیزی بقالان هرکرا دستش رسید بدستبرد بزدان میروفت
هرچند دلیر جنگ گارتازیه^(۲) نمود و زهرچشم نگارش کرد اصلا
بازوی همت او بسستی نگرائید - و پای ثباتش از جای
درنیامد - تا آنکه فوج خود را از تعلقه و جمعی را از وطن

(۲) نسخه [ب] کارشها •

(باب اَلشَّيْن) [۷۱۲] (مآثر الامراء)

خان : شمس خان در فوجدارى جمو مصدر کار بود
چون خان مذکور بدست کړوى مقهور کشته شد او تا رسیدن
حاکم دیگر دست و پای بحرکت آورده طرفه بر نهست - و سرمایه
اندوخت - و دران وقت (که عبد الصمد خان دلیر جنگ
بصاحب صوبگى لاهور تعین گردید) بکم جمعیتی از عیسی
خان منج (که در عرض راه سر خود سري مي افراشت)
توهم داشت - او خود را از قصبه قصور باشا^۱ ماهم غیبی
و تیسیر بخت بیدار با جوفه نمایان برداشت رسانید - و بموافقت
و همرهى لوازم خدمت و یکجهتی بتقدیم آورد - پس ازان
بفوجدارى لکهي جنگل بدایه شهرت و نامورى برآمد *

و چون دلیر جنگ از جانب عیسی خان منج (که در مابین
دودبار ستلج و آب بیا^۲ه باتا و لاغیری مي گذرانید - و اطراف
و جوانب آن را بقهر و جبر فرو گرفته بود) دل پری
داشت بعد از مهم کړوى مخدول او را بفوجدارى درآبه
و مالش آن بیدادگر کمیل نمود - شهداد خان در فراهم آوردن
هوا^۳ه تیز دستي بکار برده چون سیاهی فالیز بهم آمد از بے زري
و کم مایگی (که مبادا سنگ تفرقه دران جمعیت افتد)
گرم و گیرا شتافته متصل تها^۴ه عرصه کارزار برآراست - و چون
آن یومی بمیدان نبرد درآمد (مي سهام و ضرب مصاصم را
رونق دیگر بخشید - زر بندهای نوگرد آمده شهداد خان

شتافته بجنگ پیوست - و زد و خورد بهیان آمده نامبرده
 زخم برداشته دستگیر خصم گردید - و بهمان جراحتها مطابق
 سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری بگلشن بقا
 خرامید - صرف طعام بسیار داشت - هر روز از خانه خود
 خوانهای مقرری نوبت بذوبت بجماعه داران می فرستاد
 سواى آن بدو صد کس از مردم وطن او (که در رفاقت بودند)
 خوراک در وقت بضايطه اهل پورب (که عبارت از دیار شرقی
 شاهجهان آباد است) مقرر بود - پسرانش غلام محي الدين
 شجاعت خان - که بسرور جنگ مخاطب است - و اشرف خان
 و اعظم خان و معظم خان - جاگیر قلیل از برگنه بیر محال
 ارث یافته بذوکري می پردازند *

* شهداد خان خويشکني *

عبد الرحيم نام - یزنه شمس خان است - که در فوجداري
 (۲)
 درآبه تته با سکهان (که دران هنگام هرکه از سوان و سرداران
 در چار آنها شد دستخوش تاراج و غارت گشت) بکرات
 و مرات عرصه نبرد بر آراست - و هر مرتبه فیروز جنگ آمد
 و آخر سر در سر آن کرد - مشار اليه مرد بے مایه و کم روزگار
 بود - نام و نشانی نداشت - در عهد خلد منزل منصب
 پانصدي و خطاب شهداد خاني یافته بهمراهی قطب الدين

(باب الشين) [۷۱۰] (مآثر الامرا)

و نقاره بلند آوازه گردیده به خطاب شجاعت خان بلند نامی
 اندوخت - و بتقرر برگزیده بید و برخه دیهات فتح آباد دهار در
 صوبه خجسته بنیان و حویلی پاتهری صوبه برار و سرکار بیجاگده
 کهرکون صوبه خاندیس عز امتیاز پذیرفت - و پس ازان (که
 بید و غیره محالات بجاگیر راجه سلطان جی قرار یافت) او^(۲)
 جاگیردار بالاپور و غیره محالات برار گردید - و رفته رفته بمنصب
 پنج هزار و خطاب بهادری چهره عزت برافروخت - بعد
 فوت عضد الدوله در سنه (۱۱۴۳) هزار و یکصد و چهل و سه
 هجری به نیابت صوبه داری برار لوی ترقی برافروخت - ضبط
 و ربط عملداری خوب داشت - مکاسداران مرهقه سر حساب بودند
 و چون دیوان خود را قید نموده بود بتحریک او مقاهیر
 بمذاحمت برخاستند - رگهوجی بهونسله فوج فراهم آورده بر
 سر ایلچپور آمد *

گویند خان مذکور دیوان لسان الغیب را همواره روبروی
 خود داشته - و برای امور عظیمه بطریق تفادل کتاب مزبور را
 میدید - این مرتبه در جواب فال برآمد *

* ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد *

قرار داد که خود از شهر برآمده بر سر مقهوران باید رفت
 تا حاصل مصراع مذکور متوجه او باشد - بچهار کورهی بلده^(۳)

(۲) نسخه [۱] سلتانچی (۳) نسخه [ج] حال مصراع *

در ایامی (که پادشاه بر کاکامه دکن مقامات داشت) بمنصب
 چهار صدي و بخشیدگري و داروغگی عدالت بندر سورت به تیل
 دران حدرد افتخار اندوخت - و گاهی بفوجداری نیادور
 دهاتیا سرکار سورت و لختی بتعلقه داری بیرم گانو و چند
 بفوجداری سرکار سورت گجرات مفتخر بوده از اصل و اضافه
 بمنصب هفتصدي و خطاب شاه علی خان ناموری پذیرفت
 و در وقت جهاندار شاه بجهت آنکه نزد محمد فرخ سیر
 شتافته بود از منصب و جاگیر افتاد - سال اول جلوس محمد
 فرخ سیر به عالی منصب معزز شده بفوجداری مندرسور
 مالوه معین گشت - سال دوم محمد شاهي چون نظام الملک
 آصف جاه از مالوه اراده دکن تصمیم نمود بدلدھی او
 پرداخته با شیخ نور الله برادر خردش در رفاعت خود
 برگرفت - او بداروغگی توپ خانه سرکار آن نوین بلند قدر
 و برادرش بداروغگی احشام سرمایه اعتبار اندوختند - و در
 جنگ سید دلور علی خان و عالم علی خان مصدر ترددات
 شایان گردید - در مصاف اخیر چون کار بر اینها تنگ شد
 برسم بهادران جانفشان پیداده پا گشته دقیقه از زد و خورد
 مهمل نگذاشتند - شیخ نور الله دران نبرد مرد آزما بکار آمد
 و شیخ محمد شاه مجروح گشته از کار باز ماند - پس ازین
 نامبرده بمنصب سه هزاري در هزار سوار و عطای علم

(باب الشين) [۷۰۸] (مآثر الامراء)

قسم درست نشست که هیچ گاه لغزش نیافتم - پسرنداشت
 دهمقان زاده را بفرزندی برگرفته - بخاطر داشت او بمنصب
 عمده و خطاب نظر علي خان نامی بر آورد - و پس از
 فوت او با قوم مرهته جنگ بے تدبیرانه کرده منهنز گردیده
 سرمایه در باخت - مبیة شجاعت خان بدست معصوم بیگ
 پور کاظم بیگ بود - که در ایام صوبه داری حیدر قلی خان
 نیابت احمد آباد و خطاب شجاعت خان یافته - و برادر
 دوم او رستم عای خان - متصدی بندر سورت شده - و برادر
 سیومین ابراهیم قلی خان خطاب داشت - هر سه در وقت
 نظامت معزالدوله حامد خان بهادر بقتل رسیدند *

* شجاعت خان بهادر *

محمد شاه نام از شیخ زادهای فاروقی ست - نسبش
 بشیخ فریدالدین شکر گنج منتهی می شود - وطنش جونپور
 صوبه آله آباد - نام جدش غلام محمد خان - که در عهد
 فردوس آشیانی بمنصب و خطاب خانی سرفراز شده بفوجداری
 حاجی پور مضاف بهار می پرداخت - و در جنگ شجاع
 برکاب عالمگیر پادشاه بکار آمد - پدرش شیخ عبدالکریم
 خان منصب یافته ابتدا بفوجداری متھرا و پس ازان بفوجداری
 گوالیار نامور شد - سپس فوجدار کره مانکپور صوبه آله آباد
 گردیده با راجپوتان آن نواح جنگ نموده بقتل رسید - نامبرده

سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از صوبه مذکور نهضت نموده
 بصوبه مالوه آمده با برادر مذکور ملحق گردید و پس از جنگ
 مهاراجه جسونت سنگه و مصاف اول دارا شکوه به نیرنگساری
 چرخ دوار محبوس گشت نامبرده بصوبه تعیناتی خود
 شتافت - سال دوم جلوس خلد مکان (که دارا شکوه بگجرات
 رسیده جمعیت فراهم آورد) ادرا خطاب قزلباش خان داده
 همراه گرفت - از پس از فرار گزیدن دارا شکوه بملازمت
 خلد مکان پیوسته خلعت عنایت و رخصت صوبه احمدآباد
 بدستور قدیم یافت - و مدتها دران صوبه بسر برد - چون
 کار طلبی او در خاطر پادشاه جا گرفت رفته رفته بخطاب
 کار طلب خان و تفویض متصدی گری بندر سورت اعتبار
 برگرفت - سال بیست و ششم ازانجا معزول شده بفوجداری
 احمد آباد سرمایه امتیاز اندوخت - پس ازان بصوبه داری
 احمد آباد و خطاب شجاعت خان نامور گشته سال چهارم
 از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و چهار سوار درجه
 اعتلا پیموده سال چهل و پنجم مطابق سنه (۱۱۱۲)
 هزار و یکصد و دوازده هجری بعالم باقی خرامید - باکثر
 اخلاق کریمه متصف بود - و طرفه اقبال داشت - از کم پایگی
 بنهایت مراتب دولت غایبانه عروج نمود - و نقش راستی
 و درستی و سپاهیگری و عملداری او در خاطر پادشاهی

(باب الشین) [۷۰۶] (مآثر الامراء)

(۲) یا در هر دو اشیاى موم (که هر یک دو منی و سه منی بوده)
پیشکش کرد - و اعتذار کرد که غایبانه آقا ست - زیاده برین
جرات نمی تواند شد - و معلوم شد که برای ذخیره این موم
چاهها کنده نگاهداشته اند - و در تابستان آب سر می دهند
که بگداز نرود - ازینجا قیاس دیگر اسباب باید کرد - صبیۀ
شاهنواز خان پسر عبد الرحیم خانخانان بحکم جهانگیری
در عقد ازدواجش بود - اما اولادش از بطن سراری و غیره
بودند - از پسرانش عقیدت خان است - ابوطالب نام - که
سال دوم عالمگیری چون پدرش بنظم دکن مامور گردید او
بحرامت دولت آباد اختصاص گرفت - و زود درگذشت - دیگر
ابوالفتح خان - که در شبخون سیوا بهونهله بکار آمد - و هرکه
نام^(۳) تحصیل نمود درین جرائد مرقوم است - از دخترهایش
یکم بازدواج روح الله خان اول درآمده - و دیگرے با ذوالفقار
خان نصرت جنگ عقد بیوگانی داشت *

* شجاعت خان محمد بیگ ترکمان *

در جرگه منصبداران کوهکی صوبه گجرات انسلک داشت
با سلطان مراد بخش در ایامی (که بنظم صوبه مذکور
مامور بود) ساز موافقت کوفته پیاپی (رشناسی شاهزاده
افتخار اندوخت - و چون شاهزاده مذکور حسب اشاره برادر

(۲) در [بعضی نسخه] آسپای موم (۳) نسخه [ج] تحصیل نامی نمود *

(مائراامرا) [۷۰۵] (باب الشين)

و شريف بكار مي برد . و گلبانگ جود و ايماناش آفاق را
محيط گشته . آثار خير از قبيل رباط و مسجد و جسر (که
لكها بصرف آن رفته) در چاربانگ هندوستان بسيار يادگار
پيوسته بے نويان و عجز در دست از بذل و نوال او^(۲)
بهره مند بودند . مع هذا اموال (که پس از فوتش داخل
سرکار پادشاهي شد) از حيطه قياس بيرون است . با آنکه
مكرر جنس اعلى ازان (از طلا آلات و نقره) بصرف
حوائج پادشاهي درآمده هنوز در قلعه آگره حجرها مقفل
افتاده است *

از كثرت اسباب و عروض^(۳) كارخانهاى او غريب حكايات
مجموع شده . از معتبره استماع افتاده كه هنگامى در شكار
عالمگيري موم مطلوب شد . عمال خالصه : پرگنات نواح (كه
فرمايش بنام آنها رفته بود) بعذر موسم برشكال يك قلم ذياب
بقلم آردزدند . خانسامان بعرض رسانيد . موم هيچ جا
بهى نمي رسد . مگر در كارخانه اميرالامرا (كه در دهلي ست)
ذخيرت موم شنيده ميشود . حكم شد كه بقدر ضرورت
عاريت بگيرند . چون بمتصدى اميرالامرا ابلاغ فرمان شد
استيذان آقا كه در بنگاه بود بدير مي كشيد . و ايستادگي
مقدور نبود . ناچار در مد من موم از جانب خود و هزار

(۲) در [اكثر نسخه] بذل نوال او (۳) در [بعضى نسخه] عرض *

(باب الاشیین) [۷۰۴] (مآثر الامرا)

مقابل آن می گذاشتند - خشک شده قطره قطره آب از
می چکید - و صندوقی بوده که از یک طرف آن فیل و یکطرف
بزر بسته بودند - فیل نتوانست کشید - بزر آن صندوق را
با فیل کشیده می برد - امیرالامرا بعطای عصای خامه
سنگ یشم (که در دست پادشاهی بود) با دیگر عنایات
خسروانی نوازش یافت - و حکم شد که آن سرآمد نوئیزان
والامرتبیت تا در غسلخانه پالکی سواره می آمده باشد
و بعد نوبت شاه عالم بهادر نوبت بغوازد - و در همین
سال بصوبه داری اکبرآباد دستوری یافت - و در آخر سال
بیست و دوم از تغیر شاهزاده محمد اعظم (که حسب الحکم
برسم ایلغار روانه حضور شده) بصوبه داری بنگاله سرفراز گردید
و پس از چند سأل دیگر بصاحب صوبگی مستقر الخلافه
آگره اختصاص گرفت - و تا انجام حیات مستعلا به نیک نامی
بهر بوده در سر آغاز سی و هشتم سنه (۱۱۰۵)
یکهزار و یکصد و پنجم هجری بدار بقا ارتحال نمود *

امیر بدین محاسن اخلاق و محامد شمائل در نوئیزان
قریب العهد دیگر نگذشته - با این همه مواد مجد و بزرگی
(که در ذات او فراهم آمده و اگر عشره ازان در دیگر
سر میزد کله گوشه نخوت بر فلک برین می سود) در
در کمال حلم و ملایمت تواضع و حسن سلوک با ضیع

دلها بيقوع مي نمود معاتب پادشاهي گشته صوبه داري دکن بهادشاهزاده محمد معظم تفويض يافت - و او به بندوبست ولايت بنگاله (که در همان ايام پير جمله ناظم آنجا در گذشته بود) مامور گرديد - و چون ضلالت منشان ولايت خنک (که در افواه و السنه بقوم مگهه مشهور اند) از بدگوهری هنگام انتهاز فرصت بسرحد بنگاله آمده سکنه بعضی مواضع سر راه را عرضه انتهاب مي ساختند امير الامرا کشايش قلعه چانگام را (که سرحد آن ولايت است) موجب سد طريق دست اندازی آن گروه شقاوت پزوه دانسته کمر همت بتمشيت اين مهم بر بست - و بزرگ امید خان خان خاف خویش را با فوجی رخصت نمود - و او پس از تلاش و کوشش نمایان در آخر سال ^(۲) هشتم آن حصن متين را بدست آورده باسلام آباد موسوم گردانيد *

امير الامرا مدت مدید بضبط و ربط ممالک فصیحه بنگاله پرداخته در سال بیستم (که نظم آنصوبه باءظم خان کوکه مفوض گردید) آن عمده الملک احرام ملازمت بخته در سال بیست و یکم ادراک شرف ملازمت نموده پیشکش سي لک روپيه نقد و چهار لک روپيه جواهر با دیگر اجناس از نظر گذرانید - از جمله تحائف آن آئینه بوده که تربز

(باب الشين) [۷۰۲] (مآثر الامرا)

که مرهقه را بر اسپ نگاه نمی داشتند قضا را در سر آغاز
سال ششم جمعی از پیداهای این طایفه بتقریب کتخدائی
یکم از کوتوال دستک دو صد نفر مرهقه گرفته وقت شب
بعنوان شادی دف زنان بشهر درآمدند - و روز دیگر جوقه را
بشهرت مردم غنیم (که از تهانه دستگیر کرده ایم) دستها بسته
سیلی زنان آوردند - شب دیگر آن ضلالت کیشان بوقت دو پهر
شب عقب محل سرا که باروچرخانه بود خود را رسانیده هرکرا
بیدار یافتند بتیغ تیز در گذرانیده دریچه (که بگل و خشمه
مسدود بود) وا کردند - برخی خواصان محل از آواز بیل
و کافک آگاه شده بامیرالامرا خبر رسانیدند - او گفت که
چون ایام صیام است عمله و فعله باروچرخانه برای طعام شب خور
برخاسته باشند - و چون این خبر سمع تکرار یافت امیرالامرا
سراسیمه تیر و کمان و برچهی در دست گرفته برخاست
یکم ازان شوریده سران شمشیر حواله کرد - بدست
امیرالامرا رسید - و انگشت سبابه جدا شد - و ابو الفتح خان
پسر نوجوانش دران زد و خورد دستبرد کرده کشته گردید
اهل محل امیرالامرا را کشیده یکسو بردند - و از شور و غوغا
مردم بیرون دویده کار آن ناامان را با تمام رسانیدند - و چون
این معنی ناشی از غفلت آن عمده الملک و محمول بر
په خبری او بود و در عالم عملداری در نظرها سبک و در

و تواتر تقاطر امطار شب و روز بتوپ و تفنگ هنگامه جنگ و پیکار گرم بود - آخر الامر نقيب را (که ببرز مقابل مورچال امير الامراء رسیده بود) بداروت انپاشته آتش دادند - آن برج از هم پاشیده اجزایش مانند خيل کبوتران رمیده بهوا ارج گرفت - عساکر فيروززي (که آماده يورش بودند) سپر حفظ آلهي بر سر کشیده یکدفعه بر قلعه دویدند - و چون دران آديزش و ستيز روز باخر رسيد مجاهدان عار فرار بر خود نه پسندیده شب در پای قلعه قدم جلالت فشرده بسر بردند - و بدمیدن مبع يورش ديگر نموده بشهر بزد در آمده بقر و صولت هيزدم ذي الحجه سال سيوم مهضخ ساختند - بقيه السيف بحصار ارک پناه برده چون ضبط آن از حيز قدرت خویش بيرون دیدند امان خواسته برآمدند - قلعه مذکور بحکم پادشاهي باسلام آباد موسوم گردید *

پس از آنکه ولايت سيوا پی سپر عساکر منصوره گردید و آن نهرنگ ساز حيله گر بدزهای دشوار گذار خزید امير الامراء بقصبه پونا طرح اقامت ریخته در حویلی ساخته سیوا فرود آمد - درین ایام آن بر فن سراپا مکیدت بفکر شبخون افتاده جمعی را بدان کار برگماشت - چون دران وقت تفید بود (که چه در لشکر و چه در شهر بدون دستک و پروانگی کسی را نمی گذاشتند که درآید) و همچنین قدغن بود

(باب الشين) [۷۰۰] (مآثر الامرا)

پدر و جد او بود (بلند آرازه گردانیدند - و در همین ایام
از تغیر پادشاهزاده محمد معظم بصوبه داری دکن اختصاص
یافت - امیرالامرا پس از وصول بولایت مذکور بیست و پنجم
جمادی الاول این سال سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری
بدفع سیوای مزور محتل و انتزاع حصون ولایتش (که بسبب
انقلاب حکومت بیجاپور و کشتن افضل خان عمده عادل شاهیه
اکثر بنادر و قلاع متصرف شده بر روی دریا سنگ راه متورددین
بیت اله گشته - و در تاخت و تاراج مملکت پادشاهی دقیقه
فرور نمی گذاشت) از ادرنگ آباد برآمده هرجا مردم او بجنگ
پیش می آمدند سزای واجبی داده جابجا محالات متعلقه اش را
تهانه نشین می ساخت - و این ابتدای مهم مرهقه است
و چون برشکال رسیده بود چند درز در قصبه پونا گذرانیده
تسخیر قلعه چاکنه را (که از قلاع متین کوکن نظام شاهیه بود
و بنابر اختلال احوال عادل شاهیه سیوا بران دست تملک
یافته) ازان رو که متصل بولایت پادشاهی واقع شده انتزاعش
از مقدمات ضروری آن مهم دانسته پیش نهاد عزیمت ساخت *
و چون بپای حصار مذکور رسید اطراف و نواحی را بنظر
احتیاط در آورده بتقسیم مورچالها پرداخت - و در جاهائی (که
مناسب بساختن دمدمه و هفر نقب بود) همت برگماشت
و پنجاه و شش درز با وصف دوام بارش ابرهای طوفان بار

((آثر الامرا) [۶۹۹] (باب الشين)

در معارك همچا شمشيرهاى نمايان زده بودند) از جاى رفت - و بسيارى راه بيوفائي و هزيمت هپردند - و باطرف و جوانپ اين خبر وحشت افزا چنين شيوع يافت كه شاه شجاع عالمگير پادشاه را بدست آورده عازم اكبرآباد است و بمرتبه تواتر گرفت كه اين اراجيف و اكاذيب را اميرالامرا بر راستي حمل كرده مضطرب گرديد - و دست و پا كم كرده بدان فكر افتاد كه بجانب دكن بدر زند - و از آسيمه سري بمفضل خان خانانامان (كه هنوز بخدمت گذاري اعلى حضرت قيام داشت) حقوق آصفجاي را بپادش داده ملتجي گشت كه از جذاب اعلى حضرت استشفاع جرائم او نمايد - آن خردمندان كارشناس بتسلي و تسكين كوشيده گفت - كه تا صبح صبر و سكون بايد ورزيد - كه شايد ازان طرف خبرى (كه اعتماد را شايد) برسد - و پس ازان ظاهر گشت كه عالمگير شاه كوه تحمل شيرتهور با معدودى شجاع را رهگر اى هزيمت ساخته علم فيردزي افراخت - و پس ازين فتح خدا داد (كه الويه عالمگيري بظاهر مستقر الخلافه رسيده بجانب اجمير بعزم محاربه داراشكوه بهتزاز آمد) اميرالامرا را ملتزم كلب ساختند و بعد جارس گاني سله (۱۰۶۹) هزار شصت و نه هجري سال دوم عالمگيري بوالا امتياز نواختن نوبت در حضور (كه اين نوازش بزرگ در عهد شاهچاهاني و جهانگيري مخصوص

بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه
 فوازش نموده بخطاب اميرالامرائي بلند نامي بخشيدن
 و محال (که دو کرد دام جمع آن بود) برسم انعام مرحمت
 شد - و چون سلیمان شکوه نخستين پور دارا شکوه از دیار شرقیه
 برگشته باستماع شکست پدر ازان روی آب گنگ بسمت
 هردار شتافته میخواست از راه سهارن پور بهنجاب رفته
 بپدر ملحق گردد اميرالامرا تعین شد - که بکفایت مهم او
 پردازد . آن حادثه زده روزگار از مولک لشکر منصوره سر
 آدارگی بکوهستان سري نگر کشیده بزمیندار آنجا پناه برد
 اميرالامرا از کنار گنگ برخاسته حسب الحکم بمستقر الخلافه
 اکبرآباد معارفت نموده در خدمت پادشاهزاده محمد سلطان
 بنظم مهمات آن مرتبه قیام ورزید - و چون سلطان محمد
 بطریق منقلا بجانب شاه شجاع لوای نهضت برافراخت تنظیم
 امور آن مرکز خلافت باميرالامرا باز گردید - چون در جنگ
 شجاع راجه جسونت از بد سگاي و تیره باطني باراد برهمزني
 و کارشکني آخر شبیه (که فردای آن صف آرائي و کارزار اتفاق
 افتاد) با سایر راجپوتیه از رکاب عالمگیری فرار گزیده راه آگره
 پیش گرفت این آشوب طوفان زای یک محشر تفرقه
 بر مردم ریخت - که پای ثبات کهنه سپاهیهها (که بارها

(مائراامرا) [۶۹۷] (باب الشين)

درز سوم بعد گفت و شنود بسیار عزم ملازمت پدر بزرگوار از خاطر عالمگیری سر برزد - و بدین نیت شگرف از باغ دهرة سوار شد - از اینجا (که مشیت ازلی بخلاف آن متعلق شده بود) خانجهان و شیخ میر از پس رسیده معروض داشتند - که تصمیم این اراده از تجویز عقل مصلحت بین بعید است - هرگاه ملازمان سرکار قلعه را بضبط خود آورده و اعلیٰ حضرت را کل سر رشته از اختیار رفته بے باعث ضروری در جائیکه مظنة خطر باشد رفتن چه ضرور *

درین اثنا (که خلد مکان گوش برسختان دولت سگالان داشته متروک بود) باهر دل چپاه (سید) - و فرمانی که اعلیٰ حضرت بخط خود بداراشکوه نوشته از روی اعتماد بدر حواله نموده بود (که خون بعدوان سبکدوی بشاهجهان آباد نزد داراشکوه رسانیده جواب بدارد) آورده گذرانید - مضمون آنکه از لشکرها فراهم آورده در دهلي ثبات قدم درزه - ما درینجا مهم را فیصل می فرمائیم - لهذا رای خانجهان جایزه استعسان یافته عزیمت ملازمت سمت انقلاب پذیرفت و باقتضای مصلحت الوبه عالمگیری بتعاقب داراشکوه از آگره سمت دهلي باهتزاز آمد - در منزلگاه متھرا خانجهان را (که بمبب عتاب مذکور از منصب و جاگیر معزل شده بود)

(۲) نسخه [ج] شیخ کبیر (۳) نسخه [۱] ناهر دل *

(باب الشين) [۶۹۶] (مآثر الامرا)

از قید رها نیدند - و باز ضواید حال را که از استفسار کردند
او باز همان ممانعت را اعاده کرد - و ظاهر است که درین
وقت حرکت چه فائده می کرد - مع هذا اعلی حضرت پیشخانه
بر آوردند - اما چون کار از دست رفته بود اگر خود هم بر می آمدند
سودمند نمی افتاد *

بالجملة خانجهان در باغ نور منزل بتلذیم عتبه عالمگیری
چهره افروز طالع گردید - بعد از تکرار پیغام بوساطت
فاضل خان خانسامان از جانب اعلی حضرت بپادشاهزاده
ظفر نصیب محمد اورنگ زیب و آمدن بیگم صاحبه نزد برادر
عزیز القدر و گزارش پیغام پدر بزرگوار [که ولایت پنجاب
با مملکتی (که بدان ضلع واقع شده) بدار شکوه و گجرات
بدستور سابق بمیراد بخش اختصاص می یابد - و دکن به سلطان
محمد نخستین خلف شما تعلق گیرد - و بمنصب والی
ولایت عهد و خطاب بلند اقبالی و اختیار کل ممالک محروسه
مادرای ولایت مقسومه مذکوره بشما ارزانی گردن - باید که احرار
سعادت ملازمت نموده در استرضای خاطر اقدس کوشید]
جذاب عالمگیری از اقبال این معنی پهلوی تهی کرده
گفت - تا انقراغ از مقدمه دارا شکوه رسیدن حضور متعذر
بیگم صاحبه قرین حزن و اندوه مراجعه نمود - باظهار صورت
ساجرا بر ملالت و سامت خاطر اعلی حضرت افزود - تا آنکه

خانجهان (که اخلاص و ارادت او بشاهزاده اردنگ زیب
شهرت داشت) بمابین ملاح وقت دانسته حضور طلب ساخته
مهاراجه را بصوبه دارى ارجین منصوب کرد - و پس از هزیمت
مهاراجه از مقابله عالمگیری چون هزیمت آن شاهزاده
فتح نصیب بسمت دار الخلافه مسموع اعلی حضرت گردید
رای (زین پادشاهی بران بود که خود برای مقابله برآیند
اغلب که کار بجنگ و جدال نکشد - چه آنطرف هم بیشتر
نوکران پادشاهی اند - یحتمل که شمشیر کشیدن بر روی
ولی نعمت بخود توار ندهند - اما دارا شکوه (که از سهل انگاری
میخواست به تنهایی خود مباشر امر قتال شود) اصرار
و استبداد درزیده مجوز برآمدن آنحضرت نمی شد - درین
باب مطارحه با خانجهان درمیان آمد - او نیز بدین خاطر
دارا شکوه یا بذابر اخلاص (که با محمد اردنگ زیب بهادر
داشت - و نقش بهبود از صفحۀ احوالش می خواند) مانع
آمد - و پس از هزیمت دارا شکوه ظاهر شد که اصباح همان
بود - و آنچه شد بمحض سوء تدبیر واقع شد - اعلی حضرت
از روی غضب سرعاً بسینۀ خانجهان رسانیده بجهت
خیانت مشورت معاتب و مخاطب ساخته بنوشته دارا شکوه
و انغوی جمع از ارباب غرض نظر بند فرموده پس از ده روز

دکن حسب التماس مير جملہ جهت استخلاص پسر و متعلقانش
 و مالش قطب شاہ بصيچ حيدر آباد وجهہ ہمت ساخت
 شايستہ خان با تعيذاتيان صوبہ مالوہ بر وفق حکم پادشاهي
 بمومک رفتہ در عين محاصرہ بخدومت شاهزادہ سعادت بار
 اندوخت - و پس از انصوام آن مہم سال سيم رخصت شدہ
 بتعلقہ رسيد - و بالتماس پادشاهزادہ در صلہ حسن خدمت
 بمذمب والای شش هزاري شش هزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ
 و والا خطاب معتبر خانجہان سر برافراختہ محسود اقران
 گشت - و چون در ہمین سال محمد اورنگ زیب بہادر
 با عساکر دکن بہ تذبذب عادلشايہ مامور گرديد بخانجہان
 اشارہ رفت - کہ خود را بر سبيل استعجال بدولت آباد
 رسانيدہ تا معاودت جذاب شايہ اقامت نمايد - و چون در
 سال سي و یکم سنہ (۱۰۶۷) هزار و شصت و ہفت ہجري
 عارضہ حبس بول باعلی حضرت طاري گشتہ امتداد گرفت
 امور جہانباني و فرمانفرمائي باسرہا بشاهزادہ ولي عہد
 دارا شکوہ باز گرديد - او از تبه رائی و بد سگالي امرای
 کومکي دکن را (کہ هنوز مقدمہ بيجاپور بہين انجامہ
 نگرفتہ بود) طلب حضور نمود - شايستہ خان نیز بمالوہ
 برگشت - چون آن آلکہ در جوار دکن واقع است درين
 هنگام (کہ مرکوز خاطر دارا شکوہ کارہای ديگر بود) بودن

(مائثر الامرا) [۶۹۳] (باب الشين)

مجر و انكسار ساخت - و چون سال هيزدهم موبه آله آباد
از تغير او در تيول دارا شكوه مقرر گشت خان مشار اليه
بصوبه دارى مالوه نامور گرديد - چون در سال بيستم فرمان
طلب از احمد آباد گجرات بزام شاهزاده محمد اوزنگ زيب
بهادر بجهت تفويض ولايت باخ و بدخشان صدر يافت
نظم آن ديار بخان مذکور قرار گرفت - و چون از شايشته
خان (كه بمذنب پنجيزاري پنج هزار سوار در اسبه سه اسبه
مبايعي بود - و سواى آن مبالغ پنج لك رويه هرسال بجهت
عارفه سه هزار سوار سبندي از خزانه عامره آنصوبه نقد
بار تنخواه ميشد) تنبيه و تاديب متمدان آن سر زمين
چنانچه بايد صورت نمي پذيرفت و مكرر اين معني از
عرائض او مفهوم شد در آغاز سال بيست و دوم موبه احمد آباد
به تيول شاهزاده دارا شكوه متعلق گشت - و مجددا حكومت
مالوه بخان مسطور باز گرديد - و در سال بيست و سيوم
از تغير شاهزاده مران بخش بانتظام مهم هر چهار موبه دكن
امتياز يافت - و پس ازان باز بايالت گجرات شتافت - چون
سال بيست و هفتم آنصوبه بمراد بخش مفوض گرديد آن
شايشته مرام ناميه ساي عتبه خلافت گشته سال بيست
و هشتم بذازكي بصوبه دارى مالوه دستوري يافت - چون
بيست و نهم شاهزاده محمد اوزنگ زيب بهادر صاحب موبه

بستگمخير رسیده برگذات آن را از تصرف پسرش سيوا
و ديگر مردان برآورده مقاهير را آزاره دشت فرار ساخت
و بهر قلعه فوجي تعيين نمود - پس از انفتاح اكثر حصون مشهوره
و فراغ از بند و بست آن آلکه بجانب جنير گام سرعت
برداشت - چون سيوا از نزد پدر آمده آن قلعه را استحکام
داده باساني تسخير پذير نبود شهر جنير را با محالات
متعلقه آن بضبط در آورده معارفت نمود - و در کم مائه فرصته
و سرکار عمده بجمع دو گروه و شصت لک دام مشتمل بر
هفده محال ضميمه ممالک محروسه گردانيد - در سال دهم
خان زمان (که به نيابت شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر
بنظم بالاگهات دکن مي پرداخت) رديعت حيات سپرد
ازانجا [که تعيين يک از اعظم امرا بجای خان زمان (که در
حين غيبت شاهزاده مامور به نيابت و هنگام بودن در دولت آباد
هنگام خدمت قيام داشته باشد) ناگزير مصالح ملڪي بود]
لهذا شايسته خان باين خدمت معين گشته پيش از شاهزاده
(که بجهت طوي کتخدائي بحضور رسیده) رخصت يافت
که تا آمدن ايشان نيابة بنظم امور آنديار پردازد - و در سال
دوازدهم از تغير عبدالله خان بصاحب صوبگی بهار و پتنه
هر بر فراخت - خان مزبور سال پانزدهم بر سر پرتاب زميندار
(۲)
پلاؤن (که از عمده بوميان آنديار بود) فوج کشيده پايمال

و او بزمین بوس سده سلطنت رنگ رفته بر (دی آرد)
در همین سال بیست و یکم جهانگیری بخطاب شایسته خانی .
ناموری اندوخت . و در سر آغاز جاوس صاحبقران ثانی همراه
پدر از لاهور باستان خلافت ناصیه سعادت افروخته از اصل
و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار بلند پایگی یافت
آنچه زبان زد مردم است (که شایسته خان روز تولد بمنصب
پنجزاری سرفراز شده) اصل شایسته ندارد . و جائی بنظر
هم رسید . که برعایت پدر و جدش ارا در اوان صبا و طفلی
ازل رهله پانصدی منصب عزایت فرمودند . و بهمان ذریعه
اضافهای متواتر یافته در حدائث سن بمنصب عمده اختصاص
گرفت . و در عهد اعلای حضرت بسرداری و سرکردگی تعین گشت
در سال سیوم چون از خطه برهانپور سه فوج سنگین باستیصال
خانجهان و مالش نظام شاهیه متعین گردید سرداری یکم
بذام دی نامزد شد . ازان (که مهمات کل عساکر باعظم خان
موبه دار دکن مفوض بود) صحبت خان مذکور با دی در نگرفت
طلب حضور گردید *

چون سال نهم ناحیه قلعه دولت آباد مهبط ریای
فردوس آشیانی شد مشار الیه با آله دردی خان و غیره
امرا جهت استخلاص ولایت سنگمئیر و دیگر قلاع متعلقه ان
(که در دست ساهو بهونسله بود) دستوری یافت . خان مذکور

(باب الشين) [۶۹۰] (مآثر الامرا)

اکثر امرا د نوټيدان زخمی تیغ زبان او د تشنهٔ خوښ بودند
و او دست از کذايه و هجو بر نمیداشت حتا در حق خلد مکان
گفته و حق نمک و نمک کلام ادا نموده *

* بنشسته چنان قوي که برداشتنش *

* کار دگرے نیست خدا بر دارد *

چون هجو هدایت خان نمود خان مذکور بمقتضای * ع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

رباعی گفت - که بیت دوم اینست *

* فرزندی زن و قبیلۀ آن کس کش *

* بر خوان جماع نعمت الوان است *

چون بمشار الیه رسید باز نطق نکشید *

* شایسته خان امیر الامرا *

(۳) خلف الصدق یمین الدوله آصف خان است - نامش

میرزا ابوطالب - در ایام قضا و تغلب مهابت خان او نیز

با پدر بقیدش در آمد - چون روزگار نیرنگ ساز آن بے باک را

از حضور آواره کرد آصف خان را عذر مافات خواسته روانه

حضور ساخت - و ابوطالب را بمصلحت آنکه مبادا لشکر

بر سر او تعیین شود دیگر روزی چند نگهداشته رخصت نمود

(۲) نسخه [ج] هدایت الله خان (۳) در [بعضی نسخه] نامش

ابوطالب *

مبارتگران شهر و لشکر بخانههای مردم ریختند - کرد در کرد
نقد و جنس از کارخانجات ابوالحسن و مال تجار و اسباب
امرا دستخوش غارت گشت - عرض و ناموس وضع و شریف
یک قام پایمال بیداد گردید - بیشتر نوکران او کام ناکام
شاهزاده پیوسته بزدگی درگاه پادشاهی اختیار نمودند - دران
هنگام و بقوله در مباحثی این سانکه شریف الملک نیز
بملازمت شاهی استسعاد یافت - و در سواد شولاپور با هر دو
پسر هدایت الله و عنایت الله نامیده سالی عتبه خلافت گشته
حبيب التجویز شاهزاده بمنصب سه هزار و انعام ده هزار
روپیه و دیگر عطای پادشاهانه کامیاب گردید - و در اواخر ایام
محامره گاننده منتهای سال سیم بیست و چهارم شعبان
سنه (۱۰۹۸) یکمزار و نود و هشت هجری سفر واپسین
گردید - بهرانش بعنایت خلع ماتمی تسلی پذیرفتند - و در
همان ایام قرب ارتکاش افتخار خان بهر او (که همشیره زاده
ابوالحسن بود) باستلام سده سلطنت مفتخر گشته بمنصب
سه هزار و سوار سرفرازی یافت - هدایت الله (که
به هدایت خان مخاطب گشته) خالی از کمال و فراست نبود
طبع موزون داشت - بخاندسامانی سرکار محمد اعظم شاه درجه
اعتبار یافت - گویند نعمت خان میرزا محمد حاجی (۲) که

(۲) در [بعضی نسخه] حاجی - به معنی هجر کننده .

پدر و تولیت مقبره شاه عبد اللطیف (که در دولت میدان
بلده برهسپور واقع است) کمر خدمت بست - پسرش
محمد ناصر خان عرف میان مستی ست - که بنوکری دیگران
می گذرانید - او هم بآخرت سرا شتافت *

* شریف الملک حیدر آبادی *

یزنه ابوالحسن قطب شاه والی آنجا ست - چون شاهزاده
بهادر شاه عالم با خانجهان^(۲) و عساکر گران بگوشمال ابوالحسن
(که نزد عالمگیر پادشاه بوجوه شتی لازم الاستیصال شده بود)
تعیین گردید و پس ازان در سال بیست و نهم مکرر
جنگهای مردانه و تلاشهای بهادرانه با افواج ابوالحسن اتفاق
افتاد همه جا آن جهالت منشان را زده و برداشته در تعاقب او
ردی عزیمت بجایه حیدرآباد آورد - چون بحوالی معموره
پیوست و محمد ابراهیم سر لشکر او بفوج فیروزی ملحق
گردید ابوالحسن خود را باخته اول شنب از چار محل (که
در همان ایام بدستپاری معمار همت بلندش در کمال رفعت
و زینت تاسیس یافته بود) با مردم محل از جواهر و اشرفی
و هون آنچه توانست برداشته خود را بقلعه گلکنده کشید
دستخیز عظیم برپا گردید - اعیان و اکابر دسمت زن و فرزند
گرفته پا پیاده سر بقلعه گذاشتند - ناگهان بدیدن مبع

(مآثر الامرا) [٦٨٧] (باب الشين)

مضاف مالوه گردن اعتبار بر افراخت - سال هفتم حسب الحكم
بحضور آمده دولت ملازمت دریافت - و در همان سال از
انتقال مير باقر خان بفرجداري چکاء سهرند نامزد گرديد
بستر بقلعه داري آسير مضاف صوبه خجسته بنيان قرار يافته
سال بيستم (که سيوا بهونسله مردم خود را بکمند بالای قلعه
گذرانيد) او خبردار شده در آمدها را بقتل رسانيد - و مدتها
بستقلال درانجا ماند - سال بيست و نهم مطابق سنه
(١٠٩٦) هزار و نود و شش هجري از تنگناي هستي
برآمد - پس ازو خلفش ابوالخير خان به تعلقه مزبور سرفراز
گرديد - سال سي و سيوم بحر است ^(٢) قلعه راج گنده امتياز
اندوخت - چون فوج مرهته رفته پيغام خالي نمودن قلعه
فرستادند او مرعوب گشته امان درخواست نمود با عيال
و اسباب خردري برآمد - مرهته قول و قرار پس پشت انگذده
هرچه يافتند مال خود دانسته گرفتند - و چون اين ماجرا
بعرض رسيد از منصب بر طرف شده سزاول شديد تعيين گرديد
که روانه مکه سازد - هرچند مادرش سعي بسيار نمود و حکم
بازداشتن از عزيمت مزبور حاصل نموده روانه ساخت ليکن
تا رسيدن حکم به بندر سورت او سوار جهاز گشته بود - و پس
از معارفت از مکه مشرفه باز مورد عواطف گشته بخطاب

گشمت - از اینجا (که موبه مالوه در بسمت بتصرف مرهفته در آمد)
 نمی خورند که احدى از منتسبان سلطنت در آن ولایت تمکن
 داشته باشد - ملهار هولکر بانتزاع حصار دهار (که از آثار راجه
 بهوج مشهور است) کهر همت چست بسمت - و بمحصار (در)
 چند نقبها بدیوار قلعه رسانید - آن بیچارها بقدر میسور
 دست و پای ممانعت و مقاومت بحرکت آوردند - چون
 کرمک بیرون مفقود دیدند ناچار باشقیا قلعه سپرده براجه
 جیسنگه سوائی پیوستند - آخر صحبتها برار نیامد - برخاسته
 بحضور رفتند - که باحوال آنها نپرداخت *

* شیخ عبدالعزیز خان *

از متوسلان شیخ عبد اللطیف برهانپوری بود - چون
 محمد اردنگ زیمه بهادر را با شیخ مذکور (که بکمال ملاح
 و تقوی اتصاف داشت) ربط بسیار بل نوعی از اعتقاد متحقق
 بود شیخ سفارش نامه برده نمود - ازین جهت در زمره نوکران
 منسلک گردید - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگه جوهر
 کار طلبی را بروی رز افکنده بیست و یک زخم برداشت
 و بعد از خلعت و اسپ چهره عزت بر افروخت - و در ایام
 (که خلد مکان بتعاقب دارا شکوه از اکبر آباد سمت شاهجهان آباد
 توجه فرمود) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
 پانصد سوار و خطابه خانی و تقویض قلعه داری (اسپین

در بودن (کاب ندیده بهمراهی شاهزاده (که بجانب خجسته بنیاد
و برهانور (خصی یافته بود) برآمدند . با وصف این هم
پادشاهزاده بر سر توجه نیامد . دوسه منزل قطع نشده بود که
خبر ارتحال لحد مکان رسید . بمرحمت و خصوصیت برنواخته
بروز جنگ با لحد منزل پیش روی فیل پادشاهزاده برادر خرد
جانبشانی نموده دوش همت را از بار نمکخوارگی سبک
گردانید . پس از آن شاهزاده عظیم الشان عمر خان را باعزاز
پیش لحد نگهداشت . در آغاز عهد محمد فرخ سیر
بهمراهی نواب نظام الملک فتح جنگ بدکن رفته ^(۲) بفوجداری
سنگهذیر محال خالصه مقرری موبه خجسته بنیاد شتافته
بمواخذة و کارش حیدر قلی خان دیوان دکن دل نهاد اقامت
نگشته درانه حضور گردید . و از پیشگاه خلافت بفوجداری
لا باغ (که از اقطاع مقصده خیز موبه مالوه است) سرفرازی
یافته بحیارے از فتنه پزدهاں را پذیرای اطاعت گردانید
و لخته را (که از صوب سداد و صواب انحراف ورزیده
طریق خطا و سرتابی می پیمودند) بگو عدم انگند ^(۳) . در زمان
خاقان افاق یعنی محمد شاه پادشاه بقلعه داری و فوجداری
دهار مامور شد . و چون در گذشت تعلقه بهسرانش مقور

(۲) نسخه [ب ج] نظام الملک بدکن رفته (۳) نسخه [ا ب] بکوی

جماعه اري بدرجۀ امارت مرقبي شد . و در خدمت پادشاهزاده
اعتبار تمام داشت . در وقت موعود باجل طبعي در گذشت
پسرانعي محمد عمر و محمد عثمان . که تربيت يافته التفات
شاهي و مغرور ناز خانه زادي بودند . از جوش برائتي و جهالت
سپاه پيشگي^(۲) تقديم بعضي از استادهاي حضور بر طبع آنها
خورده بر سرانيد . ناخوشي بيجا نموده بوطن (که سه گروهی
مهرند مشهور بآبادي ملک حيدر است) شتافتند . روزی
چند به بيکاري و عطالت گذرانیده عزيزي بارگاه پادشاهي
(که دران هنگام احمدنگر مضرب خيام سلطاني بود) نمودند
بر سر چوکی (که در حوالی ادري معلی میباشد . و پدر
پروانگي محبي و ذهاب متعذر است) مدتي ماندند . پداس
خاطر شاهزاده (که بنازگي از گجرات رسیده بود) که بعرض
نمي رسانيد . از پريشاني کار بيچارها بجان و کار باستخوان
رسيد . قضارا فوج غنيم بنواحي معسكر اداره گشت . و جمعي
از امراء پادشاهي بمالش برآمدند . آن هنگامه جوان گردن
بشمشير خارنده سبکدستي نمودند . و بتک تک پا اشقيا را
بفرار آوردند . و چون از هرکارها بعرض پادشاهي رسيد پرتو
عاطفت بر احوال اينان قافله بملازمي استبعاد يافتند . اما
چون خاطر پادشاهزاده از جانب آنها کينه آما بود صرفۀ خود

(مآثر الامراء) [۶۸۳] (باب الشين)

و سال چهارم از آنجا معزول شده در سلک کومکيان دارالملک
کابل منتظم گردید . و سال ششم بحراست محاصر شهر مذکور
مامور شده بين الاقران تفرق جهت - و مدتها دران سرزمين
گذرانيد . گاه بحراست مهربلند ميشد . و گاه در زمري
تعييناتيان آنصوبه منتظم مي گردید . تا سال بيست و چهارم
حيات او مستفاد مي شود . نصرت يار خان برادر زاده او
در عهد فردوس آرامگاه به پيش منصبي نامه برآورد . اما
هيچ نامه بر نداشت *

(۲)
* شمشير خان قرين *

اعظم شاهي - حسين خان نام داشت . آغاز حال نوکر
دلير خان داور زئي بوده پستتر برفاقت داور خان قريني
پيوست . دران هنگام (که صوبه دارمي برهانپور بخان مشار اليه
نامزد گردید) او را برائى مهمات آنجا تعيين کردند . صاحب
ساز و سامان گشت . چون پيمانه حيات خان مذکور لبريز شد
بذکرى شاهزاده محمد اعظم شاه (که دران وقت صاحب صوبه
ملتان بود) اختصاص يافت . و پس ازان بفوجداري جمو محل
قبول پادشاهزاده مورد امتياز گردید . و چون در يهاق پرمشاق
بيجاپور مصدر تلاشهای نمايان شد پس از فتح از بيشگاه
خلافت بخطاب شمشير خان جبهه ناموري برافروخته از پايه

(۲) نحه ؛ [ج] خان اعظم شاهي (۳) در [بعضى نسخه] داور زئي .

خاندوران سيد محمود را بدان صوبه كسيل نمود - كه قلعه
مذكور را به پايش يا باستيلا ازو بتصرف آرد - درين ضمن
(كه محمد شجاع حسب قرار داد خلدمكان آمده صوبه بهار را
قابض شد) چون پادشاه بتعاقب دارا شكوه بالكه پنجاب
متوجه بود مقر خلافت را خالي ديده گام طمع پيش نهاد
و چون قلعه داران رهتاس و چذاده (كه از جانب دارا شكوه
مقرر بودند) قلاع المذكوره را حسب ايمای او (كه بعد قرار
نوشته بود) سپرد محمد شجاع نمودند سيد قاسم نيز برين
اراده ادا مطلع ساخت - و پس از وصول او باله آباد
برآمده ملاقي گرديد - و در جنگ با او شريك بوده پس از
منهزم شدن پيش از روی خود را باله آباد (كه محمد شجاع
برو بحال داشته بود) رسانيد - و بعد رسيدن محمد شجاع
از پخته كاري قاعه مزبور بار نهپرد - و چون خبر آمد آمد
پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان (كه بتعاقب شجاع
نامزد شده بودند) شنيد توسل بخاندوران جسته دان قلعه را
وسيله استشفاع گردانيد - بر طبق حكم خمرداني سال اول
جلوس به پيشگاه ساطنت رسیده كمب سعادت آستان بوس
نمود - و بعنايت خلعت و منصب سه هزاري هزار سوار
و خطاب شهامت خان چهارم اعتبار برافروخت - و سال دوم
بجلاوس بتهانه داری غزنین از تغير شمشير خان ترين مقرر گشت

مي دانستند - بعد رسيدن خان مذکور بدان ضلع بجنگ
پيش آمدند - و بعد زد و خورد جمعی جان بکشتن دادند
و بقیه راه فرار گزیده بیشتر در تعاقب بدارالاموار پیوستند
نامبرده پس از رسيدن بحضور مورد تحسین و مخاطب
بشجاعان خان گشته از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و
پانصدي دو هزار سوار سرمایه شادکامی حاصل نمود - سال
شازدهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار
و پانصد سوار و عنایت خلعت و جیغ بر خانه سنگ یشم
مرمع و اسپ عری با ساز طلا ممتاز گشته بمالش افغانه
طغیان سرشمت راه کابل رایت عزیمت برافراخت - سال
هفدهم چون از گذر آب گذشته بارادۀ عبور از کتل کهریه لشکر
آراست افغانه که در کمین بودند در تنگی کوه راه برو تنگ
گرفتند - هرچند آریزش سخت زد و داد و کوشش بسیار
بتقدیم رسانید اما او در اثنای زد و خورد مطابق سنه
(۱۰۸۴) هزار و هشتاد و چهار هجری نقد جان در کار
دلی نعمت در باخت *

● شہامت خان سید قاسم باره ●

ابتدا نوکر دارا شکوه بود - و از جانب او در قلعه آله آباد
قیام داشته بحکومت آنصوبه می پرداخت - در ایامی که
دارا شکوه هزیمت یافته راه پنجاب پیش گرفت (خلد مکان

(باب الشين) [۶۸۰] (مآثر الامرا)

پيششيكري احديان مي پرداخت - سال سيوم از تعلقه مذکور
عزل پذير شده همراه كفور دام سنگه بتخريب قلعه زمينداري
سوي نگر شتافت - سال چهارم بفرجداري ميان دو آب از تغير
عادل خان كام دل برگرفت - سال ششم بفرجداري نواحي
اكبرآباد بجاي همت خان مامور گرديد - سال هفتم از انتقال
اعتبار خان بقلعه داري مستقر الخلافه و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصد سوار لواي اعتبار برافراخت
سال نهم بتفويض خدمت آخته بيگي و ميوتوزكي از تغير
ملتفت خان سر تفاخر بلند كرد - سال دهم بخدمت دارنگي
توپخانه از تغير فدائي خان سر بلند گشته كله گوشه افتخار
كج نهاد - سال دوازدهم باستيصال مفسدان نواحي دارالخلافه
مامور گرديده اسب با ساز طلا يافت - و سال سيزدهم همراه
فدائي خان (كه بانامت گواليار رخصت گرديده بود) دستوري
پذيرفت - سال يانزدهم (كه خراج سمت ناميان در ناحيه
ميوات بعمره ظهور آمده) نامبرده با فوج شايسته و سامان
درست به تنبيه آن مردم تعيين گرديد *

سمت ناميان عبارت است از مردم كه گرد آمده بودند
از اراذل و اجلاف و اصناف محترفه - در سال مذکور دوران
سرزمين در نواحي نازول پاي طغيان دراز كرده دمت
بغارت قصبات و پرگنات كشيدند - گویند خود را زنده چاريد

هزاره و افغانه آنجا پرداخته بود سال بیست و پنجم از اعلی و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دوهزار و پانصد سوار درجه املا پیمود - و چون رتی و فتق مهمات سلطنت بکف اقتدار خلد مکان در آمد او سال اول جلوس پس ازان (که سعادت خان حارس کابل از دست شیرزاد پسر خود کشته گردید) او بکراسست موبه مزبور مباحی شد - سال چهارم از انتقال راجه راجروپ باز به تمانه داری غزنین سرعزت برافراخت - و سال دهم حسب الحکم به تغبیه افغانه رده تعیین شده در کشتن و بستن مقامیو تودن نمایان بظهور آورد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار و پانصد سوار دوهزار سوار دواسپه سواسپه تصاعد نمود - و پس از رسیدن محمد امین خان بخشی دران نواح باز مصدر خدمت شایان در جنگ مهندلان مزبور شده برطبق یرلیغ پادشاهی بتماننداری اوهند تعیین یافت *

• شجاعت خان رعد اندلزی بیگ •

از امرای عهد عالمگیری ست - ابتدا بمنصب در خور و خطاب خانی مباحات اندوخته سال اول جلوس (که پادشاه متوجه مقابله سلطان شجاع بود) بقلعه داری اکبرآباد از قهر ذوالفقار خان سرفرازی یافت - و بعد چندی ازانجا معزول گشته در جنگ دوم دازاشکوه بغوج فراری تعیین شده پستو

قندهار راهي شده در تسخير قلعه بمك مصدر تود گردید
 سل پانزدهم باضافه سه صد سوار و سال نوزدهم بافزونی
 دو صد سوار تابیدانش با ذات مهاري گردیدند - پستتر همواره
 سلطان مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان شرف رخصت
 یافت - و بعد وصول بدانجا باتفاق بهادر خان روهله
 بجنگ نذر محمد خان والی بلخ پرداخت سال بیستم
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار چهاره
 امتیاز افروخت *

و چون شاهزاده بگذاشت حکومت آنصوبه اصرار ورزیده
 روانه حضور شد و سعدالله خان بغاير بند و بمك آنجا رسید
 و تهانه داری خان آباد بار مغوض نمود حسب تجویز خان
 مزبور بافزایش پانصدي پانصد سوار برنواخته آمد - و پستتر
 بخطاب شمشیرخان ناموري اندوخت - و پس از رسیدن سلطان
 اردنگ زیم بهادر دران نواح بحر است شهر بلخ معین شد
 سال بیست و دوم بعطای علم رایت بلند رتبي برافراشت
 و برکاب شاهزاده مذکور بصوب قندهار کمر عزیمت بسته پس از
 رسیدن بقلات باشاره شاهزاده بحر است آنجا مقرر گشت - سال
 بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
 دو هزار و دریمت سوار و خدمت تهانه داری غزنین از تغیر
 سعادت خان از همگان تفوق جهت - و چون از قرار واقع بضبط

محمد ادرنگ زيب بهادر بود - که در خور حال او شاهزاده
مذکور تجویز خدمت خواهد نمود - لهذا بدکن رسیده سال
سی و یکم در جنگ دکنیان ترددات شایان بتقدیم رسانید
بعد از چندی (که فلک توطیه دیگر برانگیخت - و شاهزاده
مذکور عزیمت هندوستان نمود) از اصل و اضافه بمذنب
سه هزار سوار سرمایه افتخار اندوخت - و در کومکیان
دکن انضاک یافته در فتح قلعه چاکده با امیرالامرا شایسته خان
مصدر ترددات شایسته گردید - و (دزیورش خود دریده قلعه
را مفتوح ساخت - و بوقت موعود درگذشت - از اولادش
هیچکس رشد نکرده - نبسه زاده او متهور خان بهادر است
(۲) که احوالش درین نامه ثبت شده *

• شمشیرخان حیات ترون •

پسر عالی خان است که از بندهای روشناس فردوس آشیانی
بود - و در جنگ تهمه جان نثار گشته - پس ازان (که سلطنت
بقبضه افتدار آن پادشاه درآمد) نام برده حال اول بعطای
خلعت و منصب هزار پانصد سوار و انعام هفت هزار روپیه
نقد کردن عزت برافراخت - سال سیوم در اوانی (که دکن معسکر
پادشاهی بود) همراه شایسته خان بتخریب نظام الملک
دکنی تعیین گردیده سال یازدهم همراه معید خان بهادر بصوب

(باب الشين) [۶۷۶] (مآثر الامرا)

معصوم خان هين پهرش بعد واقعه پدرش بمنصب دوهزارى
و مير معظم مخاطب بسيادت خان پسر دوش بمنصب
هزار و پانصدي چهره کاميابي برافروختند - و در سال بيست
و ششم سنه (۱۰۹۴) يک هزار و نود و چهار هجري در بلاد
اورنگ آباد بآزم بانو صبيّه سيادت خان ازدواج پادشاهزاده
محمد کامبخش زيب انعقاد يافت - و در سال بيست و هفتم
سيادت خان بخطاب معظم خان سرفرازي يافته از تغيير مغل خان
قوش بيگي گرديد - خالي از شورش مزاج نبود *

* شمس الدين خان خوشگي *

پهر کلان نظر بهادر است - سال بيستم جلوس فردوس آشياني
در حيات پدر بفوجداری دامن کوه کانگره از تغيير مرشد قلي
امتياز يافت - سال بيست و پنجم چون پدرش فوت نمود
پادشاه اورا از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار
و پانصد سوار برنواخت - و همراه محمد اورنگ زيب بهادر
(که نوبت دوم بهم قندهار نامزد شده) تعيين گرديد - سال
بيست و هفتم از تغيير محمد صالح پسر ميرزا عيسي ترخان
بفوجداری جوناگده و تيولداري برخه محال آن دستوري يافت
سال سيم چون اورا با برادر خود قطب الدين بر سر تيولداري
جوناگده منازعت بهم رسيد بقطب الدين فوجداري و تيولداري
پتن صوبه کجرات قرار يافته نامبرده را حکم شد که بدکن نزد

باجمیر شتافت - چون آن بیحفاظ بدنام کفده سهاراجکی
 و در نه پیوست ناگزیر دارا شکوه از تلعه کده پتهلی تا کوهچه
 مدار دیوار بست کشیده مورچال بقاعده پیکار ترتیب داده
 در مقابل عالمگیر پادشاه برنشست - و پس از زن و خورد
 بیست و نهم جمادی الاخری سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت
 و نه هجری دلیر خان و شیخ میر محاذی دره متصل کولپهاری
 (که در ضبط شاهنواز خان بود) دلیرانه قدم گذاشته بشپه
 سهام جگر دوز مردم ادرا از پیش رو برداشتند - درین هنگام
 شاهنواز خان نزد دلرا شکوه بود - ازین خبر گرم و گیرا خود را
 رسانیده بمدافعه دست و بازو برکشاد - و در عین جنگ (که
 بر بلندی مورچال قیام داشته بآویزش و پیکار تحریض می نمود)
 قیصر بر نانش رسیده کار او تمام ساخت - دارا شکوه از کشته شدنش
 همت بای داده راه فرار سپرد - خلد مکان بر سابقه نصبت (که
 بآن رالا دودمان بود) نعلش ادرا با احترام برداشته در محن (رضه
 معینیه) قدس سره) دفن فرمود - از بدایت حال در توزک و تزئین
 و خوش معاشی می کوشید - و بگرم اختلاطی و حسن درخور
 می جوشید - در امور دنیاری و تدابیر ملکی هم (سائی تمام
 داشت - و خود بخردی و کلی می پرداخت - و بمیار شیفته
 مید و شکار بود - و هم دل داده راگ و نغمه - خواننده و سازنده
 (که نزد او فراهم آمده بودند) در هیچ سرکاری درانوقت نبود

بعوالی احمد آباد رسید شاهنواز خان بذابری ذخیره خاطر
(که از سلاک برهانپور داشت) یا بعدم سامان مقاومت با آنکه
می توانست بدکن یا بحضور خود را رسانید با کمال دانائی
سرشته همت از کف گذاشته باستقبال او شتافت - و او را
بشهر در آورده در عمارات دولتیخانه پادشاهی (که دارا شکوه
میخواست بر عایت پدر بزرگوار پائین بنشیند) خان مزبور
مبالغه از حد برده او را در چهارگه پادشاهی نشاند - اگرچه
مرکوز خاطر آن سرگشته بادی ناکاهی آن بود (که از راه سلطانپور
و ندر بار ^(۲) بدکن شتافته دران ملک لوی اقتدار برافرازد)
اخبار ناملائم جنگ شاه شجاع متضمن اسر و هزیمت عالمگیری
شنیده و آن اکاذیب را راست پنداشته رفتن آگه و استخلاص
اعلی حضرت پیش نهاد همت ساخت - و شاهنواز خان را
رفیق و مشیر خود گردانیده با اجتماع سپاه اشاره نمود - قریب
بیست هزار سوار فراهم آورد *

درین اثنا متواتر نوشتنهای راجه جهونت سنگمه رسید - که
فقد بندگی اعلی حضرت بر لوحه دل مرتسم است - زودتر
بدین طرف نهضت نمایند - که با سایر راجهوتیه در ملازمت
بوده مصدر جانفشانی شوم - ناچار دارا شکوه فسخ عزم است اگر
نموده شاهنواز خان را با همه یحسان و خویشان همراه برداشته

از رونق افتاد - و فصل و قطع مقدمات صورت نمي گرفت
 ازین جهت در سال بیست و سیوم شاهزاده بحضور شتافته
 از باز بضبط مالیه مامور شد - و در سال بیست و ششم
 بمنصب پنجهازاري پنجهازار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم
 صوبه ارده و جاگیرداری گورکھپور و بهرائج معزز و مفتخر
 گشت - و چون در اواخر فرمانروائی اعلی حضرت شاهزاده محمد
 ادرنگ زیب بهادر بهم بیجاپور متوجه گردید شاهنواز خان
 و امرای دیگر از حضور دستوري یافتند - و هنوز کارهای
 ماموره بانصرام نگرانیده بود که گریز فکریهای دارا شکوه
 غبار آشوب و برهمزدگی بهر جانب و سو برانگیخت - محمد
 ادرنگ زیب بهادر باقتضای صلاح اندیشي با سامان شایان
 درانده هندوستان گردید - شاهنواز خان بحکم عقل مصلحت کیش
 در برهانپور مکث نموده از همراهي سر باز زد - شاهزاده او را
 از حویلي برآدرده در قلعه ارک نظر بند نگاهداشت - تا آنکه
 بعد از جنگ داراشکوه و سربرآرائی هندوستان با رسال فرمان
 صوبه داری گجرات و باضافه هزاری هزار سوار بمنصب ششهازاري
 ششهازار سوار پایه عزتش بر فراخت - و هنوز او دران ولایت
 جا گرم نکرده بود که دارا شکوه بذکر تعاقب افواج عالمگیری
 از ملتان بتهه رفته ازانجا بدان ناحیه سر کشید - چور

در مجلس حاضر نمی شود) دولت اندوز مواجهه نشد (در دیگر شاید به پیشکش بنظر در آورد - متاع لک روپیه شرفیه پذیرائی یافت - و در سال یکنزدهم صبیحه دیگرش بجهت شاهزاده محمد مراد بخش خواستگاری شد - چون در انوقت شاهنواز خان بافتظام صوبه اردبیل اشتغال داشت صاحب الحکم اهلیه مکره او (۲) نوز بانو بیگم با صبیحه مذکور بحضور رسیده مراسم طوی بجا آوردند - و پس ازان ایالت جونپور بخان مذکور مفوض گردید - در سال بیستم بصاحب صوبگی مالوه سر برافراخت *

و چون اسلام خان ناظم دکن بغداد البقا منزل گزید بنام او فرمان رفت که بنابر قرب و جوار بسرعت سریعه خود را بآن ولایت رسانیده بحفاظت پردازد - در همان سال بیست و دوم شاهزاده مراد بخش ایالت چهار صوبه دکن رخصت یافت - از آنجا (که آثار فراست و دانائی و نشانهای بزرگی و سرداری از چهره احوال خان مذکور ظاهر و نمایان بود) اتالیقی و وکالت شاهزاده بدر باز گردید - ابتدا شاهنواز خان در نظم اشقات آن مملکت مساعی جمیله بکار برده فوج بر سر دیوگده کشیده مقضی المرام برگشت - اما چون مزاج شاهزاده بصبب نوجوانی و نا تجربگی خود سویها داشت محبتها برهم خورد - و ازیں نا سازگاری آخر معاملات ملکی

ابو الحسن تربتی باستخلاص ناسک و تربنگ تعیین گشت
و در سال ۲۴م چون از حوالی دولت آباد چهار فوج سنگین
بسررداری امرای آمده بنخریب ملک عادل شاهی و تسخیر
بقیه قلاع نظام المامی نامزد گردید شاه نواز خان بهمراهی
سید خانجهان بارهه - مامور شده همواره هر ادلی آن فوج
بدر متعلق بود *

روز (که مخالف بهیئت مجموعی هجوم آورد) چون
پیشتر جنگ در دکن با چند ادای ست خان مذکور بمبالغه
چند ادای بعهده خود گرفت - بعد ثلاثی فریقین تا یک پر
فیما بین ادواب محاربه مفتوح بود - چون چیرگی غفیم^(۲)
از حد گذشت سید خانجهان بشاه نواز خان پیوسته اشقیا را
برداشت - دران روز طرفه کارنامها بر ساخت - و بذابر علونسم
و والا دردمانی خان - مشار الیه بیست و سیوم ذی الحجه
سال دهم جشن ازدواج شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
با صبه کریمه ار منعقد گردید - اعلیٰ حضرت پایان شب جشن
سمیده سوار بخانه اش تشریف فرمود - بحضور اندس چهار لک
روپیه کابین قرار یافت - طالب کلیم

۱۰۴۷

* در گوهر بیک عقد دوران کشیده *

تاریخ یافته - و چون دران شب برسم هندوستان (که پدر عروس

(باب ۱۵۰ین) [۶۷۰] (مأثرالامرا)

در نظر گرفته نگامداشت - خلد مکان را از سزوح این حادثه
نظر بدیرین ندگی و ارادت کیشی او خاطر قرین تاسف شد
و برطبق حکم در روضه شاه معین الدین (قدس سره) مدفون
گردید - پسرانش محتشم خان میر ابراهیم و مکرم خان میر
محمد اسحاق - احوال هر یک جداگانه درین نامه بفکارش آمده
پسر سیوم ار میر محمد یعقوب - که آخرها بشمشیر خان مخاطب
شد - در برادران خود بافروزی نشه شجاعت امتیاز داشت
با مکرم خان برادر خود به تنبیه افغانه سمت کتل جانوس
دستوری یافت - و سال هیزدهم در جنگ اخیر (که افغانه
غالب می شوند) بجغیش رگ غیرت پای ثبات محکم کرده
در عین جوانی مردانه شربت ممات چشید *

* شاه نواز خان صفوی *

میرزا بدیع الزمان نام داشت - مشهور بمیرزا دکنی
رشیدترین پسران میرزا رستم قندهاری ست - در عهد جهانگیری
بمعارج دولت و امارت مرقی گشته بخطاب شاه نواز خانی
چهره کامرانی برافروخت - و در صوبه قندهار و بهار بخدمات
پادشاهی میگذرانید - بعد ارتحال جنت مکانی در قضیه شهریار
ناکرده کار بآصف جاهی یکتائی ورزیده نیکو پرستاریها بظهور
آورد - در سال سیوم صاحب قران ثانی بهمهراهی خواجه

بود - در جنگ مهرازجه جنسونه سنگه سرداری طرح دست
 راست و در محاربه اول دارا شکوه سرکردگی آتمش داشت
 هر وقت رخس شجاعان جهانده مصدر ترددات شایان گشت
 و هر جلدوی اخلاص درستی بعثایت خلعت خاص اختصاص
 یافت - پستور چون مسموع شد [که سلیمان شکوه می خواهد
 از دریای گنگا و جمنا گذشته پیدر خود (که جانب لاهور
 رفته بود) ملحق شود] نامبرده با امرای دیگر جهت سد راه او
 تعیین شد - و پس از آوارگی او جانب سری نگر بحضور
 آمده بعد وصول موکب خلعت مکان بملتان بتعاقب دارا شکوه
 دستوری پذیرفت - و تا تته راه تعاقب پیمود - و دارا شکوه
 چون از نواح تته کوچ کرده داخل ملک گجرات شد
 و درین ضمن فرمان معارفت بقام او صادر یافت بمسرت
 سریه خود را بحضور رسانید - و در جنگ دوم دارا شکوه
 باز کارفرمایی فوج آتمش برای او تعلق گرفت - روز یورش
 از سایر عساکر پیش قدمی نموده حمله مردانه بر مورچال
 شاه نواز خان مغربی برده زد و خورد رسا بمیان آمد - دران
 اثنا گولی تفنگ از کارخانه قضا بر سینه اش خورده مطابق
 سده (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری جان در
 راه وفا در داد - میر هاشم نامی از هموطنان او (که در عقب
 حوضه نشسته بود) سر رشته تدبیر از دست نداده نامبرده را

با جملة الملكى سعد الله خان برلى انهدام قلمه چيتور شتابيد
 سال سير با معظم خان بصوب دكن نزد سلطان اردنگ زيب
 بهادر روانه شد . و درانجا بتقديم نيگو خدمتيا پرداخت
 سال سي و يكم حسب الطلب بحضور آمده امواز سعادت
 ملازمت نموده از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي
 هزار و دويمت سوار و خطاب شير خان و تفويض فوجدارى
 هندسور بر منزلتش افزود . و در جنگ سموگده بهمراهى
 دارا شكوه اختصاص داشت . چون دارا شكوه هزيمت يافته راه
 فرار گزید او بملازمت خلدمكان پيوسته در جنگ سلطان شجاع
 باتفاق ذوالفقار خان محمد بيگ همراة توپخانه پيش پيش
 فوج هراول بود *

* شيخ مير خرافى *

سيد مهيم النصب - از نوكران دل سوز ايام شاهزادگى
 خلد مكان است . و بحسن تدبير و شيوه شجاعت معروف
 سال سيم جلوس فردوس آشياني (كه پادشاهزاده بر طبق
 حكم پدر لشكر بر سر والى حيدرآباد كشيده) نامبرده
 با شاهزاده محمد سلطان در هوارلى بود . در تنبيه خصم
 قمرده شايسته بظهور آورده بزخم نفذك مجروح گرديد
 ۳ ساله (كه پادشاهزاده مذکور بتقريب عيادت پدر والاقدار
 بجانب هندوستان گام همت برداشت) او از مشيران رازدار

گردید - و اورا بفروختاری بیرون اورنگ آباد برگماشت - بعد ازان
احوالش دریافت نشده *

(۲)
• شیروخان مهد شهاب بارهه •

پسر سید عزت خان جهانگیری ست - تا سال دهم جلوس
فردوس آشیانی بمنصب هشتصدی شش صد سوار سرفرازی^(۳)
داشت - سال سیزدهم باضافه دو صدی کامیاب گردید - سال
نوزدهم همراه سلطان مراد بخش بتسخیر باغ و بدخشان
تعیین گشته وقت رخصت بعطای خلعت و اسب عزامتیاف
اندوخته سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگ زیب
بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت بست - و بعد وصال
بدانجا با رستم خان بکرمک قلیج خان بصوب بخت شتافت
و در جنگ قزلباشان تردد مردانه بظهور رسانید - سال بیست
و سوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار
چهارم عزت برافروخت - سال بیست و پنجم بعنايت خلعت
واسپ با زمین نقره افتخار پذیرفته باز بهمراهی شاهزاده مذکور
بمهم مسطور گام جرأت پیش نهاد - سال بیست و ششم
با سلطان دارا شکوه بیساق مزبور دامن جلالت بر کمر همی زد
سال بیست و هفتم از اصل و اضافه بمنصب در هزاری
هفتصد سوار رایت شادگامی برافراشت - سال بیست و هشتم

هیزدهم بحضور (سیده جیهه) ارادت بر استانه عقیدت گذاشت
 ظاهرا در همین سال بوجوداری میوات^(۲) مامور گردیده - که
 صاحب پادشاه نامه می نویسد - سال نوزدهم حسب الحکم
 از میوات آمده باستلام سده خلافت پرداخته همراه پادشاهزاده
 مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان نامزد شد - سال بیستم
 از تغیر اهتمام خان حارس غوری گردید - و در اینجا بکرات
 به تنبیه اوزبکان خود سر و المانان بد سیر پرداخته آثار دلیری^(۳)
 و دلادری بر روی روز افکند - سال بیست و یکم از غوری
 معاودت نموده بحضور رسید - چون فوجداری میوات غایبانه
 تغیر شده بود او بعزایت خاعت برخی محالات موجب برار
 در قبول رخصت دکن یافت - سال بیست و هشتم خدمت
 حراست قلعه احمد نگر بدر موقوف شد - سال بیست و نهم
 از اینجا معزول گردید - سال سیّم در رکاب پادشاهزاده محمّد
 اورنگ زیب بهادر به تنبیه قطب الماک حاکم حیدرآباد
 شتافت - و پس از انفصال یافتن معاملات آنجا با برخی
 منصبداران که مجموع سه هزار سوار بود بتوقف در سرحد ملک
 پادشاهی تا انقضای برسات مامور شد - و پس ازان (که زمانه
 طرح دیگر ریخت - و چرخ نیلگون رنگ تازه بر روی کار آورد)
 پادشاهزاده مذکور عیادت پدر را تقریب ساخته روانه حضور

(۲) در [بعضی نسخه] میوار (۳) نسخه [ج] آثار دلیری بر روی روز *

• شاه بيگ خان اوزبك •

در عهد حذت مكاني بمنصب پادشاهي سرافرازي يافته پايه
هزاري چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس فردرس آشياني
بخطاب خاني نامور گردیده در افواج متعینه تاديب چهار
سنگه بنديله بهميائي عهد الله خان بهادر اختصاص پذيرفته
سال دوم باضافه پتصدي دريستم سوار کام دل بر گرفته
سال سيوم بعنايت علم و از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار ي هزار سوار لوان کاميائي سرافراخت - پمتر^(۲)
باضافه دريستم سوار و سال چهارم بافروني سه صد سوار
و سال ششم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار ي هزار
سوار و پس ازان باضافه هزار ي هزار امتياز پذيرفته
سال نهم در افواج متعینه تنبيه ساهو بهونسله و تخريب ملك
عادل خانیه بهمراهي خان زمان دستوري يافته سرکردگی جوانغار
داشت - و پس از رسيدن در نواح رايباغ مضاف موبه بيدجاپور
چهلشهای مردانه از كشتن و بختن و اسير ساختن ازو بظهور
انجاميد - سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار ي
سه هزار سوار كاموان گشته بخدمين قلعه داری جنير
ناميه بخت روشن نمود - سال پانزدهم بعنايت نقاره كوش
بلند پايجي زد - پستر بلظم موبه برار مامور گردیده - سال

از تغیر سیورام کور مامور گردید - و حکم شد که تا رسیدن او
از میمنه ملتفت خان بصیانت آن پردازد - سال بیست و دوم
در رکاب پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بصوب قندهار
دستوری یافته سرکردگی فوج قرادل بدر تعلق گرفت - و بعد
رسیدن بدان جا بهمراهی قلیچ خان بکشودن بسمت شتافته
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار
شادکامی اندوخت - و در جنگ قزلباشیه (که با رستم خان
و قلیچ خان رو داد) در مثل خود پای ثبات قائم کرده محمد
سعید پسرش با جمعی بکار پادشاهی در آمد - بنابراین سال
بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار
و پانصد سوار و عطای علم و نقاره طبل کامرانی بر نواخت
سال بیست و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور بمهم مسطور
عزیمت نمود - درین ضمن ورود موکب پادشاهی بکابل صورت
بسمت - نام برده که قلعه دارمی آنجا داشت شرف ملازمت
دریافته بمرحمت خلعت و جیغۀ مرصع و اسب با زین مطلا
و فیل و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار
سوار و خطاب شجاعت خان بلند آوازه گشت - سال بیست
و ششم همراه شاهزاده دارا شکوه بتسخیر قلعه قندهار و از آنجا
باتفاق رستم خان بهادر بجانب بسمت کمر عزیمت بسمت
بهتر روزگارش بکجا انجامید معلوم نیست *

پذیرفته . نام برده سال هفتم جلوس فردوس آشیانی از اصل
و اضافه بمنصب هزاره هشت صد سوار و خطاب شادی خان
سر عزت برافراخته سال دوازدهم بعزایت خلعت و جیغه
و خنجر مرصع و شمشیر با یراق طلا میناکار و اسپ با زین نقره
امتیاز یافته با خواب نذر محمد خان و ارغمان بقیمت
یک اک زریه ببلخ روانه شد . و سال چهاردهم از انجا برگردیده
در حین (که پادشاه از کشمیر بدار السلطنه لاهور علم معارفت
برافراشته بود) باستلام عتبه خلافت برافراخته بیست و هفت
اسپ پیشکش گذرایید . پادشاه مورد مرحمت ساخته از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دویست سوار و حکومت
بهر از تغیر شاه قلی خان و عطای اسپ برخواست . پستتر
چون خبر فوت غیرت خان صوبه دار تتهه* بعرض رسید او
بعزایت خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی پانصد سوار و تفویض
صوبه داری صوبه مذکور بلذی گرای ارج دولت شد . سال پانزدهم
باضافه سه صد سوار تاییدانش با ذات مساوی گردید . سال
نوزدهم همراه پادشاهزاده مر بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
مقرر شد . و چون از هزاره دلفراد آنکدود نگشته برگشت
و جمله الملکی سعد الله خان بد بزد و بیست آجا تعیین شد
ادرا بحراست میمند با نواحی آن معین نمود . سال بیست
و یکم بهرحمت خلعت و اسپ با زین طلا و قاعه داری کابل

پستر بخانه عوه رفت - و بعد از چند روز بقلعه دار گفته فرستاد - که محمد بیگ نامی از جانب والی ایران باتفاق شرف الدین (که داروغه عمارت و ذخیره قلعه بست بود) آمده - چند پیام دارد - و چهار رقم آورد - قلعه دار مبرک حسن بخشی را فرستاد که آمده را بازگرداند - موصی الیه چون بدروازه رسید دید که محمد بیگ را شادی خان درون دروازه نشانده - و قباچاق خان و جمعی مناصداران نشسته اند لهذا برگشته بقلعه دار کیفیت ظاهر نمود - او لشکر نویس خود را فرستاد که محمد بیگ را همان جا نگاهدارد - و شادی خان و قباچاق خان را پیش او بفرستد - پس از آمدن استفسار کرد که بدون اجازت من درون گرفتن مردم مخالف چه وجه داشت - گفتند چون نوشته چند آورده بود نادیده برگرداندن پندیده نبود - قلعه دار خود بر دروازه مزبور آمده رقمها ملاحظه نمود - و بر کیفیت از دست رفتن قلعه بست آگهی یافته وعده پنجرور کرد - روز پنجم شادی خان بیست و هشتم صفر سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری دروازه ویس قرن را بعلي قاي خان سردار والی ایران را گذاشت و با قباچاق خان نزد والی مذکور رفت *

* شجاعت خان شادی بیگ *

پسر جانش بهادر است - که احوالش جداگانه اندراج

شده سال بیست و پنجم دیار خاموشان گزید *

* شادی خان اوزبک *

از منصبداران عهد فردوس آشیانی سنه - بتعیناتی قاعه
 قندهار مامور بود - سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه
 (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری (که والی ایران
 باران تسخیر قلعه مذکور رسیده در باغ گنج علی خان
 فرود آمد) نامبرده از جانب خواص خان قلعه دار پادشاهی
 بموافقت دروازه دیس قرن می پرداخت - پس از محاصره
 چون عرصه زد و خورد بامتداد کشید نامبرده شیوه پاس
 نمک را خیر باد گفته راه بے غیرتی سپرد - و با مردم
 مخالف همداستان شده قبیله خان را (که احوالش جداگانه
 بنوک قلم گذشته) از راه برد - و باتفاق بعضی منصبداران دیگر
 پیش قلعه دار آمده ظاهر نمود - که بظاہر انسداد طرق بسبب
 کثرت برف امید رسیدن کومک نیست - و از جد فوج قزلباش
 معلوم می شود که قلعه زود بتسخیر خواهد درآمد - پس ازان
 ما را نه امان جان است - و نه امید رستگاری فرزندان و عیال
 قلعه دار (که همه بای داده بود) درین وقت که بایستی

* بهی *

تایغ میراند بموعظت اکتفا نمود *

* هر کجا زخم بایدت فرمود *

* گرتو مرهم نهی ندارد سود *

(باب الشين) [۶۶۰] (مآثر الامرا)

در هزار سوار و خطاب شاه قلی خان و عذایت علم
و خلعت تفویض تعلقه مزبور و عطای خنجر مرصع و اسپ
و فیل لوای عزت برافراخت - و پس از رسیدن آنجا بضبط
و ربط پرداخته بهویمت ولد سنگرام زمیندار جمو را (که همواره
کومک فوجداران آنجا بود - و رفته رفته در ادای خدمت
قصور می نمود) طلب داشت - ^(۲) او با جمعیت کثیر آمد
شاه قلی خان جمعی فراهم آورده مستعد پیکار گشت - و بعد
زد و خورد او با جمعی بمقر اصلي شتافت - این معنی در
پیشگاه حضور درجه استعسان پذیرفته سال دهم بعدایمت
خلعت و نقاره و فیل طبل شادمانی برنواخت - و سال
دوازدهم در ایامی (که پادشاه متوجه دارالسلطنت گردید)
او در انذای راه آمده بحصول ملازمت کسب سعادت نمود
و اثر تعاقبه مزبور معزول شده بحکومت بهکر از انتقال جان نثار
خان نامزد گشت - سال چهاردهم از اصل و اضافه بمنصب
سه هزار سوار و عطای خلعت نظم صوبه کشمیر
و شمشیر با یراق طلایی میناکار و انعام پنجاه هزار ^(۳) روپیه نقد
کام دل برگرفت - و بعد رسیدن در نواهی حسن ابدال
مطابق سنه (۱۰۵۰) هزار و پنجاه هجری بدارالبقا پیوست
محمد امین پسرش بمنصب نهصد سوار کامیاب

(۲) نسخه [۱] جماعت کثیر (۳) نسخه [ج] پنج هزار •

ار نامه و ارمغان خان مژدور (که بقیعت پانزده هزار روپیه
 بود) گذرانید - و بعدایت خلعت و خنجر مرمع بقیعت
 چهار هزار روپیه و مومن پسرش بعطای خلعت افتخار
 اندوختند - و پس از دو روز سی و پنج راس اسپ
 و ده نفر شتر خود و هیزده راس اسپ و چند غتر پسرش
 برسم پیشکش بنظر در آوردند - و سی هزار روپیه بار و ده هزار
 روپیه پسرش مرحمت گردید - و پس از چندی (که جشن وزن
 شمسی شد) باز بیعت هزار روپیه بار و پنج هزار روپیه
 پسرش انعام شد - سال ششم بعطای خلعت و اسپ با زین
 مطلا و فیل و پسرش بخلعت سرافرازی یافته با جواب نامه
 مصحوب تربیت خان دستوری انصراف پذیرفت *

ازانجا (که درو فر هندوستان را دیدیم - و بداد و دهش
 اینجا آشنا شده بود) از وطن مالونف دل برگرفته سال
 فم بمده بخت آمده دولت بار حامل کرد - و بمنصب
 هزاره هشت صد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرمع
 و شمشیر طلائی میناکار و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام
 بیعت هزار روپیه نقد سر رشته اعتبار بدست آورد - و چون
 اواخر همین سال بعرض رسید (که موزا خان منوچهر لوددار
 کانگره از شریذگی دماغ موزی شد) نظر بفرونی جمعیت
 برای ضبط محال کوهستان او از اهل و افاکه بمنصب دو هزاره

از هندوستان بهر بهانه فرستاده بمردم پادشاهي گيراند - چون
 معرض اعلى حضرت (سيد بعزل منصب و جاگير معاتب شد
 و از مجرا ممنوع گشت - در سال دوازدهم (که نهضت پادشاهي
 همن پنجاب واقع شد) همراه نگرفته در اکبرآباد نظر بند
 نگاهداشته هزار روييه در ماه قور يافت - هرچند بدين تقصيري
 خود کوشيد و در براءت نامه مي دويد بجائے نرسيد - دوسه
 سال در آگره منزوي بوده مدفوق شده در عين جواني
 در گذشت - هيات اين کجور فاک دغلباز بسا دروغ بيفرورغ را
 پاياس راستي دانشين که و مه ساخته - و بسيار صدق کيشان
 در سم آئين را پايمال انقلاب نموده بدشمن کامي نشانده
 آه آه اگر بديد؛ تحقيق و انگرند همان ناهنجاري و بيراهه روي
 عادي اوست - که در صورت جزا و نتيجه همان صور
 اعتيادش متبل مي شود *

* ع *

* صورت اعمال ماست هرچه بما ميرسد *

* شاه قلي خان وقاص حاجي *

از باشندگان بلخ است - ابتدا در سال پنجم جلوس
 قردوس آشياني از موطن خود بطريق سفارت از جانب
 قذر محمد خان والي آنجا وارد هندوستان شد - چون بحوالی
 اکبرآباد رسيد معتمد خان بخشي باستقبال رفته بملازمت آورد

سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و يك بملازمت اعلیٰ حضرت
 سرمایه افتخار اندوخت - و بنوازش منصب درهزاری و تنخواه
 جاگیر جيد در موبه پنجاب بتازگی دیدہ اسیدش درشن گشت
 و بانعام بیست هزار روپہ نقد مکرر بدفعات مشمول عواطف
 شد - اما از اسیری اطفال و تفرقه اهل و عیال پیوستہ در تب
 و تلواسہ بود - و شب و روز گریہ و ناله داشت - اگرچہ
 شاه متعلقانش را باعزاز نگاه می داشت - چون با شکل
 و شمائل پسندیدہ و فطانت و ذکا در مردم کوهی ممتاز
 بود در پیشگاه خلعت قرب و منزلت او روز افزون گردید
 او نیز کمر درآورد و نیکو بندگی ہر میان بستہ در مہم
 پریندہ بہمراہی شہزادہ محمد شجاع و در سال نہم با سید
 خانچہان بہالش عادلشایہ و تخریب ملک او ترددات
 نہایان نمود - لیکن از انجا (کہ هنوز پاداش اعمال نکوہیدہ اش
 در انتقام کدہ تقدیر بانی بود) زمانہ بناکامی دیگر انداخت
 ظاہراً بہشاه صفی صفوی رسانیدند - کہ شیر خان متعہد تہذیر
 قندہار گشتہ - و نطق ہمت اقدام این خدمت بستہ - چون
 واقف کار و صاحب الوسامت و سواي فرقه ترین الوصات
 ناحیہ مثل کاکر و بئی با وی متفق مبادا کارے پیش برد
 شاه از مصلحت سنجی رفع ہنام او متضمن ارسان عرض داشت
 مشعر بر هواخواہی و تجدید ہندگی دیرین و اہلہ برآمدن

و چون در سال چهارم شیر خان از افغانان کوهستان
 آن نواحی هجوم فرام آورده بقصد تاخت حوالی سوی
 کُنجا به ^(۲) معموله بهکر روانه شد علی مردان خان قابو یافته
 با چهار هزار سوار از نوکران و زمینداران قندهار ایلغار کرده
 صبح بقلعه فوشنج رسید - و سرسواران گرفته عیال و اطفال
 شیر خان را اسیر ساخت - و با اسباب بسیار (که برهنه
 و قطاع الطریقی انداخته بود) بقندهار فرستاده خود متوقف شد
 شیر خان ازین خبر هوش ربا غنائم و اسارای کُنجا به را که
 بدست آورده بود بر تافته بسرعت تمام ^(۳) رجع القهقري نمود
 علی مردان خان بر سر راه هنگامه پیکار گرم ساخت - اگرچه
 هزاران قزلباش را پای ثبات از جا رفت لیکن علی مردان خان
 با قول جلو انداختن - و دران اثنا تفنگی بر پاشنه او خورده
 بران جست - مخفی داشته باوصف آن زخم سائر پاره راه
 پیشتر راند - و بدلدهی مردم پرداخته چندان در معرکه قدم
 افشرد که مخالف شکست خورده متفرق گشت - علی مردان خان
 سالم و غانم کوس معاودت بقندهار بلند آوازه ساخت - شیر خان
 بدو کی رفته هر چند تلاش کرد که کار پیش رود میسر نشد
 ناچار دل از موطن برداشته با احمد بیگ خان (که به نیابت
 یمین الدوله حاکم ملتان بود) توسل جسته در سال پنجم

(۲) در [بعضی جا] کُنجا به (۳) در [بعضی نسخه] رجعة القهقري •

(مآثر الامرا) [۶۵۵] (باب الشين)

عراق و هندوستان زرهای خاطر خواه بطریق راهداری
می گرفت - و اگر قابو میدید بنهب و غارت نیز می پرداخت
پس از ارتحال شاه از زیاده سرب و فتنه گری بعلي مردان
خان زیك كه حاكم قندهار بود دم منازعت زده سر از گریبان
انقیاد بیرون آورد - چون بشاه مخفي دارای ایران مقرر
رسیده بود (كه آمد و شد قوافل و تجار بعلمت اذیت و تعدی او
بفرامغت میسر نیست) رقمی بطابش فرستاد - شیر خان
چندے بایست و اعل بمر برد - و آخر الامر فكرے
اندیشیده بجذاب اعای حضرت صاحب قران ثانی متوسل
و ملتجی گشت - از پیشگاه خلافت کشمیری خان (كه از
برهمدان کشمیر بود - و در ایام شاهزادگی در خدمت شاهي
شرف اسلام دریافت - و در زمان هرج و مرج خدمات شایسته
بتقدیم رسانید - و تتبع اهل ایران بسیار می کرد) با فرمان
عاطفیت و خلعت فاخره تعیین گردید - شیر خان هنگام برف
و باران را عذر انگیزخته کشمیری خان را در بهر نگاهداشت
تا آنكه بشاه اطلاع شده رقم دیگر مشعر بر استقامت
و عاطفیت بذام او اصدار نمود - و مخفي بعلي مردان خان
اشاره فرمود كه در استیصال او جویای فرست باشد - شیر خان
در روز رقم ثانی را فوز مقصود انگاشته کشمیری خان را
به نیل مدعا برگردانید *

(باب الشين) [۶۵۴] (مآثر الامرا)

خود مي کرد - و مي گفت ميدانم قداحتها دارد - چون طبيعت من شده نمي توانم گذاشت - از پسرانش ياسين خان و شمشير خان در حضور پدر توقي کرده - اما اجل نگذاشت نخستين هزار و پانصدي هزار سوار شده در سال هشتم درگذشت - سيومين دلاور خان نام داشت *

* شيرخان ترين *

زميندار فوشنج که معرب پوشنگ است - و آن موضعي است واقع مابين قندهار و بهکر - آباي شيرخان در سلک ملازمان پادشاهي انتظام داشتند - چون پدرش را با شاه بيگ خان کابلي (که از پيشگاه عرش آشياني به حکومت قندهار اختصاص داشت) نقش سازگاري نشست^(۲) در عهد جنت مکاني بايران ديار شتافته در خدمت شاه عباس صفوي نسبت بزندگي خود درست نمود - و شيرخان در همان مرز و بوم فشو و نما يافت بعد ازان (که شاه عالي جاه هر سر قندهار آمده در سنه (۱۰۳۱) هزار و سي و یک هجري آنلايت را بتصرف در آورد) شيرخان را به حکومت فوشنج و ايالت الوسات افغانه آن نواح نامزد ساخت - و چون او با وجاهت صوري و مهابت ظاهري عقل متين و ادراک رسا داشت برياست موروثي فايز گشته دران سرزمين علم استقلال برافراشت - و از متردددين

با جمیع متعینہ باستلام سدہ علیہ کامیاب گشت - و ہفدہم
ربیع الثانی سنہ (۱۰۳۷) ہزار و سی و ہفت ہجری کذا
تالاب کاکریہ (کہ در ظاہر شہر واقع است) مخیم فیروزئی شدہ
شیر خان از اصل و اضافہ بمنصب پنجہزاری پنجہزار سوار
و موہداری مملکت گجرات بلند پایگی یافت - و در سالے (کہ
اعلیٰ حضرت باستیصال خانچہان لودی ببلدہ برہاپور وارد
فرمود - و خواجہ ابوالحسن قرطبی را بتسخیر الکہ نامک و سنگمذیر
(خصت نمود) قرار یافت کہ تا رسیدن شیر خان از گجرات
در نواحی قلعۃ المنک موسم برسات بگذرانند - خواجہ در دہلیہ
توقف نمود - تا شیر خان بدر پیوست - و بمجرد وصول
بتأخت حوالی چاندور مامور گشتہ دست نہب و غارت بران
ملک برکشاد - و با غنیمت فراوان مراجعت کرد - پس ازان
در قطرہ و پویہ و ضبط آن ناحیہ با خواجہ شریک بود - در
سال چہارم سنہ (۱۰۴۰) یکہزار و چہل ہجری (وزکارش
سپری گشت - سردارے بود سپاہی و بسیار متواضع - اگرچہ
جود و کرم کمتر داشت اما با سپاہ مدارا و سلوک خوب
می کرد - طلب ماہ بماء میدان - در سواری غیر حاضر
نمی کرد - شراب بافراط می خورد - لیکن با مردم محل
شگفت آنکہ با این دولت و شان داندہ خوری دراب حضور

(باب لشین) [۶۵۲] (مآثر الامراء)

بحر است باد^(۲) احمد آباد شتافت - ناهر خان بسلسله جنبانی
و مراسلات میرزا صفی سیف خان (که دران وقت دیوان گجرات
بود) از مکال تیول خود بغتة با احمد آباد رسیده بانفاق سیف
خان شهر را بتصرف درآورد - عبد الله خان در ماندو برین
ماجرا آگاهی یافته بازاده مباربه بر سبیل استعجال در رسیدن
ناهر خان خود هرادل فوج سیف خان گشته با او در آریخت
و بمحض تأیید ایزدی اعلام نصرت برافراشت - در جلدی
این حسن تردد نمایان از پیشگاه سلطنت بمنصب سه هزار^(۳)
دو هزار و پانصد سوار و خطاب شیرخان ناموری اندوخت *

پس از شتقار شدن جنت مکانی چون موکب صاحب تران
مانی بسرحد گجرات وصول اقبال شمول نمود عرضداشت
شیرخان مبنی بر دولتخواهی و فدویت و منبی از ارادهای
باطل سیف خان موبه دار آنجا رسید - از آنجا (که بے اخلاصی
سیف خان از سابق معلوم همگنان بود) نوشته شیرخان
قرین صدق گردید - اعلیٰ حضرت او را بمراحم پادشاهانه
مستمال ساخته بنوید صاحب موکی گجرات سرگرم خدمت
گردانید - و اشاره رفت که باد احمد آباد را متصرف شده
سیف خان را نظر بند نماید - و چون محمود آباد (که دوازه
کروهی احمد آباد است) مهبط رایات پادشاهی گردید شیرخان

(۲) نسخه [ب] احمدنگر (۳) در [بعضی نسخه] دو هزار سوار *

سال سیوم با راورتن هادا بتوقف در باسم مامور شده بعطای
 علم لوای سر بلندی برافراخت - پس آزان باتفاق نصیری خان^(۲)
 سمت قاعه تذهار مضاف دکن شتافته در تسخیر آن مصدر
 تردد گردید - پستار با اعظم خان در نواح بهالکی و چتکوبه
 مضاف بیدر رسیده سال چهارم (وز نوبت کبی در جنگ
) که بهادر خان دوهله و یوسف محمد خان تاشکندی دستگیر
 مقاهیر اهل دکن گشتند (مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل
 هجری او با پسر در کار ولی نعمت جان در باخت - پدایه
 سه هزار و دو هزار سوار (سیده بود *

* شیرخان *

عرف ناهر خان تونوز - اباعن جد نوکر قدیم فاروقیه
 خاندیس است - هنوز طفل بود که پدرش کشته گردید
 راجه علی خان فاروقی اودا به یتیمی پرورش نموده برشادت
 فطری و یارزی بخت بیدار بعرضه روزگار جولانی گشته
 بخانجهان اودی پیوست - و از در رش و تربیتش شده
 در کمتر زمانه بمنصب پادشاهی امتیاز یافته تعین صوبه
 گجرات گردید - در هنگام برهمزدگی شاهزاده ولی عهد با
 جنت مکانی زیادت صوبه داری گجرات از جانب شاهی بعد الله
 خان متعلق گشت - و از جانب او خواجه سرائی بے حیثیت

خواجه راضي نشد - و خود تعهد بودن نمود - بذابران سال
چهل و ششم بعنايت علم و نقاره کوس سربلندي نواخت - پس
از فوت عرش آشياني جنت مکاني براي او خلعت عنايت
فرستاد - و معلوم نيست کدام وقت بحضور آمده - در هنگامه
گذار آب بهت (که از مهابت خان گستاخي عظيم سرزده)
در رکاب جنت مکاني و پس از فوت جنت مکاني باتفاق
آصف جاهي شريک جنگ (که با شريار رو داده) بود
سال اول جلوس اعلى حضرت بملازمت پيوست - و منصب
چهار هزارى هزار سوار و خطاب خواجه باقي خان برو مسلم
ماند - و بصوبه دارى تنهه کامياب شده رخصت آنجا يافت
و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت
هجري رخت زندگي بسفر آخرت بر بهت - پسرش خواجه
هاشم نام بمنصب پانصدي مد سوار سرافرازي داشت *

(۲)

* شهيدان خان معروف بشيزو روهيله *

سال اول جلوس فردوس آشياني ب خطاب شهيدان خان
سرافرازي يافته و همراه مهابت خان بجهت دفعه نذر محمد
خان والى بلخ (که در نواح کابل گرد فساد برداشته بود)
بدانصوب تعيين شده و پستر همراه عبدالله خان بمالش ججهار
سنگه بنديله (که دفعه اول بغبي (زنده بود) دستوري يافته

پادشاه خواجه نام داشت - از ترددات مردانه او عرش آشياني
 شير خواجه نام كرد - سال سيم همراه سعيد خان چغتاي بتاخت
 يوسف زئي مامور گرديد - پس ازان همراه شاهزاده سلطان
 مراد بمهم دكن تعيين شد - سال چهارم با چند كس بجانب
 پتن از شاهزاده دستوري يافته در آريزه اخلاص خان مصدر
 ترددات گرديد - سال چهل و يكم (كه انواج پادشاهي را
 با سپاه دكن نبرد) و داد - و دران جنگ راجه علي خان
 مرزبان خاندنيس بكار آمد) او سردار قلعه برانغار بود
 كارنامها برداخت - بستر همراه شيخ ابوالفضل در دكن ترددات
 شايد و خدمات نمايان بتقديم رسانيد - در جنگي (كه متصل
 قصبه بدير صورت گرفت) تاخته فوج مقابل را ميدان ميدان^(۲)
 برداشت - و زخم برداشته خود را بقصبه پير رسانيد - ازانجا
 (كه مردم دكن با فوج كثير آمده قصبه مزبور را گرد گرفتند
 و از بے اذوقي حان متحصنان به تنگي كشيد) چنده
 بگوشت اسب گذرانيد - چون بذابر طغيان آب گنگ اميد
 كومت نبود اراده كرد كه جنگ كرده خود را بگشتن دهد
 درين ضمن شيخ ابوالفضل خبر يافته با فوج شايسته رسيد
 اهل محاصره برخاسته رفتند - بعد ملاقات خواجه شيخ
 خواست كه شيخ عبد الرحمن پسر خود را در تهنه پير بگذارند

(۲) تخته [ج] از ميدان برداشت *

فرود آمده بدالا پور (سید) - از پیشگاه خلافت بر مناصب
جميع اموي شريك كار افزودند - شاه نواز خان بمنصب
عمده پنجهزاري سرباندي يافت - و جنت مكاني چون
دردار الخیر اجمیر تشریف داشتند بشكر اين عطيه از دولتخانه
پا پياده بروضة معينيه رفته لوازم نياز و نثار بجا آوردند *

چون سال دوازدهم بيمن مساعي شاهزاده شاهجهان ملك عذر
حدود متعلقه پادشاهي را كه متصرف شده بود بدستور سابق
در تصرف اوليای دولت باز گذاشت و مقاليد قلاع و حصون
حواله نمود شاهزاده پس از فراغ مهمات دكن هنگام معارفت
شاه نواز خان را با دوازده هزار سوار موجود بضبط ولايت
مفتوحه^(۲) بالاگهات مقرر فرمود - چون در عنفوان جواني
و دولت شيفته شراب گشته از آفت مصاحبان خانه برانداز
خوشامد پرداز مي گساري بافراط كشيد در سال چهاردهم سنه
(۱۰۲۸) هزار و بيست و هشت هجري اسير سر پنجه اجل
گريد - ميرزا ايوج جوان وجيه عالي فطرت بود - شجاعت را
با تدبير هم آغوش داشت - در رزم آرائي و سرداري بے همتا
و با اين خوبيها كم كرم و بد لباس بود *

* شير خواجه *

از سادات اتائي ست - و از جانب مادر نقشبندي

(که همه نوخیزان تربیت کرده ملک عنبر بودند) جلوریز
 بگذار ناله رسیدند ازین طرف جوانان قرقچی بباد تیر گرفتند
 بسیاری از اسب و آدم بر خاک هلاک غاطید - پس ازان
 داراب خان با بهادران هراول و دیگر پردلان عرصه جلادت
 از آب گذشته قاخند - چون ملک عنبر در قول پای ثبات
 افشوده بود زمانه ممتد نیران قتال اشتعال پذیرفت - غریب
 زد و خورد و عجیب گیر و دار و داد - از کشتهها پشتهها
 نمودار گردید - گویند شاه نواز خان دران روز دستبردهای
 قوی نموده چون شیر غران بهر جانب که می تاخت فوج
 مخالف را دسمت از کار رفته بذات انعمش می کشمت - ناچار
 ملک عنبر عنان تماسک از دسمت داده بی سپر راه هزیمت
 شد - میرزا تا سه کرده تعاتب نموده پگریختگان را علف
 تبغ گردانید - و بنابر ظلمت شب و ماندگی و خصمتی
 همراهان جلو کشیده معارفت نمود - جمع کثیر از سرداران
 مخالف با توپخانه و فیلان و دیگر غذائیم بدست آمد - روز
 دیگر بجانب کهرکی (که پنج کرده رسمی دامت آباد است
 و درینولا بارزنگ آباد موسوم و مسکن و مادی ملک عنبر
 بود) رهگرا شد - و چون دران مکان اثری از مخالفان ندید
 منازل و بهاتین آن معموره را سوخته و ریخته بخاک تیره
 برابر ساخت - و ازانجا عطف عذان نموده از گریه و هذیمه

بخانخانان ملاقات نموده طرح آشتی افکند . و در زمان
جنت مکایی بسرداری صوبه برار و بالاگهات احمد نگر اختصاص
گرفت . کارهای دست بسته او زیاده از انصت که درین اوراق
بجیز تحریر آید . سیما کارنامه کهرکی که سرآمد پیکارهاست
سال دهم جهانگیری سنه (۱۰۲۴) یکهزار و بیست و چهار
هجری (که شاه نواز خان در بالا پور برار رنگ سکونت
ریخته بود) چذده از سران سپاه دکن مثل آدم خان و یاقوت
خان و مالوجی کانتیه از ملک عنبر رنجیده بعهد و پیمان
آمده تحریک و ترغیب پیکار با ملک عنبر نمودند . شاه نواز
خان پس از تقدیم مردمی و دلجوئی و تکلیف نقد و جنس
ببهدید آنها کوچ نموده روانه شد . پیش از ملک عنبر
محلدار خان و آتش خان و دلاور خان و غیره سرداران نظامالملکیه
بمقابله پرداخته بحال تباہ راه فرار سپرده بملک عنبر پیوستند
او با کثرت لشکر و افزونی توپخانه و فیلان مهت جنگی بمراقت
فوج عادلشاهی و قطب شاهی رزم طلب گردید . چون مسافت
پنج شش کرده بیش نمانده یعقوب خان بدخشی (که از
کهنه سپاهیان کار دیده نبرد آزما بود . و خانخانان زمام اختیار
میرزا بدست او داده) باتفاق محمد خان نیازی میدان جنگ
جائی قرار داد که ناله آید در پیش داشت . آنرا بجوانان
تیرانداز استحکام داد . همین که خوش اسبان هراول مخالف

صراحی در نظر باشد - گو عالم نباشد - گویند معصرات دیگر را
مثل هنگ و افیون و کوکزار با شراب آمیخته می خورد
و چار لغزا^(۲) می نامید - شاه بیگ خان کور چار لغزا خورد
زبان زد مردم بود - از پسرانش میرزا شاه محمد مخاطب
بغزنین خان صاحب کمال و دانای وقت بود - بمنصب
هزای رسیده درگذشت - و دیگر یعقوب بیگ داماد میرزا
جعفر آصف خان شده - اراذل پرست بود - ترقی نکرد *

* شاه نرلز خان بهادر میوزا ایرج *

خلف الرشید خانخانان میرزا عبد الرحیم است - در آغاز
برنائی خانخانان جوانش می گفتند - بشجاعت و مردانگی
و سپه کشی و سپه آرائی شهره روزگار و یگانه^(۳) افق گشت
در سال چهارم^(۴) عرش آشیانی بمنصب چهار مدی سرافروزی
داشت - چون در سال چهارم و هفتم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده
با ملک عنبر حبشی در حوالی ناندبر عرمة مبارزت آراسته
لواى چیرگی و فیورزی برافراشت بخطاب بهادری تحصیل
ناموزی نمود - گویند دران جنگ (که از طرفین دز جانفشانی
و جانمستانی خود داری نمی رفت) میرزا رستمیها نمود که
ماهی دامتان رستم و اسفندیار گردید - ملک عنبر (که او را
زخمی از میدان برداشته بودند) ازان روز سر حساب گشته

(۲۱) در [بعضی نسخه] چهار مغزا (۳) نسخه [ج] یگانه وقت بود *

(باب الشين) [۶۴۴] (مأثر الامرا)

و سالخورده گي استعفاي ملازم پيشگي نمود . - جنت مكاني
نظر بر ورم خدمت او پرگنه خوشاب (كه از جاگيرهاي قديم
بود) بحاصل هفتاد و پنج هزار روپيه بطريق مدد خرج
مرحمت فرمود *

گويند چون بنتمه مي رفت برخاست آصف جاهي آمد
از سفارش برادران ملا محمد نتمه (كه صاحبش بود) كرد
شاه بيگ خان شنیده بود كه برادران ملا پشت گرمي او
هكم را بخاطر نمي آرند . - در جواب گفت . - اگر آنها
سر حساب باشند بهتر . - والا پوست خواهم كشيد . - آصف جاهي
بهيار ناخوش شد . - و آخر باعث برهمزدگي كارهاي او گشته
بعزل منصب و جاگير منزوي ساخت . - شاه بيگ خان مرد ترك
ساده سپاهي بود . - در عهد عرش آشياني وقت (خصت قندهار
شيخ فرید ميربخشي ايستاده كرده تهليم عنايت علم و نقاره
فرمود . - همان وقت بشيخ مي گويد . - اينها بچه كار مي آيد . - در
منصب بيفزايند . - و جاگير دهند . - كه سواران ديگر براي كار
پادشاهي نگاهدارم . - مشهور است كه با مثل جهانگير پادشاه
ديوانه هر ديوان گفت . - كه حضرت در دنكل پدر شما
جوانان چند ايستاده مي شدند كه شاه بيگ پيشم خايه آنها
نميرسيد . - و الحال اين مردم كه ايستاده اند هيچكدام پيشم
خايه شاه بيگ نمي رسد . - بامان خمر ابتلا داشت . - ميگفت

(۱۰۰ اثر الامرا) [۶۴۳] (باب الشين)

الوس کاکر (که از مدتها دزان سرزمين برهزني و رعيت آزاري
بسر مي بردند) کارنامهها ساخته در سال چهل و دوم
بمنصب سه هزار و پانصدي لواي اعتبار برافراخت *

در سال اول جلوس جهانگيري حسين خان شاملو حاکم
هرات فوت عرش آشياني شخیده با لشکر خراسان آمده
قندهار را محاصره نمود - شاه بيگ خان با دل قوي و همت
درست روزانه مردم را آراسته بکارزار ميفرستاد - و شبها
بالای ارک نشسته بزم نشاط ترتيب ميداد - روزیکه ایلچی
قزلباش بقلعه مي آمد فقدان غله بمراتبه تمام بود - او از
سرکار خود در راسته و بازار از هر قسم غله تودها کرد - تا
مخالف بعمرت بی نبرد - و چون این محاصره بی اجازه
دارای ايران شاه عباس صفوي بود حسين خان بعتاب شاهي
بی نیل مقصود برخاسته رفت - شاه بيگ خان حسب الحکم
در سنه (۱۰۱۶) هزار و شازده از قندهار بکابل رسیده
ملازمین جنت مکاني دریافت - و بمنصب پنجهزاري و خطاب
خاندوران و صاحب موبگي کابل و ضبط افغانستان مبادي
گشته از حسن ابدال رخصت تعلقه یافت - مدتها بضبط
و نحق گذرانید - چون از کبر سن قوت بدني کمی پذیرفت
و سوري و قطره (که ناگزير موبه کابل است) نماند طلب
حضور شده بصوبه داری تته نامزد شد - سال چهاردهم از پيري

پانصدي در صد سوار و سال يازدهم بخطاب شجاعت خان
 بلند پایه گشت - جاگیر در صوبه گجرات داشت - در انجا
 مي گذرانيد - تا آنکه بعالم آخرت خراميد - رحمن الله پسرار
 در عصر فردوس آشياني منصب هفت صدي چهار صد
 سوار يافته سال سيوم در جنگ خانجهان لودي جان
 بمردانگي در باخت *

* شاه بيگ خان ارفون *

مخاطب بخاندوران پسر ابراهيم بيگ چريک است - ابتدا
 نوکر ميرزا محمد حکيم بود - بحکومت پيشاور قيام داشت
 پس از فوت ميرزا (که راجه مانهنگه حسب الامر اکبري
 بآوردن زه و زان آن مرحوم از نيلاپ عبور کرده) شاه بيگ
 بکابل بدر زده همراه پسران ميرزا ملازم پادشاهي دريافت
 و بمنصب درخور امتياز گرفت - و در سواد و بجزر بمالش
 يوسف زئي نام بمردانگي برآورده خوشاب اقطاع يافت
 و در فتح تته بهمراهي خانخانان کارهای نمايان و تردد
 شايسته بظهور آورده بمنصب دو هزار و پانصدي افتخار
 اندرخت - و در سال سي و نهم چون ميرزا مظفر حسين
 قندهاري صفوي استدعای بزدگي پادشاهي نمود شاه بيگ
 خان از بنگشات بحکومت قندهار تعيين گشت - و در تاخت

(۲) نسخه [ج] امتياز (۳) در [بعضی نسخه] بيست و نهم *

(مائراامرا) [۶۴۱] (باب الشیخ)

شیخ پسر نداشت . یک صبیّه مانده بود . آن هم لولد فوت کرد . محمد سعید و میر خان متبذاعای شیخ بودند بکروفر تمام می‌گذرانیدند . و اسرافهای طرفه بکار می‌بردند از نخوت و رعوت بشان پادشاهی اعتنا نمی‌کردند . تا بامرا چه رسد . پیش چهره دولت خانه بامشعل و فانوس بسیار سر آب چون می‌نمودند . مکرر ممنوع شدند . سودمذ نیفتاد تا آنکه جنت مکانی اشاره بمهابت خان کردند . او براهی سید مبارک . انکیوری (که نوکر معتبرش بود) گفت . بے آنکه پرده برداشته شود از میان بردار . شبی میر خان از دربار برخاسته می‌آمد . که سید اورا از هم گذرانید . و خود هم از دست او زخم خورد . شیخ بطلب خون مدعی مهابت خان شد . او حضور پادشاه بینه از مردم معتبر آرد . که کشنده میر خان محمد سعید است . اورا بقصاص رسانید شیخ از صورت مجلس اصل مدعا دریافته هیچ نگفته از سر خون درگذشت *

(۲)

• شجاعت خان سلام الله عرب •

برادرزاده مبارک عرب . سال چهارم جلوس جنت مکانی بمنصب چهارمادی دریمت سوار سرفراز گردیده بهمراهی خانجهان لودی بصوب دکن تعیین شد . سال دهم باضافه

(۲) نطفه [ب] سلام الله •

تا زیست تخلف نکرد - ببعضی رفقای خود که جاگیر هم داشتند
 یک درپیه سالیانه می رسانید - و سه هزار سوار خوش اسب
 چیده مزبور در حضور نگاه میداشت - و از زمان عرش آشیانی
 تا عهد جنت مکانی در حویلی نرفته - همیشه در پیش خانه
 حاضر بود - و سه چوکی مقرر نموده هر روز هزار کس با پانصد
 طعام می خورد - و پانصد دیگر را حصه می فرستاد - طلب
 سپاه را حضور خود میداد - از غلو مردم و شور و غوغای آنها
 ناخوش نمیشد *

گویند شیرخان نام افغان ترین نوکر روشناس بود - از گجرات
 رخصت وطن گرفته پنج شش سال در آنجا بصر برد - چون شیخ
 بهم کانگه تعیین شد او در قصبه کلانور آمده ملازمت کرد
 شیخ بدوارکا داس بخشی خود گفت که خرجی باین مرد
 بدهید - که بقبائل خود داده بیاید - بخشی فرد خرج او
 نوشته برای تاریخ بدست شیخ داد - شیخ بوجهم شده گفت
 نوکر قدیم است - اگر بذابر سببی دیر رسید کدام کار ما ابتر
 شد - از همان تاریخ (که طلب او در سرکار است) حساب کرده
 هفت هزار درپیه دادند *

سبحان الله اگرچه همان ثقلب لیل و نهار است و هیر
 کواکب و دور شهر لیکن درین جزو زمان این ولایت ازین
 مردم خالی سم - شاید که بعضی دیگر مملکتی رفته اند

هشتم آمده بدو گفت - که آنچه بهفت مرتبه گرفته
 مخفی دار - تا درویشان از تو نستانند - باهل خانقاه و ارباب
 توکل و احتیاج و بیوه زنان از یومیه تا سالیانه مقرر داشته
 در حضور و غیبت او بے سند و پروانگی مجذد میرسین
 در جاگیرش بیشتر مدد معاش بود - اطفال آنها (که در
 نوکری او مرده بودند) در خور هر کدام در ماهه مقرر کرده
 مثل فرزندان در کنار و بغل شیخ بازی می کردند - و معلم
 نگاهداشته تربیت می نمود - در گجرات اسامی سادات را از
 ذکور و اناث بقلم آورده اسباب عروسی فرزندان آنها از سرکار
 خود بخشیده - حتی به عوامل زرے بامانت سپرد - چنانچه
 هر که پس ازان خلعت وجود پوشید عروسی او ازان زر سرانجام
 یافت - اما بباد فروش و کلاونت نمیداد - ربط و سرا بسیار
 بنا گذاشته - در احمد آباد بخارا نام محله آباد کرده - مسجد
 و دره شاه وجیه الدین بنای ارست - و در دهلی فرید آباد
 با عمارات و تالاب یادگار گذاشت - و در لاهور نیز محله داره
 و حمام کلان چوک آنجا از دست - شیخ ساله سه مرتبه خلع
 فاخره بمردم پادشاهی (که با او مربوط بودند) میداد - و ببرخه
 (۲) فقرز هم - و بنوکران خود ساله یک خلعت و پیداه را کلمه
 و حلال خور را با ازارے - و این طریقه معمولش بود

گجرات برنواخت - سال دوم شیخ از گجرات انگشتری لعل بدخشی
(که نگین و نگین خانه و حلقه آن از یک پارچه لعل تراشیده بودند
بوزن یک مثقال و پانزده سرخ نهایت خوش آب و رنگ)
برسم پیشکش فرستاد - بیست و پنج هزار روپیه قیمت قرار
یافت - چون از سلوک و معاش برادران شیخ مردم گجرات
بهتوه آمده استغاثه داشتند طلب حضور گشته در سال پنجم
بصوبه داری پنجاب اختصاص یافت - و در سنه (۱۰۲۱) هزار
و بیست و یک هجری بمهم کانگره که متعلقه آندپار است
مامور شد - و در قصبه پتهان سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج
سال یازدهم جهانگیری و دیعت حیات سپرد - قبرش در دهلی
در مقبره آبای اوست - حسب الوصیت عمارتی بنا یافته
۱۰۲۵ * داد خوردن برد * تاریخ یافته اند - همگی نقد یک هزار
اشرفی برآمد *

شیخ ظاهر و باطن آراستند داشت - شجاعت را با سخاوت
جمع نموده - بخشش عام او در فیض بروی خلق باز کرده
هرکه بار رسیده چهره ناکامی در آئینه خیال ندیده
تا رسیده در بار قبا و کمل و چادر و پا افزار بدریشان
رهگذری قسمت میشد - و بزرگی اشرفی و روپیه بدست خود
میداد - روزی درویش هفت مرتبه از شیخ گرفت - نوبت

شتاميت . شيخ با اكثر امرا بتعاقب تعيين گشت . و جنت مكاني
خود نيز پاشنه كوب درانه شدند . امير الامرا شريف خان
و مهابت خان (كه با شيخ خصومت داشتند عرض كردند كه
شيخ ديده و دانسته كم پائي مي نمايد . قصد گرفتن ندارند
چنانچه مهابت خان رفته از جانب پادشاهي مقوله تهديدات
گفت . شيخ از جا برنيامده در خور اخلاص پاسخ گذار شد
سلطان خسرو از رسيدن شيخ به والي آب سلطانپور آگهي يافته
دست از لاهور كه محامره نموده بود برداشت . و با درازده
هزار سوار (كه درين چند روز فراهم آورده) عنان عزيمت
بتقابل گردانيد . شيخ با جمعيت كم مستعد كارزار گشته از
آب بياه گذشته بچنگ پيوسه . كارزار معب اتفاق افتاد
سادات بارهه و بخاري داد جلالت داده بمباري جان نثار
شدند . سلطان خسرو اكثر را بقتل داده آواره بادي فرار
گشت . و شيخ يك ميدان راه پيش از ناردگاه فرود آمد *

همان روز در سه ساعت از شب گذشته جنت مكاني بر
جذاج استعمال رسیده شيخ را در آغوش گرفت . و در خيۀ او
بيتوتت فرموده آن مكان را (كه از برگنه بهيرون وال بود)
همب الالاحاس شيخ برگنه ساخته بفتح آباد موسوم نموده بشيخ
عنايت كرد . و شيخ را بخطاب مرتضى خان و صاحب صوبگی

چنانچه مردم را گمان وليعهدی از بهم رسيد - پس ازانکه شاهزاده بحضور رسيد خالي از شورش دماغ نبود - پادشاه بمساهه و مدهنه مي گذرانيد - چون مردم شاهزاده بگجرات (که بتازگي در قبول ايشان مقرر شده) رفته بودند عرش آشياني در ايام بیماری ارتحال اياما فرمود که شاهزاده بيرون قلعه خانه نشين شود - تا مبادا اهل خلاف غدري توانند بکاربرد ميرزا عزيز کوکه و راجه مانسنگه بقربانتي (که با سلطان خسرو داشتند) در فکر فرمان درائي در افتاده دروازه های قلعه را بمردم خود حواله کرده دروازه خضري بشرکت کمان خون و شيخ سپردند - برخاطر شيخ (که صاحب اختيار فوج بود) گران آمده از قلعه برآمده بشاهزاده آداب تهنييت سلطنت بجا آرد - امرا آنرا شنیده از هر جاني هجوم کردند - و هنوز عرش آشياني محتضر بود که راجه مانسنگه ببحالي صوبه بنگاله بمستمال گشت - چنن مکاني بقلعه درآمده سربر آرا گشت و شيخ را بصاحب السيف و القام مخاطب نموده بمنصب پنجيزاري و خدمت عمده ميربخشيگري سرفراز فرمود *

دوم آنکه چون خيال سلطنت بکلمتيره سرائي خوشامد گويان

در دماغ سلطان خسرو پيچيده بود در سال اول جلوس

پدر والا اقبال سنه (۱۰۱۴) هزار و چهارده هشتم

فوي الحجه وقت شب فرار گزيده و تاراج کنان از آگره بلاهور

(مائرا الامرا) [۶۳۵] (باب الشين)

بودند - و چند جا راه برگرفته - آريزه گرمي پذيرفت - دران
ميان شيخ بر فراز فيل خود برآمد - از نيرنگي تقدير فيل
فرمان پذيري گذاشته پيراهه شتافت - شيخ برود باره رسیده
تقصص گذر داشت - که ناگاه جمعی در رسیده به تير اندازي
زخمی رسانیدند - شيخ خود را بطرف انداخته رهگرا گشت
آنها بران که شيخ در عماری ست - دران هنگام ملازمه رسیده
بر اسب خود نشانده بارور آورد - ملج قرار یافته برهم خورد
قتل و بشومی غدر به پیکار پی در پی دشت فرار پدای
ناکامی پیمود *

شيخ در سال سیم بمنصب هفتصدي سرفرازي يافته
تا سال چهارم بهزار و پانصدي رسیده بود - از يادری اقبال
بميربخشیکري علم افتخار افراخت - بخشي بوده وزير نشان
چند سال دفترتن را (که لازمه خدمت ديواني ست) از بے رشدي
ديوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را بآباب طاب
تذخواه میداد - و پس از فوت عرش آشياني دو خدمت
شايسته از شيخ بظهور آمد - که بدان سبب اعتبار و رتبة او
از اقران و امثال بلکه جميع اعيان و ارکان سلطنت برگذشت *

نخستين آنکه چون جانت مکاني در شاهزادگي بخود سري
در آله آباد بنوکران خود خطاب و مناصب داده قبول تقسيم
نمود عرش آشياني سلطان خمرد پسر کلان امشان را اعتبار افزون

جلال بخاري (قدس سره) منتهي مي شود - و ايشان بهفت واسطه
 بامام همام علي نقی الهادي عليه السلام ميرسند - گویند جد^(۲)
 چهارم شيخ سيد عبدالغفار دهلوي بفرزندان وصيت کرد - که
 مدد معاش بگذاريد - و نوکري سپاهگري نماييد - بالجمله
 شيخ در مغرسن بملازمت عرش آشياني رسيد - و بحسن
 اخلاص و پرستاري شايسته مورد التفات گشته بقرب و اعتبار
 اختصاص يافت - و بکارداني و فراست و مردانگي و شجاعت
 ناموري اندوخت - سال بيست و هشتم (که خان اعظم از
 فاسازي هواي بنگاله معارفت بهار نمود - و سپاه آرائي بوزير
 خان بازگرديد) قتلوی لوهاني (که چيره دست اردیسه بوده
 سرتابي و زياده طلبي پيش گرفت) ناچار بوخه محال از بنگاله
 نیز افزردند - و قرار يافت که شيخ فرید در جای معين ملاقات
 کرده عهود و شروط آشتي را استحکام دهد - آن غدار در موعد
 ملاقات حاضر نشد - شيخ از خير انديشي و ساده لوحی
 بگفته چرب زبانان سخن ساز متوجه منزل او گشت - قتل
 بلايه و چاپلوسي پيش آمده اندیشه آن داشت که هرگاه
 مردم بجای خود آسایش گزينند شيخ را گرفته بگوشه
 بر نشانند - و بگردگانی او کامياب خواهش گردد - شيخ دریافته
 هر آغاز شب آهنگ رفتن نمود - در جلو خانه اسب نگذاشته

بر ماده فیل سوار بود - از قضا فیل بران دوید - شجاعت خان
با آنهمه استقلال با فطراب از ماده فیل فرود آمد - پایش
شکسته بدان درگذشت *

• شمشیر خان ارسلان بی ازبک •

از امرای عهد جنت مکانی ست - سابقا حکومت کهورد
داشت - و از نوکران متوسط الحال دای محمد خان والی
توران دیار بود - پس از آن (که کهورد را در سوکار پادشاهی سپرد)
سال سیوم جاوس آمده دولت ملازمت دریافت - و بعد از
مذمب مناسب و خلعت سر عزت برافراخت - بستر تیل
در سیوستان مضاف صوبه تته یافته بحکومت آنجا نامزد گردید
سال پنجم بعد از علم رایت امارت برافراخت - سال نهم چون
صوبه داری تته بمظفر خان معموری مقرر شد از معزول گشته
بعضور آمد - و در مهم رانا برکاب پادشاهزاده سلطان خرم
دستوری بپذیرفت - و رتبت و مورد چشم جهان بین را بر بخت
گزیده مرد ساده برد - و بادی عبادت یومیه و تلاوت کلام الهی
می پرداخت - و از صاحب همتش رشع حمیات همیشه
می چکید - بمرتبه سه هزار پی رسیده بود *

• شیخ فرید مرتضی خان بخاری •

در اقبال نامه گوید که شیخ از سادات موسوی صفت و این
خاللی از غرائب نیست - چه نسبت سادات بخاریه بسیده

عنان برگردانیده نیم جان خود را به بنگاه رسانید . و نیم شب
 جان بهپرد - ولی خان برادرش و ممربز خان پسر او خیمه
 و اسباب را برجا گذاشته نعلش ادا برداشته بمحکمہ خود
 شتافتند - چون در بہادران لشکر فیروزی قاب و طاقم قطره و
 پویہ نمائندہ بود شجاعت خان باتفاق معتقد خان (کہ پس از
 جنگ بکومک (سیدہ بود) بتعاقب شتافت - ولی خان نجات
 خود در بازگشت دیدہ زینہاری گردید - و بقول و پیمان
 با جمیع خویشان و برادران آمدہ ملاقات نمود - و چہل و نہ
 زنجیر فیل برسم پیشکش آورد - شجاعت خان آنها را ہمراہ
 گرفتہ در جہانگیرنگر باسلام خان پیوست - و در جلدوی
 این حسن خدمت و پاداش این قسم بہادری از پیشگاہ خلافت
 و جہان بانی باہافہ منصب و خطاب رستم زمان اختصاص
 گرفت - و چون اسلام خان پاس قول او و مراعات عہدے (کہ
 با بازماندہای عثمان کردہ بود) نگاہ نداشتہ ہمہ را روانہ حضور
 ساخت چنانچہ ولی خان را با ممربز خان حسب الحکم
 عبداللہ خان در کالی تلوری احمدآباد رہگرای فنا ساخت
 و ایاز غلام کہ متبنای عثمان بود با دیگران در چاہہا بحبس
 طویل گذرانید شجاعت خان از عہد شکنی اسلام خان کبیدہ خاطر
 شدہ از بنگالہ برآمد - اتفاقا دران ایام فرمان صاحب صوبگی
 بہار بنام او رسید - (رزے) کہ بشہر پتہ داخل ہی شود)

(مآثر الامراء) [۶۲۱] (باب الشين)

پادشاهی پای همت افشوده جان نثار گشتند - افتخار خان
سردار فوج برانغار و کشور خان سر فوج جرانغار داد تهور
و جلالت داده مردانه جان در کار دلی نعمت سپردند
آن متهور بے باک (با آنکه از همراهیان او جم غفیر علف تیغ
خون آشام شده بودند) حسابه ازان درگرفته دیگر باره بر فوج
قول شجاعت خان تاخمت - خویشان و برادران شجاعت خان
رستمانه بکارزار درآمده جمعی نقد جان در باختند - و گروهی
زخمهای منکر برداشته از کار باز ماندند *

درین وقت عثمان خان (که بسیار فربه و مبطن بود) بر
فیل حوضه دار سوار بر سر شجاعت خان رسید - آن شجاع
نامور اول نیزه بر فیل زده پس ازان در زخم شمشیری در پی
بر چهره فیل رسانید - نگاه جمدهر کشیده در زخم دیگر زد
فیل از معنی و دزدی غضب آلود قدم بیش نهاده شجاعت
خان را با اسب زیر کرد - و او بچستی و چالاکي چون
برق از اسب جدا شده راست افتاد - درین وقت جلودارش
شمشیر در دستی چنان بر دستهای فیل زد که بزانو درآمد
و شجاعت خان بدستداری جاودار فیل بان را از فراز فیل
کشیده جمدهر دیگر بخرطوم رسانید - فیل فریاد زنان چند
قدم بستر رفته افتاد - و درین هنگام تنگ تنگی از غیب
بر پشانی عثمان رسید - دانست که ازین زخم جان بر نیست

* شجاعت خان شیخ کمیر *

م. اطیب برستم زمان چشتی فاروقی ست - ساکن مؤ
 قرابت قریبه باسلام خان چشتی داشت - و از عمدۀ منصبداران
 روشناس عهد اکبری بود - در زمان جنت مکانی ترقی نموده
 هنگامی (که خانجهان لودی با فوج جرار بسرداری دکن
 تعیین گشت) چون هراولی فوج پادشاهی (که همیشه متعلق
 بسادات باره بود) خانجهان بسکه اعتماد برشهامت و پردلی
 شجاعت خان داشت ادرا هراول کل عساکر نمود - هرچند
 سادات اظهار رنجش نمودند (که این امر ارثی ماست)
 اما خانجهان نه پذیرفت - و پس ازان تعیین بنگاله گردید
 اسلام خان صاحب صوبۀ آنجا در سال ششم اکثر امرای نامی را
 بسرداری شجاعت خان بر سر عثمان خان لوهانی (که راجه
 مانسنگه در ایام حکومت خود بسیار از خویش و قوم خود را
 در مکاربات او بکشتن داده کارے نساخته بود) کسیل
 نمود - چون شجاعت خان بحدود متعلقۀ او رسید عثمان
 خان (که بخار نخوت و غرور در کاخ دماغش جا گرفته بود)
 در کمال سطوت و شوکت به ترتیب صفوف پرداخته عرصۀ
 مبارزت آراست - و هر فوجی با فوج مقابل خود در آویخت
 عثمان فیل مسموم جنگی (که اعتضاد قوی خود میدانست)
 پیش انداخته بر فوج هراول تاخت - بهادران نامی فوج

ديده عرض كرد - خواستند منزوي سازند - خانجهان گفت مردم
خوب جمع كرده - و بر كشيده حضرت است - نبايد از پا
انداخت - باز تعيين دكن گرديد - و مدتي درانجا بسر برده
باجل طبعي در گذشت - شعر را خوب مي گفت - صاحب
ديوان است - فارسي تخلص ميكرد - ازوست * * بيت *

* بيمن عشق بكونين صلح كل كرديم *

* تو خصم باش ز ما دوستي تماشا كن *

* ديگر *

* شرر ناله بغربال ادب مي بيزم *

* كه بگوش تو مبدا رسد آواز درشت *

پسران اميرالامراء شهيدان خان در حيات پدر ترقى كرده زندگي
بهپرد - يك گروهى كه نو سرائى بنام خود آباد نمود - و ميرزا
گل و ميرزا جلال الله با جنت مكابي نرد و شطرنج مي باختند
و مصاحب و مقرب بودند - اما بعد از فوت پدر آن حالت
و رتبه نماند - چنانچه از ميرزا جلال الله (كه هيچ پادشاهزاده
اين قسم تعيش نكرد) مصري بيگم مبية آصف خان جعفر را
(كه در خانه او بود - و از ناسازي زن و شوئي درميان نيامده)
بعد فوت آصف خان بموجب حكم مطلقه ساخته بميرزا لشكري
پسر يوسف خان عقد بستند - هر دو برادر همواره مصاحب خان
بكايل رفته در عين جواني ايام حيات شان بسر آمد *

(باب الشین) [۶۲۸] (مآثر الامرا)

می نمود خان اعظم نخوت و (عونتی که داشت املا اعتفا نمیگرد
روز) . قریب طرفداری سلطان خسرو سر دیوان بار گفتگوی
درشت کرد . و بیباکانه بهادشاه گفت . که این دولتخواه
خسرو است . کشتن او صلاح وقت . و پس ازان (که پادشاه از
تقصیر میرزا کوکه در گذشت) فرمود که میرزا امیر الامرا (ا
مهمان ساخته لک روپیه نقد و جنس بگذراند *

گویند وقت طعام همه امرای عمده حاضر بودند . میرزا
کوکو با امیر الامرا به پاپلوسی در آمد . که نواب شما بما مهربانی
ندارید . و الا والد مرحوم شما ملا عبد الصمد چه قدر محبت
داشت . درین خلوت خانه نقش و نگاره که می بینید بدست
خود کشیده . خانجهان و مهابت خان بمقتضای جوانی
ضبط خود نموده برخاستند . چون این ماجرا بهادشاه رسید
به امیر الامرا گفت که زبان باختیار او نیست . شما بدو در نه افتید
در سال دوم بعارضه بیماری از موکب پادشاهی (که بسیر کابل
متوجه بود) در لاهور ماند . و کالت بآصف خان جعفر مقرر شد
و پس از آنکه تعیین دکن شد با خانخانان محبت برار نکردید
طلب حضور گشت . جمعیت بسیار فراهم آورده با کثره
پیشگی داده بود . باز پس گرفته سه هزار سوار نگاهداشت
گویند مرض نهیان بهم رسانیده بود . هرچه می گفت از خاطر
میرفت . خانجهان بعیادت او مامور شد . او را معسوب الحال

بيک تنگذاي پناه برده روزگار بفاکامي مي گذرانيد - از آب و هواي مخالف نيم جانے پيش نداشت - که آرازه جلوس جهانگيري عالم را در گرفت - آزين نويد جان بخش بعد پانزده روز از سرير آرائي گرم و کيرا بعز ملازمت فايز شده بخطاب اميرالامرا و منصب والای وکالت و تفريض مهر اوزک بلند پايه گشت - و مختار کردند که هر قدر جاگير خواسته باشد
(۲)
از محالات حيدرآباد بگيرد *

جنت مکاني در روز نامه (که مرقوم خامه خاص ايشان است) بذوک قلم داده - که نسبت بندگی شريف خان بجائ رسیده که هم برادر و هم فرزند و هم يار و هم مصاحب منست - روزيکه رسيد حيات تازه يافته دانستم که الحال پادشاه شدم - و در خور کارواني او خطاي نيافتم - اگرچه اميرالامرا کردم - و پنجهزاري نمودم - چکنم ضابطه پدرم همين بود که زياده آزين نمیکرد - آنچه از من است پيش اوست اميرالامرا در اول جلوس کاريکه کرد برای اخراج افغان (که دشمن مغول است) عرض نموده احکام بممالک محروسه قلمي نمود اما اعظم خان بمبالغه آزين کار باز داشت - که جم غفير اند و هيچ ناحيه از آنها خالي نيست - مفسده عظيم برپا خواهد شد و چون اميرالامرا بر جميع اعيان سلطنت تفوق و برتري

همراهي گزید - تا آنکه در سنه (۹۵۶) نهصد و پنجاه و شش در کابل شرف بهساط بوس دریافتہ مشمول عواطف گردید در عهد عرش آشياني هر چند منصب چهار صدي داشت اما در مصاحبت و قرب پایۀ برتر افراخته بعزت و اعتبار بسر برد - گویند خواجه در یکدانه خشخاش سورۀ اخلاص نوشته بود - محمد شریف بمنصب دو صدي سرفرازي یافته سال سي و چهارم در حين مراجعت موكبہ اكبري از کابل در جاکۀ سفید سنگ یکے از فرومایگان پردۀ ناموس کشاورزے دریده بیاسا رسید - ظاهر شد کہ محمد شریف نیز با او همراز و همدستان بود - گوشمالی خورده مالشے بسزا یافت - چون پادشاهزادہ سلطان سلیم باعتبار هم مکتبی ربطے تمام داشت در وقتے (کہ شاهزادہ مهم رانا ملتوي گذاشته بالآباد فردکش کرد - و آثار خود سري ظاهر نمود) عرش آشياني او را از برهانپور برهنمونئ شاهزادہ بشاهراہ مقصود روانہ فرمود - او زیادہ بر سابق بر شورش مزاج شاهزادہ افزوده خود وکیل درامت گردید - و بمرتبۀ در مزاج شاهي جا کرد کہ از بے اندیشگی وعدہ فرمود - کہ ہرگاه نوبت سلطنت بمن رسد نصف پادشاهي بتو خواهم داد - و پس ازان (کہ شاهزادہ بقايد توفيق عازم حضور شد) محمد شریف بہسبب کردار ناپسندیدہ خود جدا گشتہ بشعاب جبال خزید - و ہر روز

به نیروی مهم و یارویی غیرت خود را بخانه رسانیده خواست
 که زوجه خود را بکشد - مادرش بشیون و ناله ظاهر نمود
 که از خود را بچاه انداخته - شیرافکن خان آن را شنیده
 جان بهپرد [مخالف اقبال نامه جهانگیری ست - بعد ازین
 واقعه شیخ غیاث خواهر زاده قطب الدین خان مهرنما را
 با دختر و پسر شیرافکن خان مع اموالش بحضور رسانید
 او چندمی بعلت تقصیر شوهرش (که کولتاش پادشاهی را
 کشته) معاتب ماند - چون بشرف ازدواج جنت مکانی درآمد
 دختر (که از شیرافکن خان داشت) در حباله عقد شاهزاده
 سلطان شهریار کوچک ترین اخلاف جنت مکانی درآمد - و بدان
 سبب با شاهزاده ولی عهد شاهجهان مدعی گشته سلسله جنیان
 شورش عظیم گردید - چنانچه بتفصیل بجا بجا درین اوراق
 رنموده کلاک سوانح ساک گشته *

* شریف خان امیرالامرا *

پسر خواجه عبد الصمد شیروین قلم شیرازی ست - که
 جدش خواجه نظام الملک وزیر شاه شجاع شیواز بود - هنگامی
 (که جنت آشیانی همایون پادشاه از شاه ایوان رخصت
 قندهار یافته بهیر تبریز شتافت) خواجه (که در فن تصویر
 نادره کار ماهر آفرین بود) درانجا بملازمت رسیده بسیار
 مرغوب خاطر آمد - اما بنابر عوائق درکار نتوانست

(باب الشين) [۶۲۴] (متأثر الامرا)

در وقت رخصت قطب الدين خان كوكلتاش صاحب صوبه بنگاله
 دو كلمه در حق او ارشاد فرمود - شيرافكن خان از نوشته
 وكيل مطلع شده بدمظنه گشت - و دانست كه زير كاسه
 نيم كاسه هست - و ازان روز ترك يراق بختن نموده بواقعه نگر
 و مردم پادشاهي گفت - كه من الحال نوكر پادشاه نيستم
 چون قطب الدين خان در سال دوم ببردگان سرے كشيد
 شيرافكن خان (كه بيرون خيمه زده بود) باستقبال روانه شد *
 گویند وقت وداع مادرش دربلغه برسرس راسم
 كرده گفت - كه بونم پيش ازآنكه مادر تو گريه كند مادر
 او را بگريه آرد - و سر و چشم بوسيده رخصت نمود - و هر چند
 او از مكر و غدور كوكلتاش ايمن نبود اما في الجملة از
 بيخامهايش طمانينه حاصل كرده از اجل گرفتگي فوج را
 بيرون لشكر گذاشته خود با دو سوار (كه يكم ازان خواجه سرا
 بود) بملاقات شتافت - پس ازان كه از وضع در خورد و حرف زدن
 كوكلتاش غدرے بخود تفرس نمود پيشدستي كرده كار
 قطب الدين خان را با تمام رسانيد - چون اطراف و جوانب
 مردم كوكلتاش فرو گرفته بودند نگذاشتند كه بدر زند
 ۱۰۱۶
 * مظلوم * تاريخ كشته شدن اوست *

و آنچه گویند [كه شيرافكن خان با آن همه
 جراحتهاي بے شمار (كه هر يكه مولم و جانكاه بود)

بختانخان سپهسالار (که متوجه تعظیم گتله بود) پیوست
 و بوسیله التفات آن سپهسالار غایبان در ملک نوکران پادشاهی
 ملتزم گردیده خدمات شایسته و مردانگیهای نمایان بها آورد
 چون خانخانان مظفر و منصور ازان یورش معارفت نمود
 حسب التماس او بمنصب مناسب سرفراز گردید - و عرش آشیانی
 در همان ایام مهرنما^(۲) مبیة غیاث بیگ طهرانی را (که دیوان
 بیوتات بود) معقد ازدواج او در آورد •
 گویند کوچ میرزا غیاث همیشه در جشن و اعیان
 بمحل قدس منزل پادشاهی می رفت - مهرنما (که
 بنور جهان مخاطب گردید) اکثر همراه مادر می بود - از غرائب
 اتفاق شاهزاده سلیم (که بریعیان شباب رسیده) میلان خاطر
 بدر بهم رسانید - و پس ازان (که این کچه در محل گل کرد)
 خفیه پادشاه آگهی شد - فوراً ادرا بعالی قای بیگ پیوند
 پیروگانی داد - و چون شاهزاده بهم رانا مامور شد علی قلی
 بیگ بهمراهی تعیین گشت - شاهزاده ادرا مورد الطاف
 و عواطف فرموده بخطاب شیرافکن خانی برنواخت - و پس
 از جلوس بتیولدار می بردوان (که برزخ مت میان بنگانه
 و اندیشه) مرخص نمود - و چون او کار طالبها داشت در تعلد
 بخود لوازم جرات و جهارت بها می آورد - جذبه هکائی

داشت بهیار بر خود پیچیده برخاست - خانخانان بار دیگر
بعجز و التماس میرزا را بخانه شیخ برد - شیخ قاسم
دروازه استقبال کرده تواضع زیاد نمود - و گفت ما مخادیم
و هم شهری شما ایم - میرزا متعجب گشته از خانخانان پرسید
آن نخوت و این فروتنی چیست - خانخانان گفت آنروز
تورگی و کالت در نظر داشت - سایه بمثل اصل کار کرد
و امروز برادرانه در خورد - قطع نظر از همه چیز شیخ در فن
انشا طرفه سحره بکار برده - با آنکه از تکلفات منشیانه و تصلفات
مترسلانه عاری است اما متانت سخن و استخوان بندی
کلمات و نشستن مفردات و تراکیب مستحسنه و فقرات
بیگانه قسمی است که دیگر را تتبع بدشواری میسر است
و شاهد این مدعا تاریخ اکبری است - و چون التزام نموده
(که بیشتر الفاظ فارسی باشد) لهذا گفته اند که شیخ خمسه
نظامی را نثر کرده - و از کمال مهارت اوست درین فن که
مطالب بهیاری بدیهی البطلان را بنابر خداوند ستائی در
بادی الرای به تمهیدات چند تحریر نموده که بے امعان نظر
پی بمقصود نتوان برد *

• شیر افکن خان علی قلی بیگ •

استجلو سفرچی شاه اسمعیل ثانی فرمانروای ایران بود
که بعد فرتش از راه قندهار بهند می آمد - در ملتان

و ملبوسات مستعمل سوای باجامه که حضورش می سوختند همه را روز نوروز بنوکران می بخشیدند . اشتباهی غریب داشت . نقل کنند که سوای آب و هیمه بیست و دو آلت وزن راتبه طعام بود . پسرش شیخ عبد الرحمن «غیره» می شده می نشستی . و «مهرن» بارچیخانه که مسلمان بود استاده نگاه می کرد . در طعامی که شیخ در مرتبه دهمت می کرد آن را روز دیگر هم می بخشدند . و اگر چیزی بے مزه می بود به پسر می خوراندید . او رفته ببارچیان چشم نمائی می کرد لیکن خود هیچ نمی گفت *

گویند در یساق دکن آنقدر ثوره و ضابطه بکار برد که مزید بر آن منصور نیست . در چهل (۲) (۲) معذبه برای شیخ فروش می انداختند . و هر روز هزار لنگری طعام خامگی می کشیدند . بتمام امرا تقصیم می شد . و بیرون نه گزی هر با کوزه بهر کس از وضع و شریف که اشتها داشته باشد کهچیزی تمام روز پخته می دادند . گویند هنگامی که شیخ وکیل . طلق اسمی (روزه) خانخانان با میرزا جانی بیگ حاکم قنده بدیدنش آمد . شیخ بر پلنگ دراز کشیده جزو اکبرنامه میدید . املا متوجه نشد . همین قدر گفت بیائید میرزایان بنشینید . میرزا جانی بیگ که دماغ سلطنتی

از نو ی بسوداگری اندازند - و با راجپوت بهارند - و تربیت
 نمایند - عرش آشیانی قالیف این جماعه را از اعظم امور ملکی
 دانسته بافضی الغایت می کوشید - حتی مراسم معموله
 اینها را مثل منع ذبح گاو و حلق لحیه و انداختن گوشواره های
 مردارید در گوش و جشن دسهره و دیوالی و غیر ذلک مراعات
 می نمود - شیخ هر چند بمزاج پادشاه تصرف داشت اما
 شاید بحسب جاه نتوانست عذر گرفته - این همه نسبتها
 پدر عائد گردید *

در ذخیره الخوانین آورده که شیخ شبها بخانه درویشان
 رفته اشرفیه می گذرانید - و التماس میکرد - که برای سلامت
 ایمان ابوالفضل دعا کنید - و این لفظ بارگیر کلامش بود
 که آه چه باید کرد - و دست بر زانو میزد - و آه سر
 میکشید - ناسزا بر زبان نداشت - بدگوئی و غیر حاضری و
 بازیافت و فردغی هرگز در سرکار آر نبود - و هر کرا
 عامل میکرد اگر بد هم می بود تا مقدر تغییر نمی نمود
 نمی گفت که مردم حمل بر خفت عقل من خواهند کرد
 که نادانسته چرا بتربیت او متوجه شد - و روز تحویل
 حمل جمیع کارخانه از نظر او می گذشت - موجودات آن
 نوشته نزد خود نگاه میداشت - و دفاتر را می سوخت

(عناذر الامراء) [۶۱۹] (باب الشين)

و علم نقطه الحاد و زندقه و اباحت و توسيع مشرب است
و مثل حکما مقدم عالم گروند - و انکار حشر و قيامت نمايند
و مکافات حسن و قبح اعمال و جنت و نار در عافيت و مذلت
دنيا قرار دهند - العيان بالله *

شيخ با آن طبع رسا و ذهن درست و مزاج محققانه و نظر
تدقيق (که در مهمات دنياري و مقدمات رسمي هيچ نقير
و قطمير فرر نگذاشته) چگونه در متفقات عقلا خوض ننموده
طرف راجع را فرر گذاشت^(۲) - آدمي در کار دنيا که ناپايدار است
زيان خود نه انديشد - و نقصان بخود نه پسندد - در کار عقبی
که باقي و پايدار است چگونه ديده و دانسته خسارت گزيند
فمن يضل الله فلا هادي له *

آنچه تتبع احوال اشعار مي نمايد عرش آشياني از ابتدای
من شعور بر سوم و ارضاع هندوستان ولوع تمام داشت
پس از آن پداس و صايای پدر بزرگوار بر طبق ارشاد دارای
ايران شاه طهماسب مغوي در حین ملاقات (که استفسار
احوال علی الخصوص کيفيت هند و برهمزدگی سلطنت
بمیان آمده شاه گفت - معلوم شد که در هندوستان دو فرقه اند
که به پاهگري و تهن داري اختصاص دارند - افغان و راجپوت
الحال افغان را از خود نمي توان کرد - که اعتماد نماند - آله را

(۲) در [بعضی نسخه] فرر گذارد *

از شاه ابوالمعالی قادری (که از مشائخ لاهور است)
 آورده اند که گفتن - من از کارهای ابو الفضل انکار داشتم
 شیخ در خواب دیدم که در مجلس جناب رسالت ابو الفضل را
 حاضر کردند - حضرت جبه مبارک را بر روی شیخ انداخته
 در مجلس نشاندند - و فرمودند که این مرد در حیات چند درجه
 مرتکب افعال بد گشته - اما این مغایات او (که ابتدایش اینست
 آهی نیکان را بوسیله نیکی سرافرازی بخشی - و بدان را
 بمقتضای کرم دلنوازی کنی) سبب نجات او شد - تکفیر شیخ
 زبان زد خواص و عوام است - برخی بکیش برهمن بیغاره
 زنند - و بعضی آفتاب پرست گویند - و جرقه دهریه خوانند
 آنکه غایت تفريط بکار بردن بالحد و زندقه نسبت دهد
 و دیگری که انصاف می درزد چون مقلدان متصوفه (که
 بدنام کنند نیکو نامه چند اند) بصلح کل و رعیت مشرب
 و ادعای همه درست و خلع ربقة شریعت و التزام طریقه اباحت
 منسوب می کند - صاحب عالم آرای عباسی گوید - که شیخ
 ابو الفضل نقطوی بود - چنانچه منشور { که بهیر سید احمد
 کاشی [که از اکابر این طائفه و صاحب رساله در علم نقط است
 و در سال (۱۰۰۲) هزار و دو هجری (که در ایران ملحد کشی
 واقع شد) شاه عباس در کاشان میر را بدست خود بقتل آورد]
 انشاء نموده فرستاده بود } دلالت برین معنی دارد

عار فرار بر خود نه پسندیده مردانه نقد زندگی در باغی *
 خدمت مکانی خود می نویسد که چون شیخ ابوالفضل پدر من
 دهن نشین کرده بود که جناب ختمی پناهی (صلی الله
 علیه و آله و سلم) فصاحت تمام داشت . قرآن کلام درست
 لهذا وقت آمدنش از دکن به برمنگه دیو گفتم که بقتل آرد
 بعد ازین پدرم ازین اعتقاد برگشت . و بذابر ضابطه قدیم سلسله
 چغده (که فوت شاهزاده مریخ پادشاه نمی سازیدند
 و رکیش درمال نیلی بدست بسته سلام می کرد . ازان معلوم
 میشد) چون کسی را از مردم حضور جرأت نشد که راتعه شیخ
 بعرض رساند رکیش همان ضابطه بعمل آورد . عرش آشیانی
 زیاده بر فوت پسران مذاسف گشته پس از استفسار فرمود
 که اگر شاهزاده را داعیه پادشاهی بودی مرا کشته . و شیخ را
 نگهداشتم . و بداده این بیم خواند *

* شیخ ما از شوق بیداد چون صوی ما آمده *
 * اشتیاق پای بوسه می خورد با آمده *
 خان اعظم تاریخ فوت شیخ بطریق تعبیه یافته * ع *
 تیغ اعجاز نبی الله ^{۱۰۱۱} سر باغی برود *

گویند شیخ در خراب آمده گفت که تاریخ فوت من
 بنده ^{۱۰۱۱} ابوالفضل است . چرا در کارخانه حق حیران مانده
 فضل او وسیع است . که نوید نشود *

بشاهزاده دارند و در راستي و درستي و اعتماد و محرميت
 هيچ يک باو نمي رسيد) از دکن طلب فرمودند - و حکم شد
 که جمعيت خود درانجا گذاشته جريده بشتابند - او شيخ
 عبد الرحمن پور خود را با جمعيت خود و اموي کومکي
 در دکن گذاشته برسم ايلغار براه نوردی در آمد - جنت مکاني
 (که از فرط اخلاص و يکروئي شيخ بولي نعمت خویش
 غبار آلوده خاطر بود) آمدنش درين هنگام مغل مطلب
 انگاشته و جريده رفتش غنيمت پنداشته بل از قدر نشناسي
 دفع شيخ را اولين پايه سلطنت دانسته برسنگه ديو بنديله را
 (که از سرزمين او عبور شيخ فاگزيير بود) بانواع نوازش
 اميدوار ساخته بقتلش تحريض نمود - او در کمين فرصت
 نشست - چو در اجين اين خبر بشيخ رسيد مردم گفتند
 که از راه گهائي چاندا بايد شتافت - شيخ گفت که دزدی را
 چه مجال که سواره من بگيرد - (روز جمعه چهارم ربيع الاول
 سنه (۱۰۱۱) هزار و يازده در نيم گروهی سراي بدير) که
 از نوردنش کرده است) برسنگه ديو با سوار و پياده بسيار
 هجرم آورد - هواخواهان شيخ توغيب برآمدن از عرصه پیکار
 نمودند - و گدائي افغان از قديمان او گفت - که در قصبه
 انتري که متصل است رای رايان و راجه سورجنگه با سه هزار
 سوار فرود آمده اند - آنها را همراه گرفته تنبيه بايد کرد - شيخ

راجو منا و بهري برگرفتن پور شاه علي عم نظام شاه بميان آمد
 خانخانان بجانب احمد نگر و شيخ بكشايش ملك ناسك
 دستوري يافت - اما چون بر سر پور شاه علي مردم بسيار
 هجوم کردند شيخ بموجب حکم ازان سو باز گردیده باتفاق
 خانخانان روی توجه بدان سمت گذاشت *

و چون در سال چهل و ششم عرش آشياني از برهان پور
 بهندوستان معاودت فرمود شاهزاده دانيال در برهان پور
 طرح اقامت ريخت - خانخانان با احمد نگر سکونت گرفت
 سپه سالاري و فوج کشي بشيخ باز گردید - شيخ پس از ستيز
 و آديز با پور شاه علي عهد و پيمان موكد ساخته بمالش
 راجو منا در آرد - و جالنه پور و آن نواح (که متصرف
 شده بود) برآورده تا گهائي دولت آباد و روضه بدندال شتافته
 و از کنگ چتواره فرود آمده با راجو مکرر در آريخت - هر بار
 فيروزي در داد - راجو چنده در پناه دولت آباد گذرانیده
 باز هجوم کرده رسيد - و باندک آريزش فرار نمود - نزديک
 بود که گرفتار شود - خود را بخندق آن قلعه افکند - بنه
 و بارش يغمائي شد *

در سنه چهل و هفتم (که مزاج مرش آشياني بسفوح
 لخته امور از شاهزاده سلطان سليم انحراف يافت)
 شيخ را ازين رهگذر (که خدمت اندرزان حضور باز گهته

و لخته شمال سو دو نامور قلعه است - مالي و انترمالي
هرکه خود بآن استوار دژ در شود نخست بدین دو گذاره رود
و در بایب و شمال و ایسان بسان مالي - و آن را ^(۲) جونه مالي
گویند - از دیوار او لخته مانده - و از خاور تا نیرت نیز
کوهچها در گرفته - جنوب سو بلند کوه ست ^(۳) کورتهه نام
و در نیرت بزرگ کوه ست ساپن خوانند - چون ^(۴) بهین
بدست مردم پادشاهی درآمده بود شیخ بخدادندان مورچال
قرار داد - که چون آواز نقاره و کرنا بگوش رسد هرکس
بزینه برآید - و کوس را بلند آوازه گرداند - و خود در
شب تار (که ابر در ریش بود) با مردم خود بر فراز کوه ساپن
برآمده مردم را بدان راه نشان داده روانه کرد - آنها رفته
دروازه مالي بروشکستند - و بقاعه درآمده کوس و کرنا بنوا
در آوردند - قلعه نشینان بکارزار ایستادند - شیخ از پی دریده
قریب بصبح خود را رسانید - آنها سراسیمه بآسیر در شدند
روانه از هر سو یک بکورتهه و دیگر به جونه مالي برآمده
فتح سترگ چهره برافروخت - بهادر خان زینهاری شده بوساطت
خان اعظم کوکه سعادت ملازمت دریافت - و چون شاهزاده
دانیال به تهنیت فتح قلعه آسیر بحضور رسید شورش افزائی

(۲) در [بعضی نسخه] جونه مالي (۳) نسخه [ج] کورانهه - و در

[بعضی جا] کورتهه •

(مآثر الامرا) [۶۱۳] (باب الشين)

بغابرين پيغم نگاشتهای شاهزاده بشيخ رسيد که کارپژوهی
آن دولت خواه دانشين دور و نزديک است - خواهش آنست
که احمد نگر حضور ما مفتوح شود - خود را ازان آهنگ
باز دارد - و چون شاهزاده از برهان پور راهي گشت شيخ
حسب فرمان ميرزا شاهرخ را با مير مرتضی و خواجه ابو الحسن
بر اردر گذاشته خود بعزم آستان بوس روانه شد - چهاردهم
رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت و آغاز سال چهل و پنجم
نزد کرکانون بيجا گذه به سجود قدسي عتبه ناميه بختمذبي
برافراخت - بر زبان عرش آشياني گذشت * * بيت *

* فرخنده شبي بايد و خوش بهتاب *

* تا با تو حکايت کنم از هر باب *

شيخ باتفاق ميرزا عزيز کوکه و آصف خان جعفر و شيخ فريد
بخشي بمحاصره قلعه آسير تعيين شده حکومت خاندیس
بدو مفوض گشت - او مردم خود را با پسر و برادر همراه
داده بيست و در جا تهايه برنشاند در مالش سرتابان
همت بهت - و در همين ايام بمنصب چهار هزاري لوی
ناموري برافراخت *

*
درزے شيخ بدیدبانی مورچال رفته بود - يکے از درونيان
(که باهل مورچال پیوسته) راهی باز نمود - که ازان بر دیوار
مالي گذه توان برآمد - چه در کمرگاه کوه آسپر باختر

(باب الشين) [۶۱۲] (مآثر الامرا)

روز شيخ هم باستعجال بارو داخل شد - شگرف شور شه
برخاست - كه و مه را خواهش باز گردیدن در سر - و شيخ برانكه
درين وقت با غنيم نزديكي و بوم بيگانگي باز گردیدن بگزند
خويش در بازیدن است - با آنكه بسيار خشم گرفته جدائي
گزيدند شيخ بدله توانا و همت درست بدلا ساي سران
لشكر و گرد آدری فوج پرداخته بكشایش دكن كوچ كرد
و در کمتر زمانه پراگندگيها فراهم آورده همگي قلمرو را
بگزیده روش پاسباني نمود - مگر ناسك كه از دروي راه
باز گرفته نشد - ليكن بيشتر جاها چون قلعه پتياله^(۲) و قلتم
و ستونده هر قلمرو افزود - و بر ساحل گنگ معسكر ساخته هر سو
فوج شايسته تعيين كرد - و به پيام گذاري با چاند بي بي
عهد و پيمان درست ساخت - كه چون ابهنگ خان حبشي
(كه با او منازعت دارد) مالش يابد جنير باقطاع برگرفته
قلعه احمد نگر تسليم نمايد - شيخ از شاهگدهه بدان سو
روانه شد *

! درين اثنا عرش آشياني باجين رسیده پيدائي گرفت كه
بهادر خان مرزبان آسير شاهزاده دانيال را ندیده - شاهزاده
آهنگ مالش او پيش گرفته - لهذا پادشاه عازم بهرانپور
شده بشاهزاده نوشتند كه همت بكشایش احمد نگر گمارد

در چهل و سيوم سال آبي بآردن شاهزاده مراد دستوري
 دکن يافت - و حکم شد که اگر امرای آنجا نگهداشت آن ملک
 بعهده خود گيرند با پادشاهزاده بدرگاه آيد - والا شاهزاده را
 روانه نموده بيارزي ميرزا شاهرخ کارها سربراه کند - چون
 بپرهانپور رسيد بهادر خان مرزبان خانديس (که همشير شيخ
 بخانه برادرش بود) خواست بخانه برده بمراسم ضيافت
 قيام نمايد - شيخ گفت اگر شما در کار پادشاهي همراهي
 گريفيد پذيرفته شود - چون اين راه بسته ديد برخي کالا و خواسته
 بارمغان فرستاد - شيخ برگذارن با ايزد بے همال پيمان رفته
 که تا چهار چيز فراهم نشود از کس بر نستانند - نخست
 دوستي - دوم دهش را بزرگ نشود - سيوم خود بداده
 آرزومند نبود - چهارم احتياج خویش - سه طرز بيدائي دارد
 چهارمين را چه چاره بر سازد - که شاهنشاهي نواخت نقش
 خواهش بزدوده *

چون شاهزاده مراد (که از ناکام برگشتن از احمدنگر
 بدر از اندوه در شد - و فوت رستم ميرزا پور از سرپاري گرديد)
 بدممازي طبيعت پرستان بپاده پيمائي افتاده بصرع انجاميد
 از اوزار طلب روانه احمدنگر شد - تا اين يورش را دستمايه
 نارفتن حضور سازد - نزديک بديهاري بر ساحل پورنا رسیده
 در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بعالم بقا خراميد - همان

(باب الشين) [۶۱۰] (مآثر الامرا)

بقرب و مصاحبت روز افزون پادشاه وقت اختصاص گرفتند
 و چون شيخ را نصبت ببرادر كلان خود شيخ فيضي مناسب
 نام اتم بمزاج پادشاه بهم رسيد برسم امارت پيش آمد كرده
 سال سيم بمنصب هزاري افتخار اندوخت - و در سال سي
 و چهارم (كه والده شيخ نقاب گزين خاك گوديد) عرش آشياني
 بخانه اش آمده تعزیه و تسليه فرمود - كه اگر جهانيدان طراز
 بايدگي داشته و جز يك راه نيستي نميپرد دوستان شناسا دل را
 از رضا و تسليم گزير نبود - هرگاه درين كارواني سرا هيچكس
 ديرنماد نكوهش ناشكيبائي را كجا اندازه توان گرفت - در سال
 سي و هفتم بمنصب دو هزاري سربورافراخت *

و چون شيخ بمزاج پادشاهي بمرتبه جا كرده (كه محسود
 شاهزاده ها بود - تا بامرا چه رسد) و همواره در خدمت پادشاه
 چون عرض با جواهر قائم بوده امر ب صوابديدش متمشي
 نميشد بعضي اهل عناد عرش آشياني را بران آوردند كه
 شيخ را بدكن روانه نمايند - و مشهور آنست كه سلطان سليم
 روزي بخانه شيخ در آمده ديد چهل كاتب نهسته قرآن
 و تفسير مي نويسند - همه را باجزي كتاب نزد پادشاه برده
 بد مظنه ساخت - كه ما را ترغييب بچيزهاي ديگر مي نمايد
 و خود چون بخلوت ميرود آن كار ديگر مي كند - ازان روز
 در قرب و مصاحبت قدرتي رافع شد *

که تا نصف بیشتر ديمک خورده - و از استفاده مانده - او
 سر کرم زده درر ساخته کاغذ سفيد پيوند داد - و باندک کامل
 مبدأ و منتهای هر کدام دريافته باندازه آن مسوده مربوط
 نگاشته بر بياض برد - پس ازان (که آن نسخه بدست آمد)
 در مقابله درجا تغير بالمرادف و سه چهار جا ايراد بالمتقارب
 شده - همگنان بشگفت افتادند - از بس (که مزاج عزلت گزين
 و تجريد درست بود) از بار تعلق بگذشتش ميزيست - و آزادانه
 ميخواست بسر برد - بکشود ابواب مکاسب نمي گرائيد - بتکليف
 دوستان در سال نوزدهم جلوس عرش آشياني هنگامی (که
 عزيمت پادشاهي بيورش ديار شرقي تصميم داشت) بتقبيل
 معتبه خلافت استسعاد يافته تفسير آية الكرسي نوشته گذرانيد
 و پس از مراجعت بفتحپور بار دوم بار ياب ملازمت گشت
 آوازه فضل و دانائي او چون مکرر بمسامع اقبال رسیده بود
 مشمول عواطف بیکران پادشاهي گرديد - و هنگام انحراف
 مزاج اکبري از علمای متعصب اين هردو برادر (که با
 رجحان علم و فضل خالي از مزاج شناسي و خداوند متائي
 نبودند) کرة بعد اخري و مرة بعد اولی بشيخ عبد النبي
 و مخدوم الملك (که با علم و دانش رسمي عده سلطنت
 بودند) مذاطره را بهجاده و مکابره رسانيده پيشت گرمی
 عرش آشياني بالزامهای مسکت خفيفتر ساخته در عرصه اعتبار

ساخته از میوهات تا (یواری دست نهیب و غارت برکشوند
 لهذا در سال سی و پنجم شاه قلی خان بمالش آن کوته اندیشان
 تعیین گشته در اندک فرصتی به نیروی مردانگی و پردلی خار بن
 آن فتنه برکنده جهانے برآسود - در سر آغاز سال چهل
 و یکم بمنصب چهار هزارای سر برافراخت - و پس ازان بمنصب
 عمده پنجهزاری و مرحمت علم و نقاره بلندنامی گرفت - و در
 سال چهل و ششم سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجری در
 دار الخلافه آگره بعرضه اسهال بهط هستی در پیچید
 با کهن سالی برنا دل بود - از مردانگی و راست کاری فرادان
 بهره داشت - نازنول را بطریق ملکیت بوطن گرفته عمارات
 عالیه و قلاب کلان اساس نهاد - گویند در ایام بیماری دانست
 که جان برنیمت - سپاه را در ساله پیشگی داده زرهای بسیار
 بمستحقین خیرات کرد - و در گذشت *

* علامی فہامی شیخ ابو الفضل *

دومین پسر شیخ مبارک ناگوری سنه - در سنه (۹۵۸)

نہضد و پانجاہ و ہشت بوجود آمده بحدوت طبع و رسائی فہم
 و علو فطرت و طلاقت لسان در کمتر زمانے یگانہ و بے ہمتای
 وقت گردید - از فہم حکمی و علوم نقلی در سن پانزدہ سالگی
 فراغ حاصل نمود - گویند اول هنگام تدریس (کہ هنوز
 بہ بیست سالگی نرسیدہ) حاشیہ بر مفاہانی بنظرش درآمد

(مائثراامرا) [۶۰۷] (باب الشیخ)

بیستم (که خانجهان ناظم پنجاب بریاست بنگاه نامزد
گردید) صاحب صوبگی آن ولایت بشاه قای خان نقوی
یافت - و همیشه مصدر خدمات شایسته شده - منظور نظر
پادشاهی می بود *

گویند عرش اشیانی از کمال عاطفت و مهربانی او را درون
محل بردند - بخانه رفته خود را محبوب ساخت - چون
پادشاه آگهی رسید مخاطب بمحرم گردید - چون در آخر
سال سی و چهارم هنگام معاودت زابلستان از دریای بهت
گذشته (رزے) (۲) که متصل هیلاں مضرب خدام پادشاهی گردید (۳)
در راه (که نوبت فیل حملول (ای بود) با عربده کاری و بد مستی (۴)
که داشت پادشاه خواست بر ماده فیل سوار شده بر فراز آن
بر آمد - پیش ازان (که پا بکلاه استوار شود) آن عربده ناک
بر ماده درید - عرش اشیانی بزمین آمد - اگرچه فیل بدیگر سو
توجه گماشت اما از افتادگی پادشاه لخته به بیهوشی گرائید
و سخت دردمندی داد - بتجویز خود خون گرفتن سودمند
آمد - در ممالک فتنه اندوزان نافر جام سخنرا بر ساخته - بصیارے
پرگذاشت دور دست بتاراج رفت - راجپوتان شیخارت با آنکه (۵)
سران آنها در حضور بودند خود تباہ گشته بیرات را یغمائی

(۲) نسطه [ب] ملان (۳) در [بعضی نسخه] حملول رای (۴) در [بعضی

نسطه] با نه کاری و بد مستی (۵) نسطه [۱] شیخارت .

هم باشد متضمن ناخوشی چند است) نهایت مکرره شمرده
از سائر برای نمی‌پسندید . خصوص از امرا [در سال سیوم
حکم فرمود که او را از شاه قلی خان جدا نمایند - خان (که
مغلوب طبیعت بود) آتش بخان و مان در زده لباس جوگیان
پوشید - و انرا گرفت - بیرام خان در تدارک و تلانی سعی
بسیار کرد - که باز بتوجه پادشاهی بحال خود آمد - و در ایام
برهمزدگی دولت بیرام خان آنهایی را (که فرزند و برادر
می گفت) جدائی گزیدند - شاه قلی خان از وفا کیشی
دست از رفاقت برنداشت *

گویند چون بیرام خان در قلواره میان کوه سواک برآید
(۲) گنیش پناه برد و عرش آشیانی بنواحی کوهستان پیوست (دری
(که منعم خان حبيب الالتماس بیرام خان بآوردنش شتافتم)
شاه قلی خان و بابای زنبور دست در دامن بیرام خان آویخته
بنیاد گریه و زاری کردند - هرچند منعم خان دلاسا نمود
سودمند نیامد - ناچار گفت که شما امشب در همین جا
بوده منتظر خبر باشید - بعد ازان که خاطر جمع گردد متوجه
ملازمت خواهید شد - آن وقت از همراهی بیرام خان تخلف
نمود - همانا این اندیشه برای خود بوده - و پس از فوت
بیرام خان ترقی بسیار کرده بمرتبه امارت رسید - در سال

(ماڈرالامرا) [۶۰۵] (باب الشين)

باز داشتند . در يهاق اسهر دکن جمع فرمان سامان نموده
چشم و چالاک در رسیده بتازگي محفوف عواطف پادشاهانه
گشت . و در همان ايام محاصره آن نامور حصار سال چهل و پنجم
ذی الحجه سنه (۱۰۰۹) هزار و نه هجري باسهاال از در بند
هستي بر آمد *

• شاه قلی خان مصر •

بهارلو نوکر عمده بپرام خان بوده . در جنگ هیمو (که
نخستين محاربه است . و باعث استقرار سلطنت عرش آشيانى
گردیده) مصدر خدمت شايسته گشت . چون در ائذای گيودار
تيرے از کمانخانه غضب الہي بهيمو رسیده کاسه چشمش
شکافته از پس سر او گذارا شد مردم او بے دست و پا
شده راه گريز سهرند . شاه قلی خان بسر وقت هيمو
در رسیده بے آنکه مطلع شود قصد فيلبان او کرد . تا فيل را
بطريق الجا از جماعه غذائى خود سازد . فيلبان از بيم جان
خود صاحب خود را نشان داد . شاه قلی خان ازين نويد
ممنون طالع خود گشته فيل را از معرکه برآورد . و هيمو را
دست و گردن بسته بنظر پادشاه درآورد . و مورد نوازش والا
گردید . و چون بقبول خان نام پسر (که فنون رقص
دانست) علاقہ خاطر بهم رسانیده پیوسته ادرا با خود داشته
عرش آشيانى [که امثال اين حرکات را (که هر چند بپاک بازي

(باب الشين) [٦٠٤] (مآثر الامرا)

پاشا در خويش شير شاه بر سر جونيور آمده قبل کرد
باها بيگ در حفاظت^(٢) و نگاهباني داد مردانگي و کارداني داد
بيتر در هنگام گذر چوسا سنه (٩٤٦) نهد و چهل و شش
(که شير شاه به خبر بر ابدی پادشاهي ريخته بر شکست
و جنت آشياني بصواسيمکي راه آگره پيش گرفت) او را با
ديگر معتمدان جهت برآوردن حاجي بيگم^(٣) و ديگر پرستاران
حرم سرا بارد و فرستاد - آن اخلاص شعار بر در سرا پرد
پادشاهي از دست افغانان شربت مرگ در چشيد - شاهم خان
بعين پرستاري و خدمت گزيني در عهد عرش آشياني پايه
امارت رسيد - چون بهمهراهي خانخانان منعم خان بتسخير
ولايت بنگاله رخصت يافت قضا خانخانان دران ديار زندگي
بسيود - امرا بواسطه ضبط سرحدات او را بسوداري بوداشتند
و پس ازان در سال سي و دوم موافق منصب سه هزاري در سرکار
گذه تيولش مقرر گرديد - و بعد ازان بحکومت دهلي مورد
نوازش خسروي گشت - و چون سال چهل و سيوم آن بلده پس
از اقامت چهارده ساله پنجاب ميهبط الويه پادشاهي گرديد
بيدائي گرفت که خان مذکور آن معموره را بچنده^(٤) آذر
چهرده خود بتن آساني بصومي برد - چنده بعتاب گاه

(٢) نسخه [ج] مودي و مردانگي داده (٣) نسخه [ج] مریم مکاني
(٤) در [چند نسخه] بهندین .

(مائراامرا) [۶۰۳] (باب الشين)

یافته کام دل برگرفت - تا سال چهل و هفتم بتعلقه مرزور
می پرداخت - پستر غزنین از تغیر او بشاه بیگ خان مقرر
شد - باقی احوالش معلوم نیست - باز بهادر پسر او در
صوبه گجرات جاگیر یافته داخل کومکیان آنجا بود - سال
بیستم و پنجم جلوس اکبری بتعیناتی پدر سرفراز شده
در مالوه جاگیر یافت - سال چهل و چهارم (که عمرش آشیانی
بنفس نفیس متوجه کشایش قلعه آسیر گردید) او با دیگر
امرا بمطهره قلعه مذکور پیشتر روانه شده - و پس ازان
بجانب احمد نگر تعین شده در کومکیان دکن قرار یافت
و سال چهل و ششم در جنگ دستگیر مردم تلنگانه گردیده
چون علامی شیخ ابو الفضل باقتضای وقت طرح ملحه قرار داد
و دستگیران طرفین رهائی یافتند او هم مختلص گشته
بمشکر پادشاهی رسید *

* شاهم خان جلاير *

از امرای کهن سال اکبری بوده - پدرش بابا بیگ جلاير
دربین دردمان خدمات شایسته بجا آورد - خدمت آشیانی
حکومت جونپور بوی تفویض نمود - در آن هنگام (که هوای
ولایت بنگاله مرغوب طبع آن پادشاه عالی جاه افتاده ابواب
عشرت و شادمانی برکشود) جلال خان مخاطب بسلیم شاه

(۲) نسخه [ج ۲] پنجم اکبری *

قامت قابلیت آراست - و بزم چشمن ترتیب داده منزلگاه او
 بقدم میبشت لزوم. عرش آشیانی زیب و زینت پذیرفت
 و هم درین سال از انتقال شجاعت خان مقیم بحکومت مالوه
 چهره اعتبار افروخته بدانصوب شتافت - و باز بهادر پور او را
 فرمان رفت که از گجرات برآمده بیادری پردازد - و باتطاع داران
 آن سرزمین آنکه از صوابدید او بیرون نروند - سال بیست
 و هشتم باتفاق قلیچ خان و غیره بمومک میرزا خان خانخانان
 نامزد شد - چون بدر پیوست سرداری برانغار یافته در روز
 جنگ مظفر از توپ اندازی و برق اندازی تردد شایسته
 بتقدیم رسانید - چون امرای مالوه پس از تنبیه سلطان مظفر
 گجراتی بتسخیر قلعه سرونج^(۲) مامور بودند از نیز پدای قلعه
 مذکور رسیده مورچال بهمت - روز یورش نصیرا (که حارس
 قلعه بود) بدستان سرائی از مورچال او بدر رفت - و قلعه
 مفتوح گردید - و سال سیم باتفاق شهاب الدین احمد خان
 بنابر کومک خان اعظم (که بیورش دکن دستوری یافته بود)
 تارک هندگی افراشت - سال سی و پنجم از مالوه ببارگاه
 سلطنت رسیده جبین ارادت را فروغ پذیر گردانید - سال
 سی و نهم بهاسداری غزنین (که وطن شریف خان بود - و از
 مدتها آرزوی تعلقه داری آنجا در سر داشت) سر بلندی

(ماڈر الامرا) [۶۰۱] (باب الشين)

راہے ہدیہی داشت - اگرچہ آن معلوم والاتیاس بجائے
نمیرسد - پسرانش ترقی نکردند - الہام اللہ نام پسرش در
عہد اعلیٰ حضرت واقعہ نویسی بکلانہ شدہ عمرے درانجا
گذرانید - اما کرم اللہ برادر شہباز خان رشده داشت - سندہ
(۱۰۰۲) هزارد در در سرورنج باجل طبعی درگذشت *

• شریف خان انگہ •

برادر خرد شمس الدین محمد خان انگہ از امرای
سہ ہزاری ست - پس از ہرم خوردن مقدمہ بیام خان چون
خلاصہ پنجاب بہ تیول انگہ خیل تنخواہ شد او نیز بجاگیر
فراخور حال ازان موبہ کامرانی اندرخت - و باتفاق میر محمد
خان برادر کلان خود بتقدیم نیکوخدمتی مصدر جانفشانی ہوا
سال سیزدہم جلوس چون امرای انگہ خیل از پنجاب تغیر
یافتند شریف خان بتیولداری سرکار تزوج اختصاص پذیرفت
سال بیست و یکم با جمع بقصبہ موہیر تعیین گردید . کہ
از احوال رانا با خبر بودہ اگر آن شقاوت پڑوہ از تنگنای
خمول (کہ ہنادر آمد آمد پادشاہ گزیدہ) پا بیرون نہد
بسزای اعمالش رساند - پس ازان در تصخیر کوتہلمیر لوازم
دولت خواہی بظہور آردہ مورد عاطفہ خصروی گہمت
و سال بیست و پنجم بتفریف اتالیقی شاہزادہ سلطان مراد

(۲) نسخہ [ب] موہی - و نسخہ [ج] موہی •

فردهيدگي برگرفته - و در همت و بخشش هم نظير نداشت
بلکه اخراج آتش ديده مردم متحير مي بودند - برخه بيافتن
سنگ پارس شهرت ميدادند - و آن حجره ست که هر کاني
گدازند چکش پذير بدو رسد زر گردد - گویند در ديار مالوه
پديد آمد - پيش از زمان بکرماجيت در عهد راجه جيسنگه ديو
بهم رسيد - قلعه ماندو بهمان زر در دوازده سال اتمام گرفت
روزے بر ساحل نوبده جشن آراسته خواست ببرهن خود
بخشش فراوان نمايد - چون از دنيا اخته دل برگرفته بود
همان سنگ داد - او از ناشناسائي بخشم رفته آنرا باب
انداخت - و بجاوید حسرت در افتاد - و از ژرفائي آب دست
بدو نرسيد - امروز غير از اين افسانه ها نشانه از پيدا نيست *

بالجمله گویند شهباز خان مردم بيش قرار نوکر
داشت - چنانچه ده کس بودند - که هر کدام ساليانه یک لک
روپيه مي يافت - و در جنگ برهم پوتر از خود نه هزار سوار
موجودي داشت - و هر شب جمعه صد اشرفي را شيريني نذر
حضرت غوث الثقلين (قدس سره) بخش ميکرد - و به مردم کنبو
آنقدرها داد که هيچکس از اين قوم در هند پريشان و بد حال
نماند - مع هذا بعد مردنش تا پنجاه سال از اشرفي و روپيه دفائن
و خزائن برمي آمد - غريب تر آنکه منصب او تا سال چهارم
اکبري زياده بر دوهزار و نيم بود - گمان مردم بيافتن سنگ پارس

فصر لحدیه نکرد - و خمر نه پیمود - و در نگین لفظ مرود نکند
 تهجد و اشراق تا سنّت عصر قضا نشد - و بے وضو نمی بود
 و همیشه تسبیح در دست ورد میخواند - چون ما بین عصر
 و مغرب حرف دنیوی نمیگفت (رزق آخر وقت عرش آشیانی
 بگذار تالاب فتحپور کسب هوا می کردند - و دست شهبدار
 خان گرفته مشغول حرف زدن بودند - او هر ساعت نگاه
 بآفتاب می کرد - حکیم ابوالفتح با حکیم علی (که بتفاوت
 استاده بودند) گفت - اگر امروز نماز عصر این مرد قضا نشود
 میدانیم که واقعی دیندار است - چون وقت نماز نزدیک شد
 ناچار عرض کرد - پادشاه فرمود قضا خواهی کرد - ما را تنها
 میگذاری - شهباز خان بے اختیار دست خود را کشید - و دوباره
 انداخته شروع بنماز نمود - و پس ازان مشغول ورد گشت
 پادشاه هر لحظه دست به سرش میزد - که برخیز - حکیم ابوالفتح
 گفت اوصاف نیست که در شغل این عزیز خلل شود - پیش رفته
 عرض کرد که این همه اطف آنها باین مرد حسابه ندارد
 دیگران هم امیدوار چنین مراحم اند - پادشاه ادرا گذاشته
 بآنها متوجه شد - لهذا شیخ ابوالفضل در حق او میفرمود
 که در هر گونه پرستاری و سربراهی سپاه کم همدا بود - اگر
 تقلید پرستی و اهسته^(۲) و زبان را بهنجار کشود طراز

(۲) نسخه [ب] در مثنی - و در [بعضی نسخه] زداشته .

گشتند - شاهزاده اظهار ناخوشي كرد - چون با صادق خان
 اتاليق شاهزاده از قدیم نفاق و عداوت متحقق بود بے اجازت
 کوچ کرده بمالوه آمد - عرش آشياني قبولش را (که در موبه
 مالوه داشت) تغير کرده بميرزا شاهرخ دادند - و او را در
 سال چهل و سيوم باجمير فرستادند - بمهم رانا بطريق مقلای
 شاهزاده سلطان سليم (که از آل آباد عازم آن مهم بود) تعين
 شد - چون بميهاب خوري شيفته بود سال که از هفتاد برگذشت
 دست و کمر بدرد آمد - لخته بهي يافت - در شهر اجمير
 بهمان بيماري باز گرديد - و تب افزود - از چاره گري پزشکان
 تندرستي (داداد - و در سال چهل و چهارم اکبري [که سنه
 (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري بود] ناگهان در گذشت
 شاهزاده اموالش متصرف گشته بے تمشيت آن مهم بالآباد
 معاربت کرده لوی خود سري افراخت *

گویند شهباز خان وصيت کرده بود که در محوطه مرقد ملور
 معينيه (قدس سره) دفنش کنند - مجاوران بقعه شريفه
 سرزده نگذاشتند - ناچار بيرون مدفون گرديد - شب خواجه
 بزرگ در دريا بمجاوران تاکيد فرمود - که او محب ماست
 اندرون شمال ريه گنبد گذارند - فردا بمبالغه آنها بر آورده
 بهای معين سپردند - صلاح و تقوی او مشهور است - و پاس
 شريعت غوا را بسيار ملحوظ ميداشت - هرسم و رواج وقت

(مائراامرا) [۵۹۷] (باب الشين)

باز بسزادلی حضور از بهار به بنگاله رفته به بند و بست
آن ملک همهت برگماشت . و بسیاری سرتابان را برانداخت
فوج بر بهائی فرستاده زمیندارش را باملی در آردن^(۲)
و جمعی بولایت کوکره (که میان اردیبه و دکن آباد ملکی است)
تعیین کرده فراوان غنیمت اندوخت . مادیو سنگه بومی
انجا مالگذاری پیش گرفت . چون در سال سی و دوم آرامی
درا ن ناحیه بدید آمد و سعید خان از بهار بدان دیار رسید
شهباز خان عازم حضور شده در سال سی و چهارم بکوتوالی
اردی پادشاهی مامور شد . پس ازان بهالش افغانان
سواد رخصت یافت . چون ازانجا به حکم برخاسته آمد
زندانی ساخته پس از دو سال رهائی یافت . و باتالیقی
میرزا شاهرخ (که بایاقت مالوه نامزد شده بود) اختصاص
گرفت . و پس ازان باتفاق میرزا با شاهزاده مراد بهم
دکن تعیین گشت . در محاصره احمد نگر چون مردم شهر نو
(که موسوم ببرهان آباد بود) بقبول امان شاهزاده طمانینتی
داشتند شهباز خان بتعصب مذهب بهبانگ گشت و سیر سوار
شده مهاج (که بلفکر دوازده امام شهرت دارد . و سکنة انجا
بتشیع مشهور) بیک اشاره او غارتگران لشکر یغمائی ساختند
چون اعتماد قول مغول بدکنیان نماند بیشتره جلاوطن

(۲) نسخه [ب] بر سر بهائی .

هرچه اندیشید سودمند نه افتاد - ناچار بلبه گری درآمده
 طرح آشتی انداخت - بقرار آنکه سناگانان را داروغه نشین
 پادشاهی گرداند - و معصوم عامی را بهجواز روانه نماید
 بشرطیکه فوج نصرتمند برگردد - چون شهباز خان (دوبارها
 گذشته در انتظار ایفای وعده نشست آن مفسد چندی
 بلیص و لعل گذرانیده آخر ورق برگردانید - و آماده پیکار
 گشته در بآویزش آورد - امرا از مدارا گمیختگی و نخوت فروشی
 سردار آزاده خاطر بودند - دل نهاد رفاقت نگشته هر کدام
 راهی برگرفت - ناگزیر شهباز خان بتانده معارفت نمود
 اندرخته برباد رفت - برخی جان سپردند - و جوتی گرفتار
 گردیدند - غنیم خیره شده بعضی جاها متصرف شد - شهباز
 خان از دو دئی و عیبه اتفاقی امرا بهیچ حضور کرد - ازین آگاهی
 پادشاه سزادان تعیین کرده از راه برگردانیدند - و تیولداران بهار
 بهمراهی او نامزد گشتند - شهباز خان به نیروی همت کار بند
 حکم گردیده جاهای رفته بدست آورد - و مالشهای پی در پی
 بمعصوم عامی داده اداره ساخت *

و در سال سیم از خود بینی و غرض پرستی میان شهباز
 خان و صادق خان رشته یکدلی گمیخته گشت - صادق خان
 بر طبق اشاره حضور کار بنگاله بر خود گرفت - شهباز خان
 به آنکه کار سرانجام یابد ازان ملک برآمد - و پس از چندی

(ماڈراموا) [۵۹۵] (باب الشين)

افتاده هنگام پرستش خويشتن فروشي كرد - و همان ايام (كه
شكار نگرچين اتفاق افتاد) وقت تهائيم چوكي بخشيان اذرا
از ميرزا خان حلف بيروم خان پايان داشته بودند - چون
شراب زياده بر حوصله كشيده بود از جا درآمده حرفهاي
سبك بر زبان راند - عرش آشياني براي پند پذيري او
براي سال درايي سپردند - چون در سال بيستم و هشتم
خان اعظم (كه از هواي بنگاله دل گرفته بود) استدعای
خدمت ديگر ناحيه نمود شهباز خان بپاسباني آنديار با امرای
بمديار رخصت يافت - و چون بدان مملكت پيوست به پيكار
معصوم خان كابلي بگهواره گهاٲ در آورد - پس از آريزش
سخت شكست بران ناسپاس افتاد - فيل پرشاد و ديگر غنيمت
بدست درآمد - شهباز خان بتعاقب او (كه پناه بولاييت بهائي
برده) رهگرا گشت *

آن ولايتي سمت نشيب شمالي تانده قريب چهار صد
كره طول - و نزديك سه صد كره عرض - چون بنگاله از
بلذتر است بدین نام خوانند - چون اين سرزمين بي سپر
تاخمت و تاراج عساكر گرديد و بكتراپور (كه بنگاه بومي آنجا
سمت) يغماني شد و سنارگان بدست آمد و ساحل برهم پوثر
(كه بزرگ درياي ست از خطا مي آيد) معسكر رديده
آريزشها در داد عيسى زميندار آنجا در شكست فوج پادشاهي

بیراهه میرود و عرب بهادر و فیایت خان بدر پیوسته
هنگامه آرای بدگوهری ار شده اند) بجانب اوده شتاب
آورد . نزدیک سلطانپور بلهري بیست و پنج کوه اوده
ماهم درآویختند . معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت
شهباز خان از جا رفته راه گریز پیش گرفت . و تا جونپور
سی کوهی جنگ گاه عزان باز نکشید . از قضا آرازه درگذشتن
معصوم خان فوج مخالف را پراکنده ساخت . درین اثنا
جرانگار عسکر پادشاهی متوجه پیکار گشت . بکمتر آویزش
معصوم خان زخمی باوده فرار نمود . چون مزده فیروزی
بشهباز خان رسید تیز دستی نموده هفت کوهی اوده باز
رده آرا گشت . و پس از جنگ معب مخالف آرازه دشت
هزیمت شده در اوده هم نتوانست ثبات درزید . هر یک
بطرف شتافت *

و چون شورش این فتنه پزدهان فرو نشست بدارالخلافه
آگره رسیده در غیبت پادشاهی (که بدفع هنگامه میرزا محمد
حکیم بکابل انتهای فرموده) حسب الحکم بحفظات آن مصر
جامع می پرداخت . سال بیست و ششم وقت مراجعت
پادشاهی بملازمت کامیاب گشت . چون با ده دنیا مرد افکن
است درین ایام (که کارهای نمایان از ظهور گرفت) بخود بینی

در زمان باستانی کمتر کسی بود دست کشای چیرگی شده (گرد گرفت - رانا سراسیمه شده ایم. شبی بلباس سفاسیان بدر زده بخفایای کوهسار خزید - قلعه مفتوح گردید - روز دیگر حصار گلکنده و قلعه اردیپور نیز بتصرف درآمد - و دقیقه از تاخمت و تالان آن ولایت فرو نگذاشته پنجاه تهنه درون کوهستان و سی و پنج بیرون از اردیپور تا پورماندل نشاند و دزدان و سرورای سرجن هادا را (که همواره گرد شورش برانگیخته) رهبرای فرمان پذیری ساخته همراه بحضور آورده بمواطف خسرانی اختصاص گرفت - و باز بمالش نخوت آرایان صوبه اجمیر باقامت آن نواح مامور گردید - چنانچه رانا پرناب ، که بنه و بار از یغمائی شده بود) ملک او از بدگوهران پاک گفته سپه نشین گردید - و دیگر سرتابان تپرد گرا در ^(۲) بیم ناکي افتاده هر بامداد و هر شام دم داهمین می شمرند *

چون هنگامه امرای ناسپاس بهار و بنگاله بمیان آمد شهbaz خان را بدان طرف کھیل کردند - اما از خود سري با خان اعظم کوکه (که او نیز به تنبيه باغیان ادبار پزده تعیین شده بود) نساخته جداگانه در استیصال فتنه اندوزان بهار کوشش بکار برد چنانچه عرب بهادر را سزای شایسته داده در بمالش سرکشان جگدیس پور نهاد - چون معلوم کرد (که معصوم خان فرنضودي

(۲) در [بعضی نسخه] در درادو بهملاکي •

فراپيش گرفت - و دست بتاراج و غارت بلاد و امصار كشود
 فرحت خان تيول دار آره و فرهنگ خان پسرش و قراطاق^(۲)
 خان در جنگ او فرور شدند - چون شهباز خان رسيد ارکان
 ثبات او بلرزش درآمده صلاح کارها در گريزديد - شهباز
 خان دست از دنبال برنداشته هرجا مي رفت پاشنه كوب
 مي شتافت - تا بجگديس پور (که محکم ترين جاهای اوست)
 متحصن گرديد - و بعد چنده (که قلعه مسخر شد) زه و زادش
 اسير گشت - و او روی بخمول آورد - شهباز خان قلعه شيرگنده را
 (که سري رام پسر گچپتي بقلعه داری آن دم نخوت ميزد)
 بمحاصره نيز بر گرفت - درين ضمن قلعه رهاست (که تسخير آن
 بياروی اسباب برتر است) بدست جنيد کوراني بود - او بسيد
 محمد نام معتمد سپرد - چون روزگارش سپري شد مظفر
 خان روی بتسخير نهاد - او بشهباز خان ملتجي گشته امان
 طلبيد - و کامياب خواهش شده قلعه تسليم نمود *

شهباز خان پس ازین کارهای نمایان بحضور (سیده
 بمراحم بيگوان لوی بلندنامي افراخت - و پس ازان
 بدتنبیه انا پرتاب مغرور تعين گشته در سال بيست و سيوم^(۳)
 سنه (۹۸۶) نهمد و هشتاد و شش قلعه کونهلير را (که

(۲) نسخه [۱ ب] قراطام خان (۳) در [اکثر نسخه] کونهلير - و در

[بعضی جا] کونهلير آمده *

(مائراامرا) [۵۹۱] (باب الشين)

گريده از مدي منصب برتبة امارت فائز گشت - و بخدمت
ميرتوزكي اختصاص يافت - در سال شانزدهم (که لشکر
خان ميربخشي معاتب شد) مفاص او بشهباز خان مفوض
گشته پس از چنده ميربخشيگري نيز ضميمه گرديد - و در
سال بيست و يکم به تذيبه تهره منشان (اهور علی الخصوص
که پسر رای (ام نبيره) رای مالديو و تسخير قلاع سوانه
متعلقه جودهپور دستوري يافت - جمع از سرکشان آن ناحيه
در قلعه ديکور سر استکبار ميخاريدند - فختين همت بکشايش
آن گماشت - در کمتر فرمت فيروز مدي (ر دان - گروه
انويه بکونيستي نگونساار آمدند - و پس ازان قلعه در قاره کشوده
(دی همت بتسخير سوانه (که از قلاع نامور آن سرزمين است)
آرد - متحصنان بزهار درآمده قلعه پرورند - شهباز خان
بمحضر رسیده بالطف پادشاهي اختصاص گرفت *

و در همين سال (که سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد
و چهار بود) شهباز خان بر سر راجه گچپتي تعين شد
او از زمينداران عمده صوبه بهار است - همواره با عساکر
پادشاهي همراهي گزيده در کشايش بنگاله خدمات شايشه
بتقديم رسانيد - و بتخيل داهي (خصت گونه گرفته بولايه
خود آمد - و از شورش طلبي بهنگام آشوب بنگاله (که پس از
فوت منعم خان برخاست) بتخيل تهاه در شده (هزني

مفوط بدان اما نوعی تعظیم (که نه رسم اهل اسلام است)
و کلام شیخ ابوالفضل نیز اشعارے بآن دارد (موهم اینچنین
نسبتها ست - اشعار آبدار و قصائد غرای شیخ شهرت تمام
دارد - بیتے بر می نویسد *
* شعر *

* چه دست می بری ای تیغ عشق اگر داد است *

* به بر زبان سلامت گر زلیخا را *
(۲)

* شهباز خان کنبو *

نسبش بهش واسطه حاجی جمال میرسد - که مرید
مخدوم بهاء الدین زکریای ملتانی بوده - گویند درویش
بمخدوم سوال کرد که بدوستی خدا بنام هر پیغمبر
یک اشرفی بمن ده - مخدوم متفکر شد - حاجی عرض کرد که
بمن حواله نمایند - بخانه اش برده گفت - نام هر پیغمبر
بگیر و یک اشرفی بستان - او ده بیست نام برده اشرفی
گرفت - و دیگر اعتراف بعجز خود نمود - چون بمخدوم
معلوم شد دعا در حق او کردند - که خفیف العقلم در میان شما
نباشد - چنانچه اکثر این فرقه بحدت ذهن در هند شهرت
دارند - شهباز خان در مبادی حال بطور آبای خود بزهد
و درویشی می گذرانید - پس ازان در جا نشینی کوتوال
بمرتبه احتیاط در مقدمات نمود که منظور نظر غرض آشیانی

(۲) . نسخه [ج] کنه (۳) نسخه [ب ج] که بگویی یک اشرفی •

(مآثر الامراء) [۵۸۹] (باب الشیخ)

در اخلاق نیز بے نقط نوشته - علمای عصر اعتراض کردند که
تا حال هیچ کس از فحول علما با ولوع آنها در علوم تفسیر
بے نقط نفوخته اند - شیخ گفت که هرگاه کلمه طیبه (که
ایمان موقوف بران است) بے نقط است دیگر کدام دلیل
فضیلت خواهد بود *

گویند از مترکه شیخ چهار هزار و سه صد کتاب صحیح
نفیس بسرکار پادشاهی ضبط شد - پیش آمد و مصاحبت
شیخ در پیشگاه خلافت بعنوان علم و کمال بود - بتعلیم
پادشاهزادها مامور میشد - بحفارت هم نزد حکام دکن شتافته
زیاده بر چهار صدی منصب ایافت - و شیخ ابوالفضل با آنکه
برادر خرد بود برسم امارت ترقی کرد - در حضور شیخ در هزار
و پانصدی شده - و آخر بمنتهای مراتب منصب و دولت رسید
جمع (که آفتاب پرستی را بعرش آشیانی نسبت دهند)
این قطعه شیخ را استشهاده دارند *

* قصمت نگر که در خور هر جوهر عطا ست *

* آئینه با سکندر و با اکبر آفتاب *

* از می کند معاینه خود در آئینه *

* این می کند مشاهده حق در آفتاب *

اگر چه شک نیست که این نیر اعظم و فروغ بخش عالم از
اعظم آیات قدرت الهی است و بند و بصیرت جهان کون و فساد

* دیدی که فلک چه زهره زینگی کرد *

* مرغ دلم از قفس شب آهنگی کرد *

* آن سینه که عالم در می گنجید^(۲) *

* تا نیم دم بر آرم تنگی کرد *

و در ایام بیماری مکرر می خواند *

* گر همه عالم بهم آید تنگ *

* به نشود پای یک مور لنگ *

دهم صفر سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری سال چهارم

اکبری درگذشت * فیاض عجم * تاریخ فوت او یافته اند

سالها فیضی تخلص می کرد - سپس فیاضی - خود

میگردد *

* رباعی *

* زین پیش که سکه ام سخن بود *

* فیضی رقم نگین من بود *

* اکنون که شدم بعشق مرتاض *

* فیاضیم از محیط فیاض *

یک مد و یک کتاب تالیف شیخ است - و شاهد قوی

بر فضل او تفسیر هواطع الالهام بی نقط است - که میر حیدر

معنائی تاریخ اتمام آن سوره اخلاص یافته - که (۱۰۰۲)

هزار و دو است - و ده هزار ردیه صله گرفته - موارد الکلم

(۲) در [بعضی نسخه] می گنجید *

افتاده به حجاز اخراج یافت - و آخر جان و مال بخوارید .
و ذات در باخت *

و چون شیخ حسن شعر را باعلی مرتبه زمانیده بود
در سال سیم ب خطاب ملک الشعراء مورد مراحم گردید - و در
سال سی و سیوم خواست که زمین خمره را جولانگاه طبع خود سازد
برابر مخزن اسرار مرکز ادوار - بسه هزار بیت - و مقابل
خمسو شیرین سلیمان و بلقیس - و بجای ایلی و مجنون
نلدمن - که از دیرین داستانهای هندوستان است - هریک
ب چهار هزار بیت - و در وزن هفت پیکر هفت کشور - و در
بحر سکندر نامه اکبرنامه - هر کدام به پنجاه هزار بیت بر سخته آید
در کمتر زمانی عنوان پنج نامه با برخه داستان برشته نظم
کشیده دل نهاد اتمام نگشت - میگفت که هنگام ستردن نقش
هستی ست - نه نگارین ساختن پیشطاق بلند نامی *

در سال سی و نهم عرش آشیانی بانجام ^(۲) تاکید بکار بردند
و حکم شد اول اقصاء نلدمن بترازی سخن برسجد - در
همان سال بدایان رسانیده از نظر گذرانید - اما چون از
دیر باز تنهایی در دست داشتی و راه خموشی همردی با کوشش
پادشاهی خمره انجام نگرفت - در سر آغاز زنجوری (که
ضیق النفس داشت) بر سخته بود *

* بیت *

پدر نزد شيخ عبدالنبي صدر عرش آشياني رفته اظهار حال و استدعای مدد بیکهه مدد معاش نمود - شيخ بتعصب مذهب ادرآ با پدرش بتشیع سرزنشها کرده بحقارت از مجلس برخیزانده شيخ فيضي را حميت بران آورد که پادشاه وقت (رشدي) و راه حرف پيدا شود - مکرر بوساطت برخه باريابان فضل و کمال شيخ و سخن طرازي و بلاغت گسترى او مذکور محفل سلطاني گشت - سال درازدهم (که عرش آشياني بتسخير قلعه چيتور متوجه بودند) اشارت باحضار شيخ سرزد - چور ابدای روزگار سيما اهل مدارس را بداندیشي با اينها بود اين طلب عاطفت را مطالبه عذابي وانموده بحاکم دارالخلافة آگوه خاطر نشين کردند - که پدرش مبادا او را مخفي سازد چند مغله فرستاد - که ناگهان خانه شيخ قبل نمايند - حسب اتفاق شيخ فيضي دران وقت در خانه نبود - في الجملة کشمکش وقت - چون در (سيد سمعنا و اطعنا گفته در سرانجام سفر افتاد چون ابواب مکاسب مسدود بود بدشواري کشيد - آخر بسعي تلامذه آستاني گرفت - و پس از ملازمت محفوف نوازش گريده بتدريج درجه پيمای قرب و مصاحبت گشت - و قسم دوست کشی شيخ عبدالنبي صدر کرد که از منصب و رتبه

(مآثر الامراء) [۵۸۵] (باب الشين)

در عهد اسليم شاه بربط شيخ علائي مهدي بمهدويت شهرت گرفت - و از علمای وقت چه سرزنشها که نيافت - در عهد آغاز اکبري (که امرای چغتايي بيشتر در عرصه بودند) بطريقه نقشبنديه خود را دانمود - و پس ازان به سلسله مشايخ همدانيه منسوب ميگردد - چون آخرها عراقيه دربار را فرو گرفتند ب رنگ ايشان سخن راند - چنانچه بتشييع اشتها يافت - تفسير موسوم بمنايع العيون مقابل تفسير كبير در چهار جلد نوشته و جوامع الكلم نيز از موافقات اوست - تذکره اجتهاد عرش اشدياني (که بگواه علمای عصر مرتب گشت) بخط شيخ تحرير يافته در ذيل آن مرقوم نمود که اين امریست که از سالها منتظر آن بودم - گویند آخرها بتکليف پسران بمنصب هم امتياز يافت اگرچه شيخ ابوالفضل نوشته در آخر عمر ضعف بصر بهم رسانيده در سنه (۱۰۰۱) يک هزار و يک در بلده لاور زندگي به سپرد ۱۰۰۱

* شيخ کامل * تاريخ فوتش يافته اند *

شيخ فيضي در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار متولد شد - بدقت طبع و جودت ذهن از جمیع علوم بخشه وافر برداشته - در حکمت و عرايت بيشتر تتبع نموده - و پزشکی دانش فرا بيش گرفته رنجوران آهي دست را چاره ميگردد - ابتدا بضيق معيشت و تنگي احوال گرفتار بود - در روز بهمراهي

(۲) نسخه [۲ ج] شيخ ملاهي *

* شيخ ابو الفیض فیضی فیاضی *

پسر کلان شيخ مبارك ناگوري ست - که از علمای وقت
 بریاضت و تقوی مشهور بود - یکی از اسلاف وی از دیار یمن
 در زی اهل تجرید برآمده بپای همت معمور جهان را
 در نوشت - و در مائة تاسعه در قصبه ایل از توابع سیوستان
 بار غربت کشاده توطن و تاهل گزید - و در عنفوان مائة عاشره
 پدر شيخ بصوب هندوستان رهگرای سیاحت گردیده
 در بلده ناگور طرح اقامت انداخت - چون وی را فرزند
 زنده نمی ماند در سنه (۹۱۱) نهصد و یازده شيخ که
 بوجود آمد بمبارک مسمی گردانید - چون بسن شهاب (سید
 بمجرات شتافته نزد خطیب ابوالفضل گذرونی و مولانا عماد
 لاری تلمذ نموده از صحبت علمای آندیار و مشایخ بزرگوار
 فوائد بسیار کسب نموده در (۹۵۰) نهصد و پنجاه بدار الخلافه
 آگره رحل سکونت انداخته پنجاه سال دران مکان بافاده
 علوم می پرداخت - و بدرویشی و قناعت بسر می برد
 و در توکل شانه عظیم داشت - مبادی حال در امر معروف
 و نهی منکر بحدی مبالغه می کرد که از کوچه (که آواز نغمه
 می آمد) نمی گذشت - و آخرها بمرتبه مولع شد که خود سماع
 و وجد می نمود - اوضاع مختلفه بسیار بدر نسبت داده اند

و عالم علوم ظاهر بود (مرید وی است - یکم بعید گفت
 که با این علم و دانش دست انابت بقیع (که چندان علم
 ندارد) داد - فرمود جای شکر است - که پیغمبر من امی
 است - و پدر من امی - سلسله شطاریه بسلطان العارضین
 بایزید بسطامی منتهی میشود - و لهذا در روز این خانواده
 به بسطامیه شهرت دارد - و چون یکم از وسائط این سلسله
 شیخ ابو الحسن عشقی سمک (قدس سره) در ایران و توران
 عشقیه خوانند - و پیروان این طایفه را - شطاری ازان گویند
 که در سلوک از مشائخ دیگر سلسل نیزتر و گرم تر اند
 و پیوسته کبرای این طایفه در عراق عرب و معجم بافاضه سالکان
 شمع هدایت می افروختند - نخستین کسی (که از ایران وارد
 هندوستان گشت) شیخ عبدالله شطاری سنه - که در نصب
 به پنج واسطه بشیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی
 میرسد - و در ارادت به همی واسطه بایزید بسطامی (قدس سره)
 و در اخبار الاخیار گفته که شیخ عبدالله به پنج واسطه بشیخ
 نجم الدین کبری (رحمه الله علیه) میرسد - در مازندران
 سکونت اختیار کرده در (۸۹۰) هجری مد و نوه در گذشت
 همان جا مدفون است - خلفای او در اطراف و جوانب
 هندوستان بهر شاد طلاب اشتغال ورزیدند »

(باب الشين) * [۵۸۲] (مؤثر الامر)

وصول نامه زامی سلطانی و مطالعه صحیفه گرامی همایونی
مبارکباد زندگانی بمخلصان این حدود رسانید - و نوید سعادت
محبت و عافیت ملازمان رکاب دولت برداد - آنچه بکمال
وقائع نگار قلمی بود مطابق نفس الامر است - هیچگونه تکلفی
دران واقع نیست *

* سخن کز دل بیرون آید نشیند لاجرم در دل *

المرام سر خداوند افسر از اندر هذائگی سرگذشت شوریده مباد *

* در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر است *

هرگاه حق سبحانه تعالی بنده سعادت مند خود را می خواهد
بدرجه کمال رساند پرورش باسمای جمال و جلال هر دو
میفرماید - یک دور جمالی گذشت - اکنون چند روز نوبت
جلالی ست - بحکم (ان مع العسر يسرا ان مع العسر يسرا)
بزدی باز نوبت جمال خواهد رسید - زیرا که بقانون عربیت
یک عمر در میان دو بحر واقع شده - و بجهت آنکه سطح محاط
بمحیط مصافحت کمتر از دایره محیط است عنقریب عروس
مراد بر منصفه ظهور جلوه گر خواهد شد - انشاء الله تعالی
و لله الحمد من قبل و من بعد *

بالجملة شیخ محمد غوث مقتدای متاخرین شطاریه
هندوستان است - خلفا و مریدان صاحب کمال بسیار دارد
سید وجیه الدین عاری گجراتی (که بر کتب درسیه شرح دارد

بجنس آنرا آورده) با جواب شيخ درين جا بضرورت مقام
ارتسام مي يابد * * صحيفه شاهي *

بعد از عرض آداب دسك بوس . معرض آنكه عنايت
قدير لم يزل از گروه دشواري تقدير به بدرقه توجه و دعای
ايشان و جميع درويشان باساني برآورد - و از سوانح روزگار
فته انگيز آنچه پيش آمد بجز محرومي ملازمت باعث آزار
خاطر و سبب تيروگي دل نگريد - و در هر نفس و هر گام
خيال در گرد اين اندیشه بود - که آن ديو سرشت مردم بآن
ذات مملوت صفات چه ساوک کرده باشند - چون شنيد (که
در همان نزديکي هجرت بديار گجرات فرمودند) دل ازان
افزوده گرفتاري قدری رهائي يافت - و پيوسته از صدق عقيدت
اميدوار است . که فیض فضل کردگار همچنان که از تنگنای
آفت بيرون آورده از بند اندوه نالبي مذکور آزاد ساخت
از محنت . هارقت موري نیز خلاصي بخشد - سبحان الله
چگونه سپاس و شکر گذاري بيقيين بطن نشين آن رهنه ای
حقيقي بتقديم (ساند - با اکثر اسباب پریشاني) که بظاهر قالب
فرود پيچیده است) در جمعيت وحدت سرای سويدهای قلب
باندازه یک ذره فصوص و فتورے راه نيفته - راه آمد و رفت
باندازه قافله دعای خير پيوسته مسلوک باد * جواب *

نمود - و نقل بالمصدر آن درينجا مناسب نبود *

غريب تر آنکه در حق شيخ بهلول مي نويسد که چون
جنت آشياني را توجه بدعوات بود شيخ را بادعاي ادعيه
عزت مي داشتند - و از نصبت بآن حضرت گاهي رابطه ارادت
و گاهي واسطه عقيدت اقتساب داده تفاخر نموده - حالانکه
اين دو برادر از فضائل و کمالات علمي عاري بودند - يک لخته
ارقات در زراي جبال نشسته بدعوت اسمي اشتغال مي نمودند
و آنرا دستاريز جاه و اعتبار خود مي ساختند - و بصحبت
سلاطين و امرا بوسيله ساده لوحان زود فريب رسیده - تمام ولايت
مي فروختند - و بطايف الحيل - واضعات و قريات مي گرفتند *

بالجمله اين همه زبان طعن شيخ ابوالفضل (که بر مشايخ
وقت ميروند) بحسب عداوت باطني و حقد همچشمي ست که
پدش نيز از مقتدايان وقت بود - و دعوي همسري داشت
اما قبوليت نيافت - با از داشکافيه و بے پرده گوئي ست
که منافعي مصلحت و مخالف جمهور است - بهر تقدير
(۲)
تحقيق و اثبات ولايت و غوثيت (که امر مبطن است)
يکطرف - اما اتحاد و ارادت جنت آشياني باين دو برادر
در تمامت ظهور است - چنانچه محييه همایوني (که بعد
از تسلط شير شاه بشيخ محمد غوث رسیده و در گلزار الابرار

(مآثر الامراء) [۵۷۹] (باب الثانی)

از آگره برآمده عرومه گوالیار بقدم پادشاهی رونق پذیرفت
ظاهر شد که گلوان قبیحاق همراه شیخ محمد غوث از گجرات
آورده اند . حکم شد که بیهای دلخواه از سوداگران بگیرند
درین مهله معروف گردید که شیخ و کسان او بهتر ازین کاران
دارند . اگر در وقت مراجعت از منزلش عبور فرمایند مرآینه
شیخ آنها را بپیشکش خواهد کرد . چون عرش آشیفی تشریف فرمود
شیخ مقدم پادشاهی را مفتنم شمرده حرز آفت بیام خانی
اندیشید . و جمیع کاران را (که بمردم شیخ مانع بود) با سایر تعطف
و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرد . و اقسام حلویات و عطریات
حاضر ساخت . و در آخر مجلس از پادشاه پرسید . که حضرت
دست ارادت بکس داده اند یا نه . فرمود که نه . شیخ دست
خود را دراز کرده دست عرش آشیفی گرفت . و گفت ما دست
شما را گرفتیم . پادشاه تبسم کنان برخاست . و از زبان پادشاه
نقل می کنند . همان شب بمضیم دوات آمده بزم جام و باده
قرتیب داده سرگرم نشئه نشاط بودیم . و بر طریق گرفتن گلوان
و طرز دراز دستی شیخ خندها داشتیم *

* بزمی *

* بزر دلق ملمع کمندها دارند *

* دراز دستی این کوتاه استخوان بوی *

پس از آن مرد ساده خود آرا در هنگامه عوام باین (دش
مباحث می نمود . و این حکایت را الفاظه چند تفسیر

شيخ بگواليار آمده با گروه شتافيت - پادشاه لوازم استقبال
 بها آورده فرودان نياز مندي بتقديم رسانيد - شيخ گدائي كنبر
 (كه مدر صدر بود) بهايقه عداوتی (كه با شيخ داشت) بتازگي
 كمر دشمني بخته رساله او را (كه در كجرات نوشته مشهور
 بمعراجيه - و برای خود معراج نعمت داده - و علمای كجرات
 بانكار برخاسته هنگامه برپا كرده بودند) به پيرام خان خانخانان
 رسانيد - و خاطر خان را برر متغير گردانيد - آن قدر رعایت
 پادشاهي كه متوقع شيخ بود بظهور نرسيد - ازان سبب رهائي
 يافته آزاده خاطر بگواليار كه محسن او بود برگشته گوشه انزوا
 گزید . تا دو شنبه هفدهم رمضان سنه (۹۷۰) نهم و هفتاد و زن
 ۹۷۰
 خاکدان بنعيم جاودان شتافيت * بنده خدا شد * تاريخ است *
 گویند از جانب عرش آشياني يك كرور دام وظيفه
 مقرر بود . و در ذخيرة الخوانين آورده كه شيخ نه لك (ربيبه) را
 جاگير داشت - و چهل فيل در فوج او ميرفت - و آنچه
 بزبانها افتاده (كه عرش آشياني نیز مرید شيخ بود)
 از اكبرنامه هم ظاهر مي شود - اگرچه شيخ ابوالفضل بذابر
 هميشه مشيخت يا بصوطن كه داشته يا بمزاج كوئي پادشاه
 در لباس ديگر را نموده - چنانچه آورده كه در سال چهارم سنه
 (۹۶۹) نهم و شصت و شش (كه برخه در همين سال
 مراجعت شيخ از كجرات نوشته اند) عرش آشياني بقصد شكار

(مآثر الامراء) [۵۷۷] (باب الشين)

۹۴۵

گردن زد - شيخ محمد غوث * فقامت شهيدا * تاريخ يافته
قبرش در ظاهر قلعه بديانه است - بالاي كوه *

جنت آشياني از قتل شيخ قرين تاسف و اندوه گشته
طريق اتحاد و ادب با برادرش شيخ محمد غوث مسلوک
و مرعي داشت - از مرید حاجي حميد گوالياري غزنوي ست
که از مرید شيخ قاض ^(۲) بنگالي و از مرید شيخ عبدالله
شاهري ست - نامش ابوالمرید محمد - و از جانب پير
بغوث ملقب گشته - شيخ در کوهستان چناده صوبه بهار بحکم
پير بربرده و چند سال بچله نشيني گذرانیده در سنه
(۹۲۹) نهصد و بيست و نه جواهر خمره را (که نسخه ايست

مشهور) دران خلوت نشيني از سواد به بياض آورد - و درين
هنگام عمرش بيست و دو سال بود - چون 'شير شاه' در سنه

(۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بر هندوستان استيلا يافت
شيخ بنابر اظهار ربط خود ^(۳) با همايون پادشاه اندیشه ناک گشته
بکجرات شتافت - و در انجا خانقاه عالي بنا نهاده فراوان

مردم آنديار را بفوائد معنوي برنواخت - چون در سنه (۹۶۱)

نهصد و شصت و يك رايات همايوني در ديار هند افراخته شد

شيخ از کجرات اراده معاشرت تصميم نموده در سال (۹۶۳)

نهصد و شصت و سه (که آغاز سرور آرائي عرش آشياني است)

(۲) در [بعض نسخه] قاضی (۳) نسخه [ا ب] خود و همايون *

و چون در سنه (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج ولایت بنگاله
مفتوح گشت هوای آنجا موافق مزاج جنت آشیانی افتاد - و بساط
عیش و طرب گسترده باستیفای حظوظ نفسانی پرداخت - میرزا
هندال برادر خرد پادشاه تهرت جاگیر یافته بود - بمرافقت
بعضی ارباب فساد افدیشه تباه بخود راه داده در عین موسم
باران - به رخصت روانه دار الخلافه گردید - میر فقیر علی حاکم
دهلی (که از ارکان سلطنت بود) باکره آمده بنصائح ارجمند
میرزا را بر دولتخواهی آورد - که زود بر جونیپور شتافته مالش
بافغانان دهد - درین اثنا برخی امرا از بنگاله گریخته در جونیپور
بمیرزا پیوستند - و سلسله جناب خطبه و تخت آرائی گشتند
میرزا باز آن تبه خیالی را از سر گرفت - جنت آشیانی ازین
خبر آگهی یافته شیخ بهول را (که بوی فرط محبت و حسن
اعتقاد داشت) به بند گذاری و موعظت پردازي روانه
ساخت - میرزا شیخ را استقبال نموده بمنزل خود آورد
و بر اعزاز و تکریم افزود - امرا از آمدن شیخ بدردلی و خدرک
افتادند - و آخرها یکنائی مشروط بقتل شیخ گردید - که
تا پرده از روی کار برندارند ^(۲) مرافقت صورت نگیرد - میرزا
نورالدین محمد شیخ را بتهمت (که با افغانه اتفاق دارد)
از خانه میرزا گرفته در ریگستان (که نزدیک باغ پادشاهی بود)

آمدند - روزی پادشاه فرمود که شیخ ضیاء الله یار ما نکرد
علامی شیخ ابوالفضل ازین مقوله آگهی داد - ناچار خود را
بلاهور رسانید - اتفاقاً پس از چندسگی یکی از حرمهای شاهزاده
دانیال حامله بود - پادشاه فرمود که وقت وضع حمل
بمزل شیخ ببرند - هرچند شیخ عذرهای برانگیخت پذیرا
نه افتاد - آن عذیفه را آوردند - چون شیخ را تفر نفس الامری
بود از زندگی ستوه آمده بعد از هفته جان بسپرد *

باقضای مقام مجملی از احوال والد ماجد این هر دو
برادر ثبت می گردد - شیخ محمد غوث و برادر کلاش
شیخ بهلول از فرزند شیخ فرید عطار اند - و از مشاهیر مشائخ وقت
بودند - هر دو در دعوت اسما کمال مهارت و نفس گیرا داشتند
شیخ بهلول مرید شاه قمیص^(۳) است - که در سادهورا آسوده
جنت اشیانی را بدر اخلاص و ارادت بهم رسید - با آنکه
با خواجه خاوند محمود انبیرا خواجه نامرالدین احرار بیعت
داشت خلع ربه مریدی او نموده بشیخ بیعت کرد - خواجه
بر آشت - و ترک رفعت کرده از هند بوطن شتافت - و این
بیعت برخواند *

* همای گور مکن سایه شرف هرگز *

* دران دیار که طوطی کم بزغن باشد *

(۲) در [نسخه] بهلول - و در [بعضی نسخه] اکبرنامه [بهلول (۳)

نسخه [ب] بیض *

(باب الشين) [۵۷۴] (مأثر الامور)

در معارك جدال مراتب جان فشاني بجا آوردے - تا سال
چهارم اکبري بمنصب هزاري امتياز يافته صاحب شوکت
و جمعيت گردید - گویند تا سه هزاري مرتقى مدارج امارت گشته
در عين جواني لوی ارتحال بعالم بقا افراشت *

و در مدين شيخ ضياء الله نوکري اختيار نکرده بدریشي
در ساخت - در حیات پدر بکجرات شتافته در خدمت شيخ
وجيه الدين علوي (که عالم علوم ظاهر بود - و بر اکثر کتب
شرح و هواشی مفید دارد - و مرید پدر اوست) اکتساب
علم کرده در پتن از شيخ محمد طاهر محدث بوهرة ^(۲) سند
حدیث نمود - دران هنگام از جانب پدر بصدد عزيمت نامه
و تفويض خرقه خلافت مشرف گشته - پس از رحلت آن بزرگوار
در سال (۹۷۰) نهصد و هفتاد بگواليار آمده روزی چند
گذرانیده در دار الخلافه آکره طرح سکونت ریخت - و خانه
و خانقاه بر ساخت - و مدتها باحراز مذبذبات اخروي همت
گماشته برسم دانش دلایز صوفي افاده مي فرمود - تا سيوم
رمضان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم بعالم ديگر خرامید *

گویند در سال [که در لاهور بعرش آشياني شاخ آهوانی (که
تماشای جنگ آن مي فرمود) بانثيدين رسید - و سخت
رنجوري در گرفت] اکثر اکابر از اطراف و جوانب بعيادت

و در جنگ با میرزا دستگیر مردم پادشاهی شده بیاسا رسید
 پسرش شیرویه ملازمک عرش اشدیانی دریافتند ابتدا در کومکبان
 منعم خان خانخاندان تعیین بنگاه گردید - و در جنگ دژ افغان
 (که در حدود اُتیسه رود) جوهر مردانگی هر روزی
 روز آورد - پس ازن سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده
 سلطان مراد بصوب کابل دستوری پذیرفت - پستار همراه
 میرزا خان خانخاندان به سمت کجرات نامزد شده سان سیم
 باقیات خان اعظم کوکه بهم دکن کمر خدمت بست - و سان
 سی و دوم با مطالب خان به تدبیر جلاله تاریکی مامور گردید
 و سال سی و سوم بخطاب خانای سر بلندی یافته پادشاهی
 اجمیر سرمایه مباحث اندرخت - از امرای هزاره ست *

کاشیخ عبدالله خان

خاف ارشد اسوا مشائخ الشطار شیخ محمد غوث
 گوالیاری ست - از بصره آن بزرگوار شیخ عبدالله و شیخ
 ضیاءالله بمزید اشتهاار اختصاص داشتند - نخستین بشیخ بدری
 معروف - در علم دعوت و تکثیر شاگرد رشید پدر والا مقدار
 و در ابتدا و ارشاد خلایق جانشین والد گرامی مفات بود
 برنوشته تقدیر داشته فقر و دریشی نوکری پادشاهی اختیار
 نموده در ملک امرای اکبری انتظام یافت - پیوسته در یسافها
 بقطره و بویه مراحم نیکو بندگیها و تقدیم رسانیده - و همواره

هر فساد داشت) شریک بود - سال بیست و نهم بحضور
 رسیده نامیده ارادت بر زمین فرائت نهاد - سال سییم
 (که پس از فوت میرزا حکیم عزیمت کابل پیش نهاد خاطر
 عرش آشیانی شد) - او پداسپانی دار الخلافه آگره لوی
 کادیابی افراشت - و مدت مهتد بدان کار پرداخت - سال
 سی و ششم مطابق سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری
 داعی حق را لبیک اجابت گفت - معامله دانی و کار شناسی او
 خاطر نشین پادشاه بود - از او رای د: هزاری ست *

* شیرویه خان *

پسر شیر افکن ولد قوچ بیگ است - قوچ بیگ از
 قدیمان همایون پادشاه بود - در شکسته (که از افغانه
 بفرج پادشاهی رسید) چون فرمت تنگ بود زامبرده را با
 دیگران جهت برآوردن مریم مکانی حلیه آن پادشاه والا جاه
 تعیین فرمود - مشارالیه بر در سراپرده جان نثار شد - چون
 پادشاه را سفر عراق پیش آمد شیر افکن برفقت میرزا
 کامران در کابل ماند - و پس از مراجعت جفت آشیانی
 از عراق از اینجا (که از میرزا اطمینان نداشت) خود را پیش
 پادشاه رسانیده بحکومت قلات سر برافراخت - و دستور
 گهمرد و فحاک و بامیلان به قیول او تقرر یافت - اما بعد
 تسلط میرزا کامران بر کابل موجب طمع خورده بدو پیوسته

تهدیه آن وقت بوده - و در قصبة سیکری (که چهار گروهی
اکبر آباد است - و عرش آشیانی در آن جا قلعه و شهر پناه
بنا کرده بفتح پوز مخاطب ساخت) کنع عزلت گرفته
(۲) بریاض و مجاهدت می برداخت - چون اولاد عرش آشیانی
زاده نمی ماندند بدین جهت از دریشان استمداد نمود
روی التجا بشیخ سلیم دم آورد - در همان ایام مادر شاهزاده
سلطان سلیم بازور شد - این معنی موجب وزید حسن ظن
گردیده در قرب جوز منزل شیخ مکانه برای حامله مذکوره
اساس پذیرفت - در همان مکان شاهزاده تولد یافته بمذاهبت
نام شیخ بدین اسم موسوم شد - لهذا اولاد و اشاء شیخ
درین دولت بمدارج ترقی رسیده *

شیخ ابراهیم مدعی بتعییناتی شاهزادگان در دار الخلافه
(۳) اکبر آباد سرگرم خدمت بود - در سال بیست و دوم جاسوس
با برخی مبارزان بتهانه داری لادائی و تنبیه سرکشان آنحدود
مامور گشت - ازان جا (که حسن عمل و کارکردگی او فروغ
استحسان گرفت) سال بیست و سیوم بایالت فتح پور سر
مباهات برادر اوست - سال بیست و هشتم بکرمک خان اعظم
کوکه مقرر شد - و در کشایش بنگاله ترددات شایان بتقدیم
رسانید - پستر با وزیر خان در دفع قتل (که در آدیسه

(۲) نطق [ج] بریاض و مجاهدت (۳) در [بعضی نسخه] اکبره *

بر بارگی گرفته ازان آشوب گاه به یتن رسانیدند - شکست
 و فاشش در داد - و ناموس عالم بتاراج رفت - غنیم اطراف
 و جوانب فرو گرفت - نزدیک بود که از یتن هم برآمده
 بجالور شتابد - که فی الجمله مردم فراهم آمدند - بصوابدید
 اعتماد خان بر شیر خان فولادی (که دران ضلع نخوت آرا بود)
 فوج فرستاده بر شکست - درین اثنا عبد الرحیم میرزا خان
 از حضور رسیده سلطان مظفر را آواره بادیۀ فرار ساخت - و سرکار
 بهرونج بتیول شهاب الدین احمد خان مقرر ساخته بکوک
 قلیج خان [که با سپاه مالو بکشایش قلعه بهرونج (که بتصرف
 کسان سلطان مظفر درآمده بود) همت گماشته] نامزد شد
 سال بیست و نهم آنرا بدست آورده بجبر پراگندگیها دم
 آسایش برگرفت - بهال سی و چهارم از عزل اعظم خان کوکه
 باز ایالت مالو باو قرار یافت - همان جا در سنه (۹۹۹)
 منهد و نود و نه رخت هستی بر بست - در ملک آبادی
 و رعیت آسودگی از یکتایان زمانه بود - کدبانوی خانه او
 بابا آغا (که پیوند خویشی با مریم مکانی داشت) بشایستگی
 زندگی نموده سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار
 و پنجم درگذشت *

• شیخ ابراهیم پور شیخ موسی •

برادر شیخ سلیم • یگري سمک • شیخ موسی از جمله

ميرزايان باغيه (که بران ديار بتغلب استيلا يافته بودند) تعين
فرمود . آن ناسپاسان ثبات^(۲) از دست داده پيش از جنگ
بکجرات بدر زدند . چون سال سيزدهم طلب حضور شه
مظفر خان ديوان اعلى از کثرت اشغال مالکي و مالي بخاليها
پادشاهي چنانچه بايد نمي رسيد . آنرا بدر نامزد نمودند
او از جز (سي و کارواني نسقم شايسته و انتظامي گزيده داد
سال بيست و يکم بمناصب پنج هزاري سرافراز برافراخته
بسپه سالاري مملکت مالوه تعين گشت . و سال بيست و دوم
چون از وزير خان کارهاي کجرات باختلال آمد حکومت^(۳)
آنجا بدر تفويض يافت . و در سال بيست و هشتم چون
اعتماد خان از تغير او بايالت کجرات در رسيد خان مذکور
بعزم حضور از احمد آباد برآمد . ملازمان ب حقيقت او
سر بشورش برداشته سلطان مظفر را (که در پناه کانتها روزگار^(۴)
مي گذرانيد) طلبيده بحري و سرداري دستمايه آشوب
گردانيدند . شهاب الدين احمد خان باطغاء اين نامه همت
گماشته کار برده آرائي کشيد . پيش از آنکه آريزش رويده باقي
مردم او جدا شده بمخالفتان پيوستند . دران سراسيمگي يک
از نوکران زخمی هم (سانيد . چندی وفاکيش خان را
(۲) نسخه [ج] ثبات قدم (۳) در [بعضي نسخه] و سيم (۴) در
[بعضي نسخه] کاپها *

(باب الشين) [۵۶۸] (مآثر الامرا)

استصواب خانخانان است) بمردم که در رکاب اند غیر از
جان گزائي و بے ناموسي ثمره نخواهد بخشيد . - ناگزير
است که ما بندها باماکن شريفه رفته بمواسم دعا گوئي اقدام
نمائيم . - عرش آشياني شخصه را نزد خانخانان فرستاد . که
ما خود عزم دهلي کرديم . - هيچ کس درين کار دخلي ندارد
معهدا عهدنامه بنام اين جماعه بفروستند . - چون اهل عناد را راه
سخن داشت و ميدان خالي بدست ما هم انگه و شهاب الدين
احمد خان افتاد علايه خاطر نشان مردم ساختند که مزاج
پادشاه از بيرام خان کيبود *

* هرچند باغي - ار غدايت نظري هست *

* گوئيم بدانها که سخن را اثره هست *

بیرام خان از اجتماع پيغام پادشاهي سراسيمه گشته حاجي
محمد خان سيستاني و خواجه جهان را بعدرخواهي فرستاد
تا آن وقت کار ازان گذشته بود که کسی گوش بمعذرتها
کند . - امرای چغته (که منتظر چنين روز بودند) از اطراف
و جوانب در ظل اقبال پادشاهي فراهم آمدند . - مهمات ملڪي
و مالي بصوابديد ما هم انگه بشهاب الدين احمد خان مفوض
شد . - درسه چند بتمشيمت امور سلطنت پرداخت *

در سال درازدهم (که پادشاه متوجه چيتور بودند) ادرا
از حوالي قلعه گاکوردن برپايمت ولايت مالوه برخواخته بمالش

(مآثر الامرا) [۵۶۷] (باب الشين)

بيغما داد - و لباس بے نويان در بر کرد - پادشاه ازین حرکت
آشفته تر شده او را بزندان خانه برنشانند - پس از چندے بعفر
جرائم مشمول عواطفه بيگران ساخت - مدتی بتقديم خدمات
تحصيل سعادت مي نمود - از انجا (که بميگساري خو کرده بود)
آخر کار عشه بهم رسانيد - سال سيم (که عزيمت زابلستان
در پيش بود) چون بيماريش افزود حسب الحکم در لودهيهانه
توقف گزيد - در همان سال مطابق سنه (۹۹۳) نهصد و نود
و سه هجري يا بعدم خانه در کشيد *

• شهاب الدين احمد خان •

از سادات نيشاپور است - بقم خدمات و مزید اعتبار
امتياز داشت - در ادائل جلوس بحکومت دارالملک دهلي
اختصاص گرفت - چون بيستم جمادي الاخری سنه (۹۶۷)
نهصد و شصت و هفت هجري سال پنجم عرش آشياني بگرام
خان را بجهت مهمات^(۲) در آگره گذاشته بعزم شکار برآمد و تا
سکندرآباد شکارکنان رسيد ماهم انکه انحراف مزاج مريم مکاني را
(که در دهلي تشریف داشت) تقريب ساخته برسم عيادت
ترغيب رفتن دهلي نمود - ملائم مزاج پادشاهي افتاد - چون
شهاب الدين احمد خان (که با ماهم انکه خويشي و دوستي
داشت) باستقبال رسيد عرضداشت که اين آمدنها (که بے

(۲) نعت [ب] مهمات آگره •

* شيخ جمال بختيار *

پسر شيخ محمد بختيار - طايفه ملقب بدین لقب در
چندوار و جلیسر مضاف صوبه اکبرآباد از مدت‌ها سکونت دارند
خواهر او گوهر النساء نام در خانه عرش آشياني سرآمد
مکملات بود - او بدین سبب قرب منزلت بهم رسانیده پدایه
هزاري مرتقي گردید - مردم حسد پيشه (که از پيش آمد او
خار الم در دل داشتند) بيخبر آب خوردن او را بزهرا می‌بختند
حال شيخ دگرگون شد - (درپ نام خواص پادشاهي بذاير دل سوزي
قدری ازان آشامید - او نیز متغير الحال گردید - چون بعرض
رسید پادشاه خود بچاره گوي برونشست - و صحت رو داد *

سال بیست و پنجم باتفاق اسمعیل قلي خان بمالش
نیابت خان (که علم بغی افراخته بود) دستوري یافته عرصه
مبارزت را به پیشقدمي آراست - و سال بیست و ششم
به تعیناتی شاهزاده سلطان مراد (که بمقابلة میرزا محمد
حکیم نامزد شده) مامور گردید - (درزے) که منزلگاه شاهزاده
خرد کابل شد (نامبرده از تهور منشي راه چنارنو سر کرد
و با مردم میرزا حکیم نبرد مرد آزما نموده جنگ کذا بمعسکر
شاهزاده پیوست - (درزے) عرش آشياني از وی رایحه شراب
استشمام نموده درین باب نکوهش فرمود - و از کورنش بازداشت
شيخ از جوش غیوت و ناز فردشي از جا رفته امباب مکنت را

سيالکوت مضرب خيام پادشاهي بود (شيخ در منزل حکيم
ابوالفتح سرگرم هرزه گوئي شده از شورش جنون جمدهر حکيم را
بر خود زد - مردم فراهم آمده از دست او باز کشيدند - و زخم
ادرا بحضور عرش اشياني بردخته باستعلاج پرداختند - گویند
پادشاه بدست خود زخم ادرا بخيه زد - و هر چند حکيمان
آزمون کار اصرار داشتند که اين جراحت مرهم پذيرفتني نيست
و بعد از دو ماه حالش بجا نكشيد که نبض شناسان قاروره دان
هم دست باز داشتند ليکن پادشاه همواره از دلدهي نويد رسان
تندرستي بود - چون هنوز در اجل او تاخير رفته بود
در کمتر زمانه بحال خویش آمد - پس ازان بوقت موعود
گرد هستي از دامن روزگار خود بر افشانده در وطن بياسود *

گویند برهنه زني کشا نام در خانه داشت - آن عاقله روزگار
پس از فوت شيخ خانها بتکلف طرح انداخته باغ و سرا و تالاب
احداث نموده و ديهات اطراف را باجاره گرفته در رونق افزائي
بانه (که شيخ در آن مدفون بود) مي کوشيد - و از پنجه زاري
تا سپاهي هر که ازان راه مي گذشت فراخور احوالش بنفاس
شيلان مي کشيد - و با آنکه کبر سن در يافته و بصارت رفته بود
شيره مرصيه را از دست نداد و تا شصت سال کمابيش احيای
نام شهر خود نمود *

* ع *

* نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد *

(باب الشين) [۵۶۴] (مآثر الامرا)

در مقام شفاعت بودند ايکون اهل عناد بتازگي بحرفهای
ناشايسته ايحاش افزوده شيخ طلب حضور گشمت - و بتقريب
محاسبه و مطالبه بذلت تمام مقيد نموده حواله^(۲) شيخ
ابو الفضل شد - ار بعلم مزاجداني دريافت که قتاش باز پرس
ندارد - بسابقه عداوت در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو
هجري پنهاني خفه کرد - يا باجل طبعي در گذشت *

• شيخ عبد الرحيم لکهنري •

از نجباي شيخ زادهای بلده لکهنو است - و آن بزرگ
شهری سمت از صوبه اردهه برکنار دریای کودي بيسواره^(۳) عداوت
ازان مملکت است - شيخ بيادری طالع در سلک ملازمان اکبري
انتظام يافته در جايزه نيکو بندگيها بمنصب هفتصدي (که
مهمين پایه نوکری آنوقت بود) سر برافراخت - چون با شيخ
جمال بختيار (که همشیره اش از ازداج مرغوبه عرش آشياني
بود) آمیزش و اختلاط تمام داشت ازین تبه درستي و بد دمسازي
بباده نوشي افتاده شيفته و ديوانه ميگساري گرديد - و چون
مسکرات مکدر روح و مظلّم عقل اسم افراط آن مهيج مواد
سودادي گشته يکباره جوهر خرد آن عافيت دشمن را تيره
تاخت - و آثار نابخردي از پيشاني پيدائي گرفت *

در سال سيم هنگام معادرت از کابل روزه (که حوالی

(۲) نسخه [۱] فرموده (۳) نسخه [پ] بيسواره *

(مائثرا لاهرا) [۵۶۳] (باب الشين)

فرض و سذت نباشد - و سبب ترفيد عالميان گردد (مخالفت آن موجب خسران دنيوي و سخط اخروي است - چه مرتبه پادشاه عادل زياده بر مرتبه مجتهد است - و بدین مضمون تذکره نوشته بمهر شيخ مشار اليه و مخدوم الملك سلطانپوري و غازي خان بدخشي و حکيم الملك و ديگر علمای وقت رسايدده * و کان ذلک في شهر رجب سنة (۹۸۷) سبع و ثمانين و تسع مائة * و چون از شيخ عبد النبي و مخدوم الملك حرفهای ديگر بعرض رسيد و ظاهر شد که آنها ميگويند که از ما باکراه و جبر مهر کرده گرفته اند عرش آشياني در همين حال شيخ را قافله باشی حاج کرده زړے (که بشرفا و ارباب استحقاق آن امکنه شريفه ميفرستادند) حواله فرمود - و با مخدوم الملك دستوري يافت - و بدین تقريب اخراج اينها از ممالک محروسه بعمل آمد - و حکم شد که همواره دران معابد برياضت مشغول بوده بدزن طلب عون بديار خود ننمايند - چون بحبيب آمدن ميرزا محمد حکيم و عصيان امرای بهار و بنگاله یک گونه هرج و مرج در هندوستان افتاد اينها (که متومد چنين هنگامه بودند) مع شي زائد مسموع نموده عزيمت معاودت مصمم ساختند - و با وصف تهذير شريف مکه از تخالف حکم پادشاهي بدريا نبردي درآمده در سال بيست و هشت باحمدآباد گجرات بار اقامت کشودند - اگرچه بيگمان محل

پادشاه را تذك گرفتند انحراف مزاج شد - شيخ فيضي و شيخ
 ابو الفضل آنرا دريافته اظهار کردند - که عام ما زياده ازين شيخان
 مرئي ست - که ديداري را پرده تحصيل دنيا کرده اند - اگر
 حضرت پشتگرمي ما نمايند بحجتهای قوي الزام و اسكات اينها
 ميکنيم - چنانچه روزی طعام مزعفرهم بر سفره بود - چون شيخ
 ازان تناول کرد ابو الفضل گفت که ايها الشيخ اگر زعفران
 حلال مي بود چرا اينهمه احتساب بحضرت خليفه الله فرمودند
 و اگر حرام است خود چرا تناول کردند - که تا سه روز اثرش
 باقي مي ماند - و مکرر مباحثات جدلي درميان آمد - تا در
 سال بيست و دوم تحقيقات سيورغال و تقديش مدد معاش
 بکار رفت - ظاهر شد که شيخ با آنهمه صلاح و تقوي مراتب
 کفاف و استحقاق مرئي نداشته - در هر صوبه مدرسه عليه
 مقرر شد - و چون در سال بيست و چهارم عرش آشياني محله
 از علما و دانشمندان ترتيب داد باتفاق آنها قرار يافت
 که پادشاه زمان امام وقت و مجتهد روزگار است - از مختلفات
 پيشينان آنچه برگزيند پذيرفتن آن به مردم موجب ثواب است
 يعني در مسائل دينيه (که مختلف فیه مجتهدين است) بنابر
 سهيل معيشه عالم و مصلحت اهل اسلام برای مائب خود
 شقه که اختيار نمايد اتباع آن برکانه انام لازم است - و کذاک
 بفکر موافق نماي خود حکم از احکام قرار دهد (که مخالف

نقلیه سرآمد علمای عصر بود . و در علم حدیث صند عالی
 داشت . و با وصف افاده علوم باشغال سلسله علیّه جهت
 مواظبت می نمود . حبس نفس بجائز رسانید که تا یک پیر
 دم نگهداشته بذکر قلبی مشغول میشد . در سال دهم جلوس
 عرش آشیانی بوسیله مظفر خان دیوان اعلی بمنصب
 مدارت کل هندوستان کامیاب گردید . و بمرور ایام جلائل امور
 سلطنت نیز بصوابدید از بازگردید . و در قرب منزلت
 پادشاهی بمرتبه رسید که باستماع حدیث شریف عرش آشیانی
 بخانه اهل میرفت . و چون دران وقت اکبر پادشاه بترغیب
 شیخ در اجرای احکام شرعی و امر معروف و نهی منکر
 فرادان جهد میفرمود و خود اذان میگفت و امامت میکرد
 حتی بقصد ثواب بمسجد جاروب میزد و روزه بتقریب سالگه
 بر ملبوس پادشاهی رنگ زعفران پاشیده بود و - شیخ
 بغضب آمده سر دیوان چنان عصا برتافت که بدامن جامه
 عرش آشیانی رسیده پاره شد . حوصله تنگی کرد . نزد والده
 شکایت کردند . که بایستی در خلوت شیخ منع می کرد
 مریه مکانی گفت پوتم گران خاطر نشوی . باعث نجات
 اخروی ست . و تا قیامت خواهند گفت که ملای غلری
 با پادشاه عصر این حرکت کرد . و آن معادتمزد متحمل شد
 و چون هر روز شیخ و مخدوم الملک باحتماب و تعصب

(باب الشين) [۵۶۰] (مآثر الامرا)

خیمه برآمده زبان پرسش برکشاد - و چون خود را آماجگاه دید
ازان وحشت جا بخیمه شتاب آورد - دران وقت جوقی از ناسپاسان
زخمی چذ بدو رسانیدند - هذوز رمقی بود که نزدیکان وفا کیش
بعماری انداخته روانه سارنگپور شدند - و از پخته کاری
و زمانه شناسی چنان ره سپردند که بسیاری زنده انگاشتند
و برخه بدان تصور یک گونه همراهی گزیدند - در کمتر زمانه
بحصار آن شهر پناه برده مؤده رستگاری بر زبانها انداختند
و کوس شادمانی بلند آوازه گردانیدند - ازین حسن تدبیر
گرد شورشی که بلند شده بود فرو نشست - و هر یکی از
بد سگالان کناره گرفت - شکفت آنکه اکثری انجام کار دانسته
گام سرعت برداشته بودند - خبر زندگی یاری نموده پاسبانی
بنه و بار در آوردند - و از چذین آشوب بعافیت گاه رسانیدند
پادشاه نظر بر قدم خدمت آن سفر گزین ملک بقا خواستگار
آمزش شده تباه کرداران را گرفتار ساخت - و بگوناگون
بادافراه عبرت نامه جهانیان گردانید - بسر دوش مقیم خان
که ترجمه اش در احوال تربیت خان عبدالرحیم ثبت یافته *

س * شیخ عبدالنبي مدرسا *

نبیره شیخ عبدالقدوس کنکوی - که از اولاد امام ابوحنیفه
کوفی و از مشاهیر متاخرین هندوستان است - در سنه (۹۴۴)
فصد و چهل و چهار وفات یافته - شیخ عبدالنبي در علوم

دولت ناشايسته انديشيد (سرزنش زباني (که امالت منشان را
 فخمش کاري تر از شمشير [بدار است) فرموده نزد خانخانان
 فرستاد . که بهر چه سزادار داند از عفو و انتقام بعمل
 آرد . خانخانان ازین عاطفت بسپاس پرداخته در اعزاز
 و احترام شجاعت خان کوشيد . و درخواست دفع جريمه او
 نمود . ملتمس او پذيرفته بطلب ممتاز فرمود . و در سال
 بيست و دوم بمذنب سه هزارزي و حکومت مالوه و سپه سالاری
 آن ديار بلند مرتبه گرديد . چون سال بيست و پنجم سنه
 (۹۸۸) نهمصد و هشتاد و هشت لخته امراي بدسرشت
 بنگ و بهار عرمه فتنه و فساد برآراستند او حسب الطاب
 پادشاهي از سازنگدور یک منزل برآمده بود . عوض بيگ
 برلاس با جمعی از ملازمان او از سخت گيري و بد سلوکی
 (که موجب سپاه بيحساب باز داشته . و بنکوهيده دشنامها
 سرزنش نموده) اخلاص گزني و خير سگاي از دست مرهشته
 در کمين بد انديشي بودند . هنگام کوچ (که بيشتري همراه
 بنه و بار سردار (نورديه . و برخي گرمی شغل کوچ داشتند)
 حاجي شهاب نامي را سرداري برداشته هنگامه آرای ستيزه
 گشتند . غوغای عظام برخاست . قوم خان بسروش جويای آگهي
 شده بگزند جان فرسا نقد زندگي در باخت . شجاعت خان از

شمشیر و توش در گردن انداخته بگورنش پادشاه آوردند
ازان میان منیم خان را با شاه سیستان زولانه در پار تخته
در گردن کرده چندی نگاهداشتند - وقت انتهای جنت آشیانی
بتسخیر هندوستان بهمراهی منیم خان در کابل ماند - چون
در عهد عرش آشیانی پس از تفرقه پیرام خان منیم خان طلب
حضور گردید منیم خان نیز برفاقش او بهند آمده باضافه منصب
مورد عذایت گشت - سال نهم در یورش مالوه (که عبدالله خان
اوزبک حاکم ماند و خیالات داسد بخود راه داده می خواست
شورش برانگیزد) مصدر توندهای پسندیده شده بخطاب
شجاعت خان ناموری اندوخت - و در مبادی سال پانزدهم بداعیه
ضیافت استدعای قدوم پادشاهی نمود - عرش آشیانی بقبول
مسئول مهابی ساخته یک شبانه روز بخانه اش عشرت پیرا بود
از جشن دایمذیر ترتیب داده در آداب انجمن آرائی اهتمام
بکار برد - و در سال هیزدهم (که بیلغار نه روزه احمد آباد
گجرات بنزول اجلال اکبری دارالاقبال گردید) شجاعت خان
از گزاف خیال در بزم پادشاهی حرفهای هرزه نسبت بمنیم خان
خانخانان سپه سالار (که بانتظام ممالک شرقیه مامور بود) بر زبان
راند - عرش آشیانی بمکافات در تقصیر (که هم ادب حضور مرعی
نداشت - و هم مراعات توره سلطنت فرر گذاشت که با سپهسالار

خان و مير ابو تراب (که همواره بفرسيل غوائض استدعای مهم گجرات مي نمودند) کسيل فرمود - مومي اليه در اثنای راه با مير ابو تراب برخورد - پيش اعتماد خان بگجرات رفت و بمقدمات تسلي اطمینان خاطر از نموده بملازمت پادشاه آورد - پستر در کومکيان خان اعظم کوکه تعيينات موبه گجرات گشت - پس ازان بتقريب کامياب ملازمت حضور گرديده در ذيل امرا (که در سفر اياغار گجرات پيش پيش روانه شده بودند) بدان سمت گام جلالت برزد - و پس ازان بحکومت ارجين مر بلذ گشته لوی اعتبار برافراشت - و بخطاب نقابت خاني چهره امتياز برافروخت - و در سال بيست و چهارم از تغير قوسون محمد خان بحکومت بتن گجرات سرمايه انتخار اندوخت

از امرای در هزاري ست *

• شجاعت خان *

عرف مقیم خان عرب خواهرزاده و خویش قردي بيگ خان اسم - بدولت عواطف جنت آشياني بخطاب مقیم خاني سر برافراخته بين الامثال و الاقوان امتياز بهم رسانيد - در أيام هرج و مرج از ملازمت متقاعد گشته بهيرزا عسکري پيوست و هنگام معارفت آن پادشاه از عراق همراه ميرزا در قلعه قندهار محصور بوده مراسم پامپاني و تحصن بجا مي آورد چون ميرزا زينهاري گشته از قلعه برآمد اکثر امرای بيوفا را

(باب الشين) [۵۵۶] (مآثر الامراء)

نغازه چهره او بود - زبان شکایت آورد جهانیان نکردند - و از دیدن
ناملائم چندان زبون غم نگشته - از دستگیری عقیدت و بزدگی
بیمین نسبت کوکلتاشی شاهزاده شهر آفاق گشته در جرگه
امرای اکبری انتظام یافت - اگرچه هنوز بمنصب پانصدی
فرسیده بود اما اعتبار فراوان داشت - سال بیست و دوم
در یورش مالوه هوازدگی دریافت - چون بدار الخلافه آمد
از ناپرهیزی انجام کار بفالغ کشید - در همین سال (۹۷۵) که
عرش آشیانی بجانب اجمیر کوچ می فرمود (بحضور طلبید
او رخصت واپسین گرفت - چون بخانه رسید بمنزگاه نیستی
شتافت - سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج *

* شاه فخرالدین *

موسوی مشهدی پسر میر قاسم است - در سنه (۹۶۱)
نهصد و شصت و یک هجری در رکاب جنت آشیانی بهندوستان
آمده بمرام پرستاری مشمول عواطف سلطانی شده - پس
از آن (که مقر سلطنت بوجود عرش آشیانی آرایش پذیرفت)
براتبه سرداری معود نمود - و سال نهم در فوج (که بتعاقب
عبدالله خان اوزبک تعیین شده) شتافته مصدر ترددات
گردید - و سال شانزدهم همراه لشکر مقله (که بهسرکردگی خان کلان
سمت گجرات قرار یافته بود) دستوری یافت - چون موکب
ظفر کوکب پتن گجرات رسید پادشاه او را با فرامین نزد اعتماد

(مآثر الامراء) [۵۵۵] (باب الشين)

و هفت هجري جنت مكاني متولد گشت - و بهمنامی شيخ

بشاهزاده سلطان محمد سليم معصی گردید * ع *

۹۷۷ * در شوار لجه اكبر * تاريخ است

و پس ازان (كه ولادت سلطان مراد و سلطان دانيال نيز واقع

شد و نفس شيخ گيرا گردید) سيكري را مصر جامع ساخته

عالي اسامی و خانقاه رفيع بنا با مدرسه بصرف پنج لك (ربيعه

مرتب گشت * و لايري في البلاد ثانيها * تاريخ يافته اند

و قصرهای دلکش و بازارے بزرگ سنگين و حدائق نظر فريب

اطراف شهر صورت ابداع پذيرفت - چون در اثنای آبادی

آن معموره مملکت گجرات مفتوح شد خواستند آن سواد اعظم را

بفتح آباد موسوم نمايند - بفتح پور زبانزد خلق گردید - همین نام

مطبوع پادشاه افتاد - شيخ در سنه (۹۷۹) نهصد و هشتاد و نه

هجري رحلت نمود * شيخ هندی * تاريخ است - بذابر اخلاص

و اعتقاده (كه عرش آشياني را بشيخ بهم رسیده بود) يصران

و خويشان و نبائر و احفاد ایشان بمنامب عليه و مراتب عمده

اختصاص گرفتند - و چون زوجه و مبيعه شيخ برخاست و فطام

شاهزاده سلطان سليم ممتاز شده بودند در ايام فرمانروائی او

به نعلب کوكلداسي سرمايه افتخار اندرخته اكثرے پدايه پنهجرازي

برآمده صاحب تابل و علم گردیدند *

بالجمله شيخ احمد در تعافيان روزگار بها خويهای گزیده

* شیخ احمد *

فرزند میانی شیخ سلیم چشتی فتحپوری ست . قدس سره
 که اصلش از دهلی ست . پدر از شیخ بهاءالدین از اولاد شیخ
 فرید شکر گنج بوده . شیخ در دیار عرب مدت ها سیاحت نموده
 و حج بسیار گذارده دران دیار بشیخ الہند مشہور و معترف گردید
 پس از انکہ بہندوستان معاودت کرد در موضع سیکری دہازدہ
 کردہی آگرہ (کہ از مضافات بیانہ بود . و چون دران گل زمین
 فردوس مکانی بر رانا سانکا فتح یافت بشکری موسوم فرمود
 بشین معجمہ) بالای کوه (کہ بآن موضع متصل است) مسجد
 و خانقاہی ساختہ بریاضات^(۲) اشتغال می نمود . از غرائب اتفاقات
 عرش آشیانی را (کہ در چہار دہ سالگی بر سرور فرمانروائی
 ہندوستان جلوس نمود) تا چہار دہ سال دیگر (کہ سنین عمرش
 بہ بیست و ہشت رسیدہ) فرزندے کہ میشد زندہ نمی ماند
 چون احوال شیخ بسمعش رسید درین امر آرزوی مفرط داشتہ
 از جناب عارف مرتاض استمداد نمود . شیخ بتولد سہ پسر
 عالی قدر مبشر فرمود . در همان ایام آثار حمل در والدہ
 جنت مکانی ظاہر شد . چون در امثال این امور تغیر مکان را
 بشگون فرا می گیرند آن عقیقہ را از آگرہ بمنازل شیخ فرستادند
 روز چہار شنبہ ہفدہم ربیع الاول سنہ (۹۷۷) نہصد و ہفتاد

* ز بالا و پائين دژ مي نمود *

* چو آتش قزلباش و هندي چو دود *

آخر الامر خواص خان قلعه دار آنجا بامان برآمده راه هند گرفت - ازان وقت تا اوائل سلطنت خلد منزل بخدمت قزلباش بود - چون پادشاهي ايران ضعيف تر گرديد ميراديس ابدالي (که در ملازمان شاه تعيينات قندهار بود) آن قلعه را بتصرف آورد - و باقتضای مصلحت کلیدش را بخدمت خلد منزل ارسال داشته استدعای مذهب نمود - چنانچه در احوال او سمت ذکر یافته - پس ازان بشه نشاء انتقال نمود - و دريذولا گريد بهکم آن پادشاه ذوی الاقدار آن ولايت رونقه ديگر یافته و در حوالی قلعه معموره طرح انداخته موسوم بنادر آباد *

قندهار مملکتی سمت وسيع از اقليم سيوم ° طول از قلات بخارا تا غور و غرجستان سه صد کرده - و عرض از سند تا فرة دريخت و شصت - شرقي سند - و غربي فرة - شمالي غربي غور و غرجستان و شمالي شرقي کابل و غزني - جنوبي سيوي - قلعه قندهار بدشوار کشاني شهر عالم - طول او يكصد و هفت درجه و چهل دقيقه - و عرض سي و سه درجه - بنگاه بيشتروالوس افغان و بلوچ و ابدالي - بيست و چهار معال اسمي بجمع هفت کور دام که برابر اسمي بجمع بلخ و بدخشان *

(۲) فسطح [ب] تا غرجستان *

میرزا کامران در کابل و بدخشان جنت آشیانی فارغ بال
و آسوده خاطر نبود و پس از تسخیر هندوستان چندان فرصت
نشد که ایفای وعده با شاه ایران در میان آید تا آنکه در
زمان عرش آشیانی بتقریب که گذشت شاه محمد خان قلاتی
محرک این سلسله شده قلعه بحکم شاهی بتصرف سلطان
حسین میرزا درآمد - و زیاده بر سی و هفت سال در تصرف او
و اولادش ماند - مظفر حسین پسر کلانش در سنه (۱۰۰۳)
هزار و سه هجری سال چهارم اکبری قلعه را تسلیم ملازمان
پادشاهی نموده نوکری هندوستان اختیار کرد - تا در سنه
(۱۰۲۱) هزار و سی و یک سال هفدهم جهانگیری شاه
عباس ماضی در محاصره چهل روز لغز خواجه عبدالعزیز نقشبندی
(که در امور قلعه داری نهایت بیجگری بکار برد) انتزاع
نمود - و باز در سال یازدهم فردوس آشیانی سنه (۱۰۴۷) هزار
و چهل و هفت هجری علیمردان خان زیگ از غضب و سفاکی
شاه صفی صفوی و ناپردائی مردم ایران اندیشه مذگشته باعلی
حضرت ملتجی شده قلعه حواله کرد - تا آنکه شاه عباس ثانی
در سال بیست و دوم شاهجهانی با فوج جرار آمده محاصره
نمود - و تا دو ماه محاربه در میان بود - چنانچه میرزا عبدالقادر
تونی دران جنگ گفته *

(مآثر الامراء) [۵۵۱] (باب الشين)

میرساندم . و باز سرانجام ^(۲) یوزش قندهار نموده روانه شد
و چون قلعه را محاصره کرد بوداغ خان دید که از جانب شاه (که
بطرف آذربایجان با سلطان رزم مقابله دارد) کمک متعذر است
ناچار امان طلبیده بعراق رفت . میرزا قندهار را از سرنو
استحکام داده بلامور برگشت . و چون هندوستان بعزت
استیلای افغانان محل سکونت چغتائیه نمافد میرزا کامران بکابل
شتافت . و میرزا همدان از جنت اشیانی جدا شده قندهار را
متصرف گشت . میرزا کامران باز لشکر فراهم آورده تاشمشاه
گرد قلعه نشست . میرزا همدان از بے آذوقی به تنگ آمده بعد
و پیمان قلعه را سپرد . و میرزا کامران قندهار را بمیرزا عسکری
برادر دوم خود داده بکابل شتافت . چون جنت اشیانی
در سنه (۹۵۱) نهصد و پنجاه و یک بایران رفته از شاه کمک
درخواست و عده نمود که هرگاه قندهار بتصرف در آید بملازمان
شاهی بپردازم . چنانچه در ادل حال (که قندهار مفتوح گردید)
به بوداغ خان قاجار (که سردار لشکر قزلباش دله سلطان مراد
میرزا کومک جنت اشیانی بود) حواله فرمود . لیکن هنوز
مهمات پادشاهی سرانجام نیافته بحسب زه و زاد امرای چغتائیه
مانع نبود . باز قندهار را از قزلباشیه گرفته به بیرام خان
(که دولتخواه طرفین بود) سپردند . چون سالها بذایر منازعت

(۲) نسخه [ج] یوزش نموده روانه قندهار شد .

جانب، میرزا کامران حکومت قندهار داشت (استحکام داده تا هشت من نگاهداشت) - درین اثنا میرزا کامران با بیست و هزار سوار از لاهور شتافته با سام میرزا بمحاربه عظیم در پیوسته اغریواز خان در جنگ دستگیر گشته بقتل رسید - سام میرزا شکست یافته برگشت - میرزا کامران خواجه کلان بیگ را بدستور گذاشته بلاهور معاودت نمود - شاه در سنه (۹۴۲) فصد و چهل و سه (که نوبت ششم جهت دفع فتنه عبید خان اوزبک بخراسان آمد) چون امیر عمده قزلباشیه با جمعی کثیر در یورش قندهار کشته شده بود از کمال غیرت و حمیت خود بحدود قندهار آمد - خواجه کلان بیگ جمیع کارخانها را از توشک خانه و رکابخانه و غیرها بآئین مناسبت ترتیب داده مقالید قلعه پیش شاه فرستاد - و گفت سامان قلعه داری ندارم و توانائی نبرد نیست - و آمده دیدن در آئین نمک شناسی و در ملت حفظ حقوق صاحبی و نوکری را نه - ناچار خانه آراستن و بمهمان سپردن و خود را کناره داشتن مناسب میدانند - شاه ایالت آن ملک ببوداغ خان قاپار لطف فرموده بجانب عراق عنان عزیمت انعطاف داد - چون خواجه کلان براه اوجه بلاهور آمد میرزا کامران یک ماه رخصت کورنش نداد - که چرا این قدر نتوانستی نگاهداشتی که من خود را

بر سر قندهار آمد . نامر میرزا (دزے چند حصاري شده آن
مملکت را بدو را گذاشت - و او باز زمام ایالت آن آله را بکف
کفایت از غوڤیان داده مراجعت کرد - چون پس از خراسان بحیطه
تصرف شاه اسمعیل موفی درآمد شجاع بیگ بشاه سلسله جنیان
اخلاص گردید - و به بیگلربیگی هرات یک گونه بازگشته
می کرد که دیگر باره فردوس مکانی آمده قندهار را گرد گرفت
شجاع بیگ بدرر^(۲) میش خان شاملو بیگلربیگی هرات استغاثه
نمود - او در خدمت بابری التماس کرد - که شجاع بیگ
اظهار بزدگی شاهی می نماید - صدائق فیما بین مفتضی
عدم تعرض حمل دوست - فردوس مکانی بکابل اوای معارفت
برافراخت - شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار
گذاشته خود بخراسان رفت - آن معتمد ' نا اعتماد مملکت
بتصرف فردوس مکانی داد - و پادشاه آن را بمیرزا کامران
بهر خود حواله فرمود - پس ازان در زمان فرمان رانی شاه
طهماسب سنه (۹۴۱) نهصد و چهل و یک صام میرزا
برادر شاه با اغربواز خان شاملو^(۳) که بیگلربیگی خراسان و لکه
میرزا بود) بی استقراض استیذان شاهی بر سر قندهار آمد
خواجه کلان بیگ (که از امرای فردوس مکانی بود - و از

(۲) نسخه [ب] بدرر منقش - با بدرر بنانی باشد (۳) نسخه [ج]

اغربواز خان .

(باب الشين) [۵۴۸] (مآثر الامرا)

میکردند بجا بود - اما چون خرد پوزهان باستانی کابل و قندهار را
در دروازه هندوستان بر شمرده اند (که از یکم بتوران و از دیگر
بایران روند) و از نگاهبانی این هر دو فراخمای هندوستان از بیگانه
ایمنی پذیرد پس دروازه اختیار صاحب خانه اولی و انصیب است
علی الخصوص که کابل بدست پادشاهان هند باشد قندهار هم
در تصرف ایشان بایستد - و این همه مسلم در مورخه که
صاحب خانه از ارباب ضبط و هوش باشد - و الا در عالم
بی خبری خانه و مافیها از خود نیست - چنانچه مشاهده افتاد
که شهشاه زمان نادر شاه آن هر دو را یکم کرده بدیلهی درآمد
و رسید کار بجائیکه رسید .

اگرچه تقلمب و تحول حکومت قلعه قندهار درین اوراق بهر جا
بقدر ضرورت ثبت گردیده لیکن مجموع القضا بوسم اجمال اینجا
رقمزد کاک بیان می گردد - که این ولایت در زمان سلطان
حمید میرزا والی خراسان و یورش بدیع الزمان در تصرف
امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ والدا بود - و بعد از واقعه
میرزا و استیصال آن سلسله (که مملکت خراسان بتصرف شیبانی
خان اوزبک درآمد) شجاع بیگ بهلازمه او رسیده نوازش یافت
در همان سال فردوس مکانی لشکر بقندهار کشید - و بجنگ و پیکار
از ارغونیه برگرفته ببرادر خود ناصر میرزا حواله کرد - و خود
بکابل برگشت - و چون شیبانی خان ازین سانهه آگهی یافت

(مآثر الامرا) [۵۴۷] (باب الشين)

زخمه بمادل هم رسيد - چهار ماه بر بستر رنجوزي افتاده
جان بجان آفرين سپرد *

گويند او از شيوه بے حفاظي با زن ديوان پدر خود تعاق خاطر
داشت - زن بعفت منشي تن در نميداد - پدرش درين باب او را
منع ميکرد - و نصيحت مي نمود - او روزی از موعظت پدر
بهم برآمده شمشيری حواله نمود - سبحان الله زهم سنگين دلي
و غريب بے مروتی - شاخ را با اصل ستيزه کردن تيشه بر پای
خود زدن است - و حفظ منازل بزرگان از دست دادن خویش را
بچاه مذلت افکندن *

* از مکافات عمل غافل مشو .
* گندم از گندم برديد جو ز جو *
بسر درم او قيام خان است - در عهد جهانگيري ب خطاب خاني
معزز گرديده مدتها بخدمت قرولي قيام داشت *

مخفي نماند که از قدیم الايام قلعه قندهار متنازع فيه
سلسله عايله مغويه و خاندان عظمت بنديان تيموريه است - گاه
اين ناحيه بفرمانروای آن طبقه منظم بوده - و گاه بارليای
اين دولت متعلق - باعتبار آنکه فردوس مکاني از ارغونيه انتزاع
نموده در انتساب آن بمسلحه چغتائي شکی نيست - و بذبران (که
در سواف ايام سلاطين خراسان تعلق داشته و جنم اشياني
بشاه ايران و عده پيشکش آن کرده) اگر سلاطين مغويه دعوي

(باب الشين) [۵۴۶] * (مائرا لامر)

یافته مایه اندوز عشرت شد - سال هفدهم (که خان اعظم کوکه را
با محمد حسن میرزا در حدود گجرات جنگ دست داد)
مشار الیه (که در جرانغار جا داشت) زخمی شده خود را بگذار
کشید - و با احمد آباد رسیده فرار گرفت - پسرش عادل خان است
که ابتدا با اتفاق ادهم خان کوکه بدورش مالوه تعیین شده - پس
ازان همراه محمد قلی خان برلاس بر سر اسکندر خان اوزبک
(که در اوده رایت بغی می افراشت) مامور گردیده در محامره
قلعه چیتور تردد مردانه بظهور آورد - اوائل سال سیزدهم (دز
پادشاه بشکار شیر توجه فرموده بتیر بندوق زخمی ساخت - شیر
خشمگین شده پیش آمد - پادشاه در صدد آن شد که قابو جمعه
تیر دیگر حواله نماید - اما شیر از پادشاه نظر بر نمیداشت
لذا دستم خان مامور شد که پیشتر رفته شیر را بجانب خود
متوجه سازد - عادل خان (که دران هنگام معاتب بود) گمان
اجازت عام برده با تیر و کمان سبق نمود - تیر که انداخت
اتفاقا خطا شد - حمله کرده بشیر در آویخت - و دست
چپ در دهنش انداخته دست دیگر بخنجر برد - باقتضای
هنر و شمشیر بند نیام مستحکم شد - تا گسیختن آن شیر دست
عادل فروخائید - پس ازان خنجر کشیده در زخم بر دهن
شیر رسانید - شیر دست راست او را بدهان گرفت - درین اثنا
مردم دیگر شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند - دران میان

اگرچه در اينک صاحب عالم آرا با اين حکايمت في الجملة
تباينه دارد (چه در مرقوم خامه اخبار طراز خود ساخته - که
بدرخواست شاه محمد قلاتي اول مرتبه شاه ايران سلطان حسين
ميرزا را با راي خليفه شاملو بمعارضت تعيين کرد - چون شاه دردي
بهر خليفه شاملو با فوج غافل بر سر بهادر خان ريخته ادرا
رهگري باديۀ هزيمت ساخت شاه محمد بمکر و حيله پيش آمده
بقلعه داري پرداخت - امرای قزلباش زمين دار را متصرف
شده حقيقت را بشاه اعلام نمودند - شاه در سنه (۹۶۵) نهصد
و شصت و پنج علي سلطان ثاني اعلي ذوالقدر را بالشمس جوار
بتسخير قندهار ناهزد نمود - و ابالت انجا را بسطان حسين ميرزا
تفويض فرمود - شاه محمد قلاتي تا شش ماه باوازم محاربه
اشتغال داشت - چون مدد از هيچ طرف بار نرسيد دست
در دامن استيمان زده پس از معاهده و پيمان قلعه سپرده
درانه ديار هند گرديد) يکامل که از مورخين ايران و هندوستان
هر کدام جاسب خود نگاهداشته جرعه چنبايده باشند - و اگر
تطبيق دهند بين الرايتين هم مدرج مي گيرد که الايفي *

بالجملة شاه محمد قلاتي در آخر سال سيوم بملازمت
عرش اشياني استسعاد يافته مشمول عواطف پادشاهي گشته
بتدريج بمنصب دروزاري و خطاب عالي اختصاص گرفت
حال درازدم بهاسبالي قلعه کوتاه و حکومت آنه در سربلندي

کارے نه ساخته رو بگريز نهاد - و نتوانست که بزمين دار و آنحدود
بسربرد - ندامت زده راه هندوستان گرفت - و شاه محمد کمک
خود را تواضع نموده عذرها در ندادن قندهار درميان آورد
و خالي بر گردانيد *

چون شاه ايران شنيد که شاه محمد قلایي بر پيمان خود
نه ايستاد برادرزاده خود را سلطان حسين ميرزا بن بهرام ميرزا
و حسين بيگ ايچک اُغلي استجلو له و وایي خليفه شاملو را
بگرفتن قندهار تعين کرد - شاه محمد در لوازم قلعه داري اهتمام
نمود - چون محاصره قلعه بامتداد کشيد سلطان حسين ميرزا ملول
گشته از پای قلعه برخاست - شاه برآشفته ميرزا را با علي سلطان
حاکم شيراز باز فرستاد - تا بهر نوعی که باشد قلعه را در تصرف
آرند - علي سلطان * (که لاف اين کار زده بود) کوششهای سخت
در گرفتن قلعه کرده به تير و بندوق مسافر ملک بقا گشته
تفرقه در لشکر ايران افتاد - ميرزا را نه روی باز گشتن و نه رای
بودن - در گرد قلعه نهشته روزگار مي گذرانيد - چون اين کيفيت
از نوشته شاه محمد بعرض آشياني رسيد در جواب بقلم آمد
که جنم آشياني مي فرمود که هرگاه هندوستان فتح شود
قندهار را به شاه ميدهم - خوب واقع نشد که باين مردم جنگ
کرده کار تا باين حد رسانيد - الحال مناسب آنست که قلعه را
بکسان شاه سپرده و عذر خواسته روانه هندوستان گردد *

مشار اليه از ملازمان بيрам خان و بعقل و اخلاص مورد اعتماد او بود . هنگامی (که جنيت آشياني بتسخير هذدوستان نهضت فرمود) بيрам خان (که قندهار بجاگيرش مقرر بوده) باهتمام شاه محمد تفويض نمود . و او حکومت آنجا را من حيث الاستقلال سرانجام ميداد . و چون بهادر خان شيباني برادر خان زمان (که برباست زمين دارد مي پرداخت) از بد نهادي خيال گرفتن قندهار بخاطر آورده از راه مکر و فریب جمع را با خود متفق ساخته در کمين نشست شاه محمد آگهي يافته آن جماعه را بياسا رسانيد . بهادر خان (که در حيله اندوزي کاره نداشت) بزمين دار شتافته لشکر فراهم آورد . و آماده جنگ و جدال گردید . شاه محمد چون کمک هذدوستان در تصور کرد بفرمان (رای ايران شاه طهماسب صفوي ملتجي شد . و نريشت که جنيت آشياني بآن والا دردمان قرار داده بود که بعد از فتح هذدوستان قندهار بملازمان متعلق باشد . اکنون مذاصب آنکه جمع را فرستند . که هم تدارک طغيان اين کافر نعمت شود و هم قندهار بايشان سپرده آيد . شاه سه هزار سوار ترکمان از جاگيرداران سيستان و فراه و گرم سیر بصره اي علي يار بيگ افشار فرستاد . بهادر خان از اين لشکر خبری نداشت . ناگهاني بر سر او ريختند . و جنگ سخت در پيوسه . آخر بهادر خان

مشار اليه بواسطه شيخ مزبور برآمده قلعه سپرد - و سال چهاردهم
جلوس [که در خادمان درگاه ^(۲) خواجه معين الدين (قدس سره)
بر سر نذور و فتوح نزام بهم رسيد - و ادعای فرزندی که آنها
داشتند ثابت نشد] پادشاه او را بتوليت درگاه خواجه مقرر
فرمود - سال هفدهم در کومکيان خان اعظم کوکه تعيين صوبه گجرات
گردید - و پستر بحضور طلبداشتند - چون شورش محمد
حسين ميرزا (که با شير خان فولادي اتفاق نموده غبار فتنه
برانگیخته بود) شهرت گرفت خان اعظم مشار اليه را (که در
دولقه سامان رفتن سورت نزد پادشاه درست مي نمود)
برگردانیده در مثل جرانغار جا داد - پس از آنکه آتش نبرد
سرکشيد اکثری از مردم پادشاهی پراکنده شدند - شيخ
کوششهای مردانه بجا آورده زخمهای کاری برداشت
و در انقاي تاختن از اسب جدا شده بزمين آمد - و بزخم
نیزه مطابق سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه هجري نقد جان
در باخت - پادشاه قدرشناس وجه ديون (که بر ذمه آن مخلص
جان سپار بود) از خزانه بوام داران دهانید *

• شاه محمد خان قلاتي •

قلات قلعه ایست از مضافات ولایت قندهار میان هزارجات
در اصل لغت بکاف اسم - و در المنه و افواه بکاف شهرت گرفته

(۲) در [بعضی نسخه] حضرت خواجه *

در محافل و مجالس بر جميع سادات محيى النصب ترجيح و تقديم داد - و عظمى شان شيخ بمرتبه رسيد كه سواره بعرش آشياني مصافحه مي نمود - اما زود از بادى مرد افكن دنيا از جا رفته نخوت و تكبر (كه بيخ بركن قديم دولتان است تا بنو دولتان چه رسد) پيش گرفته باحوال ممالكين و ضعفا مطلقا نمي پرداخت - چون تفرقه بحال بيرام خان راه يافت از ميوات جدا گشته بملازمت عرش آشياني (سيد - ازانجا) كه مظنون و متيقن وضع و شريف دربار منشأ و منبع اين همه فتنه و فساد و باعث اغوا و انحراف مزاج بيرام خان شيخ بود) ارگان خلافت او را مستوجب انواع سياست شمرده در سعادت و آتش افروزي خود را معاف نداشتند - اما عرش آشياني از كمال عاطفت و مهرباني بعنايت پيش آمد - ليكن آن رتبه و حالت و عزت و اعتبار نماند - در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دهاي بعالم بقا شدافت *

• شيخ محمد بخاري •

از امرای در هزاره و اكابر سادات هندوستان است . و طنائى شيخ فرید بخاري ميشود - بدانش و حسن عقيدت ممتاز بود - مدتها در خدمت عرش آشياني بحر برده خصوصيت بهم رسانيد - فتوافغان خالص خيل (كه قلعه چنار بتصرف داشته پناه گاه خود قرار داده بود) چون الواج بتصخير او تعيين شد

(باب الشين) [۵۴۰] (مآثر الامرا)

کهنه در مقبره زبني^(۲) که در جذب آن مسجدی است
که خلف الصدق از شیخ گدائي بذا کرده (مدفون شده) *

گویند تصیده در نعمت گفته که بعضی از صلحا بقبولیت
این بیت از آن حضرت بشارت یافته اند * بیت *

* مومی ز هوش رفت بیک پرتو صفات *

* تو عین ذات می نگری در تبسمی *

شیخ گدائي نیز طبع لطیف داشت - و اکتساب کمالات
و استفاده علوم رسمی نمود - نقش موت هندي را خود
می بست و میخواند - در دیار گجرات احوال برقاء و روزگار
مہیا داشت - چون در ایام استیلای شیرخان بیرام خان غربت
گزیده بدان دیار وارد شد شیخ حسن سلوک بکار برده لوازم
مروت و مراسم جوانمردی بجا آورد - چون کارکنان قضا و قدر
اختیار سلطنت خدا داد هندوستان را بقبضه اقتدار بیرام
خان سپردند شیخ در سال جلوس اکبري از گجرات آمده
بوسیله او ادراک ملازمت پادشاهی نموده بمنصب مدارت
سربلند گردید - و چنان نقش محبت او با بیرام خان درست
نصبت که خان جمیع مهمات مالی و ملکی بے استصواب
او می نمود - و با آنکه متعهد منصب مدارت بود بر
ظاهر مناشیر مهر او میشد - و او را تسلیم معاف داشته

استخوان (پړه) چند با كف خاکستره ظاهر نشد *

* شيخ گدائي کښو *

بسر شيخ جمالي دهلوي ست . که مرید و خلیفه شيخ
سماء الدین سهروردی ست . نام او جلال بود . و جلالي تخلص
می کرد . باشارا پیر جمالي تخلص نمود . ابتدا از زدهای سلطان
سکندر لودي بوده . در فضل و کمال مرتبه بلند داشت
و در شعر و سخن درست سلیقه . و چاشنی کلامش بعیار
راست مژه . از ست *

* مارا ز خاک کویت پیراهنه ست برتن *

* آن هم ز آب دیده مد چاک تا بدامن *

چون شيخ از فقر و درویشي خالي نبود بقائد شوق بهجاء
رفت . و پس ازان سیاحت اختیار کرده در زمان سلطان حسین
میرزا دارد هرات گردید . و بمیر علی شیر ملاقات نموده با مولوي
عبدالرحمن جامي (قدس سره الحامي) محبتها نگاه داشت
و چون بهند معارفت کرد با فردوس مکاني مصاحب گشت
و از جنت آشیاني تعظیم و احترام بسیار یافت . مکرر پادشاه
کلبه درویشان را (۱) بورزد خویش مغور ساخته . در سنه (۹۴۲)
نهد و چهل و دو سفر گزین عالم قدس گردید . خسرو همدان بود
تاریخ یافته اند . سهر العارفين از مولفات او ست . در دهلی

(باب الشین) [۵۳۸] (مآثر الامرا)

محل دران مکان گذرانیده - و دران سال در ماندو بحکم
پادشاهی عزرات دلکش ترتیب یافته نشیمنهای سلاطین ماضیه
ترمیم پذیرفت *

این قلعه بر فراز کوه واقع است - در کمال وسعت
دوریش بحکم جهانگیری ده کروه بمساحت در آمده - و در
اکبرنامه دوازده کروه نوشته - همانا در کمیت ذراع تفاوتی
راه یافته - در باستانی این معموره از بلاد عظیمه ولایت مالوه
بود - و چندی حاکم نشین هم - هنوز آثار سلاطین غوریه
و خلجیه باقی است - مفارقه هشت منظری از سنگ در غایت
اندام و موزونی و گنبدی سمت از گچ و سنگ در کمال ارتفاع
مدفن سلطان هوشنگ غوری - از سقف او در تابستان آب
تراوش نماید - از دیرباز ماده لوهان بدر گردند - و از کرامات
سلطان پندارند - ژرف نگاه داند که حال چیست - ظاهرا
هوای دخمهای سنگ ملاحیت استحاله بهم رسانیده منقلب
بآب می شود - و ترشح می کند - و حظیره دیگر است که
سلاطین خلجیه دران آسوده اند - چون بهشت مکانی معام
شد (که سلطان نصیرالدین پسر سلطان غیاث الدین خلجی
پدر بزرگوار خود را بجهت حب ریاست مسموم ساخت)
حکم نمود که امتخوانش برآورده بدرهای نوبدا بپندازند - جز

مامور گردید تا عرصه ولایت مالوه را از غبار فساد ارباب عذاب
صاف گرداند شاه بداف خان نیز بهمراهی رخصت یافت
و پس از آن بتیولدارچی سارنگپور نامزد گشت - و مدتها بایالت
ماند و چراغ داد پرستی می افروخت - تا همان جا رسید
حیات بهبود - و درون قاعه جانب جذوبی متصل دیوار حصار
عمارت مطبوع و مستحکم ساخته نیلکنده نام گذاشته - و این
بیت را کتابه کرده *

* توان کردن تمامی عمر را مصرف آب و گل *

* که شاید یکدم صاحب آنجا کزد منزل *

رافعه و قائله شاه بداف - و در تحت آن میر معصوم به نری
نامی تخلص بخط خود این رباعی در آن سنگ کزده *

* رباعی *

* چندی دیدم نشسته در صبح بگاه *

* بر کنگره مقبره شروان شاه *

* فریاد کزان ز روی عذرت میگفت *

* کو آن همه حشمت و کجا آن همه جاه *

عمارت مذکور طریقه فضائی دارد - در سنه (۱۰۲۶) هزار

و بیست و شش (که این گل زمین بنزول آیات جهانگیری

(رنق دیگر گرفت) جنت مکانی مکرر شبهای جمعه با مردم

(۲) در [بعضی نسخه] نیلکنده - و در [بعضی] نیلکنده (۳) نسخه [ب ج]

و شش شهری *

(باب الشين) [۵۳۶] (مآثر الامرا)

صوبه پنجاب گشت . و باستقلال بگرام خان دست بدامن از زده (دائی) کار خود پیش گرفت . چون مهدی قاسم خان از ملک گدده بے رخصت خسروانی راه حجاز برگزید سال یازدهم ادرا با جمعی به بندوبست تعلقه مذکور رخصت ارزانی شد . انجام احوالش بملاحظه نرسیده *

* شاه بداغ خان *

از اویه اق میانگال سمرقند است . در رکاب جنم آشیانی کارهای نمایان و خدمت پسندیده بتقدیم رسانیده بدایه امارت درآمد . و چون زمانه بفروان روائی عرش آشیانی نصرت و رونق از سر گرفت از در جایزه جانفشانیها (که در معارک هیجا بے محابا بمعادی دستبردهای قوی نموده) محفوف عواطف خسروی گشته باضافهای بی دری در سلک امرای عمده انسلاک یافته بمنصب سه هزاره چهره کامیابی برافروخت . و در سال دهم بهمراه میر معزالملک مشهدی بر سر بهادر خان شیبانی تعین گشت چون جنگ ترازو شد مخالف بر قلب تاخت . اکثر خاک بیحقیقتی بر فرق درزگار خود ریخته خود را بکار کشیدند . لیکن شاه بداغ خان عمان طاقت از دست نداده حمله آدر گشت و پس از کوشش سخت از اسب جدا شده بقید مخالف درآمد و پسرش عبدالمطلب خان توفیق ثبات نیافته با سردار بدرزد سال دوازدهم چون شهاب الدین احمد خان بدفعیه میرزایان باغیه

از خواب بیدار شده استکشاف احوال نمود - و ادهم خان را قسمی
(که در احوالش گزارش یافته) بقصاص رسانید * * شعر *

* کاش ساله دگر شهید شده *

* تا شده سال فوت خان شهید *

از سَفوح این واقعه آنکه خیل مسلح شده سر راه ادهم خان گرفتند
هر چند کشتن ادهم خان می شنیدند بذا بر قرب و رآبه مهم آنکه
از اراجیف و اکاذیب پنداشته در شورش می افزودند - تا بخرم
از آنها آمده به چشم خود دیدند - آشوب فرا نشستی - عرش آشیانی
در تمایه و تسکین فرزندان و برادران خان شهید و تربیت
این طبقه و ارتقای مدارج این سلماه توجهات عظیم فرمود - آنکه خیل
جم غفیر بودند - از پنجهزاری تا مدی منصب دار مالک در ر بصفت
باینها تظواهر میشد - هیچ خانواده بدین جمعیت و کثرت دران
وقت نبود - دیگر کوکها هم پادشاه بسیار داشته که اکثری
بمنصب عمده پنجهزاری و چهارهزاری رسیده - معلوم نیست
که این همه هم نخبان رضایی در عهد هیچ پادشاهی بوده
و هر کدام بدین پایه بلند مناصد گشته اند *

• شاه قلی خان نارنجی •

از امرای عهد جنم آشیانی است - در سفر و حضر ملتزم
رکاب ظفر انتساب آن پادشاه بوده مصدر خدمات گردیده
در عهد عرش آشیانی سال اول به همراهی خضر خواجه خان تعینات

گشته بخطاب اعظم خاني سر برافراخت . چون بمنعم خان منصب وکالت قرار يافت اتکه خان اظهار رنجش نموده از لاهور بعرش آشياني نوشت - که هرگاه در مقابلۀ بيران خان جانفشانيها من کرده باشم بایستے خدمت ار فيز بمن متعلق ميشد - چنانچه در سال ششم بحضور (سیده) تنظيم معاند مالي و ملكي برای (زين) خود گرفت - ماهم انکه (که خود را وکیل السلطنت باستقلال مي ينداشت) و بمنعم خان (که بطاهر نام وکالت داشت) برهم زده خاطر گشتند - تا آنکه در سال هفتم درازدهم (مضان سنه ۹۶۹) نهمد و شصت و نه هجري در دولتخانه پادشاهي اتکه خان و بمنعم خان و شهاب الدين احمد خان بمهمات سلطنت اشتغال داشتند - ادهم خان پسر ماهم انکه (نه باغورر جواني و نخوت جاء متهور بے باب و معبول فتنه در فساد بود) (سيد - همه امرا بتعظيم برخاستند - اتکه خان نيم قيام نمود - چون ار از احمد هم چشمي دل بري داشت دست بخنجر کرده متوجه شد - و بخوشم بيگ اوزبک ملازم خود گفت که اين نادرخواه را بزن - او خنجر کشيده بسینه اتکه خان رسانيد خان سراسيمه زخم دار بجانب حرم سراي پادشاهي دريد - که ديگر از نوکران آن سفاک شمشير انداخته در محن دامن خانه کاش با تمام (ساييد) در بارگاه غوغاي عظيم برخاست - پادشاه

(مآثر الامراء) [۵۳۳] (باب الشين)

شد) ائکه خان به حکومت آن ناحیه نامزد گردید . و چون سرور خلافت بجلوس عرش آشیانی زینت یافت ائکه خان با دیگر امرا بجهت آوردن مریم مکاني و دیگر بیکمان از کابل (خصمت یافت و هنگامی (که مزاج پادشاهی از بیرام خان منحرف گشت بذام خان مذکور (که در قیول خود بهیروز خوشاب بود) حکم صادر شد که لاهور را ببرادر کلان خود میر محمد خان سپرده احرام حضور بزند . و بعد ملازمت علم و نقاره و تومان و توغ بیرام خان عذابت فرموده حکومت پنجاب بدر موقوف گردید *

و چون آمدن بیرام خان از بیکانیر به پنجاب بطریق بغی مشخص شد ائکه خان را بطریق منقلا روانه نموده پادشاه خود هم از دهلي برآمد . هرچند شمس الدین خان مرد میدان بیرام خان نبود لیکن باقبال پادشاهی استگمداد جعته در موضع گوناچور پرگنه دکنار نزدیک جالندهر میان فریقین جنگ سخت پیوست . مردم بیرام خان آثار شجاعت بظهور آورده اکثر موقوف ائکه خان برهم زدند . اما *

* بیت *

* بولي نعمت ار برون آئي *

* گر سپهری که سرنگون آئي *

ائکه خان بر قلب بیرام خان حمله برده منہزم ساخته بفتح و فیروزي اختصاص گرفت . و در سرهند شرف اندوز قدمبوس

(۲) نسله [ج] بهروز و خوشاب *

(باب الشین) [۵۳۲] (مآثر الامرا)

می نمود - و چون گذاره بلند بود راه برآمد میسر نمیشد - که یکی از سپاهیان از غروب نجات یافته در آنجا رسید - و دست پادشاه را گرفته بالا آورد - ایشان نام و مولد او پرسیدند - بعرض رسانید که نام من شمس الدین محمد و مولد من غزنین از ملازمان میرزا کامران - جنت آشیانی بنوازشهای خسروانه امیدوار ساختند چنانچه بعد رسیدن لاهور بملازمت رسیده مورد مرحام گردید و ملتزم رکاب گشت *

در قرب ایام ولادت اکبری جنت آشیانی بتلافی خدمتی شایسته قزوج بودند آنکه زوجه او را بخدومت دایگی مقرر نمایند خرسند نمود - مریم مکانی حسب الارشاد پادشاهی وقت تولد آن مولود مسعود را بگذار کوچ مشارالیه (که جیجی آنکه خطاب یافت) درآورد - چون هنوز وضع حمل او نشده بود دایهای دیگر شیر دادند - تا آنکه جیجی آنکه بدین دولت عظمی کامیاب گردید - و بهنگام توجه جنت آشیانی بعراق میر شمس الدین را در خدمت شاهزاده محمد اکبر بقندهار گذاشتند - چون ازان جانب معارفت پادشاهی شد بطلب میرزا کامران با شاهزاده بکابل شتافت - از خبر تسخیر قندهار بدست اولیای دولت همایونی میرزا شاهزاده را بخانه خود برده میرزا در جای نالائق مقید ساخت - چون سعادت در طالعش بود از کید مخالفان محفوظ ماند و پس از فتح هندوستان (که سرکار حصار بجاگیر شاهزاده مقرر

* حرف الشین *

• شمس الدین محمد خان انکه •

پسر میرزا محمد غزنوی ست . که کدخدای درویش منش
 بود . ^(۲) مشارایه در بیست سالگی در غزنین بخواب دید که ماه
 در بغل درآمده . صورت و افعه پدر باز نمود . تعبیر کرد که
 دولت عظیم بتو در نماید . که باعث رفعت خاندان ما باشد
 در بدر حال نوکر میرزا کامران برادر همایون پادشاه شد
 چون مرتبه ثانی خدمت آشپزانی بهنگ شیر خان سور از آگره
 متوجه شدند میرزا کامران توفیق رفاقت نیافته جمعی را همراه
 گذاشته خود بلامور شتافت . مبار شمس الدین ازان جماعه بود
 چون دهم محرم سده (۹۴۷) نصد و چهل و هفت در نواح
 قزوچ بیک فرسخی از کذل گذشته شکست عظیم بر لشکر پادشاهی
 افتاد اصرار جنگ در گردانیده خود را بآب زدند . و عالی
 بموج خیز فنا رفت . پادشاه بنفس نفیس در مرتبه نو لشکر
 مخالف تاخته بالبحار دولتخواهان ازان معرکه برآمده فیل سواره
 از آب عبور کرد . و بفار دریا از فیل فرود آمده راه برآمد ملاحظه

(۲) صفحه [۵] در بیست سالگی بخواب دید .

(باب الحین) [۵۳۰] (مآثر الامراء)

و با کار پردازان بنادر چینایتن گرم جوشیده بهریک مراعات
زیاده بر امید او نموده بر تمام تعلقه کرناٹک دخیل گردید
و بدین تقریب دولت دافر بدست او افتاد - و باستصواب
کلاه پوشان از حضور پادشاه وقت بخطاب امیرالهند وانا جاه
نامور گشت - بخدومت اهل احتیاج موفق است - پسر کلانش
(که مخاطب بعمدة الامراء است) اگرچه با پدر صحبتش ساز نه
اما همت درست و خلق خوش دارد - و بقدردانی اهل کمال
می پردازد - شعر او (که بزبان اردو می گوید) در دل
جا می کند - از دست *

* همین جدا کرے تجھ سے زمانہ یا نکرے *

* کہی کے کرنے نکرے سے کیا خدا نکرے •

دیگر پسرانش بمنصب و خطاب معتبر ترقی کرده اند - و یکی
از برادرانش عبدالوہاب خان اسمی - کہ در حالت تحریر تعلقہ دار
فیلور و سرابای مضاف کرناٹک مزبور است - و دومین نجیب اللہ
خان کہ درگذشته •

(مآثر الامراء) [۵۲۹] (باب الحین)

مرد شجاع خیر و نیک نهاد صاحب سخا بود - و از علم
تصوف ماهر - با فقرا اعتقاد داشت - پسر کلانش که در وطن
بود مخاطب بصدر الاسلام خان بدکن نیامده - و پسر دوم او
محمد محفوظ خان بهادر - که در عمل ملاحی جنگ مخاطب
شهامت جنگ امتیاز یافته چند ساله بفرج‌داری کوهیر مضاف
حیدر آباد می پرداخت - و مدتی در ارکات بود - برادرش
سراج الدوله لک در پیله سال بار میداد - بتقریب سفر حجاز
مجاز شده پیش حیدر علی خان تعلقه دار سری رنگ پتن^(۲)
شتراف - و فوجی از بر سر قلعه ترچناپلی (که تعلق بسراج الدوله
دارد) برده در جنگ گرفتار گشت - و مدتی در قلعه مزبور
نظربند ماند - در سه سال پیش از حالت تحریر فوت نمود
بمقدمت علمی آشنائی داشت - سیومین^۱ سراج الدوله مذکور
نام اصلی او محمد علی است - بعد فوت پدر در عمل نامر جنگ
خطاب خانی یافته در تلاش کار دست و پا میزد - و پس از
شهادت نامر جنگ سلسله جذبان دوستیها با کلاه پوشان چینایان
(که قوم انگریزند) گردید - و بعد چندی [که آنها بر کلاه پوشان بندر
بهاچری (که از قوم فراسیس اند) غالب شدند] نامبرده بر پایه
عزج برآمد - و از سیر فکری راهی با پادشاه انگریز (که در ملک
فرنگ است) از ابلاغ نامه و پیام و ارسال هدایا و تحفه بهم (سانید

(۲) سکه [ب] نواب حیدر علی خان بهادر .

هنگامی (که امانت خان بصوبه مالوه آمده با راجه مسلم خان
 بجنگ پیوست) نامبرده تردد شایسته بظهور آوردن مختار
 مهمات خان مذکور گشت - و چون خان مزبور بنظم صوبه حیدرآباد
 تعیین شد دیوانی صوبه مذکور بنام او قرار یافت - و چون پس از
 فوت اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر آصفجه بدارالخلافه
 رفت نامبرده همراهی گزیده بدستگیری او پس از وصول بحضور
 بفوجداری سرکار کوره^(۲) جهان آباد صوبه آله آباد سربلندی اندرخت
 و پستر از آنجا معزول شده خود را پیش آصفجه (که بدکن آمده از
 جنگ مبارز خان فراغ یافته بود) رسانید - و ابتدا به نیابت نظامت
 صوبه حیدرآباد و پستر بفوجداری سیکاکل و سپس نوبت درم
 به نیابت فرخنده بنیاد چهره عزت برافروخت - و با فوج مرهقه
 (که دران صوبه وارد شد) جنگ نمایان کرده باخراج آنها پرداخت
 و بعد ساله چند بفوجداری کرناٹک صوبه فرخنده بنیاد لوای
 ناموری افراشته زمینداران متمرد آنجا را گوشمالی داده نسق
 درست نمود - و در عمل ناصر جنگ خطاب شهامت جنگ
 بر القابش افزود - پستر بحسب تقدیر مظفر جنگ دفعه وارد
 آن ضلع شد - و او یاس نمک منظور داشته بمقابله برآمد
 و سال (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت و در هجری در جنگ
 بمردی و مردانگی جان داد *

(۲) در [بعضی نسخه] کورا - و در [بعضی] کوه .

(مآثر الامراء) [۵۲۷] (باب المین)

تغیر او بفیروز جنگ بهادر پسر کلان نظام الملک آصفجاء
مقرر گردید - و در سنه (۱۱۶۶) هزار و یکصد و شصت و شش
هجری باز بتجویز مفدر جنگ بخشیمگری بنام او قرار یافت
اما چون مفدر جنگ نتوانست پا قایم نمود و درانه تعدیه
صوبه دارمی موبه اوده شد خان مزبور هم همراه او رفت
و درانجا درگذشت .

* سراج الدوله انورالدین خان بهادر طفر جنگ *

پسر انورالدین خان بهادر شہامت جنگ - که پدرش حاجی
انور بصیغه پیشنمازی از روشناسان خلد مکان بود - وطن نیاکانش
تصبه کویا مو^(۲) موبه اوده - و نام اصلی شہامت جنگ شیخ
خان جهان است - گویند چون برای منصب در حضور
خلد مکان رفت پادشاه تفر نام او کرده جان جهان مقرر ساخت
و بمنصب چهاربختی و امینی جزیه سرکار کلبرگه و ثانی امانت
جزیه سرکار سنگمذیر سرفرازی یافت - و دران وقت خواجه
محمد امانت خان فوجداری سنگمذیر داشت - محبت
مشار الیه با او کوک شد - و پس ازان (که امانت خان متصدی
بندر سورت شد) نامبرده امانت جزیه بندر سورت و داروغگی
دارالضرب آنجا گرفته درانجا رشده بهم رسانید - و در عهد
خلد منزل باضافه منصب و خطاب انورالدین خان امتیاز پذیرفته^(۳)

(۲) نسخه [ب] کویامور (۳) نسخه [ج] یافته .

پرویش کردند - پس از آن (که در سنه (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجری خبر آمد آمد شاه درانی غلغله افکن هندوستان شد و پادشاه بنابر عرض عرض استسقا خود نتوانست برآمد) شاهزاده مزبور را باتالیقی میداد ملائت خان باتفاق اعتماد الدوله وزیر و صفدر جنگ میرآتش و دیگر سرداران بمقابله درانیان فرستاد - چنانچه جنگ نمایان واقع شد و درانیان از پیش رو برآمده راه اوطان پیش گرفتند - درین ضمن فردوس آرمگاه ارتحال نمود - و احمد شاه بر تخت سلطنت نشست - او بخدمت میر بخشیکری از انتقال نظام الملک آصفجاء و منصب هشت هزاره هشت هزار سوار و خطاب سید سادات خان بهادر ذوالفقار جنگ چهره ناموری برافروخت پادشاه در مخاطبات نانا بابا میگفت - از اینجا (که اهل دنیا را بخود غرضی ناتوان بینی و بکثرت اوهام شکست یکدیگر منظور می باشد) جاوید خان خواجه سرا (که مختار کار سلطنت و بنواب بهادر زبان زد کشته بود) کینه او در دل گرفته همیشه سعایت او پادشاه می رسانید - تا آنکه در سنه

(۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری سه روز

(۲)

در قلعه پادشاهی محبوس ماند - اکثر اموال او بضبط سرکار خسروانی درآمد - و بخشیکری و خطاب امیر امرائی از

صلابت خان و بمنصب شایان و خدمت داروغگی توپ خانه
لوای بلند (تنگی برافراخت - درز) (که سادات بارهه محمد
فرخ سیر را گرفتند) سادات خان عرف سید حسین خان
با پسران تا چاندنی چوک رفته بزد و خوردن پرداخته با یک پسر
بقتل رسید - سه پسر از باقی ماندند - یکی خان مزبور و سیف
خان و سید حسین خان - جایگیر آنها بضبط سادات بارهه درآمد
پس ازان خان مذکور با قطب الملک در ساخته در جنگی (که
بتورگی سلطان ابراهیم (و داد) شیوه همراهی داشت *

چون در سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و سی و سه هجری
عقد فردوس آرامگاه با صبیۀ محمد فرخ سیر (که از بطن گوهر نسا
بیگم خواهر وی بود) بمیان آمد و مجلس جشن بطمطراق
بسیار صورت انعقاد یافت چنانچه اکثر امرا لک لک رویه نیاز
گذرانیدند و بهریک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت شد
علاوه آن صبیۀ خان مزبور هم بحباله نکاح فردوس آرامگاه درآمد
بصاحبۀ محل مخاطب گشت - بدین جهت از بعنایت خاص
اختصاص یافته ابتدا بمنصب چهار هزار و تعلقۀ بخشیکری
احدیان و پستر ببخشیکری چهارم از انتقال حمید الدین
خان عالمگیر شاهی و بمنصب شش هزار و ترقی نمود - و از آنجا
(که از هر دو بیگم فردوس آرامگاه را ارلان نبود) میرزا احمد
بهادر را (که بعد سلطنت ملقب باحمدشاه گردید) هر دو بیگم

رفته فوج از کلاه پوشان نیز همراه گرفته مراجعت نمود
 و پس از وصول بموضع رایچوتلی^(۲) قضیه ناگهانی (و داد - یعنی
 مردم بهادر خان پنی (که از تنگ حوملگی بگذار خودبینی
 در سرش جا کرده هیچ یک را بخاطر نمی آرد) دو سه چهار
 اسباب کلاه پوشان را کشیده بردند - و کار بمنازعت کشید - نام بوده
 در عین معرکه هفدهم ربیع الاول سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد
 و شصت و چهار هجری بزخم تیر جان بجان آفرین سپرد
 و افغان مذکور نیز بزخم گولی تنگ پا بزارید عدم نهاد - سعدالله
 خان بصفات جمیله و اخلاق پسنیدیده اتصاف داشت - سپاهی
 و سپاهی دوستی بود - و صاحب همت بلند - بتوفیه حال رفقا
 می پرداخت - کلام الهی را در خزانه حافظه فرا گرفته - علما را
 در محبت داشت - و همیشه در مجلس او مذکور کتب بود - پس از
 پسرش محمد سعد الدین^(۳) بخطاب مظفر جنگ و صوبه داری
 بیجاپور سرفرازی یافته اما چپچک امان نداده زود
 آنجهانی شد *

* سادات خان ذوالفقار جنگ *

پسر سادات خان عرف سید حسین خان میر بزرگ
 مرعشی سمی - که صبیغه وی در عقد نکاح محمد فرخ سیر بود
 خان مزبور بنابر این نصبت ترقی کرده ابتدا بخطاب سید

(۲) در [بعضی نسخه] رایچوتلی (۳) نسخه [ج] سعدالدین خان *

بخطاب سعدالله خان نامور گشت - پس ازان (که آصفجاء بدار
بقا خرامید - و حکومت ملک دکن بنامر جنگ شهید تعلق
گرفت) ازانجا (که فیما بین هر دو از سابق صفائی نبود)
افواج ادهام بر خاطر طرفین ثاغت - مظفر جنگ بجمع سپاه
پرداخته بجانب کرناٹک حیدر آباد حرکت نمود - و انور الدین
خان فوجدار آنجا در سنه (۱۱۶۲) هزار و یکصد و شصت
و دو هجری بجنگ پیش آمده بقتل رسید - بسنوح این واقعه
نامر جنگ با فوج کثیر و اسباب بسیار بدان الکه شتافته کار
بمقابله انجامید - در عین جنگ کلاه پوشان پهلچری (که
کمال استظهارش بآنها بود) واهمه بخاطر راه داده جدائی گزیدند
نامر جنگ (که از سابق حرف استمالمت او در میان آورده بود)
درین وقت طلبداشته بزادیه نظر بندی بر نشاند - ازانجا
(که قلم تقدیر بران رفته بود که او چندی بریاست دکن برسد)
بهادر خان پنی^(۲) با چند کس دیگر همدستان شده با کلاه پوشان
نزد همزبانی باختند - و هنگامیکه آنها شبخون آوردند نامر جنگ
بر دست افغان مذکور شهید گشت - مردمی (که درین قضیه متفق
بودند) مظفر جنگ را از گهتاآپ عمارتی فیل برآوردن مبارکباد
گفتند - و او بر چهار بالش حکومت تکیه زد - و چون رالده
و متعلقات خود را در بندر پهلچری سابق گذاشته بود تا آنجا

(۲) یا پلنی باشد *

رایچپور و سرکار مدکل صوبه بیجاپور اعزاز پذیرفت - و از آنجا که
 سهاهی نقش بر در هر دو سرکار مذکور بند و بست قرار واقعی
 نمود - ازین حسن مجرا فوجداری سرکار امتیازگدهه عرف ادرنی
 و نیابت صوبه داری بیجاپور نیز بزام او قرار یافت - مساعی
 جمیله بکار برده به تنسیق آنصوبه چنانچه باید پرداخت
 و صاحب ثروت و سامان گردید - در همان زردی بیک اجلش
 بملک بقا خواند - پسرش حسن محی الدین خان که آخرها
 مخاطب بخطاب پدر گردید - چندی قلعہ داری مهور داشت
 فوت نمود - اما مظفرجنگ نام اصلی او هدایت محی الدین
 و والدہ او خیرالنسا بیگم صبیہ نظام الملک آصفجہ است
 از سن صبا بکسب آداب و تحصیل علوم پرداخته نامہ به نیکوئی
 برآورد - و پس از چندی بخطاب خانی و رفته رفته از اصل
 و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای
 علم و نقارہ بلندآوازه گشت - در ایامی (که پدرش صوبہ داری
 بیجاپور داشت) همراه بود - بعد فوت او باضافہ هزار و افزونی
 خطاب مظفرجنگ و تفویض نظامت صوبہ مذکور بر همگان
 تفویض جست - و همواره فوج کشیها کرده زمینداران آنصوبہ را
 (که باصطلاح آن ملک پالیگر گویند - و هریک ہوفور جمعیت
 و کثرت سامان و استحکام اماکن سرتمرد میخارید) فرمان بردار
 ساختہ خود صاحب جمعیت و خزانه گردید - و در جلدوی آن

عالم علی خان نیز طریق جان سپاری سپرده در زخم برداشتن
 و در جلدی آن از امل و اضافه بمنصب سه هزار سوار
 و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره فرق امتیاز برافراخت - چندی
 نیابت صوبه داری اردنگ آباد داشت - پس ازان بفوجداری
 بکلان نامور گردید - آخرها بخطاب رستم جنگ مخاطب شده
 بنظم صوبه بیجاپور نامزد گشت - درانجا ورق هستی برگرداند
 دومین حرز الله خان بهادر ببر جنگ - پس ازان (که نظام الملک
 آصفجاء بنایه وزارت رسیده جانب دکن معادلت نمود) همراه
 آمده در جنگ مبارز خان شریک تردد شد - و از امل و اضافه
 بمنصب سه هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم
 و نقاره کوس خرمی زد - و مدتها بقلعه داری و فوجداری
 مامور و کرة بعد اولی بصوبه داری ناندییر سرمایة سرفرازی
 اندرخت - و آخرها بخطاب ببر جنگ و عطای پالکی چهاردار
 امتیاز برگرفت - بذابر عارضه فالج سالها خانه نشین بود
 مطابق سنه (۱۱۶۷) هزار و یک صد و شصت و هفت
 هجری بکشور بقا شتافت - اولاد نداشت - سیومین طالب
 محی الدین خان بهادر - او ابتدا در هندوستان بود - بفوجداری
 جنوب صوبه لاهور (که موطن نیاگانش بود) می پرداخت - باتفاق
 برادر خود حرز الله خان بهادر برفاقت نظام الملک آصفجاء
 وارد دکن گردیده پس از کشته شدن مبارز خان بفوجداری سرکار

(باب الهین) [۵۲۰] (مآثر الامرا)

بیگانه - پسرش صدرالدین محمد خان (که بعد پدر بخطاب ارثی سر بلند شده) چندی بقلعه داری دولت آباد می پرداخت - در سنه (۱۱۷۷) هزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری جهان را بدرون نمود - سادگی از می ترادید - دو پسر از باقی ست - کلانی بخطاب ارثی نامور - و دومین سید محمد نام دارد - هر دو باقطاع داری برگذنه کوتهل صوبه برار محال ارثی ممتاز - و بذابو کم حاصلی آن به تنگی می گذرانند •

* سعدالله خان بهادر مظفر جنگ *

پسر متوسل خان بهادر رستم جنگ بن حفظ الله خان پور سعدالله خان شاهجهانی ست - ترجمه سعدالله خان درین نامه براسه نگارش پذیرفته - حفظ الله خان در عهد خلد مکان بنظم صوبه تته و فوج داری سیوستان نامزد بود - سال چهل و سیوم حسب الالتماس سلطان معزالدین از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و سوار و سال چهل و چهارم باضافه پانصدی سرفرازی یافته سال چهل و پنجم جهان گذران را وداع کرد در پسران خان مذکور خالی از جوهره نبود - سه پسر ازو رشد بهم رسانیدند - یکی متوسل خان که خان فیروز جنگ ارا پرورش کرده بود - ابتدای سلطنت فردوس آرامگاه چون نظام الملک آهنگاه از مالوه عزیمت دکن نمود او بهمراهی اختصاص داشت و در جنگ سید دلاور علی خان مصدر تردد شد - و در مصاف

بکرو رگی گنج لشکر معلی تعیین گردید . و بظهور ارزانی
 نیکذامی اندوخت . پستتر بد تحصیل جزیه هر چهار صوبه
 دکن (که از سابق تعلق بار داشت) دستوری یافت . اما
 شجاعت جنگ اواخر عهد خلد مکان امانت جزیه صوبه برار
 داشت . پس ازان رشده حاصل کرده در عهد جهاندار شاه
 (که نظم بعضی بلاد بچند کس گمذام تعلق گرفته بود) به نیابت
 یکم ازانها بصوبه دارچی اکبر آباد سرفرازی اندوخت . و اواخر
 عهد فردوس آرامگاه حالت او به تنگی گرائیده رفاقت آصفجاه
 گزیده بدکن آمد . و به قبول از صوبه برار و بخشگیری سواران
 عز امتیاز اندوخت . و مطابق سنه (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه
 و نه هجری به نیابت نظامت صوبه برار لوای بلند رتبی
 برافراشت . و در سه گدهی مفسدان را که محاصره نمود و بتاخت
 و تاراج رسانید عمل او دران صوبه خوب نشست . و پس از
 انتقال آصفجاه ناصر جنگ لفظ شجاعت جنگ بر القاب او
 افزود . و در عمل مظفر جنگ سیف الدوله خطاب یافت
 مطابق سنه (۱۱۶۴) یک هزار و یکصد و شصت و چهار هجری
 سفر آخرت گزید . مرد خوش ظاهر و خلیق بود . و گفتگوی او
 دلچسپ . اوقات بفرانس و سنن معمور داشت . و نغمه و بقص را
 در مجلس او راه نه . بشجاعت متصف بود . اما با معاملات

میر عبدالکریم بن میر سید محمد تنوجی سمت - در سادات
 آنجا ملقب بر سولدار - میر سید محمد در وطن خود بتحصیل
 علوم پرداخته پایۀ حامل نمود - در آیامی (که اعلیٰ حضرت
 در قلعه اکبر آباد بگوشۀ ناکامی نشست) از آنجا (که مزاجش
 از ابتدا بصحبت اهل علم و ذکر حالات سلف رغبت تمام
 داشت) میر مذکور را از خلد مکان درخواست نمود - و قریب
 هشت سال (که در آنجا بسربرد) نام برده جلیس بود - گویند
 روزی پادشاه از گفتگوی او بسیار محظوظ شد - و عاطفت
 بحال او ظاهر کرد - نام برده بعرض رسانید که مطالبی دارم
 امیدوارم که منظور شود - بعد استکشاف گفت - مفع جرائم
 محمد ادرنگ زیب بهادر - پادشاه قبول فرموده بتکلیف او
 شقۀ متضمن عفو بخلد مکان نوشته داد - ازین جهت
 خلد مکان همواره حق میر بر ذمۀ همت خود می شمرد - سید
 امجد خان و سید شریف خان پسرانش بمنصب شایسته و خدمات
 عمده ترقی کردند - اولین بخطاب خانگی امتیاز یافته سال
 سیزدهم عالمگیری بخدمت احتساب لشکر از انتقال قاضی
 محمد حسین اعتبار برگرفت - و رفته رفته بتفویض صدارت
 کل بر صدر مباهات نشست - و دومین بعید شریف خانگی
 معزز شده سال سیم (که در محاصره گلکنده غلای عظیم رو داد)

سیف الدوله چهره عزت برافروخت - روز وصول دارالخلافه بر طبق حکم چند کس را تخته و کلاه ساخته بشهر آوردند و این واقعه در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست و هفت هجری رو داد - و سال پنجم جلوس محمد فرخ سیر در عمل صوبه داری او عیسی خان مین (که رفته رفته از پایه زمینداری بنوکرمی پادشاهی و سرداری رسیده بود - و دم انا ولا غیری میزد) بتفصیله (که در احوال موسی الیه اندراج یافته) مقتول گشت و چون حسین خان خویشگی تعلقه دار قصور (که از لاهور هیزده کروهی ملتان (دیه واقع است) سرتابی بنیاد نهاده خیال نخوت می پخت در عهد سلطنت رفیع الدوله با جمعه به پیکار او شتامت - و پس از تلافی فتتین زد و خورد بسیار رو داده کار او باتمام رسانید - و سال سیوم سلطنت فردوس آرمگاه بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و سال هفتم چون صوبه داری لاهور بزام زکریا خان پسر او (که یزنه اعتماد الدوله قمرالدین خان میشد) مقرر گردید او بنظم صوبه ملتان مامور گشت - سال (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری به نیستی سرا دو کرد - سردار جوی خوش نقش بود - و رعایت خاطر مردم ولایت خود بیش از بیش منظور داشت *

• سیف الدوله سید شریف خان بهادر •

شجاعیت جنگ - میر عبدالرحیم نام - پسر سید شریف خان

(باب الهین) [۵۱۶] (مآثر الامرا)

و جمعیت معتدبه فراهم آمده شیوه طغیان اختیار نموده دست
تالان بردیهاد و پرگذاشت قرب جوار کشادند - از شهر تا قریب
لاهور هرکرا می یافتند دست خوش تاراج می ساختند - بعضی
از فوجداران آن حدود محالات را گذاشته بحضور رسیدند
و برخی که توقف ورزیدند جان و مال در باختند - در حالت
تحریر هم صوبه لاهور و پاره از صوبه ملتان در تصرف این
گروه است - و افواج شاه درانی (که تا کابل در تصرف است)
از بس که پیش ازین یک در بار از دست اینها عاجز شده اند
از عزم این سمت پا کشیدند *

بالجمله دلیر جنگ درین مهم سرشته دلیری بحسن تدبیر
از دست نداده ابتدا بهیئت مجموعی متصل گدھی (که ممکن
سورگوده آنها بود) رفته فرود آمد - آنها بکرات بیرون آمده
چپقلشهای معجب نمودند - خان مذکور ثبات ورزیده بمحاصره
داره (سد را) محدود ساخت - پس از مدت ممتد چون
کار از نایابی غله بر آنها تنگ شد و بسیاری به بئس القرار
پیوستند پیغام جان بخشی بمیان آورده سرکرده آنها با پسر
کم سال و دیوان خود و بقیه السیف همراهیان بملاقات
نامبرده آمد - او جمعی کثیر را بجان کشته خود او را
با چند کس روانه حضور گردانید - و بدین حسن خدمت
از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار و خطاب

داشمت - يکے با او منصوب بود - و يکے در خانہ اعتماد الدولہ محمد امين خان بہادر - نامبرودہ در عہد عالمگيري وارد ہندوستان شدہ ابتدا بمنصب چہار مدي سرفراز گردید - و در عہد خلد منزل بہ ہفتصدي ترقی نمود - و در جنگ ہر چہار پادشاہزادہ (کہ پسران خلد منزل باشند) با ذر الفقار خان توسل جستہ در کشتن سلطان جہاں شاہ تردد بلیغ بظہور آورد - و در جلدوی آن بمنصب عمدہ سربلندي اندوخت - و در عہد سلطان محمد فرخ سير بمنصب پنجہزاري پنجہزار سوار و خطاب دلیر جنگ و تقرر موبہداری لاہور لوای افتخار بر افراشمت و برای انصرام مہم قوم گرد (کہ از وقت خلد منزل دران نواح انواع فساد و ظلم بر مسلمين و ہنود آندیار برپا نمودہ بود و دران وقت خانخانان منعم خان با هي ہزار سوار جہم تنبيه او تعين يافتہ در لوہگدہہ ارا محاصرہ نمودند - و پادشاہ خود ہم متوجہ آن سمت شد - و از قلعہ بدر رفت - پس ازان محمد امين خان با فوج کثیر در پی او مقرر گشت اما کارے نہاخت (فرمان رفت *)

(۲)
 کیفیت قوم مذکور اينست کہ سابقا نانک رام فقيرے دران ملک شہرت بہم رسانید - و مردم بحيار خصوص کہتریہای پنجاب را بدام عقیدت در آورد - و معتقدین وی را سکھ نامزد

بر روی (وز افتاد) او رفیق مظفر جنگ گردیده عزیمت ارکات را
 در نظر او باغ سبز نموده بدان صوب بُرد - و پس از کشته شدن
 انورالدین خان فوجدار ارکات سمت ^(۲) چنچادر (راه بری کرده
 پس از محاصره کارے نساخته همراه او برگردید - و در عین جنگ
 باتفاق مردم فراسیس از مظفر جنگ جدا شده به بندر پهاچری
 شتافت - و چون بعد ^(۳) شهادت ناصر جنگ مظفر جنگ بدرجۀ
 حکومت رسید او بفوجداری ارکات سرمایۀ استقلال اندوخت
 و باندک فرصتی محمد علی خان عرف انورالدین خان فوج
 کلاه پوشان انگریز را بر سر او برد - مومی الیه دستگیر گشته
 پیمانۀ ممات چشید - دو پسر داشت - یکی ^(۴) زین الدین خان
 که مرد غیور مزاج گرفته بود - شعر میگفت - و بادل تخلص
 می کرد - ازو ست *

* درد من شرمندۀ فیض طبیبان نیست نیست *

* بخیه زخم منهن از جوهر شمشیرها *

در جنگی بمردانگی جان در باخت - دومین علی رضا خان که بقید
 حیات است .

کامیاف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیور جنگ *

خواجه زاده احراری سمت - عمش خواجه زکریا در صبیحه

(۲) نسخه [ب] چنچادر (۳) در [بعضی نسخه] فوت (۴) نسخه [ب ج]
 زین العابدین خان .

* سعادت الله خان *

از قوم نوايت بود - در عهد خلد مکن باستصواب ذوالفقار
 خان بمتصدیگری ضلع کرناٹک حیدرآباد مامور شده باستقلال
 بکارهای آنجا می پرداخت - و بحسن عمل باخود و بزرگ
 آنجا سلوک نموده نام بزرگی برآورد - و چون پس از
 کشته شدن مبارز خان نظام الملک آصفجه عزیمت آن ضلع
 نمود او بمقتضای دربینی باستقبال پرداخته زرهای موجود
 گذرانید - و قرین عزت و اعتبار رخصت تعلقه یافت - و مدت
 دران مرز و بوم به نیکنامی داد و دهش بسربرده مطابق سنه
 (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری جهان گذران را
 گذاشت - پس از دوست علی خان برادرزاده اش بحکومت
 آنجا سرفراز شد - چون مرهقه دران ضلع هنگامه برپا کرد او
 بمقابل پرداخته باتفاق پسرش صفدر علی خان مقتول گردید
 حمین دوست خان عرف چنڈا صاحب داماد سعادت الله
 خان است که در قلعه ترچناپلی می بود - رگهر بهونسله
 به محاصره پرداخته قلعه را مسخر و او را دستگیر ساخت - مدتی
 محبوس ماند - آخر زرها داده مخلصی حاصل نمود - و در ضلع
 بیجاپور شتافته بزمیندار آن نواح توسل جست *

درین ضمن (که فیما بین نامر جنگ شهید و مظفر جنگ ناخوشیها

(۲) نسخه [ب] علی دوست خان (۳) در [بعضی نسخه] نواب چنڈا صاحب

پادشاهی در آورده سال چهل و چهارم بقلعه‌داری اعظم تارا
عرف ستارا رایت کامیابی برافراخت - و سال چهل و هشتم
باز برخاسته بوطن رفت - سال چهل و نهم باستصواب
فیروز جنگ عفو تقصیر او بعمل آمده به منصب چهار هزار
سرعزت برافراخت - و پس از ارتحال خلد مکان در تعلقه خود
فرزکش نمود - هر چند در عهد خلد منزل فرامین طالب صادر شد
نیداد - مگر بعد مراجعت خلد منزل از دکن بشکر پادشاهی
رسیده تعینات مهم گرد (که سرگروه قوم سکهان بود) گردید
و در عهد فردوس آرامگاه (که محمد خان بنگش فوج بر سر او
برده جبرا و قهرا باستخلاص بعضی محالات پادشاهی پرداخت
و جمعیت افزود را برطرف نمود) نامبرده با فوج مرهته
که در مالوه بود ساخته بکمک آنها بر سر خان مذکور
شتافته در گداهی محصور نمود - و بعد چهار ماه چون مرهته
بذابر شروع ربا برخاسته رفت خود تا سه ماه دیگر در لوازم
محاصره کوشید - آخر پای مصالحه درمیان آمد - گویند
کثیر الاولاد بود - یکی از پسرانش کنوز خان چند است - که
همراه نظام الملک آصفجاه در دکن بود - و پرگنه شیرپور صوبه
برار در تیول داشت *

پیوسته بمنصب عمده سرفراز شد . و در هنگامی (که معاودت پادشاهی از ملتان بعزم مقابله سلطان شجاع صورت گرفت) تعینات خلیل الله خان صوبه دار لاهور گشت - چون مزاجش سرپا بفته مجبور بود از آنجا گریخته بوطن رسیده غبار راهزنی برداشت - از آنجا (که پادشاه را وقایع عظیمه مثل مقابله شجاع و تادیب مهاراجه و مصاف داراشکوه در پیش بود)
(۲) اغماض عین نموده اوان عزیمت باجمیر سبهکرن بگذریله بانفاق راجهای دیگر به تنبیه از دستوری پذیرفت - و بعد فراغ از کار شرکای سلطنت سال چهارم راجه دیبی سنگه باستیصال از مرخص گشت - نام برده مرعوب شده هر روز جائی مختفی میشد - راجه سجان سنگه (که خود در کمپان بنگاله منتظم بود) به تجسس حالش پرداخته آگهی یافتند که در موضع سهره موطن راجه اندرمن دهنیره پنهان شده - بظاہر بطلب او شتافتند - مردم آنجا خائف گردیده سر آن اجل رسیده از تن برداشته در پیشگاه خسروی فرستادند - پس ازو ستر سال (که منصب قلیل داشت) برخاسته پیش سیوا به واسله رفت - او رخصت معاودت بوطن داد - پستر بوطن رسیده برزیه ارثی سر هنگامه پردازنی برداشت - لهذا سال بیست و دوم راجه جسونت سنگه بگذریله بآباده او شتافت - پس ازان بنوکوی

(باب اسین) [۵۱۰] (مآثر الامرا)

قرار واقعی داد - پستتر بتعلقه خود معارفت نموده پس از چندی
به حکومت گویار نامزد شد - و در بندر بسمت امور متعلقه
کوشیده باستقلال سرانجام می داد - تا آنکه روز موعود بواسطه
عدم منزل گزید - گویند چون یک چشم او ضائع شده بود از باور
بدستور پرده دیده ساخته درون هر دو پلک می گذاشت - در نگاه
ناظرین سالم می نمود *

* متر سال بندیله *

(۲)
پسر جنیت بندیله است - که پس از کشته شدن جبهار
سنگه و متعلق گردیدن تعلقه او به سرکار پادشاهی دران سرزمین
بنیاد فساد برپا ساخته بتاخت و تاراج آن ملک می پرداخت
سال یازدهم فردرس آشیانی عبد الله خان فیروز جنگ بمالش او
تعیین شد - و آخر همان سال راجه پهاو سنگه بندیله بدین کار
مأمور شد - چون جنیت بندیله مدتها بنوکری بر سنگه دیو و جبهار
سنگه بسر برده بود از رسیدن راجه مسطور خیال نمود از سر
بدر ساخته چندی ملازم او شد - پس از آن در سرکار سلطان
دارا شکوه توسل جسته اختیار بندگی نمود - در ایامی (که
خلد مکان مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری
از دکن عزیمت هندوستان نمود او پس از جنگ مهاراجه
جسونت سنگه باستصواب سبهکرن بندیله بملازمت عالمگیری

ازان باز کشید . گویند در نگاهداشت سپاه قسمی صلاهی عام داده بود که یابوی خود و اسب کهنه لنگ گوش بگوش اسبان تازی بدرجۀ قبول پیوست *

روز جنگ (که سر مثلی هر از لی بدو تعلق داشت) بی باکانه قدم جرأت پیش گذاشته زن و خوردن عجیب و ستخیز غریب بمیان آمد . در گرمی بازار آریز و ستیز زخمهای کاری برداشت و یک چشم از رسیدن آسیب آن از کار رفته دستگیر گردیده زندانخانه انتقام نظر بند شد . صبیۀ نه ده سالۀ او را (که کسانش درین غوغای قیامت نظیر از محل برآورده بخانۀ مغنیۀ میراثی پنهان کرده بودند) گرفته بحضور پادشاه آوردند مردم محلات پادشاهی خواستند که بعقد آن خسرو درآرند آخر بمعجز و الحاح قطب الملک (که گاهی بر سادات بارهه این ماجرا نگذشته) موقوف نمود . صبیۀ مذکور بخانۀ خان مزبور رسید . سال هفتم بشفاعت مبارز الملک سربلند (۲) خان از محبس رهائی یافته بهراست اجمیر سربلندی یافت چون سربلند خان صوبه دار گجرات باحمدآباد رسید بذایر هنگام مرهته (که تا فزای بلده می تاخمت) سد ابواب شهر نموده محصورانه می گذرانید خان مزبور حسب الحکم خسروانی بکمک او شتافته با غنیم المیم طریق مبارزت پیمود . و سرچنگ

(باب السین) [۵۰۸] (مآثر الامرا)

رقعه بر زبان گذرانید - بیگم انکار محض کرد - پادشاه متغبه
گشته قرین افسوس گردید - در دیانت و کاردانی مثل پدر بزرگوار
خویش شهره آفاق بود - و سخت گیرها کمتر داشت •

• سید نجم الدین علی خان بارهه •

پور عبد الله خان سید میان است - بجلاوت و مردانگی
(که شیوه سنیّه خاندان او بود) اتماف داشت - چون برادرانش
قطب الملک و امیرالامرا بهمراهی محمد فرخ سیر پادشاه
مصدر ترددات شده باعلی مراتب مرتقی گردیدند و نیز
باضافه منصب چهره عزت برافروخت - پس ازان (که زمانه
نیرنگ کار خاقان مذکور را بورطه ناکامی انداخت و قطب الملک
برکاب سلطان رفیع الدوله بعزیمت تنبیه راجه جیسنگه از
دارالخلافه برآمد) صوبه دارئی آنجا بخان مذکور باز گردید
سال دهم جلوس فردرس آرامگاه [که امیرالامرا بقتل رسید
و قطب الملک (که بصوب دارالخلافه رخصت شده هنوز بدانجا
نرسیده بود) از خبر کشته شدن برادر متولد خاطر گشت)
کسان خود را برای آردن توره بدارالخلافه فرستاد [بخان
مذکور برای نگاهداشت مرقوم ساخت - خان مذکور باستماع
این خبر جامه بی طاقتی را بر بالای میز دریده ابتدا جمعی از
سوار و پیاده همراه کوتوال داده بمحارمه حوایی اعتماد الدوله
محمد امین خان تعیین کرد - آخر بنوشت قطب الملک دست

(مآثر الامراء) [۵۰۷] (باب السنين)

بسیاری از مقامران بساط روزگار مهره جان در باخته شهرات
کشت مملات گشتند - خان مذکور را هم بعد از ورود موکب
فرخ سیري به دار الخلافه شاه جهان آباد در کچه‌ری خانسامانی
مقید نمودند - و پس از چند روز بر طبق رقعۀ نواب زیب النساء
بیگم (که در آن وقت پادشاه بیگم مخاطب بود) حکم استخلاص
شد - اهل و عیالش سامان جمعیت از سر گرفتند - و منتصبان او
شادی و خرمی اندوختند - ناگاه آن شب (که بزعم او آبستن
هزار امید بود) جانگزا حادثه دیگر زاد - چند مغول (که
بتسمه کشی شهرت یافته بودند) رسیده بابلغ حکم قتل
هوش از سرش برداشتند - و آن بیگناه را با هدایت کیش خان
جدید الاسلام و سیدی قاسم کوتوال دهلی برسم اخذناق
از هم گذرانیدند *

وجه (که موجب قتل او تواند شد) بثبوت نه پیوست
حوق برانند که چون حکم هائی او شرف نفاذ یافت - سادات
اشاره کردند که او را از پا در آرند - و برخه گویند که ارباب عذاب
(که در استیصال او سعی داشتند) از جانب بیگم صاحب
رقعۀ مجعول (که در افذا و اعدام او یادر افتد) از نظر پادشاهی
گذرانیده بسیاست اقدام نمودند - و مقوی این راییت است
که بیگم صاحب هنگام ملاقات محمد فرخ سیر شکوه بیجا کشتن او
(که ابا عذد از متوسلان بیگم بود) بمیان آورد - پادشاه ذکر

(باب السین) [۵۰۶] (مآثر الامرا)

چون از همت (سا و عطای عام و حلم رافی و رحم شامل
(که فطری : شاه وقت بود) حرف لا و کلمه منع بر زبان
خلافت بیان نمی گذشت و امتیاز مفاص و اعتبار خطابه
از میان رفته بود او را بکمال عاطفت بمذنب والی
هفت هزار پی و خطاب عمده سعد الله خانی اختصاص بخشیدند
و پایه عزتش را از حوض خاک بارچ افلاک رسانیدند . و داروغگی^(۲)
دآک و سوانح (که یکی از خدمات عمده حضور است)
نیز نامزد آر بود . عالم بکام او گردید . نصف سلطنت
بل تمام آن بقبضه اختیار آر در آمد . و چون نوبت سلطنت
بجهاندار شاه رسید بدستادیز سابقه اخلاص و پیشین درستی
خانجهان کوکلتاش دست حمایت خویش را سپر^(۳) و قنوع احوال او
ساخت . و بمیان دستگیری آن امیر وفا تخدیر سهام بداندیشی
ذوالفقار خان امیرالامرا کارگر نیفتاد . با آنکه وزیر اعظم
هندوستان شده آرازه مولمت و شوکتش از فلک هشتم هم
گذشته بود بحال دیوانی خالصه و تن هم (که پیش دستی
وزارت است) تغیرے راه نیافت . و بدستور سابق در همه کارها
دست در کار داشت . قضا را دغلباز فلک بازی گوبان میر
و وزیر را از بازی خانه حکمرانی دزد آسا بمحکمه سیاست کشید
و خصل سلطنت و شغل وزارت را بحریفان دیگر ارزانی داشت

(۲) نسخه [ج] اعزازش را (۳) نسخه [ب ج] سپر و قنوع .

گذرانیده باشد) از بود - از بدو شعور امارات افزایش درات و آثار
 ترقی شوکت از ناصیه روزگارش ظاهر و باهر بود - در سال
 چهل و یکم عالمگیری از تغیر والد خویش (که در دیوانی تن
 دم استقلال و اقتدار میزد) بخدمت خانسامانی نواب قدسیه
 زبب الغنا بیگم سرمایه افتخار انداخت - و بذریعۀ التقات
 آن عقیقه گرامی نژاد بخطاب خانی سرفرازی یافته مبدیه
 محمد افضل پسر فیض الله خان کوکه را بعقد ازدواجش
 در آوردند - و در عهد خلد منزل چون خانسامانی پدرش تفویض
 یافت دیوانی خالصه و تن (که والد از عهد خلد مکان
 بهم جمع داشت) بدو تعلق گرفت - و چون عذایت الله
 خان بصاحب موبگی کشمیر رخصت یافت نیابت خانسامانی
 نیز بآن کار دان کارشناس بازگردید - و چون مستوفی قضا خط
 رفتن^(۲) برروز نامه چۀ حیات دستور معظم خانخانان منعم خان کشید
 در تعیین دیوان اعلی بسبب ایستادگی ذوالفقار خان امیرالامرا^(۳)
 اهمال و اسهال رفت - ناچار قرار یافت که خان مشارالیه
 مهمات ملکی و مالی باآگاهی^(۴) و دیده رزی پادشاهزاده عظیم الشان
 بهادر درمین پور سلطنت سربراه نماید - بعطای درات مرمع
 و مرحمت پالکی چهاردار تکصیل اعزاز نمود *

(۲) در [چند نسخه] بر رفتن (۳) در [بعضی نسخه] نسبت ایستادگی

(۴) نسخه [ا ب] آگاهی ورزید پادشاهزاده *

(باب السین) [۵۰۴] (مؤثر الامرا)

گشمت - سال سي و سيوم فساد پڑوہان آن ضلع برور ریختند
آویزش تا دیورہ ماند - آخر مغلوب گردیدہ با عیال و اطفال
باسیری رفت - و مبلغ کلی دادہ مخلصی یافت - پس ازان
ہمراہ فیروز جنگ تعین گشتہ بہ نیابت از صوبہ داری برار
سرانجام می کرد - سال چہل و ششم مرہتہا برور ہجوم نمودہ
بگیر آنہا درآمد - سال چہل و ہشتم رہائی پذیرفتہ نزد خان
فیروز جنگ رسیدہ ہزاری ہزار سوار از منصب او کم شدہ سال
چہل و نہم ببہالی کمی آب رفتہ بچو آورد - اوائل عہد
خالد منزل بخبرداری دکن مامور شد - پس از چندے دیدہ
از تماشاہی نیستی سرا فروبست - بالاپور و محالات دیگر از برار
در نیول داشت - پسرانش سید غالب خان کہ پیش از پدر بذوکری
پادشاہی امتیاز یافتہ - در جنگ آصف جاہ ہمراہ عالم علی
خان مطابق سذہ (۱۱۳۲) ہزار و یکصد و سی و در ہجری
بقتل رسید - و سید فتاح خان و سید الیاس خان و سید عثمان
خان - اعقاب ہریکے باقی سمٹ - و بجاگیر داری محال ارث از صوبہ
برار سرفرازند *

• مدالہ خان •

عرف ہدایت اللہ خان خلف دوم و ارشد اولاد عذایت اللہ
(۲)
خان مشہور است - پسرے (کہ بحضور پدر در ہمہ چیز ازوی

(مآثر الامراء) [۵۰۳] (باب السنين)

جا گرفت - و بصحبت سکنده آنجا بمذهب مهديان برآمد
سيد الياس بدکن شتافته نوکری حکام بیجاپور اختیار نموده
بخطاب شرزه خان ناموز گشت - و برتبه سرداري فائز شده
سال نهم جلوس خلد مکان بر دست نوکران پادشاهي (که
بسرداري ميرزا راجه جيسنگه جهت تادیب عادل خان و تخریب
ملک او تعیین گردیده بارها زد و خورد بمیان آمد) بقتل (سيد
نام برده بجای پدر بسرداري فوج و خطاب شرزه خان کامیاب
گشته نامی به بلندرتبگي برآورد - و چون استقلال و ضبط
و ربط در کارهای بیجاپور میان نموده بود مدتها بکامراني معسر بود
و سال سیم چون بیجاپور مسخر گردید و سکندر عادل خان
دولت بار اندوخت او نیز تارک عقیدت بر آستان ارادت
گذاشت - و بعطای خلعت و شمشیر و خنجر و مرصع با علاقه
مورارید و اسپ با ساز طلا و فیل با ساز نقره و منصب
شش هزاري شش هزار سوار و خطاب رستم خان چهره امتیاز
برافروخت - و رفته رفته بمنصب هفت هزاري هفت هزار
سوار درجه ارتقا پیمود - پس ازان با خان فیروز جنگ تعینات
شده بتسخیر قلعه ابراهیم گنده مضاف حیدرآباد (که درینولا
بآهنکده معروف است) دستوري پذیرفت - پستتر بحضور رسیده
روز یورش بر گلکنده چهره فدريت را بگلگونه زخم پیاراشست
پس ازان جهت حفاظت بگشت و سیر اطراف ستاره مامور

(باب السین) [۵۰۲] (مآثر الامراء)

(که بنگاهدانی بهیر بود) بدرجهٔ شهادت پیوست - خان مزبور صبح ناچار با کمال بی سرانجامی بذارنول رسیده باز جمعیت فراهم آورده متصل قصبةٔ سانبه^(۲)ر با ^(۲)راجہ جیسلمکھه باز مقابله روداد اگرچه ابتدا خان مزبور غالب گشته لیکن ناگاه در سه هزار بندوقچی (که زیر پشتهٔ ریگ کمین داشتند) برآمده برق اندازی نمودند - و بر خان مزبور (که جمعیت قلیل همراہ ری ماند و بیشترے زخمی بودند) ریخته گرد گرفته سرداران را مقتول ساختند - و محمد زمان خان و سید مسعود خان همشیره زادهایش که دستگیر شدند اولین را کشته دومین را (که مرحلهٔ عمرش از شانزده سالگی نگذشته بود) نزد راجہ آوردند - راجہ برای زخم بندی او تاکید نمود - و سید حسین خان را با گنج شہیدان مدفون ساخت - این واقعه در سال دوم جلوس خلد منزل مطابق سنه (۱۱۲۰) هزار و یکصد و بیستم هجری بوقوع آمد - گویند بر سر مرقد خان مزبور بالای کنار تالاب سانبه^(۲)ر باغے و عمارتے در کمال صفا و موزونی راجہ احداث نموده - از منصب خان مزبور هیچ اطلاعی دست ندادہ *

* سید رستم خان دکنی *

بهر شریزه خان سید الیاس است - وطن نیاکانش بخارا است

یکے از آنها بهندوستان وارد گشته چندے در نواحی اجمیر

(۲) نسخہ [ب] سانبهی - و نسخہ [ج] سانبهور •

مآثر الامرا ([۵۰۱] (باب العین)

سلطنت بقبضه اقتدار خلد منزل در آمد و میان راجه جیسنگه
سوانی و بجیسنگه برادرش (که در کابل از همراهیان شاهی
بودند) نزاع برخاست پادشاه (که بخاطر داشت هریک مجبول
بود) رفع نزاع دران اندیشید که آنبیر را در سرکار پادشاهی ضبط
نموده خان مزبور را بفوجداری آنجا تعیین ساخت - درین ضمن
خلد منزل بعزیمت مقابله محمد کام بخش لوای توجه جانب
دکن برافراشت - و راجه جیسنگه و مهاراجه اجیت سنگه
به اجازت خسروانی از لشکر ظفر اثر برخاسته راه وطن پیش
گرفتند - و پس از وصول بارتان باجماع جمعیت پرداخته اکثر
تهانه داران پادشاهی را برداشتند - بمشاهده این مقدمه سید
حسین خان گردآوری فوج قدیم و جدید نموده با سه پسر او
ابوسعید خان و غیرت خان و حسن خان و یزنه او مهابیت خان
و در همشیره زاده محمد زمان خان و سید مسعود خان در آنبیر
مستعد پیکار شد - (۲) اما از بسکه راجپوتیه مثل مور و ملخ از
هر چهار طرف جوشیده هنگامه برپا ساختند نوکران جدید
سید حسین خان هوش باخته راه گریز سپردند - ناچار خان
مزبور با جمعیت قلیل از آنبیر برآمده بمقابله درکا داس
راتهور در میدان کاله دهره پرداخت - راجپوتیه مغلوب شده طریق
فرار پیمودند - اما بهیر خان مزبور بغارت رفت - و یک پسر

(باب السین) [۵۰۰] (مآثر الامراء)

و از انجا بکومک ذوالفقار خان (که قلعه چنچپی را محاصره داشت) نامزد شده بود [دستوری یافته پس اراڻ بقلعه داری و فوجداری نصرت آباد سکر مامور گردید - سال چهارم از انجا معزول شده سال چهل و سیوم با محمد بیدار بخت بتکامشی (۳) راما به ونسله ترخیص پذیرفته ترددات شایسته بظهور رسانید بستر بانبر تقصیر از منصب بر طرف شده سال چهل و هفتم دهمپ التماس محمد کام بخش ببحالی منصب شش هزار (۴) پنج هزار سوار آب رفته بجو آورد - و پس از آنکه در تعاقب بیدنایک حسن مجرا از بظهور رسید سال پنجاهم در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزار شش هزار سوار رایت بلند رتبی افراشت - پس از انتقال خلد مکان بر سر موضعه ناخته بزخم تفنگ رخت هستی بر بخت - پسرش سرفراز خان سید امین است - که در عمل نظام الماک آصف جاه حارس حیدرآباد شده در مستعد پوره واقعه بیرون بلاد مذکور مکانها ساخته - پس از فوت او زاده پسرش جاگیر قلیله از ارث یافته بود - در حالت تحریر او نیز پا در دامن فنا کشید *

• سید حسین خان بارهه •

از والا شاهیان بهادر شاهی سمت - چون سمت و کشاد امور

(۲) نسخه [ج] نصرت آباد مامور گردید (۳) در [اکثر نسخه] رانا

(۴) نسخه [ج] سرما نایک - یا پنجه نایک باشد *

(مآثر الامرا) [۴۹۹] (باب السین)

بقیه این قوم در دندا راجپوری تصرف دارند - و با مرهتہ
بکج دار و مریز بسر می‌برند *

بالجمله خان مذکور با جوهر شجاعت آبادان کاری و رعیت پروری
آمیخته و در امور تدبیر رای درست داشت - از صبح تا یکپاس
شب گذشته مسلح بدیوانخانه می‌نشست - پس ازان درون
محل سرا رفته یکپاس دیگر بهمان وتیره می‌گذرانید - پستو
کمر را کرده بضروریات می‌پرداخت - اواخر ایام سلطنت
پادشاه ادرا طلب حضور نمود - چون سابق سیدی خیریت
خان بدربار پادشاهی شتافته خود را پیش شکل و شان مردم
آنجا هیچ نیافته کار او از خجالت بتمارض کشید و بهعی
سیدی یاقوت خان ازانجا برآمده بود نامبرده اندیشه مزد
گشته آخر بقبول پیشکش و مهم سازی خود را ازین تکلیف
را رها نید *

* سرفراز خان مید لطیف *

ابتدا ساهله نوکری بیجاپوریان داشت - سال بیستم جلوس
خلد مکان باستصواب دلیر خان دأوزی آمده پابند نوکری
پادشاهی شد - و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب سرفراز خان
ترقی نمود - سال بیست و هفتم همراه محمد اعظم شاه بمحاصره
بیجاپور تعیین گشت - و پس از وقوع فتح بعطای فیل برادج
عزت برآمد - پستو در رکاب محمد کام بخش [که جانب سحر

بر دفع سیوا هستند - سیدی سنبل بیایه نهصدی (سیده در گذشت - و سیدی یاقوت که قایم مقام او بود در فراهم آوردن گشتیها تردد بکار برده همت برکشایش دند راچپوری گماشت و شب ایام هوئی (که هنوز تاراج زده خواب غفلت بردند) از یک طرف نام برده و از جانب دیگر سیدی خیریت (سیده بمدد کند از دیوار بقلعه درآمدند - درین اثنا باروت خانه قلعه برسیدن آتش با سردار حصار پرید - و چون دران ایام فوج سیوا برای تاخت اماکن در دست رفتن بود و طاقت کمک نداشت قلاع قریب المسافت را نیز مستخلص گردانید - و پس از رسیدن عرضداشت او متضمن این ماجرا بساطان محمد معظم صوبه دار دکن نامبرده و سیدی خیریت باضافه منصب و خطاب خانیه سربلندی اندوختند - و چون سال سی و نهم سیدی خیریت خان فوت نمود اموال او بنام برده بخشیده ادای طلب سپاه متوفی بر ذمه اش مقرر گردید - سال چهل و هفتم مطابق سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجری و دیعت حیات سپرد - و سیدی عنبر نامی را (که قایم مقام خود ساخته بود) بنا برین (که این قوم دران نواح بعملداری نام برآورده در اجرای راه جهازهای بیت الله بودن اینها اقرب بصواب بود) ببهائی تعلقه مذکور و عطای خطاب سیدی یاقوت خان چهره عزت بر افروخت - در حالت تحریر هم

(مأثورالامرا) [۴۹۷] (باب اربعین)

بیجاپور بار مرحمت شده فتح خان نام افغانی از جانب والی
 مذکور بحکومت آنجا نامزد گردیده قلعه^(۲) دندانراجپوری را (که
 نصف در خشکی و نصف در دریا واقع است) مسکن خود قرار
 داده بود - در عهد خلد مکان پس ازان [که سیوا بهونسله بیجاپوریان را
 ضعیف دیده دست تهمرد دراز گردانیده ابتدا قلعه^(۲) راج گنده را
 ماری خود ساخته پسترتلعه راهیری گنده را (که بفاصله بیستم
 کره از دندانراجپوری است) استحکام داده در آنجا سکونت گرفت
 و بعضی تک و در قلاع دیگر را که در آن نواح بود بدست آورد [
 فتح خان مرعوب او گشته دندانراجپوری را گذاشت - و بناه
 بقلعه جزیره (که اندرون آب بفاصله کروهی است) برده در فکر آن
 شد که امان گرفته بسپارد - و جان بسلامت بود - سیدی سنبل^(۳)
 و سیدی یاقوت و سیدی خیر (که هر سه تلام افغان مذکور
 بودند) برین اراده مطلع گشته افغان مزبور را گرفته زنجیر در
 پای او کردند - و حقیقت حال بوالی بیجاپور و خانجهان بهادر
 صوبه دار دکن نیز نوشتند - بهادر مذکور جواب عنایت آمیز
 با خلعت و پنجهزار روپیه نقد فرستاده تجویز منصب چهارمادی
 در مد سوار برای اولین و سه مادی مد سوار بحکومت درمین
 و دومادی مد سوار بنام سیومین مقرر نمود - و جاگیر سیر حاصل
 متصل بندر سورت تنخواه کرد - آنها مستظهر گشته کمر هممت

(۲) در [بعضی نسخه] دندانراجپوری (۳) نسخه [ب ج] منبهره .

(باب السین) [۴۹۶] (مآثر الامرا)

هر دو چشم او عاقل گردید - ازین جهت از دولت حضور
پادشاهی محرومی اندوخت - و در صوبه داری امیرالامرا
حسین علی خان بقلعه داری احمدنگر مضاف صوبه خجسته بنیاد
گوشه انزوا گزید *

چون نظامت دکن به نظام الماک آصف جاه متعلق شد
از بس که بیش از بیش قدردان او بود استدلال خدمت
مذکور یافت - پس از فوت او پسرش محمد میرخان بخطاب
ارثی و قلعه داری مذکور پیرایه اعتبار پوشید - چندی
بخشیگری سواران سایر سرکار نوین مذکور سرانجام می کرد
پس از پسرش سید حمید خان خطاب سیادت خان یافته
به نیابت یزنه خود سید لشکر خان بنظم برار مقرر شد - و چندی
قلعه داری بیدر داشت - آخرها بخطاب حمید الدوله اختصاص
گرفت - و مطابق سنه (۱۱۸۴) یکم هزار و یکصد و هشتاد و چهارم
هجری از دار فنا رحلت نمود - پسرش در حالت تحریر
بخطاب نامور جنگ بهادر سرفراز و بریخته گوئی مائل است
برادران و اعمام سیادت خان سید حمید جمعی کثیر بودند
هیچ یک ترقی نکرده *

* سیدی باقوت خان حبشی *

در عهد فردوس آشیانی چون کوکن نظام شاهي مسخر
ارلیدای دولت گردید در عوض محاللات نوتسخیر تعلقه والی

در شناسی ^(۲) خلد مکان و منصب در خور کامیاب گشته - سال
 بیست و هفتم جلوس خلد مکان بتعلم محمد کام بخش چهره
 امتیاز برافروخت - و غایبانه بهادر مذکور واسطه گذرانیدن
 عرائض او بوده قرب حاضر باشی حاصل نمود - و چون بهادر
 مذکور باره قلعه راهبري را آتش زده بقتل کفار و تاراج مال
 و متاع آنها پرداخت سال بیست و هشتم او در جلدوی
 رسانیدن این مؤده بعزایت فیل و پستر بخطاب سیادت خان
 سرمایه امتیاز اندوخت - سال بیست و نهم از تغیر لطف الله
 خان بتفویض خدمت داروغگی عرض مکرر درجه خصوصیت
 پیمود - از راه عزایت درات سنگ یشم بار مرحمت شد
 پستر اگرچه از خدمت مذکور عزل پذیرفت اما بداروغگی
 دیوان خاص می پرداخت - سال چهل و یکم مطابق سنه
 (۱۱۰۸) هزار و یکصد و هشت هجری بمرض وبا (که در
 لشکر پادشاهی جایگیر و جهانگیر شده بود) بعالم عقبی
 خرامید - پسرش بخطاب پدر مخاطب گردیده سال چهل
 و سیوم بداروغگی عرض مکرر افزایش قدر یافت - سال چهل
 و هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هفتصد سوار
 رایت بلند پایگی افراشته مکرر بمسرکردگی فوج به تنبیه غنیم
 شتافت - و در همان ایام بحسب نیرنگی تقدیر از نور بینائی

(باب السین) [۴۹۴] (مآثر الامرا)

خواهد رسید . برین شخص بنابر بعضی عوارض دنیایی از دست ما
ظالم رفته - و هنوز وقت در نرسیده که خلاص کنم - مفرش
جز بدرگاه دادار نیستم - پس امیدوار باید داشت تا از ما
قطع امید نکند - و بخدا نژاد - و اگر بنالد مارا گریزگاه
کجا سمت *

بالجمله سردار خان در سال سی و یکم بخدومت داروغگی
فیلخانه از تغیر معتمد خان سرعت برافراخت - و چون در سال
سی و سیوم از موضع بدری بقطب آباد کلکله نزول اجلال
پادشاهی شد سردار خان بفوجداری دوازده کرهی گرد لشکر
ظفر بیکر مقرر گشت - در سال سی و پنجم سنه (۱۱۰۳)
یکهزار و یکصد و سه هجری جهان گذران را وداع نمود - در
خیرخواهی ولی نعمت و خدمت خالق باطن او با ظاهر
موافق داشت - خالی از درد طلب و محبت فقرا نبود - پسرش
حمید الدین خان که در بلندنامی از پدر و جد گذرانیده - چنانچه
احوالش آئینه دار این مدعا سمت - اولاد دیگر هم داشت *

* سیادت خان سید اوغلان *

اوغل بتورکی بمعنی پسر - و اوغلان جمع است - در سلطنت
بخارا خطاب جماعه ایست که بهیادت و شرافت ممتاز و
بلشستن حضور والی آنجا اختصاص دارند - نام برده استاد زاده
خان فیروز جنگ بهادر است - باستصواب بهادر مذکور بدولت

خان را باضافه پانصدی بمنصب هزار و پانصدی و خطاب
سردار خان برنواخته بیتا فداری شاهزاده مامور گردید *

گویند بعد از چند روز بسردار خان حکم شد بشاهزاده پیام
رساند - که انتزاف تقصیر خود نموده استغفار نماید - تا از سر
گناهش درگذریم - شاهزاده جواب داد که من بجناب آهی
و در خدمت پدر سراپا تقصیرم - اما بظاهر امری که موجب
استغفار باشد از من سر نزده - عتاب بر عتاب افزود - و در مراتب
قید تشدد رفت - و تا شش ماه از سر تراشی و ناخن چینی
ممنوع بودند - ناظر خدمت خان نایب اعلی حضرت نظر
بر تقدم خدمت جرأت حرف داشت - درین مقدمه مبالغه
از حد برد - و اجازت املاح گرفت - و بعد مدتها (که هورت
(۲) غضب کم کم می گشت - و مزاج دلخوش شفقت غریزی گردید)
مرارا ادعیه ماثوره حواله سردار خان میشد - که بشاهزاده
برساند - که باین درد اشتغال داشته باشد - تا مهر آفرین
دل مارا متوجه رهایی او گرداند - و او را از رنج مفارقت ما برباند
در ضمن این روزی خان مذکور بعرض رسانید که در گذاشتن
اختیار حضرت اسم - فرمودند بایه لیکن از حضرت مالک الملک
مارا فرمان فرمای ملکی گردانیده - هر جا که از ظالمی بر مظلومی
ظلم می رود امیدوار می باشد که تظلم بما خواهد برد - و بدان

اجازت یافت - و در سال بیست و هشتم بداد و غمی نواره از تغیر
سیف الله خان اختصاص گرفت - و چون کار دانی و دولتخواهی او
ذهن نشین پادشاه شده بود اهتمام برخی کارخانجات جزیر
(۲)
نیز بهمدی او تفویض یافت - در سال بیست و نهم بخدمت
نظارت حرم سرای شاهنشاهی از تغیر خدمت خان منظور
نظر قرب گردید - و چون کردگی گنج ضمیمه کوتوایی داشت
در ایام محامره گلکنده از افراط باران لایتنقطع بطغیان دریا
مانجرا و دیگر رودخانهها رسیدن رسد مفقود گردید - قحط را
روز بازار بهم رسید - چه شهر حیدرآباد و چه ادر پراز مرده
بود - از گرداگرد دولتخانه پادشاهی (وزانه انبار مردها را
کناسان از صبح تا شام کشیده بر کنار دریا می انداختند
باز شب همان هنگامه بود - دران وقت کردگی از خان مذکور
تغیر شده بهسید شریف خان قنوجی تفویض یافت - و چون
از شاهزاده محمد معظم مخاطب بشاه عالم از دیر باز رایحه
کار شکنی و بدخواهی سرکار والا در پیشگاه خلافت استشمام
شده بود و دزینولا خان فیروز جنگ نوشتهای او را با ابوالحسن
حیدرآبادی در مورچال گامکنده بدست آورده از نظر گذرانید
و آن مظنون چون مجرم گردید ناچار شاهزاده را با دو پسر
کلانش که همراه بودند بزدان تادیب برونشانند - و اهتمام

(مآثر الامرا) [۴۹۱] (باب الحین)

باشند) و چند کس از آنها از چنان محبس گریختند نام برده
سال مذکور از صوبه بیجاپور عزل پذیرفت . سال سی و سیوم
از تغیر سردار خان بتقرر فوجداری ناندیر رایت اعتبار
برافراخت . وقت موعود بعدم سرا در شد . پسرانش بسیار
بودند . ازان جمله دو کس رشد تمام نمودند . یکی قطب الملک
عبدالله خان - و دوم امیرالامرا حسین علی خان - و از بقیه
سید نجم الدین علی خان - احوال هر یک جداگانه درین نامه
سمت اندراج پذیرفته *

* سردار خان *

سردار بیگ - پسر باتی خان قلماق چپاه است - که
احوال او (قم سنج خامه گشته - مشارالیه بیداری طالع در زمان
عالمگیری مورد نوازش خسروانی گشته بمنصب در خور و خطاب
اهتمام خان درجه ناموری پیمود - هنگامی (که رایات عالمگیری
بصوب حسن ابدال ارتفاع پذیرفت) داروغگی عمارت دارالخلافه
داشت - و پس ازان بکوتوالی اردوی پادشاهی جمعیت دربار
بهست - و مدتها بدین کار چه در هندوستان و چه در دکن که
درام سفر بود بضبط و ربط پرداخته نقش اعتماد و اعتبارش
کرسی نشین گردید - و چون بلده اوزنگ آباد بقدم پادشاهی
رونق آگین گشت چندی بتاسیس حصار شهر پناه آن . مصر جامع

(باب السین) [۴۹۰] (مؤثر الامرا)

انداخته می بردند برانها تاخته بعد کشتش و کوشش دیوان
مذکور را مخلصی داده همراه خود آوردن - و چون در ایام
محاصره بیجاپور شاهزاده مذکور پیش پدر متهم بذاولتخواهی
گردید و بعضی رفقای او را حکم اخراج شد در باب نامبرده امر
لازم الاتباع مدور یافت - قید نمایند - آخر بشفاعت روح الله
خان بطریق نظر بند حواله خان مزبور گردید - و رفته رفته
بسعّی او صفح جرائم صورت گرفت - و چون در ایام محاصره
گلکنده روح الله خان حسب الطلب بحضور از بیجاپور رسید
نامبرده به نیابت خان مذکور درانجا ماند - و پس از
چندے اصاله بصوبه دارمی آنجا افتخار اندوخت - سال سی
و دوم پس ازان [که خبر فرار راما برادر سنبها بهونسله از قلعه
(اهیرگدهه) (که ذوالفقار خان در محاصره داشت) و پناه گرفتن او
در حدود تعلقه والی مزبور بعرض رسید] بذاامبرده فرمان رفت
که در سراغ او دویده دستگیر سازد - و نامبرده کاربند حکم گردیده
سه روز و سه شب ایلغار نموده بسر وقت او رسید - و اکثر
سوداران معتبر را دستگیر ساخت - اما خود راما بدر رفت
ازین جهت بارصف مدور چنین خدمت سترگ در خاطر پادشاه
نقشش درست نشست - علاوه آنکه چون در باره اُسارای مذکور
حکم محکم عز نغان یافت (که در ارک قلعه بیجاپور ^(۲) محبوس

(مآثر الامراء) [۴۸۹] (باب السین)

(۲) داشت بخست و نکبت زندگی بهر می برد - و پس ازان در حضور بتجویز آن نوین فیاض بدار غکی داغ و تصححه رکاب اختصاص گرفت - و در زمان خاتان زمان هم چندی بدان امر می پرداخت - بوقت موعود در گذشت - برادرش لیاقت خان میرزای رنگین خوش وضع ستوده طبع بود - در همه چیز با برادر مخالفت داشت - حتی مذهب هم که بطور آبی خویش امامیه بود - و سیف الله خان اظهار تسنن می نمود و تعصب می ورزید *

* سید عبدالله خان بارهه *

عرف سید میان - ابتدا نوکر شاه عالم بهادر بود - همراه روح الله خان بمهم کوکن ^(۳) تعیین شد - سال بیست و ششم جلوس عالمگیری بمنصب هزاری شش صد سوار ملازم پادشاهی گردید - سال بیست و هشتم همراه شاهزاده مذکور جهت تنبیه ابوالحسن والی هیدرآباد دستوزی یافت - و دران جنگ مصدر ترددات نمایان گشته چهره راد مریدی را بکلی گشته زخم بیماراست - روزی (که بچنداولی اختصاص داشت - و نبرد معب رو داد) فوج مقابل را از پیش رو برداشته بکمک مردم یمین و یسار خود را رسانید - و چون دران روز بندرابان نام دیوان شاهزاده را مردم خصم زخمی ساخته فیل او را پیش

(۲) یا بخیت باشد (۳) نسخه [ج] دکن •

(باب العین) [۴۸۸] (مآثر الامرا)

و پنجاه هزار سوار جمع نموده مقابلہ می‌نمائیم - درین باب وثیقه
بمهر آنها گرفته باظهار حسن عقیدت و هواخواهی (که چنان
خدمتے سترگ بتقدیم رسانیده) پا در رکاب استعجال گذاشت
و از راه دیوگدھے و چاندا بهیدر آباد شتافت - فی الواقع در لاجے
عظیم بچرخ آردہ - و زمانہ را طرفہ خمیرمایہ آشوب بدست
می‌افتاد - اما چون طالع او و بخت موکلش در حضيض ادبار
بود بجائے نرسید - همین کہ از آمدنش شاهزادہ آگهی یافت
مصدقول برخدیعت و مکیدت نموده یقین کرد کہ ساختگی
خلد منزل است - جواب داد کہ اینجا نہال نیکوخدمتی شما
غیر از ثمرہ سیاست و تعدیم بار نمی‌آرد - و سعیها آهن سرد
کوفتن است - و چون ابرام و سماجت از حد گذرانید اگرچہ یومیہ
بقدر قوتش مقرر فرمود لیکن ردبرو نطلبید *

نازم حام و عفو آن پادشاه کریم الاخلاق را کہ آیہ رحمت
در شان اوست - و بدین وسعت مشرب و سعت بخشش
هیچ یکے از ملوک ماضیہ بدو نرسید - چون خان مشار الیہ بعد
جنگ کام بخش بوساطت خانخانان برسد سلطنت جبہ سا
گردید بصفح جرائم بر نواخته در بحالی منصب قدیم و سالیانہ
پنجاهزار ردیہ مختار کردند - او بحسب جاہ پابند نوکری شدہ
در عهد فرخ سیر بهمراہی امیرالامرا بدکن آمدہ بتازگی میربحری
آندیار بدر تفویض یافت - با آنکہ با سردار طرف مصاحبت

و در محاصره حصار کهیلنا از کار طایبی و کام بژدهی در مرحلها
گام فراخ زده اخبار می آورد - مطرح انظار مکرمت شاهي گردیده
بعطای خطاب پدر و افزونی منصب کامروائی یافته بتفویض
خدمت میر بحری کل آب رفته بجوی آمد - و پس ازان
بمیر توزکی ممتاز گردیده - روز فتح قلعه واکمیره زخم بذوق
زیور دستش شده بمرحمت یکصد اشرفی مرهم بها برنواختند
و در عهد خلد منزل از دیوانگیها سبکسری بکار برده با ذوالفقار
خان امیرالامرا در آریخت - ازانجا (که پرکاه را در هوای
همسری کوه بلند شدن باطمه باد تار و پود وجود خود را
پریشان ساختن اسم - و قطره آب را با پهن دریا پهاوسانیدن
بموج خیز فنا آبروی خویش را فرور ریختن) دران بالغز سرپا
خورده گرانبار خفت و خواری پا در دامن فرار پیچید - و از
شوریده سری نام وکالت شاهزاده کام بخش (که بدعوی سلطنت
در حیدرآباد طبل مخالفت می کوفت) بر خود بسته براج
جیسنگه و راجه اجیت سنگه (که از حضور گریخته سوبفساد
و فتنه برداشته بودند) پیوست - و با آنها دار و مدار نمود
که اگر شاهزاده از راه گوندوانه اراده این سمت نماید پانزده هزار
سوار راجپوت تا نبرده پذیره شده تا برگشتن بهادر شاه از دکن
بهیئت مجموعی همراه رفته در دار الخلافه بر تخت می نشانیم

* سیف الله خان میر بحر *

در زمان عالمگیری خدمت میر بحری و داروغگی نواره داشت - و مدتها بدان کار پرداخت - و بعد از دود موبک پادشاهی بسوزمین دکن ^(۲) بخطاب خان^(۲) سرفرازی یافته در سال بیست و هشتم ازان عهده معزول شده پستتر بخدمت میر توزکی امتیاز گرفت - ظاهرا در سال بیست و نهم ودیعت حیات سپرد - در آن هنگام (که شاه عالم بهادر از اجمیر بتعاقب محمد اکبر رخصت یافت) از پیشگاه خلافت و جهانابایی بابلاغ برخی احکام مطاعه در خدمت پادشاهزاده مامور شد و چون برگشت ظاهر گردید که شاهزاده بطریق انعام بوی چیزه مرعات ننمود - از سرکار والا بعطای پنجاهزار روپیه مواد کامیابی اندرخت - و حکم شد که مبلغ مرقومه از نقدی شاهزاده وضع نمایند - گویا تعلیم ست ازان دستور العمل سلطنت - که نوازش پیام آوران مرسل مشعر بزرگ داشت مرسل است - فکیف که ارسال از جانب اعلی باشد - پسرکلانش میر اسدالله مرد پرگوی بی محابا خالی از نشئه جنونی نبود - اما ساختگیهای بزرگ و گریزت آمیخته بسیار داشت - بصدر تقصیر مورد عتاب عالمگیری گردید - بمکه معظمه برآوردند - پس از تحصیل سعادت حج بحضور رسیده بمنصب پانصدی رنگ رفته بر در آردن

(۲) نسخه [ج] خطاب خان^(۲) یافته *

هزار و سه صد سوار بمشار الیه قرار گرفت - بعد از ارتحال
 خلد مکان با شاهزاده محمد کام بخش بملاقه استادی (که
 در فن تیر اندازی داشت) رفیق شده صاحب طبل و علم گردید
 و چون آن شاهزاده دیوانه‌دش از تبه هوشی و بیخردی بسعایت
 بدگویان خود غرض از برخی امرای فدویت کیش خصوص
 احسن خان میر ملنگ (که سرفوج و صاحب اختیار بود)
 بمظنه گشت و بتعذیب و عقوبت هر یک دبال و نکال
 اندوخت سیف خان را بعالت اخلاص مقید نمود - و بدست‌آویز
 رقعہ آر (که در وقت آمدن حیدر آباد در جواب رستم دل
 خان نظم آنجا نوشته بود - که آنچه از طریقہ سلوک با هم‌راہان
 دلی نعمت استفادہ ^(۲) ملتزم استقرای خاطر احسن خان است)
 بحضور خود قطع ہد فرمود - آن بیچارہ هر چند بعجز ظاهر کرد (که
 مضمون این رقعہ دلالت بر ہواخواہی حضرت دارد) فایده
 نبخشید - بعد بریدن دست آن ستم رسیده بے تحاشا
 زبان بر کشاد - کم املی ست کہ از جانب مادر داری - بہمین
 دست (کہ بے تفصیل بریدی) تعالیم تیر اندازی نموده ام
 آن سفاک بے باک گفت زبانش نیز بر آرند - بہمان زخمہ
 در گذشت *

(باب العین) [۴۸۴] (۱۰ اثرات را)

گرفت . و در سال بیست و یکم بصوبه داری بهار بخش عزیمت
راند . و بعد ازان بصوبه داری اله آباد مامور گردید . و در آنجا
در مبادی سال بیست و هشتم سنه (۱۰۹۵) هزار و نود و پنج
هجری بمطاعتی در نوردد . زند مشرب و یتیم وضع بود
اما قابلیت و مساس شعر و سخن داشت . نامرعلی با آن همه
آزادی و استغنا مدتها بهم صحبتی از شیفتگی داشت . چنانچه
می‌گردد *
* بیت *

* گفت و گوی طوطی از آئینه میخیزد علی *

* گر نباشد سیف خان مارا نفس در کار نیست *

در فن راگ و نغمه بسیار ماهر بود . رساله مسمی براگ درین
(که بیشتر ترجمه مانگ سوهل که نایکان سابق نوشته اند)
نموده با فوائد دیگر در تقسیم و قواعد آن تالیف کرده . متصل
سرهند سیف آباد مکانی آباد نموده وطن خود قرار داده
مدفن از آنجا سمت . پسرش هم در اواخر خلد مکان بخطاب پدر
سر امتیاز برافراخته بفوج داری تل کوکن و قلعه داری اعظم نگر
مل گانوی و تھانه داری ساتکاون امتیاز یافته . چون خدمات مذکور
ضمیمه صوبه داری بیجاپور بچین قایم خان بهادر متعین شد
بخدمت نیابت صوبه وزیر تعین گردید . و در آغاز سال چهارم
و نهم همان خدمات از تغیر چین قایم خان بافانگ پانصدی

مآثر الامرا ([۴۸۳] (باب الحین)

بسکه عالمگیری زینت بخشید . و به بنای مسجد اشاره نمود
و پیشکش با کلید طلا (که اشارت به پدید آمدن آن ولایت است)
ارسال نمود *

و چون درست اندیشی خان مذکور کرسی نشین شد از
پیشگاه خلافت باضافه سواران و منصب اعزاز افروخت . و در
سال نهم بحضور رسیده بنظم موبه ملتان مأمور گردید
و سال دهم معزل گشته ادراک دیانت ملازمت نمود . و در
سال دوازدهم مجددا بصوبه داری کشمیر تحصیل کایابی کرد
و در سال چهاردهم بذریع اعتدالی (که لازمه مزاجش بود)
از منصب برطرف شده انزوا گزید . و در سال پانزدهم باستعداد
ملازمت و بهائی منصب چهارم اعزاز افروخت . او را بیاداری
طاع طرفه نقش نوکری درست نشسته بود . که با حرکات
(۲)
خلاف مرضی عالمگیر پادشاه (که از فرط غیرت غبور پسند نبود
چه امرای قدیم و جدید باندک خویشتن داری و خود پیدایی
از رتبه افتاده از عرمه روزگار بدر رفتند) او را بعزل منصب
منتخبه ساخته بدان حال نمی گذاشتند . منصب نیست که خان
مزبور اگر این اوضاع زندانه نداشته بمنتهای مراتب امارت
فایز شده *

بالجملة بعد چندی باز مورد عذایت خسروانه گشته گوشه

زاویه نشین عزلت گشت - و در سال پنجم بتازگی مشمول آثار
مرحمت شده بدهائی منصب سابق چهره افروز طالع گردید
چون سال ششم عرصه دلکشی کشمیر از فر لزول پادشاهی
فیض آگین گشت خان مذکور بایالت آنجا از تغیر اسلام خان
منصوب شد - و از فرط کار طلبی و خدمت دوستی ایام حکومت را
ببطالت و بیکاری نگذرانیده بساقها برای خود بهم رسانید
و به نیروی پردای و دلاری ولایت آورد را (که از دشواری راه
چند جا بدون نردبان عبور متعذر است - بل متعسر) ثابست
روز جنگ کزان رفته بحیطة تسخیر درآمد - و پس ازان ملک
کاکنت^(۲) و برشال را نیز ضمیمه ممالک محروسه ساخت - و بعدتر
در اشاعت آثار اسلام و اخلاص نور مسامانی در ساخت ولایت
تبت بزرگ (که از قدیم ایام ظلمت آمد کفر و بطلان بود
و هیچگاه حکام آنجا سر بر بقیه اطاعت فرمانروایان اسلام نیاورده)
قدیر درست اندیشید - در سال هشتم فرمان پادشاهی بزام
دلدل بیمجل زمیندار آنجا متضمن ترویج معالم حق پرستی
از حضور رسید - مصحوب محمد شفیع منصبدار با چند
از نوکران خود روانه ساخت - و بزبان مذکور در مقام اطاعت
و انقیاد استاده خطبه پادشاهی خواند - و طلا و نقره بسیار

(۲) نسخه [ب] کل گشت و در سال - و نسخه [ج] کل گشت و برشال

و در [بعضی نسخه] کست.

سیف خان را با اکرام خان هراولش ساختند . اتفاقا در عین
گرمی هنگام ستیز و آریز فیل سوارای اسلام خان بصدمة بان
رم کرده انتظام آن فوج برهم خورد - اکثر مردم از جای خود
توفیق ثبات و قرار نیافتند - سیف خان با اکرام خان و
معدودے قدم همت افشوده گوشه‌های مردانه نمود - و پس
ازین فتح (که در خور حمن تردد و مطمح امید رعایت نیافت
یا بحمت دیگر) اراده گوشه نشینی نمود - عزل منصب و خدمات
بمیان آمد - و پس از چندے بمناصب دو هزار و پانصدی هزار
و پانصد سوار مطرح انظار عاطفت شد *

و چون سال دوم دارا شکوه با بهرش سپهر شکوه بدارالخلافه
رسید سزیدن نقش هستی او باهتدام سیف خان بیعت و یکم
ذی الحجه سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نهم واقع شد - و روز
دیگر سپهر شکوه را بر طبق حکم بقلعه گوالیار برده بکارخان
آن قلعه استوار سپرد - و خود بمستقرالخلافه معارفت نمود
و بفرمان پادشاهی بصوبه داری آنجا از تغیر مخلص خان (که
به بنگاله تعیین یافته بود) قیام ورزید - چون تند مزاجی و استغنائی
فطری با نازش کار کردگی و پندار سپاهگری داشت اعتقا
بشان عدها ناکرده از خلاف مرفعی پادشاهی نمی از میشد
بغائر تفصیرے از نوکری برطرف شده در قصبة سرهند (۳)

(۲) نسخه [ب] و نه (۳) در [بعضی نسخه] تفصیرات *

بخشی شاهجهانی ست - همواره در حضور پادشاهی دولت
 بار می افروخت - و بدرام ^(۱) روشناسی خود را در خور نوازش
 می ساخت - در سال سیم ^(۲) داروغگی قورخانه والا در منصب
 هفتصدی مد سوار امتیاز یافت - و هنگامی (که مهراجاه
 جسونت با کروفر زیان ^(۳) تعیین مالوه گردید) بر منصب او
 باضافه مناسب افزوده بهمراهی آن عساکر متعین شد - و چون
 راجه ^(۴) جسونت از جسارت و نخوت آرائی سنگ راه موکب
 عالمگیری گشته آماده رزم و پیکار گردید و آخر الامر جمعه
 از سران نامور را بکشتن داده سنگ فرار بر خود بسزدید
 بسیاری راه گریز سر کردند - گروهی برهنمون بخت از خیل
 مخالف جدا شده بتقییل عقبه عالمگیری وایز گشتند - خان مزبور
 ازین جماعه بود - مشمول انطاف خسروانه گشته بمنصب هزار
 و پانصدی هفتصد سوار و خطاب سیف خان میاهی گشت
 و در جنگ دلاشکوه تلاشهای سپاهبانه نموده بمرست اعتبار
 مورد نوازش گردید - و بخدمت داروغگی جاو و آخته بیگی
 امتیاز یافت - و در جنگ شجاع چون راجه جسونت سنگه
 (که سردار فوج برانغار عالمگیری بود) از خلاف منشی
 روگردان شده عمان بوادی خدیعت تانت و اسلام خان
 بدخشی (که هراول برانغار بود) بجای او مقرر گشت

(۴) نسخه [ب] بسیار (۳) نسخه [ج] راجه از جسارت •

(مآثر الامراء) [۴۷۹] (باب السین)

از تغیر همت خان بیخشیکری دوم و بانضمام سر رشته دفتر
والا شاهي نیز مأمور گردید . سال هفدهم چون شجاعت خان
بعد انداز خان در مهم یوسف زئی بکار وای نعمت در آمد
نامبرده با جمعیت شایسته پیدار تعین گشت . سال هیزدهم
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار
کامیاب گردید . سال نوزدهم چون شمشیر خان میر یعقوب پسر
شیخ میر خوانی در جنگ افغانه جان نثار گردید او با فوج
گران و مصالح شان به تلبه آنها قرار گرفت . و بوجه
مورد عتاب شده از منصب بر طرف گردید . بعد چندی
بدیاری آن آب رفته بجزو آورد . سال بیست و یکم چون
(۲) آئی بیگم پادشاه (که صبیحه میرزا شاهرخ بود) چادر ممات
بر رخ کشید نامدر خان او را بحضور آورده . بعد از خلعت
از سوگ بر آمد . سال بیست و دوم با انقراض جوده پور
از دست (نهوران) (که مصدر انقراضی بودند) پای همت
پیش گذاشت . سال بیست و سوم مطابق سنه (۱۰۹۰)
هزار و نود و هجری پس از امتداد بیماری طبل رحیل
باخترت سرا گرفت *

• صیف خان •

سیف الدین محمود . معروف بفقیر الله پسر تربیت خان

(۲) نعت [ب] الی بیگم . و نعت [ج] الی بیگم . با آی بیگم باشد .

سوار و سال سیم از امل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار و خطاب سربلند خان سئ ناموري زد - و سال سي و یکم بخدمت آخته بیگی از تغیر اسد خان و پستر بداروغگی توپخانه باضافه یکصد سوار جبین رشادت نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بکار آورد - و ابواب فتوحات بر روی خلد مکن مفتوح ساخت) بعد جنگ سموگده نعمت ملازمت دریافته پس از جلوس اول بفوجداری مژدسور دستوري پذیرفت سال ششم از امل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرمایه بلند رتبی اندوخت - سال نهم همراه سلطان محمد معظم (که بنابر شهرت آمد آمد دارای ایران سمت دارالملک کابل مرخص گردیده بود) دامن عقیدت بر کمر همت زد - سال دهم همراه شاهزاده مذکور (که به بدوبست صوبجات دکن مجاز شده) بدان صوب شتافت - سال دوازدهم از انجا آمده سرارادت بر سده سلطنت گذاشت - چون از پادشاهزاده مذکور بعضی حرکات خلاف مزاج بمسامع پادشاهی رسیده و نواب بانی والده ماجده از بنابر متنبه ساختن او بموجب حکم روانه گردید سال سیزدهم سربلند خان برای رسانیدن بانی مذکوره مقرر گشت - پس از معاودت بخدمت قوش بیگی از تغیر فیض الله خان بمنزلتش افزود - سال پانزدهم بصوبه داری اکبر آباد از تغیر نامدار خان و پستر

(مآثر الامراء) [۴۷۷] (باب اهدین)

مرصع با علائق مروراید و اسب عراقی و فیل خامه و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پنج هزار سوار از انجمنه یک هزار سوار دو اسبه سه اسبه رایت امتیاز برافراشت - سال ششم بعد معاودت موکب پادشاهی از کشمیر ببلهور حسب الطلب خود را بحضور رسانید - و بعد چاندت رخصت تعاقب مزبور یافت - سال هشتم یازدهم حسب الحکم خود را جریده پدایه سریر دولت رسانیده مشمول عاطفت و رخصت گشته بکابل معاودت نمود سال یازدهم از انجا معزول گردیده بحضور رسید - و بوجه از منصب استعفا نموده در دار الخلافه اقامت ورزید - سال سیزدهم مطابق سنه (۱۰۸۰) هزار و هشتاد و هجری داعی حق را لبیک گفت - چون لاولد بود برادر زادهایش پسران شبح میرخوفی بخلاف تعزیت از ماتم برآمدند *

* سربلند خان خواجه رحمت الله *

همشیره زاده نجابت خان میرزا شجاع است - بهرامات خاندانش بمنصب درخور سرفرازی یافته پایه روشناسی در پیشگاه فردوس آشنایی داشت - سال بیست و پنجم بخدمت میرآوزکی چهره عزت برافراخت - سال بیست و ششم همراه پادشاهزاده دارا شکوه بیداق قندهار تعین گردید - سال بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار لوی اعتبار برافراشت - سال بیست و نهم باضافه صد و پنجاه *

*** سید امیر خان خوانی ***

سید میر نام - برادر کوچک شیخ میر است - چون خلد مکان
بعد جنگ اول دارا شکوه از اکبر آباد جانب شاه جهان آباد عزیمت
فرمود و در اثنای راه مراد بخش را (که آثار زیاده سری
از جبین حالش تلایع بود) اسیر ساخته بقلعه شاه جهان آباد
فرستاد بذات مرید اعتماد او بتفویض قاعه داری آنجا و عذاب
خامت و اسب و خطاب امیر خان و انعام هفت هزار روپیه
و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار پانصد سوار میاهی گشت
و سال اول جاسوس بر طبق حکم مراد بخش را بقلعه گوالیار
رسانیده بموکب پادشاهی بدوست - و چون در جنگ نواحی
اجمیر شیخ میر بکار پادشاهی درآمد او از اصل و اضافه
بمنصب چهار هزار و سه سوار طبل بلند رنگی نواخت
سال سیوم با فوج هایسته بتادیب راه کون زمیندار بیکانیر (که
در مهد اعلی حضرت از تعیناتیان دکن بود - و در ایام رو داد
قضایای منازعت فیما بین خلد مکان و دارا شکوه بیحکم از دکن
برخاسته بوطن ^(۲) فروکش کرده بود) نامزد گشت - پس
از وصول بحدود بیکانیر راه مذکور را (که بقدم اعتذار پیش او
آمده بود) بحضور آورد - سال چهارم بتفویض صوبه داری کابل
از تغیر مهابت خان و عطای خامت و شمشیر خامه و جمدهر

سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجری مردانه جان در کار

پادشاهی در باخمت *

* سید عزت خان عبدالرزاق کیلانی *

— (۲)

ابتدا با محمد داراشکوه توسل داشت - سال سیم
جلوس فردوس آشیانی حسب التماس شاهزاده مذکور بخطاب
عزت خان مخاطب گردیده بتکفل امور صوبه ملتان می پرداخت
سال سی و یکم از تغیر بهادر خان بحراست دارالسلطنه لاهور
چهره عزت برافروخت - چون محمد داراشکوه متصل اکبر آباد
از عالمگیر پادشاه منهزم گردیده بلاهور شتافت و درانجا هم
پای او قائم نمانده بملتان رفت او نیز همپائی گزید - و چون
شاهزاده مذکور استقلال از دست داده راه بهکر در پیش گرفت
او از وفات تخلف ورزیده پس از وصول مرکب عالمگیری
بملازمت پیوست - و بمنصب سه هزار پانصد سوار چهره
عزت برافروخت - و در جنگ محمد شجاع بهمرای رکاب
پادشاهی سعادت اندوز بود - سال چهارم از تغیر سنجر خان
بفرج‌داری بهکرلوای احتشام برافراشت - و سال دهم بصوبه‌داری
تته از انتقال غضنفر خان نامور شده از امل و اضافه بمنصب
سه هزار و پانصدی در هزار سوار مرمایه مباحات اندرخت
(۳)
تتمه احوالش بنظر نرسیده *

(۲) نسخه [ج] پوست و سیم (۳) نسخه [ج] سه هزار و سوار

جانب بسمت گام جلادت برزد - و در پیکار قزلباشیه مصدر
 تردد شده بازویش از زخم تفنگه مجروح گردید - سال بیست
 و پنجم نوبت دوم همراه شاهزاده مرتوم بهمم مسطور دامن
 همت بر کمر زد - و بهرحمت خلعت و اسب با زین نقره
 مباهی گشته سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه بیهاق
 مسطور طی مصافت نمود - سال بیست و نهم بفوجدارعی
 ایرج بهاندیر و شاهزاده پور مضاف مستقر الخلافه محال خالصه
 (که بغابر نارسائی نجات خان ویران شده بود - و سه کرور
 و چهل لک دام جمع آنست) سرفرازی یافت - پس از آنکه
 امور سلطنت بعالمگیر پادشاه متعلق گردید همراه میرزا (اچه
 جیصنگه) که از سلطان سلیمان شکوه جدا شده عزیمت حضور
 داشت) آمده بهلازمیت پیوسته باتفاق امیرالامرا شایسته خان
 برای سد راه بودن بر سلیمان شکوه بهسمت هردوار شتافت
 و بعد از جنگ سلطان شجاع بهساق بنگاله تعین پذیرفت
 و اواخر سال دوم چون فیروز میواتی بخطاب خانی ممتاز شد
 او بخطاب سید اختصاص خان ناموری اندوخت - مدتها
 بتهانه داری گوهتی مضاف موبه بنگاله (که بر سرحد ملک
 آشام واقع شده) می پرداخت - سال دهم جلوس خلد مکان (که
 آشامیان دیونهاد با جمعیت بسیار آمده آغاز شوخی نمودند)
 چون مدد هم نرسید خان هزارور داد دلادری داده مطابق

(مآثر الامراء) [۴۷۳] (باب العین)

مشارالیه آخرها پریشانی بسیار کشید - نواب آصف جاہ بعد
(۲)
از جنگ عالم عای خان روزی چند بدادرنگی داغ و تصحیفه
دکن مامور فرمودند - مرد رنگین بود - و با راقم بسیار محبت
داشت - در اورنگ آباد باجل طبعی درگذشت - تا او بود -
بارصف منافسه برادری قصبه بلولی^(۳) بآنها بحال بود - الحال
آن هم رفت *

*** سید اختصاص خان یعنی سید فیروز خان ***^(۴)

برادرزاده و خویش سید خانجهان باره شاهجهانی ست
در حین حیات عم خود بیایه هزار و چار صد سوار رسیده پس
از درگذشتن او سال نوزدهم باضافه پانصدی شصده سوار
سر امتیاز برافراخت - و سال بیستم با چند کس منصبدار
برای رسانیدن بیست و پنج اک روپیه نزد غلامی سعدالاه خان
بدلخ شتافت - و پس از معاودت از اهل و اضافه بمنصب
در هزار و سوار و عطای علم رایت سر بلندی برافراشت
سال بیست و دوم بخطاب خانی افتخار اندوخته به همراهی
سلطان محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار کمر عزیمت
بست - وقت رخصت بعذای خلعت و اسپ با زین نقره
اختصاص پذیرفت - و ازان جا با ستام خان بکک قلیچ خان

(۲) در [چند نسخه] تصحیفه ۱ ده (۳) در [بعضی جا] بلوری آمده

(۴) در [بعضی نسخه] یعنی فیروز خان *

در همان ایام ~~شهر~~ خان بیجاپوری با شش هزار
 سوار بر سر قاعه منگل پور آمد - سرفراز خان با آنکه
 راجه از احتیاط و پیش بیگی بار تاکید بلیغ کرده بود
 که اگر فوج سنگینه از مخالف باطرف اداره گردد قصد
 دافعه و پیکار باعدای نابکار نکرده بقلعه در آید بمقتضای
 حمیت و بهالت مصلحت و تدبیر ~~ال~~ ~~با آنها مقابل شد~~
 خود (که نه در خور مدافعه اعدا بود) با آنها مقابل شد
 و جنگ مردانه و نبرد دلیرانه کرده کوشش و آریزش بسیار (که
 نهایت مرثیه جرات و تهور بود) بطهور رسانید - و عاقبة الامر
 رتبه سرفرازی یافت - پس ازین قضیه پسرانش
 سپاه و فیلان خود را بقلعه کشیده محفوظ ماندند
 مال بود - طریقه سلامت روی بسیار داشت - بهیچکس
 و ضررش عاید نمیشد - پنج پسران داشت - از دو پسر
 حسین خان و محمد پر دل اولاد مانده - حسین خان (که از
 مرادان کلانتر بود) بعد از پدر خطاب سرفراز خانی یافته
 در جنگ ملکهیر بهمراهی دلیر خان با عادل شاهیه چپقلش
 شایان نموده بکار آمد - پسرانش مراد الله خان و برهان الله خان
 دومین در اواخر عهد عالمگیری بفوجداری نصرت آباد سکر
 امتیاز داشت - در سال چهل و نهم تغیر شده فوجداری مذکور
 ضمیمه موبه داری بیجاپور بچین قلیج خان بهادر مقرر گشت

خوش (که مالوف و مشغوف خاطرش بود) (خصت ید
دیگر یا ازان مملکت بیرون نگذاشت - پرگنه لوه گانون مضاعف
نالدیر در جاگیر داشت - موضع ازان باوایی نام ^(۲) را وطن
اختیار نموده باحداث مسجد عالی و ابنیه رفیعہ مزینت تمام
به فصاحت دیگر .. در سی چهل س
~~تتبع~~ ~~شور~~ ~~ف~~ ~~ابد~~ ~~تحت~~ ~~بسر~~ ~~بود~~ - هر چند مصدر کار نمایان نشد
۱. از رتبه هم نافتاد - همواره در دکن در ایام اعلیٰ حضرت
بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرگرم تقدیم
خدمات پادشاهی بود - چون پادشاهزاده مذکور با اراده جنگ
دارا شکوه رکضت فرمود او را بولا پایه منصب پنجهازاری
بر نواخته باوصف مبالغه خان مذکور در رفاقت و همراهی
بومکی دکن نگاهداشتند - چون ^(۳) سال نهم عالمگیری میرزا راجه
جیسنگه ناظم دکن بذهب و غارت مملکت بیجاپور سگالش
نمود قلعه منگل پیرا ^(۳) (که بر کذر دریا میمرا و از بیجاپور
شازده کوره جریبی واقع است) بتلاش نینو سولشکر سیوا
منتزع گردید - میرزا راجه اودیسنکه بهدوریه را بحر است
قلعه و سرفراز خان را بفوجداری مضافات آن معین ساخته
بدش شتافین *

(۲) نسخه [ج] باوری (۳) در [بعضی نسخه] منگل سرا - یا

منگل پره باشد .

می قلعه .

رسمردان نبودگار نمودار کرد فار

۱ . خاندوران و همراهانش داد مردی و مردانگی داده

تاب از مقاهیر را بذهانخانه عدم روانه گردانید . و چندی

اجل موعود و رقت معهود شان نرسیده بود (پیامردی

خان بسلامت بودند . سرفراز خان اموال و اسباب برتافته

معدودی بشکر نظام شاهیه (که مقرب خان و بهلول

باتفاق رندوله خان عادلخانی بآهنگ کومک قریب قلعه

میده بودند) پیوست . و قصبه بتصرف مردم بادشاهی

رآمد . چون دولت نظام شاهیه ردی در انحطاط داشت

بسط و نسق آن خانواده برخاسته بود . در همان ایام (که مقرب

ان مخاطب برستم خان دکنی سپاه سالار نظام شاهیه

نمونی بخت بیدار اختیار بزدگی درگاه والا نمود) خان

نکور نیز ناصیه التجا بعقبه سائی بارگاه خلافت برافروخته

بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سرافرازی یافت . و در

کاب اعلی حضرت از دکن بهندوستان رفته بتعیناتی زاد و بوم

سال بیست

پذیرفته همراه شاهزاده محمد از

بیضاق قندهار مامور شده (تعیین گردید - سال بیست و
با شاهزاده دارا شکوه باز بهمیم مسطور شتافت - از پادشاه
معلوم میشود که تا سال سیم زنده بود - احوال آینه
مستفاد نگردید - مگر از روی عالمگیر نامه بدریافت
که در بیضاق آشام با معظم خان خانانان بود *

• سرفراز خان دکنی •

(۲)

در دوده و نسب از مشاهیر روزگار بود - گویند از نسل
قریش است - اسلاف او از مدینه منوره بدیار دکن آمد
بعد تصاریف لیل و نهار بنوکرئی نظام شاهیه فایز گرد
مشارالیه بدستگیری بخت ارجمند بخطاب سرفراز خان
پایه افزای امارت گشته فرق ناموری برافراخت - و بعد
ملک مدبر بمرداری و سرفوجی (سیده) مرلشکر ملک
گردید - چون نصیری خان خاندوران در سال چهارم جلوس
فردوس آشیانی تصحیر قلعه قندهار (که بمقامت و دشوارکشایی

(۲) در [همگی نطقها] نبره •

(بابت العین) [۴۶۸] (مآثر الامرا)

نامور شد . پھرش وجیہ الدین خان بقلعہ داری ارک آنجا
سرفرازی یافت . اتفاقاً ناسرداران (ام راجہ) کہ سید عبداللہ
خان در موہہ داری خویش لیزبائی بکار بردہ دستگیر نمودہ
بموجب حکم والا در قلعہ ارک محبوس بودند (شبہ ہندو) اور
و بہرجی و چندے دیگر ناسردار از چٹان محبسے (کہ عقل
بدر رفتن بجز ساخت با محافظان باور نکند) گریختند
خان مزبور با پسر بکمی مزامب معاتب شد . و بعد ازان
بیمای چنچی تعین گشت . ہر چند بقدر نام و نشان ساز
و سامان نداشت و ہمیشہ زیر بار سبندی ہودے و دوش خود را
گراںبار مساعدہ سرکار والا داشتے اما خالی از دماغ و ہندار
نبود . [رزے] کہ پادشاہزادہ محمد کام بخش با حملہ الملک
اسد خان بنواحی چنچی (سید و ذوالفقار خان نصرت جنگ) کہ
از سابق محامرو آن داشت) مراسم استقبال بجا آورد [شاہزادہ
بدیوان نشست . و جماعۃ الملک و نصرت جنگ و سرفراز خان
دکنی را اجازت نشستن فرمود . خان مذکور (کہ نظر بہ پیشمی
نصرت جنگ متوقع بود . و خلاف توقع بظہور آمد) رنجیدہ
از دیوان برآمد . و باز نرفت . تاریخ فوقش بنظر نیامد *

(۲) • سہل سنگھہ ہیئودیہ •

نبیرہ رانا امر سنگھہ است . چندے ہلالہ شاہہ رم ہیئودیہ شاہزادہ

(۲) • صفحہ [ب] سہل سنگھہ •

(مآثر الامراء) [۴۶۷] (باب المصين)

از رزم شاه شجاع (که مشهور به جنگ کهجوه اسم) احوالش
بنظر نیامده - و نامش نه در جریده ادبیا و نه در ذیل اموات
مثبت است .

۱۰۱ سید منور (که ملتمز پرستاری حضور بود) رز جنگ
دارا شکوه در فوج جرانگار او (که جمیع سادات و اهل جلو
همان جانب معین بودند) قرار داشت . در عهد خلد مکان
خطاب خانی یافته متعین دکن گشت . و به همراهی راجه جیستگه
(که در مهم سیوا و تاخمت و تالان ولایت بیجاپور مساعی
جمیله بظهور رسانیده) بکرات با مخالفان آریخته لوای غلبه
و استیلا برافراخت . و پس ازان بحضور رسید در سال دهم
در ساک همراهان پادشاهزاده محمد معظم (که بنظم دکن
اختصاص گرفته بود) انتظام یافت . و پمتر جبهه سای
آستان خلافت گشته سال دوازدهم بفوجداری گوالیار ناهور
شد . و در سال بیست و یکم از تغیر صیبه کرن بندیه بفوجداری
(۲)
راشه مهوبه و جلال پور کهندرسه شتافت . و چندس بصوبه داری
اکبرآباد پرداخته بصبب دزدی و تاذک شهر متهم ببد عملی
شده بهای عزل آمد . زمانه بحفاظت برهانپور رخصت یافت
و پس ازان بقطاب لشکر خان درجه ناموری پیمود . در سال
(۳)
می و درم بابالمت بیجاپور از تغیر مید عبدالله خان بازه

(۲) در [بعضی نسخه] رانده مهوبه (۳) نسخه [ب] میباید خان

(مآثر الامرا)

[۴۶۶]

(باب السین)

خانجهان مرحوم بحر است قلعه دار السلطنه معین گردانید
پس از معارفت (که نهضت بجانب آگره واقع شد) حراسه
مذکور بسان سابق بهر در تفویض یافت . و چون سال بیست
و دوم باز رایات پادشاهی بسمت کابل انتهای نمود میانست
بلده لاهور بآن نونهالان چمن سیادت مفوض گردید *
و چون بپایه رشد و تمیز برآمدند بحکم والا فطره زن یساق
گشتند . سال سیم چون فوج از حضور بباشلیقی میر جمله
بیساق بیجاپور در رکاب پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر
فاطم دکن تعین گردید سید شیر زمان نیز دستوری یافت
و هنوز مهم بانجام نرسیده که دارا شکوه باغرای اعلی حضرت
پرداخته بر هر طلب عمائر کومکي آورد . بهیاره از امرا
و منصبداران بخصمت شاهزاده بنه بر بسته راه هندوستان
هر کردند . مگر معدودی از سعادت منشی و بختمنندی
دست اعتصام بفتراک بزدگی شاهي استوار نموده از رفتن
حضور تقاضا و زیدون . مشارالیه ازان جماعه بود . در همان
قرب ایام پادشاهزاده بانتزاع سلطنت رایت عزیمت برافراشت
پس از عبور دریای نریده بافزایش منصب و خطاب
مظفر خان (که نخست پدرش بدین نام مخاطب بود)
مفتخر و مباهي گردید . و در معارک و غا و مهالک هیجا
در هراولی مرآمد ثابت قدمان چاه مهار بود . اما پس

(مآثر الامراء) [۴۶۵] (باب السین)

پسر کلانش میر فیض^(۲) الله نام داشت . سال اول جلوس عالمگیری
بخطاب فیض الله خان سر بلند گردیده بداد و غنی جواهر خانه
می پرداخت . بهتر بتعلقه میر توزکی سر برافراخت . سال
دوازدهم [که دلداری ولد الف خان محمد طاهر نبیره دولت
خان بنابر نقاض خاطر با ملتفت خان در وقت (که پادشاه
در خاص و عام نشسته بود) در افتادگی نمود] در بچالاکي
چوبه بر سرش زد . پس ازان بوجه معاتب گشته از منصب
افتاد . سال بیستم ببحالی منصب تعینات بنگاله شد . بعد
چند دران موبه نوکر بزم جمده را کشت *

• سید مظفر خان باره و سید لشکر خان باره •

بمران سید خانجهان شاهجهانی اند . در اوان فوت پدر هر دو
سید شیر زمان و سید منظور مغر سن داشته اند . برادر کلان
سید منصور توهه بخود راه داده از درگاه پادشاهی در گردان شد
اعلی حضرت نظر بر عنایت خامه (که بران خان متوفی داشت)
هر یک ازان دو خرد سال را منظور چشم تربیت داشته بمنصب
هزاری ذات در صد و پنجاه سوار بر نواختند . و متصدی
مهمات هر کدام از حضور تعیین گردید . و چون سال بیستم
موکب پادشاهی از دارالسلطنت لاهور بصوب دارالملک کابل
رکض^(۳) نمود آن هر دو جوان حدیث الحسن را با سید علی خویش

(۲) نصح [پ] فضل الله (۳) نصح [پ] نهضت •

(بنامه السین) [۴۶۴] (مائراامرا)

چهار صوبه دکن فرق افتخار برافراخت (او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار پانصد سوار سربلندی یافته همراه برادر تعینات دکن گردید - و در همان سال بتفویض قلعه داری دولتآباد از تغیر پرتیراج فخل آرزویش بار آورد - و سال بیست و یکم بافرزنی دو صد سوار و پس از فوت برادر باضافه پانصدی سه صد سوار و استقلال میانیت قلعه داری مذکور برقرار اعتبار برآمد سال بیست و دوم ازانجا معزول شده باستلام عتبه خلافت پرداخت - سال بیست و سیوم بخدمت بخشیدگی دوم و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار^(۲) پانصد سوار چمن آرزویش گل گل شگفت - سال بیست و چهارم باضافه پانصد سوار و حراست قاعه مستقر الخلافه از تغیر باقی خان برنواخته آمد - سال بیست و نهم ازانجا تغیر گردیده سال سیم بتقرر قلعه داری دارالخلافه عزم اعتبار پیمود - و پس از آن (که مسند سلطنت بحکمرانی خلد مکان تعلق گرفت) سال اول هنگامی (که بعزیمت تعاقب داراشکوه موکب پادشاهی نزدیکی دارالخلافه رسید) او بنظم مهمات آنجا نامزد شد - سال دوم مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری باجل طبعی ایام زندگیش باخر رسید فضل الله خان پسرش با برادرزاده هفی خان و عبدالرحیم خان و عبدالرحمن پسران اسلام خان بخلاعت تعزیمت آبرو یافتند

(۲) نسخه [۱] سه هزار پانصد سوار (۳) نسخه [ب] مهر فضل الله

(مائراامرا) [۴۶۳] (باب السین)

سال سی و یکم بصیانت حصار کابل از تغیر فتح الله ولد سعید خان نامزد گردید - پس ازان (که امور سلطنت بقبضه اقتدار خلد مکان در آمد) سال دوم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری شیرالله پسرش بزخم جمدهر اوزا کشت - مهابت خان ناظم آنجا بر طبق حکم حضور اوزا محبوس گردانید *

• مهادت خان میرزبن الدین علی •

برادر اسلام خان مشهدی ست - در عهد اعلی حضرت ابتدا بمنصب در خور سرفرازی یامته سال ششم بهداروغگی داغ و تصحیحه منصبداران امتیاز پذیرفت - پس ازان (که صوبه بنگاله باسلام خان مفوض شد) مومی الیه همراه برادر بآنصوبه شتافت و خان مذکور فوجی بسرکردگی میر مذکور بجانب کوچ هاجو و الکای مورنگ از توابع صوبه مزبور فرستاد - و بکرات پای قنار و جدال با سرتابان آن سرزمین بدین آمد - و بند و بست قرار دافع صورت گرفت - سال یازدهم از سابق و حال بمنصب هزاره دریمت سوار و خطاب بهادت خان چهره عزت برافروخت سال یازدهم (که اسلام خان جهت وزارت طالب حضور گردید) نیابت صوبه داری بنگاله بوی متعلق شد - سال چهاردهم باضافه در صد سوار و سال شانزدهم بافزونی پانصدی ذات ارجمندی اندوخت - و سال نوزدهم (که اسلام خان بصوبه داری

(باب الحین) [۴۶۲] (مائراامرا)

چپقاشهای مردانه نمود - و تا سپیده صبح هنگام زد و خورد
گرم کرده آنها را از پیش رو برداشت - و در جلدری این ترداد
از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار
درجه اعتلا پیمود - سال بیست و یکم بحراست غزنین و ضبط
هر دو بنگش از انتقال ذوالقدر خان بر نواخته آمد - سال
بیست و دوم همراه پادشاهزاده محمد اردنگ زیب بهادر (که
بر طبق حکم عزیمت قندهار داشتند) تعیین یافت - و باشاره
پادشاهزاده مذکور چند کس را در قلمه مرد مضاف موبه قندهار
داشته خود با جمعی بنابر حفاظت راه در قرا باغ ماند - و چون
ظاهر شد (که از آنجا کار ماموره بر نمی تواند آمد) سال
بیست و سیوم در فوج دیگر مرة بعد اولی بکومک او راهی گشتند
و در همان سال از حراست غزنین معزل شده سال بیست
و پنجم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه سوار
بین الاقران تفوق جست - و برکاب شاهزاده مذکور نوبت دوم
بیساق قندهار کمر عزیمت بسته وقت رخصت بعنایت خلعت
و اسب با زین مطلا خوازش پذیرفت - سال بیست و ششم
چون موبه داری کابل بسلیمان شکوه مفوض شد ادرا در تعیناتیان
شاهزاده بر نوشتند - پستر همراه پادشاهزاده دارا شکوه بهم
قندهار گام جلالت برداشت - سال بیست و نهم بفوجداری
هر دو بنگش از تغیر مبارک خان نیازی رخس طرب بر جهانند

گشته پستر بقلعه داری چنانچه از تغير خواص خان گام دل
بر گرفت - انجام احوالش معلوم نگردیده •

• سعادت خان •

پور ظفر خان بن زين خان كوكه - كه احوال هر در جدا جدا
درين نسخه زينت تحرير پذيرفته - نامبرده تا آخر عهد
جنت مكاني بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار سرفرازي
داشته در سلک تعيينان موبه كابل منتظم بود - سال پنجم
جاوس فردوس آشياني از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار رايه كامراني برافراشت - سال نهم باضافه در صد
سوار و سال دهم بافزوني سه صد سوار ديگر قابيلانش با ذات
مساري گرديد - سال دوازدهم از اصل و اضافه پديده دو هزار و
هزار و پانصد سوار مرتقي گشت - سال نوزدهم همراه پادشاهزاده
مراد بخش بصوب بلخ و بدخشان نامزد شد - و بعد تسخير بلخ
بقلعه داري ترمذ سر برافراخته سال بيستم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و عنايت نغاره
بلذ اداره گرديد - پستر حسب تجويز جملة الملك سعد الله خان
بافزوني پانصدي كاميابي اندوخته - و در حرامت ترمذ شيه
(كه صبحان قلبي خان حاكم بخارا گروه اوزبك و المان را
غرام نموده شهبوزن بر قلعه مذكور آورد) را مهتابها فروخته
با منصبداران متعينه و قابيلان خود لژ ارک پيچون برآمده

(باب العین) [۴۶۰] (مآثر الامرا)

(که بدیده ای و عاقبت بینی از مرافقت او رقم بهبود بر اوچه
حالش نمیدید - و بوی خیر از ارضاءش نمی شنید) مرافقت
گزیده احرام سده عالمگیری بسته رهگرای مقصد شد - هنگام
(که موکب عالمگیری در تعاتب دارا شکوه هنوز از آب بیا
نگذشته بود) سعادت اندوز تقبیل عتبه سلطنت گشته ظلمت زدا
چهره طالع گردید - و در همان دو سه روز از یاد می بخت
ایک فرجام بصوبه داری برار از تغیر حمام الدین خان و خطاب
اختصاص خانی سرمایه افتخار اندوخت - و بعد ازین احوالش
برجامع اوراق ظاهر نشد - که یکجا انجامید *

* سید شجاعت خان بهادر بهکری *

پسر سید لطف علی بهکری^(۲) ست - که سال هشتم جلوس
مردوس آشیانی بفوجداری میان دو آب چهره امتیاز برافروخته
سال شانزدهم بحراست قلعه کانگه تعیین گردیده سال بیست و هفتم
بذابر کبر سن او را از نوکری معاف داشته چهار لک دام
از برگنه فرید آباد مرحمت شد - پس ازان نامبرده از اصل
و اضافه بمصحب هزاره پانصد هزار سرمایه افتخار اندوخت
و چون ساطنت بوجود خلد مکان زیب و زینت گرفت او احراز
ملازمت نموده در جنگ محمد شجاع و مصاف دوم دارا شکوه
در رکاب پادشاهی بود - سال دوم بخطاب شجاعتی خان نامور

(۲) نسخه [ب] لطف علی بهکری - و نسخه [ج] لطف بهکری .

و اختلال بر شیشه خانه جمعیت و اقتدار دارا شکوه افتاد یعنی
 بعد صف آرایی و قتال با عساکر المگیري شکسته (که هرگز صورت
 جبر آن در آئینه خیالش نبصت) (و داد [سلیمان شکوه
) که پس از اداره ساختن شجاع مراجعت نموده بقصد کمک
 پدر شتابان میرفت) ازین آگهی حیران کار خود گشته بآله آباد
 برگشت . و با سران و معتبران پدر مجلس کنکاش برآراست
 هر فرقه ازان مصاحبت می اندیشید . اما از وحشت زدگی موابدین
 که وجه همت نمی گشت . تا آنکه سادات باره (که عمده
 لشکر و متوطن میان در آب بودند) اموار ورزیدند . که
 بسمت چاندپور مدینه رفته ازانجا هرے بنواحی پرنیه
 و سهارنپور باید کشید . و ازانجا متوجه پنجاب گشته در لاهور
 بهدر پیوست . بعد از گفتگو همین رای پسندیده راهی گشت
 تا آنکه از اکھنؤ گذشته جمعی بر سر کردی پرگنه مدینه (که باقطاع
 بیگم صاحب تعلق داشت) فرستاد . که آنچه زر بتحصیل
 رسانیده باشد ازو برستانند . او در خانه خود متحصن شده
 بمداومت و ممانعت مهیا گشت . لشکریان باشاره سلیمان شکوه
 پوزش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند . و او را با پسرش
 دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند . و دست تعدی و تجاوز
 بمال و ناموس او و دیگر مکانه آن پرگنه دراز کرده باسر
 و نهیب پرداختند . در خلال این حال حیدر ملاح خان

بیست و پنجم بعطای علم و سال بیست و هفتم باضافه
مگر بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عذایت نقاره
گامیاب گردید - در سال سیم انوپ سنگه زمیندار باندو (۲)
(که سرحد آن پیوسته بصوبه آله آباد است) مستمال ساخته همراه
خود بتقبیل ساحمت جهانبانی مفتخر گردانید - او برهنمونی
خان مزبور اختیار بندگی درگاه والا نمود - چون در آخر سال
سی و یکم سلیمان شکوه نخستین خلف دارا شکوه با فوج جرار
بر سر شاهزاده شجاع (که باستماع عارضه اعلی حضرت
از بنگاله بالشکر گران بقصد اکبرآباد روانه شده - و هر چند
وکیلش از اعاده محبت مزاج پادشاهی می نوشت از محمول
بر سازش مهین برادر نموده نگاشته ادرا ورنی نمی نهاد)
تعیین گردید سوای سران و سرداران پادشاهی (که کمکی قرار
یافته بودند) دارا شکوه نیز سایر مردم کار آمدنی خود را
(که سالهای دراز بتربیت آنها پرداخته منصب ثروت و حشم
ساخته بود) بے آنکه در ملاح حال و مال خویش نظریه صحیح
گمارد از خود جدا ساخته همراهش داد - حتا سید ملاحت
خان را با جمعی از سادات بارهه (که عده های او بودند
و اعتماد تمام بر شجاعت و بهادری اینها داشت) نیز تعیین
نمود - و پس ازان [که از نیرنگی سپهر بوقلمون سنگ تفرقه

(۲) نسخه [ب ج] مانده - و در [بعضی نسخه] مانده .

برافروخت - و پس از جنگ سموگده چون موکم عالمگیری
در فزای مستقر الخلافه رسید از حسب الحکم بافاضل خان^(۲)
میر سامان دو بار پیش خلد مکان آمد و رفت نمود - و منشور
پادشاهی و یک تبضه شمشیر موسوم بعالمگیر (که عذابت
شده بود) رسانیده بگذارش مقدمات زبانی پرداخت - و در ارائل
سلطنت پادشاه مزبور چون صدارت از تغیرار بمیرک شیخ هردی
مقرر شد از ساله چند بانرا گذرانیده آنجهانی گشت .

* سید صلابت خان بارهه *

ملقب باختصاص خان - سید سلطان نام - پدرش سید
بابزید بن سید هاشم بن سید محمود خان کوندای دال مشهور
است - نوکر عمده شاهزاده دارا شکوه بود - و از سایر امثال
و ابران اعتماد و اعتبار بیشتر داشت - سال بیست و چهارم
به نیابت شاهزاده بصیاحت موبه پنجاب مقرر گشته از امل
و اضافه بمذنب در هزاره چهار صد سوار و خطاب ملابت خان
و بمرحمت فدل - و مرزای یافت - و در همین سال بتجویز
شاهزاده به نیابت موبه آلاؤن فرق عزت برافراخته از پیشگاه
خلافت خلعت رغصت پوشید - و مدتی در بند و بست
آن موبه پوشیده اکثر فساد پیشگان را برانداخت - و بدیتر
و میدگان محرای خود سری را بهالهیگ انقیاد بر بست - سال

(۲) نسط [ج] افضل خان .

(باب العین) [۴۵۶] (مآثر الامرا)

رسیده دولت باریابی یافت . و پستر بعطای اسپ مباحی
گشته رخصت انصراف پذیرفت . پس ازان (که مسند
حکمرانی به خلد مکان تعلق گرفت . و کارزارها با برادران
دست داد) او بهمراهی شجاع در جنگ اول و در محاربات
(که میان حدود بنگاله روداد) سرگرم سربازی و جان سپاری
بود . تا آنکه شجاع عازم ملک رخنگ گشت . و دران حالت
(که جز ده نفر سادات باره و درازده نفر مغول کس
نمانده بود) دان رفاقت داده همپائی گزید . و دران ملک شتافته
مفقود الاثر گردید *

* سید هدایت الله صدر *

پسر سید احمد قادری ست . که در عهد جنت مکانی
بصدارت کل می برداخت . سال بیستم جاوس فردوس آشیانی
چون صدرالصدور سید جلال فوت نمود از انجا [که ساوک شایسته
سید هدایت الله (که دران ایام دیوانی قندهار داشت) مکرر
بعرض پادشاهی رسیده بود] از اصل و اضافه بمنصب هزاری ذت
مد سوار برنواخته او را ببارگاه ساطانی طلب فرمود . سال
بیست و یکم دولت بار اندوخته بعزایت خلعت صدارت و اضافه
پانصدی مد سوار سر امتیاز برافراشت . سال بیست و سیوم
بافرونی پانصدی کام دل برگرفت . سال بیست و ششم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو مد سوار چهاره مباحات

سال اول ببعالی منصب مذکور امتیاز پذیرفته همراه خانخانان
به سمت کابل جهت مدافعه نذر محمد خان حاکم بلخ (که در
نواح صوبه مریوز عام فساد برافراشته بود) تعیین گردید . سال
سوم بعطای خلعت و شمشیر و اضافه پانصدی دريستم
سوار بلند رتبه گشته همراه یمین الدوله بصوب بدلاکهاٹ برار
نامزد شد . سال ششم در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع
بهم پریزده شتانت . شاهزاده او را با پانصد سوار بطور
آهانه جهت محافظت راه در جالند پور گذاشت . سال هشتم
در هنگام معارفت از لاهور بمستقر اختلافه باتفاق اسلام خان
جهت تنبيه مفسدان میان درآب گاه عقیدت برداشت . پستور
بشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که بهشتگرمی افواج
متعینه بمالاش چهار سنگهه باندیله تعیین شده بود) همراهی
گزید . سال نهم در ایامی (که ملک دکن نوبت دوم مقر لشکر
پادشاهی شد) او در افواج متعینه ارای گوشمال سادو بهونمله
و تخریب ملک عادلخانیه بتعیفاتی خان زمان بهادر اختصاص
گرفت . سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب درهزاری هزار
سوار چهار عزت برانورخت . سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده
مراد بخش بتسخر بلخ و بدخشان عازم گردید . پس ازان
بهمراهی پادشاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتافت . سال
بیستم و نهم همراه شاهزاده سلطان زمین الدین به پیشگاه سلطنت

(باب السیر) [۴۵۴] (مآثر الامراء)

و هشتم باز ^(۲) پانصدی ذات و عنایت جواهر بقیعت ده هزار
ورپیه درجه اعتلا پیمود - سال بیست و نهم برای شادی صبیغه او
(که بمهاراجه جسونت سنگه مقرر شده بود) رخصت متعرا
یافت - سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
هزار سوار ترقی یافته نزد شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
بصوب دکن رفت - و در جنگ عادلخانیه چون کار بر راجه
رایسنگه سیوریه تنگ شد از پیاده شده بزد و خورد پرداخت
و در جنگ سموگده بهرادلای دارا شکوه جا داشت - پس از آن
بموکب عالمگیری پیوسته در جنگ شجاع و محاربه دوم دارا شکوه
همراه پادشاه بود - پستتر تعینات دکن شده سال دهم همراه
راجه رام سنگه کچهوا به بهم آشامیان لوی عزیمت
افراخت - سال دوازدهم بانفاق صف شکن خان (که بفوجداری
متعرا مقرر شده) تعینات گردید - و بوقت موعود جام
صنات چشید *

• سید عالم باره •

برادر سید هزیر خان است - که احواش درین نامه نگارش
پدیدرفته - نامبرده در عهد جنت مکانی ابتدا بمنصب درخور
سرفرازی یافته تا آخر عهد پادشاه مذکور بپایه هزار و پانصدی
ششصد سوار مرتقی گشته پس از جاوس فرودس آشیانی

(۲) نسخه [ج] پانصد سوار (۳) نسخه [ج] یافته *

(مائرا امرا) [۴۵۳] (باب المین)

پذیرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور بصحبت قلعه مرزور
دستوری یافت . سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده
دارا شکوه بهم مرقوم نامزد شد . سال بیست و نهم چون
طوی مهاراجه جسونت سنگه با برادرزاده او تزار یافتی بود
بمترا رخصت پذیرفت . سال سیم همراه معظم خان نزد شاهزاده
ادرنگ زیب بهادر بصوب دکن گام سعی فراخ زد . و در جنگ
عادل خانیه تردد نمایان بظهور آورد . پس ازان بحضور رفته
همراه مهاراجه جسونت سنگه بمالوه رسید . و روز جنگ
شاهزاده مرقوم با راجپوتیه مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و هشت
و هشت هجری بکار آمد . بصرش فتح سنگه نام در ذیل
منصبداران بود . در همین نوکری رانا گذاشته سال بیست
و یکم ببارگاه سلطنت آمد . و بمنصب هشتصدی چهارصد سوار
لوائی بخدمت دی افراشت . سال بیست و دوم از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصد سوار اعتبار انداخته همراه شاهزاده
محمد ادرنگ زیب بهادر بصوب قندهار گام فدریت بر نهاد
سال بیست و سیوم باضافه پانصدی و سال بیست و پنجم باضافه
دو صد سوار گام دل برگرفته نوبت دوم همراه شاهزاده مذکور
بهم مظهر قدم جلالت برکشان . سال بیست و ششم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و هشتصد سوار و سال بیست و هفتم
باضافه در سوار چهار عزت را آرایش داد . سال بیست

ازان بهمراهی شاهزاده مسطور در جنگ مهاراجه جسونت سنگه
و روز صف ارانی دارا شکوه مورد گردد گشته باضافه منصب
و خطاب خانی ترقی نمود - و چون شاهزاده کوتاه اندیش
بدست عالمگیر پادشاه دستگیر گردید خان مشارالیه بمنصب
سه هزار و پانصد سوار سرمایه افتخار اندوخت
و بهمراهی خلیل الله خان (که در تعاقب دارا شکوه برسم منقلا
تعیین شده بود) (خصت یافت - سرانجام حال او بکجا انجامید
و چه وقت پیمانه حیاتش لبریز شد ظاهر نگشت *

• مغان سنگه •

(۲)

و بیرمیدی هردو بهران سورجمل سیودیه درمین پور رانا
امرسنگه - اواین از قدیمان این دولت است - تا سال دهم جلوس
فردوس آشیانی بهایه هشتصدی سه صد سوار رسیده سال
هفدهم بمنصب هزار و چهار صد سوار نوازش یافت - سال
هیزدهم باضافه صد سوار کامرانی اندوخت - سال نوزدهم
همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر باخ و بدخشان مامور
گردید - سال بیست و دوم از امل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هفتصد سوار شادکام گشته در رکاب شاهزاده محمد
اورنگ زیب بهادر بصوب تذهار شتافت - سال بیست و پنجم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و هشتصد سوار اختصاص

و جوی بهیار بآن بے شعور (که با در رفیق با محنتی بهیار
 هوالی سرهند رسید - و اسپان را بصحرا باز گذاشته زینها را
 در چاه انداخت - و خود بزی فقر در باغ حافظ رخنه
 بگوشه در خزید) نشان بردند - یادگار بیگ او را گرفته مقید
 و محاسل بدرگاه پادشاهی آورد - بتادبپ خانه زندان برنشانند
 سال بیستم بدرخواست شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
 جنگاه (که بهساق باغ میرمت) اگرچه از حبس نجات یافت
 اما بشاهزاده سپردند - که در ساک ملازمان خود منملک ساخته
 ببلخ برد - بعد ازان یا لغز او بصفح مقرون گشته بیهالی
 منصب اختصاص گرفت - چون طایفت او بآب و خاک عصیان
 سرشته بودند بکرات مصدر تقصیرات (که هر یک مستوجب
 اعدام و عقوبت بود) می گشت - و از پیشگاه خلافت نظر
 بر خدمات پدرش اغماض و اعراض مبذول میشد *

دران وقت (که شاهزاده مراد بخش بنظم صوبه گجرات
 دستوری یافت) او را همراه کردند - که ازانجا بمکه معظمه رفته
 استعفا می گاهان خود نماید - شاید که از میامن آن از کردار
 ناپسندیده و اطوار نکوهیده برآید - در سال سیم ازان سفر
 معارفت نموده چون آثار ضرامت و ندامت از نامیه حالش
 پیدا بود بر طبق التماس شاهزاده مذکور بمنصب هزارب
 چهار صد سوار برنواخته داخل تعیناتیان گجرات گردید - و پس

(باب المین) [۴۵۰] (مآثر الامرا)

ازان گروه بغلبه ظن (که لامحاله بجانب دطن رفته باشد)
بر اثوش سرهند ریه روانه فرمود - که بسرعت هرچه تمامتر
شتافته هرجا آن خرد تپاه را بیابد مقید ساخته بحضور بیارد
و پس ازان ظاهر شد که بسوی الکهی جنگل گریخته بدست
کردری آنجا گرفتار آمد - شفیع الله برلاس میرو توزک
با جمعی از یساولان بآوردن او نعین شد - چون کردری مذکور
از نمبت بغوث خانجهان (که رکن رکین سلطنت بود) بران
بے هنجار آشفته کار در نگهبانی چنانچه باید تذک نگرفته بود
پیش از رسیدن شفیع الله فرار نمود - مشارالیه بآنجا رفته
کردری مذکور را بجهت غفلتی (که ازو برردی کار آمد) بغضب
پادشاهی (که نمونه قهر الهی است) تهدید نمود - او بعم
خود کردری پرکنه تماره^(۲) بسرعت سریعه نوشت - که اگر آن
بے سرو پا بدان جانب سرے کشیده باشد مراسم جد و جهد
بکار برده بدست آورد - والا عرض و جان او در مقام تلاف است
او بعد از تک و دو بسیار بوسیائ پی شناسان دریامت - که
آن بپرواه روز از نواحی تماره بجانب سرهند شتافته - خود هم
باستعجال از پی روان شد - و با یادگار بیگ (که تا سرهند سراغ
نیافته احتیاطا برای تفحص آن نکوهدیده سگال متوقف بود)
در خورده باتفاق اهراب جستجو برکشادند - و پس از پرس

(مائراامرا) [۴۴۹] (باب العین)

می‌کوشید - و در اخذ وجوه سرکار پادشاهی (دادار) نبود
 که بر عمال و رعایا حیف و میاء رود - هذدوستان در وقت
 وزارت او رونق گرفت - با آنکه مثل داراشکوه حریفش بود
 اما شکایات او پیش نرفت - از ابتدای ملازمت همواره در ترقی
 گذرانید - و القاب او علامی فهامی جملة الماک مقرر گشت
 و بمنتهای مراتب فایز شده برحمت حق پیوست - و نام نیکو
 یادگار گذاشت - از اولادش هر که نام آرد شده احوالش جداگانه
 نوکرین کاک اخبار سنج گشته *

● نکته ● دیانت امریست محمود - و پاس نمک
 شیوه ایست مستحسن - اما در معاملات آقا (که با غربا افتد)
 پاس اینها داشتن اهم دولتخواهیست - چه اگر درینصورت
 بکل نقصان^(۲) رسد نسبت بار جزئی خواهد بود - و بجز نظر^(۳)
 بحال او کای نقصان جز مثر نقصان کل است - فتامل *

● سید منصور خان باره ●

بهر کلان سید خانجهان شاهجهانیست - جوان صاحب
 مذهب و جاگیر بود - چون پدرش در سال نوزدهم در سفر
 واپسین رحلت زندگی بر بخت مقارن فوت او بی ظهور باعلی
 بتذیلات باطله و توهنات لایذیه سر بصحرا زده آواره دشت فرار
 گردید - اعلی حضرت یادگار بیگ داروغه گرز برداران را با جمع

(۲) نصیحة [ج] رود (۳) در [بعضی نسخه] و جز نظر بحال او کل و نقصان *

شایسته بتخریب قلعه چتور روانه فرمود . ار درانجا رسیده
 بتخریب زراعات تعلقه رانا و برابر ساختن برج و دیوار قدیم
 و جدید چتور پرداخته بحضور مراجعت نمود . سال سیم
 بنابر عارضه (که از تذاول درای توانج بر طاری شده بود
 و تا اشتداد نداشت بضابطه معهود بدربار می آمد - و بکارهای
 متعلقه می پرداخت) آخر بسبب غلبه ناتوانی خانه نشین
 گردید - پادشاه بعیادت او رفته بر مراسم قدردانی افزود - و او
 بیست و دوم جمادی الثانی سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت
 و شش هجری بگلشن بقا خرامید - پادشاه باستماع این واقعه
 چشم را اشکبار کرد - و لطف الله بحر کلانش در سن یازده سالگی
 بخلعت و منصب هفت صدی در صد سوار امتیاز پذیرفت
 و باقی پسران و وابسته های او بیومیه و یار محمد همشیره زاده او
 بمنصب سه صدی شصت سوار و جمعی کثیر از نوکرانش
 بمناسب مناسبت سرفرازی یافتند . از انجمله عبدالغنی نوکر
 صاحب مدار جاگیر او بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافتخار
 بر افراخت - که در عهد خلد مکان فوجدار متعمر شده نقش
 عملداری از قرار واقع کرد - و در یکی از جنگها بزخم تفنگ
 درگذشت - مسجد متعمر بنا نهاده اوست *

سعد الله خان با حلیه علم بحسن خلق و تواضع اتصاف
 داشت - و در انفصال معاملات متعلقه بر استی و دیانت

همین سال با فوج کثیر و سامان بسیار نوبت دوم همراه
 پادشاهزاده محمد اوزنگ زیبا بهادر بتمشکیر قندهار تعیین
 یافت . پادشاهزاده از ملتان براه راست (که عبارت از گذار
 دریای سنده و ججه و چتالی و فوشنج و تدهار باشد ^(۲) ^(۳)
 و بحساب جریب یک مد و شصت کره می شود) متوجه
 گردید . و از راه کابل و غزنین (که ازین راه از لاهور تا قندهار
 دو مد و هفتاد و پنج کره می شود) روانه شد . و پس
 از وصول دران سرحد در گرد گرفتن قلعه و درانیدن نقبها
 انواع سعی و تردد بظهور آورد . چون تسخیر آن مکان صورت
 نیمت سال بیست و ششم حسب الحکم بحضور برگردیده
 در امت بار انداخت *

سال بیست و هشتم چون بمسامع خمرویی رسید [که رانا
 راجسنگه پسر رانا جگت سنگه (با آنکه قرار داد از وقت
 حامل کردن رانا کرن جدش ملازمت جنت مکانی را باستصواب
 اعلی حضرت این بود که هیچ یک از اولادش نیز بترمیم
 قلعه چتور نپردازد) به تیاری بعضی درازها و یکان برج پرداخته]
 بظاہر خود بزیارت درگاه خواجه معین الدین چشتی
 (رحمة الله علیه) نموده متوجه اجمیر شده از راه با فوج
 (۲) نسخه [ب] جهالی - و در [بعضی جا] جهالی یا جهالی باشد
 (۳) نسخه [ج] فوشنج *

معاودت ازانجا نوشتجات خواص خان قلعه دار قندهار و پردل خان قلعه دار بهت متضمن اخبار عزیمت شاه عباس بهر شاه صفی بجانب قندهار (رسید) او (که بظاہر سرانجام کارهای دیوانی در دار الخلافه مانده بود) حسب الطلب بحضور آمد - و دو هزار سوار دیگر از تابیدان او دو اسپه سه اسپه قرار یافته همراه شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بجانب قندهار دستوری یافت - و پس از رسیدن آنجا از لوازم محاصره و تعیین مورچالها و دواندن نقبها و تیزی کوچه سلامت دمی نیاسود و دقیقه فرونگذاشت *

ازانجا (که فتح قلعه مزبور مقدر نبود - و ایام سرما قریب رسید) حسب الحکم پادشاه همراه شاهزاده مذکور معاودت نمود - سال بیست و سیوم دو هزار سوار دیگر از تابیدانش دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت سوار ازانجمله پنجاه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باخذ مرتبه گردید - و پستتر بانعام یک کردار دام (که مجموعه تنخواه دوازده کردار دام باشد) اختصاص پذیرفت سال بیست و پنجم هنگامی (که پادشاه از لاهور عزیمت کشمیر نمود) او را در وزیر آباد بظاہر دریافت احوال صوبه پنجاب (که ابتدا بسبب کمی باران و اواخر بافرط آن مزروعات ضایع شده بود) گذاشت - او بعد چندی آمده مالحق شد - و در

و کثرت کارها جدائی از صورت نداشت (بدانصوب روانه ساخت
که شاهزاده پیغام نماید - اگر معلوم شود که از استغفای
آن صوبه نادم نگردیده - ملاقات نکند - و دیگران را نیز منع نماید
از راه خنجان^(۲) با آنکه دشوار گذار است بنا بر قرب معافیت
در پانزده روز ببلخ رسید *

و چون شاهزاده را مصر استعفا دانست خود بانجام امور
از کلی و جزوی موافق ارشاد پادشاه پرداخته در عرصه چهار روز
بعد طی بخت و باذن بحیار از بلخ بکابل رسید - از آنجا
(که کارهای آنجا موافق مزاج سلطانی سرانجام داده بند و بخت
صوبه از تراز رافع نموده بود) از اصل و اضافه بمنصب شش هزار
پنجهزار سوار درجه اعتلا پیمود - و پستر بافزونی هزار
سوار ذات و قابینانش - هادی گردید - و باندک فاصله در جشن
وزن قمری از اصل و اضافه بمنصب هفت هزار و هفت هزار سوار
و عطای اسم عربی با زمین طلا با املی مراتب نوکری تصاعد
نمود - سال بیست و یکم در جشن جلوس (که در اماکن
نوتیار دارالخلافه شاهجهان آباد بعمل آمد) او بعنایت خلعتی
بازادری و تقرر یک هزار سوار از قابیضان او در اسبه سه اسبه
چهارا هفت بر افروخت - سال بیست و دوم (که پادشاه
متوجه شکار بصوب سفیدون سه کوهی چهار گردید - و هنگام

(باب السیر) [۴۴] (مآثر الامرا)

و تائیر گفتار خوشامد گویان (که آخر بعد فتح بلخ مریخ
گل کرد) لهذا در همین سال هنگامی (که خود اعلیٰ حضرت
از لاهور متوجه کابل گشته بداغ صفا رسیده بود) او را بگذارش
بعضی مقدمات به پادشاهزاده و دادن وجه مذکور بکسانیکه
نرسیده باشد و درانه ساختن افواج بجانب منزل مقصود پیش
از وصول رایات پادشاهی به بلده کابل دستوری داد - او در
در روز بکابل رسیده فرادان کردن بکار برده در فرصت پنجرورز
(که از رسیدنش بدان بلده تا وصول موکب خضر دانی فاصله
بود) همه کارها را برآه کرد - و شاهزاده را با افواج درانه بسمت
معلوم نموده در فزای بلده بملازمت پیوست *

باید دانست که در عهد شاهجهان پادشاه قرار یافته بود
هرکه در صوبه تعیناتی خود جاگیر داشته باشد تابینان خود
بقدر سیوم حصه بداغ رساند - مثلا سه هزاره ذات سه هزار سوار
هزار سوار داغ کند - و اگر بصوبه دیگر از هندوستان بکار
تعین شود موافق چهارم حصه - و در حین یماق بلخ و بدخشان
بنابر بعد مسافت مقرر شده - که پنجم حصه داغ نمایند - سال
بیستم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاره چهار هزار سوار
فرق عزت با آسمان رسانید - و از انجا (که بعد فتح بلخ پادشاهزاده
مزبور دل نهاد آن نواحی نشده به پدر برنگاشت که دیگر بدان
حدود تعین شود) اعلیٰ حضرت او را (که با وجود از دانی

معرفت خود در تحت رساله شاهزاده دارا شکوه (که هر پشت
فرامین بخط خود می نویسند) از تغیر اسلام خان و از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزار و سیصد و عطاء قلندران
مرصع نامیه بخت را نور آگین ساخت - و بمامله قلیل بدرجه
والای وزارت کل ترفع یافته بعطاء خلعت و جمدهر مرصع
با بموکتاره و از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار و پانصد
سوار پایه قرتی را از حد گذرانید - سال نوزدهم باضافه پانصد
سوار و مرحمت نفاره طبل کامرانی برخواست - و پس ازان
باضافه هزار و عنایت فیل با یراق نفاره و ماده فیل در افران
تغیق جست *

و چون پادشاهزاده مراد بخش (که بتاخیر بلخ و بدخشان
تعین شده بود) بکابل رسیده باندظار برطرف شدن برف
از راه طول (که مدر فوج مقرر گردیده بود) و هم بسبب آنکه نظر
بامتدیان محاق و بعد آن سرزمین حکم پادشاه صادر شده بود [که
سه ماده بمنصبداران نقدی و اهدیان و تیراندازان و برق اندازان
سوار و افکنچیان داده و دیگر شاگرد پیشه و بجاکتر داران (که
دافع آنها موافق حامل قبول مقرر است) چهارم حصه وصول
جاکتر آنها (که آن هم سه ماده میشود) برسم معامده از خزانه
بدهد تا تصدیع خرج نکشند - و بعضی وجه مذکور در لاهور
نیامده بودن [توقف داشت و علامه آن طفل مزاحی پادشاهزاده

باید دانست که دولتخانه خاص عبارت از مکانی است
 که مابین مشکوی پادشاهی و دیوان خاص و عام تعبیر یابد^(۲)
 و از بار عام برخاسته در آن مکان برای انفصال برخی مقدمات
 (که جز مقربان بران اطلاع نیابند) جلوس میشود - و این منزل
 چون با حمام متصل واقع^(۳) شود از عهد عرش آشیانی بغسلخانه
 شهرت یافته - اعلیٰ حضرت بدولتخانه خاص موسوم گردانید
 سال شانزدهم باضافه پانصدی صد سوار و مرحمت فیل مفتخر
 گشت - و سال هفدهم از داروغگی دولتخانه خاص معزول شده
 از اصل و اضافه بمنصب در هزاری پانصد سوار و عطای
 خلعت خانسامانی (که پس ازان پایه وزارت است) سرعزت^(۴)
 برافراخت - و سال هیزدهم در جشن صحت بیگم صاحب (که
 بنا بر رسیدن آفت شعله شمع ببدن چندی تکلیف کشید)
 بعد از خلعت و از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی
 ششصد سوار و عطای عام و پست باضافه پانصدی و پس ازان
 بافزونی پانصدی دریست سوار رایت امتیاز برافراشت - و بعد
 چندی چون اسلام خان از انتقال خاندوران بحکومت موبجات
 دکن نامزد گردید از بعنايت خلعت و تقرر خدمت دیوانی
 خالصه و تحوید مضامین مناشیر و تبلیغ آن بدبیران و ترتیم

(۲) در [بعضی نسخه] تعبیر یافته (۳) در [بعضی نسخه] واقع شده (۴)

(مائراامرا) [۴۴۱] (باب السین)

بدان مو شتافت - پستر چندے معاتب شده سال بیعت
و هشتم بمعافی تقصیر و تفویض میرآوزکی دوم اعزاز پذیرفت
سال بیعت و نهم رخت بدار البقا کشید - رحمت الله پسر او
بطلعت ماتمی مشرف گردید *

• علامی سعدالله خان •

از شیخ زادهای نصابه جهنوت مضاف موبه لاهور است
(۲)
و اصلش از بنی تمیم قریش - صاحب ذهن (ما) و فکر مایب بود
در کثرت معلومات و بمطبی مقدمات نظیر نداشت - در اداتل
حال بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخته بحفظ قرآن مجید
و حسن تقریر و لطف تحریر متعلی شد - چون احوالش بمرض
فردرس آشیانی رسید از انجا (که بادشاه فابل درصت و جوابی
آدم بکار بود) سال چهاردهم بموموی خان صدر فرمود - که برای
ملازمت ببارد - پس از باریابی استعداد کاردانی و کارگذاری
از نامیه حالش دریافته در زمره بزدگان انسلک بخشید
و بعطای خلعت و اسب و تفویض تعلقه عرض مکرر (که جز
بمعتمدان نبرد) سر بلند ساخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه
بمنصب هزاری درصت سوار و خطاب سعدالله خان و داروغگی
درانتخانه خاص (که درامت خواهان مادی العقیدت بدان
(۳)

• مرادارند) اختصاص گرفت *

(۲) در [بطم نمعه] جهنوت (۳) نسخه [ج] مادی الامتلاء •

(باب السین) [۴۴۰] (مائراامرا)

که سال بیست و دوم از تغییر گردیده - و چون مدتها بیمار ماند منصبش بر طرف شد - سال بیست و نهم بعد حصول صحت به پیشگاه سلطنت آمده به تثلیث بساط خلافت پرداخت - و بعطای منصب سه هزار و دریمت سوار و تقرر فوجداری سرکار ترهت و قیوداری اکثری از محالات آن از تغیر عبدالرسول ولد عبدالله خان بهادر سر (شته افتخار بدست آورد - پس از وصول بدانجا مطابق سنه (۱۰۶۵) هزار و شصت و پنج هجری (خت سفر بدار بقا برد - شفقت الله پرور او تا آخر فردوس آشیانی بمنصب پانصدی صد و پنجاه سوار (سید - و سال بیست و هشتم بقلعه داری تربنگ مضاف^(۲) دکن سرفراز گردید - و سال سی و یکم بتفویض داروغگی بنگش سر بلندی اندوخت - پس ازان (که امور جهانبانی بخان مکان تعلق گرفت) نامبرده سال اول از اصل و اضافه بمنصب هزار و دو صد و پنجاه سوار و خطاب پدر چهره مباحات برافروخت و سال شانزدهم چون شجاعت خان رعد انداز خان جهت سرزنش افغانه نواح کتل خیبر بدان جانب رخصت یافت او بنیابت توپخانه مامور گردید - و سال هفدهم بهمراهی سلطان محمد اکبر (که برفتن کابل از راه کوهات تعیین گشته بود) دامن همت بر کمر زد - و سال بیست و یکم بفوجداری قنوج سرفرازی یافته

(۲) در [بعضی نسخه] تربک و در [بعضی] نیرنگ .

(مائراامرا) [۴۳۹] (باب الحین)

مذکور بفزونی پانصدی صد سوار و سال سیوم از اصل و اضافه
بمنصب در هزاری هفتصد سوار چهار عزت برافروخت - پس
ازان در دکن بحضور آمده سال چهارم بکرمک لایظم خان
(که درخواست نموده بود) تعیین گردید - و از اصل و اضافه
بمنصب در هزار و پانصدی هزار سوار سر بلندی یافت
و سال پنجم به پدر خود (که مرده دار دهلی شده بود) مرخص
گشت - سال ششم باضافه هزار سوار و عطای علم و نفاذ
و فوجداری الهی جنگل از تغیر جان نثار خان بلند آوازه گردید
سال هشتم از نفاذ مزبور معزول شده سال نهم هنگام (که
دکن مورد زیارت سلطانی بود) با خاندوران بتخریب تعلقه
عادل خان شدات - و در محاصره و تسخیر قلعه اوسا مصاف
جمیله بکار برده در جلدی آن سال دهم باضافه پانصد
سوار تحصیل کامروایی نمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه
بمنصب سه هزار و پانصد سوار در همگنان تفوق
جست - سال شانزدهم در رکاب سلطان ابرنگ زیب بهادر
از دکن بحضور رفته بدولت ملازمت پیوست - و همراه سلطان
دراشکوه (که بعزیمت نبرد دالی ایران برفتن جانب قندهار
مامور شده بود) گام جلالت بدانصوب بر نهاد - سال هفدهم
بتفویض قلعه داری جنیر از انتقال سپهبدان خان امتیاز
پذیرفت - و غالباً فوجدار سلطان پور و نذر پور هم شده

و تهاخیر ملکش بهعی دولت قاهره اتفاق افتاد و در مبادی
 سال نهم در اثنای عزیمت دکن ظاهر از دجهه (که حاکم نشین
 آن دیار است) مضرب خیام ظفر از تمام اعلیٰ حضرت گردید
 سردار خان بهراسمت قلعه دها مونی (که ساخته پدر ججهار
 سنگه است) دستوری یافت - و آن پرگنه بجاکدش تذاخواه
 یافته بدوبست آن نواح بار متعلق گردید - و در سال چهاردهم
 بضبط هر در بنکش متعین گشت - و در سال هفدهم بنظم
 صوبه مالوه سر برافراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
 سه هزار سوار سرءزت برافراخت - و پستر بتیولدارئی چوراگدهه
 مامور شد - چون بضبط آن آلکا چنانچه بایست نتوانست
 پرداخت زود بعزل رسید - و در سال بیست و ششم بصوبه دارئی
 تته مرخص گردید - و در اثنای راه مطابق سنه (۱۰۶۳) یک هزار
 و شصت و سیوم هجری بمطامیات در نوردید *

• سزاوار خان •

پسر لشکر خان ابوالحسن است - که احوالش درین نامه
 اندراج یافته - نامبرده سال اول جلوس فردوس آشیانی
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد سوار کام دل اندوخت
 و چون پدرش بنظم کابل مامور شده بود همراه او دستوری
 یافته با فرجه بطریق منقلا پیشتر شتافت - و پس از
 فرود نشستن فتقه نذر محمد خان والی باغ از صوبه

سعید خان سردار سپاهی وضع درصت نقش بود - و اطوار
مضطرب داشت - تا زیمنه در دوام و اعتبارش خال نه افتاد
و صاحب عشیره و قبیله بود - گویند بیست و دو پسر داشت
دو پسر کلانش (که رشیدترین و بهترین پسرانش بودند)
در جنگ باغ بکار آمدند - چنانچه گذشته - و پس از ارتحال او
عبدالله پسرش از امل و اضافه بمنصب در هزاری و فتح الله
بمنصب هزاری و نصرت الله و دیگران نیز فراخور حال باضافه
بمنصب سرائازی یافتند *

* سردار خان شاهجهانی *

در ایام شاهزادگی در ساک ملازمان شاهی انتظام داشت
هنگامی (که زمانه میان پادشاه و پادشاهزاده طرح ناسازی
انداخت) او از دفا سرشتی و حقیقت دوزی اعتصام بحبل
متین ملازمت شاهزاده استوار داشته بهیچ وجه جدائی نگزید
و چون شاهزاده از بنگاله برتر و معارفت بنواح برهانپور انکند
راجه گویال سنگه کور را (که در اردان غیبت شاهی مدامی
جمیله در نگهداشت قلعه نامور آسیر بتقدیم رسانیده بود)
نزد خود طلب داشته سردار خان را بحفاظت آن حصن حصین
رخصت فرمود - و پس از سربر آرائی بمنصب سه هزاری
در هزار حوار و نوازش علم و نقاره و انعام می هزار (رتبه
چهارم) برافروخت - و چون استیصال چهار سنگه بنده

و سپاه طرفین باهم درآمیخته دود از نهاد یکدیگر برانگیختند
 خانه زاد خان و لطف الله خان داد پردلی و دلادری داده
 گلهای زخم از شاخسار شمشیر بر سر زده برودند رضوان
 شتافتند - و خان شاهمن نشان منشور مردی و مردانگی را
 بطغرای جراحتهای نمایان رسانیده هنوز داعیه سرفشانی
 و سرستانی داشت که پادشاهزاده صولت افزای عرصه نبرد گشته
 آن گروه انبوه را از هم پاشان و پریشان ساخته سعید خان را
 از چنگ اجل رهایی بخشید - و بحکم معلی درانه حضور شده
 در سال بیست و یکم باستلام عتبه خلافت شرف اندوز گردید
 اعلی حضرت بمراحم پادشاهانه و عواطف ملکانه تسلیه نموده
 بتفویض صاحب صوبگی بهار سرافراز فرمود - و یک لک روپیه
 (که از سرکار والا بر ذمه هر دو پسرش مطالبه بود) معاف شد
 و در سال بیست و چهارم از بهار بحضور رسیده بایالت صوبه
 کابل دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم دوم ماه صفر
 سنه (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم هجری ازین جهان گذران
 درگذشت : چون بتدریج گزیده و خدمات نمایان و حسن
 بندگی و فدویت بیایه والای امارت (که منتهای مراتب
 نوینان بلندمقدار این سلطنت است) مرقی گشته بود
 پادشاه قدرشناس تاضیف فرموده آمرزش او از جناب ایزدی
 مسألت نمود *

هفت هزاری ذات پایه اعتلا برافراخت - و با پسران بهمراهی
 شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر متوجه باغ گشت - و در
 جنگ هفت روز باغ که مشهور است انتظام میسر بعد
 از مقرر بود - در نواحی آنچه بخشی خود را با جمع
 فرستاد - که این طرف جوی آبی (که سر راه مخالفان است)
 ثبات قدم ورزیده نگذارند که احدی ازان بگذرد - معدود
 از اوزبکان آن طرف آب نمایان گشته بشوخی با پیش گذاشته
 جوانان رزم طلب سر رشته تدبیر از دست هشته بے باکانه از آب
 گذشتند - و بتدریج در آمدند - قدری راه سر شده بود
 که فوج گران اوزبک از کمینگاه برآمده هاله دار گرد گرفتند
 ناموس پرستان مردانه جان در باختند - خانه زاد خان و لطف الله
 خان بحکم پدر چست و چالاک خود را رسانیده تیغهای
 خون آشام بقصد انتقام بر سر راه اعدا علم ساختند - درین اثنا
 فوج کلان دیگر از مخاذیل (که از مقابله بهادر خان
 رده له عمان گردانیده بود) در چار شده جنگ در پیروست
 سعید خان هارصف ضعف بیماری چون شیر زبان بر قلب
 آن آتش سوزان زد - در عین گرمی کارزار (که جنگ از
 هردو سو قرار شد) پای اسپ سعید خان بگرمی در شد
 و از روی زمین بزمین آمد - و پیاده سرگرم زد و خورد گردید

(۲) نسخه [ب] مقرر گشته بود (۳) نسخه [ج] بودی است *

ثغور کابل سر از اطاعت ناظم پیچیده بیلنگتوش اوزبک (که
 بتاخت و تاراج دران نواحی نقش خود را درست نشانده بود)
 ایلی می نمودند - سعید خان بتنبیه و تادیب آن کوتاه اندیشان
 مامور شد - خان مذکور بمجرد وصول بدان سر زمین
 توکتازی آغاز کرده تمام آن آکا را پی سپر عساکر ساخت
 و هرکه از آنها بزینهار درآمد مامون و مصون گردید - و در
 سال چهاردهم نظم کابل بعلي مردان خان تفویض یافت - و او
 از تغیر خان مذکور بصوبه داری پنجاب و خانه زاد خان
 پسرش بفوجداری دامن کوه کانگره سر برافراخت - و بهمراهی
 شاهزاده محمد مراد بخش بمالش جکتا زمیگذار مؤمعین شد
 اگرچه در تردد و محنت خود را معاف نداشت اما در افتتاح
 قلعه مؤچنانچه از دیگران چستی و چالاکي بعمل آمد از
 بقدره درنگ واقع شد - پس از انجام این یساق بصوبه داری
 ملتان رخصت یافت - و در سال شانزدهم مجددا بصوبه داری
 لاهور معزز گردید - و در سال هفدهم بحکومت قندهار
 دستوری یافته نظم صوبه پنجاب پسرش خانه زاد خان مفوض
 گردید - و در سال بیستم لطف الله پسر دوم را به نیابت
 خود در قندهار گذاشته شرف اندوز ملازمت گشت - و باز
 هایالت ملتان تعیین گردید - و در همین سال بمنصب والی

(مائراامرا) [۴۳۳] (باب السین)

سعید خان بر وفق فرمان پادشاهی روانه آنصوب گشت . چون
بظاهر قلعه قندهار پیوست آگهی یافت که سیدارش قلاآقاسی^(۲)
با تربیب هفت هزار سوار قزلباش یک گروهی قندهار رسیده
مقابلہ طلب است . سعید خان میرزا شیخ پسر کلان خود را^(۳)
با عای مردان خان بحفاظت حصار گذاشته خود با هشت هزار
سوار عرصه نبرد ار است . و بتعصب یکدیگر جنگ سخت
برگرفت . و داد دلیری و دلادری از طرفین دادند . آخر کار
زلزل در بنای ثبات قزلباش راه یافته طریق فرار سرکردند
و تا بنگاه خود عنان بکران هزیمت را دو تا نساختند . در
جلدوی این فتح نمایان سعید خان بمنصب شش هزار
شش هزار سوار و خطاب بهادر ظفر جنگ سرمایه اعتبار
اندرخت . و میرزا شیخ بخطاب خانه زاد خان سرانراز گردید
چون ولایت قندهار بتقلید خان تعلق گرفته بود سعید خان
تا رسیدن خان مذکور به بدو بست آن ممالک پرداخت . و سال^(۴)
دوازدهم بحضور رسیده بشمول نوازش بیکران محسود اتران
گشت . و درین سال ساخت کابل مطرح الوبه پادشاهی گردید
ازانجا (که از ۷ پوزائی جنت مکانی خلیه بامور ملکی
راه یافته کارها از نسق افتاده بود) برخیز از اویماقت هزارجات

(۲) نسخه [۱ ب] سادوش . و نسخه [ج] سادوش (۳) نسخه [ب]

محمد شیع (۴) نسخه [ب] ممالک .

قداير عبد القادر پسر احمد داد را (که مایه فساد الوس افغانه
راه کابل بود) از اعمال نکوهیده نادم ساخته سرگرم بندگی
پادشاهی نمود . و در سال هشتم همراهش گرفته دولت زمین بوس
دریافت . از پیشگاه سلطنت مشمول عاطفت گشته بمنصب
پنجهزاري چهار هزار سوار تازک افتخار برافراخت . و با
عبدالقادر مذکور (که بمنصب هزاري سرافراز شد) دستوری

کابل یافت *

و در سال یازدهم الوسات ^(۲) نگر کریمداد کور روشانی را
(که در حدود لوهانی می گذرانید) طلب داشته سر بشورش
برداشتند . و پرگفت بنگش را بتصرف آوردند . سعید خان
فوج جرار باستیصال آنها تعیین نمود . بسیاری از کوه نشینان
مغلوب رعب گشته باولیای دولت پیوستند . کریمداد هرچند
بشعاب دشوار گذار در خزید بهادران دست از دنبالش برنداشته
چون بلای ناگهانی رسیده آتش کارزار بر افروختند . جمعی
(که بآنها پناه برده بود) بهتوه آمده ناگزیر او را با اهل و عیال
دستگیر ساخته حواله نمودند . بیاسا رسید . و عالمی از فتنه او
وارست . و در همین سال سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل
و هفت هجری علی مردان خان حاکم قندهار از اطاعت
شاه ایران سر برتافته روی امید باستان اعلی حضرت آورد

(۲) در [بعضی نسخه] آخر . و در [بعضی] نصر - یا نصیر باشد *

بر جریده بودند) اطراف شهر را فرو گرفته هر سو (که
 به مدت کوشی هجوم می آوردند) نگاهبانان آن ضلع مورچاها
 با تفنگچیان استوار ساخته از حصار بر می آمدند . و بآب تیغ
 شعله حیات ستاره سوختگان فرو نشانده بغیر رزی بر می گردیدند *
 (رز) آنها باتفاق بجای سپر تختها پیشرو گرفته رو به حصار
 نهادند . - سعید خان با دلیران رز جو نظر بر کثرت و انبوهی
 آن ادبار پزدهان نیفکنده جاوید تاخمت . و نایب قتال
 مشعل ساخته بسیاری از مقاهیر را آتش افروز جهنم گردانید
 فتنه گرایان پای ثبات از دست داده خاک فرار بر فرق روزگار
 خود بیخفتند . پس ازان بتعاقب پرداخته تا پنج شش کرده
 هر کرا یافت از تیغ بدربخ از هم گذرانید . و در جایزه این کارنامه
 بمذنب چهار هزارى سر برافراخت . و در سال چهارم چون
 قطن موبه کابل (که حنفی مذهب اند) از ملوک لشکر خان
 موبه دار آنجا بسبب مخالفت عقیده راضی نبودند سعید
 خان در برگردن بیخ فساد افغانه طرفه مجرای نمایان بنمود
 آورده از تواله داری هر دو بنکش بصاحب موبگی آن ولایت
 و افغانه سواران بلند مرتبه گردید . و چون بعد از جلوس دولت
 ملازمین در نیافته بود در سال هفتم به تقبیل آستان خلافت
 جبهه سعادت برافروخته رخصتی معلودت یافت . و بلطائف

(باب المین) [۴۲۰] (مائوالامرا)

امیر غیاث الدین ترخان (که از امرای صاحبقران امیر تیمور بود) و دیگر نیاگانش (که دین سلمه علیه باصارت رسیده اند) خانه زاد ده کرسی ست - از زمان جنت مکانی داخل تعیناتیان کابل بود - در فرط شجاعت و دلادری و حسن تدبیر و به اندیشی یکتائی داشت - بیادری طالع و شگرفی اقبال در زمان فرمان روائی فردوس آشیانی بدون (سیدن حضور) باضافهای متوالیه بمنصب عمده و صوبه داری دارالماک کابل اختصاص گرفت - و چون سلاطین و ارباب دول ملهم می باشند او را از آغاز جلوس تا سال دوم بی تقدیم خدمت غایبانه بتکرار اضافها از منصب در هزاری بمنصب سه هزاری در هزار سوار مهربلند گردانیدند - در سال سیوم شهر ذی الحجه آخر سنه (۱۰۳۹) هزار دسی و نهم (که کمال الدین درهله از فتور دانش بنوشته) خانجهان لودی دست فساد برکشاد - و اکثر قبائل افغانه را از کنار آب اتک تا نواحی کابل با خود متفق ساخته نصحت گرد شورش در حوالی بهادر بر انگیزخت (سعید خان در تهانه کوهات آگاهی یافته همان روز خود را به بهادر رسانید - و چون فوج آنقدر نبود (که بحراسمت شهر گذاشته خود به نبرد پردازد) ناچار درون حصار خام (که بمردر ایام شکست و ریخت راه یافته) مورچاها قسمت نموده باستحکام هرضاع پرداخت - آن جمارت پیشگان (که چون مور و ملخ

از انجماء سه هزار سوار در اسبه سه اسبه کام دل برگرفته
 بصوبه داری احمد آباد از تغیر باقر خان نجم ثانی نامیه بخت را
 نور آگین گردانید . سال هشتم از انجا معزل شده بخبرداری
 ایلهچپور مرخص شد . سال نهم در ایامی (که پادشاه متوجه سیر
 قلعه درامت آباد بود) آمده با سید خانبهان بارهه بتخریب
 ملک عادلشاهیه تعین یافت . و درین بساق هم نیکو خدمتیا
 بتقدیم رسانید . و سال دهم در محاصره قلعه دیوگنده صاحب
 مورچال بود . چون نقه (که از مورچال او سرکرده بودند)
 بباروت انداشته آتش دادند و برج و دیوار قدری پرید و
 بهامردی شہامت درون رفته مقهوران را ته تیغ آورد . بستر
 بحراست قلعه جذیر مضاف صوبه دکن مامور گردیده سال
 دهم مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار هجری
 جهان گذران را بدرود نمود . و در مقبره خواجه بیگ میرزا
 مضاف احمدنگر دفن یافت . خدا ترس بود . و بمذانت
 عقل و درستی رای موصوف . و بدایری و شجاعت متصف
 مردم ایران را بسیار دوست میداشت . نوکران خوب خوب
 فراهم آورده بود . اراد نداشت . خویش و اقارب از اکثر
 مذهب دار بودند .

• سعید خان بهادر ظفر جنگ •

چغتایست : پسر احمد بیگ خان گایلی . به نسبش جدش

و بعضی سرداران پادشاهی گرفتار مخالف شدند و او چمت
و چالاک باحمدنکر رفته با استحکام آن کوشید . و چون پس از
فوت جنم مکانی خانجهان لودی ناظم دکن به بیراه (دی)
پا گذاشته با نظام الملک دکنی ساخت و بتهانه داران بالاگهات
(که ملک مقتوحه پادشاهی بود) برای او گذاشت بکسان
نظام الملک نوشتها فرستاد خان مزبور دست رد بر نوشته او
نهاد و قلعه را نگذاشت . تا آخر آن عهد بمنصب پنجهزاری
پنجهزار سوار و خطاب سپهدار خانی کامیاب گشت . پس
از وزیر آرائی فردوس آشیانی چون زیات منصور (دفعه افزای
ملک دکن شد و سه فوج بسرکردگی سه عمده جهت تاخت
تعلقه نظام الملک و مالش خانجهان لودی (که غدار فساد
برانگیخته پناه بار بسته بود) رخصت پذیرفت از بهمهراهی
شایسته خان دستوری یافت . و در جنگی (که اعظم خان
بر سر خانجهان لودی تاخت آورد) مصدر لوردات گردید
سال چهارم ^(۲) قاعه تلنوم را (که بر قلعه کوه واقع بود . و درین ایام
خراب است) و قلعه ستونده را محاصره نموده مهتخر ساخت
و درین سال بقعه داری احمدنکر از تغیر جان نثار خان و عطای
مخلعت و اسب با زمین مطلا مفتخر گشت . سال هفتم بحضور
رسیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار

ده‌زري کهال آگره بدریای جون ملحق میشود - پسرش سید مظفر است - که تا سال سیم شاهجهانی بمنصب هزار و پانصدي هشت مد سوار و خطاب همت خان سر بلند گردید - و پسر درمش سید نجابت پدایه هزاري پانصد سوار رسید *

• سید دل‌خان محمد صالح •

برادر زاده و متبنای خواجه بیگ میرزا مفوي است - که در عهد جنت مکاني بقلعه داری احمدنکر مي پرداخت و بمنصب پنج هزاري رسیده در سال سیزدهم بدار آخرت شتافت - نام برده سال پنجم جلوس آن پادشاه بمنصب درخور و خطاب خنجر خان چاراه عزت برافروخت - و بعد فوت خواجه بیگ میرزا پدایه دو هزاري و تفویض قلعه داری احمدنکر نامور گردید - سال پانزدهم چون مردم دکن مراعات عهد و پیمان از دست داده سر بشورش برداشتند و قلعه مزبور را محاصره نمودند از لازمه خبرداری بکار برده چنانچه باید بتحصن پرداخت - و چون برسیدن فوج پادشاهی همراه سلطان خرم بدکن توي دل شد برآمده اهل محاصره را برداشت - و در مد کس را از آنها قتل ساخت - سال نوزدهم چون فوج پادشاهی بمک ملا محمد لاري سردار عادلخانیه (که با ملک انبیر حبشی نزاع داشت) تعیین شد و پس از جنگ سردار مزبور کشته گردید و شکست بر فوج طرف او افتاد

(باب الحین) [۴۲۶] (مائراامرا)

وخصت یافت - چون آن موه زور طلب و مفسده انگیز است
بر منصب او دو هزار سوار دیگر افزوده دو هزار و پانصد سوار
دو اسبه سه اسبه گردید - تا ضبط آن ناحیه کما ینبغي صورت
گیرد - و در سال شانزدهم پرگنه ایرج و بهانذیر و غیره محال
از تغیر عبدالله خان فیروز جنگ (که بصاحب صوبگی آله آباد
تعیین گشته بود) در قبول او قرار یافت - خان مشارالیه برای
بند و بخت آن آلکا و قذیه و مالش بندیده جمعیت زیاده
نگاهداشته در همان ایام در پرگنه ایرج از افراط مدام و ادمان آن
بیمار گشته در سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو پیمانگی حیاتش
لبریز گشت - گویند شجاعت خان مرد زبان دان عالی مشرب
بود - مماسی بعلم هم داشت - در نشست و برخاست و سواری
تقلید شاهزاده ها می کرد - و در جود و کرم یکتای وقت بود
و با آنکه اعلی حضرت مراعات خاطر و اعزاز او بسیار
می فرمود سید استغنا و تبخترا از دست نمیداد - وقت
تقریب سخن بیباکانه در می آمد - لهذا صاحبقران ثانی
برغم او پیوسته سید خانجهان را مشمول عنایت داشته
و این معنی برو گران گذشته همواره شکایت آلود بوده
در رزی اعلی حضرت ازو پرسیدند - که شما و سید خانجهان
در منصب یکجا منتهی می شوید - عرض کرد که چنانچه

(مآثر الامراء) [۴۲۵] (باب السین)

شاهزاده سیپه سالار گفت . که اگر هرزه خواهی گفت
کشته میشوی . راست اینکه امسال این مهم بانصرام نمی‌رسد
و از گذرانیدن برسات درین نواح عساکر پادشاهی پی‌سپهر فقط
و غلا می‌گردند . ما این را نوشته می‌دهیم . و اگر شما تا مبعاد
انجام کار نوشته دهید ما تا اکل میته هم رفاهت می‌کنیم
هرچند . مهابت خان خواست وجوه اقامت را رجحان دهد
شاهزاده نذاری کوچ فرمود . بے اختیار مهابت خان بشاهزاده
گفت . که این فذح بدام حضرت بود . بگفته این سادات شب
جمعه مفت از دست دادند . اما آنچه از مطاری پادشاه نامه
و ملخص آن ظاهر می‌شود اینکه سیپه سالار در مهم پرینده با آنکه
سادان غله بدریغ نموده بود که املا در مدت اقامت لشکر
نصرت را انمود مگر گاه و عیده نابیسست گریه‌ی نماند . و موسم
درشکال بر سر رسید . خود مجوز توقف نشده سلطه جنبدان
کوچ گشت .

و چون پادشاهزاده مامور بود که از موافقت خانان تجاوز
نماید لهذا بعد شش ماه آخر شوال سال هفتم شاهزاده
با سیپه سالار بپروان پور رسید . اعلای حضرت از همین جهت
(که بے تحطیر قلعه شاهزاده را گردانید . و از ناسازی او
با رفقا مهم پیش رفت نشد) مهابت خان را مخاطب و معاتب
فرمود . و در سال دهم شجاعت خان بصره داری آله آباد

بتحریرک شاه عباس مغوی اراده رفتن عراق دارد (برخی
 ترک رفاعت نمودند - ازان جمله سید نیز رخصت وطن
 درخواست نمود - و از دولت ملازمت و سعادت مرافقت
 قاعد ورزید - پس از وصول بزاز و بوم خود حسب الطلب
 جنگ مکانی بحضور شتافته بمنصب هزاری اختصاص گرفت
 اتفاقا اعلی حضرت را نهضت ایران دیار اتفاق نه افتاد
 و گرانی خاطر از جانب سید ماند - بعد از سریر آرائی
 املا التفات پادشاهی بحالش مبذول نشد - او بوطن
 شتافته گوشه عزلت گزید - در سال پنجم اعلی حضرت نظر
 بر سوابق خدمات او از مجرم نوازی تقصیرش ناگفته انگاشته
 بمنصب چهار هزاری دوهزار سوار و بخطاب شجاعت خانی
 مورد نوازش فرمود - در سال ششم بهمراهی شاهزاده محمد شجاع
 بتسخیر قلعه پرینده مامور گشت - چون آن مهم بامتداد
 کشید و از فصولهای مهابت خان سپه سالار امرای عظام مثل
 خان دران بهادر و سید خانجهان تن ده کار نگشته نمیخواستند
 آن مهم متمشی شود بقرب وصل برشکال حلول مصائب و متاعب
 یقینی شد - و فتح قلعه بعیدالعهد می نمود - همه عمدهای
 شاهزاده را بمعادرت آوردند - و قرار یافت که درین امر
 مطارحه شود - اما از ترشروئی و بدگوئی مهابت خان هیچکس
 جرأت باقدام نداشت - شجاعی خان پیشدستی نموده حضور

(مائراامرا) [۴۲۴] (باب الحین)

تعیین گشت - و سال دهم (که بقوعداری جوناگده سرفرازی داشت - و قوعداری اسلام آباد نیز ضمیمه شد) از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمله در هزار و پانصد سوار در اسبه سه اسبه مباحات اندرخت - و پسر دیگرش دادر است - که تا آخر عهد فردوس آشیانی منصب هشتصدی شش صد سوار داشت - در اوائل عهد خالد مکان بخطاب خانی سرفراز شده *

● سید شجاعت خان باره ●

سید جعفر نام - پسر سید جهانگیر داد سید محمود خان باره است - که در اقام دولت عرش آشیانی سرآمد سادات باره بود - و در امرای عمده النظام داشت - از ملازم شاهزاده ولیعهد شاهرهان گشته از مرط جلالت و بردای بمزید قرب و اعتبار امتیاز یافت - اما در جنگ ناله تونس رانعه حوالی بنارس (که شاهزاده از سلطان پرویز و مهابت خان حکمت فاحش خورده عاروت به بدگاله نمود) چون مشیت الهی بران رفته بود (که شاهزاده چندی بقدم حرمان دیگر بادیه نامی پیماید) صاحب همتهای (ادمردان گردیده اکثری دمی بکار نبردند - سید جعفر (که سردار فوج الذمش بود) نیز بی جنگ راه هزینه سپرد - و چون شاهزاده از ناسک دکن هزینه تله نمود و شهرت گرفت (که شاهزاده

(باب السین) [۴۲۲] (مآثر الامرا)

از گلزار حسنی بر بخت - از پهرانش سردار خان است
دل‌دوست نام - ۱۳ سال بیستم جلوس اعلی حضرت بمنصب
هزاری هفتصد سوار رسیده - از کمکیان صوبه گجرات بود
سال بیست و هشتم حسب التماس سلطان مراد بخش
از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
و خدمت تهمانه‌داری بیدارپور از توابع سرکار پتن گجرات
نامیه عزت بر افرخت - چون در ایام اشتداد بیماری
اعلی حضرت شاهزاده مذکور بدر شتابی زده کرد و فر سلطنت
بظهر آرد و بستر حسب الطالب خاد مکان روانه گشت
او نیز همراه آمد - پس از مقید شدن او ملازمت عالمگیری
دریافته بخطاب سردار خان و تقرر فوج‌داری پتن فرق اعتبار
بر افرخت - و پس ازان (که دارا شکوه بعد جنگ اجمیر
عزیمت گجرات نمود) او سرزشته خدمت گذاری از دست
نداده با جمع اتفاق نموده سید احمد برادر سید جلال
بخاری را (که دارا شکوه حاکم گجرات ساخته بود) دستگیر
نموده مقید گردانید - و باستحکام شهر و قلعه پرداخته سرگرم
مدافعت گردید - و در جلدی آن از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار از انجمله پانصد
سوار در اسبه سه اسبه امتیاز اندوخت - سال چهارم
حسب الطالب بحضور رسیده بفوج‌داری و جاگیرداری بهراج

چهاردهم ملکه بانو نیز به نقاب ممات در پوشید . اعلیٰ حضرت
بتعزیه او بخانه یمین الدوله تشریف فرمودند . برادرش
سلطان نظر است . که دیوان خاقانی و انوری و مثنوی
و حدیقه سرزبان داشت . ابتدا بخشی و دفاع نویس آگه
بود . پس از آن در گجرات از برادر زنیده بخانه‌های لودی
(که موبه دار شده بود) پیوست . و بار محبت برار کرده
جاگیر جدید در دکن یافت . در عهد اعلیٰ حضرت بمنصب
هزاری رسید .

• سرفراز خان چغتای •

نبیره صاحب بیگ همایونی است . که احوالش نوک ریز
خامه سوانح نگار شد . عرش آشیانی او را بزم جدش میخواند
چند مکانی در اوائل جلوس نظر بر قدم نیایش محمول
عواطف فرموده بمنصب درخور و خطاب سرفراز خان برنواخته
فوجدار یکن مضاف موبه گجرات نمود . سال درازدهم
بمنصب دو هزار سوار و اواخر عهد آن پادشاه بهایه
سه هزار در هزار سوار مرتقی گشت . پس از اردنگ نشینی
فردرس اشدالی سال دوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
سه هزار سوار فایز شد . و سال چهارم دولتی ملازمت
در یافته برخصی تعلفه کامیابی اندوخت . و سال درازدهم
مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجری دیده

بعضور آردن - باستشفاع بیگم صفح زلات او نموده از رنجوری
 بیم و هراس نجات بخشید - و پس از جلوس بالتماس
 بیگم بمنصب چهار هزاره زاری ذات و سوار برنواخته از تغیر
 خان عالم بصاحب سوئیگی بهار مباحی فرمود - عمارات
 عالیه در پتینه ساخته او ست - و در سال پنجم بحکومت
 آله آباد نامور شده سال هشتم بنظم گجرات نامزد گردید
 و از آنجا تغیر شده حراست اکبرآباد بدر مفوض شد - و چون
 در سال دوازدهم اسلام خان صوبه دار بنگاله برای وزارت طلب
 حضور گشت و نظم آن ولایت بوکلای شاهزاده محمد شجاع
 مقرر گردید بنام سیف خان فرمان صادر شد - که بر سبیل
 استعمال بآن صوب شتافته تا رسیدن شاهزاده (که در کابل
 اقامت داشت) بحفاظت آن دیار پردازد - و بعد رمول
 در خدمت شاهزاده (که در عنفوان شباب است) از پرداخت
 آنصوبه وسیع سر حساب باشد - سال سیزدهم آخر سنه (۱۰۴۹)
 یک هزار و چهل و نه در بنگاله باجل موعود در گذشت
 فردوس آشیانی بمنزل ملکه بانو زوجة خان متوفی (که
 حسب الامر در رکاب پادشاهی می بود) تشریف برده داده بیها
 فرمود - و هر سه پسرش محمد یحیی و محمد شافی
 و ابوالقاسم را خلع مائمی داده از عزا بر آردن - و سال

سوار بمنصب سه هزاری در هزار سوار و خطاب سیف خانی
 و مرحمت علم و نقاره و صاحب موبکی کجرات فرق عزت
 با آسمان بود . و در قطع زمین (که فتح یافته بود) باغی
 طرح انداخته بچشم باری موسوم نمود . گویند چون از تغیر او
 خانجهان لودی با احمد آباد رسید خان مذکور بضيافت طلبیده
 در فروش و طعام تکلف بسیار بکار برد . از خوان تا لغری همه
 از طلا و نقره بود . خانجهان منکعت که بعد از امفجاهی
 بان خوش روزگاری دیگر بخدمت . و چون خانجهان بجای
 مهلات خان بهرامی شاهزاده برادر سعد شد سعد خان
 مجدداً بصورت داری کجرات عام استقلال ابراست . درین هنگام
 داعی ناگزیر خدمت مکانی را داد . سعد خان بدهم کردار خوش
 فراس بحدود راه داده خدمات اطل بر لوح خاطر می نگاشت
 درین ضمن امان حضرت از حمیر بندهر خان (که خطاب سمرخانی
 داشت) بر نوشت که احمد آباد را مصروف گشته سیف خان را
 نظر بدستار . چون ملکه دایو زرجا از همشیرا کلان حقیقی
 سدار محل میشد لهذا بمرامات خاطر بیگم خدمت برست
 خان مامور گشت که بر احمد آباد سفارته بگذارد که اسب
 جانی بصیف خان رسد . و با احتیاط بحضور بدارد . در رفتی (که
 امان حضرت از دریای بریده گذشته مازم احمد آباد بود)
 خدمت برستی خان سیف خان را (که بیداری صعب داشت)

(باب السنین) [۴۱۸] (مآثر الامرا)

عمره را خالی یافته بجمعی (که زبان داده بود) خبر فرستاده
خود گرم و گیرا بحصار احمد آباد در آمد - خواجه سوا
از ظهور این سانحه (که در مخیله او نمی گذشت) سرانیمه
بخانه شیخ حیدر نبیره شاه وجیه الدین پناه برد - و باظهار
ماحبب خانه دست و گردنش بسته حاضر آردند - میرزا صفی
از بند و بست شهر را پرداخته بفراهم آردن جمعیت گرانید
و تخمت مرصع را (که بسالها صورت نه بزد) در هم شکسته
ظلا را بمردم تفهیم نموده جواهر خود متصرف گشت *

چون این خبر بماندو رسید عبدالله خان از شاهزاده
دخست گرفته بر جناح استعجال روانه شد - و از فرط غرور
میرزا صفی را بنظر اعتبار نیارده برسیدن کمک و لوازم حزم
و هوشیاری نپرداخت - میرزا صفی باتفاق ناهر خان و دایر
خان و دیگر کمکیان صوبه گجرات از موضع ^(۲) بته پیشتر گذشته
عمره کارزار آراست - چون جائی که عبدالله خان استاده بود
زقوم زار انبوه و کوچهای تنگ داشت و فیله (که پیش فوج او
بود) از آواز بان برگشته انتظام فوج او برهم خورد از
نیرنگی تقدیر عبدالله خان راه هزیمت سپرد - و میرزا صفی
(که چنین روزی بخواب ندیده بود) از پیشگاه خلافت
در جلدوی این نیکو پرستاری از منصب هفت صدی سه صد

(۲) نسخه [ب] پاره - و نسخه [ج] پاره *

(ماثر الامراء) [۴۱۷] (باب العین)

دلی نعمت جان سپرد . پاداش نیکو خدمتی او نه این است^(۲)
 که از برادرش (که بضبط و ربط آن ولایت می بردارد) تغیر
 کرده شود . خصوص درین دقت آشوب گویا آن صوبه را
 از انتظام انداختن است . اما چون ابرام درین معنی از حد
 گذرانید بهاس خاطرش ملتزم از پیروی قبول یافت . عبدالله
 خان رفا دار نام خواجه سرانی را بامعدرده بکراسی احمد آباد
 تعیین کرد . میرزا مکی درامت خواهی پادشاهی را مصمم
 ساخته در نگهداشتن صیاد همت گماشت . و از شهر برآمده
 بمحمود آباد شتافت . و بظاهر چنان را نمود که بخدمت
 شاهزاده مدرم . و در باطن با ظاهر خان و سید دایر خان
 و دیگر بندگان درگاه (که در محال جاگیر خود اقامت داشتند)
 ترتیب مقدمات نمک خواری نموده در انتظار فرمت نشست
 محمد صالح فوجدار^(۳) بلاد مکون فوجدارش دریاخانه بتوهم
 آنکه میباید دست همه بخزانگی شاهی دراز سازد با ترتیب
 ده لک روپیه روانه خدمت شاهزاده گردید . و بکهر داس^(۴)
 نیز برده مرصع را (که بدر لک روپیه تیار شده بود) همراه
 کرد . زهی گشت . اما تهنیت (که بده لک روپیه مرتب
 شده بود) بجهت گرانی نتوانست پرداخت . میرزا مکی

(۲) نسخه [۱] نه است (۳) در [بعضی نسخه] بنده . و در [بعضی]

بنده (۴) نسخه [ج] کهر داس (۵) در [اکثر نسخه] پرماله *

(باب العین) [۴۱۶] (مآثر الامرا)

شاه صفی برای ایران برای استخلاص قلعه قندهار در آنجا
متوقف بود (رخت عزیمت بهست - و در همان ایام مطابق سنه
(۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری راه نیستی سرا پیمود
پور او سید زبردست تا سال سیم بمنصب هشت مدی
چهار صد سوار کامیاب گردید *

• حیف خان میرزا صفی •

پسر امانت خان است - بذایر قرابت قدیمه ملکه بانو
صبیه کلان آصف خان یمین الدوله بدر منسوب گردیده بدیوانی
صوبه گجرات اختصاص گرفت - چون آن صوبه در تیول شاهزاده
ولیعهد شاهجهان مقرر بود از طرف ایشان راجه بکرماجیت
بحکومت آنجا قیام داشت - در هنگامی (که مزاج جذت مکانی
از شاهزاده منحرف شد و شاهزاده باقتضای مصلحت وقت
با فوج شایسته عازم آگره و دهلی گردید) راجه بر طبق
حکم شاهي کزهر داس برادر خود را در احمد آباد گذاشته
خود برکاب شاهي پیوست - و در حوالی دهلی جان نثار
گشت - چون عبدالله خان دران جنگ هراولی فوج پادشاهی را
ویران ساخته بشاهزاده پیوسته بود در حین (که معارفت
بماندر قرار یافت) در اثنای راه بوسیله افضل خان و شاه قلی
خان صوبه داری گجرات در خواست نمود - درجه پذیرائی
نیافت - چه راجه آن ولایت را نسق شایسته داده در کار

همراه سلطان مراد بخش (که بر طبق ایمای خلد مکان از احمد آباد (دانه گردیده بود) عازم شده چون سلطان مزبور مقید گشت از بختاب خانی مر باند شده (خصمت صوبه گجرات یافت - پسر دیگرش سید خلیل منصب پانصدی در صد سوار داشت *

• سید هزار خان •

از سادات باره است - سال هشتم جلوس جنت مکانی همراه شاهزاده سلطان خرم بهم رانا امر سنگه تعیین یافت و سال سیزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار رسید - و سال هیزدهم در رکاب سلطان پرریز بتعاقب شاهجهان دستوری پذیرفت - ساله (که آن پادشاه برحمت حق پیوست) در رکاب و در جنگ شهریار همراه یمین الدوله بود - تا آخر آن عهد بمنصب سه هزار و دو هزار سوار سربلند گردید سال اول جلوس فردوس آشیانی ملازمت دریافته ببحالی منصب سابق کامیابی اندوخته همراه مهابت خان بصوب کابل (که نذر محمد خان دالی بلخ درانجا مصدر فساد شده بود) نامزد شد - سال سیوم هنگامه (که دکن معسکر پادشاهی بود) همراه یمین الدوله بجانب بلاکھت پای جلالت پیش گذاشت - سال یازدهم باتفاق خان دوران نصرت جنگ بطرف کابل (که شاهزاده سلطان شجاع بنابر احتمال آمدن

سال دوم اعلیٰ حضرت داخل فیل خانہ پادشاهی شده (فرستاد خان مزبور بود - خواجه نظام سوداگر (که تاجر معتبر بود - و بفزونی دستگاه موصوف) فیله خرد پانزده شازده ساله برای او آورده بود - که از لاغری و خردسالی رنگ مشخص نداشت - چون بتجارت جانبی رفت فیل مزبور را در جاگیر خان مزبور (که با او جهت اتحاد درمیان بود) گذاشت - پس از دوازده سال (که بعد جوانی رسید) رنگش سفید مایل بسرخي برآمد - برای پادشاه ارسال داشت - از آنجا که پمذد آمد بگنجی موسوم گردید - رباعی طالب کلیم در باب آنست *

* رباعی *

(۲)
* بر فیل سفیدش که نه بیداد گزند *

* شد شیفته هر کس که نگاه افکند *

* چون شاه جهان بر او بر آید گوئی *

* خورشید شد از سپیده صبح بلند *

(۳)
بعد فوتش پسر او سید حسن بعقبه خلافت آمده دولت بار اندوخته بمنصب درخور مشمول عاطفت شد - و سال بیست و هشتم بفوجداری و تیولداری هرکار کودره مضاف احمد آباد هر بلندی یافته تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد هزار رسید - و پس از اختتام سال هی و یکم

(مائراامرا) [۴۱۳] (باب السین)

(که بخدومت جزیری بلده مزبور می پرداخت) جرأت نموده
بلده مزبور را از دست خواجه سرای مصطور برآورده خان
مزبور را بمصلحه جنابانی حق نمک طرف خود کشید - پس از
انتقال پادشاه در ایامی (که اعلیٰ حضرت از جنیر کوچ کرده
عبور نبرده نمود) از پیش از همه تعیناتیان آن صوبه آمده
بملازمت پیوست - و قرین رکاب پادشاه بمستقرالخلافه آمده سال
اول جلوس از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد
سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل
چهار امتیاز افرودخت - و رخصت تعلقه یافت - سال سیوم
در ایامی (که دکن مورد ایات خسروی بود) از گجرات
ببارگاه سلطنت رسیده باضافه پانصد سوار خوشدل گردیده
باتفاق خواجه ابوالحسن تربتی بتسخیر ولایت سنگمذیر دستوری
پذیرفت - و سال چهارم ازانجا بتعیناتی اعظم خان (که در
نواح پرموده بود) نامزد گشت - و پشتر رخصت تعلقه قدیم
یافته سال ششم مطابق سنه (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو
هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - سید حسن
پهرش بعتبه خلافت آمده دولت بار انداخته بمنصب درخور
مشمول عاطفت شد - تا سال سیم بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار رسیده - و پسر دیگرش سید خلیل
منصب پانصدی در مد سوار داشت - فیل سفید (که

(باب العین) [۴۱۲] (مآثر الامرا)

مضاف گجرات باضافه پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت
چون خدمت مزبور بعهده کامل خان میروزا خرم پسر خان
اعظم کوکه تفویض یافت پادشاه از راه بنده پروری اضافه
مزبور بذاام او بحال داشت - و در همین سال برکاب سلطان خرم
بیهاق رانا امر سنگه تعیین شده سال دهم حسب التماس
عبدالله خان بمرحمت نقاره بلند آوازه گشت - و چون دران
سال عبدالله خان بذاام تشدد نمودن با عابد خان بخشی گجرات
و فریادی شدن از احمدآباد طلب حضور شده بود حکم رفت
که او را بنیابت خود در گجرات بگذارد - سال چهاردهم برکاب
پادشاهزاده سلطان خرم بمهم دکن تعیین گردید - سال پانزدهم
پس از معارفت ازانجا چون برادرش کالپی در تیول قرار
یافته بود او نیز همراه برادر رخصت جاگیر یافت - و بوقت
مورود بملک آخرت شتافت *^(۲)

• سید دلیر خان بارهه •

از امرای عهد جنت مکانی ست - بفوجداری بروده
مضاف صوبه گجرات اختصاص داشت - چون در سال هیزدهم
میان پدر و پسر ولیعهد غبار دو روئی برخاست و شاهجهان
عبدالله خان را بصوبه داری گجرات تعیین فرمود و خواجه سرای او
رفته داخل بلده احمدآباد شد سیف خان عرف صفی خان

(۲) در [بعضی نسخه] بملک بقا •

محفل همایون بود - پس ازان (که نوبت سلطنت وی شد
 و سال اول جلوس خسرو فرار نموده هنگامه آرا گردید) شیخ
 فرید مرتضی خان بتعاقب او تعیین شد - و قریب بلاهور
 جنگ رو داد - او در هراولیه خان مزبور بوده در زن و خورد
 تردد کلی بکار برده چپقلش مردانه بظهور آورد - هفده زخم
 بر بدنش رسیده بود - بنابراین بمنصب در هزار سوار
 چهار عزت برافروخت - و سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب
 در هزار و پانصدی هزار و سه صد و پنجاه سوار طبل
 شادمانی نواخته بفوجداری حصار کام دل برگرفت - سال پنجم
 بعنایت علم رایت امارت برافراخت - سال هشتم بهمراهی
 سلطان خرم بهم (۲) انا امر سنگه تعیین گردید - سال دهم بعطای
 نقاره کوس بلند رتبی زد - پس ازان بتعیناتی پادشاهزاده
 برادر سر بلندی اندوخته بملک دکن دستوری یافت - سال
 یازدهم مطابق سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنجم هجری درانجا
 بعزت هیضه بمطاط زندگی در نوردید *

• مردار خان خواجه یادگار •

برادر عبدالله خان فیروز جنگ است - در عهد جنت مکانی
 بمنصب در خور سرفرازی یافته سال پنجم بعطای علم لوی
 کامرانی برافراشت - سال هشتم بتقریب فوجداری جونه گذه

(باب الحین) [۴۱۰] (مآثر الامرا)

زخم چهره رادمردی برآراست - لهذا میرزا خان ادرا با جمعی دیگر بحراست بلده گذاشت - و پستر باتفاق سادات باره به تهمانه داری پتن تعیین شد - و پس ازان (که میرزا خان قلیچ خان را بحراست احمدآباد گذاشته خود احراز ملازمت پادشاهی نمود) هرفوجی صوبه مذکور تعلق بمشارالیه داشت مکرر به تنبیه مظفر و جام زمیندار کچه خرد و کهنکار زمیندار کچه بزرگ لشکر برده رایت نصرت برافراشت و چون ایالت گجرات از تغیر خانخانان بخان اعظم کوکه تفویض یافت در جنگی (که میرزا کوکه را با سلطان مظفر در سال سی و هفتم (و داد) مشارالیه در مثل هردای جا داشت - پستر همراه شاهزاده سلطان مراد بهم دکن شتافته در جنگ دکنیان بسرداری جرانغار و تقدیم گوناگون آوردن ناصیه شجاعیت برافروخت - در سال چهل و چهارم مطابق سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجری بمرض امتلا سفر آخرت گزید - بمنصب هزار و پانصدی مرقی گردیده - پسران و نبائر هردر در وقت خویش ترقی نموده اند - احوال بعضی بسلک تحریر انتظام یافته *

* سیدی خان سید علی اصغر *

پسر سید محمود خان باره است - از وقت شاهزادگی بدامن الطاف جنت مکانی دست توسل زده از حاضر باشان

(مائرا لامرا) [۴۰۹] (باب الحین)

(۲)
* سید قاسم و سید هاشم * .

پسران سید محمود خان باره - اولین سال هفدهم اکبری
همراه خان عالم بتعاقب محمد حمید میرزا (که از خان اعظم
کوکه شکست یافته جانب دکن شتافته بود) نازد گردید
و دومین سال بیست و یکم باتفاق رای (ایستگاه) جهت تنبیه
سلطان دیوهره حاکم سردهی (که با از دایره فرمان برداری
بیرون نهاده بود) تعین شده در تسخیر سردهی بتقدیم کردن
پسندیده تارک ناموزی برافراشت - و سال بیست و دوم
هر دو برادر همراه شهید از خان باستیصال رانا دستوری یافتند
و سال بیست و پنجم چون فتنه انگیزی چندر سین پسر
مالدیو بعرض (سید سید قاسم و سید هاشم) که از اقطاع داران
موبه اجمیر بودند) با جمعی دیگر بسزا دادن آن هنگامه پیرو
مامور گشتند - و در کمتر فرصتی آویزش نموده آبله پای
بادیه زاکامی ساختند - و سال بیست و هشتم همراه میرزا خان
خانخانان به تنبیه مظفر گجراتی (که سرشورش برداشته بود)
نامزد شدند - پس از آن (که میرزا خان بنواح احمد آباد
پیوست) روز جنگ هر دو برادر در مثل هراولی جا داشتند
بیکار معب در گرفت - سید هاشم مردانه جان را فدا آبرز
ساخت - بمنصب هزاره سرفرازی داشت - و سید قاسم بگلگونه

(۲) نسخه [ج] هاشم باره .

(۲)
 این وضع زیبنده و شایان عمدگی شما نیست - عرض کرد که
 حضرت ملامت مذل من افعال این سلطنت حضور جمع از
 نوئیان بزرگ مرتبه بیک غلام سه تحلیم کزد - و آنها مفت
 و رایگان بودند - بسر من وابسته است - اگر حضرت حکم
 می فرمایند کشته می شوم - و آخر بدین کافر ماجرائی آن حویلی
 غصب کرد *

گویند در سرکار سعید خان دو خواجه سرا معتبر و عمده
 بود - یکی اختیار خان - که بوکالت حضور اختصاص داشت
 در پتقه و بهار پل و سرا ساخته - دوم اعتبار خان - که فوجدار
 جاگیرش میشد - بهیار مردانه بود - دوازده روز ربیع الاول
 طعام نذر جناب ختمی (۳) (صلی الله علیه و علی آله و سلم) ترتیب
 میداد - هر روز قریب هزار کس حاضر میشدند - پیش هر یک
 نه نان شیرمال و نه قاب و نیم پرگاله سفید برای بهتن آن
 می آوردند - و پنج آثار شیرینی در پارچه سفید و بالای آن
 غلاف مخملی پوشانیده می گذاشتند - و درین ایام خانه را
 بتکلف تمام آراسته عطر و بخور زیاده بکار میبرد - و حفاظ
 خوش الحان شب و روز میخواند - آنچه رخت پوشیدنی او
 بود تیمنا پاندا از این مردم می کرد - شگفت آنکه تا زیست
 همین تم بعمل می آورد *

(۲) نسخه [ج] عمدگی نیست (۳) نسخه [ج] جلباب اتمس ختمی .

بامتداد زمان دولت و آسایش (رافع شده - که در دولت‌مندیها
سهل انگاری و بی‌پروائی (که مبتلایان بلند همتی باشد
نه بیخردی) خالی از لطف نیست - و الا درین مرتبه هم اگر
محور طبیعت بوده زلال تعیش را غبار آلود دلت و کنج و کارش
نمایند دیگر امید فراغت و آسودگی بکدام روزهاست *

غریب تر آنکه در مقابل این حکایت هم از سعید خان شهرت
تمام دارد - که خواجه هلال نام خواجه سرائی (که در ابتدا
غلام قاسم خان قزاق^(۲) بود - و پس از آن در ملازمان جنت مکانی
انحلاک یافته) در اوائل سلطنت میرتیزک گشته در اهتمام
تشدت تمام بکار می‌برد - و فصبه^(۳) رنگنه شش کردهی آگوه (که
در جاگیرش بود) باساس قلعه و سرای پخته آباد نموده
بهلال آباد موسوم ساخت - انقاد در اکبر آباد جانب مدار دروازه
عمارته عالی مطبوع مرتب نموده اکثر امرای عظام را بضایعت
دورگویی برخواند - سعید خان هم حاضر شده مکان را پسندید
و تعریف بسیار کرد - خواجه هلال از روی تواضع گفت بیشک
است - سعید خان بر خاسته دست‌آیدم بجا آرزد - و مردم
و اسباب خود را طلبید - هلال (که بمصاحبت پادشاهی
در بفلک داشت) ایستادگی نمود - نوکران سعید خان بجبر
و قهر برآوردند - پادشاه آنرا شنیده بسعید خان گفت - که

(۲) در [بعضی نسخه] نمکین *

(باب السین) [۴۷] (مائراامرا)

تغلب طعام بیش سپاه می آوردند - گویند بعد از بیست
سال از جنگ و بهار (که سرزمین سمن (طوبت ناک)
بمستان آمد - متصدیان اتفاق کرده ده آثار طلا غیر مسکوک
و مضروب (که در خزانه بسیار بود) برآورده عرض کردند
که در زمین سیلابی بنگاله طلا وزنی بهم رسانیده بود - درین
ملک (که آفتاب بکمال حرارت و حدت است) ده آثار کم شده
سعید خان فرمود - که سهل تفارح کرد - مارا نظر بر
یک من بود *

(۲)
این مقام بالغز حرف گیران دقیقه سنج است - سعید
خان در زمان اکبری تربیت یافته بتدریج بیایه بلند برآمد
و بکار دانی و دانشوری علم اشتهار برافراشت - در زمان
عرش آشیانی را (که بانی مبانی جهانبانی است) با عهد
دیگر سلاطین تیاس مع الفارق است - آن سلطنت معیار
تمام عیاران و درز بازار کاملان هرفن و پیشه بود - محال
که ناپسره زراندود دران امتحانگاه بغلط رواج گرفته - پس
تجربت او بنادانی و بیوقوفی مستبعد ارباب آگاهی سمن
ناگزیر مایمکن محمول براغماض و چشم پوشی دارند - که
بافتضای وقت مناسب دانسته - یا بذاهر مسامحه و ملاحظه (که
از کثرت ثروت و مکنیت در بیشتر امرجه بهم میرسد خصوص

(مائراامرا) [۴۰۰] (باب السین)

پیش گرفت عرش آشیانی ملتان و بهکر را بجاکیر سعید
خان تنخواه فرموده او را بر سر میرزا تعیین کرد - چون
سعید خان ببهر در آمد میرزا اندیشه تباہ را از سر بدر نموده
برهنمونى خسرو خان (که وکیل و افسقال آن دولت بود) آمده
خان را دید - و با سعد الله خان پسرش (که خالی از کمال
نبود) صحبت میرزا کوک شده بهمراهی سعید خان شرف
آستانبوس پادشاهی دریافت *

گویند در عهد جنت مکانی ایالت پنجاب بسعید خان نامزد
گردید - چون اشتہار داشت (که خواجه سرایان ستم پیشه او
انواع جور و تعدی برعایا و زیردستان می (سانند) جهانگیر
پادشاه فرمود - که درین باب از سعید خان مچالک بگیرند
از نوشته داد که اگر ازینها ظلمی بکسی برسد سر من در تلف
باشد - و در همان ایام در گذشت - در باغ «رهند مدفن گردید
گویند اختیار مهمات خود بچتر بهوج نام سپرده خود بکارها
نمیرسید - شیفته خواجه «رایان بود - یک هزار و دویص
خواجه سراى خوش چہرا مقطع جمع کرده - و مد کس را
ازان میان برگزیده تہین باشی قرار داده - هر یک چهارصد
خواجه سرا را بزیب و زینت آراسته در شب چوکی خود
حاضر نگاہ میداشت - و سواى اینها مردم عمده نوکر بودند
و چهار چوکی مقرر کرده بود - کہ در هر چوکی چهار صد

(پادشاه السین) [۴۰۴] (مآثر الامرا)

مدتی در حکومت ملتان بحر برد - چون با بزرگی نژاد از حقیقت اندوختی و مزاج شناسی زمانه و حیای ذاتی نصیبه واقع داشت در سال بیست و دوم باتالیقی شاهزاده سلطان دانیال سرفرازی یافت - و چون رعایای پنجاب از شاه قلی خان محرم مرید دار آنجا زبان نالش دراز ساختند او بایالت آنجا مامور گردید - پس ازان (که حکومت لاهور ضمیمه سده سالاری مملکت پنجاب بر اجه بهگونمت داس کچهراهه مقرر گشت) ^(۲) سرکار سنبل در تیول سعید خان قرار گرفت - سال بیست و هشتم طالب حضور شده بمنصب سه هزاره امتیاز یافت - و از تغییر میرزا کوکه بجاگیرداری حاجی پور و آن حدود رخصت گرفت و در سال سی و دوم (که وزیر خان در بنگاه در گذشت) سعید خان از بهار بحکومت و سوراهی آندیار در آمد - و مدتها بضبط و ربط آن مملکت گذرانیده بمنصب والای پنجهرزاری شادکامی اندوخت - و چون دارائی آندیار بر اجه مانسنگه نامزد گردید سعید خان در سال چهارم از بنگاه بحضور رسیده مد فیل با گزین کالا پیشکش گذرانید - در سال چهل و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار باز بصاحب مریدی بهار دستوری یافت - و چون در سنه (۱۰۱۱) یکهزار و یازده میرزا غازی در گتیه بعد مردن پدر خود میرزا جانی بیگ خیال خود مری

(ماکرالا سرا) [۴۰۳] (باب المین)

و بحکم پادشاه بمالوه برگردیدند اردرا با جوفی درانجا گذاشت
بستر تعینات دکن گردیده سال چهارم هنگام محاسره قلعه
احمد نگر چون ^(۲) برخه از مخالفان نزد اردوی پادشاهی آمده
بچارا گزند رسانیدند نامبرده پاس نمک از دست نداده
مقابل گردید - و با چندی از برادران مطابق سنه (۱۰۰۳)
هزار و سه هجری بمردانگی فرود شد - جاگیر بفرزندانش
باز گذاشتند *

• سعید خان چغتای •

زیاگان از درین دودمان تیموریه خدمات شایسته و پرستاریهای
شگرف بتقدیم رسانیده همواره با نام و نشان بوده اند
جدش ابراهیم بیگ چابوق از امرای جنت آشیانی است
که در یورش بنگاله عمده و سرآمد ملازمان بود - بموش
یوسف بیگ دزان هنگام (که از اردوه به بنگاله میشتافت)
در نواحی جونپور جلال خان مشهور بهلیم شاه ایلغار کرده
هر سرش ریخت - او مردانه شربت و آبین در کشید - پسر
دیگرش یعقوب بیگ پدر سعید خان نیز درانوقت از ناموران
بوده - خان مذکور بیارزی طالع سعید و دستگیری شعاعی
و بهادری در عهد عرش آشیانی ترقی عظیم کرده در دولتی
و اعتبار و سرداری و نام آردی از آبای خود در گذرانید

(۲) نسخه [پ] احمدآباد *

(باب الحین) [۴۰۲] (مآثر الامراء)

مره بعد اولی. از گجرات معادلت کرده در صوبه مالوه غبار
شورش برانگیخته بودند (دستوری پذیرفت - پستر در صوبه
اورده جاگیر یافته اگرچه در معامله داغ با امرای بغی سرشت
همداستان گردیده اما آخر از فریب آنها رهائی جسته بفوج
پادشاهی ملحق گشت - سال سی و نهم حسب الطلب بحضور
آمده در ملت ملازمت دریافت - و پس از ساله چند (خمس)
زندگی بر بسمت - بهرانش بعد فوت او سرورشته روزگار بدست
آورده بکار پادشاهی می پرداختند *

* سید راجو باره *

از امرای عرش آشیانی ست - بمنصب هزاری رسیده
سال بیستم و یکم همراه کنور مانسنگه بتادیب رانا دستوری
یافت - و سال بیستم و نهم (که همراه جگناته بهمالش رانا
دستوری پذیرفت) چون سر کرده او را با جمعی در منزل گداه
گذاشته به بنگاه رانا شتافت و رانا از گریو دیگر سر برآورده
شورش افزای ملک متعلقه پادشاهی شد سید مذکور بآهنگ
پیکار او برآمده موجب رهائی زیردستان گردید - در سال
صیم باتفاق جگناته بر بنگاه رانا درید - و رانا بدر رفت
پس ازان تعیینات شاهزاده سلطان مراد (که بایالت صوبه
مالوه مامور بود) گردید - و چون شاهزاده سال سی و ششم
تنبیه راجه مدحکر پیش نهاد مهم ساخته بتعلقه او درآمد

(مائتوالامرا) [۴۰۱] (باب السین)

کوکہ برای دفع شورش بنگالہ تعین شد (خان مذکور بہمراہدیش
بصوبہ مذکور کھیل گردید - و در جنگ شہباز خان با معصوم
خان فرخوردی در فوج جرانغار بود - چون درین صوبہ شایستہ
تردد بظہور نرسید اواخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان
(کہ بابالقی کشمیر نامور بود) فرستادند - در جنگ کشمیریان
(رزے) (کہ نویت خان مذکور بود) اول استخلاص کوہچہ
از مخالفان بعمل آمد - اما در بازگشت بے هنگام چون بنشیپ
پای نہاد ناسپاسان از ہر طرف بہ تیر و سنگ در گرفتہ قریب
سہ صد کس را روزگار باخر رسید - خان مذکور در همان صوبہ
بہ بیماری تب سال سی و چہارم مطابق سنہ (۹۹۷) نہصد
و نود و ہفت ہجری رخت سفر بعدم آباد بہت *

(۲) • سہانجی خان •

فرغوجی - از امرای ہمایونی ست - در عہد عرش آشیانی
بمنصب ہزار و پانصدی رسیدہ - اواخر سال پنجم اکبری ہمراہ
ادہم خان کوکہ بہت تسخیر مالوہ تعین گردیدہ و مصدر تردد
شدہ سال نہم باتفاق محمد قاسم خان نیشاپوری بتعاقب
عبد اللہ خان اوزبک و سال سیزدہم ہمراہ اشرف خان
میر منشی بر سر قلعہ رنتپور و از اثنای راہ بہ تنبیہ میرزا
محمد حسین و غیرہ اولاد و نبائر محمد سلطان میرزا (کہ

(۲) در [بطرۂ نمطہ] سہانجی خان •

سید عبدالله خان

پسر میر خواننده - از مغرسن بخدمت عرش آشیانی
 تربیت یافته بمنصب هفتصدی رسید - سال نهم جاوس
 همراه امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بجانب
 گجرات رادی فرار پیموده بود) تعیین گردید - سال هفدهم
 (که اراده تسخیر گجرات شد - و خان کلان برسم منقلا
 رخصت یافت) مشارالیه را در همراهیانش برنوشتند - و سال
 هیزدهم همراه مظفر خان (که باایالت مالوه مقرر شده)
 دستوری پذیرفت - و سال نوزدهم (که پادشاه خود بجانب
 شرقی دیار توجه نمود) نامبرده از ملتزمان رکاب بود
 پستر چون خانخانان بتسخیر بنگاله نامزد شد مشارالیه
 نیز همراه او مرخص گشت - روز جنگ با دژ پسر سایمان
 کرانی در مثل هرادی با خان عالم بود - از آنجا بتقریب
 ببارگاه سلطانی رسید - سال بیست و یکم او را بر اسپ بام
 بدیار شرقی فرستادند - که نوید توجه پادشاه بامرای آنجا
 رساند - اواسط سال مذکور با مؤذنه فتح در یازده روز راه دراز
 پیموده چپه ساری عتبه خلافت گشته مورد عاطفت شد - چندان
 زر سفید و سرخ در دامن او ریختند که نتوانست برداشت *

گویند وقت رخصت خان مزبور بر زبان پادشاه رفته بود که
 خبر فتح تو خواهی آرد - و سال بیست و پنجم (که خان اعظم

غنیم نمود . او از بیخوردی یا بد خواهی آزدک و پراگنده
ظاهر ساخت . بے آنکه ژرف نگاہی بکار برد با مدد و پنجاه
کس بیرون آمده آتش پیکار برافروخت . و با آنکه در آغاز
نبرد تیرے بار رسید دست از آویزش برزداشت . دران چپقلش
اسپ او بگوشه در شد . و کارش مطابق سنه (۹۹۳) نهصد
و نود و سه هجری بانجام رسید . چهل کس از خوبشان
او را برادر مردی (رزگار) بسرآمد . منصب دو هزاره داشت
یستر افغانان قلعه را گرد گرفتند . سید کمال پسر خرد او
با چندی بای همت افشوده نگاهبانی شایسته نمود *

نامبرده در عهد عرش اشیانی هفتصدی منصب داشت
پس از جلوس جنت مکانی بهزاری نوازش اندرخت . و از
تغیر شیخ عبدالوهاب بخاری بحکومت دهلی نامزد گردید
پسند همراه شیخ فرید بخاری بتعاقب خسرو (که رایج
بغی افراخته بذجاب رویه رفته بود) مامور شد . و در جنگ
خسرو سرداری جرانگار بار تعلق داشت . چون کار بر سادات
بارمه (که هرادل شیخ مذکور بودند) تکی شد مشار الیه
بائین درستی کمک رسیده چپقلشهای مردانه بظهور رسانید
و مورد مرام خسروانه شد . سید یعقوب پسر سید کمال بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار رسیده سال دوم سلطنت اعلی حضرت
به نیستی مرا شتافت *

بتعاقب میرزا محمد حکیم دستوری یافت سرداری جراتغار
 شاهزاده بنام مشارالیه تقرر پذیرفت - و بعد وصول موکب سلطانی
 به کابل چون مطمح نظر پادشاهی آن بود که چندی درینجا
 توقف گزیند فیلان رکاب را بسمت جلال آباد روانه فرموده
 سید مزبور را با چند کس دیگر بدرقه ساخت - و پس
 از معادنت از کابل چون ساحت سهرزد مخیم^(۲) سراق اقبال
 شد مشارالیه بروخصت جاگیر کامیاب گشت - و در سال سیم
 بهمراهی کنور مانمنگه بصرب کابل تعین گردید - چون
 بهشار (که در اقطاع او بود) رسید سپاه او بجانب هندوستان
 بازگردید - و خود با چندی در حصار بگرام بغفلت میگذرانید
 و کار را بموسی نام نابخردی بازگذاشت - و به آنکه اندازه
 شناسائی او برگیرد سرشته داد و ستد بدست او داد - و او
 از آزمندی بر احشام مهمند و غریبه خیل (که ده هزار خانه دار
 در پشار بهر برند) تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست
 کشود - الویس مذکور از ناهمیدگی و بد گوهری جلاله تاریکی را
 بسری برداشتند - و نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست - موسی الیه
 از کمی مردم بران بود که تا آمدن سپاه کابل و اتک و رسیدن
 برادران حصاری شود - اما از سخن سرائی کوتاه اندیشان
 برین اندیشه نیارست بود - یکی را فرستاده دربانان احوال

و دنداره بعد فوتش بهید میران و پس از رسید حامد
در اقطاع مقرر شد *

چون عرش آشتیالی سال هفدهم جلوس بعزم تسخیر گجرات
متوجه آن سمت شده به پکن رسید سید مذکور با جمعیت
خود آمده ادراک آستانبوسی نمود . و بفوازش کامیاب گردید
و پس از آن (که حکومت گجرات بنام خان اعظم میرزا عزیز^(۲)
کوکه قرار یافت) سید مرقوم بکرمک او نامزد شده (غصه
پذیرفت . و در جنگ خان اعظم با میرزایان بحر است احمد آباد
مانده بود . سال هیزدهم جلوس حکومت در اقله و دنداره
تعلق بار گرفت . بستر بکرمک طب الدین محمد خان
بجانب کهنایب شتافت . سال بیست و دوم جلوس
بعطای ایالت ملتان مشمول عواطف بیکران گردید . و در آخر
همین سال به همراه میرزا یوسف خان رضوی بصوب بلوچستان
(که اعیان آن الوس از خدمت فطری و برگشتگی بعضی
سر از اطاعت پیچیده لوازم نیکو خدمتی بتقدیم نمیرسانیدند)
تعیین شد . و سال بیست و پنجم (که میرزا محمد حکیم
از کابل آمده لاهور را محاصره نموده) سید مذکور نیز بدستور
دیگر جاگیرداران آن ضلع از محصوران لاهور بود . پس از
وصول موکب سلطانی بدانجا چون شاهزاده سلطان مراد

(باب السین) [۳۹۶] (مائلا امرا)

که بواعث آن وسعت مشرب و صلح کل بوده - که رطب و یابس
گروهها گروه مردم را بهدارا میگذرانید - سبحان الله اهتمام
بشان امور دنیا که ناپایدار است دران مرتبه باشد که احدی
اقدام بتخالف رای نتواند نمود - در امر دینی که مهم تر ازان
است مداهنه و اغماض غیر از سهل انگاری و سبکداشت محملی
دیگر ندارد *

(۲)
* سید حامد بخاری *

پور سید میران بن سید مبارک است - سید مبارک از اعیان
امرای گجرات بود - گویند از موطن خود ارچمه با یک
اسب برآمده بگجرات رسید - روزی در راه فیاض مصیبت
بار در چار شد - سید ناچار تیری بر پیشانی او حواله کرد
که جز سوار نشانی از روی نمود - ازان روز مردم آنجا
به تیر او تهم می خوردند - پستردفته رفته برتبه عمدگی فایز
گردید - و چون اعتماد خان گجراتی از راه خود کامی نهند نام^(۳)
طفلی را (که از اراذل زادهای آن دیار بود) بفرزندش سلطان
محمود شهرت داده نام مظفر شاهی بر او بست و امرا^(۴)
هریک ناحیه را متصرف گردید سید مبارک محالات بمیاری
از یکن و دولقه و دندوکه به تیول یافت - از انجمله دولقه

(۲) نسخه [ج] سید احمد بخاری (۳) نسخه [۱] نهند نام (۴) نسخه

[ج] هر یک ناحیه را *

* بیانے کہ باشد بحجت قوی *

* ز نا فرخی باشد ار نشنوی *

و اعتبار یافتن ایرانیان (که بیشتر بدان روش زندگانی نمایند) افزودن بدگمانی شد . و از تقاید پرستی بزرگی یافتن تورانیان از چشم تعصب گزین آن قوم پوشیده ماند . گروه آن قافله سالار خدا شناسان را بکیش برهن بیغاره زدند سرمایه سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده در از فراخی حوصله برآهسته دانش اندوز را در بباط قرب جاداده . و طوائف هزود را بحجت مصالح مالمی و فرزنی حقیقت پایه افزود و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت بظهور آورد . و دستاویز این همه جوشش یافته درایان همه چیز شد . نخستین از فرزنی شناسائی بارگاه مقدس مجمع دانشوران مالی و نعل آمو . و از آنجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هر کدام نصیب آفرین برگرفت . و از فرط انصاف گزینی نگوئیدگی هیچ طایفه پرده ناف نیکوئی آن نتواند شد . دوم هنگام صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت . و گروهها گروه مردم با گوناگون احوال کام رای صورت و معنی گشتند . سوم کجگرائی فردمایگان روزگار . انتهی کلامه *

بر واقفان انداز سخن پیدا صفت . که آنچه در مدر گذشته همه از کلام شیخ استشمام میشود . فایده توجیه انصاف

(باب المین) [۳۹۴] (مآثر الامراء)

اظهار نبوت کرده اند - و روزگاران برآمد و دورها سپری شد
که این معنی پرورش می یابد - و روی در افزونی دارد
هنوز گرد انکار فرد نمی نشیند - مرا چنین سگالش چسان
در موقوفه ضمیر راه یابد - و طایفه دیگر را خیال آنکه شهریار
آفاق دین احمدی را نا ستوده میداند - همگی دستاریز
اینها آنکه خسر دانا از فراخی مشرب و عموم مهر افزائی
و بسطت ظلمت گردها کرده آدمی را بدوستی برگزیند - خامه
دانش پژوهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را
و همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دلیل بپوشد - و چون
گرفت و گیرهای فیلسوفان نصارا بر متفقان روزگار در محافل
همایونی واقع شد سربازی توهم گشت - حالانکه احترام
(که نسبت بخاندان نبوی ازین قدردان بظهور می آید) از
پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات
بمناصب والا سربلندی دارند - و رضا نمیدهد - که یکی ازین
خاندان سر پر پای اقدس نهد - یا ناصیه سای آستان اقبال
آید - طبقه دیگر آن مافی اعتقاد را دامن آلود تشیع گردانند
دست مایه پالغز این گروه آنکه پیوسته در محفل همایون ادله
این در فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوح بیان نگارش
یافتی - و شهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزی و نصفت طرازی
به میل طرف راجع برگزیده *

(مآثر الامراء) [۳۹۳] (باب السین)

نیر اکبر کامل است خود خواهد گفت - لله الشکر میسر شد
با در بحر خود انین الهی اختیار کرد (ازین جهت این فرقه
درین زمانه نصیحا منجیا گشته - الحمد لله علی ذلک - و همه این
مقدمات را شیخ علامی با دفعیه آن باب و قاب در اکبرنامه
در سلک تحریر کشیده - محبلی ازان نوشته میشود - طایفه
آن یگانه بنده ایزدی را (که زاد بر زاد روشن دودمان است)
تهمت آورد دعوی خدائی کردند - همانا غلط انداز اینها آن بود
که چندی از پیش قدمان یکجہتی (که بر مشرب نصیر بودند
یا ذوق حسین منصور) خدیو معنی را مظهر حق دانسته
سخن - را گشتند - و ارنک نشین اقبال از محند آرائی صلح کل
بیسرغه گویان آشفته عقل و هرزه درایان پریشان مغز را چندان
سرزانش فرمود - برخه را مظنه آنکه خسرو زمان را خواهش
سفارت داد بے همال سراپای دل میگردد - و دستاریز تخیل
اینها آنکه شہنشاہ حکمت بژره هدواریه آیدهای شگرف
در میان آرد - و در سخنان شک امود پیشینیان ناخنها زرد
چون ژازخائی این دو کرده بمسامع شاهنشاهی در آمد بارها^(۲)
فرمود سبحان الله در تفکلی خاطر نادان چگونه در آید - که
امکانے حدوت امود در ماندا طبائع نسبت الوهیت بخود دهد
و گردد از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف کاریهای اعجاز

(۲) اصله [ج] بمع .

عرش آشیانی بتعلیم چند کس مخصوص اکتفا فرمود - و آن
اقرار بیکتای ایزد توانا بود - و تعظیم مقربان او (که مجردات
و کواکب سیاره اند) و منع از اذیت جاندار هرگونه که باشد
و بهیچ آئین بد نباید بود - و بهمه طوائف راه بے تعصبی
باید سپرد - و عمده تبلیغ آن بوده که اخلاص مردم بولی نعمت
خود بدین مرتبه باشد - که ترک چهار چیز مال و جان
و ناموس و دین آسان شمرند - و برخی احکام و مسائل این
مذهب ذوالفقار^(۲) اردستانی موبد تخلص در دبستان خود
(که حارثی اکثر اعتقادات فرق هند و مجوس و مذاهب
مروجہ اهل اسلام است) آورده - اگرچه الحال کسی باین
طریق مشتهر نیست - و بذابران (که دران وقت هم بغیر
از مقربان خاص و محرمان با اخلاص بدیگران تلقین نمیکرد
خانخانان میرزا عبد الرحیم بوسائل ملتجی گشته بابرار
و سماجت التماس نمود - که من هم آلهی بنده ام - پادشاه
قبول کرده - در شب عاشورا پیدائ دوستگامی بار عنایت نمود
و درزے بمیر صدر جهان مفتی فرمود - که در دلمی این اسم
که محلمانی بدین آئین اسم - که جهاندار می کشند^(۳)
چرا آلهی کیس نشوی - او بپا افتاد - و گفت که از سه درز
همین خلش بخاطر داشتم - و بکمی نگتفه بودم - که اگر مظهر

(۲) نسخه [۱] ذوالفقار آذر ساسانی (۳) نسخه [۲] می کند .

در واقعه دیدم - که پیغمبر خدا در خانه کعبه ایستاده
و جلال الدین نشسته - وجه پرسیدم - فرمود که اکنون نوبت
ارست - و صاحب الزمان خداوند ناموس جلال اکبر است ^(۲)
و هم صاحب دبستان موبدی گوید - که از احمد توتبای (که
نوکتر عمده خان اعظم بود) شنیدم که میگفت - چون اقوال
اهل اهوا و بدع شایع شد و طارق باطله احداث یافت میرزا
کوک که بذات تعصب دینی در سنه (۱۰۰۱) هزار و یک از گجرات
به کعبه شتافت - و در سنه (۱۰۰۲) هزار و دوم در لاهور
باستانبوس رسیده بدین آری در آمد - از انجهت که شب
در کعبه در خواب دید - که جذاب رسالت فرمود که کعبه
پرست است - و اکبر مغز - و این خانه است - و او خداوند
و معین عزم معاودت نداشت - قضا را شب در واقعه دید
که بار گفتند - که بعزت بیرون نمیرود - و شرفا بار سلوک بد
سر کردند - ناچار برگشت - و از انچه گریخته بود بدان گرائید
ازین است که صاحب هداونی گفته - که رفتن میرزا خوب بود
اما آمدنش نه انچنان - لطیفه از نفل کرده اند - که پس
از ارتحال عرش اشیانی حرفهای سست گفته - چون از
پرسیدند گفت در بزرگی او سخن نیست - اما ابو جهل اکبر *
بالجماء چون آلهیان بجهت اعلان این مبالغه از حد گذرانیدند

(باب السین) [۳۹۰] (مائرا لامرا)

در دبستان آورده که در سنه (۱۰۰۰) هزارم الهیان
بعرش آشیانی گفتند - که هزار سال هجری تمام شده - الحال
بحجت قاطع مثل شاه اسمعیل صفوی اعادی را از میان
باید برداشت - پادشاه جواب داد - که من بمرور مبعوثم
می باید این آئین بخواستۀ مردم رائی گیرد - نه بجبر
و تکلیف و بیم تیغ بدین الهی در آیند - و میر شریف آملی
از رسائل محمودخانی مستشهد آورد که در سنه (۹۹۰)
نهصد و نود رافع دین حق شخصه باشد - و از آن شخص باکبر
تعبیر نموده که نهصد و نود است - و حکیم فیروز این رباعی
ناصر خسرو خواند *

* در نهصد و هشتاد و نه از حکم قضا *

* آیند کواکب ز جوانم یکجا *

* در سال اهد ماه اهد روز اسد *

* از پرده برون خرامد آن شیر خدا *

و گفت چون ناصر را در راتعه دیدم گفتم که شیر خدا کیست
گفت جلال الدین محمد اکبر - و خواجه مولانای شیرازی
جفردان از مکه رساله از بعضی شرفا آورد - باین مضمون که
بمقتضای احادیث صدیکه هفت هزار سال مدت ایام دنیا
هجری شده - الحال وقت ظهور مهدی موعود است - و گفت

(۲) در [بعضی نسخه] محمود بساخرانی *

شیخ گوید با آنکه این در تفسیر از مردم ثقه شنیده بودم اما ازان عفت مآب نیز بیواسطه استماع نمودم *

و در دبستان گفته که از میرزا شاه محمد مخاطب بغزنین خان پسر شاه بیگ خان خاندوران شنیدم که میگفت من از میرزا عزیز کوکه پرسیدم که چه میگویند در حرف زدن عرش آشیانی - جواب داد - که والد می گفت حق اسمی و نیز شیخ علامی نوشته که چگونه شعشع بزرگی و بزرگ منشی از جبین مبین جنت آشیانی پیدا نباشد که حامل نور شاهنشاهی و خازن گنج معارف الهی بوده - و همین نور بود که در فتوحات بابری ظهور داشت - و همین نور بود که در اشراقات انوار جهانگیری صاحبقرانی جلوه گر شد - و همین نور بود که از صدف بحر عفت الذقوا در نقاب مولید لالی شاهوار نمودار گشت - و همین نور بود که بر رشفائی آن آفرخان دولمت آرا شد - و همین نور بود که از آدم تا نوح باندازه استعدادات نور انرا بود - اسرار سواطع این نور و آثار عجائب این ظهور از دایره حصر و احصا بیرون است - هر کس را قوت شناخت کند این معنی نیست - و قدرت دریافتم این دقائق نمی - و ظاهر است که این نسبت اگر بطریق تعمیم باشد همه اخلاف را با اسلاف خود حاصل است - اما تخصیص و تشخیص دارد (که شیخ میخواهد) چیز دیگر ظاهر میکند - نعوذ بالله *

(باب المین) [۳۸۸] (مآثر الامرا)

که دفع اختلاف عالم نماید - او گفت بدون سیاست نمی تواند شد - و آن از من نمی آید - مگر بهدروت و ملامت هر قدر تواند شد دشمنون میشوند - پس خدا فرمود تو مظهر مهر منی - و دیگران مظاهر قهر - و امثال این کلهتره و هذیان بهیاب ساخته اند و بیشتر جوگیر و سناسیه و بعضی اسلامیه (که بزی آنها متلبس بودند) بدو گردیده جگمت گرد می خوانند - و خوارق (که از عرش آشیانی بیان نمایند) آنرا برهان گویند *

شیخ علامی در تاریخ خود آورده - که در ماه هشتم از ولادت روزه جیجی انکه شیر میداد - و از مخالفت ماهم انکه و جمعی دیگر آورده خاطر و اندر هفاک بود - در رقتی (که هیچ کس حاضر نبود) عرش آشیانی متکلم شده بتسلی خاطر محزون او پرداخت - و نوید شادمانیها بخشیده فرمود - زینهار این راز ما را آشکارا نکنی - جیجی انکه در شگفت عظیم مانده بهیچکس ظاهر نکرد - تا در ایام سلطنت روزه در دهلی بشکار حوالی قصبه پالم تشریف فرمود - در آنجا مار بزرگ مهیج بر سر راه پیدا شد - پادشاه بی اندیشه دم مار را گرفته زبون ساخت - یوسف محمد خان کوکه از روی تعجب بوالده خود جیجی انکه آمده نقل کرد - و او آن راز سر پوشیده بر زبان آورده گفت - که هرگاه در مغربین معجزه میجی نموده باشد اگر در کبر سن اعجاز موسوی بکار برد چه بدیع

(مآثر الامرا) [۳۸۷] (باب الحسين)

جمعے از ارباب تعلق و تجرد گردیده حکایات غریب نقل نمایند - و گویند این اختیار و التقاط نیز بامر الہی بوده و این شرمه ضالہ عرش آشیانی را خلیفۃ اللہ خوانند و چنان بر سرایند کہ او مامور شد - کہ لا آله الا اللہ اکبر خلیفۃ اللہ گویند *

آوردہ اند کہ چون شب یکشنبہ پنجم رجب سنہ (۹۴۹)

نہصد و چہل و نہ ہجری عرش آشیانی در امرکوت متولد گردید یکے از مرتاضین در واقعہ دید - کہ عقل کل با نفس کل فرود آمدہ بیکرے (کہ عذصر او فضائل اربعہ بود) ساختہ بہمایون بادشاہ سپردند - چنانچہ در قصۃ آلنقوا نوشتہ اند کہ بعضے در رویا ملہم شدہ اند - کہ رب الذوع انسانی (کہ آن را در ترکی کشخان گویند) در عالم معذری متوجہ او شدہ بے اختلاط (کہ مخصوص ترکیب عذصری ست) بتصرف قدسی آبستن گردانید - چنانچہ ہمہ اولاد بوزنجر تا آن را کہ زیرون نامند فرشتہ نژاد میدانند *

و قومے از الہیہ گویند - کہ عرش آشیانی را قدرت بر خلغ و اصلاح بود - (روزے در نقطہ بدن مثالی از سموات برگزشتہ) روح او بواحد اکبر (کہ بامطلاح آن طایفہ ذات الہی باشد) آمیختہ شد - حق تعالی گفت کہ میان من و دیگران جبرئیل واسطہ بود - و در میان من و تو دیگرے نمی گذرد - و مامور شد

مصنف آن هندی میشد - و شیخ ابوالفضل میگفت که این نامه
اقصم است از قرآن - علوم شریعه و نقلیه را اصلا وقع و اعتبار
نماند - مردم رغبت بحکمت و حساب و طبع و نجوم و شعر
و تاریخ نمودند - فرامین باطراف صادر شد - که اراذل را از تعلیم
باز دارند - و در تعظیم نیر اعظم عطیه بخش عالم بآئین شماسیان
(که بدریافت فیوض انفسی و آفاقی او کردند - و شکر گذاری
آن نور الانوار را سرمایه دولت موری و معذوی دانند) اهتمام
شایسته رفت - عرش آشیانی بترغیب راجه بیربر ادعیه
و اسامی آفتاب را بزبان هندی و فارسی رد میفرمود - و هنگام
تحويل از برج به برج وقت ظهور فیض خاص دانسته
خصوص در تحويل حمل و همین قسم دیگر کواکب سیاره را
(که فیض پذیر خوان انوار او بند) در شرف خویش گرمی
شمرده آن ازمنه را موافقت و مظاهر نعم والای الهی انگاشته
سال چهارده عید مقرر شد - و باستصواب علامه الدهر امیر
فتح الله شیرازی تاریخ عربی را تغیر داده سال و ماه شمسی
بدستور عجم معین کردند - کار کشی ممنوع شد - و چنانچه
قاضی بقطع معاملات اهل اسلام تعین میگشت برهنه دانا
بحکمت فصل قضایای هندو قرار یافت - و چون امری (که
احداث و اختراع می نمود) به الهی موسوم میساخت خلاصه
هر مذهب و هر طریقه را نیز باهم آمیخته دین الهی نامید

و ادله هر فریق و مقوله هر طایفه بلا تعصب و مذکور میکردند
و محاسن و معاصی هر طریقه بے تکلف بیان میشد . و هر یک
در قدح و نکوهش دیگر می‌کوشید . یهودی با نصرانی و سنی
با شیعه و مجوسی و برهن با اسلامی مفاخره و مجادله
مینمودند . و نعوذ بالله بے محابا انواع قبائح و شذائع بذوات
مقدسه انبیاء عظام و ائمه کرام نعمت میکردند . طرفه هنگامه
برپا شد . و مکابره بجائ انجامید که علما و فقهای اسلامی با هم
در افتاده تکفیر یکدیگر می نمودند . حکیم فلسفی میگفت که عقلا
در همه ادیان موجود اند . ترجیح بلا مرجع چرا . تابع ناموس
اکبر عقل (که ممیز و حاکم است میان حسن و قبح) باید بود
اعتماد بر دیوانسانها نباید کرد . که خانه نقل خراب است
آردشیر نام زردشتی را از ایران طلبیدند . او آتش با خود
آورد . آنرا از انوار ایزدی دانسته اهتمام آن بشیخ ابوالفضل
مفوض شد . که بدستور آتش کدهای فارس با احتیاط نگاهدارد
و فرمانی بطلب اندر کیوان^(۲) (که سرآمد مجوسیان ایران دیار بود)
رقم پذیرفت . او عذر خواست . و نامه از مولفات خود (که
مشعر ستایش معجزات و کواکب و متضمن نصائح و حکم بود)
فرستاد . مشتمل بر چهارده جز . هر سطرش پارسى بصفت بود
و تصحیف آن عربی . و چون تلب میکردند ترکی . و باز

* بود و صفش ز حد فهم برتر *

* تعالی شانه الله اکبر *

اگرچه بعضی نوشته اند که چون پا بر منبر گذاشت یکباره
حصر واقع شد - و بلرزه افتاد - و بتشویش تمام بهمین ابیات
اختصار نموده نماز جمعه ادا کرد - و چون در هر امر میخواست
اختراع نماید و مجدد آئین تازه شود در مهمات دین و مذهب
نیز تصرفات بخاطرش میرسید - لیکن تصریح بمخالفت امور
شرعیه منافعی مصالح مالکی می شمرد - تا بتجویز برخی علمای
مزاج شناس (که هر آمد آنها غازی خان بدخشی بود) در سال
بیستم و چهارم سنه (۹۷۷) بهصد و هفاد و هفت علما اتفاق
نمودند - که مرتبه سلطان عادل عندالله زاده بر مجتهد است
و خلیفه وقت عادل و اعلم و افضل است - و تذکره بمهر سائر فضلا
مرتب گشت - که آنچه عرش آشیانی در مخالفت گذشتگان
گروهاگروه تسهیل للخلق برگزیند حکم الهی دانسته اتباع آن
بر کافه انام واجب شناسند - چنانچه در احوال شیخ عبدالذبی صدر
این مقدمه تحریر یافته *

و چون عرش آشیانی را شوقی باستکشاف مسائل و مذاهب
فوق انام بهم رسید در کمتر زمانی مجلس پادشاهی مجمع
دانیان هر ملت و مذهب گردید - اصحاب مال و نحل فراهم
آمدند - و با همه راه مدارا و استماله مبارک میگذشت

خواه بمیلان طبعی فطری - و خواه به تزییر و تدبیر مملکی
 چنانچه موی سر می گذاشت - پس از مدتها (که اراده ستردن
 نمود) گفت که التزام این امر بنابر تالیف هذدی نژاد بود
 الحال (که احتیاج بدان نماند) باید سترد - هر چند در تعظیم
 علماء و مشائخ و ترویج شعائر اسلام می کوشید لیکن بنابر وسعت
 مشرب با مخالف و موافق مدارائی داشته با برهمنان و جوگیان
 می نشست - و اذکار و اشغال ایشان فرا می گرفت - پس ازان (که
 بکفر و زندگه شهرت گرفت) برای نوربذ عوام اعلان لخته
 مراتب دینی مناسب دانست - چنانچه اظهار عزیمت حج
 و تعیین میرحاج هر سال و انعقاد مجالس موارد جذاب ختمی
 (صلی الله علیه و آله) ازین قبیل بود . و در سال بیست و سیوه
 باتباع طریقه نبوی و خلفای راشدین و سلاطین اسلام خود مباشر
 امر خطابت شده در مسجد جامع فتحپور بر مذبر برآمد
 چون مواد عربی نداشت یا بوجه دیگر این ابیات شیخ فیضی
 بطریق خطبه برخواند *

* * بیت *

(۳)

* خداوندت که ما را خسروی داد *

* دل دانا و بازوی قوی داد *

* بعدل و داد ما را رهنمون کرد *

* بجز عدل از خیال ما برون کرد *

و آنچه شیخ بدادنی و نظائر او بصراحت و اشاره نوشته اند
محمول بر تعصب و مبالغه میشد پس ازان [که تذکره مشائخ
موسوم بثمرات القدس تالیف لعل بیگ (که از منصبداران
اکبری و معتقد سلسله نقشبذیه است) بنظر آمد] از ترجمه
سلطان خواجه ظاهر شد که کلام قوم راهی و بی اصل بوده
چه او نوشته - که چون درین ایام لخته ادیان مجده بر روی
کار آمده خواستند در ارکان دین محمدی کمره و فتور
واقع شود چنان قرار دادند که هر که بامر ناگزیر پیوند بطور
آفتاب پرستان روزنه محاذی خورشید در قبرش گذارند - تا فردغ
نیر اعظم (که عین نور الهی ست - و سایر انوار ازو مستفاد)
در قبر نتابد راهی برستگاری نیابد - بعضی خبثا در باره حضرت^(۳)
وی نیز این خیال کردند - چون الله تعالی حافظ این سلسله بود
هیچکس را بران قدرت نشد - بعنوان اهل سنت و جماعت
تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند *

اگرچه درین اوراق قام اخبار رقم هرجا بمذاسبت مقام
لخته ازین مقوله بر لوحه بیان مرتعم ساخته اما همه جا زبان
نگاهداشته - این جا اشهب خامه گسسته عنانی می نماید
و تیز جوان عرصه فرطاس میگردد - عرش آشیانی از عنقوان سن
و ریعان شباب بوضع و آئین هندوستان مولع و شیفته بود

(۲) نخته [ج] که نور الهی ست (۳) نخته [پ] ماده *

آن ناحیه را از مایده احسان بهره مند گردانند . درین قافله
بسیارے از وضع و شریف بار سفر حجاز بر بهتند . شاید
کم قافله بدین هجو از هندوستان بدان دیار رفته *

خواجه در سال بیست و سیوم سنه (۹۸۶) نهصد

و هشتاد و شش ازان سفر خیر اثر معادرت نموده بزمین بوس
اکبری سر مباحثات بر افراخته زباده بر سابق مشمول الطاف
شاهانه گردید . و بتفویض صدارت کل هندوستان و منصب
هزاری امتیاز یافت . و در سال بیصمت و نهم سنه (۹۹۲)
نهصد و بود و در باجل طبعی در گذشت . در ظاهر قلعه
فتحپور در جانب شمالی مدفون گشت . و پس از فوتش
در آغاز سال سیم دخترش را بعقد شاهزاده سلطان دانیال
دز آوردند . پسرش میرخواجه در سال چهل و ششم بمنصب
یانصدي ترفی نمود *

در دبستان موبدي مذکور است . که سلطان خواجه از آلہیان
بود . یعنی بآئین (که بعرض آشیانی نمبت دهند . و به آلہی
دین موصوم نمایند) گردیده بود . هنگام سفر واپسین پیداشاه
وصیت نمود . که مرا باین دیو مردم دهن نفرمایند . لاجرم او را
در قبر با چراغی در آورده شبکه بمحاذات نیر اعظم گذاشتند
که نور او ماحی مائم است . اگرچه امثال این حکایات را
بظاهر عدم شواهد از تواریخ متعارفه در نظر اخبارسنج دفعی نبود

(باب المین) [۳۸۰] (مآثر الامرا)

اما پاره مراتب سلوک و تصوف و زبده شامه ارادتش از شمامه
عزایت پادشاهی عطر آگین گشت - اعتبارے سترگ و قرے شگرف
بهم رسانید - چون سال بیست و یکم هـ (۹۸۴) نهصد
و هشتاد و چهار عزیمت سفر هجراز دامنگیر همت پادشاهی
گشت ملتزمان بارگاه سلطنت معروض داشتند - که برخه
حقیقت اندرزان والا فطرت نسبت با طایفه سلاطین دادگر
سیما چنین فرمانروائی (که ولایت چندین پادشاهان عالی شکوه را
بفروغ تدبیر و لمعان شمشیر دار الامن داشته باشد) امثال
این امور اگر تجویز کرده اند در صورتی ست که ازان حرکت
گرد فتورے بر جمعیت آباد رعیت ننشیند - لهذا عرش آشیانی
فکش آن داعیه از لوحه خاطر سترد - و چون صوری لزوم^(۲)
انعقاد یافته بود سلطان خواجه را (که از درست کرداری
و معامله دانی نصیبه فراوان داشت) امیر حاج گردانیده مبلغ
شش لک روپیه و دوازده هزار خلعت حواله شد - تا بفروغ
دیده دري شایستگان احسان را دریافته بانعام درخور بے نیاز گرداند
و حکم شد که تجرد مذشان آن مرز (که از شغل پیراستن نفس
دو فنون فرصت مکاسب و حرف ندازند) و سایر احتیاجمندان
قناعه پیشه آن بوم را نگاشته قلم تحقیق ساخته نسخه منقح
بیارد - تا هر سال یکے از آگاه دلال بدان دیار رفته عموم محتاجان

(۲) نسخه [ج] صورت لزوم .

(مائرا لمر) [۳۷۹] (باب الهین)

دستوری پذیرفت - و بتقدیم جلائل خدمات مشمول التفات
بیکران گشته چهره مباحات افروخت - در سنه (۹۸۰) نهصد
و هشتاد و هجری داعی حق را لبیک اجابت گفت - بمنصب
وزاری امتیاز اندرخته بود - پسرش سید جمال الدین از
در شناسان پادشاهی بود - در محاسره قلعه چتر (که در نقب را
از بارت پر ساخته فتیله را آتش دادند - و بیکم دیر رسید - و در آن
هنگامه جمعی را نقد زندگی برباد رفت) او هم گلشن جوانی^(۲)
خود را سوخت *

• سلطان خواجه نقشبندی •

عبد العظیم نام خلف خواجه خاوند درست است مرید
خواجه عبد الشهید بن خواجه عبدالله مشهور بخواجهان خواجه
که فرزند بیواسطه خواجه ناصرالدین احرار است - چون
خواجه عبدالشهید از سمرقند بهند آمد عرش آشیانی پذیره
شده باءاز و اکرام دریافت - و پرگنه چمارقی پنجاب را^(۳)
بطریق نذر گذراند - خواجه مدح در آنجا طرح سکونت
ریخته بسرمی برد - پس از هیزده سال در آخر سنه (۹۸۲)
نهصد و هشتاد و در معادرت بصمرقند نمود - و در سنه (۹۸۳)
نهصد و هشتاد و چهار درگذشت - سلطان خواجه اگرچه بر فراز
و تعیب علمی بر نیامده و چندان دانش زار (سمی طی نکرده
(۲) نسخه [ج] جوانی را سوخت (۳) در [اکبرنامه] چهارمی آمده *

• سید احمد خان بارهه •

برادر خرد سید محمود خان بارهه است - در سال هفدهم
جلوس اکبری باتفاق خان مذکور همراه خان کلان در فوج منقلا
بجانب گجرات تعیین شد - و پس از فتح احمدآباد پادشاه
او را با جمعی کثیر بتعانت پسران شیرخان فولادی (که عیال
و اسباب خود را از پتن برآورده بجانب ایدر میرفتند) نامزد
فرمود - هر چند آنها تیزپایی نموده خود را به تنگناهای جبال
کشیدند اما بهیاری از اسباب آنها بدست مردم فوج پادشاهی
افتاد - خان مذکور معارفت نموده کامیاب دولت زمین بوس
گردید - پس ازان (که قصبه پتن مخیم سرادقات سلطانی گشت)
آنها بمیرزا خان مرحمت نموده بنیابت از حکومت و حراست آنجا
بهید احمد خان تفویض یافت - و در همین سال محمد حمین
میرزا و شاه میرزا علم بغی افراشته باتفاق شیرخان بر سر پتن
آمده محاصره نمودند - خان مذکور به بزد و بست برج و باره
پرداخته متحصن گردید - تا آنکه خان اعظم کوکه با فوج بهیار
نزدیک رسید - میرزایان دست از محاصره کشیده از گرد قصبه
برخواستند - و سال بیستم جلوس با برادر زادهای خود سید
قاسم و سید هاشم بمالش کردن کشان تعلقه رانا (که پس از
کشته شدن جلال خان قوچی غبار فتنه بر انگیزخته بودند)

باره عبارت است از دوازده موضع - که در میان دو آب یعنی
 دریای جون و گنگ قریب برگنه سنبل واقع شده - خان مذکور
 مرد قبيله دار بود - بنوکری پادشاهی رسیده نامه بشجاعت
 و سخاوت بر آورد - ماده لوحی مغطی داشت - گویند چون
 عرش آشیانی او را بر سر مدهکر بندیله تعیین فرمود او تردّدات
 نمایان بتقدیم رسانیده مظفر منصور برگردید - پس ازان (که
 بملازمت سلطانی فایز گشت) عرض نمود که من چنین ر چنان
 تردد کردم - آصف خان گفت میرانجی این فتح باتمال حضرت
 شده - پنداشت مکر اتبال نام یکی از امرای پادشاهی خواهد بود
 جواب داد که چرا غلط میگوئی - درانجا اتبال پادشاهی نبود
 من بودم و برادرانم - تیغ در دستی زده ایم - پادشاه متبسم شده
 او را بگونگون عوالمف برخواست - و درزی یکی از روی کذابه
 با وی گفت - که نسب نامه سادات باره بجای منتهی میشود
 او فی الحال در میان تودا آتش (که فقرای ملذک شبها روشن
 میکنند) تا زانو در آمده ایستاد - و گفت اگر سیدم آتش کارگر
 نخواهد شد - و اگر ایستادم میخورم - قریب یک ساعت در آن آتش
 ایستاد - مردم بزاری برآوردند - کفش مخملی در پا داشت
 (۲) جوراب او نسوخته بود - پیرانش سید قاسم و حید هاشم - احوال
 اینها جداگانه نوکریز کاک بیان طراز گردیده *

(۲) یا چوب او باشد *

سید محمود خان (که در معالی جاگیر خود بود) او را شناخته
 با احترام تمام بحضور پادشاه آورد - سال هفدهم بتعیذاتی خان کلان
 بجانب گجرات شتافت - و پس ازان بتعاقب ابراهیم حسین
 میرزا مامور شد - پستر چون پادشاه خود بدین کار متوجه
 گردید و مسرعه فرستاده امرای پیش شتافته را باز گردانید
 خان مذکور گام عجلت برزده متصل قصبه سرنال برکاب
 سلطانی پیوست - و مصدر ترددات نمایان گشت - و چون
 میرزای مذکور شکست یافته رخت ادبار بجانب آگره کشید
 او باتفاق دیگر امرا بتعاقب میرزای مرقوم معین شد - و سال
 هیزدهم در ذیل امرا پیش از نهضت سلطانی بصوب گجرات
 تعین یافت - چون موکب والا ایغار نموده بحدود میرنده
 رسید شرف آستانبوس دریافته کام دل برگرفت - و در جنگ
 محمد حسین میرزا چون پادشاه خود را با معدود در فوج
 طرح قرار داده بود او با دیگر امرا در قول جا یافته وقت جنگ
 بے تابانه از قول پیشتر شتافته مردانه نبرد آزمائی نمود - اواخر
 همین سال با سادات بارهه و سید محمد امرهه بر سر ولایت
 مدهکر سعادت ارتخاص پذیرفت - و درانجا رفته بزور شمشیر
 آن حدود را عمای در ساخت - و دران نزدیکی مطابق سنه
 (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجری پیمانه زندگی او لبریز

گردید - بمنصب در هزاره مریندی داشت *

(مآثر الامراء) [۳۷۵] (باب الحین)

شبانمى . پادشاه از فوت چنین مخلص راحه قدم ترین تاسف
و اندوه بسیار گردید . و چون بدارالخلافة معارفت فرموده
ظاهر شد (که ذمه سيف خان بهام مبالغه گرانبار است) از کمال
عاطفیت بادای جمیع آن سبکسار ساخت . پسرانش شیرافکن
و امان الله بمنصب درخور امتیاز داشتند *

• سید محمود خان باره •

اول که ست ازین طایفه که در دولت تیموریه بدرجه
امارت رسید . ابتدا ملازم بیرام خان خانخانان بود . در سال
اول جلوس اکبری همراه علی قای خان شیبانی بدفع هیمن
بقال (که پس از شکست یافتن تردی بیگ خان نخوت بخون
راه داده با فرادان جمعیت از دهلی روانه شده بود) نامزد
گردید . در سال دوم به تنبیه حاجی خان غلام شیر خان سور
(که اجمیر و ناگور بتصرف خود آورده دم استیلا میزد)
تعیین گشت . سال سیوم بتسخیر قلعه جیتار^(۳) دستوری یافته
آنها از دست راجپوتیه برگرفت . چون مقدمه خانخانان
برهم خورد خان مذکور بنوکری پادشاهی اختصاص پذیرفته
قریب بلده دهلی جاگیر یافت . در سال هفتم جلوس (که
خانخانان منعم بیگ بنابر کشته شدن شمس الدین محمد
خان اتکه واهمه بخاطر راه داده بار دوم کابل رویه فرار نمود)

(۲) در [بعضی جا] همو بهون فون آمده (۳) نطقه [ج] چیتار *

در پردای و گننادری یکتای روزگار و در شجاعت و تهور سرآمد
اقران بود - سال هفدهم در محاصره قلعه سورت روزه (که
از بالا بارش تیر و بندوق و توپ بود - و از پایان مورچالها
هجوم آوردند) سیف خان تاخمت نمایان برده کارنامه جرأت
و شجاعت ظاهر ساخت - دران زد و خورد بندوقی بار (سیده
تا یک ماه صاحب فراش بود - عاقبت بخیر انجامید
شخصی لزر پرسید - که پادشاه راضی هستند و بارها صرفه امثال
شما مردم چه که بسیار (که بپایه نرسیده باشند) می فرمایند
برای چه خود را دیده و دانسته در مهله انداختند
در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را
دران هنگامه نتوانستم رسانید - از خجالت آن روز زندگی بر من
گران است - می خواهم که سبکبار کردم - در سنه (۹۸۰)
نهمصد و هشتاد هجری سال هیزدهم (که عرش آشیانی بایلغار
نه روزه از آگره بحوالی احمدآباد رفته با محمد حسین میرزا
معاربه نمود) سیف خان در تاختن اول چپقلش (ستانه
نموده غنیم خود را منهنز^(۲) ساخت - و بدر زخم نمایان (که هر روز
داشت) اجمیری اجمیری گویان جویای پادشاه گردید - دید که
محمد حسین میرزا با چنده از ارباش در میدان سر بخودی
می آراید - کوکه بار رسیده داد بهادری و تردد داده بباک بقا

* حرف السین *

* سیف خان کوکه *

برادر تالان زین خان کوکه است - گویند والده اش همیشه دختر آرد - و پدر بمقتضای بشریت آزاده شده درین مرتبه (که در کابل بسیف خان باز شد) پدر برآشفته گفت - که اگر این بار دختر آمد خانه داری و ملاقات موقوف است - آن عفت منش در خدمت مریم مکانی رفته گله اظهار نموده رخصت اصقاط حمل گرفت - عرش آشیانی آگهی یافته باوجود صغرسن فرمود - اگر پاس خاطر من - میخواهی پدرامون این امر نگردي - که ایزد توانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد کرد - آن ضعیفه فرمود شاهزاده را مؤده غیبی دانسته ازان اراده خود را باز داشت - اتفاقا سیف خان متولد شد - و والدین بوجود پسر شغف و خرمی مفرط اندوخته به پاس شاهزاده پرداختند - عرش آشیانی زیاده بر همه عنایت بحال او مبذول می فرمود - پس از سربر آرائی هنوز آغاز شباب داشت که پیاپی چهار هزار بر آردند

نگارش یافته - و دیگرے محمد عابد است . که سال سیزدهم
جلوس خلد مکان ببحالی منصب یکہزار و پانصدی مد
سوار و خطاب نوازش خان امتیاز اندر ختہ *

* زبردست خان *

از والا شاهیان فردرس آشیانی ست - پس از سریر آرائی
آن پادشاه بعطای منصب ہزاری پانصد سوار و مسلک
گشتہ سال دوم باضافہ پانصدی مد سوار و ثانیاً باضافہ
دو مد سوار لوای کامرانی برافراخت - سال چہارم از اصل
و اضافہ بمنصب ہزار و پانصدی ہزار سوار بین الافران تفوق
جہت - مدتی بتعیذاتی صوبہ بہار بسر بردہ ہوا و با ناظران
آن صوبہ در برافکندن زمینداران فساد پڑہ راہ جانسپاری
و عقیدت سگای سپردے - در ایام صوبہ داری اعتقاد خان
پرتاب زمیندار پلامون را (کہ از جملہ فساد پیشگان مقررہ
آن صوبہ بود) ار جد و جہد ببلغ بکار بردہ یکے از پسرانش
دست تجاہد بلند ساختہ بکار دلی نعمت برقبہ جان نثاری
فایز گشتہ سال ہفدہم پیش ناظم آدرن - پس ازان بحضور
رسیدہ دولت آستانبوس دریافت - سال ہیزدہم از اصل
و اضافہ بمنصب دو ہزاری ہزار سوار قامت قابلیت آراست
سال نوزدہم بعنایت خلعت ضبط سیوستان مضاف صوبہ
گتہہ سر بلندی پذیرفت - سال بیست و سیوم مطابق سنہ

محمد اورنگ زیب بهادر بحضور رسیده دولتی بار اندوخت
 سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار
 سوار کامیاب گشت . پستر باضافه پانصدی دریمت سوار نامیده
 بهمت نور آگین ساخته بخدمت قراول بیگی سربلندی پذیرفت
 سال هیزدهم در جشن مهت بیگم صاحب (که بنابر سوختن
 بدن از آتش چندی کسالمند بود) بعنایت خلعت و جمدهر
 مرمع و منصب از اصل و اضافه دو هزار و پانصد
 سوار و عطای علم و فیل درجه اعلا پیدود . و پستر بتقریض
 خدمت توش بیگی از اقران تفرق جست . سال نوزدهم بیست
 و چهارم رجب مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری
 بیماری معیه بهم رسانید . هرچند حکیم دارُد تقرب خان بقصد
 تحریر نمود راضی نشد . و بحراری جاردانی پیوست *

گویند عیاش بیقید مزاج بود . و حرف بے باکانه میزد
 درزے بیگم صاحب سفارش او نموده او را بخانه یکی از شاهزاده‌ها
 فرستاد . شاهزاده بآواز پیش خود طلبیده فرمود . که در
 باب شما بیگم صاحب سفارش کرده اند . انشاءالله در تربیت
 شما سعی مفروره بعمل خواهد آمد . در جواب گفت که
 سفارش لنگ و کور را می‌باید . بفرموده ازین عیبها بری سعی
 اگر قابل تربیت دانند تربیت نمایند والا خیر . اما آشنا هرور
 بود . یکی از پسرانش فیض الله خان اسمی . که احوال او جداگانه

روان کرد - در معن بجای آب گلاب پاشی میشد - و جواهر و مرمع آلات در سبدها پر کرده با فیلان نامی پیشکش نمود گویند دران وقت کثرت فیل از زین خان و اسپ از قلیچ خان و خواجه سرا از سعید خان شهرت تمام داشت *

• زاهد خان •

پسر صادق خان هروی سم - تا سال چهارم ^(۲) عرش آشیانی بمنصب سه صد و پنجاهی رسید - چون پدرش در دکن فوت شد سال چهل و هفتم او بحضور آمده بملازمی پیوست و سال چهل و نهم باضافه منصب و خطاب خان چهره ناموری برافروخت - و پس از سربر آرائی جنت مکانی از اصل و اضافه بمنصب درهزاری کامیاب گردید - پس ازان به تنبیه رار دلپست بهورتیه باجمع مامور شد - و بتقدیم آن خدمت چنانکه باید پرداخته مورد تحمین گردید *

• زاهد خان کوکه •

مادرش جوری خانم انکه بیگم صاحب مبیعه کلان فردوس آشیانی سم - سال سیزدهم جاسوس آن پادشاه بفوجداری میان در آب از تغیر نورالدوله سرفرازی یافت - و سال چهاردهم بخطاب خان مکانی و از اصل و اضافه بمنصب درهزاری هزار سوار سر اعتبار برافراخته تعینات دکن گردید - سال پانزدهم همراه شاهزاده

(۲) نخته [ب] صد و پنجاهی *

و چون عمرش آشیانی مراجعت از برهانپور بآگره کردند او را
بر خواندند - از کامروائی بمی گماری مفرط افتاده بود - بدین
جهت بختی ازان دست کشید - رنجوری افزود - و فروغ دیده
و دل کم شده در سنه (۱۰۱۰) هزار و دهم هجری پیدمانه
زندگی لبریز گشت - گویند در سانحه (که بر بیربر گذشت)
کمی از زین خان شده - ازین رهگذر پادشاه ذخیره خاطر
داشتند - چون آخرها اسپان بسیار از کابل برای شاهزاده سلطان
سایم (که بخيال فاسد در آله آباد اقامت گزیده بود) فرستان
ناخوشي افزود - در همان ایام درگذشت *

زین خان بکیمت و راگ شیفته بود - اکثر سازها خود میزواخت
و شعر هم می گفت - از دست *

* آرامشم نمیدهد این چرخ کج خرام *

* تا رشته مراد بسوزن در آردم *

گویند بضایفه (که پادشاه را بخانه طابیده) چندان تکلف
کرد که موجب حیرت همگان گشت - از انجمله چبوتره بطول
و عرض از شالهای طوس (که دران وقت کمیاب بود) بست
و پیش آن سه حوض یک از کلاب یزدی درم از رنگ زعفران
سیرم از ارکجه ترتیب داده طوائف را (که زیاده از هزار کس
بودند) دران حوضها می انداختند - و جویهای شیر و شکر آمیخته

(۲) در [بعضی نسخه] حسرت *

درآمد - چون وحدت علي خویش جلاله باعانت يوسف زئي
بر قلعه کنشال^(۲) و برخه ولایت کوران چیرگی یافته بود کولتاش
همت در استیصال او بهمت - فرجه تا کههار (که داروغه نشین
مرزبان کاشغر است) شتافته بهیارے را باسیری برگرفتند
سران کافر نیز پیوسته در ناکامی افغانان کوششها نمودند
برخه بهوی چغان سرا بدخشان رویه شده دست از زدن و بستن
بر نداشتند - ناگزیر سران يوسف زئي بزینهار در آمدند
و قلعه کنشال و بهیار جاها بدست آمده تا حدود بدخشان
و کاشغر رفت و درجے یافت - در جشن سرآغاز سال چهل
و یکم بمنصب پنج هزاري سر برافراخت *

چون بند و بست کابل از تلیم خان صورت گرفت در همین
سال آن ملک باتطاع کوکه مقرر گشت - و درین سال شاهزاده
سلطان سلیم را بدختر زین خان شگرف دلبستگی پدید آمد
و بیوگانی مگالش در سر گرفت - عرش آشیانی ازین بیراهه روی
سرگران شد - چون شیفتگی خاطر از اندازه بیرون دید
دستوری فرموده سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم جشن ازدواج
انعقاد یافت - و چون جلال الدین درشانی (که مایه فساد دیار
کابل بود) بگو نیستی فرود شد - و زابلی شورش فرد نشسته
زین خان صاحب الحکم از تیراه حفاظت لاهور پیوسته

بنهان راهی بسواد در آمد - افغانان سراسیمه بم پیغولها در شدند
و آن الکا مفتوح شد - هر جا قلعه ضرور بود بخیان نهاده
مردم را بحفاظت گماشت - و در سال سی و پنجم زین خان
بگوشمالی زمینداران شمالی دستوری یافت - از نزدیکی
بنهان در آمده تا دریای ستلج در بر نتافت - همگی بوم نشینان^(۲)
فرمان پذیر گشتند - راجه بدهی چند از نگر کوت - راجه پرسرام
از کوه جهو - راجه باسو از مو^(۳) - راجه انورده جسوال - راجه
کاملوری - راجه جگدیس چند ده وال - رای سنسار چند از پنه^(۴)
رای پرتاپ از مانکوت - رای بهسو بزرگ جسروته - رای بابهدهر^(۵)
از لکهن پور - دولت از کوت بهرته - رای کرشن بلادیه - رای^(۶)
دادیه دهمری وال - اگرچه سوار ایزان بده هزار کشید لیکن
پیاده از یک لک افزون - با پیشکشهای گران همراه کوکه
دولت ملازمت دریافتند - سال سی و ششم کوکلتاش بمنصب
چهار هزار و عظامی نقاره سربلندی یافت - و در سال سی
و هفتم (که زین خان بهاسدانی آن روی سزدهه تا هذدو کوه مقرر
شد) از سواد و بهرور تا لیراه در آورد - خریدی و ارک زئی
دایمی تن داد - جلاله بولایم کافران بدر زد - کوکه بدان ملک

(۲) در [بعضی نسخه] که بنهان (۳) در [بعضی نسخه] انواده

(۴) نسخه [ب] کاملوری و در [بعضی نسخه] که بنهان (۵) در

[که بنهان] بهرور آمده (۶) در [که بنهان] بلادیه

با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالمی نقد هستی در باخمت
 کوکلتاش خواست جان نثاری نماید - جانش بهادر جلو گرفته
 بر گردانید - لختی از بیواهی پیاده شده بمنزل رسید - چون
 شهرت شد (که افغانان از پی می آیند) بصد اضطراب کوچ بیهنگام
 گردید - مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند - هرچند افغانان
 در تقسیم غنیمت در مانده بودند - (روز دیگر راه کم کردگان
 جان سپردند - راجه را با بهیار از رو شناسان پادشاهی و غیره
 پانصد کس درین بیراهه روی روزگار بصرآمد *

کوکلتاش در سال سی و یکم بمالش مهمزد و غوریه خیل
 فواج پشاور (که جلال الدین (رشانی را بهری برداشته در تیراه
 و خیبر غبار شورش برانگیخته بودند) تعجب شد - و کارهای
 نمایان بظهور آورد - و سال سی و دوم حکومت زابلستان
 از تغیر راجه مانسنگه بدر تفویض یافت - و در سال سی و سیوم
 باز بمالش یوسف زئی بامور گشته اول ببجور در آمده
 هشت ماه آویزش داشت - بهیار را نقد زندگی بتاراج
 رفت - ناگزیر باز ماندگان غاشیه بزدگی بردش گرفتند - کوکه
 بهیچ گرفتن سواد نمود - نخمت بساحل دریای بهکوره^(۲)
 (که سرآغاز درآمد آن ملک ست) استوار قلعه بر ساخته
 نشست - غنیم سرگرم عید قربانی بود - کوکه بیخبر از

چون از کوه نوردي سپاه بستوه آمده بود کوه در خواست کمک نمود . - عرش آشياني راجه بيبر بر و حکيم ابوالفتح را بي يکديگر تعيين فرمود . - چون بکوکلش پيوستند بنابر همچشمي حصدهای ديرينه يکنائي نگرفته غبار دوئي برخاست هَنگام مشورت کوه گفت . - لشکر تازه زور بمالش سرتابان روانه گردد . - در من ميان ولايت را پاسباني کنم . - يا شما بودن جکدره بر خود گيريد . - در من بهزاي کوه نشيزان پردازم . - راجه در حکيم جواب دادند . - که حکم بتاخت ملک امت . - نه بنگهداشت . - همه را باتفاق مالش داده روانه حضور شويم کوه گفت ولايتي (که بچندين آريزه بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته شود . - اگر اين هر دو شق قبول ندارند از راهي که آمديد بر گرديد . - اين نشنوده بهمان راه کراکر (که بر نشيب و فراز بود) روانه شدند . - کوه از مداراي ناهنجار سرداري بکمر نهاد . - که مبادا اين مهربان حرفي ناشايسته بر سازند و خاطر پادشاهي را گران کنند . - تا آنکه در هر تنگ دره آريزشي در ميداد . - و برتالها يغمائي ميشد *

چون به سمت گريوا بلذري روانه شدند کوه چنداول گرديد . - افغانان رانده مي آمدند . - ناچار به پیکار ايستاد . - آنها از هر سو به تير و سنگ چيره دستي نمودند . - مردم از راسي مگي از فراز کوه به نشيب در آوردند . - دران روز در فیل و اسب

راه ناسپاسي پيش گرفته گزين جاهای ايزان بدست آوردند
و برخه ازان پيشين گروه دران تنگناها بناکامي بسر مي برند
و از وطن دوستي بيرون شدن نيارند - سابق در ساله (که
عرش آشياني به تنبيه ميرزا محمد حکيم درين نواح آمد)
کلانتران اين الوس بملازمت رسيدند - ازانجمله کالو مشمول نهايت^(۲)
گشته از دارالخلافه آگه در بگريز نهاد - خواجه شمس الدين
خوافي از نواحی اتک دستگير ساخته بحضور فرستاد - بجای
پاداش نوازش يافت - ليکن باز راه گريز گرفته به نگاه خون
شتافت - و در شورش افزائي رهنمای ديگر بوميان گشت *

زين خان کوه اول بولايت بجور (که جنوبی آن پشار
و غربي پرگنات کابل - طول بيست و پنج کوه - و عرض از پنج
تا ده - هي هزار خانه دار اين الوس دوينجا بهر برند) در آمده
بهياره را مالش بعزا داد - غازي خان و ميرزا علي و ديگر
هران اين قوم زينهار خواستهديدند - و خاربن شورش برکنده
گشت - پس ازان عزيمت کوهستان سواد نمود - بعد از آريزشهای
هترگ غنيم راه فرار سپرد - در جکدره^(۳) (که ميانه ولايت است)
قلعه اساس نهاد - بيست و سه بار فيروزي يافت - و هفت
سنگر بر شکست - غير از گريو کراکر و ولايت پونير همه
بدست آمد *

(۲) نسخه [ب] گانو - يا کاسو باشد (۳) در [بعضی نسخه] چکدره *

خواجه مقصود عاي * دروي مردے پاک طيبت، بصدق و ديانت
 متصف از ملازمان مریم مکاني بدوام خدمت در حوالی هودج
 امتياز داشت . و در سفر عراق داخل ملازمان وفاکيش بود
 عرش آشياني دختر برادرش خواجه حسن را (که عم زين خان
 باشد) در عقد ازدواج شاهزاده سلطان سليم درآورد . از بطن او
 در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت سلطان پرويز متولد
 گرديد . و چون در سال سيم (که ميرزا محمد حکيم در کابل
 بدار بقا پيوست) عرش آشياني بعزم زابلستان از دريای
 سنده عبور نمود زين خان (که بمنصب در مزار و پانصدي
 اختصاص يافته بود) برهنموني الوس يوسف زئي و کشايش
 سواد و بجزر (خصمت يافت . اين گروه انبوه پيشتر در قراباغ
 و قندهار بسر مي بردند . و ازانجا بکابل آمده دست چيرگي
 مي کشادند . ميرزا الغ بيگ کابلي بدستان سرائي ازهم گذرانيد
 پس ماندگان ازانجا بلمذانات دم آسايش برکشیده پس ازان
 باستغفر بار اقامت کشودند . (۲) نزديک صد سال است که بسواد
 و بجزر برهنزي و سوتابي (وز ميگذرانند *
 درين سوزمين گروه) (که خطاب سلطاني داشتند)
 مي بودند . و خود را از نژاد دخترى سلطان سکندر مي پنداشتند
 اين قوم نخستين بهرستاري جا گرم کردند . و بهيله اندرزي

(باب الزاء) [۳۶۲] (مآثر الامراء)

واقع اهنك - و سابقا مكان نشست راجها بود (توطن داشتند
و بتقریبی ازانجا بر آمده در دیهات قریب بلدة بیجا پور
مکونت ورزیدند - بهرجی بنابر قرابت با تیما راجه سندهیه^(۲)
(که بمنصب معتبر و جاگیرداری معتدبه فایز شده بود)
در عمل نظام الملک آصف جاه بمنصب لایق و تیولداری
پرگنه پالم^(۳) صوبه بیدر سرفرازی یافته بنوکری می پرداخت
چون در گذشت اکجی پسر کلانش بجای او تقرر پذیرفت
و رفته رفته بمنصب هفت هزاری و خطاب راجه بیر بهادر
و افزونی اقطاع چهره عزت بر افروخت - رسال (۱۱۹۰)
هزار و یکصد و نود هجری بعدم سرا شتافت - با زبان فارسی
آشنائی داشت - و در فن کبت و دهره (که عبارت از کلام
موزون بزبان مردم مابین گنگا و جمنا ست) ماهر بود - پس از
پهرش سدهرم^(۴) و برادر زادهایش جاگیر ارثی را تقسیم یافته
مورشته ملازم پیشگی بدست دارند *

* حرف الزاء *

* زین خان کوکه *

مادرش پیچه جان انکه عرش آشیانی همت - پدرش

(۲) در [بعضی نسخه] باهنما راجه (۳) نسخه [۱] پالم (۴) نسخه [ب]

سدهرام *

(مآثر الامرا) [۳۶۱] (باب الرابع)

و پاس مراسم شریعت موصوف بود - و احترام علما و فقرا
بعمل می آورد - خیرات سرا میگرد - با تدابیر ملکی آشنائی
داشت - اما امور مالی کمتر می فهمید - چند صباها از
باقی ماندند - برادران اعمامی او سید عارف خان و سید
ظریف خان از لاهور پیش او آمدند - با هر یک بسلوک
پیش آمد - و یک صبیغه خود را بمیر جمله نام پسر کوچک
سید ظریف خان داد - در وقت تحریر او بمنصب پنجهزاری
پنجهزار سوار و خطاب عظیم الدوله نصیر جنگ بهادر
و خدمت حراست خجسته بنیاد بانضمام متصدیگری محالات
سرکار نظام الدوله آصف جاه متعلقه صوبه مزبور امتیاز دارد
و مورد عاطفت نوین مزبور است - و برادر کلانش رفعت الدوله
بهادر زرد آذر جنگ مدعی بیخشیکری رساله مغلق ملازم سرکار او
می پرداخت - درینولا بنیادیت نظامیت ناندیر چهار عزت
برافروخته - و بمنصب پنجهزاری سربلند - مرد بی باک
صاف دل است *

● راجه بیر بهادر ●

(۲) پسر بهروجی سرکر است - که فرقه سمی از قوم دهکر
(۳) نیاکانش در نواح اناکوندی (که برکنار دریای بتکهدرا

(۲) نطقه [ب] دهکر (۳) در [بعضی نسخه] اناکوند (۴) در [بعضی

نسخه] ننگ بهدر *

خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و چون در دکن هنگامه و فساد
باجی رار سردار جانب راجه ساهو بهونسله برپا شده نویت
(۲) بمحاربه با ناصر جنگ شهید رسید و رار مزبور تذبیه بلیغ یافته
بعد قایل ایام رو بذیستی سرا کرد خان مزبور حسب ایامی
بهادر مزبور آمده بتسلی برادر و پسر متوفی پرداخته طریق
سلوک مسلوک گردانید - و باز مراجعت بهندوستان نموده همراه
بهادر مرقوم در سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه
هجری وارد دکن شد - و پس از انتقال نصیرالدوله بنیابت
صوبه داری ادرنگ آباد و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره طبل برتری
نواخت - و در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب نصیر جنگ
ناموری پذیرفت - و پس از جنگ پهاچری باز صوبه دار
ادرنگ آباد گشت - و در عمل ملائمت جنگ مرحوم از اصل
و اضافه بمنصب شش هزار و شش هزار سوار و خطاب
رکن الدوله و خدمت و کالت مطلقه مومی الیه تصاعد نمود
و بهتر مستعفی شده بنظم صوبه برار اختصاص گرفت
و چون خدمت مزبور بنظام الدوله آصف جاه تقرر یافت
از بحراسمت ادرنگ آباد درجه اعتلا پیمود - و در سنه (۱۱۷۰)
هزار و یکصد و همدان هجری بکشور بقا خرامید - بخوش خلقی

• رکن الدوله سید لشکر خان بهادر •

• نصیر جنگ •

نامش میر اسمعیل است - نیاگانش از سکنه سرپل مضاف
 بلخ اند - نصیبش بمیر سید علی دیوانه (که وزارت ار در مرفع
 پنجاب واقع شده یزار و یتبرک به و از خاغازی شاه نعمت الله
 وای ست) میرسد - عم او سید هاشم خان بنوکرئی پادشاهی
 اختصاص پذیرفته - چون پدر میر اسمعیل زود در گذشت هاشم
 خان ادرا پرورش نمود - او در ملازمان برادری خاص (که
 عبارت از مغلان منصبدار است) نوکر بوده بخطاب محاسن خانی
 ممتاز شد - در سال اول جاسوس فردوس آرامگاه در جنگ عالم علی
 خان همراه نظام الملک آصف جاء بهادر مصدر تردد نمایان
 گردیده حرف خود را بمشیر مغلوب ساخت - پس ازان (که
 بهادر موصوف حسب الطلب فردوس آرامگاه بحضور شتافته
 دولت دار اندوخت) شجاعت و دلیری او ذهن نشین پادشاه
 گردانید - لهذا بفوجداری ائک صوبه کابل چهره اعتبار افروخت
 بستر ازانجا مستعفی شده بدکن پیش بهادر مزبور (سید
 و بهشتیگری سایر سرکار او و خطاب سید لشکر خان سرفراز گشت
 و چنده برای بند و بستی راج بندری مضاف فروخته بنیاد
 مامور گردید - و مدتی بنظم صوبه اوزنگ آباد پرداخت - ازان
 بعد همراه بهادر مزبور بهندوستان رفته در واقعات نادر شاهی

نموده در بندر سورت پیش اهل فرنگ شتافت - و بدین
 تقریب سورت مذاقشه فیما بین مرهته و کلاه پوشان برپا گشت
 مادهو راو پسر خرد سال نراین راو بجای نیاگان خود است *

دیگر از سرداران راجه ساهو دیهاریه اند - که از عمل
 صوبه دارى سر باند خان در ملک گجرات در آمد کرده اکثر
 صوبه مذکور را بتصرف در آوردند - دیگر از سرداران راجه
 ساهو رگهوجي بهونسله است - که با راجه مذکور نسبت
 همقومي نیز داشت - صوبه برار متعلق بار بود - و ملک
 دیوگدهه و چانده نیز بدست آورده از راه کتک بملک بنگاله
 رفت - و عوض چوتته آنجا صوبه اردیسه گرفت - بعد فوت او
 جانوجي پسر کلانش بجای او شد - چون فوت نمود چنده
 میان برادرانش نزاع بود - در حالت تحریر مودهو بن رگهوجي
 محاط است - و سندن تعلقه چوتته بدست نیاگان خود از راج
 مرهته بغام پسر خود رگهوجي گرفت - دیگر از همراهان او
 موار راو کهور پره است - که تعلقه دار سرا و غیره محالات
 صوبه بیجاپور بود - و نامی بسرکردگی بر آورده قلعه کیتی
 و غیره محالات بسیار در تصرف داشت - هیدر علی خان
 مطابق سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در قلعه مذکور محصور
 نموده دستگیر ساختم - و در قید او پا بعدم خانه نهاد - و سرداران
 چوری او از اندازه تحریر بیرون *

هندوستان شد . و اول شهر دارالخلافه رفته قلعه را بدست آورد
و محي الملة پسر محي الملة بن کام بخش را (که عماد الملك
بعد كشتن عالمكير ثاني بر تخت نشانده بود) برداشته
عوض او ميرزا جوان بخش بن شاه عالم پادشاه را بطريق توره
نشانده . و در سنه (۱۱۷۳) هزار و يكصد و هفتاد و چهار
هجري بمقابله شاه دراني پرداخت . و چون بنابر انصدا
طرق رسد حال فوج او بعسرت كهديد چار و ناچار دو چار شده
او در بسواس راد و جمع كثير از سران و غير آنها ته تيغ در آمدند
و بعضي (كه راه گريز يافتند) اهل ديها ت نگذاشتند . بالا جي
بعد استماع اين حقيقت سال مذكور غصه مرگ شد . پسر دوم او
مادرو راد بجای او نشست . چندی فيما بين او و رگنا تهم راد
عم حقيقتش نزاع بود . آخر رگنا تهم راد را گرفته نظر بند ساخت
چند سال باستقلال گذرانیده بمرض در گذشت . و نراين راد
برادر كوچك خود را بجای خود نشانیده بود . رگنا تهم راد
با مردم ساخته نراين راد را كشت . چون متصديان خانه اش
با او راضي نبودند فيما بين نزاع برخاست . رگنا تهم راد مغلوب
شده پناه كلاه پوشان فرنگ گرفت . و در حالت تهريب
بصايب آنها با متصديان جنگ و جدل نموده بدست
متصديان افتاد . و در صوبه مالوه جاگير بقدر خراج لاهدي
يافته روانه آن صوبه شده از اثنای راه با مردم بدو تهم راد

و هفتاد و یک هجری در دکن با نظام الدوله آصف جاه
بمقابله پرداخته بعد صلح^(۲) ملک بیست و هفت لک روپیه
کامل تعلق بهره گرفته - و در همین سال دلاچی سندهیه
برادر و جنکو پسر جی ایا در سکرانال نجیب الدوله را محصور^(۳)
گردانیدند - و در همان سال رگناته را و شمشیر بهادر و هولکر
در نواح شاهجهان آباد آمده بودند - حسب طلب آدینه بیگ
خان بجانب پنجاب شتافته تیمور شاه پسر شاه درانی و جهان
خان را از لاهور به سپر وادی فرار ساختند - و نایب اینها
در لاهور ماند - و در سنه (۱۱۷۳) هزار و یکصد و هفتاد و سه
هجری دلا از خبر آمد آمد شاه درانی تا سرهند رفته
نخچیر فنا گردید - و در دکن قلعه احمدنگر بتصرف مرهته
در آمد - و بالاجی و سدا سیو را با امیر الممالک نظام الدوله
آصف جاه مخالفت هر کرده بمقابله پرداختند - حسب تقدیر
سرداران مثل چنداولی اهل اسلام کشته گردیدند - و ملک
شصت لک روپیه کامل و سه قلعه دولمت آباد و آسیر و بیجاپور
بدست مرهته رفت *

و چون سال مزبور شاه درانی عمل مرهته از پنجاب برداشته
دلا سندهیه را کشت و فوج هولکر را غارت نمود بنا بران
سدا سیو را با بهواس را در پسر بالاجی بعزم تدارک روانه

« مآثر الامراء » [۳۵۵] (باب الرابع)

عرف بهار پسر جمناجي برادر باجي (۲) را که کار پرداز او مقرر گردید - چون با ساهو راجه قواعد مصالحه مستحکم بود تا شهادت ناصر جنگ و فوت راجه مزبور (که سنه ۱۱۶۳)

هزار و یکصد و شصت و سه هجری واقع شد) اگرچه چند بار آثار شوخی ازینها بتوقع آمد اما بدار و مدار گذشت - بعد فوت راجه یکی از قریبانیان او را دست نشانده خود ساخته کار بهار راج بدست خود گرفت - و سرداران قدیم مرهته را

با خود ایل ساخت - و سال (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت

و چهار هجری (که هولکر راجی ایا سندهیه بکمک ابوالمنصور (۳)

خان جانب آله آباد و اوده شتافتند - و احمد خان بنگش

مغلوب گردید) در جادری آن خان مزبور از کول و جلیسر

و قنوج تا کره جهان آباد باینها داد - و رفته رفته تا آله آباد

بتصرف آورد - قریب ده سال دران نواح عمل مرهته بود

و در سال مزبور بدکن بالاجی فوج بر سر اورنگ آباد برده

مباغ خطیر از خزانه سرکار ناظم بدست آورد - و سال (۱۱۶۵)

هزار و یکصد و شصت و پنج هجری بتقریب سده امیرالامراء

غیر از جنگ اکثر صوبه خاندیس و بعضی محالات صوبه خجسته بنیاد

بتصرف اینها در آمد - و سال (۱۱۷۱) هزار و یکصد

(۲) نسخه [ب] چمناجی (۳) نسخه [ب] ابوالمنصور خان که با احمد

خان بنگش مطالبه داشت جانب آله آباد •

(که مکان بود و باغی راجه بود) مفتوح ساخت - و بیلاجی جادو را از دریای جمنا گذرانید - که تاخت انترپید نماید او با برهان الملک (که قریب اکبر آباد رسیده بود) مقابله کرده مردم بسیار بکشتن داده گریخت - و این طرف جمنا بیلاجی را ملحق گشت - باجی را خفت عظیم کشیده جانب شاهجهان آباد حرکت کرد - بعد خرابی بصره خاندوران از بلده مزبور برآمد - و باجی را صرفه در جنگ ندیده جانب اکبر آباد روانه گردید - سنه (۱۱۵۰) هزار و یکصد و پنجاه هجری آصف جاء حسب الطلب فردوس آرامگاه از دکن بدار الخلافه رسیده از عزل باجی را بصوبه داری مالوه مقرر شده بدان صوبه عطف عذر نمود - و در سواد بهوپال با باجی را جنگ بمیان آمد - بعد صلح صوبه داری بر بعال داشته بدار الخلافه برگشت - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو هجری نامبرده با نامر جنگ شهید متصل بلده ادرنگ آباد بقای محاربه گذاشت - و آخر بدر صلح زده سرکار کهرکون دهانده مضاف خاندیس گرفت - و کنار فریده رسیده سال (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه و سه هجری بدار فنا پیوست *

پس از بالاجی پشروش بجای او شد - و سداسیو را

(۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری (که موبه داری مالوه بر اجه جیستگه مفوض گردید) او بنابر جنسیت بتقویت باجی رار کوشید *

در سنه (۱۱۴۶) هزار و یکصد و چهل و شش هجری باجی رار از دکن عزم هذدوستان کرد - مظفر خان برادر خاندوران بدفع او نامزد شده بسرونج رسید - نامبرده دربرو نشده بدکن برگشت و در سنه (۱۱۴۷) هزار و یکصد و چهل و هفت هجری باز اراده هذدوستان نمود - و از پیشگاه خلافت در فوج یکم بسرکردگی اعتمادالدوله قمرالدین خان و دیگر بمرداری خاندوران به تنبیه او تعیین شد - باجی رار نیز فوج با بیلاجی جادر (دربروی قمرالدین خان و فوج دیگر با ملهار هولکر بمقابله خاندوران فرستاد - قمرالدین خان سه چهار بار جنگ غالبانه با فوج مقابل نمود - خاندوران برغم او طرح مصالحت انداخت هر دو طریق رجوع پیمودند - بستر حسب عرائض راجه جیستگه (که میخواست موبه داری مالوه از تغیر خودش بیاجی رار مقرر شود) خاندوران مزاج فردوس آرامگاه را بران آردن - تا در سنه (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری نظم موبه مذکور بیاجی رار تفویض یافت - سال دیگر باجی رار با فوج کثیر بمالوه شتافته بدن و بست آنها نموده بر راجه بهمدار رفت - راجه بمکان معب پناه گزید - او موضع آبتررا

هجرى لا ولد فوت نمود . اولاد هم او رام راجه بقاعه پرناله

باقى است *

(۲)
سرداران قدیم این فریق در ابتدا دهننا جادو و سنا کهور پره
اسم . که همواره فوج کشیها میکردند . و بتاخت و تاراج ملک
می پرداختند . در همین را (که علم نخوت می افراخت) پس
از فوت رانا پهر سیوا بگفته زن او (که بتورگی پهر خرد سال
کار فرما بود) دهننا جی و غیره کشتند . پسرش رانوکهور پره
چند بفرات بجای پدر می پرداخت . و ازو هم نامورتر
گردید . بقیه اولاد و اقوام هر یک در دکن موجود است . و یکی از
پردهانان او بالاجی بسوناته . از قوم براهمه اسم . در سنه
(۱۱۳۰) هزار و یکصد و سی هجرى چون حمین علی خان
با راجه ساهو قرار چوتنه و سردیسکه می مشخص نموده سند
بمهر خود کرده داد بالاجی بسوناته با پانزده هزار سوار سال
مذکور همراه خان مزبور بشاهجهان آباد رفت . و در سنه (۱۱۳۹)
هزار و یکصد و سی و نه هجرى ملهار هولکر از رفقای باجی او
پهر بالاجی بسوناته (که بعد فوتش بجای او قائم شده بود)
بمالوه رفته با گردهر بهادر موبه دار آنجا جنگ نموده
او را کشت . و در عمل نظامت محمد خان بنگش نیز بتاخت
و تاراج پرداخته نقش عملداری او بر داشت . و در سنه

با زنان سنها بحضور آمد - پادشاه نامبرده را بخطاب راجگی
و منصب هفت هزار هفت هزار سوار برنواخته در گلال بار
جا داد - او در حضور نشو و نما یافت *

پس از ارتحال خلد مکان باستصواب ذوالفقار خان از
محمد اعظم شاه رخصت حاصل نموده بوطن رفت - مرهتا
بگرد او فراهم آمدند - اول بروضه منوره آمده بزیارت قبر
خلد مکان پرداخت - لیکن درین ضمن همراهان او بر پورجات
بیرونی اوزنگ آباد دست درازی کردند - پستر رفته در ستاره
نشستن - و مدت مدید زندگی یافت - و بعیش و آرام گذرانید
کار پردازانش (که بزبان اهل هند پردهان گویند - و باعتقاد اینها
راجه را از هشت پردهان ناگزیر است) فرج کشی و غارتگری
هینمودند - تا آنکه در عهد بهادرشاه باستصواب ذوالفقار خان
سرمد از حاصلات صوبه اوزنگ آباد و خاندیس و برار و بیدر
و بیجاپور ده درپیه حصه بوی قرار یافت - اما بغابر مخالفت
راجه ساهو و تارا بائی زن رام راجه بعمل در نیامد - پشتر
در عمل صوبه داری امیرالامرا حسین عای خان بیعت و پنج درپیه
بنام چوتمه اضافه بران شد - و سذن بمهر امیرالامرا درین
باب حامل گردید - ازان وقت از غارتگری دست برداشتن

راجه مزبور مطابق سنه (۱۱۶۳) یکهزار و یکصد و شصت و سه

یک تحویندار و یک سقاء و یک مشعلچی برای خبر گیری
 خوراک تعیین می نمود - و سره زار مجموعدارے مقرر می ساخت
 نوکرانش از قسم بارگیر بودند - چون فوج با سردارے
 جائے میفرستاد اسباب همه را بقید قام می آورد - بعد تاخت
 ملک آنچه زیاده^(۲) میدید می گرفت - و جواسیس خفیه تعیین
 میکرد - بعد فوت او سنبها بجای پدر نشست - اما خود رائی
 اختیار کرده همراهان پدر را آزاده گردانید - و اندوختها بر باد
 داد - با کب کلس نامی زنار دار معتقد بود - و بفسق و فجور
 معین - سال بیست و چهارم (که سلطان محمد اکبر با پدر
 عصیان ورزیده بدکن رفت) سنبها او را پناه داد - سال سیم
خان زمان شیخ نظام (که فوجداری کولپور نواح پرناله داشت)
 جاسوسی او گرفته از فاصله بعید دریافته بر سر او ریخت
 و او را با کب کلس دستگیر نمود - حمیدالدین خان رفته بحضور
 آورد - روزے (که داخل لشکر پادشاهی میشد) بموجب حکم
 تخته و کلاه نموده بودند - بر که و مه عجب سرور بود * * ع *
 * با زن و فرزند سنبها شد اسیر *
تاریخ این واقعه اسم
سال سی و یکم بر طبق ایمای پادشاهی بقتل رسید - و قلعه
 راهیری گدھے (که ذوالفقار خان پیش ازین بتسخیر آن تعیین
 شده بود) در همین سال مفتوح گردید - ساهو نام پسر او

(۲) نسخه [ب] زیاده ازان میدید *

سیوا دعوی ترکہ پدر کرد . او زبان بذعم کشوده در پهر شب
با چندے گریخته بتنجاور شتافت . سیوا لشکر ادرا تاراج
نموده و چنچپی و غیره قلاع را متصرف شده بمردم خود سپرد
و فوج حیدرآباد را رخصت نمود . - سال هفدهم باز با بهادر
خان کوکه ناظم دکن طرح صلح انگیزت . بهادر خان بحضور
نوشت . تا پذیرائی آن او در قلاع متعلقه خود غله و سامان
درست کرده قلعه پرناله از بیجاپوریان متصرف شد . و با کسی
(که برای جواب و سوال صلح از جانب ناظم مرزبور رفته بود)
در مراسم مهمانداری کوشیده در مقدمه صلح جواب صاف
داد . - سال بیستم سنبلها از پدر ناخوش شده برخاسته پیش
دلیر خان آمد . و سال بیست و یکم گریخته نزد پدر رفت
در همین سال سیوا بر ملک پادشاهی دریده برگنه جالنه را
بران ساخت . و چند روز آزار کشیده از عالم در گذشت
گویند شاه جان الله درویش ساکن آنجا (که در محاصد صفات
یکتائی داشت . و با وصف منع سیوا و غارتیان بر تکیه^(۲) درویش
مذکور دست ڈالان دراز کردند) ازین جهت بد دعا نمود *

سیوا در دریه انصاف بزرگی و جزای و سپاهگری امتیاز
داشت . اسپان بحیار در طویلہ فراهم آورده بود . و نوکران
بیش قرار بر اسپان سرکار خود نگاه میداشتند . و بر ده داس

چون سؤل دهم سلطان محمد معظم بصوبه دارى دکن مامور شده باتفاق مهاراجه جسونت سنگه رخصت گردید سیوا آغاز فساد نمود - اکثر محالات سرکار پادشاهی بتالان در آردن و آبادی بندر سورت را غارت کرد - و بعد رسیدن پادشاهزاده بمهاراجه جسونت سنگه پیغام کرد - که سنبها پسر خود را میفرستم - بمنصب سرافراز شود - و با جمعیت بکار ماموره پردازد پس از پذیرا شدن این معنی پسر مزبور را با پرتاپ (ار نامی کار پرداز و جمعیت یکهزار سوار فرستاده بعد ملازمت بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عطای فیل با یراق مرصع و تیول در صوبه برار و غیره سربلندی یافت - پس از چندی پسر را طلب داشت - و کار پرداز او با جمعیت حاضر بود - پستر چند محال از جاگیر سنبهاچی بنابر مطالبه یک لک روپیه (که وقت طلب شدن بحضور بسیوا مرحمت شده بود) بضبط در آمد - بنابران کار پرداز خود را نیز طلب نمود - و شروع بغارتگری ملک پادشاهی کرد - داد خان قریشی مکرر بتعاقب پرداخت جنگ برگی گری می نمود - پستر با والی حیدرآباد متفق شده قرار داد - که باتفاق با فوج پادشاهی جنگ می نمایم - اول بتسخیر قلاع تردد من باید دید - بدین تقریب فوج و زر ازو گرفته بر تنجاور رفت - و دنگوجی برادر خود را بتقریب ملاقات و کمک طالب داشت - او متصل چنچی آمده ملاقات نمود

میگذارم - آیند؛ می باید توجه بر حال من مبذول فرمایند
 بعد جواب و سوال کلید همه قلاع فرستاد - و خود به عراق
 آمده ملاقات کرد - میرزا راجه بهلولک پیش آمده شمشیر
 و پارچه داد - و در مهم بیجاپور همراه میرزا راجه رفت *

چون این معنی باستماع خلد مکان رسید حکم طالب بنام او
 صادر شد - او معه سنبها پسرش بحضور شتافت - و روز
 ملازمت (که موافق حکم او را بدایه پنجهزاری ایستاده ساختند)
 از تنگ حوصاکی بگوشه رفته دراز کشید - و ظاهر نمود
 که درد شکم عارض شده - اجازت شود - در جائی (که جهت
 فرود آمدن مقرر گردیده) ببرند - و بعد (سیدن بدان مکان
 صریح اظهار رنجش نمود - چون پادشاه کیفیت مذکور معروض
 گشت برای خبرداری او بکنور رام سنگه پسر میرزا راجه
 تاکید صدور یافت - و بستر آدمان فولاد خان کوتوال بچوکی
 مکان مزبور تعیین شدند - او از سیرفکری با هرکس جوشیده
 دلها را بیفکر ساخت - شده باتفاق پسر تبدیل لباس کرده بدر
 رفت - و در عرض راه بر اسپان (که سابق مقرر کرده بود) سوار
 شده بهتارا رسید - و ریش و برت تراشیده از کاسی و بنگاله
 و اودیسه شده بصوبه حیدرآباد خود را رسانید - و سنبها را
 حواله کپ کاس نام برهن ساکن متها کرد - و بانعام شایان
 امیدوار ساخت - که هرگاه بطلبم برآند *

تمام ساخت - و مردم مسلح خود را (که دران نزدیکی مخفی داشته بود) باشاره معهود آراز داد - آنها رسیده بقیه مردم خان مزبور را اسیر و قذیل ساخته لشکر را غارت کردند - و از دزدان این قسم وقائع نامبرده ساز و سامان گرفته سر بشورش پرداخت - چون بر محالات پادشاهی دستبرد میکرد سال سیوم جلوس خلد مکان شایسته خان امیر الامرا ناظم دکن بنادیب او مامور گردید - و سال چهارم مهاراجه جسونت سنگمه صوبه دار گجرات ازانجا بکمک او تعین شد - و چاکنه از دست سیوا مستخلص گشت *

گویند در ایامی (که خان مزبور در پونه سکونت داشت) سیوا بارادش شبخون مردم خود را تعیین کرد - که بهر بهانه بمعمره در آمدند - و شبی دریچه عقب هریلی را (که بخش و گل بند بود) را کرده اندرون شدند - مستورات فریاد بلند کردند - خان مذکور از خواب بیدار شده متوجه همان سمت شد یکی از آنها شمشیر انداخت - و انگشت سبابه خان مزبور بریده گردید - و ابرو الفتح نام پسرش بقتل رسید - درین ضمن چوکیداران بیرون نیز رسیدند - مردم نامبرده بصراحت باد بدر رفتند - سال هفتم (که میرزا راجه جیستگه بتنبیه از مرخص گشته فرجه بر تلاح تعلقه او برده بمحاکمه پورندهر پرداخت) او عاجز شده پیغام نمود - که بیست و سه تله بسرکار پادشاهی

درانجا گذاشته خود بکولار آمد - ایگو مزبور را سه پسر شد
یک شاهجی و دومین شرف جی که هر دو لولد بودند - و سیومین
توکوجی که هر دو راج مذکور در تصرف اولاد او ماند
دوین ضمن سیواجی (که بسین شانزده سالگی (سیده بود) دست
کار پردازان پدر را از محالات متعلقه کوتاه ساخته خود مری
آغاز نهاد - و باندک فرصتی پایه دولت او از امرای بیجاپور
افزوده قریب پانزده هزار سوار جمع نمود - و چون آن نواح را
(که بجاگیر ملا احمد نایت^(۲) بود) از فوج (که بر طبق طلب
جاگیردار بیجاپور آمده بود) خالی دید دست و پا زده
اکثر جاها را متصرف گشت - و چون کار بیجاپوریان بذایر
فوت محمد عادل خان و عدم استقلال علی عادل خان بصحتی
گزانیده بود از رجوع بآنها دست برداشته دم انا و لاغیری میزد
پس ازان (که علی عادل خان استقلال بهم رسانید) رحل
و رسائل لزیر متضمن عجز و استعفا تقصیر فرستاده
استدعای آمدن افضل خان نامی سردار عادل خان کرد - چون
خان مزبور بگوکن رسید بعجز غدر امیر نام مصالحت
بر زبان برده خان مذکور را با مردم قلیل متصل ممکن خود
طامپ داشته خود را بیمناک و انموده لوزان پیش پالکی او
آمد - و با کارده (که نهانی با خود داشت) کار خان مرتوم را

(۲) یا نایت بهاد

(باب الرء) [۳۴۴] (مآثر الامراء)

شاهجی برده او را در قلعه ماهولی محصور ساختند - او تنها
بسکندر عادل شاه برده ناگهان از قلعه مزبور بدر زده (اهی
بیجاپور گشت - و در ایامی (که مزایای کار پرداز عادلشاه بتعاقب
ملک عنبر رسیده چاکنه و پونه و غیره قصبات را تهانه نشین
نمود) شاهجی بهونسله را (که همراه او تعیین بود) جاگیر دار آنجا
گردانید - پسر شاهجی بهونسله سمت کرناٹک دستوری یافت
اول پاله کنکیری را بآویز و ستیز از تصرف زمیندار برآورد
و در آنجا با مسما توکا بانی صبیغه متیبه شادی نمود
نامبرده را از بطن ^(۲) چهارا در پسر شد - یکم سنبلها - که در
جنگ کنکیری بضرب گوله در گذشت - درمین سیوا - که
او را بنابر صغر سن همراه کار پرداز خود در پونه و غیره
محالات جاگیر خود گذاشته بود - و از بطن توکا بانی یک پسر
باسم ایکوجی *

چون شاهجی در ضلع کولار و بالا پور اقامت داشت از آنجا
(که اقبال بادی یار بود) دران ایام حسب استدعای راجه
ترچنا پالی (که بنابر منازعت پنچی ^(۳) راگهو زمیندار چنچادور
مغلوب شده بود) بکمک شتافته لوی استیلا برافراخت
و راج هر دو تعلقه مذکور را متصرف شده ایکو ^(۴) پسر خود را

(۲) نسخه [ب] از بطن او دو پسر شد (۳) در [بعضی نسخه] نچھی
راگهو (۴) [در بعضی نسخه] انکو .

(مأثور الامرا) [۳۴۲] (باب الرابع)

نداشت (شاهجی را (که زیبا صورت بود) بهر فرزندی برگرفته

پارچه‌ای خوب و زیور طلا و مرصع پدر بخشید *

دو سه بر زبان جادو گذشت که دختر مذکور را شاهجی

نسبت می‌نمایم - مالوجی پدر و پتهوجی عم شاهجی

برخاسته گفتند که نسبت مقرر شد - حالا از گفته خود نباید

برگشت - اما اقوام جادو بهلامت پیش آمده مزاج او را

برگردانیدند - آخر جادو ناخوش شده مالوجی و پتهوجی را

از قصبه سندهیر برآورد - آنها بانگ پال بالکر (که زمیندار

معتبر بود) توسل جمعه فوجی از همراه گرفته در نواح

دولت آباد آمدند - و بحاکم آنجا مرافعه نمودند - و بدین

تقریب نسبت شاهجی بهونسله با دختر جادو قرار یافت

و شاهجی بهونسله صاحب اعتبار گردید *

چون نظام الماک جادو را بدعا گشت نامبرده ازو برهم

زده سال سیوم جاوس فردوس آشیانی باعظم خان ناظم دکن

پیوست - و بمنصب پنجهازری پنجهازار سوار و عطای جمدهر

مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و انعام دولک (دبیه کامیاب

گردید - و از قباہ اندیشی زود ازانجا گسسته خود را نزد

نظام الماک رسانید - و رفته رفته در دولت نظام شاهیه اقتدار

کلی بهم رسید - بدین جهت جادو و غیره سرداران ازو کینه

در دل گرفته در عهد اعلیٰ حضرت فوج پادشاهی را بر سر

* راجه ماهر جي بهونسله *

گویند نسبش بر اجهای چتور که سیودیه اند میرسد - از
 نیاگانش سورسین نام بنابر وجه از چتور بدکن رفته چنده
 در موضع بهونسه عمده ^(۲) پرگنه کرکنب سرکار پرینده صوبه
 خجسته بنیاد سکونت گرفته - و خود را ببهونسله ملقب ساخته
 دادا جي بهونسله يکے از اجداد راجه مزبور (که مقدمش موضع ^(۳)
 هکني و بوڌهي ديولگانون و ته پایش پرگنه پونه بود) در پسر
 داشت - مالوجي و پتهوجي ^(۴) - آنها از رعایای آنجا آزاده شده
 بقصبة ایلوره متصل دولت آباد شتافته بزراعت پیشگی
 میگذرانیدند - پستر بقصبة سندکھیر نزد لکهي جادو دیسکمه ^(۵)
 سرکار دولت آباد (که در دولت نظام شاهیه بمنصب عمده
 و بکثرت ساز و سامان اختصاص داشت) رفته نوکر شدند
 و پتهوجي مذکور را که یالوجي و پناجي و غیره هشت پسر ^(۶)
 بودند - و مالوجي را بعد فراران تنها دو پسر بهم (سید - چون
 بخدمت شاه شریف (که در احمد نگر آسوده اند) اعتقاد
 تمام داشت يکے را بشاهجي و درمین را بشرف جي موسوم
 ساخت - لکهي جادو (که جز دخترے باسم جهجاوا اولاد ^(۷)

(۲) در [بعضی نسخه] بهونسه (۳) یا دارا جي باشد (۴) در [بعضی جا]

پتهوجي آمده (۵) در [بعضی جا] جادون آمده (۶) یا پناجي باشد

(۷) در [بعضی نسخه] جیجواره •

بعد فوتش اگرچه دلپشت سنگه پسر ارشدش در حین
 حیات او فوت شده از پسران (که کلانهای آنها گذر بشن
 سنگه نام داشت) باقی مانده بودند اما از بس خواهش او
 قلعه داری مزبور و جاگیر ارثی بنام اچیچند پسر دوم قرار
 یافت - و تربت سنگه پسر سیوم (که هر دو باهم حقیقی
 بودند) شریک توجیه او گردید - و اولین بخطاب پدر نامور
 گشته ترقی نمایان کرد - و در جنگ (که با رگهنا ته راد بر کنار
 دریای کنک کفن بمیان آمد) او همراه کار پرداز نظام الدوله
 آصف جاه بود - پای استقامت محکم داشته گشته گردید
 پسرانش کلانی بقعه داری ارثی سربلند گشته در حالت تحریر
 بخطاب راجه گوپال سنگه هندربت مهذد ناموری دارد - و دو
 پسر دیگرش راجه تیجمنگه و راجه پدم سنگه بمنصب و جاگیر
 و پشین بقعه داری قلعه کولاس صوبه حیدرآباد نیز میگذرانند
 و درمیان رفته رفته بمنصب عمده و خطاب مهاراجه بلند آوازه
 گردید - چندی بضبطی سرکار پیر نامزد بود - و پسر بصوبه داری
 ناندیر صوبه بیدر و قلعه داری ماهور صوبه برار سر برافراخت
 در سه سال قبل ازین درگذشت - پسرانش کنور درجنسنگه
 و جوده سنگه بمنصب در خور و جاگیر و تعلقات ارثی خوشدلی
 پذیرفته بخوگری می پردازند *

(۲) نعت [ب] دریای و تن (۳) در [بعضی نسخه] بهم سنگه *

جاگیر حاصل نمود . اما کارش بے انتظامی است *

* راجہ گویال سنگھ کور *

نیاگانش زمینداری اندر کئی مضاف صوبہ آلہ آباد داشتند و بذو کروی راجہای اوندچہ می پرداختند . جدش بہار^(۲) سنگھ در عہد خلد مکان چون مصدر فساد گردید ملوک چند نامی کار پرداز صوبہ مالوہ (کہ از جانب محمد اعظم شاہ بود) سرش بریدہ بحضور فرستاد . پس از پدرش بہگونمت سنگھ بن بہار سنگھ نیز در جنگ ملوک چند مذکور بکار آمد اولاد و عیالش از وطن متفرق شدند . گویال سنگھ پسر اوست نامبرده در ایامی (کہ نظام الماک آصفجاہ از ہندوستان مراجعت نمودہ عزیمت جنگ با مبارز خان داشت) ہمراقت او بدکن رسیدہ روز مضاف مصدر آوردات شایستہ گردید . و بعد فتح بہنصب در خور و تیول مناسب و قاعہ داری قلعہ قندہار صوبہ بیدر (کہ زمین دور واقع شدہ . و مکان مستحکم و بہصانت معروف است . و در وقت فردوس آشیانی بصعی خاندوران از دست دکنیان مسخر گردید) سرفرازی اندوخت . از آن وقت تا حالت تحریر بیشتر این قلعہ بدست او و اولادش است . سال (۱۱۶۲) ہزار و یکصد و شصت و در ہجری بعدم سرائفت *

(۲) نختہ [پ] بہادر سنگھ *

(مآذرا لامرا) [۳۳۹] (باب الراد)

بنوکری پادشاهی امتیاز برگرفته بمنصب هفت هزار و تیرلاری
هرکار بیر و بعضی محالات هرکار فتح آباد صوبه خجسته بنیاد
و پرگنه حویلی پاتهری صوبه هزار سربلند گردید . با سه هزار
سوار نوکری می کرد . ساله (که نوین مذکور برحمت حق
پیوست بفاصله چند ماه سال (۱۱۶۱) هزار و یکصد و شصت
و یک هجری او هم فوت نمود . پسر در ایامه (که ناصر جنگ
شهید عزیمت بهلچری نموده قریب مسکنش رسید) هنونت (او
بهر او با فوج خوب برآمده در کنار لشکر اسلام خیمه زد
ناصر جنگ مرءات سرداری او نموده اول برهم تعزیت
بمزلگاه او شتافت . و بیافتن منصب و خطاب ارثی و تقرر
محالات بدر در جاگیر گلشن آرزوی او سرسبز شد . در عمل
ملابت جنگ لفظ دهیراج بر نام او افزود گشت . در سده
(۱۱۷۹) هزار و یکصد و هفتاد و شش هجری بنیعتی مرا
در شد . پسر مغیره (که ازو مانده بود) جای او بسرداری
چهره برافروخت . اما چون پای دیرینه کار پردازی در میان
نبود بدو دست محالات و رسیدن بنوکری هیچ صورت نیست
لذا بعد یک در حال قلیله از جاگیر برو گذاشته بانی بضبط
در آمد . در حالت تحریر پسر مذکور (که قریب بهوائی
رسیده دهنیمت (او نام دارد) محالات دیگر از صوبه هزار بلام

(۲) نسخه [پ] دهنونت راو . یا دهنیمت راو باشد .

(باب الرابع) [۳۳۸] (مائراامرا)

نظام الدوله آصف جاہ (کہ لشکر اسلام در ملک مرہٹہ درآمد نمود - و ہر (رز متیز و آریز بود) با آنها در ساختہ شیے با جمعی برخاستہ رفت - چون متلون مزاج بود و قباحت فہمی اصلا نداشت پیش آنها ہم ساقط الاعتبار گشتہ بعد چندے در دولتآباد محبوس گردید - و بواسطت برخی ازانجا رہائی یافتہ بعد دفع جرائم ندامت گویان پیش نظام الدولہ آصف جاہ آمد - و ببعالی منصب و جاگیر بدستور سابق مورد عاطفت^(۲) شد - چون آخرها از حرکات نامناسب سرزدہ اطمینان از میان برخاست آصف جاہ او را نظر بند نمودہ در قلعہ گلکنڈہ محبوس ساخت - و رانجا در گذشت - دو پسر از باقی ماندہ بجاگیر قلیل از محالات ارثی بہرہ می برد *

• راجہ سلتان جی •^(۳)

در قوم مرہٹہ ملقب ببذالکراست - بچاجی مانک نبیرہ^(۴) انک پال (کہ در سال پانزدہم جلوس خلدوگان باصتواب بہادر خان کوکہ بنوکری پادشاہی امتیاز یافت) بہمین لقب اشتہار داشت - انک پال از اعظم زمینداران دکن بود - راجہ مذکور ابتدا بنوکری راجہ ساہو می پرداخت - و بہر لشکری او معروف بود - در عمل نظام الماک آصفجاہ بعد جنگ مبارز خان

(۲) در [بعضی نسخہ] مولف (۳) نسخہ [ب] سلطان جی (۴) در

[بعضی نسخہ] بچاجی (۵) نسخہ [ب] نایک •

(مائراامرا) [۳۲۷] (باب الرا)

نامش در ترجمه راجه ساهو بهونسله مذکور شده - پس از
 راجه مذکور اعتبار تمام دران فریق بهم رسانید - و بوجه دل
 برداشته در عهد محمد فرخ سیر باستصواب نظام الماک
 آصف جاه (که نوبت اول صوبه دار دکن شده بود) بنوکری
 پادشاهی و منصب هفت هزاری امتیاز یافته بهالکی و غیره
 محالات صوبه بیدر در اقطاع او مقرر گشت - با چهار هزار سوار
 نوکری میکرد - در تعلقه پنجم^(۲) محله (که عبارت از برگنه انکور
 و مکهل و امرچتیا^(۳) و کریچور^(۴) و اردمان^(۵) پنج محال سرکار مظفرنگر
 عرف ملکیر صوبه محمد آباد بیدر باشد که در جاگیرش
 بود) سه کوهی دریای کشا بالای کوهچه قلعه مختصر ساخته
 بچندر گنده موسوم نمود - آصف جاه پاس او بسیار میکرد
 سال (۱۱۵۶) هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری پس
 از فوت او پسرش راجه رامچند بجای او قرار یافته بمنصب
 هفت هزاری و خطاب مهاراجه سر اعتبار برافراشت - اما
 از باده دوستی و بکار نرسی در خانه او همواره داد و بیداد
 سپاه طلب خواه بود - در عمل ملاقات جنگ بذابری شدی او
 اکثر محالاتش بضبط درآمد - و باز بتقریب بحال شده
 گاه بنوکری میرسید - و گاه تغافل میکرد - در ایام ولیعهدی

(۲) در [بعضی نسخه] پنجمه (۳) نسخه [ب] مکمل (۴) در [بعضی
 نسخه] امرچتیا (۵) نسخه [ب] کرنچور

معزول شده بصوبه داری کشمیر لوای افتخار بر افراشت
و پس از حکومت سه سال از آنجا تغیر شده بحضور آمده
بعد رفتن نادر شاه از هندوستان بنظم صوبه گجرات دستوری
پذیرفت - چون مرهته دران ملک غالب افتاده بود فتوانست
عهده برای آنها شد - در جنگ اسباب بغارت داده گرفتار
گردید - چندی در حبس ماند - بعد رهائی راه دارالخلانه
پیش گرفت - و بقصبه در حد رسیده جام صمات کشید - چندی
پس داشت - ارشد آنها محمد کبیر خان است - که و تمه
صلاحت جنگ مرحوم بدکن آمده ببخشیکری صوبجات آنجا
بر افراشت - و بمنصب هشت هزاری و خطاب خانخانانی
تصاعد نموده در سنه (۱۱۹۱) هزار و یکصد و نود و یک هجری
بملک بقا پیوست - مرد یار باش و شیفته صحبت آرائی بود
اولادش باقی ست - و برادر دوم درشن الدوله مذکور عالی
خان است - که بخطاب مفتخرالدوله سرفراز و بعد مامور شدن
فخرالدوله بصوبه داری عظیم آباد از تغیر از ببخشیکری احادیان
ممتاز بود *

راجہ چندرسین

از فریق مرهته ملقب بجادون اسم - پدرش دهناجی
جادون از سرداران معتبر همراهی سنیها بهونساء بود - همواره
با فوج بسیار بتاخت و تاراج ملک می پرداخت - چنانچه

و ضابطه داني را فرود هشته هر که (جمع مي آردن مبلغه برسم
پيشکش پادشاه و نذر کوکه و تواضع خود ميگرفت - رفته رفته
ماحب تمول شد - در عهد پادشاه مذکور لفظ يار وفا دار
ضمیمه القاب او گشت - و در سنه (۱۱۴۹) هزار و یکصد
و چهل و نه هجري بخلوتکده بقا شتافت . از کمالات ظاهري
عاري بود - اما خلق و تواضع داشت - و در شيوه همت خصوص
خدمت فقرا نام بنیکوئي بر آردن - اخراجات او در عرس
مرشد خود (که در پاني پت آسوده است) و صرف چراغان
از بلده دارالخلافه تا مرقد خواجه قطب الدين بختيار کاکي
زبانزد مردم است - چون بر دستار بطرها بسيار ميزد بل نوکرانش
از راکب و راجل بدین وصف موصوف بودند بطره باز خاني
اشنهار يافت - اولاد بسيار داشت - ارشد آنها قايم خان است
برای دیدن همشیره خود حرم محترم نواب نامرجنگ شهيد
بدکن آمد - و پس از رفقه قليل مراجعت بشاهجهان آباد
نمود - بمر دیگر او هم قبل ازین چند سال دارد . دکن شده
بمذهب عمده و خطاب مظفرالدوله امتياز پذيرفته جهان
گذران را گذاشت - روشن الدوله دو برادر داشت - يکي فخرالدوله
بهادر شجاعت جنگ که پدايه هفت هزاري رسیده صباهي نقش
بود - ابتدا بخشیکري احديان داشت - در عهد فردوس آرامگاه
موبه دار پخته شده هفت سال درانجا گذرانیده بستر ازانجا

و پانصدی پانصد سوار و خطاب ظفر خان چهره رشادت برافروخت
و پس از کشته شدن شاهزاده مذکور ترک روزگار نموده التزام
محبت شاه بهیک (که بخرق و کرامات مشهور و معتقد فیه
نامبرده بود) اختیار کرد - پس ازان (که زمانه ورق برگرداند
و عزیمت فرخ سیر از پتند باراده جنگ با جهاندار شاه زبان زد
گردید) مشارالیه از درویش مزبور مبشر شده بدان سمت
شتافت - و باستصواب حسین علی خان دولت بار یافته
بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عطای عام و نقاره و پالکی
جهالردار و خطاب ظفر خان بهادر (ستم جنگ و تفویض تعلقه
بخشیکری سیوم پایه اعتبار فرائر افراخت - و پس از
جنگ با جهاندار شاه (که سلطنت نصیب فرخ میر شد)
مومنی الیه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاره هفت هزار
سوار و خطاب (رشن الدوله و عطای ماهی و مراتب تکیه
بر چهار بالش عمدگی زد - در ایام استقلال سادات باره
بمقتضای زمانه سازی خود را از آنها مینمود - پس ازان (که
نوبت سلطنت بفردوس آرامگاه رسید - و باقتضای دور فلکی
کوکه پادشاه (که زن زبان آرد) دست تقریر بود) در مزاج
آن سلطنت مرتبست مداخلت کلی بهم رسانیده رتق و فتق
مهمات پیش گرفت [نامبرده با کوکه مذکور ساز موافقت
گرفته واسطه معاملات مردم گردید - و مراسم پایه شناسی

(مآثر الامراء) [۳۳۳] (باب الرواد)

قمرالدین خان در خانه داشت - در ایام (که نظام الملک
آمف جاه پس از یافتن وزارت موبه داری اوچین بنام خلف
کلان خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ گرفت) ادر
بنیابست آن موبه تعیین کرد - و بهتر بحضور شتافته پیش
خسر خود بسر می برد - مرد غضوب بود - به آدائیهای او
با پادشاه و رزق رفت زبان زد عالم است - در وقت نادر شاه
متعهد وصول زرے (که هر مردم بلده شاهجهان آباد تفریق
یافته بود) گردید - تا آنکه بوقت موعود به نیستی سرا فرود شد *

• روشن الدوله بهادر رستم جنگ •

خواجه مظفر نام خواجه زاده نقشبندی ست - پدر کلانش
خواجه محمد ناصر نام در عهد فردوس آشیانی بهندوستان
آمده در رفعت سلطان شجاع میگذرانید - رفته رفته به منصب
هزاره پانصدی پانصد سوار و خطاب محمد فخرالدین خان
ممتاز گردید - و پس از جنگی (که مابین شاهزاده مذکور
و عالمگیر پادشاه در نواح کهجوه در داد - و سلطان شجاع
در بجانب بتگاله گردانید) مشارایه (که تعینات محل بود)
با چند کس از اقربای خود بر دیوڑی بکار آمد - پس
ازو ماند خواجه عبدالقادر نام - که بلباس درویشی بحر می برد
در عهد فرخ میر بدلربقا پیوست - خواجه مظفر پسر اوست
ابتدا بنوکرئی رفیع الشان امتیاز اندوخته بمنصب هزار

اسپ خود را رسانده بدر رفت - که مدتی از زنده و مرده او
نشان پیدا نبود *

* رعایت خان ظهیرالدوله *

برادر مایندری محمد امین خان بهادر است - صبیة قلیچ
خان در خانه داشت - اما فیمابین برادران چنانچه باید
موافقت نبود - در ایامی (که نظام الملک آصف جاه بهادر
بعد گرفتاری محمد فرخ سیر ببند و بست مالوه سره کشید)
او برفاقت بهادر مذکور بدان صوبه رفت - و در عزیمت
جانب دکن همراه بوده در جنگ سید دلدار عای خان
و عالم عای خان مصدر خدمات شایان شده از اصل و اضافه
بمنصب پنجهازاری پنجهازار سوار و خطاب ظهیرالدوله و صوبه داری
مالوه چهره عزت برافروخت - و چون این معنی خلاف مزاج
اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر (که وزیر مستقل بود)
گردید آصف جاه او را ازانجا طلبداشته بتیولداری پرگانه بالاپور
صوبه برار شاد کام ساخت - و در جنگ مبارز خان عماد الملک
قرودات نمایان نموده زخمها برداشت - و بعد از در روز

مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری
بهمن زخمها بملک فدا شتافت - پسرش عظیم الله خان اسم
که از بطن صبیة قلیچ خان بود - و صبیة اعتماد الدوله

بتدارك آن مأمور ساخت . و بعيف الدين عملي خان برادر
خود (که موبه داری برهانپور داشت) بر نوشت . که باتفاق
راجه مذکور به تذبیه که در دیهاریه پردازد - هر چند در موبه
خاندیس تلافی خاطر خواه بآن فریق فساد اندیش بظهور (۲)
اما محکم سنگه فوجهای مرته را (که در نواح احمدنگر
بتاخت و تاراج اشتغال داشتند) بمقابله و مقاتله هزیمت داده
تا پای قلعه ستاره (که مسکن راجه ساهو سم) رسانید
پس ازان همراه حسین عای خان بدار الخلافه شتافته بعد
کشته شدن خان مذکور حیدر قای خان پدینام امان جان
و آبرو بحضور پادشاه برد . و بعفو جرائم و عطای منصب
شش هزاره از اصل و اضافه مشمول عاطفت شد . و بستر
بپایه هفت هزاره مرتقی گردید . و شی (که فردای آن میان
لشکر پادشاهی و فوج قطب الملک آریز و ستیز وقوع
یافت) راجه محکم سنگه چون سابق نوشت و خواند
با قطب الملک داشت دفعه از لشکر فبروزی بدر جسته
بقطب الملک پیوست . و چون تمام روز جنگ تا بم مانده
ظلمت شب برده بر روی آفتاب عالمتاب فرو هشت
و تمام شب از آویخته سلطانی گلولهای توپ بی دری
میرسید همین که گوله بحوضه فیل سوارهی او رسید بر پشت

(۲) شاید که نرسید باشد (۳) در [نسخها] از اصل و اضافه شهنشاهی *

(باب الرابع) [۴۳۰] (مائراامرا)

و تفویض صوبه دارى اوده سرشته اعتبار بدست آورده
بدان صوبه کمر عزیمت بست - و چون مقدمه سادات برهم خورد
از اوده بحضور آمده احراز دولت ملازمت نمود - و سال هفتم
(۲)
بصوبه دارى مالوه از تغیر آصف جاه مامور شده سال نهم
چون هولکر از دکن بملک مالوه درآمده آغاز فتنه نمود
نامبرده بمدافعه برخاسته سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سی
و نه مقتول گردید - تا رسیدن صوبه دار دیگر اولادش بحفظ
بلده ارجین پرداختند *

* راجه محکم سنگه *

(۳)
از قوم کهتری ست - در سرکار امیرالامرا حسین علی خان
ملازم شده معتمد آن نوین بلند مرتبت گردید - رفته رفته
بخدمت دیوانی او سر بلند گشته بسرفوجی رسید - و در
جنگ دارُ خان (که در سنه (۱۱۲۷) هزار و یکصد و بیست
و هفت هجری (رو داد) نامبرده از جمله فیل سواران بود
پس از رسیدن اوزنگ آباد (که شورش کهدو دیهاریه مکسدار
(۴)
صوبه خاندیس از همراهیان راجه ساهو برپا شد) ذوالفقار
بیگ بخشى حسین علی خان (که بتنبیه او مامور گشته) مقتول
گردید - حسین علی خان راجه مذکور را با فوج شایسته

(۲) نسخه [ب] نهم ملهاریه و هولکر (۳) نسخه [ب] خان بهادر (۴)
در [بمضه جا] کهدو دیهاریه *

پنجهزاری و خطاب راجگی و تفویض دیوانی خالصه سراعتبار
بر افراخت . و چون این کار (که پیشدستی وزارت اسمی)
به تجویز قطب الملک وزیر بعرضه وجود آمده بود موجب
برهمی محبت پادشاه و وزیر گشت . و بحث فیما بین بطول
انجامید . و آخر موبداری مستقر الخلافه بنام از قرار یافت
و بهتر بنظم صوبه آله آباد سربلندی اندوخته بدان صوبه رفت
در ابتدای عهد رفیع الدرجات (که مردم فتنه جوی قابو طلب
نیکو سیر پسر سلطان محمد اکبر را در اکبر آباد بسطنت
برداشتند) بر زبانها افتاد که نامبرده هم میخواهد که بار ملحق
شود . اما چون از با زمیندار صوبه متعلقه خود نزاع داشت
نخواست خود را رسانید . و بعد بدست آمدن نیکو سیر
جهین علی خان عزیمت تنبیه از پیش نهاد خاطر گردانید
پیش از آنکه روانه شود از سال اول جالس فردرس آرامگاه
مطابق سنه (۱۱۲۱) هزار و یکصد و سی و یک هجری
بغده در گذشت . پس از برادرزاده از گردهر پسر دبا بهادر
(که میر شمشیر از گفته میشد) بغراهم آوردن سپاه و استحکام
برج و باره قلعه آله آباد پرداخت . اگرچه نوچه بر سر او بسرداری
حیدر قلی خان امین پذیرفت اما آخر بوساطت راجه (۲) قن چند
بمنصب پنجهزاری و سوار و خطاب راجه گردهر بهادر

(۲) در [بعضی نسخه] حیدر علی خان .

(باب الرأ) [۳۲۸] (مآثر الامرا)

خان - به بخطاب جد موسوم گشته - درین وقت فی الجملة
رشدے دارد - نصف پرگنه امرا پور سرکار مہکر (کہ از
محالات آباد این زمان است) از دیر باز در جاگیر ارست - مکرر
بخانہامانی سرکار آصف جاہ رسیدہ - در حالت تحریر دیوانی
سرکار (کہ عمدہ ترین خدمات است) دارد - اما چون این
خدمات را در سرکار ایشان امتدادے و قرارے نیست و ارباب
آن عہدے سترگ پیوستہ در معرض تبدیل و تغیرند ایام معدود
موجود خود را میگذرانند *

* راجہ چہیلہ رام ناگر *

کہ شعبہ ایست از قوم براہمہ - بیشتر در ملک گجرات
باشند - برادر دیا رام است - ہر دو در سرکار سلطان عظیم الشان
بسرانجام خدمات مالی می پرداختند - دیا رام پس از چندے
بمقر اصالی شتافت - و چہیلہ رام بفوجداری محال کرے
جہان آباد مامور بود - چون محمد فرخ سیر بادعی سلطنت
و ارادے جنگ با عم خود جهاندار شاہ از پتنہ روانہ گردید
او ابتدا ہمراہی سلطان اعزالدین پسر جهاندار شاہ اختیار نمود
پستر با چند لک روپیہ از تحصیل تعلقہ خود و جمعیت
شایستہ رسیدہ بملازمت محمد فرخ سیر پیوست - و در جنگ
مقابل کولتاش خان صف آرا گشتہ مصدر ترددات شد
و پس از دوری شدن فتح و فیروزی از اصل و اضافہ بمنصب

تحف میگوشتیدند - حکیم محسن تقرب خان (که منصب وزارت داشت) و اهدا خان (که بمصاحبت سر نخوت می افراشت) از حصد آغشتگی (که ناگزیر عالم هم چشمی سمت) کالیوه تر گردیده بکام بخش دلنشین ساختند - که احسن خان با رستم دل خان یکتائی گزیده اراده قید پادشاه دارد - آن دیوانه دش دشمن خرد دوست نشداس فورا شقه بخط خود برستم دل خان نوشت - که جواب نامه بهادر شاه میذوبسم - و استصواب شما هم مطلوب - زود بیائید - چون مشارالیه حاضر شد او را در تسبیح خانه نشانده خود در محل شتافت - فورا مردم هجوم آورده دستگیرش ساختند - و بعد سه روز آن سید مظلوم را دست و پا بسته زیر پای فیل سواری خودش انداختند و هرچند خواستند (که پامالش نماید) آن حیوان حق شناس اصلا اقدام بران ننمود - تا آنکه فیل دیگر آوردند - و بدان عذاب کشته در شهر تشریه دادند - و در حوالی املی محل (۲) مشهور مدفون گردید - زنش ببند و بسمت اطراف خانه پرداخته مستعد جنگ گردید - و چندی کشته و زخمی گردیدند آخر کار او را با یک پسر و میر حسین نام برادر رستم دل خان گرفته خانه را ضبط نمودند - حوالی مشارالیه تا حال در حیدرآباد صوبه دار نشین اسم - از بهرانش جان سپار

(که از جانب پدر بصوبه داری بیجاپور مامور بود - و در ایام هرج و مرج سلطنت بملک گیری برآمد) احسن خان عرف میر ملنگ را (که میر بخشی و سپه سالارش بود) تا کرناٹک فرستاده هرچه بافتضای وقت بدست افتاد مغنم دانسته روی توجه بتسخیر قلعه گلکنده و حیدرآباد آردن - و چون خان مذکور چهار پنج هزار سوار جرار چیده با خود داشت شاهزاده حساب او برداشته طی مراحل بتانی می نمود تا آنکه بکار طرازی و افسون پردازی احسن خان اگرچه قلعه دار گلکنده آن بایلی در ندان اما رستم دل خان فریفته لابه گری و چاپلوسی او گشته بعهده و پیمان موکد بموگند قرآن از جانب شاهزاده خاطر جمع ساخته باستقبال شتافت *

گویند شاهزاده در کمال بی سامانی و پریشانی با مردم خسته و بد حال سواره می آمد که رستم دل خان با سپاه آراسته مستعد رفته ملازمت نمود - دران وقت هرچه میخواست میتوانست کرد - اما بیاس عهد جز اطاعت و انقیاد بدل راه نداده بشهر آردن - و از روی خیر خواهی مصلحت محاصره قلعه نداده بتعین عمال و ضبط محال و گرد آردی محصول رهنما گردید - و چون سپه سالار و سردار مدبر در مرکز شاهزاده احسن خان بود و واسطه کار مشارالیه هم او شد اکثر باهم جلیس و محشور بوده بضیافت یکدیگر و تواضع

خانزمان - از امیرزادهای کار طلب صاحب نقش بود - و در حضور پدر بکار دانی و معامله فهمی نامه برآورد - و کارهای ملکی صوبه حیدرآباد را (که نظم آن به پدرش مفوض بود) او سرانجام میکرد - چون در سال چهل و پنجم جان سپار خان رخت هستی بر بسمت ایالت آنصوبه بوکلای شاهزاده محمد کام بخش تعلق گرفت - از آنجا (که رستم دل خان از رخت پدر دست در کار داشت - و بجزئی و کلی آن ولایت میرسید) بنیابن مقرر گشت - و باضافه پانصدی پانصد سوار هزار و پانصدی هزار سوار گردید - و در سال چهل و هشتم از تغیر ملائمت خان بفوجداری کرناٹک بیجاپور بافروزی پانصدی هزار سوار سرافرازی یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر دآرد خان مجددا بنیابن صوبه داری حیدرآباد سر افتخار^(۲) برافراخت - و از اصل و اضافه در هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار چهار دولت افروخت - و در آن هنگام (که عالمگیر پادشاه از آشوبگاه این سرای کاردانی بآرام جای ملک جاودانی خرامش نمود) از کار طلبی و رخت شناسی سپاه بحیار نوکر کرده در مالش و تنبیه مفسدان کوشیده باطراف و جوانب دست و پای تردد بحرکت آورد - یک سال و چند ماه بخود سری و خود رانی بسرآورد - پادشاهزاده محمد کام بخش

حسب التماس ذو الفقار خان بهادر وطن داری کوٹہ بدستور
 نیاگانش بنام پسرش رام سنگھ (که در وطنش بود - و ابتدا
 دو صد و پنجاهی و بهرور ششصدی و درین وقت پیاپی هزار
 رسید) قرار یافت . همواره بتعییناتی خان مزبور میگذرانید
 و در تنبیه رانو بن سننا کهور پوره و دیگر مرهتتا بتقدیم خدمت
 می پرداخت . سال چهل و چهارم بعیای نقاره بلند آوازه گشت
 سال چهل و هشتم بمنصب دو هزار و پانصدی مرتقی گردیده
 بعزیمت زمینداری مومیدانه از تغیر رار بدهه سنگه (که
 نهایت متمنای او بود) بشرط نگاهداشت یک هزار سوار سربلندی
 اندوخت - و پس از ارتحال خلد مکان وفات محمد اعظم
 شاه گزیده بمنصب چهار هزاری تصاعد نمود - روز جنگ
 در مقابل سلطان عظیم الشان مردانه شتافته نقد جان در باخت
 پس از پسرش بهیم سنگه سرداری وطن یافت - و در جنگ
 (که در سنه (۱۱۳۱) هزار و صد و سی و یک سید دلارای
 خان را با نظام الملک آصف جاه رو داد) بعد کشته شدن خان
 مذکور عار فرار بر خود گوارا نکرده دلیرانه از طربکده هستی
 برخاست - در حالت تحریر کمان سنگه نبیره زاده اش پرور
 ستر سال بن درجن سال بحکومت کوٹہ می پردازد *

• رستم دل خان •

پسر جان چهار خان بنی مختار است - و نواسه میرزا خلیل

(مائترالامرا) [۳۲۳] (باب البراء)

و تا عمل آصف الدوله امير الممالك در مملکت دکن بودند)
قوم انگريز کمر بر استيصال آنها بسته بر آوردند - و خود کرناٹک
حيدرآباد متصرف شدند - پستّر از بنگاله عمل پادشاهي را
برداشته صوبه بهار را بتصرف آوردند - و رفته رفته درينولا
در صوبه آله آباد و اردهه هم شريک غالب شدند - و از بنگاله
تا اراکات و تلکوکن دکن بنادر ساخته بندر سورت را هم گرفتند
و در سيکاگل و غيره سرکارات حيدرآباد دخیل گرديدند - درين
ايام بتقريب رگناهمه راد با مرهته مخالفت ورزيده در نواح
گجرات هنگامه پردازند * اللهم انصر من نصر دين محمد *
صلی الله عليه و آله و سلم *

* رام سنگه هادا *

زبيره مادر سنگه هادا سمت - چون جگت سنگه پسر مکند
سنگه هادا سال بيست و پنجم عالمگيري در گذشت و پسر از
باقي نماند پادشاه حکومت کوته بکشور سنگه برادر مکند سنگه
(که عم متوفی باشد) مقرر فرمود - و او همراه محمد اعظم
شاه بمحاصره بيجاپور تعيين گرديد - روزی (که امان الله خان
پسر الله در دي بکار آمد) او زخمی برداشت - و سال سيم بهمناني
سلطان معظم بمصمت حيدرآباد راهي شده سال سي و ششم
بهمنامت نقاره کوس بلند رتبگي برنواخته بمقر در گذشت

(۲) در [بعضی جا] سيکاگل آمده (۳) نسخه [ب] آله وردي خان *

(باب الرء) [۳۲۲] (مآثر الامراء)

آنجا اشرفی (که مراد از نقره قیمت نه آنه باشد) مسکوک بهنگ
فرنگ و پارچه ریزه مس^(۲) که آنرا بزرگ نامند یک فلوس را
چهار بزرگ - برءایا هیچ اذیت نمیرسانند - و برای مسلمانان
پوره علیحدہ مقرر نموده بودند - اما اگر کھے از آنها بمرد
باطفال او تلقین طریقه خود می نمودند *

و چون این حقیقت بمجمع خلد مکانی رسید بر طبق حکم
پادشاهی معتبر خان فوجدار گلشن آباد (که داماد ملا احمد
نایتہ بود) بر سر آنها تاخته چند کس از زن و مرد باسیری
آورد - پس ازان کپتان کوه عرضداشت بکمال تضرع بخدمت
پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمود - که ما از طرف
شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان دریا هستیم - اگر
مرضی نباشد از خشکی برخاسته بر روی دریا سایر و دلیر
باشیم - از تقصیرات آنها در گذشته فرمان مخلص^(۳) اسیران
فرنگ بنام معتبر خان رفت - پستر بر جهاز گچ سوانی (که
کلانتوین جهازهای متصل بندر سورت بود) و در دریا اهل فرنگ
غارت کرده مزاج پادشاه را شورانیدند - باز حکم تنبیه آنها
صادر شد - اما بلیت و لعل کار پردازان ملتوی ماند - آنها
رگ و ریشه درانیده قوم فراسیس را (که پس از ناصر جنگ شهید
مردارے را از جانب خود همراه مظفر جنگ کرده دادند

(۲) نسخه [ب] مثل مس (۳) در [بعضی نسخه] گچ لوائی *

متوجه نیافتن بوطن شتافته بر برادران خود غالب آمد - پستور
متصل لاهور رفته بملازمین خلد منزل پیوست - و در عهد
غردوس آرامگاه با فوج پادشاهی بر سر بهکونت سنگمه زمیندار
کوه جهان آباد تعیین شده دران جنگ بمردانگی بگرآمد - بقیه
این قوم بنوکرمی پادشاهی می پردازند - مرهقه اکثر محالات
اینها بتصرف در آرد - و در حالت تحریر فوج کلاه پوشان
فرنگ (که از بنگاله عزیمت بغدر سورت نمودند) چندی
در حدود اینها متوقف شده خرابی بسیار رسانیدند *

چون نام کلاه پوشان فرنگ بتقریب مذکور شده تحریر پار
از سرگذشت این قوم ناگزیر خامه وقائع نگار است - این گروه
از سوابق ایام باجارت حکام کنار دریا مسکن ساخته بطور رعایا
بحر می بردند - کوه بغدر حاکم نشین اینها بود - و در عهد
سلطان بهادر گجراتی بحیلہ قول حاصل ساخته دو قلعه موسوم
بدمین و بسی در کمال استحکام بغا کردند - و دیهات آباد
نمودند - اگرچه در طول چهل و پنججاه کوه در تصرف آوردند
اما در عرض زیاده هر یک کوه و نیم یک کوه نداشتند^(۳) - پای
دامن کوهات کشتار میکردند - و از جنس اعلیٰ مثل نیشکر
و اناس و برنج میکاشتند - و بدستور اشجار نارگیل و نوبل
به شمار مبلغ کالی محصول ازان بر میداشتند - و از نقود مروج

سال سي و سيوم استعفاي قلعه دارى اردني نموده بحضور آمد - و پستتر گاهى براى آوردن خزانه از خجسته بنياد و گاهى برسانيدن قافله از شهر مزبور بلكور تعيين ميشد - و در راه اكثر به تنبيه غنيم مي پرداخت - سال سي و چهارم بتعييناتى شاهزاده كام بخش چهره عزت برافروخت - و چون شاهزاده بر سر واكتميره آمد چنداوي باحسن وجوه سرانجام نمود و همراة شاهزاده بجانب چنچي (كه ذوالفقار خان درانجا بود - و غله كمى داشت) بموجب حكم با غله و غيره شتافت ذوالفقار خان او را دست راست مقرر ساخت - سال چهل و چهارم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار ممتاز شده سال چهل و هفتم بسه هزارى در هزار و هفتصد سوار سرفراز گرديد - در سال چهل و نهم سه هزارى سه هزار سوار شد - بعد ارتحال خلد مكان برفاقت محمد اعظم شاه بهندوستان رفت - و بمنصب پنجهازى رسيد و در جنگى (كه با سلطان عظيم اشان (و داد) در هراولي بكار آمد - پس از فوتش بهاري چند و پرتهمي سنگهه پسرانش بر سر وطن تنازع آغاز كردند - درين ضمن رامچند پسر كلانش (كه در ستاره گذهه بود) رسيد - چون فوج بهاري چند هم برآمد طرح داده بحضور رفت - و در رتبه (كه موكب بهادر شاهي متصل اجمير توقف داشت) رسيد - چون كسى را

از نزد دلیر خان ببهادر گزیده (که بنگاه درانجا بود) رفت
و سال بیست و یکم فوت نمود - رار داپت سال یازدهم بمنصب
دو صد و پنجاهی هشتاد سوار سرفرازی یافت - و پس از چندی
سه صدی ذات و سوار گردیده بعد فوت پدر پانصدی ذات
پانصد سوار ممتاز شد - اما نوکران پدر را بتسلی و دلاسا
نگهداشت - سال بیست و دوم بنابر وجه از خانجهان بهادر
ناظم دکن برهم زده بحضور رفت - بستر همراه اعظم شاه
باز بدکن آمد - و بهمرایه حسن علی خان عالمگیرشاهی
در ضاع کوکن رفته در جنگها ترددات نمایان بظهور رسانید
سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب ششصدی
ششصد سوار دو اسبه و سال بیست و چهارم بمنصب هفتصدی
هفتصد سوار و سال بیست و هفتم [که همراه غازی الدین
خان در آردن کبی بفوج محمد اعظم شاه (که محاصره
بیجاپور داشت) و زدن اهل مزاحمت تلاشهای مردانه بتقدیم
در آردن] از اصل و اضافه بمنصب یک هزار و پانصدی یک هزار
و پانصد سوار و خطاب رار سربلندی یافت - و سال سیوم
چون امتیاز گزیده عرف اودنی^(۲) بتصرف پادشاهی در آمد
او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار و عطای نقاره و قلعه دارئی اودنی سر مباحات برافراشت

(۲) در [بعضی نسخه] اودنی - و در [بعضی کتب تاریخ] اودنی •

شد خلد مکان در ایام شاهزادگی (که بحکومت دکن مامور بود) سبکون را نشان معه زر فرستاده طلبداشته بمنصب یکهزاري ذات بنواخت - و سید عبد الوهاب جوته گدھی (که از چنده در برهانپور وطن اختیار نموده بود) بتسخیر بکلانہ مجاز شد - و آن ملک بتصرف^(۲) سلطانی در آمد و چون اوائل سال سی و دوم جلوس فردوس آشیانی شاهزاده مزبور بعیادت پدر گرامی قدر عزیمت دارالخلافه نمود و پس از رسیدن متصل اوجین جنگ با مهاراجه جسونت سنگه رو داد نامبرده مصدر تردد شده زخمها برداشت و در محاربه دارا شکوه نیز همین قسم حسن خدمت بتقدیم رسانید - و پس از جنگ شجاع بتعاقب و تادیبه جنیت بندیده دستوری پذیرفت - بهتر تعینات دکن شده در مهم تعلقه بیجاپور در میسر میرزا راجه بود - سال دهم از میرزا راجه برهم زده بحضور رفت - و همراه محمد امین خان ناظم کابل متعین گشت - و چون صحبت او با خان مزبور موافقت نکرد سال یازدهم طلب حضور شده تعیین فوج دکن گردید و همواره در جنگها مصدر ترددات میشد - سال نوزدهم (که جنگی بهمداری دلیر خان با دکنیان (رو داد) نامبرده با دلپت پسر خود در چنداولی جا گرفت - سال بیستم بیمار شده

(۲) نسخه [ب] بتصرف درآمد *

ضمیمه گردید - سال چهل و سیوم بداروغگی جلوس از تغیر ذو الفقار خان اختصاص گرفت - و در تصغیر قلعه ستاره و قلعه پرلی ترددات شایسته بظهور آورده سال چهل و چهارم بخدمت بخشیکری درم از انتقال مخلص خان آئینه بخت را جلا داد و بعد فتح قلعه سخرلنا باغافه در صد سوار سر رشته حسن قبول بدست آورد - سال چهل و هشتم مطابق سنه (۱۱۱۵) هزار و یکصد و پانزده هجری در عین جوانی بساط زندگی در پیچید - پسرانش خایل الله خان و اعتقاد خان را (که ثانیاً بروج الله خان مخاطب شده) خلع ماتمی بخانه ابلاغ یافت - بحضور آمده تسلیهات بتقدیم رسانیدند - و صبیحه آن مرحوم بعطای چواهر قیمه پذیرفت روپیه تسلی پذیرفت *

* راولپت بندیله *

ولد راول سبکون پور بهگون رای بن راجه برسنگه دیو است - گویند وطن نیاکان این قوم کاسی ست - یکی از اسلاف اینها از انجا بر آمده در کهدیا گدده کتک سکونت اختیار نمود که بکهدیوار ملقب گردید - مدتی پیش ازین کاسی راج نام (که جد بیست و چهارم راولپت بود) در آلکائی (که الحال ببندیل کهند شهر است) جا گرفته پرستش بندها می دیوی میکرد - ازین جهت ببندیله نامزد گشته - چون در عهد اعلی حضرت سرکردگی این گرهه براجه پهار سنگه مقرر

از اردنگ آباد یا احمد نگر (که معمور پادشاهی بود) تعیین گردید - و سال سی و سیوم (که قلعه فیروز نگر عرف رایچور بمساعی جمیل پدرش روح الله خان مفتوح گشت) نامبرده مورد مرام خهری شده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار لوای کامیابی برافراخت - و سال سی و پنجم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و هفتصد سوار بر معارج ترقی عروج نمود - و چون سال سی و ششم پدرش بدار بقا پیوست از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و از تغیر مخاص خان بخدمت قور بیگی شرف امتیاز یافت - سال سی و هشتم بداروغگی بندهای جلو و پستر از تغیر مختار خان بخدمت میرآشی و اضافه پانصدی چهره افتخار برافراخت - و سال سی و نهم باتفاق جمعی به تنبیه سزاکهور پره مامور شد - قضا را آسیده کای بتفصیاء (که در احوال قاسم خان کرمانی بزبان خامه گذارش یافته) بار رسید - که اسباب همراهی داده از دست مرهقه رهائی جست پادشاه بعد سنوح این خبر او را بنظم صوبه بیدر تعیین کرد و آخر سال چهارم بحضور آمده سال چهل و یکم مخاطب بخطاب روح الله خان گشت - و بخدمت خانسامانی از تغیر فاضل خان پرهان الدین (که مستعفی شده بود) سرمایه سربلندی اندوخت پستر داروغگی دیوان خاص از انتقال سیادت خان سید اوغلان

(مائراامرا) [۳۱۵] (باب الرأ)

برای او گرفت . و بر وفق قرار ده هزار روپیه بار داد
 آریاب عناد این معامله را بے کم و کاست پیداشاه رسانیدند
 خلد مکان بعد دو سه روز بخان مذکور رسید . که راجه زر
 از خزانه گرفت . او بداهة عرض کرد که این مردم از خود غرضی
 بے لحاظ هر وقت آمده شلائین میشوند . و ما بندها را
 هر وقت جرأت عرض نیست . لهذا بالفعل ده هزار روپیه بمستدعی
 داده تتمه را نگاهداشته شد . بهنگام درخواست دفعات
 داده خواهد شد *

بالجماء آن امیر پسندیده منش همت بر فیض (سانی
 و کار روائی خلق می گماشت . و ایواب انجراح مطالب را
 بر روی ادائی و اقامی می کشود . و در امرای عالمگیری
 بفیاضی و شگفته (روئی یکتا بود . پسر دلانش سیف الله خان
 بعد فوت پدر بششماه زخمی هستی بر بخت . و پسر دومش
 خانه زاد خان است . که بخطاب پدر مخاطب شده . ترجمه او
 عابده نگارش یافته . و پسر سیوم او بیروم خان محمد باقر است
 که در عهد فردوس آرامگاه نیز زنده و بجاگیر در ساخته بود *

* روح الله خان خانه زاد خان *

پسر روح الله خان اول است . ابتدا بمنصب در خور
 و خطاب خانه زاد خان سر بلند شده سال بیست و هشتم
 جلوس خلد مکان جهمت آردن پرستار خاص اودپوری محل

چون احوالش بنفس شماری و احتضار انجامید خلد مکان بعیادتش
تشریف فرمود - آن مصروف طریقه اخلاص و منهک راه بندگی

درین اثنا (که دم واپسین بود) این بیت خواند *
* بیت *

* چه نیاز رفته باشد ز جـان نیازمندی *

* که بوقت جان سپردن بسرش رسیده باشی *

خان مزبور با صابت شعور و حدت فهم متصف بود - و اکثر
اطوار نیک و اوضاع پسنذیده داشت - و خوش تقریر و صاحب
تمهید بود - اکثر عرضهایش در پیشگاه خلافت مقبول و منظور
میشد - غریب تر آنکه مزاج خلد مکان بسیار تدین دوست و اینجا
مهم سازی و آشوب را روز بازار و با داد و ستد سروکار بود
اما قسمه نقش اعتبارش درست نشسته بود که با وجود آگاهی
پادشاه و عزم اصرار بر عدم پیش رفت نوعی ساخته و پرداخته
بعرض میفرسانید که پادشاه ناچار شده پذیرا میکرد *

گویند یکی از راجها (که بامتداد یساق دکن و دیر (سعی
زر جاگیر هندوستان احوالش بعصرت کشید) مکرر و متوایی
بوساطت روح الله خان زری بطریق مساعدت از سرکار پادشاهی
گرفت - و باز استدعا داشت - خان مزبور قبول نمیکرد - راجه
از ناچاری التماس نمود - که درین مرتبه آنچه از سرکار بدهند
یک حصه بمن و دو حصه در وجه حق السعی بگیرند - خان
مزبور گذارش احوالش بعنوان شایسته نموده سی هزار روپیة دیگر

(مآثر الامراء) [۳۱۳] (باب الرابع)

اینست که خدا هیچ رتبت نظر لطف از بندۀ خود باز نمیگیرد
مدتها بفقیری و بینوائی گذراندم . و یکدفعه پادشاهی رسیدم
که هرگز در دهم و خیال نمیگذشت . اکنون (که زمان پاداش
برخه اعمال است) زمام اختیارم بدست مثل عالمگیر پادشاه
میدهند . جای شکر است نه مقام شکایت *

بالجملة بعد ازین فتح (که در سال سی و یکم سنه ۱۰۹۸)
هزار و نود و هشت هجری برآو ظهور داد . و فتح قلعه گولکنده
مبارک باد تاریخ است) پادشاه رایت عزیمت بنظم مملکت
وسیعۀ فسیحۀ بیجاپور برافراخت . و ایالت حیدرآباد (که
بدار الجهاد موسوم شده بود) بروح الله خان ارزانی فرمود
پستر بحضور رسیده در مبادی سال سی و سیوم بانتزاع قلعه
ریچور از تصرف کفره مقهور مامور شد . خان مذکور بمساعی
جمیاه آن حصار زمینه را مستخلص گردانیده مورد تحصین
و آفرین گشت . و بغیروز نگر موسوم گردید . و در سال سی و پنجم
بگوشمال زمیندار سکر و واکندیره دستوری یافت . و در آغاز
سال سی و ششم بمناکحت شاهزاده محمد عظیم دومین خلف
پادشاهزاده شاه عالم بهادر با صبیۀ کریمۀ خود عایشه بیگم مرقی
مدارج اعزاز گردید . در آخر همین سال سنه ۱۱۰۳) هزار
و یکصد و سه در قطب آباد کلکله مرحله پیمای نیستی گردید *
روح در تن ملک نمازد *

بیگانه ساخته با خود ایل گردانید - چنانچه آن بے مروت
 حق ناشناس بیست و چهارم ذی القعدة نیم شب بخشی الملک را
 با زمست خان و مختار خان (که فرصت جویاء کرد قلعه
 می گشتند) از راه کهرکی (که اهتمام آن دروازه بآن نامعتمد
 مفوض بود) درون قلعه درآورد - و بخشی الملک یکسر بخانه
 ابوالحسن والی آنجا (که در گران خواب غفلت بود) رفته
 بے آنکه او و همراهانش حرکت مذبوحی نمایند دستگیر نمود *

گویند چون صدای دار و گیر بخشی الملک بلند شد شیون
 و فریاده از مردم محل برخاست - ابوالحسن املا از جا
 در نیامده بتسلیم هر کدام پرداخت - و از همه بجای و وداع^(۲)
 خواسته بجای خود آمده نشست - و با یاران نو رسیده
 و مهمانان ناخوانده بر سلام علیک زبانی سبقت نمود - و بے آنکه
 چین بر جبین داشته باشد و وقار سلطنت از دست دهد
 تا دمیدن سپیده صبح گرم صحبت گشت - و چون بکامل خبر
 طعام کشیدن آورد باعزه تکلیف طعام نمود - روح الله خان
 از روی تعجب پرسید - که این کدام وقت طعام است - ابوالحسن
 مدعا در نیافته یا عمدا گفت - وقت خوردن من همین است
 روح الله خان گفت - میدانم اما درین حالت تشویش چگونه رغبت
 میشود - او جواب داد که راست میگوئید - اما اعتقاد من

(۲) بهی بهای روز نیز درست باشد *

از فرقدین برگذشت - و در همین سال بیست و یکم کون شتافته
 معارفت نمود - و در سال بیست و هشتم بعطای نقاره
 سر برافراخت - و بمالش مفسدان بیجاپور (که شاهزاده
 محمد اعظم شاه آنرا محاصره داشت) رخصت یافت - و در
 آخر همین سال (که سواد شولا پور مخیم خیام پادشاهی
 بود) از بیجاپور (سیده بجای خان فیروز جنگ باقامت
 احمد نگر شتافت - و در سال سیم ماه ذی القعدة (که از فتح
 بیجاپور هفته نگذشته بود) از انتقال اشرف خان مربع نشین
 چهار بالش میر بخشگیری گردید - و در همان ایام چون رایت
 ظفر طراز پادشاهی بتسخیر حیدر آباد باهتزاز آمد (روح الله
 خان را از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار مورد
 مرحام ساخته بنظم ^(۲) اشتات موبه برهم خورد) بیجاپور گذاشتند
 و پس ازان (که محاصره قلعه استوار گلکنده بامتداد کشید)
 خان مشار اییه حسب الطلب احراز دوامت آستانبوس سلطنت
 نموده بامور کشایش قلعه مامور گشت - و خان مذکور از
 گریز فکری بلبه و فریب در آمده بوساطت زینست خان کلان
 عبد الله خان پنی بیجاپوری معروف بمرانداز خان را (که
 پیش از فتح بیجاپور بزرگی درگاه پادشاهی اختیار کرده
 باز بابوالحسن پیوسته معتمد او گشته بود) از راه و (سم اخلاص

مشمول انظار تربیت خسرانی گردید - و در سال دهم بمنصب
 در هزاری و خدمت آخته بیگی فرس کا یابی ^(۲) مهمیز نمود - و در
 سال شانزدهم بفوجدارئی دهامونی اختصاص یافت - و در همان
 ایام بذابر جهتم معزول المنصب گشت - پستتر در سال هیزدهم
 ببکالی هزار و پانصدی چهار صد سوار منصب جولانی عرصه
 نوکری شده بفوجدارئی سهارنپور دستوری یافت - و در سال
 نوزدهم باز آخته بیگی شد - و در بیستم سال از تغیر اشرف خان
 بوالا خدمت خانسامانی امتیاز اندوخت - سال بیست و دوم
 از انتقال داراب خان بمیر آتشی سرگرم گردید - و در سال بیست
 و چهارم از تغیر عاقل خان خانی ببخشیکری دوم عام ناموری
 برافراخت - و هنگامی (که ساعت وسیع مساحت دکن مطرح الویه
 پادشاهی گردید) او از کار طابی و خدمت گزینی بیشتر به تذبیه
 و تعریک مفسدان تعیین میشد - و در سال بیست و ششم
 والده ماجده او حمیده بانو بیگم (که خالۀ حضرت خلد مکان
 بود) در در نقاب عدم کشیده - نواب زیب الذسا بیگم دومی بذت
 خلافت (که از جمیع بذات مکرمه بسعادت حضور پدر بزرگوار
 خصوصیت داشت) بخانۀ (روح الله خان) فته بتمزیت پرداخت
 و پادشاهزاده محمد کام بخش او را از ماتم برداشته بملازمت
 اقدس آورد - و بصنوف عواطف پادشاهی فرق مباهاتش

بیست و چهارم مطابق سنه (۱۰۹۱) هزار و نود و یک هجری
تار و بود زنگی برگسیخت *

* رندوله خان غازی *

بیجاپوری - در وقت عزیمت سلطان اورنگ زیب بهادر
از دکن به هندوستان ملتزم رکاب بوده در معارک مصدر ترددات
پسندیده گردید - پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه
بخطاب رندوله خان و از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری
چهار هزار سوار از انجمله هزار سوار دو اسبه سه اسبه سر عزت
برافراخت - و پس از جنگ اول دارا شکوه بانعام ده هزار روبیه
ممتاز گشت - پستر بانقل شیخ میر خوانی جهت سد بودن
بر راه آمد سایمان شکوه تعین گردید - پس از ان تعینات یساق
دکن شده بمهمات پادشاهی می پرداخت - سال نهم باتفاق
دایر خان داؤد زئی به تنبیه زمیندار چانده شتافت - سال
بیست و هفتم مطابق سنه (۱۰۹۴) هزار و نود و چهار هجری
بساط هستی در پیچید *

* روح الله خان *

اول - پسر دوم خلیل الله خان یزدی سم - در آخر سال دوم
عالمگیری بصبیة امیرالامرا شایسته خان منسوب شده از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدی و خطاب خانی چهره مراد
برافراخت - و در سال ششم بخدمی مهر بخشی گری احدیان

بدست کرد . و در همین سال باضافه پانصدی پنجاه سوار
 اختصاص گرفت . سال بیست و چهارم از داروغگی مذکور معزول
 گردیده بداروغگی کتابخانه و نقاشخانه از انتقال میر صالح
 خوش نویس نقش مراد بکام خویش دید . سال بیست و پنجم
 بافزینی صد و پنجاه سوار فخل امیدش بارور گشت . سال
بیست و هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
 پانصد سوار و خطاب رضوی خان و تفویض تعلقه بخشی گری
 و رانعه نویسی صوبه احمد آباد از تغیر دوست کام و امینی^(۲)
 آنصوبه چمن آرزویش شکفت . در سال سیم از انجا تغیر شده
 پیشگاه سلطنت رسیده بتقرر خدمت عرض وقائع صوبجات
 کارش ببلندی گرائید . چون زمام سلطنت بقبضه اقتدار خلد مکان
 درآمد دولت ملازمت دریافته سال دوم بدوازده هزار (رپینه
 سالیانه موظف گشته گوشه عزمت گزید . سال پنجم مشمول
 عاطفت گشته بمنصب دو هزار و پانصدی چهار صد سوار
 و عطای خلعت و جمدهر میذاکار آب رفته بجو آورد . سال
نهم بدیوانی سرکار بیگم صاحب از تغیر رشیدای خوش نویس^(۳)
 و اضافه صد سوار کام دل برگرفت . سال دهم بخدمت جلیل القدر
 . صدارت اعظم از تغیر عابد خان و عنایت خلعت و از اصل
 و اضافه بمنصب سه هزار پانصد سوار عرصه اعتلا پیمود . سال

(۲) در [بعضی نسخه] دولت کام (۳) نسخه [اب] رشیدی *

خلد مکان میان خلد منزل و اعظم شاه نزاع در داده اولین
ظفر مند شد او بخطاب رام راجه و منصوب سه هزار و پانصدی
و زمینداری مومیدانه و کوته (که متعلق برام سنگهه نبیره
مادهو سنگهه هادا بود - و نامبرده همراه اعظم شاه کشته گردید)
لوی استلال برافراشت - و با بهیم سنگهه پسرار آغاز مناقشه
نمود - پس از درگذشتن او پسرش امید سنگهه ^(۲) چندی بحکومت
وطن پرداخته باولاد خود گذشت - در حالت تحریر کشتن سنگهه
نبیره از در وطن قیام دارد * ^(۳)

• رضوی خان سید علی • ^(۴)

دومین پور صدر الصدور میران سید جلال بخاری ست - که
احوالش جداگانه بنوک قام گذشته - چون فردوس آشیانی سال
بیستم جاس از دار السلطنه متوجه کابل گردید سید جلال را
(که دران هنگام بیماری عارض شده بود) در دار السلطنه
گذاشته نامبرده را در رکاب گرفت - که بزیابت پدر بصرانجام
تعالقه پردازد - و پس از ارتحال پدر باضافه ده بیست بمنصب
هزاری دو صد سوار کامیاب گشت - سال بیست و یکم باضافه
پانصدی دو صد سوار چهره عزت برانروخت - سال بیست
و دوم بدارنگی جواهر خانه و مرصع آلات نگین بلند نامی

(۲) نسخه [ب] دمید سنگهه (۳) نسخه [ب] داشت (۴) در [بعضی

(باب الرابع) [۳۰۶] (مآثر الامراء)

محصوران تنگ گردیده بوساطت او قلعه را سپردند - پس ازان (که شایسته خان از دکن معزول گشت - و مهاراجه جسونت سنگه جهت تادیب میوا دران ضلع متوقف شد) او نیز در همراهیانش ماند - چون همشیره را بهار سنگه بدست مهاراجه بود مهاراجه زن خود را از وطن طلبداشت و واسطه نمود که با وی ساز موافقت کوک نماید اما را بهار سنگه حق نمک مقدم داشته تن بموافقتش در نداد - و پس از رسیدن میرزا راجه جیسنگه بدکن در یساتها همپائی او اختیار کرد - و سال نهم همراه دلیر خان بر سر زمیندار چانده شتافت - از نسخه داکشا معام می شود که او مدتی در ارنک آباد نشست - با سلطان محمد معظم خصوصیت بهم رسانیده بود - سال بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۸۸) هزار

و هشتاد و هشت هجری بنیستی سرا رفت *

چون ارلان نداشت سرداری وطنش به ندیره بهگونت سنگه برادرش موسوم بانورده سنگه پسر کشن سنگه (۲) که سلطان محمد اکبر در اران صوبه داری ارجین طالبداشته - و بصدر ادای خارج بجمده رگشته گردید (تقرر یافت - و پس از فوت او پسرش بده سنگه بجای پدر بسرداری وطن سرفرازی یافت مدتی بتعیذاتی خاد منزل در کابل بود - چون بعد رحلت

(۲) در [بعضی نسخه] بانورده سنگه *

(مائراامرا) [۳۰۵] (باب الرابع)

بر طبق حکم حضور بفوجداری سرکار کامردپ^(۲) نامزد گردید
و چندی صوبه دار آدیبه ماند - سال نوزدهم از انجا معزول گردیده
تعیینات یساق دکن شد - و چندی فوجدار ناندیر بود - و قریب
مورود در گذشت *

• راور بهار و سنگه هادا •

پسر راور ستر سال است - که در جنگ متصل سموگده
بهراولی دارا شکوه جا یافته بجرأت جان در باخت - نامبرده
سال اول جلوس خلد مکن از وطن بحضور رسیده دولت دار
اندوخت - و بمذنب سه هزار سوار و عطای عام
و نقاره و خطاب رادی و زمیذاری بوندی و غیره محالات بروی
نیاگان خود سرعزت برافراخت - و در جنگ شجاع با توپخانه
پادشاهی (که پیش می چینند) تعیین شد - و پس از فرار
شجاع همراه پادشاهزاده محمد سلطان بتعاقب او مامور گردید
پس از آن (که لشکر شاهزاده از بیروم واقع راه بنگاله آن طرف
گذشت) نامبرده بخصمت شاهزاده جدائی گزیده معاودت
نمود - و بتعیینات دکن نامزد شد - سال سیوم همراه شایسته
خان امیرالامرا در محاصره قلعه احلام آباد عرف چاکنه ساخته
ملک التجار سرلشکر سلطان علاء الدین بن احمد شاه بهمنی
(که بتسخیر ملک کوکن تعیین شده بود) کمر همت بست

(۲) صفحه [پ] نامردپ *

اورا و برادر و کلابش اسد الله را باضافه منصب نوازش فرمود
 شان بیست و هشتم چون اسد الله (که تهمینه داری چاندور
 داشت) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 شان کام شده بتیولداری و نظم ایاجپور مامور گشت او بتهمینه داری
 چاندور نامزد گردید . سال سیم چون هادی داد خان عم او
 فوت نمود و دران سلطه به از دیگر نبود از اصل و اضافه
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بر نواخته آمد
 تا جمعیت هادی داد خان متفرق نشود . در ایامی که محمد
 اوزنگ زیب بهادر قوسن عزیمت از دکن جانب هندوستان
 تیزگام ساخت) او مرافقت شاهزاده گزید . پس از جنگ
 مهاراجه جهونت سنگه بعطای خلعت و علم و از اصل و اضافه
 بمنصب سه هزار و سه هزار سوار از انجمله پانصد سوار دو اسبه
 سه اسبه و خطاب پدر چهره عزت برافروخت . و پس از
 جنگ اول دارا شکوه بانعام بیست هزار (دبیه سرمایه مباحات
 اندوخت . و بعد محاربه سلطان شجاع باتفاق معظم خان سپه سالار
 در تعیناتیان شاهزاده محمد سلطان قرار یافته بجانب بنگاله
 مرخص گشت . و در معارک و مصائب آن ملک با سردار شریک
 تردد بوده در دفع اعادی طریق جانشداری سپرد . سال چهارم
 همراه سپه سالار بملک کوچ بهار و کوچ آشام در کارها مشغول
 بجهت تقدیم رسانید . سال پنجم چون از انجا معاودت واقع شد

و اراخر همین سال چون خبر هنگامه آشیاامیان برگواهتی سرحد
 بنگاله ر کشته شدن سید فیروز خان تهاانہ دار آنجا به سامع
 پادشاهی رسید او با جمعی کثیر بدان صوب دستوری پذیرفت
 و باضافه هزاري هزار سوار اختصاص گرفت - سال نوزدهم
 ازان هم برگشته بهز آستانبوس تارک مباحات آراست - و وقت
 موءود جهان گذران را گذاشت - پسرش کنور کشن سنگهه - که
 در حین حیات پدر منصب درخور یافته چنده تعینات کابل
 بود - پس ازان در خانه جنگي زخمی شده بمقر اصلی شتافت
 بشن سنگهه پسرش بمنصب هزاري چهارم سوار مفتخر گشته
 بعد فوت پدر کلان بخطاب راجگی و عنایات دیگر چهره اعتبار
 بر افروخت - چنده بمالش راتهوران و مدتی بفوجداری
 اسلام آباد می برداخت - پس ازان (که راه عدم پیش گرفت)
 سال چهل و چهارم بجیسنگهه پسرش بخطاب راجه جیسنگهه
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار ناصیه
 بخت روشن گردانید - سال چهل و پنجم همراه جماعه الملک
 اسد خان بتصغیر قلعه کهیلنا کمر همت بر بست - احوالش
 جداگانه ارقام یافته *

• رشید خان الہام اللہ •

پسر دوم رشید خان انصاری ست - چون پدرش سال
 بیستم و دوم فردوس آشیانی باخرت سوا شتافت پادشاه

و سلام و معجراجی شاهزاده نموده پس ازان رجعت القهقوي
 کرد - سال سیوم برای آوردن سلیمان شکوه (که نزد زمیگذار
 سري نگر بود - و او معرفت میرزا راجه جیسنگه فرستادن
 بحضور قرار داده) روانه گردید - و با پسر زمیگذار بدارگاه
 سلطنت آمد - و پس از تعیین شدن میرزا راجه بیساق دکن

در حضور ماند *

چون سال هشتم ملاقات نمودن سیوا بهونسله با پدرش
 بعرض رسید او بعزایت خاعت و زیور مرصع و ماده فیل
 کامیاب گشت - و چون سیوای زیور با سنبها پسر خود از دکن
 آمده بملازمت پیوست درزاول پادشاه از ناعیه او نقش استکبار
 خوانده بنامبرده (که واسطه ملازمت بود) تاکید فرمود - که
 او را نزدیک خود فرود آورده از حال او باخبر باشد - چون
 آن مکار بحیله سازی (که در احوال راجه ساهو بهونسله رتبه
 کماک اخبار سنج گشته) پنهان از انجا برآمده راه گریز
 پیش گرفت . او به بیخبری معاتب گردیده بتغیر منصب و منع
 کورنش مورد خشم شد - و پس از فوت پدر سال دهم مطرح
 انظار عاطفت گردیده بعطای خلعت و جمدهر مرصع با علاقه
 سوارید و شمشیر با ساز مرصع و اسب عربی با ساز طلا
 و غیل خلعه و عه جمل زربفت و ساز نقره و خطاب (اجلی
 و منصب چهار هزار و چهار هزار سوار سر بلندی اندوختن

(مائرا لامرا)

[۳۰۱]

(باب الرابع)

پانچ هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند شده
کلاه گوشه کامیابی کج نهاد - و سال دهم در رکاب شاهزاده محمد
معظم باز بدان صوب رفته سال شانزدهم مطابق سنه (۱۰۸۳)
هزار و هشتاد و سه هجری بمقر اصلي شتافت - مانکنگه
و مہاسنگه و انوپ سنگه پسرانش بحضور آمده بعطای خلعت
غرق مباحات برافراختند *

* راجہ رام سنگه *

کچھو راہہ پسر کلان میرزا راجہ جیہنگه اسمت - سال شانزدهم
جاوس چون فردرس آشیانی باجمیر متوجه شد از همراه پدر
رسیده بملازمت پیوست - و سال نوزدهم در حین (که پادشاه
از لاهور بصمت کابل لوای عزیمت افراخت) با پانصد سوار
از وطن آمده بعذایت خلعت و منصب هزار سوار کامیاب
گشت - و باضافہای متواترہ بمنصب دو هزار و پانصد
سوار و مرحمت علم فایز شد - سال بیست و ششم باضافہ
پانصدی امتیاز اندرخت - و سال بیست و ہفتم باز باضافہ
پانصدی چہرہ عزت افروخت - در جنگ سموگدھہ همراه دارا شکوہ
بود - پس از ہزیمت او ببارگاہ عالمگیری رسیدہ سال اول همراه
شاهزادہ محمد سلطان و معظم خان بتعاقب شجاع مامور گردید
و از اثنای راہ بشہرت اکاذیب (کہ پس از جنگ دوم دارا شکوہ
ہرزبانہا افتادہ بود) دل بای دادہ چندے ترک احمد رفت

بانهدام چیتور روانه گردید - سال سی و یکم با معظم خان
 و غیره بصوب دکن نزد شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر
 غوای عزیمت افراشته در نبرد عادلخانیه تردد عظیم نموده
 همببرد خود را از هم گذرانیده بسه زخم کاری و جراحتهای منکر
 پیاده شد - جمعی کثیر از تابینان او بکار آمدند - در جلدوی
 نیکو خدمتی از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار
 سوار و عطای خاعت خاصه و شمشیر مرصع و اسب عربی
 با زین زرین و فیل و ماده فیل درجه اعتلا پیمود - و یک لک
 روپیه در طلب تقدیمی او تن شده رخصت وطن یافت - و در
 جنگ مهاراجه جسونت سنگه با خاد مکان با جمعی از راجپوتان
 همقوم در میمنه راجه قرار گرفت - چون جنگ تراز شد نامبرده
 ناموس پرستی را خیر باد گفته بجانب وطن راه فرار پیموه
 و پس از جنگ دارا شکوه ببارگاه عالمگیری از دولت آستانبوسی
 جبین عقیدت را ثورانی ساخت - در جنگ دوم دارا شکوه چون
 در قصبه توره جاگیر نامبرده گذاشتن اسباب زیادتی با بعضی
 پرستاران محل قرار یافت او بصیانت آنجا ماند - و سال دوم
 باتفاق شایسته خان امیرالامرا و سال هفتم بهمرامی میرزا راجه
 جیستگه بسرزمین دکن تعیین گشته در کشایش قلاع متصرفه
 هیوا بهونسا و تخریب ملک عادل خان مراسم نیکو خدمتی
 و جهانفشانی بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری

بهمراهی علمای مردان خان امیر الامراء بتخصیر بلخ و بدخشان
مقرر شده پس ازان بهمراهی شاهزاده مراب بخش روانه
آن سمت شد *

چون شاهزاده مزبور بعد بهست آمدن بلخ دل ازان ملک
بر گرفته روانه حضور گردید او هم پیشاور آمد - ازانجا (که
مردم متعینه این یساق از عبور اٹک ممنوع بودند) درانجا
توقف گزید - پس ازان همراه شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر
بصوب بلخ و بدخشان مراجعت نموده در جنگ اوزبکان بهره
مامور شد رخش فتح و ظفر بر جهانند - و پس از معارفت
شاهزاده از صوبه مذکور دستوری وطن گرفت - و سال بیست
و دوم همراه شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر تعیین یساق
قندهار گردیده ازانجا همراه رستم خان بمدافعت قزلباش
پیشتر شتافته مساعی جمیله بکار برده از اصل و اضافه
بمنصب پنجهرزاري دو هزار و پانصد سوار ببلندرتبگی گزاید
یستر نوبت دوم بهمراهی شاهزاده مذکور بهم مسطور قرار یافته
بنابر بیماری در پیشاور ماند - و پس از رسیدن موکب معلی
دران نواهی درامت بار دریافته رخصت وطن حاصل کرد
و نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بهم قندهار شتافت
و ازانجا بهمراهی رستم خان جهت کفایش قلعه بست
راهی گشته سال بیست و هشتم بهمراهی علمای معدالله خان

برخاست او التزام رکاب شاهزاده از دست نداده در ایامی که
 پادشاهزاده از بنگاله گذشته روی توجه بجانب آله آباد آورد
 و ازان طرف بحکم جنم مکانی سلطان پرویز باتالیقی مهابت
 خان با افواج پادشاهی آمده تلافی فتنین (رو داد) او دست
 جلادت بر کشاده بآئین ملازمان نمک حلال جان نثار گردید
 رایشنگه پس از سریر آرائی صاحب قران ثانی سال اول
 به پیشگاه خلانم رسیده باوجود خرد سالی نظر بر حقوق پدرش
 بخلعت فاخره و سرپیچ مرصع و جمدهر مرصع و منصب دو هزار
 هزار سوار و خطاب (اجگی و اسپ و فیل و انعام بیست هزار
 روپیة سربلندی اندوخت . و سال پنجم باضافه هزار و دریست
 سوار رایت عزت برافراخت . و سال هشتم همراه شاهزاده
 محمد اورنگ زیب بهادر (که پیشتر می افواج متعینه به تذبیه
 ججهار سنگه نامزد شده بود) تعیین یافت . و سال نهم
 باضافه سه صد سوار امتیاز گرفت . و سال دوازدهم همراه
 شاهزاده دارا شکوه بصوب قندهار کمر عزیمت بست . و سال
 چهاردهم بعزیمت نقاره کوس اعتبار نواخته بهمرامی سعید خان
 ظفر جنگ بتذبیه جگت سنگه زمیندار جمو (که سرتابی
 بنیاد نهاده بود) مامور گشت . و سال پانزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار مفتخر شده همراه شاهزاده
 دارا شکوه بجانب قندهار دستوری پذیرفت . و سال هیزدهم

(مائرا لامرا) [۲۹۷] (باب الرواد)

خلعت تحلی یافت - و بستر چون کار طلبی او از روی عرضداشت
خاندوران سید محمود معلوم شد از اصل و اضافه بمنصب
دو هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار مباحات اندوخت
و پس از جنگ دوم دارا شکوه بفرجدار بی بهلسه از تغیر
راجه عالم سنگه سروراز گردیده سال سیوم برای تنبیه
جنیت بندیه (که در نواح موبه مالوه گرد فساد برداشته بود)
تعیین شد . و در سال دهم بکمک شمشیر خان (که بجهت
مالش دادن بگروه یوسف زئی مقرر بود) دستوری پذیرفت
و سال ییزدهم تعینات محمد امین خان موبه دار کابل گردید
چون بقتل خلیبر رسیده بر خان مزبور رافع شکست (داد
ازان بعد احوالش بنظر نرسیده . بیرون احاطه بادا ادرنگ آباد
مغرب رویه مایل بجنوب پورک بنام او آباد است .

• راجه رای سنگه سیمردیه •

پسر مهاراجه بهیم پور رانا امر - سنگه است . چون سال نهم
جهانگیری شاهزاده شاهجهان بهیم رانا امر - سنگه نامزد شد
و رانا پس از تنگ شدن بدراجتجا زده شاهزاده را دریافت
ازان بعد بهیم پسر او بهلازم پیشگی شاهزاده سرانتخار بوافراخته
در تنبیه زمیندار تعاقب گجرات و معاریات اهل دکن راخذ
بهشکسات گونخواه ترددات شایان بعمل آورده نامی بشجاعت
و دلیری برآورد . و چون میان پادشاه و شاهزاده غبار درونی

(باب التواد) [۲۹۶] (مأثرا لامرا)

تعیین گردید - و درین سفر مکرر مصدر ترددات^(۲) گفته با گرده
الملکان بارها چپقلشهای شایان و زد و خورد نمایان نمود - سال
بیست و دوم (که قلعه تذهار بتصرف قزلباش^(۳) رخصت)
او نیز مکرر در رکاب سلطان اورنگ زیب بتخصیر قلعه مذکور
رخصت پذیرفت - و در جنگ با قزلباش پای استقامت بر جا
داشته تلاشهای مردانه بتقدیم رسانید - و بار سیوم همراه سلطان
دارا شکوه بدانحو شتافت^(۳) - و پس از مراجعت سال بیست
و هشتم بفوجداری بهلسه مضاف صوبه مالوه سر عزت
بر افرامت - و سال سییم همراه معظم خان میر جمله نزد
سلطان اورنگ زیب بهادر بصوب دکن راهی گشت - سال
سی و یکم طلب حضور شده همراه مهاراجه جسونت سنگه
(که بمدرسه بودن بر روی سلطان اورنگ زیب بصوب مالوه
تعیین شده بود) دستوری یافت - ازانجا (که تقدیر الهی
بر میانمت او رفته بود) روز جنگ مهاراجه او را بحراسمت
بنگاه تعیین نمود - و در اثنای جنگ (که سلطان مراد بخش
بر بنگاه فوج پادشاهی دوید - و این معنی هم باعث تزلزل
خواطر گردید) او بمقتضای عقل دور اندیش با شاهزاده مذکور
بانقیاد پیش آمده توسل جست - و باستصواب او بملازمت
خلد مکان پیوست - و پس از گرفتاری شاهزاده مذکور بمذایمت

(۲) نطقه [پ] ترددات شایسته (۳) در [بعضی نسخه] بدان صوبه

و پستر سانول^(۲) سنگهه نبيره اش زمينداري اوندچهه سرهراه نمودند - در حالت تحرير پنجم سنگهه پسر سانول سنگهه مذکور دخیل است *

• راجه ديبي سنگهه بنديله ✓ •

پسر راجه بهارتمه است - پس از فوت پدر سال هفتم فردوس آشياني بمنصب در هزاري در هزار سوار و خطاب راجگي مورد مرام شد - و سال هشتم باتفاق خاندوران بمالش ججهار سنگهه تعيين گردیده بعنايت نقاره بلند آوازه گشت و پس از مسخر شدن اوندچهه (که سابق تعلق بنياگانش داشت و در عهد جهانگير پادشاه بهاس خاطر بر سنگههديو از آنها گرفته سپرد او نموده بودند) بدام راجه ديبي سنگهه قرار يافته درانجا ماند - و سرداري اوس قوم بندياه بار مفوض شد - و پس ازان (که پادشاه تا اوندچهه آمده يکوان عزيمت را بجانب دکن معطوف ساخت) او سال نهم بعد فراغ از تمشيت امور ولايت اوندچهه بهيشگاه سلطنت رسیده نزد سيد خانجهان برهه (که بتخریب ملک بيجاپور تعيين شده بود) دستوري پذيرفت - و در کارها آثار نيکو خدمتي بظهور رسانيد - سال دهم حسب التماس خاندوران بعنايت علم و نقاره کوس سر بلندي نواخت - و سال نوزدهم در رکاب شاهزاده مراد بخش بتسخير بلخ و بدخشان

(۲) نخته [ب] سانوپ سنگهه - و در [بعضی نسخه] سانوت سنگهه .

پیوسته - و سال بیست و یکم به تغبیه پسران جنیت بندیده
 (که در نواح بندیل کهند مصدر فساد بودند) معین گردید
 سال بیست و نهم با همت خان پسر خانجهان بهادر کوکلتاش
 بجانب بیجاپور شتافت - وقت رخصت بعد از خلعت
 و نقاره کوس بلند رتبی بر نواخت - و در پورش قلعه ملکپور
 تردد نمایان نمود - سال سیم بقرارگاه اصلی منزل گزید - پس از
 اگرچه پسرش بهگونمت سنگه بخطاب راجگی و مرزبان رطن
 سرفراز گردیده بود اما سال سی و یکم فوت نمود - بنابراین
 بدرخواست رانی امرکنور جد او سربراہی تعلقه مذکور بنام
 اودی سنگه ولد پرتاپ سنگه (که سلسله نسبش برآه مدهکر
 منتهی می شود - و پرتاپ سنگه بیک قریه پرگنه اوندچه
 بحر می برد) مقرر شده بخطاب راجگی سربراہی است - سال
 سی و سیوم از رطن آمده باستلام سده سنیه پرداخت - سال
 چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی
 هزار و پانصد سوار لوای کامیابی افراخته بقاعه داری کهیلدا
 (که به سخرلنا مخاطب شده) ممتاز گشت - و پس از ارتحال
 خلد مکان چون پای استقامتش لغزش پذیرفت قلعه مذکور را
 بمرهقه سپرده راه وطن گزید - پس از پرتهی سنگه پسرش

(۲) در [بعضی نسخه] ناکپور (۳) در [اکثر نسخه] سرانرازی *

سال هشتم از امل و اضافه بمنصب سه هزارى سه هزار و پانصد
 سوار در اسپه سه اسپه سرمایه نامورى اندرخت - پستر
 در نبردها با افواج عادلخانیه مکرر مصدر شیوه جانشپاری
 گردیده سال نهم بهراهی دلیر خان بیساق الکای چانده (که
 متصل برار واقع شده) متعین گردید - سال یازدهم مطابق
 سنه (۱۰۷۸) هزار و هفتاد و هشت هجری در دکن بدیار
 خاموشان شتافت - چون اولاد نداشت اندرمن برادر خرد او
 (که بعد فوت پدر خود بهار سنگه در عهد اعلی حضرت
 بمنصب پانصدی چهار صد سوار سرفرازی یافته سال
 بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش بتادیب زمیندار
 سری نگر تعین گردید - و سال سیم بیساق دکن نزد سلطان
 محمد اورنگ زیب بهادر دستوری یافت - و در عهد خلد مکان
 سال اول باتفاق سبکون بندیله به تغبیه جنیت بندیله مامور شده
 پستر تعینات دکن گشته همراه میرزا راجه جیسنکه بتقدیم
 خدمات می پرداخت (بافرزنی منصب و خطاب راجگی و عطای
 وطن در تیول سرماییه کامیابی اندرخت - در اوان موبه داری
 خانجهان بهادر چنده تمانه داری گلشن آباد داشت - چون
 سال نوزدهم روزگارش بسرآمد جسوزن سنگه نام پسرش (که
 در وطن بود) بخطاب راجگی و حکومت وطن فایز شد - و آخر
 همان سال با فوج شایسته بدکن آمده بملازمی پادشاهی

فوازش پذیرفت - و سال بیست و نهم همراه قاسم خان میر آتش
 بتادینب زمیندار سوری نگر مرخص گردیده بعطای علم و نقاره
 بلند آوازه گشت - و سال سیم بر طبق حکم لازم الاتباع نزد
 سلطان اورنگ زیب ناظم دکن شتافت - و یستر حسب الطامب
 بحضور رسیده همراه هزارچه بذابر اینکه سد راه آمد فوج
 دکن باشد تعیین گردید - و روز جنگ با سلطان اورنگ زیب
 در اثنای نبرد در تافته زخم فرار بجانب وطن خود برد - و پس
 از چندی از جانب خلد مکان بصفح جراثم و عطای منصب
 مناسب اختصاص یافته در جنگ شاه شجاع در مثل دست
 راست جا گرفته بود - پس از شکست یافتن چون شجاع
 بجانب بنگاله رفت و شاهزاده محمد سلطان بتعاقب او
 مامور شد نامبرده هم داخل کمپیان شاهزاده مزبور گردیده
 رخصت پذیرفت - و دران صوبه مصدر نیکو بندگیها گشت - سال
 چهارم با فوجی از تابینان معظم خان بتسخیر ولایت کوچ بهار
 و قنبیه زمیندار آنجا مقرر شد - و چون با جمعی که داشته
 نمی توانست آن کار را پیش برد پس از رسیدن خانخانان
 بادی ملحق گشت - و بعد وصول بملک آشام با مردم آنجا
 آویزشهای نمایان نموده نام بمردانگی برآورد - و در سال
 هفتم همراه میرزا راجه جیسنگه بصوب دکن دستوری پذیرفت
 و در محاصره قلعه پورندهر لازمه نیکو بندگی بتقدیم رسانید

خانجهان بهادر (که دران سال ناظم دکن بود) بر وقت رسیدن
و مقاهیر راه فرار پیش گرفتند - سال سیم ^(۳) بقلعه دارمی نصرت آباد
سکر و سال سی و سیوم از تغیر راه دایمت بندیده بحر است ^(۴)
امتياز گدده اودنی ^(۵) امور شد - سال سی و پنجم از انجا
معزول گردید - سال چهل و یکم رخت فنا پوشید - پس ازان
سوداری وطنش بپهرار سرورپ سنگه (که هزاری پانصد سوار
منصب داشت) تفویض یافت - در تعیذاتی ذوالفقار خان بهادر
بتقدیم خدمات می پرداخت - بعد از پسرش اندک سنگه
و نبیره اش زورآدر سنگه حکومت وطن سرانجام دادند - در
حالت تحریر گنج سنگه متبذای زورآدر سنگه که هم قوم است
جدان قیام دارد *

(۶) * راجه سجان سنگه بوندیده *

پسر راجه بهار ^(۷) سنگه است - در حین حیات پدر از
درشناسان اعلیٰ حضرت بوده بکارها تعیین میشد - چون پدرش
غوث نمون سال بیستم ^(۸) و هشتم جلوس از ازل و اضافه بمنصب
دو هزار و دو سوار در اسپه سه اسپه و خطاب راجگی

(۲) نسخه [۱] رفت (۳) نسخه [ب] بمطهراری (۴) نسخه [ب]

شکر - یا بهکر باشد (۵) در [بعضی کتب تاریخ] اودنی آمده (۶) در

[بعضی جا] بوندیده (۷) در [بعضی جا] بهار سنگه - و در [بعضی جا]

بهار سنگه (۸) نسخه [ب] هفتم *

و پدم سنگه و کيسر سنگه و موهن سنگه - سه اخير لاولد فوت کردند *

گویند بر موهن سنگه سلطان محمد معظم توجه مفرط داشت ازین جهت محمود نوکران شاهي شده بود - محمد شاه نامي مير توزک شاهزاده (که آهوی او رم کرده در دایره موهن سنگه رفته بود) سر دربار با او تقاضا کرده بشدت رسانید - و بر یکدیگر حربه انداختند - مردم دیگر هجوم کرده موهن سنگه را مجروح نمودند - پدم سنگه اگرچه با برادر اخلاص نداشت اما بمنوح این واقعه بر سر دقتش رسیده کار محمد شاه تمام ساخت - و موهن سنگه را در پالکي برداشته درانکه خانه او شدند در عرض راه کارش با تمام گرائید - انوپ سنگه از ابتدا تعینات بساق دکن شده در جنگ بهادر خان کوکه با عبدالکریم میانه در دست چپ بود - سال هیزدهم بالتعاس خان مذکور بخطاب راجکي سر عزت برافراشت - سال نوزدهم (که بهرداری دلیر خان دارڈ زئي مصاف با دکنیان صورت بست) نامبرده در مثل چنداولي جا داشت - سال بیست و یکم او را بهکراسمت خجسته بنیاد برگذاشته بودند - دوران سال . میوا بهولساہ گرد بلد مذکور غبار هنگامه برداشت - نامبرده با فوج همراهي متصل پوره خود برآمده ایستاد - درین ضمن

اورنگ زیب تعین شده بودند) حسب الطلب روانه حضور
گردیدند . او نیز بے رخصت شاهزاده از دکن برآمده برطن
خود شتافت . بنابراین سال سیوم عالمگیری امیر خان خوانی
بعهدود بیکانیر تعین شد . پس از وصول بدان حدود نامبرده
باعتذار پیش آمده همراه خان مزبور روانه حضور گشت
و بانوپ سنگه و پدم سنگه بصران خویش بدولت آستانبوس^(۳)
کامیاب گردید . و بمنصب مه هزاری در هزار سوار سرفراز
گشته بدستور سابق در تعیناتیان دکن قرار یافت . سال نهم^(۴)
همراه دلیر خان داود زئی بتذبییه زمیندار چانده رفته چون
مصدر تقصیر شده مورد عتاب گردید . و سرداری قوم از
و ریاست وطنش بانوپ سنگه بمرش مرحمت شد . و بعنایت
منصب در هزار و پانصدی در هزار سوار بر نواخته آمد
از متر موقوف آمدنی جاکیر پریشانی عاید حالش گشت
بخجسته بزیاد آمده نشست . سال دهم مطابق سنه (۱۰۷۷)
هزار و هفتاد و هفت هجری چشم از تماشای جهان پوشید
ببیرون محوطه بلده اورنگ آباد جانب جنوب مایل بمغرب
پورده بنام او آباد است . او چهار بصر داشت . انوپ سنگه

(۲) نسخه [ب] اورنگ زیب بهادر (۳) در [بعضی نسخه] بهم سنگه

(۴) نسخه [ب] داوزی - و در [بعضی نسخه] داوزی .

سر عزت بر افراخت - و سال بیست و سیوم بغزونی پانصدی
 ذات بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار رایت اعتبار
 بر افراشت - و سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب
 سه هزار و دو هزار سوار سرمایه کامرانی اندوخت - و پس ازان
 (که قلعه دولت آباد بسطون اردنگ زیب بهادر عنایت شد)
 اضافه پانصدی پانصد سوار (که بشرط قلعه داری دولت آباد
 بود) از منصب او کم گردید - و چون تعهد تسخیر سرکار
 جوار موافقه خجسته بنیاد (که شمالی آن سرحد مالک بگلانه
 و جنوبی کوکن و غربی بعضی دیهات کوکن و شرقی ناسک
 واقع شده - و بندر جیول از سمت - و سری پت زمیندار آنجا
 طریق خود سری می پیمود) نوشته داد حسب تجویز شاهزاده
 مزبور ببحالی اضافه مسطور و تنخواه سرکار جوار بجمع پنجاه
 لک دام در طلب اضافه از پیشگاه سلطنت مقرر شد - و از
 شاهزاده مذکور مرخص شده بدان صوب شتافت - و در سرحد
 جوار رسید - زمیندار مذکور قاب مقارعت نیاورده باطاعت
 درآمد - و زرے بطریق پیشکش داده خراج محال مذکور نموده خود
 گرفت - و پسر خود را برسم یرغمال همراه او گردانید - پس ازان
 معارفت نموده سال بیست و هشتم پیش پادشاهزاده آمد *

چون در ایام بیماری اعلیٰ حضرت تسلط دارا شکوه از حد
 گذشته بود امرا (که جهت تسخیر بیجاپور همراه سلطان

(که در بعضی مواقع مدفون بود) بدست داراشکوه درآمد
و در ۴۰۰ خلد مکان چندی بفروشداری اداره میپرداخت
سال نهم مطابق سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری
به نیستی سرا شتافت *

* راکرن بهورقهیه *

پسر راکرن مور است - بعد فوت پدر سال چهارم جلوس
فردوس آشیانی بمنصب در هزاری هزار سوار و خطاب زوی
و مرحمت بیگانیر در تیول شرف افتخار اندوخت - اراقل
سال پنجم از وطن آمده دولت زمین بوس دریافت - و باتفاق
وزیر خان بتسخیر قلعه دولت آباد مرخص گردید - و چون
خان مذکور بموجب حکم از اثنای راه باز گردید او نیز
مراجعت نمود - پمتر تعینات دکن گردیده در تسخیر قلعه
دولت آباد ترددات شایسته بعمل آورد - و در محاصره قلعه
پرینده نیز نیکو خدمتیا بتقدیم رسانید - پس از فوت
مهابت خان بتعیناتی خاندوران صوبه دار برهانپور اختصاص
یافت - سال هشتم (که مرکب سلطانی ظلال افکن سلطنت
دکن شد - رسید خاندان باره برای تخریب ملک بیجاپور
مرخص گردید) او را در همراهان خان مزبور برنشتند - سال
بیست و دوم بمقام قلعهداری دولت آباد از تفریح سیادت
خان و اضافه پانصد سوار بمنصب در هزار سوار

* راجه تودرمل *

شاهچاهانی - ابتدا در رفاقت افضل خان بود - بعد فوت او
 سال سیزدهم بخطاب رانی و خدمت دیوانی و امینی و فوجداری
 سرکار سپردند قامت تعلیمت آراست - سال چهاردهم فوجداری
 لکهی جنگل نیز ضمیمه گردید - چون آبادان کاری او خاطر نشین
 پادشاهی گشت سال پانزدهم بعنایت خلعت و اسب و فیل
 مباحات اندوخت - سال شانزدهم در جلدوری حسن خدمت از
 اصل و اضافه بمنصب هزار سوار در اسبه سه اسبه کارش
 بیغندی گرائید - سال نوزدهم باضافه پانصدی دویست سوار
 در اسبه سه اسبه نوازش یافته بمهرند دستوری پذیرفت
 سال بیستم بافزونی سه صد سوار در اسبه سه اسبه بر منزلتش
 افزود - و رفته رفته تعلقه او بانضمام سرکار دیبالپور و برگنه
 جالندهر و سلطانپور افزوده حامل هر ساله آن بهنجاه لک روپیه
 رسید - و از لز قرار واقع از عهده پرداخت آن برآمد - بخابران
 سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار
 سوار و خطاب راجگی درجه اعتلا پیمود - سال بیست و سیوم
 بعیای علم لوائی کامرانی برافراشت - و پس از جنگ سموگده
 چون دارا شکوه راه گریز سپرده بمهرند رسید و از راه
 احتیاط بلکهی جنگل رفته بود بیست لک روپیه از اموال او

بود . درین ضمن اهلیه دارا شکوه انتقال نمود : و برای رسانیدن تابوت از بلاهر چند کس (که همراه بودند) نیز جدا ساخت و تصمیم عزیمت ایران پیش نهاد نمود . ملک بظاهر بطریق بدرقه برادر خود را با چند کس همراه داد . آنها بعد یک دو منزل بر سر دارا شکوه ریخته دستگیر نمودند . ملک جیون کیفیت نیکوخدمتی براجیه جیستگه و بهادر خان کوکه (که بتعانیپ او بر طبق امر پادشاهی معین بودند) برنوشت . آنها بحضور آوردند . بموجب حکم سال دوم جلوس بیاسا رسید درمین بساده لوحی فریفته و عدهای دلفریب خلد مکان گردیده همواره نقش تمنای سلطنت بر صفحه سینه می نگاشت . با آنکه هواخواهانش مکرر احوال سلف بر زبان آورده در باب رفتن بی محابا با معدود پیش خلد مکان ممانعت کردند فایده نپوشید . تا آنکه چهارم شوال سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در منزل متهر پادشاه ادرا طلمپ داشته بحسن تدبیر دستگیر ساخت . ابتدا در قلعه سلیم گدهه داشته . بعد چنده بحسن گوالیار فرستاده . و حسب درخواست سرس بانئی نام محبوبه ادرا نیز رفیق زاویه بیکسی او گردانید . سال پنجم جلوس بتقریب خون علی نقی (که مراد بخش در احمدآباد بی ثبوت گناه ریخته بود . و در آن مقتول بدعوی برخاستند)

چهار صد سوار درجه پیمای تصاعد گردید - و در ایام بیماری
اعلی حضرت (که سلطان مراد بخش توطیه سلطنت برانگیخته
سکه و خطبه بنام خود کرد) خان مرزبور (فاتح شاهزاده گزید
و پس از گرفتار شدن شاهزاده مذکور بملازمت عالمگیری
پیوسته بمنصب دو هزار و سه صد سوار و تفویض دیوانی
گجرات مرزشته اعتبار بدست آورد - پس از ورود دارا شکوه
باحمد آباد اگرچه باتفاق صوبه دار رفته او را دریافت اما
در همپایی تقاعد ورزید - لهذا بعد فرار او از نزدیکی اجمیر
مجدداً مشمل عواطف پادشاهی گردیده سال سیوم بدیوانی
سرکار روشن رای بیگم و بهتر بدیوانی بیوتات مطرح انظار
الطاف گشت - سال هشتم مرحله نیستی پیمود - عبدالرحیم
خان داماد و محمد صادق پسرش خلعت ماتمی یافتند *

چون نام سلطان دارا شکوه و سلطان مراد بخش بزبان خامه
گدشتی لخته از خاتمه کار هر دو بزبان قلم می دهد - اولین
پس از شکست از قرین اجمیر راه احمدآباد پیش گرفت - و از
مردم آنجا رو تافته بملک کچه شتافت - و در مردم آنجا^(۲۱)
مرور ندیده داخل سرحد ولایت سنده گردید - ملک جیون
نام زمیندار دهادر مضاف ولایت مذکور (که از سابق مرهون
احسانهای دارا شکوه بود) بگرمی پیش آمده در خانه خود

* رحمت خان *

حكيم ضياء الدين پسر حكيم قطبا برادر حكيم ركنائى
كاشي ست . كه از مشاهير اطبا و سرآمد سخنوران بوده . ساز
محببت او با شاه عباس مامي كوك شده شاه مكرر بمنزل او پرتو
ورود افكند . بستر بملاحظه بے التفاتى شاه در عهد عرش آشياني
بهندوستان آمد . درين باب اين بيت گفته *

* گر فلک يك مبعدم با من گران باشد سرش *

* شام بيرون ميردم چون آفتاب از کشورش *

در عصر خسرو مزبور و جنت مكاني باسردگي ميگذرانيد . خان
مزبور [كه دختر كوچك طالبای آملی (كه ستي خانم پرورش
كرده بود) در حباله نكاح داشت - و ستي خانم زن نصيرا برادر
حكيم ركناء ميشود] بدین تقريب بشرف عنايت فردوس آشياني
اختصاص يافته سال چهاردهم از تغيير مير خان داورغلي
كرکيراق خانه و خطاب و انعام ماده خيل مهرباندي يالت
سال هيزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري صد و پنجاه
سوار مياهي گشت . سال بيست و دوم بتقويض خدمت
داورغلي داف و سال بيست و چهارم باضافه صد سوار چهار
سوار برافروخت . سال بيست و هفتم از تغيير مير بخشي
جديواني و داورغلي كركيراق خالفة صوبه احمدآباد المتعار باله
سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي

* راجه ركناتيه *

از پيش آوردهاى سعدالله خان است - اواخر سال بيست و ششم جلوس فردوس آشياني بـ خطاب راني و عطاى تلمدان طلا نوازش يافته سال بيست و ششم باضافه در خور در مذهب و دفتردارى خائنه و تن چهره اعتبار براندرخت - و تا سال ^(۲) بيست و نهم از اصل و اضافه بمذهب هزارى دو صد سوار گامياب گرديد - سال سيم بعد انتقال سعدالله خان به رحمت خلعت و اضافه در صد سوار و خطاب راني را يان بر نواخته شد قرار يافت كه تا تعيين ديوان اعلى امور كلّي و جزوي ديواني را بعرض خسرو راني ميرسانيده باشد - و چون قلم تقدير بران رفته بود (كه امور سلطنت بقبضه اقتدار عالمگير پادشاه هدايد) نا بمرده بعد جنگ اول دارا شكوه با زمرد اهل قلم بملازمت پادشاهي پيوست - و در جنگ شجاع و مضاف دوم دارا شكوه در مثل قول جا داشت - و پس از جلوس ثاني از اصل و اضافه بمذهب در هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب راجكي سرمايه مباحات اندرخت - امور متعلقه را باستقلال كلي سرانجام ميداد - سال ششم جلوس عالمگيري مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري كار كنان تقدير

طومار حياتش را در پيچيدند *

(۲) در [بعضى نسخه] و سال بيست و نهم *

نگشته در نگاهداشتن از اصرار نماید و لا یمکن ادرا پی سپر قاراج ساخته همت باستیصالش گمارد - و چون زمیندار مذکور از جهالت و خود سري دست از بر نداشتن تربیت خان و رعندان از خان نیز تعیین گشته کار بران بومی تنگ ساختند - او ناچار بمیرزا راجه ملتجی گشته تسلیم آن خود بدام افتاده را وسیله عفو جرائم خود ساخت - راجه در سال چهارم بهکارست سرحد غزنین از تغیر سید شهابت خان دستوری یافته پس از وصول بمکان مامور در همین سال مطابق سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجری باجل طبعی زندگی بسربرد - چون پدر خود خالی از جرأت و جرات نبود و در تحمل مشاق و انگیز متاعب حومه^(۲) درست داشت برادر خردش بهار سنگه (که همراه پدر در یساق بدخشان صدر ترددات شده عمره بجهالت کفر گذرانیده در اواخر سال سیوم عالمگیری بمیامن ارادت و عبودیت پادشاه دین پرور پرتو هدایت بر باطنش تافته توفیق ادراک شرف اسلام یافت) از پیشگاه خلیفه حق پرست بنوازش خسروانه و خطاب مرید خان ناموری اندوخت - مدتها در چوکیداری غمر بند گذرانید - تا حال از اولادش در شاهپور عرف مهر و^(۳) محال وطنش (که غربی قاراگنده اسم) مرکه راجه باشد مرید خان می نالد *

(۲) در [اکثر نسخه] بهار سنگه (۳) نسخه [ب] مهر و

عجز و ابتغال سود - و از پیشگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی ذات و سوار مهابه گشته بتهانه داری موضع چاندی سرحد سری نگر (که سلیمان شکوه از آله آباد روانه شده میخواست از راه سهارنپور بحدود پنجاب رسیده بپدر ملحق گردد - و بذابر انتشار افواج عالمگیری نتوانست شتافت - ناچار خود را بدان کوهستان انداخت) (خصت یافت - که ببند و بست بیرون آن کوه قیام ورزیده سد راه برآمدن سلیمان شکوه باشد - و پس ازان برکاب رسیده در جنگ دوم دارا شکوه بهر ادلی فوج طرح دست راست تعیین شد چون کولا بهاری پناه گاه مردم دارا شکوه بود راجه پیداهای خود را (که در کوه نوردی چالاک بودند) از عقب کولا بهاری برآوردند خود بکمک آنها سوار شده ایستاد - مخالفان قلیله دیده بیدارانه از مورچال برآمدند - و جنگ در پیوست - سرداران پادشاهی پاشنه کوب درآمیده تا سه پاس نایره حرب و آدیزش اشتعال داشت - و هنوز مورچال پا برجا بود که دارا شکوه از همت باختگی راه فرار برگزید - و چون پرتهی پست زمیندار سری نگر از کوته اندیشی و بیهوده کوشی سلیمان شکوه را در ولایت خود جا داده بخام طمعی حمایک و اعانت او می نمود راجه در سال دوم با فوجی از عساکر ظفره آثر بکوهستان سری نگر تعیین شد - که اگر زمیندار مذکور بموعظت و پند متنبه

(که مقاهیر نا امید شده از گرد شهر متفرق شدند) سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و تقرر قلعه دارمی که مرد از تغیر خلیل بیگ مباحات اندرخت . و سال بیست و پنجم باضافه پانصدی سربلندی یافته همراه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار شدافت . و در محاصره آنجا صاحب مورچال بود . و پس از معارفت از آنجا با سلیمان شکوه تعینات کابل شد . و سال بیست و ششم در رکاب شاهزاده دارا شکوه باز بجانب قندهار رفت و در محاصره آن از لوازم جانشانی دقیقه فرو گذاشت نکرد سال بیست و نهم بر طبق فرمان از که مرد روانه شده باهتلام عتبه خلافت نامه بخمت افروخته بوطن رفت . چون دارا شکوه از عالمگیر پادشاه هزینهت یافته بلاهور روانه شد ار (که حسب طلب پیش از جنگ از وطن راهی گردیده بود) مابین دهلی و سرهند با او برخورد . و بغسون و فسانه او بدام رفاقت در آمد . پس ازان (که دارا شکوه بدارالسلطنت رسیده عزیمت ملتان نمود) او نقوش بے اقبالی از نامه حالش خوانده ببهانه اینکه بوطن رفته سرانجام سپاه کذب جدائی گزید . و پشور از نیک اندیشی از وطن آمده بر کنار بیا بهخلیل الاله خان (که در تعاقب دارا شکوه بود) پیوسته بوسیله سفارش او بملازمین عالمگیری رسیده نامهت خجالت و انفعال به زمین

و پانصد سوار و دو هزار پیاده (که بکمک پدرش مقرر شده بود)
 اجرای تنخواه پانصد سوار و دو هزار پیاده از خزانه کابل
 قرار یافت - و در همین سال بتعیناتی شاهزاده مراد بخش
 (که بتسخیر بلخ و بدخشان نامزد شده بود) اختصاص
 گرفته پس از وصول بقندهار با جمعی بحراست آن مامور
 گردید - و برای سرانجام آنجا دولک روپیه حواله او شد - و از
 اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عنایت
 جمدهر مرصع و گوشواره مرورید گوی سبقت از اقران برد
 و دران ایام بکرات با اوزبکان و المانان (که باراد دست برد
 جوق جوق دران نواحی متواتر آمد و شد داشتند) بآریز و ستیز
 پرداخته رهگرایی عرصه فرار ساخت - و بتعاقب شتافته اکثری را
 مقتول گردانید - سال بیستم باضافه پانصد سوار سرافتخار^(۲)
 برانراشته بعطای نقاره کوس شادکامی نواخت - و در همان ایام
 از قندهار برای دیدن قلیچ خان بطالقان آمد - دران اثنا المانان
 با جم غفیر آمده طالقان را گرد گرفتند - و هر طرف جنگ
 می انداختند - روزی (که جانب دایره او صف بسته ایستادند)
 او بنابر وفور حماسه بر سر آنها دوید - و جنگ سخت
 در پیوست - چند کس او جان در باختند - و خود نیز سه زخم
 برداشت - و جنگ کنان خود را بدایره رسانید - پس ازان

(که مصدر حرکات لغو گردیده بود) تعیین گردید او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفرازی یافته بهمراهی سلطان مذکور^(۲) اختصاص گرفت و پس از سریرآرائی خلد مکان بدوامت ملازمت پیوسته سال اول جلوس بهمراهی محمد سلطان (که بمهم شجاع تعیین گردیده بود) استمعان پذیرفت - درین ضمن بذابربیماری چندی در اکبرآباد توقف ورزیده با بقیه کوفت عزیمت نمود - پس از روانگی از مستقر الخلافه مطابق سنه (۱۰۶۹) هزار و شصت و نه هجری جهان گذران را گذاشت *

* راجه راجروپ *

پور راجه جگت سنگه بن راجه باسو ست - سال دوازدهم جلوس فردوس آشیانی بفوجداری کوه کانگره سرفرازی یافت و چون پدرش عصیان ورزید او نیز با پدر راه موافقت پیموده با پادشاه مصدر خلاف گشت - بعد صفح جرائم پدر همراه او بدولت ملازمت پیوست - و سال نوزدهم بعد فوتش بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب راجگی و انعام محال وطن و مرحمت اسپ سر عزت برافراشت - و بضبط قاعه چوبین (که پدر او میان سراب و اندراب ترتیب داده اودا بمعافیت آن باز گذاشته بود) سرفراز گردیده از جمله هزار

سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری مردانه دار بزخم
تفنگ جان بجان آفرین سپرد *

* راجه اذروده کور *

پسر کلان راجه بیتهداس است - چون پدرش به فوجداری
اجمیر سرفراز شد او بنیابت پدر بتعلقه مسطور میپرداخت
سال نوزدهم جلوس فردوس آشیانی از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار چهره عزت برافروخت - و سال بیست
و چهارم بعطای علم شادکامی اندوخت - سال بیست و پنجم
چون پدرش فوت نمود از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
سه هزار سوار در اسبه سه اسبه و خطاب راجگی و عطای نقاره
و اسپ و فیل درجه پیمای اعتلا گردید - و قلعه داری رنجهپور
از انتقال پدرش باو تفویض یافت - پستری به همراهی شاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر (که بار دوم بیساق قندهار نامزد
شده بود) دستوری پذیرفت - و پس از مراجعت سال بیست
و ششم بتیول خود رخصت یافت - پس از آن همراه شاهزاده
دارا شکوه بمهم قندهار راهی گشت - و بعد وصول دران نواح همراه
رستم خان بهادر فیروز جنگ روانه بهست شد - و سال بیست
و هشتم باتفاق سعد الله خان بهادر جهت منهدم ساختن چیتور
و تادیب رانا نطاق عزیمت بر کمر همت بهست - سال سی و یکم
چون سلطان سلیمان شکوه باتالیقی میرزا راجه جهت دفع شجاع

باز همراه شاهزاده معطور بیساق مذکور گام جلالت پیش نهاد
و در مورچال بستن و دیگر لوازم قلعه گیری مصاعفی جمیله
بکار برد - و سال بیست و ششم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه
باز بدان هم کمر همت چست بست - چون ساعت محاسره
قریب بود باشاره شاهزاده پیشتر شتافته سال بیست و هفتم
بگرد گرفتن پرداخت - و پس از وصول شاهزاده بدان حدود
بجانب بست رفته مورچال ترتیب داده بتسخیر آن پرداخت
ازانجا (که فتح قندهار مالتوی ماند - و شاهزاده حسب الحکم
مراجعت نمود) او باشاره شاهزاده قلعه بست را ویران نموده
و اسباب باقی مانده را سوخته راهی گردید - سال بیست
و هشتم همراه جملة الملک سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور
مامور شد - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب
شش هزار و شش هزار سوار پنجهزار سوار در اسبه سه اسبه
سر بر افراخته حسب التماس شاهزاده دارا شکوه بصوبه داری
کابل از تغیر بهادر خان باقی بیگ منصوب گشت - و بلدة کابل
و پشاور در قبول او مرحمت گردید - و آخر سال سی و یکم
ازانجا معزول گشته بحضور آمد - و در جنگ متصل سه و گده
(که مابین خلد مکان و دارا شکوه (و دان) بهمراهی سپهر شکوه
در جرانغار بود - وقت زد و خورد تیز جلوی بکار برده مطابق

(باب الرابع) [۲۷۴] (مائث الامرا)

سلطانی در اماکن نو تیار شاهجهان آباد حاضر شده بعنایت خلعت مخلع گردیده برخصص جاگیر گام انصواف هرزد - پستور^(۲) بکمک امیرالامرا بسوی کابل راهی گشت - سال بیست و دوم چون خبر آمد آمد فوج قزلباش بذواهی قندهار مسموع گردیده مغاشیر طلب بزام سرداران صادر شد او از کابل آمده همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بجانب قندهار طریق اخلاص پیمود - و سرکردگی چنداول^(۳) بار متعلق شد - و پس از رسیدن دران نواحی بکمک قلیچ خان بجانب بسند شتابیده در محاربه قزلباش پا قایم کرده گوشمال از قرار واقع داد - و پس از فرار آنها ازابهایی توپخانه را (که از غلبه سراسیمگی گذاشته رفته بودند) با اسب و نیزه و بیرق بسیار گرفت - و در جایزه این حسن خدمت سال بیست و سیوم قلمه تابیدنانش در اسپه سه اسپه گردیده بخطاب فیروز جنگ چهره ناموری برافروخت و در همین سال بحضور رسیده یازده توپ خرد (که با ارابه از غنیم گرفته بود) از نظر پادشاه گذرانیده بعنایت خلعت و جیغه و جمدهر مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع و از اصل و اضافه بمنصب ششزاری پنجهزار سوار در اسپه سه اسپه و عطای اسب با زمین طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل کلاه گوشه افتخار بسپهر برون رسانید - سال بیست و پنجم

(۲) نسخه [ب] بصوب کابل (۳) نسخه [۱] چنداولی .

یغجهزار سوار بود) در اسبه سه اسبه قرار یافت . و پس از
مراجعت بجاکیر ترخیص پذیرفت . و سال شازدهم باز احرام
بارگاه درامت بسته آمده پس از چندے بجاکیر رفت *

ازانجا (که پادشاه را تسخیر بلغ و بدخشان مرکوز خاطر
گشته بامیرالامرا صوبه دار کابل درین باب حکم شده بود) سال
نوزدهم او در ذیل کمکیان امیرالامرا بکابل عازم گردید . و یستر
حسب الحکم جهت امضای زمستان در رهناس مانده در هنگام
بازگشت پادشاه از کشمیر بلاهور بملازمت پیوسته بدستوری
همراهی شاهزاده مراد بخش بیساق مسطور نامیه ارادت را
درشن نمود . و سرداری جرانغار شاهزاده بدام او قرار گرفت
چون بعد از فتح باغ شاهزاده بنابر کم تجربگی با وصف
فارضامندی پدر والا قدر دل نهاد بودن آن نواح نشد سعدالله
خان حسب الحکم بدان نواح شتافته او را با جمعه ببند و بصت
اندخود و مضافات آن کسایل نمود . و تار سیدن بدانجا مکرر
با امانان زد و خورد نموده رایت فیروزی برافراشت . و در
جلدوی آن سال بیستم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسبه
سه اسبه مقرر گردید . چون پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب
بهادر بعد رفتن دران حدود بلغ را به نذر محمد خان
حسب الحکم را گذاشته معاودت نمود او نیز بحضور رسیده
رخصت جاکیر حاصل کرد . سال بیست و یکم در جشن جلوس

و مراتب اختصا پس پذیرفته پس از وصول موکب خسروانی
 بنواح اکبرآباد رخصت سنبل (که در تیول او مقرر شده بود)
 یافت - و سال هشتم بخطاب رستم خان ناموری اندوخته همراه
 پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که پیشتر صوفی افواج
 متعینه بگوشمال ججهار سنگهه بذیله تعیین گردیده بود) دستوری
 پذیرفت - سال دهم همراه سید خانجهان بارهه بتخریب ملک
 عادلخانیه شتافته در جنگها مصدر ترددات گشت - و بحصول
 ملازمت پرداخته هنگام معارفت از دکن برخاست جاگیر
 کام اندوز گردید - سال یازدهم در هنگامه (که پادشاه متوجه
 جانب سورون شده) او استلام عتبه خلافت نموده بگونگون
 عنایت مشمول گشته بجاکیر مرخص گردید - و سال سیزدهم فیل
 برای او از حضور بارسال در آمد - سال پانزدهم در ایامه (که
 لاهور مقر موکب پادشاهی بود) بحضور رسیده همراه شاهزاده
 مراد بخش (که بتذبییه جگت سنگهه زمیندار جمو معین بود)
 بدان صوب شتافت - و در تسخیر قلاع متعلقه او سعی موفوره
 کرده چپقلشاهی مردانه بظهور آورد - پستر همراه شاهزاده مزبور
 آمده بدولت آستانبوی جبین عقیدت را نورآکین گردانید
 و برکاب شاهزاده دارا شکوه (که بمدد قلعه قندهار مقرر شده بود)
 رخت عزیمت بر بهست - و بعنایت خلعت و اسپ با یراق
 طلا مورد تفضل گشته هزار هزار از منصب او (که پنجاهزاری

بدستور سابق وکالت و سپه سالاري دار مفوظ داشت - مقرب
 خان ازین سلوک ناهموار دل از رفاقت برداشته بارادۀ نوکری
 پادشاهی سال چهارم باعظم خان ملتجی گردید - پس ازان (که
 این معنی بعرض پادشاه رسید) درجۀ استعسان یافت
 فرمان استمالت صادر شد - ماناجی درریه (که پیشدست
 او بود) نزد اعظم خان آمده بمراسم تهایی بحصول اطمینان
 پرداخت - پستتر مقرب خان با سایر همراهان بلشکر پادشاهی
 روانه شد - اعظم خان بصوابدید وقت تا گذار آورد استقبال
 نموده بمنزل خود آورد - از سرکار پادشاهی خلعت و خنجر
 مرمع و چهار اسپ و دو فیل نر و ماده و یک لک روپیه نقد
 با دو صد خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمراهانش داد
 و منصب پنجهزاری ذات و سوار بنام او و منصب رفیقانش
 (که از مدکس افزون بودند) درخور هریک تجویز نموده
 بحضور نوشت - پادشاه منصب او پذیرا نموده خلعت و کتوة
 و شمشیر مرمع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بار
 عذایمت فرمود - و بعد چندی بپیشگاه سلطنت رسیده باستلام
 سده سینه و عطای خلعت و جمدهر مرمع با پهل کتارة
 و شمشیر مرمع و اسپ با زین مطلا و فیل و انعام چهل هزار
 روپیه نقد کام دل برگرفت - سال پنجم بمرحمت ماهی^(۲)

بهره مردم سرکار خود تاکید فرمود (که زنده دستگیرش نمایند)
 مردم او را فرستادند مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت
 و هشت هجری که تیغ آوردند - پسرش مانسنگه در عهد
 عالمگیری بمنصب سه هزار و سیصد سال سی و پنجم همراه
 ذوالفقار خان بتسخیر قلعه چنچي شتافت - چون نوبت
 سلطنت بخلد منزل رسید سرداری وطنش کشتن گدازه بر اجسنگه
 مخاطب براج بهادر (که تغائی سلطان عظیم الشان میشد
 و در کابل بامیداری ریاست همراه خلد منزل بود) تقرر
 پذیرفت - و نامبرده بمنصب سه هزار و سیصد سال سی و پنجم
 تحریر بهادر سنگه پسر خود راجه بهادر دخیل وطن است *

* رستم خان مقرب خان *

از قوم چرکس است - در دامنه البرز کوه ساکن - و بیشتر
 خیمه نشین - ابتدا نوکر نظام الملک دکنی شده نام بهری
 و سرداری برآورد - و بخطاب مقرب خان مخاطب گردید
 سال سیوم جلوس فردوس آشیانی (که دکن محل ورود آن پادشاه
 گشت) او (که میر شمشیر نظام الملک بود) در مقابل افواج
 پادشاهی گشت و واگشته میکرد - چون نظام الملک فتح
 خلد پسر ملک عنبر را (که وکیل و سپه سالار او بود) مقید
 ساختن سرداری سپاه بوی مقرر گردانید - و حمید خان حبشی را
 وکیل نمود - و بعد چند روز فتح خان را از قید برآورد

دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار سرلرایی یافته همراه شاهزاده محمد اوزنگزیب بهادر بصوب قندهار دامن عقیدت بر کمزرد - و بعد وصول دران نواح همراه رستم خان جانب زمین دار شتافته در جنگ قزلباش تردد نمایان بکار برد - و سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامیاب گشته و سال بیست و پنجم باضافه هزار و زیاده پانصد سوار و عنایت نقاره باذن آوازه شده نوبت دوم برکاب شاهزاده مذکور بمهم قندهار دستوری یافت - و سال بیست و ششم نوبت سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه بیهاق مرقوم قرار یافته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیدمود - سال بیست و هشتم همراه علامی سعدالله خان بانهدام قلعه چیتور رخصت پذیرفته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه سوار اختصاص گرفت - و برگشته ماندلگده سرکار چیتور از تغیر رانا بجمع هشتاد و یک دامن بجایگزین او تن شد - در جنگ سموگده بهراولنی دارا شکوه اختصاص داشت - در اژدای زد و خورد دامن جسامت داده از توپخانه و هراول و التمش فوج مقابل گذشته در بروی فیل عالمگیر پادشاه آنچه ممکن بود تردد نمود - عاقبت پیاده شده به فیل سواری خاص باراده آنکه ریسمان عمارت را مقطوع سازد رسید - پادشاه جرأت او را تماشا نموده هرچند

• روپ سنگهه راتهور •

نبیره کشن سنگهه راتهور که بن برادر حقیقی راجه سورجسنگهه
 چون هریسنگهه عم او سال هفدهم جاوس فردوس آشیانی
 جهان گذران را گذاشت و فرزندے نداشت پادشاه روپ سنگهه
 برادر زاده او را بعطای خلعت و اضافه منصب و عزایت
 اسپ با زین نقره سرافراز ساخته کشن گذهه وطن عمش
 بتیول او مرحمت نمود - سال هیزدهم در جشن صحت بیگم
 صاحبہ صبیہ کلان پادشاه (که بغابر رسیدن شعلہ شمع بدامان
 و سوختن بدن چنده کسلمند بود) از اصل و اضافه بمنصب
 هزاره هفتصد سوار مفتخر گشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان کمره مت بست - و پس
 از رسیدن بلخ چون نذر محمد خان والی آنجا بے ملاقات
 شاهزاده راه فرار سپرد و بهادر خان و امالت خان بگفته
 شاهزاده در تعاقب او روانه شدند او از کار طلبی بے اجازت
 همپائی آنها گزید - پس از جنگ با نذر محمد خان و تغبیه
 گروه المانان (که مکرر واقع شد) در جلدوی مهسائی جمیله
 سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار
 لوای کامرانی افراشت - سال بیست و یکم بمرحمت علم چهره
 امتیاز افروخت - سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب

خان بتعاقب نذر محمد خان والی بلخ تعیین شدند او بے اجازت شاهزاده همراهی آنها اختیار کرد - و مکرر در جنگ مذکور و ستیزه المانان مصدر تردد شده سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دریست سوار سر بلند گردیده همراه پادشاهزاده محمد اوزنگزیب بهادر بیساق قندهار تعیین گردید - و بعد وصول آنجا همراه رستم خان بکشایش زمین داور شتافته سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار مفرراز شد - سال بیست و پنجم همراه شاهزاده مذکور بمهم مصطور نوبت دوم راهی گشته سال بیست و ششم بعطای فیل سر بلندی اندوخته باتفاق دارا شکوه نوبت سیوم بصوب قلعه مذکور لوای عزیمت افراشت - و بعد رسیدن آنجا همراه رستم خان بگرفتن قلعه بهت دامن همت بر کمر عقیدت زن - سال بیست و هشتم با خلیل الله خان بتذیبه زمیندار سری نگر (که در کوههای شمالی دارالخلافه شاهجهان آباد است) گام جلالت بر نهاد - در جنگ سرگنده مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در هراولی دارا شکوه قرار یافته وقت زن و خورد دسم جلالت کشاده پاس نمکخوارگی از دست نداد - و مردانه وار که تیغ خروج مقابل در آمد *

واجبة مذکور زینهار خواسته همراه آنها بحضور آمد - بموجب حکم در قلعه جنیر محبوس گردید - در سال (که عالمگیر پادشاه از دکن بعزیمت عیادت پذیر والا قدر اراده نهضت بهندوستان نمود) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار چهره کامرانی برافروخته با پادشاهزاده محمد سلطان پیش پیش روانه هندوستان گشت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگه بعنایت علم و نقاره کوس ناموری نواخت و بعد محاربه با پادشاهزاده محمد شجاع بهم بنگاله دستوری پذیرفت - و درانجا بتقدیم امور پادشاهی سرگرم بود - تا آنکه بملک فنا پیوست *

* رام سنگه *

ولد کریمی (اتهور همشیره زاده) رانا جگت سنگه است پدرش بنوکری پادشاهی امتیاز داشت ^(۲) نامبرده اواخر سال سیزدهم فردوس آشیانی بیارگه سلطنت آمده دولت بار اندوخت - و بمنصب هزار و شصت سوار سرفرازی یافت - سال چهاردهم باضافه یکصد سوار و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصد و هشتصد سوار چهره عزت برافروخت - سال نوزدهم بهمراهی شاهزاده مراد بخش بتخسیر بلخ و بدخشان تعیین یافت - و پس از رسیدن بلخ چون بهادرخان و اصالت

چیتور گام جلادت برداشت - سال سی و یکم از اهل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار و پانصد سوار و تقرر
خدمت قلعه دارمی ماند و لوامی بلند (تبگی برافراشت - و در
جنگ سموگدهه (که در هراولی دارا شکوه جا داشت) مطابق
سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری لوازم جسارت
بکار برده مقتول گردید *

• راجه اندرمن دهنديره *

(۲) شعبه ایست از قوم راجپوت - میان اینها و بذیل و پنوار
با هم نسبت میشود - وطن اینها قصبه سهر سارنگپور
مالوه است - که در دفتر سهر ^(۳) بابا حاجی مینوشتند - در عهد
عرش آشیانی راجه جگمن دهنديره شرف ملازمت در یافت
در وقت فردوس آشیانی ولایت دهنديره بسپورام برادر زاده
راجه بیتهداس کور مرحمت شد - او با جمعیتی رفته جبراً و قهراً
باخراج راجه اندرمن (که در آن وقت قابض زمیندارمی آنجا
بود) پرداخت - او پس از چند جمع کثیر، فراهم آورده
از روی استیلا آن ملک را بتصرف آورد - بنابراین سال دهم
جائوس آن پادشاه معتمد خان و راجه بیتهداس با فوج شایسته
بمالش او تعیین یافتند - و رفته حصار سهر را گرد گرفتند

(۲) نسخه [۱] که شعبه ایست (۳) در [بعضی نسخه] سهر - و نسخه

[ب] شهباز *

از بعض پرگذاشت سوکار سازنگپور مالوه است) بطریق وطن
 بظام او مقرر شد . تا سال دهم بهزار و پانصدي هزار سوار
 رسید . - چندی بقاعه داری آسیر نامور بود . سال هیزدهم ازانجا
 معزول شده سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش بیساق بلخ
 و بدخشان نامزد گشت . و پس ازان بتقریب بحضور رسیده
 سال بیستم بحفاظت قلعه کابل اختصاص پذیرفت . سال
 بیست و یکم ازانجا موقوف گردیده اواخر همان سال چون
 مناقشه عبدالعزیز خان بااندر محمد خان بمسامع ساطانی
 رسید بنابر حزم گزینی جمعی بتعیفانی کابل چهره امتیاز
 برافروختند . او نیز بدین خدمت اختصاص یافت . سال
 بیست و دوم باضافه دو صد سوار لوای کامرانی افرشته همراه
 شاهزاده محمد اورنگ زیب بیساق قندهار^(۲) تعین گردید . سال
 بیست و پنجم چون راجه بیتهلداس عم او در گذشت
 او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصد سوار
 و خطاب راجگی چهره مباحات برافروخته بار دوم همراه شاهزاده
 مذکور بمهم مسطور تعین گردید . سال بیست و ششم همراه
 شاهزاده دارا شکوه نیز بمهم مذکور رخت عزیمت بریست
 و ازانجا همراه رستم خان فیروز جنگ بتسخیر قلعه بسمت رفت
 سال بیست و هشتم بهمراهی سعدالله خان جهت انهدام قلعه

(۲) در [بعضی نسخه] قلعه قندهار *

مرخص گشت - سال بیست و نهم بتعیذاتی صوبه دکن (که
 بشاهزاده اورنگ زیب مقرر بود) سرعزت بر افراخت - و در
 فتح قلعه بیدر و کایانی مکرر با اهل دکن جنگها نموده
 قدم همت استوار داشته خدمات نمایان بظهور آورد - سال سی
 و یکم (که فلک شعبده باز توطیه دیگر بر انگیخت - و سلطان
 دارا شکوه باوصف ممانعت اعلی حضرت دست از خام خیالی
 برداشته سزاواران شدید تعجب کرد - که امرای متعینه
 دکن را زود روانه حضور سازند) با آنکه سلطان اورنگ زیب
 بمحاصره بیجاپور پرداخته کار یک در روز در کشایش آن
 بانی بود نامبرده بی رخصت شاهزاده روانه حضور گردید
 و در جنگ میان هر دو برادر (که متصل اکبرآباد (و داده)
 مطابق سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری در هراولی
 دارا شکوه جلالت غریب و جرأت سترگ بکار آورده در فوج
 قول سلطان اورنگ زیب در آمد نموده از دست دلاوران
 آن فوج بقتل رسید *

• راجه سیورام کور •

پور بارام بن راجه گوپال داس است - چون پدر و پدر
 کلان او در عهد شاهزادگی اعلی حضرت بهنگامه یورش تنه
 بکار آمدند او بیش از پیش مورد اتفاقات گردید - بعد سربرآرایی
 بمنصب در خور سرفرازی یافته مملکت دهنیره (که عبارت

سال هیزر هم بعطای خاعت رخصت وطن یافت - و سال نوزدهم
 همراه شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان دستوری
 پذیرفت - چون شاهزاده مزبور از ناتجربگی تعلقه مذکور را
 گذاشت نمود از بذایر ناسازگاری هوای آنجا یا وطن دوستی
 پیشاور درآمد - از حضور بمتصدیان انگ حکم شد - نگذارند
 که عبور نماید - سال بیستم (که سلطان اورنگ زیب بدان صوبه^(۲)
 تعیین یافت) او بهمراهی شاهزاده مسطور برگردید - و در
 نبردهای ازبکیه و گروه المانان همه وقت تلاشها بظهور آورد
 چون پادشاهزاده صوبه مزبور حسب الحکم پدر بذر محمد
 خان وا گذاشته معاودت نموده بکابل رسید از حسب الطلب
 سال بیست و یکم از کابل بحضور رسیده نعمت بار اندوخت
 و بوطن دستوری پذیرفت - سال بیست و دوم حسب الطلب
 بحضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی
 سه هزار و پانصد سوار باند رتبی یافت در رکاب شاهزاده
 محمد اورنگ زیب بمهم قندهار (که بتصرف قزلباش رفته بود)
 روانه شد - و همراه رستم خان و قلیچ خان بجانب بعت
 تعیین شده در جنگ قزلباش ثبات پائی از دست نداده داد
 دلوری داد - و سال بیست و پنجم باز همراه شاهزاده مذکور
 و سال بیست و ششم بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بمهم مسطور

و بكمك رسیدن در هرطرف كه ضرر میشد و در آردن رسد
از ظفرنگر آنچه بایست آثار پاس نمك بظهور رسانید *

شبه [كه دكفیان غافل یافته بر بنگاه خانزمان (كه راو مزبور
بحفاظت آن مقرر بود) ریختند] او را قایم ساخته دست
تجدد برکشاد - دكفیان بعد مقتول شدن برادر زاده بهاول راه
گریز سپردند - و سال هفتم در محامره قلعه پریزده مصدر
نیکو خدمتیها شد - سال هشتم (كه صوبه دارمی بالاگهات بخانزمان
مفوض گشت) او در تعیناتی خان مزبور قرار یافت - چون سال
نهم پادشاه بعزیمت مالش ساهو بهونساله و استرضای دنیاداران
دکن متوجه خاندیس شد بعد وصول بذواحمی بلده برهانپور
راو همراه خان مزبور بدولت آستانبوس پیوست - و پستتر
(كه سه فوج بهر گردگی سه عمده تقرر پذیرفت) از انجمله
فوجی (كه بهسر دارمی خانزمان مقرر شده بود) هوالی آن برادر
معطور نامزد گشت - و همه جا و همه وقت با خان مزبور
هوا گرم تنبیه اشقیاء بوده جلالت کارها بتقدیم رسانیدی - و غایبانه
باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاره هزار سوار مباحی
گردید - و پس ازان سال چند بتعیناتی دکن گذرانیده سال
پانزدهم همراه شاهزاده محمد اوزنگ زیب ناظم دکن بحضور
آمده بتسلیم سده سلطنت پرداخت - و همان سال در ركب
سلطان دارا شکوه بیساق قندهار تعیین شد - و پس از معارفت

مايل بشهال، پورگ بڨام او آباد است *

* راء ستر سال هادا *

نڊيرگ راء رتن است - گوڤي ناڙهه پدر او با جڙه لاغر
 آنقدر قوت داشت که میان دو شاخ درخت (که هرکے بگندگی
 چون ستون شامیانہ متوسط باشد) نشسته پا بریکے و پشت
 بر دیگرے نهاده از هم جدا میساخت - و بهمین زورهای بیجا
 بیمار شد - و در زندگی پدر جان در باخت - چون سال چهارم
 جلوس فردوس آشیانی راء رتن رخت زندگی بر بستم برسم
 راجپوتیه (که هرگاه پسر کلان بمیرد جانشینی پدر وارشد اولاد
 متوفی تعاقب میگيرد) پادشاه او را بمنصب سه هزاري دو هزار
 سوار و خطاب راءي بر خواخته ولایت بوندي و کنکر و پرگنات
 آن نواحی (که وطن راء رتن بود) بتیول او مرحمت فرمود
 و پس ازان (که او از بالا گهات رسیده سعادت بار یافت)
 چهل فیل (که از جند او باقی مانده) پیشکش گویان بنظر
 پادشاه در آورده - هیزده فیل (که قیمت آن دو لک و پنجاه هزار
 روپیه شد) در سرکار مانده تتمه بار مرحمت شد - و بعنایت
 خلعت واسپ با زین نقره و عطای علم و نقاره سرافتخار
 برافراخت - و پستر تعینات صوبه دکن گردیده باتفاق خانزمان
 سال ششم در محاصره قلعه دولت آباد از خبرداري مورچال

گريخته بانوپ سنگه زميندار باندھو [كه بناير ويراڻي قلعه
 مزبور بريوان^(۲) نام جائے (كه چهل كروهي قلعه مزبور است)
 ميگذرانيد] يذاه برد - راجه يھار سنگه از بيست و پنج كروهي
 بر سر ريوان تاخت - ادوپ سنگه تاب در خود ندیده با عيال
 خود و هرديرام مسطر فرار گزیده بکوهستان^(۳) نتوتاهر رفت
 راجه بريوان رسیده آنرا خراب ساخت - چوں درين ضمن فرمان
 طاب بنام او صادر شد سال بيست و پنجم آمده جبهه ساي
 عتبه خلافت گشت - و يك فيل و سه ماده فيل (كه از
 اسباب زميندار باندھو بدست آورده بود) از نظر پادشاه
 گذرانيد - و باز دوم بهمراهي سلطان اورنگ زيب بيساق قندهار
 تعيين گرديد - سال بيست و ششم در ركاب سلطان دارا شكوه
 باز سده بيساق مزبور دستوري پذيرفت - و در محامره قلعه
 مذکور صاحب مورچال بود - و چون شاهزاده بے نيل مقصود
 باز گرديد او نيز بحضور رسیده سال بيست و هفتم (خمس)
 وطن يافت - و سال بيست و هشتم مطابق سنه (۱۰۶۴) هزار
 و شصت و چهار هجري پيمانه حیات او لبريز شد - پادشاه
 سجان سنگه بصر گلان او را (كه احوالش عليه نكارش
 پذيرفته) بجانشيني و اندرمن بصر ديگر را بمنصب پانصدي
 چهار مد^(۴) در نواخت - بيرون محوطه اورنگ آبان غربي

(۲) در [بعضی نسخه] بريوان (۳) نسخه [ب] نذوپاهر •

مرتضی داشت) رخصت یافت - پس از رسیدن بآن تعلقه جنپوت
 فتنه جورا طانت خود سری نماند - چار و ناچار پیش او آمد
 و سال هیزدهم بتعیذاتی علمی مردان خان امیرالامرا بتسخیر
 بدخشان روانه شد - چون دران سال مهم مذکور صورت نگرفت
 سال نوزدهم هزار سوار دیگر از منصب او دو اسپه سه اسپه
 قرار یافته در رکاب سلطان مراد بخش بیساق بلخ و بدخشان
 مرخص گشت - و در جنگ با اوزبکان و المانان پای کمر
 نیادرده در قاضی بر جمعیت آنها دقیقه نامرعی نگذاشت
 و پس از مراجعت سلطان مرقوم تا رسیدن شاهزاده اورنگ زیب
 بهادر درانجا متوقف بوده در سال بیست و یکم همراه
 شاهزاده مزبور معاودت نموده بسعدت آستانبوس فایز گردید
 و سال بیست و دوم بهمراهی سلطان اورنگ زیب بتسخیر
 قلعه قندهار (که قزلباش گرد گرفته بودند) دستوری یافته
 پس از معاودت ازانجا بوطن مرخص گردید - و سال بیست
 و چهارم باضافه هزاره ذات هزار سوار تابینان او را دو اسپه
 سه اسپه ساخته از تغیر سردار خان بجایگزینی چورا گذه
 سرفرازی یافت *

• و چون بآن نواحی رسید هردیوار زمیندار آنجا (که پدرش
 بهیم نراین نام را ججهار سنگهه بعهد طلبیده کشته بود)

بهمراهی شایسته خان نامزد شد - و در همین سال بمطای خطاب
 واجگی اوای ناموزی برافراشت - و چون اعظم خان صوبه دار
 دکن بر سر خانجهان لودی متصل بپیر قاخت و محاربة عظیم
 رو داد نامبرده مصدر ترددات شایان گشت - یکی از همراهانش
 در زد و خورد بهادر^(۲) برادرزاده خانجهان رسیده سرش از تن
 جدا کرده باو رسانید - و او پیش اعظم خان آورد - پس ازین
 مدتها بتعیذاتی یساق دکن مامور بود *

در محاصره و تسخیر قلعه دولتاباد از جلالت ذاتی و رشد
 فطری در زد و خورد با مخالفان و قتل و قمع آن گروه دقیقه
 فرو گذاشت نموده آثار نیکو بزدگی بظهور آورد - و همچنین
 در محاصره قلعه برینده نیز خدمات شایسته بتقدیم رسانید
 پس از فوت مهابت خان خانجاندان او بتعیذانی خاندوران
 (که بنظامت برهانپور مامور بود) اختصاص پذیرفت - و سال
 نهم چون پادشاه بدکن تشریف برده افواج جهت تغذیه ساهو
 بهواسله تعیین نمود نامبرده بهمراهی خانزمان مقور شد - و سال
 یازدهم برکاب سلطان اوزنگ زب بهادر از دکن آمده نعمت
 ملازمت اندوخت - و در همین سال باضافه هزار سوار در اسبه
 سه اسبه سربازان گردیده به تغذیه جنیت بخندیل^(۳) (که از نوکران
 برسانگه دیو و ججهار ساخته بود - و درینوقت دران مالک شیوه

(۲) نسخه [ب] بهادر خان (۳) در [اکثر نسخه] چونت .

هزار و دویست سوار پیروایه عزت پذیرفت - و سال سیّم
فوجدارى آنجا ضمیمه قلعه دارى یافته هشتصد سوار در تابینانش
افزود شد - در جنگ سموگده بهراوى سلطان دارا شکوه بود
اما از عالمگیر نامه مستفاد میشود که در عهد خلد مکان هم
سرگرم خدمات بود *

(۲) * راجه بهار سنگه بنديله *

پهر راجه بر سنگه دیو است - پس از جلوس فردوس آشیانی
ببھالی منصب دو هزارى هزار و دویست سوار سر عزت
برافراخته بهتر باضافه هزارى هشتصد سوار بمنصب سه هزارى
دو هزار سوار سر باندى یافت - و در همین سال چون بمالش
ججھار سنگه (که از دارالخلافه فرار نموده بود) افواج تعیین شد
او بهمراهى عبدالله خان بهادر مامور گردید - از آنجا (که در
مسخر ساختن قلعه ایرج مھامى جميله بکار برد) بالتماس
خان مزبور بعنايت نقاره سر بلند شده کوس نامورى نواخت
و چون ججھار سنگه بعجز گرائیده بعد عفو زلات پدیشگاه
سلطنت رسید از محالات متصرفه او آنچه افزود از طلب او
بود برخى بجاگیر راجه مزبور تنخواه شد - و اوائل سال سیوم
(که پادشاه در صوبه خاندیس رسیده سه فوج بسرکردگی
سه عمده جهمت تخریب ملک نظام الملك تعیین فرمود) او

سنگه بجهت سد بودن براه آمد فوج دکن بمالوه تعیین گردید
 و در جنگ (که میان مهاراجه و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
 متصل اوجین (و داده) دست جلالت کشاده مردانه دار جان را
 نثار آبرو ساخت - و سیومین بهیم - که بعد فوت پدر بمنصب
 در خور سرفرازی یافته در جنگ سموگنده همراه دارا شکوه بود
 وقت نبرد دست جرات برکشاده قریب قور فوج شاهزاده
 محمد اورنگ زیب رسیده بکار آمد - چهارمین هرجس
 (که در عهد خلد مکان نیز بذوکری میپرداخت - بعد فوت
 راجه ده لک روپیه (که از مانده بود) شش لک روپیه نقد
 و سوای آن جنس از براجه انورده و سه لک روپیه بارجن
 و شصت هزار روپیه به بهیم و چهل هزار روپیه بهرجس
 مرحمت فرمود - و گرد هرداس برادر خرد راجه مذکور سال نهم
 اعلیٰ حضرت بعد مقتول شدن چهار سنگه بذیل و مسخر
 گردیدن قلعه جهانسی بقلعه داری آنجا نامزد شد - و سال
 پانزدهم بمنصب هزاری چهار صد سوار مرتقی گردید - و سال
 بیست و دوم باضافهای متواتره تابینانش هزار سوار قرار
 یافت - و بعد فوت راجه مزبور از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار و دویست سوار تفوق جست - و بکرات
 بتمخیر نذهار تعیین یافته سال بیست و نهم از تغیر سیادت
 خان بقلعه داری اکبرآباد سر بلندی اندوخته بمنصب دوازده

بمحضور سیده یکہزار سوار دیگر از قابینانش دو اسپہ سہ اسپہ
 قرار یافتہ بہمراہی شہزادہ اورنگ زیب بپیکار قزلباش (کہ
 بمحاصرہ قلعہ قندھار پرداختہ بودند) مباہی گشت - چون
 تسخیر قلعہ صورت نہست سال بیست و سیوم حسب الطلب
 ہمراہ شہزادہ بعتبہ خلافت خود را رسانید - و بوطن دستوری
 پذیرفت - سال بیست و پنجم مطابق سذہ (۱۰۶۱) ہزار
 و شصت و یک ہجری درانجا درگذشت *

چون بقدم فدريت و رسوخ عقیدت موصوف و مورد عاطفت
 خاص بود پادشاه تاسف فرمودہ بازماندہای او را بگونگون
 نوازش سربازان ساخت - پسر کلانش راجہ انزودہ است - کہ
 احوالش جداگانہ تصطیر پذیرفتہ - و دومین ارچن - در حین
 حیات پدر بردشنامہی فردوس آشیانی ممتاز بود - (وزے) کہ
 راو امر سنگہ را تہور صلابت خان میر بخشہ را در دربار پادشاهی
 گشت) او بجسارت پیش آمدہ دو شمشیر بر او مزبور
 انداخت - و سال نوزدہم ہمراہ شہزادہ مراد بخش بیساق
 بلخ و بدخشان تعیین شد - و سال بیست و یکم از اصل و اضافہ
 بمنصب ہزاری ذات ہفتصد سوار و سال بیست و دوم باضافہ
 صد سوار و سال بیست و پنجم بعد فوت پدر باضافہ پانصدی
 ہفتصد سوار ~~مر بلندی اندوختہ~~ مکرر برکاب شہزادہا بمہم
 قندھار تعیین گردید - سال ہی و دوم ہمراہ مہاراجہ جسونت

باستخلاص ولایت مذکور تعیین گردید - پس از وصول بدانجا
 حصار شهر را مورچال بست - زمیندار تنگ شده آمده معتمد
 خان را دید - راجه مزبور بحضور رسیده از اصل و اضافه
 بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار و عطای ولایت دهنده
 بطریق وطن علم اعتبار برافراشت - سال یازدهم (که پادشاه
 عزیمت دارالسلطنت لاهور فرمود) او بقلعه داری اکبرآباد
 مامور گردید - سال دوازدهم بر طبق حکم خزانه از اکبرآباد
 بدارالسلطنت برد - و سال چهاردهم بانتقال وزیر خان بمحافظت
 اکبرآباد و حراست قاعه آن مرخص شد - سال شانزدهم پس
 از وصول موکب پادشاهی باکبرآباد از اصل و اضافه بمنصب
 پنجهزاری سه هزار سوار مرقی گشت - و سال نوزدهم از
 اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار کام دل
 بر گرفته بهرادی شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان
 مامور گردید - و پس از تسخیر بلخ چون شاهزاده اضطراب
 نموده بحضور رسید و سعد الله خان برای بند و بست آنجا
 رفت او بموجب حکم معه پس ماندهای نذر محمد خان والی
 باخ سال بیستم بحضور آمد - و سال بیست و یکم (که پادشاه
 داخل اماکن نو ساخته شاعجهان آباد شد) او از اصل و اضافه
 بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار هزار سوار دو اسبه سه اسبه
 سرمایه عزت اندوخته تعینات کابل شد - و سال بیست و دوم

(باب الرأ) [۲۵۲] (مائرا لمر)

راجه گجه نگه مرخص شد - و در جنگ خانجهان لودي مصدر
ترددات شایسته گشت *

ازانجا [که حقوق وفاداری او و پدرش مطمح نظر پادشاه بود
و از آرزوی قلعه داری (که بدون آن پایه راجگی اعتبار ندارد)
داشت] سال چهارم بقلعه داری رنجهپور از تغیر قلعه دار خان
چيله سر باندي یافت - سال ششم بفوجداری دار الخیر اجمیر
از تغیر میرزا مظفر کرمانی چهره عزت برافروخت - و پستور
در رکاب شاهزاده محمد شجاع بصوب دکن تعین شده
در محاصره پریزده مصدر ترددات شایان گردیده جوهر
فدویت را بر روی کار آورد - چون تسخیر قلعه مزبور صورت
نیست و شاهزاده طالب حضور شد از پس از وصول پیشگاه
خسروانی سال هشتم بصوب اجمیر مرخص گشت - سال نهم
(که پادشاه بدکن ورود نموده به تنبیه ساهو بهونه‌ها سه فوج
بهرداری سه کس تعین ساخت) او در زمرة تعیناتیان خاندوران
بود - چون از رفور غنایت ولایت دهندیره بسیورام برادرزاده او^(۲)
مرحمت شده بود و او با جمعیت رفته اندر من زمیندار را
ازانجا بر آورده و زمیندار مذکور پس از چند انبوه
فراهم کرده از سیورام آن ملک را بتصرف در آورد بغابران سال
دهم راجه مذکور با جمعی (که سرکرد آن معتمد خان بود)

(۲) در [بعضی نسخه] دهند پره - و در [بعضی جا] دهندیره *

و سیسودیہ بقبضۃ اقتدار در آزند) در تصرف این قوم بود - بعد
غالب شدن آنها زمینداری بعضی برگزانت متعلق باینها ماند
نامبرده پسر درم راجه گوپالداس کور است - که در ایام
مراجعت سلطان خرم از بنگاله و دزد ببرهانپور قلعه دار
آسیر بود - پس ازان شاهزاده او را نزد خود طلبداشته سردار
خان را بجای او گذاشت - و در محامره گتیه با پسر جانشین
خود بآرام نام بمردانگی جان نثار گردید - او در جذیر از وطن
آمده بملازمت پیوست - بعد سربراہی اعلیٰ حضرت بمنصب
سه هزار و پانصد سوار و خطاب راجگی و علم و ادب
با زین نقره و فیل و انعام سی هزار روپیہ نقد چہرہ کامیابی
بر افروخت - و پستتر بتعیناتی خانجہان لودی بمالش جہار
سنگھہ بندیلہ مرخص گردید - و سال درم ہمراہ خواجہ ابوالحسن
بتعانتب خانجہان لودی دستوری یافت - مشارالیه از فرط
کار طلبی انتظار سرکرده نکرده چون باد وزان روانہ شد - متصل
دہواپور بار رسیدہ جنگ انداخت - و بدستور راجپوتان
پیادہ پا شدہ داد دلیری داد - و بملکونہ زخم سرخروئی
حاصل نمود - و در جلدوی ترددات مذکور باضافہ پانصد سوار
و عذابت نقارہ کوس شادکامی نواخت - و سال سیوم (کہ پادشاہ
بدکن رسیدہ سه فوج بسرکردگی سه کش برای تذبہ خانجہان
لودی و تحریب ملک نظام الماک دکنی تعین فرمود) او باتفاق

برهانپور چنان به بند و بست و تعب افزود که مفسدان کوهی
 (که از هنگامهٔ رهنی و دزدی آنها متوطنان شهر شده
 نمی آسودند) زندگی خود را مغتنم شمردند - و در اخیر ایام
 از مدتی بضبط تانگانه میپرداخت - و در ناندیر میبود - تا حال
 درین مکان اولاد او و برادرش هادی داد خان تعینات مانده اند
 در سال بیست و دوم شاهجهانی سنه (۱۰۵۸) یک هزار
 و پنجاه و هشت در صوبه داری ناندیر بمطاعتی در نوردید
 در شمس آباد مؤدی به آباد کرده باغی طرح انداخته - نعش
 او را برده همانجا مدفون ساختند *

گویند علم چندانی نداشت - اما از همه جا با خبر بود
 در تاریخ بے نظیر - و در مذهب حنفی متعصب بود - اشعار
 بسیار به دلیل عقلی از حدیقه بر آورد - که الحاق اسمی
 و ارباب دانش قبول کردند - و در اکثر عادات و اوضاع قنوع اهل
 ایران داشته - طعام و اطعام هم بکثرت بود - و خرج محل آنقدر
 (که در آن وقت هیچ امیر نداشت) عیدگاه برهانپور را که
 تنگ بود وسیع ساخته آب کاریز آورد - پسران او الهام الله
 بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و اسدالله پیاة هزار
 و پانصدی هزار سوار تا سال سیم اعلی حضرت رسیدند *

* راجه بیتهداس کور *

گویند سر ~~میرزا~~ ~~سمازار~~ و میوار پیش ازان (که قوم راتهور

دکن (وزے) (که برکنار مانجرا در نوبت کھی فوج عادل شاهیه و نظام الملکیه در آریخت) شهباز خان (رهله) (که امیر چهار هزاره بود) با پسر کشته شد - و بهادر خان (رهله و یوسف محمد خان تاشکندی بزخمهای گران در میان افتادند - رشید خان (که برادرش با جمعه از خویشان شربت ممات چشید) (زخمی از نبردگاه بر آمده باعظم خان پیوست *

بالجمله رشید خان بسیار پندیده معاش بود - و در راست اندیشی و نیکو فکری و حسن ادراک و والا همتی و کرم مفرط یگانه روزگار و در شجاعت و مردانگی و مردت و مردمی و خوش سلوکی و تهذیب اخلاق بے همتا - مدتها (که در دکن گذرانید) بحسن تدبیر و نیروی شهامت شریک غالب صوبه داران بود - بے مشورت او مرتکب کار عمده نمیشدند و جمعیت خوب نگاه میداشت - ز همه آن مردم فدوی او بودند - و مردانه با وی سلوک میکردند - چنانچه مهابت خان بحضور نوشت - که این همه مردم کار آمدنی اخلاصمند (که رشید خان دارد) با آن همه هوش و پردلی متحیرم که خیال خود سرب نمیکنند - طلب او از دکن قرین مصلحت است - و الا خانزمان را (که با او یکدلی دارد) خدمت سرحد نفرمایند - همین که هر دو متفق شدند کارے خواهند کرد که تدارک آن متعذر خواهد شد - رشید خان در صوبه داری

(باب الرء) [۲۴۸] (مآثر الامراء)

بیایند - سر بشورش بر آوردند - سعید خان ازین مفسده
آگهی یافته پیاده کوهی و کمان دار را از قبائل افغانه آندیار
(که بایلی در آمده بودند) جمع نموده با راجه جگت سنگه
بتادیب آنها تعیین کرد - بعد از رسیدن بنغر^(۲) جمیع الوسات
راه انقیاد پیمودند - مگر الوس لکن و دو قبیله دیگر - که
کریم داد در میان آنها بود - چون آخر کار چاره نجات منحصر
در سپردن او دیده با توابع دستگیر ساخته حواله نمودند
سعید خان او را بموجب حکم بیاسا رسانید - و پس ازان
(که جمله الملك سعد الله خان در عرصه آمده) دختر کریم داد را
بعقد ازدواج او در آوردند - لطف الله خان و غیره اولاد
از بطن آن عفت منش است *

و چون بعد ارتحال جلال الدین از پسرانش آله داد با دیگر
برادران بنابر ناتوان بینی و عداوت افغانان مخالف دل نهاد
سکونت روه نگشته بهند آمده در ملازمان جنیت مکانی انتظام
یافتند آله داد بمروور ایام برشد و کاردانی بمنصب عالی
و خطاب (شید خان مباهی گشت - و بخدمات عمده اختصاص
گرفت - و در عهد اعلی حضرت منظور نظر عنایت شده بمنصب
چهار هزار و سه هزار سوار علم افتخار برافراخته کمکی دکن
گردید - در درستال چهارم شاهجهانی بهمراهی اعظم خان صوبه دار

(۲) در [بعضی نسخه] بلغره *

(مآثر الامراء) [۲۴۷] (باب الرابع)

(۲)

برو تنگ ساخت در نواک حصاری گردید - روز یورش
تفنگی بدو رسیده در گذشت - گویند یک روز پیشتر نسخه
خیر البیان خوانده گفت فردا روز وصال من است - همچنان
شد - پس ازو عبدالقادر پسرش قائم مقام گشت - و بر ظفر خان
تاخته سامان و سرانجامش بتاراج برد - آخر بحسن سعی
سعید خان بهادر ناظم کابل عبدالقادر اختیار بزدگی درگاه
والا نموده بهلازمیت اعلیٰ حضرت رسیده بمنصب هزاری امتیاز

یافت - و چون در سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه در تعیناتی
کابل روزگارش بسر آمد سعید خان بهادر بی بی الائی زن
احمداد را (که دختر جلایه بود) با دو دامادش محمد زمان
و صاحب داد و قادر داد پسر محمد زمان را با دیگر همراهان
عبدالقادر در سرآغاز سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل
و هفت بدست آورده روانه حضور ساخت - اعلیٰ حضرت
آنها را مهتمال مراحم ساخته پیش رشید خان (که صوبه تلنگانه
باو مفوض بود) فرستاد - و در همین سال کریم خان کور پسر
خرد جلال الدین (که اداره دشت ادبار بود - و در حدود
لرهانی بسر می برد) جمعی از الوسات نغر بغیال فاسد او را
طامب داشته در کمین فرصت نشستند - تا وقت یافته بتیراه

(۲) نسخه [ب] نواک - یا نوانگر باشد (۳) نسخه [ج] الوسات او

بغیال فاسد .

(باب الرء) [۲۴۶] (مآثر الامراء)

و در سال سی و هفتم از توران برگشته بیداری همان الوس باز
(۲)
سرشورش برداشت - آصف خان جعفر از حضور تعیین گشت
افغانان از دستان سرائی بلابله گری بر نشستند - و برگذارند
که او را ما از یورت خود بر آردیم - آصف خان اهل و عیالش را
با وحدت علی نام مرده دستگیر ساخت - و در سنه (۱۰۰۷)
هزار و هفت هجری جلالة غزنین را برگرفت - اما نتوانست
نگاهداشت - در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۹) هزار و نه
هجری جلالة (که بیداری الوس لوهانی آریزش شادمان هزاره
نواح غزنین رفته بود) زخمی بکوه (باط در شد - مراد بیگ
با جمعی از نوکران شریف خان اتکه تعاقب نموده کارش با تمام
رسانید - و باسانی آن مایه ده بزرگ شورش (که از دیر باز
فراران سپاه پادشاهی پی او قطره زنان و سرگردان بود)
فرو شد - پس ازو احد داد بن شیخ عمر (که عمزده و داماد شیخ
جلال الدین میشد) جانشین گشته غبار طغیان برانگیخت - شجاعت
و بهادری او ناسخ داستانهای رستم و افراسیاب است - در عهد
جنت مکانی آریزشهای سخت با عساکر پادشاهی نموده گاه
غالب و گاه مغلوب میگشت - تا در سنه (۱۰۳۵) هزار
وسی و پنج هجری ظفر خان پسر خواجه ابوالحسن تربتی
(که بنیابت پدر انتظام بخش صوبه کابل بود) چون عرصه کار
(۲) در [بعضی کتب] مسر بشورش •

(۲)
 پشاور - باختر سو میدان - شمالی جانب باره - جنوبی قندهار
 تنگداهای پر نشیب و فراز بسیار دارد (رفته راه خیبر سنگ چین
 نمودند راجه مانسنگه ناظم کابل از ناروان به تیراه در آمده
 الوس افریدی را (که خمیر مایه فساد بود) تاخته بعلي مسجد
 فرود آمد - و جلاله بقدر مالش یفته بود که زین خان کوکه
 از حضور تعین گشته در کندن خارین فسادش کوشش فرادان
 بکار برد - چون کار بر تنگ شد سال سی و دوم از تنگدای تیراه
 بر آمده بسواد و بجور (که بنگاه یوسف زئی ست) پناه برد
 آنها با وصف سزاهای شایسته (که از دست عساکر پادشاهی
 یافته بودند) دست از بدکاری باز نکشیده میان خودها جا دادند
 زین خان دران کوهستان نیز در آمد - بآویزشهای سترگ نزدیک
 بود که جلاله دستگیر کرد - از دره (که اسمعیل قلی خان محافظ
 آن بود - و بآمدن صادق محمد خان حفاظت را گذاشته بود)
 باز به تیراه بدر زد - صادق محمد خان دنبال نموده بتدبیرات
 شایسته الوس افریدی و درک زئی را مستمال نمود - چنانکه
 آنها ملا ابراهیم را (که جلاله خود را پور او می شمرد)
 بدست آوردند - او اعتماد از آنها را گرفته (رانده) توران دیار
 گردید - افغانان زه و زادش گرفته بمردم پادشاهی سپردند *

گویند چون او را در مجلس میرزا محمد حکیم آوردند علما از
مناظره اش در ماندند - چون باجل طبعی در گذشت در بهته پور
(که در کوهستان است) مدفون گردید - او را چهار پسر و یک
دختر بود - شیخ عمر نورالدین - که پسرش مرزائی نام در
نوکران پادشاهی انصلاک یافته در جنگ دولت آباد کشته شد
و جمال الدین - و جلال الدین - و کمال خاتون - که در قید قلیج
خان اکبرشاهی جان سپرد - اما جانشینی پدر بجلال الدین
باز گردید - او در سن چهارده سالگی سنه (۹۸۹) نهصد
و هشتاد و نه (که ایات عرش آشیانی از سیر کابل معادرت
نموده در یولم گذر نزل داشت) بملازمیت رسیده مورد عواطف
خسروی گردید - اما در خور متمنای خود پرداخت احوال ندیده
به خصمت بدر زده در مریدان پدر (که پیشتر درک زئی
و افریدی و شرداد بودند - و قرابتی نیز بآنها واقع شده) شتافته
روزگار میگذرانید *

چون در سال سی و یکم طایفه مهمند و غریه خیل (که
ده هزار خانه دار در حوالی یشار بصر میبرد) از ستمرانی کار پردازان
سیند حامد بخاری تیولدار آنجا بستوه آمده جلالت را به سرداری
برگزیده هجوم آوردند و سید حامد را کشته به تیراه (که
کوهستانیست بطول سی و در کرده - و پهنا دوازده - خاور رویه

(مآثر الامراء) [۲۴۳] (باب الرء)

از عهد عرش آشیانی تا زمان اعلیٰ حضرت مهم کهنه لنگ ولایت کابل عبارت از استیصال این فرقه بوده - از زمان سلطنت اکبری بتاریکی موسوم اند - چون ذکر نبذ از نیاکانش و پس از هر که ازینها غبار فتنه و آشوب برانگیخته ناگزیر خامه و فائز طراز است بر می نگارد - والد جلال الدین مشهور بجلاله شیخ بایزید معروف بپیر روشن و (روشنی ست - خلف (۲) شیخ عبد الله - که بهفت واسطه بشیخ سراج الدین انصاری می‌رسد - ساله پیش از رسیدن فردوس مکانی بهند در قصبه جالندهر متولد گردید - پس از تحصیل کمال چون تسلط مغول بیشتر مشاهده نمود با مادر خود بهبین نام (که از همان قبیله (۴) بود) بکالی کرم واقع کوهستان (ده) (که پدرش آنجا سکونت داشت) شتافت : در سنه (۹۴۹) نهصد و چهل و نه شهرت گرفته باظهار خوارق و کرامات برخی قبائل افغانان را بریقه مریدی در آرد - و کتاب خیرالبیان مدلل بر اثبات وحدت وجود بزبان پشتو برشته تصنیف کشید *

گویند آن نسخه ایست منتخب از اقوال اکابر سلف - اما بسیاری از طوائف (ده) بالحداد و زندقه نسبت داده بدو نگریزند (۶)

-
- (۲) در [نسخها] بازید آمده (۳) نسخه [ا ب] روشنائی ست (۴) در [بعضی نسخه] ببین نام (۵) نسخه [ب] بکالی کرم (۶) نسخه [ب] از طوائف ادرا بالحداد *

خلعت و خطاب راجگی و از اصل و اضافه بمنصب هزارى هشتصد
سوار سر بلند گردید - سال دوازدهم باضافه دو صد سوار کامیابی
اندوخت - سال سیزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتوقف
در بهیره مامور شده بود - و باز بر طبق حکم روانه کابل گردید)
رخصت یافت - سال چهاردهم باز با شاهزاده مذکور بکابل
شتافت - سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار و پانصد سوار لوای کامرانی افراشته همراه شاهزاده
مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان ذیل عقیدت بر کمر بست
و بعد تسخیر بلخ همراه بهادر خان و اصالت خان بتعاقب
نذر محمد خان والی آنجا تعیین یافت - سال بیستم باضافه
متواتره بمنصب دو هزارى هزار و پانصد سوار از اصل
و اضافه چهره امتیاز برافروخت - و در نواح باخ در تذبیه
ارزبگان و زد و خورد المانان لازمه کار پڑھی بعمل آورد - سال
بیست و یکم مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری
همانجا پیمانه زندگیش لبریز گشت - پادشاه بعد دریافت
این خبر امر سنگه پسر او را بخطاب راجگی و اضافه منصب
بر نواخته بین الاقران اختصاص بخشید *

* رشید خان انصاری *

نامش آله داد پسر جلال الدین (رشانی ست - که در افغانان
لوای هری و سرداری برافراخته زنبورخانه فساد بشورش آورد

(ماگرا لامرا) [۲۴۱] (باب الرابع)

قندهار مورد عنایت گشت - و سال هفدهم (که سعید خان ظفر جنگ بایالت صوبه مذکور جبهه عزت برافروخت) چون میان او و راجه سازگاری نبود از قلعه قلات تغیر شده سال هیزدهم بعنایت خلعت و شمشیر با یراق طلائی میذاکار و اسپ با زین نقره فرق عزت بر افراخته بکمک امیرالامرا جهت تسخیر بدخشان دستوری یافت - او از کار طلبی جمعیت زباده بر ضابطه منصب نگاهداشته و بتقرر مواجب آنها نقد از سرکار خوش دل گردیده از راه طول بدخشان در آمد - چون مردم خوست پذیره شده بملاقات او آمدند او بمشارکت آنها قلعه محکم از چوب میان سراب و اندراب ساخته سه دفعه با اوزبکان و المانان (که نذر محمد خان والی بلخ آنها را فرستاده بود) جنگ کرده عرصه پیمای وادی فرار ساخت - و در قلعه مذکور تهنه مستحکم نگاهداشته پیشاور مراجعت نمود - سال نوزدهم مطابق سنه (۱۰۵۵) هزار و پنجاه و پنج هجری درانجا بساط هستی در نوردید - اعلی حضرت (اجرو ب پسر اورا) که احوالش جداگانه بتحریر در آمده) بمراسم تسلی برنواخت *

* راجه جیرام بدکوجر *

پسر راجه انوپ سنگه مشهور بانیرای سنگهدلن است - در حین حیات پدر بمنصب در خور سرفرازی یافته بکارها تعیین میشد - بعد فوتش سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی بعنایت

راجروپ پسر خود و تحصیلداری پیشکشات راجهای کوه مزبور
بتعهد چهار لک روپیه نمود منظور شده بعذایت خلعت و اسب
با زین نقره بدان خدمت سربازند گشت - و چون آثار عصیان
ازر بظهور رسید از تعلقه مذکور معزول شده طاب حضور
گردید - از انجا (که در آمدن هم تعلل ورزید) پادشاه سه فوج
بسر داری خانجهان بارهه و سعید خان ظفر جنگ و اصالت خان
و شاهزاده مراد بخش با فوج علیحده پشتگرمی افواج مذکور
جهت تسخیر قلعه مؤ و نورگدهه و تاراگدهه (که قلاع متینّه
تعلقه نامبرده بود - و دران ایام در احکام آنها بیش از پیش
کوشیده) تعیین فرمود - نامبرده در نگهداشت قلاع مذکور در زد
و خورد با افواج پادشاهی مساعی بقدر وسع امکان بکاربرد *

چون مؤ و نوربور بتصرف کسان پادشاهی درآمد و قلعه
تاراگدهه هم قریب آن شد که از دستش برآید چار و ناچار
باستصواب سید خانجهان بشاهزاده رجوع نموده بعد عفو زلات او
از حضور و قبول انهدام قلعه تاراگدهه و مؤ سال پانزدهم با پسران
بحضور آمده فوطه در گردن انداخته شرف زمین بوس یافت
پادشاه از سر جرائم او در گذشته بدحالی مذنب سابق آبرو
بخشید - و در همین سال بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب
قندهار دستوری یافت - و بقلعه داری قلعه قلات مضاف موبه

رسیده سال اول جلوس فردوس آشیانی بدعالتی منصب مذکور
 سرعزت برافراخته سال هفتم (که پادشاه متوجه نواح پنجاب
 بود) آمده بملازمت پیوست . سال هشتم بعد مراجعت موکب
 پادشاهی از کشمیر بتهانه داری بنگش پائین و تنبیه مفسدان
 الروس خنگ (که دران سر زمین سکونت دارند) نوازش
 یافت . و سال دهم ازان تعلقه معزول شده در کومکیان صوبه
 کابل اختصاص گرفت . و در اسیر ساختن کریم داد پسر جلالت
 تاریکی آثار نیکو خدمتی بظهور آورد . سال یازدهم [که
 علی مردان خان قاعه قندهار را ببندهای پادشاهی سپرد - و سعید
 خان بموجب حکم با کومکیان صوبه کابل جهت دفع فوج
 قزلباش (که دران نواح رسیده بودند) روانه شد] نام برده را
 هراول فوج ساخت - و پس از رسیدن بقلعه قندهار او را
 بتسخیر قلعه زمین داور فرستاد . او قلعه ساربان را بحسن تردد
 و جانبازی مفتوح ساخته بمحاصره زمین داور پرداخت . و پس
 از هتخر گردیدن آن در محاصره قلعه بهت نیز مصدر تودعات
 شایان گردید . سال دوازدهم در هنگامی (که لاهور معسر
 فیروزی بود) نامبرده آمده دولت بار یافت . و بعطای
 خلعت و مالای مرورید قامت ارادت آراست . و در همین
 سال بفوجداری بنگش بالا و پائین سرعزت برافراخت . سال
 چهاردهم چون استدعای فوجداری دامی کوه کانگره از تغیر

(باب الرء) [۲۳۸] (مآثر الامراء)

وسانیدند - که رای مکند چهل لک روپیه در بنیاد خانهای
نارنول دفینه ساخته - مردم بحقر و کندن عمارت او تعیین شدند
پس ازان (که عالیها سافلها گشت) یک حبه ظاهر نگردید
مفتریان بهتان تراش را بحضور کشیده آوردند - آنها بخلاف نمائی
خود اقرار نموده گفتند - که همسایه بودیم - بتعدی داشتیم جاها
از ما گرفته - بهر نوع انتقام آن را کشیدیم - الحال بهر عقوبتی
که سزادار باشیم حکم شود - اعلی حضرت از سر تقصیر آنها
در گذشت - رای مکند مدتها دیوانی تن سرانجام داد - و بعزت
و اعتبار زندگی بسر برد *

* راجه جکت سنگهه *

پسر راجه باسو ست - چون برادر کلانش راجه سورجمل
بعد فوت پدر مطرح انظار عاطفت جنته مکانی گردیده
بملک موروثی برنواخته شد نامبرده (که با برادر سر سازگاری
نداشت) منصب قلیله یافته بتعیناتی بنگاله رفت - سال سیزدهم
جلوس چون از سورجمل حرکات ناشایسته بوقوع درآمد پادشاه
نامبرده را بهرعت سریع از بنگاله طلبداشته بمنصب هزاری ذات
پانصد سوار و خطاب راجگی و عطای بیست هزار روپیه نقد
و خنجر مرصع و اسب و فیل نوازش اندوز گردانیده نزد راجه
بکرماجیت سندر داس (که به تنبیه سورجمل مذکور سرگرم بود)
فرستاد - تا آخر مهده آن پادشاه بمنصب سه هزار و دو سوار

که قبل ازین بدکن آمده محاله از صوبه برار در قبول او مقرر شد - سنه (۱۱۹۰) هزار و یکصد و نود در گذشت - و نبیره زاده او^(۲) مانسنگه (که مدتها در دکن بسر برده عزیمت وطن نموده) در راه از دست بهیلان بقتل رسید *

* رای مکند نارنولی *

کایت مانه - ابتدا در کم منصبی آصف خان یمین الدوله (که درستی پنج سوار بود) نوکر در سه درپه در ماه گردید بترقی خداوند پیش آمده کرده چون خالی از کار دانی و فهمید نبود بمردر ایام پدای دیوانی آن امیر عظام رسید و عالی همت بود - و در فیض رسانی جدی تمام داشت مردم مکرر بسفارش نامه جعلی او کایاب گشتند - چون بار رسید گفت من نوشته بودم - از قوم کایت کم کسی ماند که بدولت او بروزگارے نرسید - و صاحب نام نگشت - و مبلغهای خطیر بنارنول (که موطن و مسکن او بود) فرستاده عمارات عالییه ساخت - و پیوسته در حمرت سیر آن بود - پس از فوت آصف خان منظور عذایمت فردرس آشیانی گردیده بدیوانی بیوتات حضور سرفرازی یافت - چون کوکب طالعش فروغی داشت بخدمت دیوانی تن سر افتخار برافراخت *

برخی معاندان هموطن او بواسطت بار یابان حضور بعرض

دوم دارا شکوه در التمش جا داشت - پستر تعینات یساق دکن گردیده در تاخت تعلقه سیوا بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه باتفاق میرزا راجه جیسنگه سرگرم حسن خدمت بود - سال شانزدهم (که خانجهان بهادر کوکلتاش بصوبه دارمی دکن نامزد شد) او بهرادلای خان مذکور تعین یافت - سال هیزدهم در عین تهیه جنگ با عبدالکریم میانه (که فوجها ترتیب یافت) بذابر عروض مرض بمقر اصلي شتافت - راو راساپوره بیرون بلده اورنگ آباد بنام او آباد است - پس ازو پسرش اندر سنگه منصب شایان و سردارمی وطن یافته سال بیست و دوم بانتقال مهاراجه جسونت سنگه بعطای خطاب راجگی و خلعت و شمشیر با ساز مرمع و اسپ با ساز طلا و فیل و علم و توغ و نقاره امتیاز برگرفت و سال بیست و چهارم همراه سلطان معظم بتعاقب سلطان محمد اکبر همپائی گزید - پستر مدتها بتعیناتی فیروز جنگ گذرانید سال چهل و هشتم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار رسید بعد ارتحال خلد مکان پیش اعظم شاه شتافته بمنصب پنجهزاری فایز شد - و همراه ذوالفقار خان به پیش رفتن نزد سلطان بیدار بخت (که از احمد آباد بر طبق ایامی پدر یارجین رسیده فوج همراه نداشت) مامور گشته از اثنای راه برخاسته بوطن رفت - یکی از نباشرش هرناتمه سنگه است

مردانه بود) با سيد غلام محمد ولد سيد محي الدين برادر خود
و پنج تن از خويشان بكار آمد - پسرش را يسنگه سال هيزدهم
آمده شرف آستانبوس حاصل نمود - بمنصب هزاري هفتصد
سوار سربلندي اندوخت - سال نوزدهم همراه سلطان مراد بخش
بمهم بلخ و بدخشان تعيين شده سال بيست و پنجم از امل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار کامياب گشته
با سلطان اورنگ زيب بهادر در کره ثانيه بمهم قندهار شتافته
و سال بيست و ششم در رکاب سلطان دارا شکوه باز کمر همت
بر بسته و سال بيست و هشتم باتفاق سعدالله خان جهت انهدام
چيتور مامور گرديده سال سيم باضافه دو صد سوار جبين طالع را
(روشن ساخت *

. چون رساده سلطنت بجلوس خاد مکان رونق گرفت او
بعد و محل مرکب ظفر کوکب بمتھرا آمده ملازمت دريافت
و همراه خليل الله خان بتعائب دارا شکوه مامور گرديد - و در
جنگ سلطان شجاع همراه رکاب پادشاهي بود - پس از آنکه
معاردت سميت اجمير واقع شد او را برغم مهاراجه جسونت سنگه
بخطاب راجگي و عنایت خلعت و فيل با ماده فيل و شمشير
مرمع و نقاره و انعام یک لک رپيه و از امل و اضافه بمنصب
چهار هزاري چهار هزار سوار بر نواخته سرداري قبيله راتھور
و مرزبانى ولايت جودهپور بنام او قرار يافت - و او در جنگ

(باب الرابع) [۲۳۵] (مائراامرا)

و ملوکچند مشرف دولتخانه خاص بر طبق حکم سلطانی بیرون
دهلیز خلوت خانه آورده مردم را طلبیدند - که بخانه او
برده امور ناگزیر بتقدیم رسانند - پانزده کس از خدمتگاران او
بر حالش مطلع شده دست بشمشیر و جمدهر کردند - ملوکچند
کشته شد - و میر خان زخمی شده شب دیگر در گذشت
هرین اثنا احدیان و غیره رسیده آن مخاذیل را واصل جهنم
گردانیدند - و از گرز برداران شش کس مقتول و شش کس زخمی
شدند - و برین اکتفا نکرده جمعی از نوکرانش قرار دادند - که
بر خانه ارجن رفته او را بکشند - و بلون راتهور و بهار سنگه
راتهور (که ابتدا نوکر امر سنگه و پدرش بودند - و ثانیاً بنوکری
پادشاهی مباحات پذیرفته) درین اندیشه انباز آنها شدند *

چون این مقدمه بعرض رسید بر نادانی این گروه بخشیده
بکمه حکم شد که رفته آنها را بفهماند - که اگر خواسته باشند
با مال و عیال بمنازل خود روند - چرا باعث خرابی خان دمان
خود میشوند - پس ازان (که استبداد آنها دریافت شد) بصید
خانجهان بازه با مردم جلو و رشید خان انصاری (که نوبت
کشک اینها بود) بزد و کشت آن گروه دستوری شد - اینها
بمقابله پیش آمده قارمه در تن بود پرخاش نمودند - و بقتل
رسیدند - و از مردم پادشاهی سید عبد الرسول باره (که جوان

(۴) نسخه [ب] مردمش را (۳) نسخه [ب] درین اندیشه فاسد *

(مآثر الامراء) [۲۳۳] (باب الرابع)

نرسیده بود) پس از صحت بدربار حاضر شد - و بعد ملازمت ناگاه جمدهر کشیده صلابت خان بخشي را بتفصیل (که در احوالش سمت ارتسام پذیرفته) کشت - از سزوح این واقعه خلیل الله خان و ارجن پسر راجه بیتهداس کور برز حمله آوردند - و از دو سه بار جمدهر حواله ارجن نمود - درین اثنا خلیل الله خان بر امر سنگهه شمشیر انداخت - و ارجن نیز دو بار شمشیر برز زد - درین ضمن مردم دیگر رسیده کارش باتمام رسانیدند - هر چند پادشاه وجه این همه جسارت تجسس نمود غیر از درام ارتکاب مسکرات (که بیماری چند روزه علاقه آن شده) بوضوح نه پیوست - مگر اینکه قبل ازان میان مردم اد (که در ننگور تیولاش بودند) و مردم زاد کون پسر زاد سور بهورتیه جاگیرهار بیکانیر (که تعینات یساق دکن بود) بر سر حدود مذاقشه بمیان آمده مردم کار آمدنی او مقتول شده بودند - او بمردم خون نوشته بود که باز جمعیت فراهم آورده بر سر سواران کون بردند - کون این معنی بصلابت خان نوشته در خواست امین حضور نمود - لهذا صلابت خان بعرض رسانیده امین گرفته بود - شاید این واقعه محمول بطرفداري نموده جرأت کرده باشد *

پس از وقوع این معنی جهد امر سنگهه میروخان میرتزک

(۲) در [بعضی نسخه] بردند .

بر نوشتند - و پس ازان [كه سال مزبور پدرش فوت نمود
و راجكي و جانشيني بجهونمت سنگه برادر كوچكش بوجه
(كه خاتمة احوال راجه گجسنگه بدان موشم گشته) تعلق
گرفت] او غايبانه باضافه پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاري سه هزار سوار و خطاب راي امتياز اندوخت
چون سال چهاردهم سلطان مراد بخش بار دوم بكابل مرخص
گردید او نیز بهمراهی شاهزاده معين گشت - و پس از ورود
حكم تنبيه راجه جگت سنگه ولد راجه باسو (كه مصدر بغي
شده بود) با شاهزاده او همراهي گزيده سال پانزدهم پس از
زنهاري شدن راجه مزبور (كه شاهزاده ملازمت پدر عاليقدر
در يافت) او نیز بدین متمنا فايز شد - و در همین سال
چون شورش دارای ایران جانب قندهار معلوم شد و سلطان
دارا شكوه بدان طرف دستوري پذيرفت او باضافه هزاري ذات
از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار قامت
لياقت آراسته بهمراهی شاهزاده تعين گردید - از انجا (كه
از مقدرات دارای ایران دران ایام ازین سپنجي سرا در گذشت
و شاهزاده بموجب حكم معاودت نمود) او سال شانزدهم بحضور
آمده جبهه عقیدت بر آستان خلافت گذاشت - سال هفدهم
سلخ جمادي الاولی مطابق سنه (۱۰۵۴) هزار و پنجاه و چهار
هجري از انجا (كه چندے بنابر بیماری بساعات مجرا

چون قلعه دهاموئي بتسخير در آمد و خاندوران درون آن رفت و نامبرده و ديگر سرداران بيرون قلعه انتظار صبح ميكشيدند و غارتيان در آمده بتجسس اسباب مشغول گرويدند درين ضمن گل مشعل در انبار خانه باروت (كه كه برج بود) افتاد و برج پريد - و از ريزه‌هاي سنگ (كه بيشتر جانب بيرون قلعه افتاد) چند كس از همراهيان او ضايع شدند - پس از مراجعت از انجا و حصول ملازمت از اهل و اضافه بمنصب سه هزارى دو هزار و پانصد سوار لوى كامرانى افراشت *

و چون سال نهم پادشاه خود بدفع شورش ساهو بهونمله (كه با وجود مقيد بودن نظام الملك در گواليار طفله را از قربتبان او برداشته مصدر آثار خلاف گريده بود) متوجه دكن گرديد و بعد عبور دريائى نريده نواحى قلعه دولت آباد معسكر فيروزي شده سه كس را از امرا سردار ساخته روانه نمود او را باتفاق خاندوران بهادر كسيل فرمود - و سال دهم همراه بهادر مزبور بحضور آمده باستلام عتبه سلطنت روشن جدين گرديد - سال يازدهم چون قلعه قندهار را عاي مردان خان بملازمان پادشاهي سپرد و احتمال آن داشت كه شاه مفي خود عازم آنحدود شود بذابراى شاهزاده سلطان شجاع با فوج گران بدان سمت رخصت يافت او را بعنايت خلعت واسپ بازين نقره و عطايى نقاره بر نواخته در همراهيان شاهزاده

(باب الحراء) [۲۳۰] (مآثر الامراء)

و هشتم تعیین کابل گشت - سال سی و یکم از اصل و اضافه
بمنصب هزاره هزار سوار رایت ترقی برافراشت - پس ازان
(که غلبه عالمگیر پادشاه بر روی روز افتاده دارا شکوه مذہم
گردید او بملازمت خلد مکان پیوسته سال اول جلوس همراه
سبکون بندیلہ بر سر جنیت بندیلہ رفت - و سال دہم همراه
کامل خان در تذبہ افغنہ یوسف زئی مصدر ترددات نمایان
گردید - و در چلدوی آن پانصد سوار از قابیذانش دو اسپہ
سہ اسپہ قرار یافت - سال بیست و ششم بمشور فدا رو کرد
اودیسنگہ پسرش (کہ از سابق بنوکری پادشاهی ممتاز
و همراه میرزا راجہ جیسنگہ در ۴۰ دکن تعیین بود) سال
بیست و چہارم بقلعہ داری چیتور فایز گشتہ از انتقال پدر
بخطاب راجگی آئینہ بخت را جلا داد *

• راو امر سنگہ •

پسر کلان راجہ گجسنگہ راتھور است - ابتدا منصب در خور
یافتہ سال دوم جلوس فردوس آشیانی بمنصب دو هزاره هزار
و سہ صد سوار سربلندی یافت - و سال ہشتم از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم
و فیل چہرہ عزت برافروخت - و در همان سال بانفاق سید
خانچہان بارہہ جہت مالش ججہار سنگہ بندیلہ تعیین گردید

(۲) در [اکثر نسخہ] اودیسنگہ •

نهم همراہ خانزمان بمالش ساهو بهونسلہ کمر ہمت بر بست
 و سال ہفدہم مطابق سنہ (۱۰۵۳) ہزار و پنجاہ و سہ ہجری
 بنیستی سرا در شد - چون فرزندے بجز پسر کنیز نداشت
 بدنسنگہہ نبیرہ عم او بعنایت خلعت و از اصل و اضافہ
 بمنصب ہزاری ہزار سوار و خطاب راجگی سربلندی اندوخت
 سال بیست و یکم روزے بکورش درشن رفتہ بود - ناگاہ فیل
 مست طرف او دوید - و یکے از تابینانش را بزیر در دندان
 گرفت - راجہ از فرط تہور جمدھرے بآن خونخوار حوالہ نمود
 و بسبب سردادن چرخي آسیبے بر راجہ نرسید - و آن شخص
 نیز بسبب در آمدن میان در دندان محفوظ ماند - راجہ
 عطای خلعت عنایت و معافی پنجاہ ہزار روپیہ منجملہ
 پیشکش در اک روپید (کہ ہنگام تقرر وطن قبول کردہ بود)
 چہرہ عزت برافروخت - سال بیست و دوم باضافہ پانصدی
 سرافراز گشتہ در رکاب محمد اوزنگ زیب بہادر بمہم قندھار
 شتافت - سال بیست و پنجم باز ہمراہ شاہزادہ مذکور و سال
 بیست و ششم با محمد دارا شکوہ رخس عزیمت بیساق مذکور
 جہاند - سال بیست و ہفتم ہمانجا راہ عدم خانہ پیش گرفت
 مہاسنگہہ پسرش بمنصب ہزاری ہشتصد سوار و خطاب
 راجگی و عطای اسپ سر عزت برافراخت - سال بیست

(باب الرابع) [۲۲۸] (مآثر الامراء)

نمود - اختلاف در سرشته منصب موسی الیه (که از عالمگیر نامه ده ساله نقل نموده شد) شاید بسبب کمی (و دادن در منصب سابق او بوجه بوده باشد - یا بنابر غلطی نسخه مرقوم *

* راجه کشن سنگه بهدوریه *

(۲)

بهداور سرزمین ست سه کورهی اکبر آباد - سکنه آنجا بدین لقب معروف اند - قومی ست مردانه و جگوار - سابق خود سري داشتند - عرش آشیانی سرگروه آنها را ته پای فیل انداخت از آن بعد بربقه فرمانبرداری در آمده نوکری اختیار کردند در عهد پادشاه مزبور مکتمن بهدوریه سرکردگی و منصب هزاری داشت - در عصر جنّت مکانی براجه بکرماجیت (که همراه عبدالله خان بهم رانا تعیین شده پستتر در متعینه دکن قرار یافته سال یازدهم چون فوت شد بهوج پسر او از دکن آمده احراز ملازمت نمود) و در وقت فردوس آشیانی براجه کشن سنگه مذکور تعاقب گرفت - نامبرده سال اول باتفاق مهابت خان بهم چهار سنگه و سال سیوم همراه شایسته خان بتخریب ملک نظام الملک دکنی (که خانجهان لودی را پناه داده بود) دستوری یافت - سال ششم در محاصره قاعه دولت آباد و روز تسخیر آن مصدر تردد شایسته شد - سال

(۲) نسخه [ب] بهدوار (۳) در [بعضی نسخه] سرکرده (۴) نسخه

[ب] پای فیل انداخت *

دو هزارى هزار سوار تارك مباحات برافراخته همراه سيد خانجهان
 باره بتخریب ملك عادل خانیه مرخص گشته سال سیزدهم
 مطابق سنه (۱۰۴۹) هزار و چهل و نه هجرى بنیستى سرا
 در شد . پادشاه امر سنگه نبیره ادا از اصل و اضافه بمنصب
 هزارى ششصد سوار و خطاب راجكى بر نواخته و صیانت
 حصن نور بدستور جدش باو مفوض ساخته آن نواحى را
 در اقطاع او مرحمت فرمود . سال نوزدهم در ركاب سلطان
 مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان كمر عزیمت بسته سال
 بیست و پنجم همراه سلطان اوزنگ زیب بهادر (كه نوبت
 دوم بیساق تذهار نامزد شده) بدان صوب شتافت . و سال
 بیست و ششم با سلطان دارا شكوه اعزم آن صوب گشت
 و از انجا همراه رستم خان بتسخیر بسم شتابید . سال سییم
 از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدى هزار سوار چهره
 عزت برافروخت . و در همین سال با معظم خان بكك سلطان
 محمد اوزنگ زیب بهادر بجانب دكن معین شد . سال اول
 جلوس عالمگیرى دولت ملازمت دریافته پستر همراه پادشاهزاده
 محمد سلطان بتعاقب سلطان شجاع تعیین گردید . و در كارهاى
 آنجا و مهم ولایت آشام مصدر تردد شد . پستر همراه شمشیر
 خان ترین در یساق افغانه ره قرار یافته بتقدیم نیکو خدمتى
 از اصل و اضافه بمنصب هزارى سه صد و پنجاه سوار ترقى

امتیاز داشت و پس از آن (که اودیسنگه در ملازمت عرش آشیانی
براجگی مخاطب شد) قرار یافت که دیگران ازین قبیله براد
موسوم شوند و ازینجا سمت که بعد فوت اودیسنگه سورجسنگه
با آنکه از دیگر برادران خرد سال بود بخطاب راجگی معزز
گردید لهذا پادشاه جسونت سنگه را بعنایت خلعت و جمدهر
مرمع و منصب چهار هزاره چهار هزار سوار و خطاب راجگی
حسب وصیت پدرار و مرحمت علم و نقاره و اسب با زین
مطلا و فیل از حلقه خامه برنواخت - و امر سنگه برادر کلان
جسونت سنگه را (که حسب الحکم با شاهزاده سلطان شجاع
بکابل رفته بود) باضافه هزار سوار بمنصب سه هزاره
سوار و خطاب راوی سرفراز گردانید - احوال هر دو جداگانه
نوکرینز خامه اخبار طراز گردیده *

* راجه رام داس نروری *

از منصبداران عهد جنت مکانی سمت - سال اول جلوس
فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخانا بمالش ججهار
سنگه بذیل (که از اکبرآباد فرار نموده علم بغی برافراخته بود)
تعیین گردید - سال سیوم همراه راد رتن هادا بجهت توقف در باسم
مضاف برار و سد راه بودن بر روی افواج دکن دستوری یافت
اواخر سال ششم در رکاب سلطان شجاع بنابر تسخیر پریزده
بصوب دکن رخصت پذیرفته سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب

ساختن تعلقه^۱ او نیز مطمح نظر اعلیٰ حضرت گردیده از دارالخلافه عازم دکن شد و سه فوج^۲ بسرداری سه امیر عمده تجویز یافت سرکردگی یک فوج بزام راجه^۳ مزبور مقرر گشته همراه اعظم خان صوبه دار دکن رخصت یافت - که رفته ملک متعلقه^۴ نظام الملک را پی سپر اسپان سپاه سازد - و در مالش خانجهان دقیقه^۵ فرو نگذارد - پس ازان (که سال چهارم یمین الدوله برای بیدار ساختن عادل خان دستوری یافت) او بهراولی معین شد - و پس از مراجعت ازان ناحیه بوطن خود شتافته سال ششم بعثه^۶ خلافت پیوست - و مکرر بعثت اسپ با زین مطلا و عطای خلعت خامه و سال دهم برخصت وطن کامیاب شد - سال یازدهم باتفاق پسر جهونت سنگه از وطن خود بحضور رسیده سعادت کورنش حاصل نمود - و در آخر همین سال دوم محرم مطابق سنه (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجری دیده جهان بین را از تماشای گلشن زندگانی بر بسمت - بدولت قرابت و قرب رتبت و فرادانی سپاه و فرزندی دستگاه از دیگر راجها ممتاز بود - چون (سم فریق راتهور^۷ خلاف دیگر راجپوتیه است) چه با مادر هر فرزند (که محبت شوهر بیشتر باشد) او بجای پدر می نشیند اگرچه خرد سال باشد از دیگران] و ابتدا بزرگ خانواده راتهور برادری

(۲) در [بعضی نسخه] پی سپر سم اسپان •

همراه پدر خود سعادت ملازمت دریافته پس از فوت او سال چهاردهم بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و خطاب راجگی چهارم امتیاز برافروخت - و باضافه‌ای متواتره موتقی مدارج عمدگی گردید - در سال هیزدهم (که فیما بین جنت مکانی و فردوس آشیانی نوبت بفوج کشی انجامید - و سلطان پرریل با مهابت خان و غیره بصوبه دکن تعین شد) مشارالیه نیز بهمراهی شاهزاده متعین گردید - و اواخر عهد جنت مکانی در دکن گذرانیده همراه خانجهان لودی (که عبور نبرده کرده بعضی محالات صوبه مالوه را بتصرف در آورد) بصوبه مذکور رسید - چون صیت اقبال شاهجهانی عالم را فرو گرفت از نامبرده جدا شده بوطن خود رفت - و پس از وصول موکب پادشاهی بدار الخلافه آگره سال اول جلوس بدولت پایبوس کام مل براندرخت - چون پدرش خال پادشاه میشد بعزایت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهل کتاره و شمشیر مرصع و بحالی منصب پنجهازری ذات و سوار (که در عهد جنت مکانی داشت) و عطای علم و نقاره و اسب از طویله خاصه با زین مطلا و فیل از حلقه خاصه نوازش نمود گردید - سال سیوم چون تنبیه خانجهان لودی (که رایت طغیان افراخته واه فرار سپرده پیش نظام الماک بحری خود را رسانیده مامن خود قرار داده بود) و بدین تقصیر مالش نظام الماک و پامال

(مائرا لامرا) [۲۲۳] (باب الراد)

خواستن بر شانه شیر حواله نماید - دست او همائل دیده بر کمر زد - رامداس نیز شمشیر رسانید - حیات خان چوپه چند زد - شیر انوپ را گذاشته راهی شد - او (که دستش بصبب انگشتریها از کار نرفته بود) از عقب شیر در آمده شمشیر انداخت - چون شیر رو برگردانید تیغه دیگر بر چهره (سانید که پوست ابرو بریده بر چشمها افتاد - در خلال این حال مردم از اطراف هجوم آورده کار انجام یافته شیر را بپایان رسانیدند - انوپ بخطاب انی رای سنگهدلن یعنی مالنده شیر و اضافه منصب مباحات اندوخت - چون روزی جنت مکانی بذابر تقریبی بود اعتراض فرمود او فوراً جهدهر بشکم خود زد ازان وقت مرتبه و اعتبارش افزوده گشت - گاه بسراشکری و صاحب فوجی مامور میگردد - در سال سیوم شاهجهانی چون پدرش ^(۲) بپرنراین (که هزاری ششصد سوار منصب داشت) بمط زندگی در پیچید انوپ سنگهه بخطاب راجگی بلند نامی یافت - سال دهم پیمانه زندگی او هم مالا مال گشت ، بمنصب سه هزار و پانصد سوار رسیده - از خط و انشا نیز بهره داشت - جیرام ولد اوسمت - که علیحده مذکور گردیده *

* راجه گجسنگهه *

پسر راجه سور جسنگهه راتهور است - سال دهم جنت مکانی •

شده بود و فیلان (که از لوازم نخچیر این جاندار جان شکر
 اند) همراه نبودند . اسب سوار متوجه آنصوب گردید - و بعد
 دیدن شیر از اسب فرود آمده مکرر تفنگ انداخت - چون
 زخم منکر نبود رفته بنشیب زهینے نشست - از آنجا (که آفتاب
 فرو شد - و همت مصروف بران که شیر شکار شود - و جز
 شاهزاده شاهجهان و راجه رامداس کچهواهی و انوپ سنگه
 و اعتماد رای و حیات خان داروغه آبدارخانه و کمال قراول
 و سه چهار خواص دیگر حاضر نبود) گامی چند پیش
 رفته تفنگ کشاد داد - اتفاقاً درین مرتبه نیز زخمی (که از حمله
 باز دارند) نرسید - از شدت غضب و حدت غیرت غران و خورشان
 بجانب پادشاه دوید - مردم حوالی چنان برهم خوردند که
 از صدمه پشمت و پهلوی آنها جنت مکانی یک دو قدم پس
 رفته افتاد - خود می فرمود که از سراسیمگی دو سه کس
 بر سینه من پائیده گذشتند - دران میان شاهزاده تیر انداخت
 کارگر نیامد - آن درنده خشمناک بانوپ (که پایت تفنگ
 خاصه بدست گرفته نشسته بود) رسید - او چوچه که در دست
 داشت بر سرش فرو کوفت - شیر او را بر زمین انداخت
 درین وقت (که سر شیر بجانب پادشاه بود) انوپ سنگه
 یک دست خود را بدهنش داده دست دیگر نزدیک شانه اش
 همایل کرد - شاهزاده از جانب چپ شمشیر از نیام آخته

(مآثر الامراء) [۲۲۱] (باب الرابع)

بیوز پادشاهی (که بآهو سرداده بودند - و دران بیشه مخفی گشته) رسید - از زنگواه و قلاده طلا دانست که از سرکار والا ست اورا در چاه افکنده سازش برگرفت - آنها که در سراغ بودند بچاه پی برده دریافتند که کار همان راجپوت است - که پیوسته برای شکار میگردند - بخانه اش شتافته قلاده و زنگوله بجنس برآوردند - و اورا بسته بحضور عرش آشیانی بردند - پس از عرض کیفیت واقعی پادشاه را دلیری و حکم اندازی او پسند آمده در خدمت نگاهداشت - و بنابر شوقی که ببرقندازی بود) اورا بمنصب در خور ممتاز فرمود - پسرش بیرن را بن نیز مهندسی یافته در رتبه از پدر گذرانید - و لدش انوپ چون بسن رشد و تمیز رسید از وفور خدمتگذاری در آخر فرمانروائی عرش آشیانی بدایه سرداری خدمتگاران (که بخواص معبر اند) ارتقا یافت - و در زمان جنت مکانی نیز چندس بهمان خدمت می پرداخت *

سال پنجم پادشاه در برگنه باری روزه بشکار یوز اشتغال داشت - در اثنای آنکه او باره یعنی جمعی (که در سواری شکار شرف اندوز حضور می باشند) بفاصله از عقب می آرد خبر شیرے قوی هیکل تنومند شفته بدان سو شتافت - و باتفاق مردم باره آن را قبل نما کرده کس بخدمت جنت مکانی فرستاد - پادشاه از فروزی رغبت شکار شیر با آنکه روز آخر

(باب الرابع) [۲۲۰] (مائوالامرا)

پس از فوت مهابت خان (که ساهو بهونسله بذواج دولت آباد
آمده هنگامه ^(۲) تالان در تصبات و قریات آن نواحی بلند ساخت
و خاندوران صوبه دار برهانپور باران تذبیه او کمر عزیمت
بست) اورا باتفاق مادهو سنگه در بلده مذکور گذاشت - سال
هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار فرق
اعتبار برافراخت - و پستر در تعاقب چهار سنگه بوندیله
باتفاق خاندوران مصدر تردد گشته سال نهم باضافه پانصد
سوار و خطاب رحمت خان سرمایۀ ناموری اندوخت - سال
دهم بعطای علم و رخصت بسرکار بیجاگده (که در تیول او
بود) لوای شادکامی برافراخت - سال یازدهم از اصل و اضافه
بمنصب در هزار و پانصد سوار درجه اعتلا پیمود - و در
همین سال مطابق سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجری
رخت زندگانی بر بست - اسد الله پور از بمنصب شش مدی
شش صد سوار سر برافراخته سال سیم بدار بقا خرامید *

(۳)
* راجه انوپ سنگه بدکوجر *

مشهور بانیرای سنگهدلن - بدکوجر طایفه ایست از راجپوت
آبایش برودش زمیندارانه میگذرانیدند - گویند جد او بنابر
• ضیق معاش بشکار آهو میرفت - و اوقات گذر خود بگوشت آن
می نمود - اتفاقاً (روزی در بیشه بگمان شیر تفنگ انداخت

(مآثر الامراء) [۲۱۹] (باب الرء)

نامیه بخت افروخت . و سال چهارم بهمراهی نصیری خان بجانب ناندیر رخصت پذیرفت . و سال ششم برکاب محمد شجاع بیساق دکن نامزد گردیده در محاصره قلعه پریزده چنده از تابینان او بکار آمدند . سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار سوار لوائی ترقی فراشت . و در همان سال مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری بساط هستی در نوردید . سرش راجه بهروز تا سال سیم جلوس فردوس آشیانی بمنصب هفتصدی هفتصد سوار رسید . و در بساق قندهار و غیر آن تعین گردید . و در عهد خلد مکان نیز در بردن فوج همراهی شاهزاده محمد سلطان و معظم خان از راه غیر متعارف ببنگاله مصدر مجرا شد . و در محاربات با شجاع (که افواج عالمگیری را در ملک بنگاله رو داده) نیز همراه معظم خان بتقدیم نیکو خدمتیا پرداخت . سال چهارم در کشایش بلائن مضاف صوبه بهار تردد نمایان بتقدیم رسانید .

سال هشتم حیاتش سپری گشت *

• رحمت خان میر فیض الله •

از منصبداران عهد فردوس آشیانی است . سال سیوم چون دکن معسکر پادشاهی گردید و سه فوج به تذبیه خانجهان لودی و تخریب تعلقه نظام الملک دکنی تعین یافت او بهمراهی راجه گجسنگه معین شد . و پستتر تعینات دکن گردیده

سرکار پادشاهی شد *

(۲)

* راجه روز افزون *

پسر راجه سنگرام زمیندار پرگنات مضاف صوبه بهار است
 در عهد عرش آشیانی چون شهباز خان کنده بشرقی دیار تعیین
 شد و عبور فوج پادشاهی بزدیکی قلعه مهدا (که متعلق بار
 بود) اتفاق افتاد خان مزبور عزیمت محاصره نمود - او سپردن
 کلید قلعه را دستاویز حسن اعتقاد ساخت - اگرچه ملازمت
 نکرده بود اما با حکام آنجا همواره خدمت گذاری نمود -
 سال اول جلوس جنم مکانی جهانگیر قلی خان لاله بیگ
 ناظم صوبه مذکور فوجی بر سر او کشید - او در جنگ بزخم
 تفنگ در گذشت - راجه روز افزون از خردی در خدمت آن
 پادشاه تربیت یافته بشرف اسلام درآمد - سال هشتم بحکومت
 وطن و عذایت فیل سربلندی اندوخت - تا آخر عهد آن پادشاه
 بمذنب هزار و پانصدی هفتصد سوار رسید - سال اول جلوس
 فردوس آشیانی همراه مهابت خان خانخاندان بصوب کابل
 جهت مدافعه نذر محمد خان دالی باخ (که غبار فتنه بلند
 ساخته بود) و پستر بمالش ججهار سنگه بندیل تعیین یافت
 و سال سیوم بهمراهی اعظم خان در فوجی (که سرکردگی
 آن بنام شایسته خان بود) شتافته باضافه یکصد سوار

(۲) در [بعضی نسخه] زور افزون (۳) نسخه [ب] خدمتگاری *

و اجناس او متصرف شد - چون این مقدمه بسمع حضورانی
 رسید فرمان رفت که ملک مزبور بسرکار را گذارد - و الا
 بقدر عوض آن از محالات نواح وطن خود دست بردارد - و از
 نقود بهیم نوائین ده لک روپیه بحضور ارسال نماید - او
 بنوشته وکیل آگهی یافته بکرماجیت پسر خود (که در دکن
 بود) بر نوشت - که گریخته خود را برساند - لهذا سه فوج
 بسرداری سید خانجهان بارهه و فیروز جنگ بهادر و خاندوران
 بتغذیه آن بد سرشت دستوری پذیرفت - و به پشتگرمی اینها
 سلطان اردنگ زیب بهادر هم با شایسته خان و غیره روانه شد
 چون افواج پادشاهی قریب رسید اول از اوندچهم بدشاسونی
 (که ساخته پدر او بود) بستر از اینجا بچوراکدهه شتافت
 چون هیچ جا پناهم نتوانست کرد ناچار با احمال و ائقال
 بملک راجه دیوگدهه درآمد - افواج پادشاهی تعاقب کزان
 میرفت - و مکرر زد و خورد روداد - نقد و مرمع آلات او همه
 بتصرف غازیان آمد - او خود باتفاق بکرماجیت پسر کزان خود
 بیضا جنگلستان خزیده بود - طایفه گوند (که در آن ملک آبادند)
 آن هر دو را مطابق سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار هجری
 بقتل رسانیدند - خاندوران باستماع این خبر سرهای هر دو را
 بریده نزد فیروز جنگ آورد - خان مزبور بحضور روانه ساخت
 و یک کور روپیه از دفائن او آنچه همراه برداشته بود داخل

(باب الرابع) [۲۱۶] (مآثر الامراء)

خان جسته در خواست مفتح جرائم نمود - پادشاه قبول این معذرت فرمود - او سال دوم همراه خان مزبور ببارگاه خسروی آمد - خان مذکور فوطه در گردن انداخته هر دو سر فوطه بدست خویش گرفته بدولت ملازمت رسانید - و هزار مهر نذر و پانزده لک درپیه و چهل فیل (که بطریق جریمه قرار یافته) از نظر گذشته پذیرا شد *

چون سال سیوم پادشاه برای تنبیه خانجهان لودی و پامال ساختن تعلقه نظام الملک (که خانجهان را پناه داده بود) عزیمت دکن فرمود و سه فوج بتخریب آن نواح تعیین نمود مشارالیه را بهمراهیان اعظام خان ناظم دکن بر نوشند و بخطاب راجگی نامور گردید - و پس ازان (که یمین الدوله بسرکری افواج دکن نامزد شد) او با جمعی از منصبداران بچندارای مامور گشت - و چون صوبجات دکن بمهابت خان متعلق گردید او چندی همراه خان مزبور مانده پستر رخصت شده بوطن آمد - و بکرماجیت پسر خود را با فوج درانجا گذاشت - و پس از رسیدن بوطن سال هشتم باغواهی طبیعت فساد سرشت بر بهیم نراین زمیندار چوراگده (که حاکم نشین ملک گدهه کتنگه است) لشکر برده بعهد و پیمان ادرا برآورد و با گروه انبوه از عشائر او بقتل رسانید - و قلعه را با نقود

(۲) در [بعضی نسخه] پیم نراین *

و منصب مناسب ترقی کرده تا آخر عهد جنت مکانی بمنصب
چهار هزار و چهار هزار سوار مرتقی شده سال اول جلوس
فردوس آشیانی دولت ملازمت اندوخته بعزایت خلعت
و جمدهر مرصع با بهول کتاره و علم و نقاره باذن آوازه گردید
چون در عهد اعلیٰ حضرت سر رشته تنقیص مهمات و تشخیص
معاملات (دلق گرفت او) که مال بسیار فراهم کرده پدر
خود بیکبار بے محنت بدست آورده بود (بمقتضای
الخائن خائف واهمه بخاطر راه داده با اعتماد قلاع حصینه
و اشجار متراکمه (که در تعلقه داشت) پس از چند روز
نیم شبی از اکبرآباد فرار نموده باوندچمه پیوسته در تهیه
استحکام قلاع و فراهم آوردن لشکر شد - چون این خبر بعرض
پادشاه رسید مهابت خان خانخانان با اکثری از امرای حضور
بوسر او تعیین یافت - و بخانجهان لودی حاکم مالوه فرمان
شد - که با لشکر آن صوبه از راه چندیری (که جنوب رویه
اوندچمه است) به ملک او در آید - و بعبدالله خان بهادر حکم
رفت - که از قزوچ محال جایگیر خود باتفاق بهادر خان روهله
و جمعی دیگر رفته از جانب شرقی اوندچمه در آمد کند
چون هر سه فوج قریب قلعه مسطور (سیده هنگامه نبرد گرم)
ساختند و قلعه ایرج بسعی عبدالله خان و بهادر خان و بهار
سنگه بندیله مفتوح شد ججهار سنگه ناچار توسل بمهابت

(باب الرء) [۲۱۴] (مآثر الامراء)

سال اول بفوجداری آتاده و مضافات آن (که در خالصه شریفه بود) و بعد چندی بعطای نقاره سربلند گردید - سال دوم همراه خواجه ابوالحسن بتعاقب خانجهان لودی و سال سیوم باتفاق راد رتن هادا بتسخیر تلنگانه مامور شد - پستور باضافه پانصد سوار نوازش یافته همراه نصیری خان در محاصره قلعه قندهار دکن تردد شایسته نمود - چون بر محصوران کار تنگ شد باستصواب او آمده قلعه سپردند - سال چهارم بملازمت حضور رسیده باضافه پانصدی ذات از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار باند مرتبه گردید - پستور بحراست سرحد تلنگانه مقرر شده سال ششم قصبه و کلور را با عیال بولا (که از جانب حکام دکن قصبه مزبور بنامبرده و سیدی مفتاح متعلق بود) بدست آورد - چون این معنی بهسمع اعلی حضرت (سید او را از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار و پانصد سوار برنواخت - و سال هفتم (که بلده لاهور معسکر فیروزیه بود) بعرض (سید - که مطابق سنه ۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجری روزگار نامبرده در سرحد تلنگانه سپری شد - پسرش راجه دیبی سنگهه است که احوال او براسه قلمی شده *

* راجه ججهار سنگهه بندیله *

پسر راجه برسنگه دیو است - بعد فوت پدر بخطاب راجگی

چون پاس مراعات بر سنگهدیو بیش از بیش بود اواخر سال
جلوس آن پادشاه عبدالله خان از کالپی (که در جاگیر داشت)
روز دسهره بتیزگامی بر اوندچیه دوید - و رام چند را (که
دران زمین قلب شیوه فتنه انگیزی داشت) دستگیر ساخته
سال دوم مسلسل بنظر پادشاه در آورد - پادشاه بند از پای او
برداشتند و بعزایت خاعت برنواخته براجیه پاسو سپرد - که
ضامن گرفته بگذارند - ازان روز اوندچیه براجیه بر سنگهدیو
قرار گرفت - سال ^(۳) چهارم دخترش حسب عرض او داخل محل
خسروانی گردید - چون او بعدم سرا شتافت سال هفتم بهارتهه
نبیره او بمنصب درخور و خطاب (اجگی چهره عزت برافروخت
پس از گستاخی (که در کنار آب بهت از مهابت خان بوقوع آمد
و آخر ثبات پای نورزیده گام فراخ برزده راه تعلقه رانا
پیش گرفت) امرا (که در تعاقب او از حضور جنت مکانی
تعیین شده باجمیر رسیده متوقف بودند) نامبرده از انجمله
بود - درین ضمن چرخ دوار بوقلمونی نمود - و زمانه رنگ دیگر
ریخت - جهانگیر پادشاه بعالم بقا خرامید - و رایات شاهجهانی
رونق افزای ساحت اجمیر شد - او بملازمت شتافته باضافه
پانصدی پانصد سوار از اصل و اضافه بمنصب سه هزار
دو هزار و پانصد سوار و عطای علم و اسب کامیاب گشت

(باب الكراء) [۲۱۲] (مآثر الامراء)

سوار و عطای علم و نقاره نوازش یافت - و همراه مهابت خان خاننانه بدفعیه نذر محمد خان (که بر کابل فوج کشیده بود) تعیین گردید - چون پیش از رسیدن اینها نذر محمد خان ازان نواح بدر شده رفت اینها بموجب حکم مراجعت نمودند - پستتر همراه عبدالله خان بهادر بمالش ججهار سنگهه (که بتوهم باطل از حضور فرار نموده بود) رخصت پذیرفت و سال درم بتعاقب خانجهان لودي (که بوسواس بیجا از اکبرآباد راه گریز سپرده بود) دستوری یافت - و سال سیوم در سه فوج (که بتخریب ملک نظام الملک تعیین شده) او بهمراهی شایسته خان نازد گردیده باضافه پانصد سوار ناموری اندرخت - در جنگ متصل بیر (که اعظم خان بر خانجهان لودي تاخته بود) مصدر ترددات شد - سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل هجری پای بزاریه عدم کشید پادشاه کرن پسرش را بمنصب دو هزار سوار و خطاب دای برنواخته بیکانیر و طنش در جاگیر او عزایت فرمود و ستر سال نامی پسر دیگر او را بمنصب پانصدی دویمت سوار سرمایه مفاخرت بخشید - احوال را در کرن جداگانه سمت توقیم یافته *

* راجه بهارتهه بنديله *

نبیره رام چند پسر راجه مدهکر است - جنت مکانی را

و در همین سال بهمراهی مهابت خان خانخازان بذابر گوشمال
 اوزبکيه (که جانب کابل غبار فساد برانگیخته بودند) دستوري
 یافت - و سال سیوم با جمعی سرکردگی بزام از قرار یافته بسمت
 تلنگانه نامزد شد - و حکم بصدر پدوست که در برگشته باسم
 قوابع برار توقف نموده بقابو تسخیر ملک تلنگانه بعمل آرد
 و راه آسد و رفت مفسدان شورش انگیز مسدود سازد - و چون
 کشایش مالک مذکور حسب درخواست نصیری خان بزام خان
 مزبور قرار گرفت از حسب الطاب بحضور آمده سعادت بار
 اندوخت - و پس ازان (که سرداری فوج دکن بزام یمین الدوله
 آصف خان مقرر شد) راو مذکور بتعیذاتی خان مزبور چهره
 اعتبار برافروخت - و سال چهارم مطابق سنه (۱۰۴۰) هزار
 و چهل هجری در لشکر بالاگهات پیمانه زندگی از لبریز گشت
 ستر سال (که نبیره و جانشین او بود) و مدهو سنگهه پسر دوم
 فراخور حال مشمول مرحمت پادشاهی و مورد تسلی شدند
 احوال هر یک جدا گانه نگارش یافته *

* راو سور بهر رقیه *

پسر رای رایسنگهه رائهور زمیندار بیکانیر است - تا آخر
 عهد جنت مکانی بمنصب سه هزار و دو هزار سوار رسیده سالی
 اول جلوس فردوس آشیانی چون بملازمت پادشاهی کامیاب
 شد از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و دو هزار و پانصد

(باب الرء) [۲۱۰] (مآثر الامراء)

جانب دیگر محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قای خان را
بمحاصره مقرر نموده حکم یورش کرد - تا آنکه شاه قای
خان با چهار صد کس غالبانه بشهر درآمده بچپوتره کوتوالی
نشسته مذاقی گردانید - که دور دور شاهجهان است - سر بلند
رای در مورچلهای طرف دیگر بود - پسر خود را فرستاد
او جنگ کرده هزیمت یافت - راو مزبور فیل جکاجوت پیش
کرده در چوک بجنگ پیوست - و داد مردانگی داد - محمد
تقی (که از امداد مایوس بود) بقلعه در آمد - و عهد گرفته
او را دید - گویند راو رتن وقت جنگ این حرف سر زبان
داشت - مرشان یعنی من می مبرم *

بالجماء چون بنابر قرب وصول سلطان پوریز با فوج گران
(که بموجب حکم پادشاه از آله آباد عازم دکن گردیده بود
و بیماری معب درین ضمن بمزاج شاهجهان عارض شد)
کوچ کرده بدالاهات روهنگیره رفت سر بلند رای بمنصب
پنجهزاری ذات پنجهزار سوار و خطاب رام راج (که در دکن
خطابه بالاتر ازین نمی باشد) مورد مراحم گردید - پس از
جلوس فردوس آشیانی سال اول از بوندی وطن خود آمده
بتقبیل سده سنیه ساطنت پرداخت - و بعدایت خلعت
و جمهر مرصع و منصب پنجهزاری ذات و سوار سابق و علم
و نقاره و اسب با زین مطلا و فیل لوای عزت برافراشت

(مآثر الامراء) [۲۰۹] (باب الرابع)

چند سال مورد عتاب جزای مکانی بود - سال سیوم بحضور آمده مشمول مرحمت شده ب خطاب سر باند رای نامور گردید - سال هشتم بهمراهی سلطان خرم بهمم رانا امر سنگهه تعیین یافت و سال دهم تعیذات مهم دکن گشت - و پستتر باضافه درخور سرفراز شد - سال هیزدهم پس ازان (که مزاج جنیت مکانی نسبت به پسر رشید یعنی شاهجهان بگفته مردم از جارفت و کار بمقابله انجامید - و شاهزاده مزبور از ماندو کوچ کرده عبور نموده نمود - و سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بتعانب مامور شد) او هم تعیذات یساق مسطور گردید - و پس از گذشتن از نریده چون شاهجهان از حدود تانگانه جانب بنگاله رفت و سلطان پرویز بموجب حکم پدر عازم صوبه بهار شد مهابت خان او را سال نوزدهم بحراست برهانپور گذاشت چون معاودت شاهجهان از بنگاله بسمت دکن زبان زد شد موسی ایبه عزیمت نمود که از شهر برآمده بمقابله پردازد بعد رسیدن این خبر بجنت مکانی فرمان مدور یافت - که قار رسیدن کمک بنگهبانی شهر همت برگمارد - و زنهار بجنگ بیرون بلده اقدام ننماید - سال بیستم چون شاهجهان متصل دیوانگانون مضاف بالاکهات برار برآمده یاقوت خان حبشی را با فوج عنبر همراه گرفته متصل برهانپور رسید لعل باغ را معسکر ساخت - و از یک طرف عبدالله خان بهادر و از

(باب الرء) [۲۰۸] (مائراامرا)

فرستاد - و پس از روزی چند بانعام خلعت و سرپیچ مرصع و اسب و فیل ممتاز شده رخصت وطن یافت - در همین سال چون گرفت و گیر جزیه منظور خاطر پادشاه شد بیدلی راجپوتیه علاوه توحش فطری گردیده سر نخوت خاریدن گرفتند لهذا سال بیست و سیوم از اجمیر بعزم گوشمال رانا عزیمت اودیپور پیش نهاد خاطر گردید - چون رانا اودیپور را خالی گذاشته راه فرار پیمود فوجی بسرکردگی حسین علی خان (۲) بتعاقب او تعیین شد - و پستمر محمد اعظم شاه و سلطان بیدار بخت نامزد شدند - و پس ازان (که ملک رانا لکدکوب عساکر فیروزی گردید) از وطن مالونه بر آمده بے ملجا و مارا گشت - سال بیست و چهارم دست ضراعت بدامن شفاعت شاهزاده زده پرگنه ماندل و بدهنور در عوض جزیه بسرکار پادشاهی گذاشت - و پس از پذیرائی ملتئمسات بر تالاب راج سمندر آمده شاهزاده را دید - و ببهاللی خطاب رانا و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار سرمایه شادمانی اندوخت و در همین سال چشم از تماشاگاه هستی بر بست - خلعت تعزیت از پیشگاه خسروانی برانا جیسنکه پسرش مرحمت گردید *

• راورتن هادا •

پسر راور بهوج هادا ست - بتقصیرے (که از پدرش بعمل آمد)

(۲) در [بعضی نسخه] حسن علی خان (۳) نسخه [ب] خسروی •

که ضایع افتاده بود باستحکام درست نمود (سال بیست و هشتم سعد الله خان با جمعی بانهدام قلعه مزبور و تخریب و تصرف تعلقه او تعیین شد - و چند برگه تهاه نشین مردم پادشاهی گردید - رانا راجسنگه بساطان دارا شکوه رجوع آورده شیوه ضعیف نالی برگذارد - و بر طبق حکم خسروانی فرستادن پسر تیکه خود و برانداختن آنچه از قلعه چیتور ترمیم یافته باشد قبول کرده درخواست نمود که تعلقه او از پادشاهی لشکر پادشاهی مضمون ماند - لهذا سعد الله خان بتخریب قلعه چیتور پرداخته برگردید - رانا پسر کلان خود را که شش ساله بود با معتمدان خود ببارگاه سلطنت (که رونق افزای دارالخیر اجمیر بود) با پیشکش فرستاد - پادشاه بعد ملازمت بخاعت و جواهر و فبل و اسپ برنواخته چون ظاهر شد (که رانا هنوز برای او نامه معین نکرده) ^(۲) بخطاب سبهاگ سنگه موسوم فرمود - و پس از رخصت تاکید صدور یافت که پسر خود را با پانصد سوار بدکن روانه نماید *

و چون تخت جهانداري بجلوس اورنگ زیب پادشاه رونق تازه گرفت رانای مذکور بعنایت خاعت سربلذه گردید و سال بیست و دوم (که اجمیر مهبط ایات پادشاهی بود) رانا راجسنگه کنور جیسنگه پسر خود را بعد استمزاج بملازمت

اکبر آباد گشته ، بزرد یک تعلقه او (رسید) رانا کرن بحصول ملازمت
مشمول گوناگون عوطف گردیده ببحالی تعلقه کامیاب شد
و چون سال اول جلوس فردوس آشیانی مطابق سنه (۱۰۳۸)
هزار و سی و هشت هجری رانا کرن رخت زندگی بربست
بجکت سنگه پسرش خطاب رانائی و منصب پنج هزار
پنجهزار سوار و در جاگیر وطن مالوفه قسمی (که سابق
ببزرگانش بود) مرحمت گردید - در مهم خانجهان لودی
(که پادشاه عزیمت دکن فرمود) پانصد سوار او همراه (جن
نام عمومی رانا جکت سنگه در رکاب بود - و گاهی راجکنور پسر
تیکه او بملازمت می پیوست - و قرار یافته بود که همواره
پانصد سوار او با معتبره تعینات تعلقه دکن باشد - و از
پیشگاه سلطنت هم عذایت جواهر و خلعت و فیل و اسب
بار میشد - سال بیست و ششم رخت زندگی بعدم سرا برد
براجکنور خطاب رانا راجسنگه و منصب پنجهزاری پنجهزار سوار
و وطن در جاگیر مرحمت گردید *

چون در حیات رانا جکت سنگه بعرض پادشاه (رسید) که
او مرمت قلعه چیتور شروع نموده حال آنکه قرار داد از سابق
این بود که رانا اصلاً بممرمت قلعه مزبور نپردازد (پادشاه
کمی را بخبر گیری این معنی تعیین فرمود - پس ازان که
زبان او دریافت شد (که یک دو دروازه را از هفت دروازه او

خود را همراه ساخت - كنور كرن ملازمت خهرواني دريافته
 بعطای خلعت و شمشير مرصع سرفراز گردید - و برای دفع
 وحشت او هر روز بگونگون عذایات از هر قسم و از هر باب
 مورد مرحمت شد - و در سال دهم بعطای منصب پنجهازاري
 پنجهازار سوار چهره اعتبار برافروخت - و رخصت وطن یافت
 پستر جگت سنگه ولد كنور كرن باستانبوسي مشرف گشته
 خلعت عذایت پوشید - سپس باتفاق هرداس جهاله بوطن
 مرخص گردید - سال یازدهم كنور كرن بحضور (سیده سرمایه
 شادكامي اندروخت - و باز دستوری تعلقه یافت *

و چون سلطان خرم بهم دكن نامزد گردید رانا امر سنگه
 و كنور كرن حصول ملازمت پادشاهزاده نمونه نبیره خود را
 با هزار و پانصد سوار همراه نمود - و در سال سیزدهم چون
 جنت مكاني از گجرات عنان انعطاف بجانب اكبرآباد ارزاني
 داشت پس از دردد موكب در حوالی تعلقه رانا كنور كرن
 بدولت زمین بوس فایز گردید - و سال چهاردهم رانا امر سنگه
 ودیعت حیات سپرد - جنت مكاني كنور كرن را بخطاب رانائي
 و ارصال خلعت و اسب و فیل سرفراز نمود - در سال هیزدهم
 جگت سنگه پسر رانا كرن بحضور آمده جبین نیاز را
 بآداب اخلاص روشن ساخت - و پستر رخصت تعلقه یافت
 و در ایام (که فردوس آشیاني بعد فریت پدر از چنیر عازم

و انواع چاپلوسی بکار برده قرار داد - که بعد صفح زلات
 من هم عازم بساط بوس خواهم شد - و با راجه تودرمل (که از
 گجرات می آمد) نیز برخوردی اقسام فروتنی ظاهر نمود - امرا
 بعد رسیدن حضور در سلک بندها منتظم گردید - و در سال
 بیست و یکم کنور مانسنگه بتادیمپ رانا پرتاپ مامور
 گردیده بماندگده رسید - بعد فراهم آمدن افواج روانه
 کونده شد - پس از تلاقی فریقین جنگ عظیم در پیوست
 و شکست بر فوج رانا افتاده رادی فرار پیمود - و در همین
 سال خود پادشاه نیز دران نواحی رفته چون رانا بشعاب جبال
 پناه جست فوجی بتعاقب او تعیین نمود - سال چهل و یکم
 جلوس اکبری رانا پرتاپ فوت کرد - امرا بجای او نشست
 بعد جلوس جنیت مکانی سلطان پرویز با جمعی از امرا
 بهمیامور تعیین شد - که او خود با کرن پسر کلان او بملازمت
 برسد - درین ضمن (که بغی سلطان خسرو (داد) باگه پسر
 خود خود را همراه شاهزاده داد - و پس ازان عبدالله خان
 فیروز جنگ و دفعه دوم مهابت خان بتادیمپ او دستوری
 یافتند - اما هیچ صورت نگرفت - تا آنکه آخر سال نهم سلطان
 خرم با جمعی برین کار رخصت یافت - شاهزاده رفته تهانجات
 متعلقه او را تهانه نشین پادشاهی ساخته کار برر تنگ گرفت
 ناچار بعجز گزیده شاهزاده را دریافت - و کنور کرن پسر کلان

اکثر راجهای هندوستان فیضیاب ملازمت گردید - مگر رانا قاحال در خواب غفلت است - الحال ایلغار نموده سرزنش در کنار او خواهم نهاد - و التفات بجانب سکت سنگهه پسر رانا اودیسنکهه (که در سالک بندهای دولت انتظام داشت) نموده فرمود - که می باید از تو درین، یساق خدمت شایسته بظهور آید - او اگرچه بظاهر تقبل نمود اما اندیشه مخد گشته راه فرار گزید - از سانکهه گریختن او تنبیه رانا مصمم گردید اول قلعه سیوی سوپر^(۲) و قصبه کوتهه تھانه نشین شده قلعه ماندل و رامپور نیز مفتوح گردید - و نواح اودیپور پی سپر عساکر پادشاهی گشت - قلعه چیتور پس از امتداد محاصره بتصرف در آمد - رانا در شعاب جبال مخفی گردید - ظاهراً بعد چندی رانا اودیسنکهه بدیار عدم شتافت - و رانا پرتاپ بجای او نشست - چنانچه شیخ ابوالفضل در اکبرنامه می نویسد که سال هیزدهم چون کنور مانسنکهه تنبیه زمیندار دونگرپور نموده در نواحی اودیپور رسید رانا لوازم استقبال بجا آورده خلعت پادشاهی را بادب در بر کرد - و با کنور مراسم گرمجوشی مرعی داشته عذر تقاعد از آستانبوسی پیش آورد - در همین سال رانا پسر کلان خود امرا نام را با راجه بهگونتداس^(۳) (که از ایدر برآمده بآن نواحی پیوست) همراه ساخت

(۲) در [اکثر نسخه] سیوی سوپر (۳) نسخه [پ] که از ابتدا برآمده •

پهنا سي و سه كروه - سه قلعه معتبر دارن - چيتور حاكم نشين
 كونهلمير مانندل - سردار بومي را پيشتر راول گفته - و از ديرباز
 رانا - از قوم كهلوت - چون بموضع سيسون نگاه ساختند پس
 بميهوديه زبان زد - خويشتن را از نژاد نوشيرون عادل بر شمارند
 بزرگ نياگ اينها از بوقلموني زمانه بملك برار افتاد - و بمريزبان
 نرناله^(۲) معروف گرديد - چون نرناله بتصرف غنيم آمد بانا نام^(۳)
 خرد سالي را مادرش ازان مفهد گه برآرده بميوار رسيد - و براج
 منذليك بهيل پناه برد - چون جوان شد بذخچير افكني
 نام برآورد - و از معتمدان راجه گرديد - و پس از فوت او
 بمسند راجگي قدم گذاشت - رانا سانكا از اولاد اوسمت - كه
 در سنه (۹۳۳) فهد و سي و سه هجري باتفاق راجهاي ديگر
 يك لك سوار فراهم آورده با فردوس مكاني بجنگ نموده شكست
 يافت - در سنه (۹۳۴) فهد و سي و چهار^(۴) باجل طبعي
 در گذشت - رانا اوديسنگه جانشين او شد *

در سال دوازدهم جاوس چون عرش آشياني متوجه تنبيه
 پهران سلطان محمد ميرزا (كه در صوبه مالوه غبار انگيز
 فساد بودند) گرديد پس از وصول بدهول پور نظر بريزكه
 شورش طلبان مالوه غافل باشند بر زبان پادشاه گذشت - كه

(۲) در [بعضي جا] نرناله آمده (۳) در [بعضي نسخه] بانا نام (۴)

نسخه [ب] چهل و چهار *

انتظام فوج برهم خورده سر رشته جمعیت از هم گسیخت - و هرگاه
چنین بیوفائی و وقاحت از چنان احسان پرورده مشاهده نمود
دیگر بکه توقع - و کدام امید - شاهزاده را اعتماد بر که نماند
مراجعت بدکن اصلح وقت شناخت - بسرعت از آب نبرده
عبور فرموده چندی در برهانپور رنگ سکونت ریخت - رستم
خان بوساطت مهابت خان در امرای جهانگیری انتظام یافت
چون شیوه ناستوده بیوفائی و ناحق شناسی همه وقت مذموم
و صاحب آن همه جا مشوم و ملوم است در سرکار پادشاهی
چندان رشده نکرده از درجه اعتبار به اقط بود - چون نوبت
سلطنت باعلی حضرت رسید بپاداش کردار نکوهیده خود
از جاگیر و منصب برطرف گشته از غایت پریشانی و افلاس
احوالش بنکال و خمار کشید - گریزد که فردوس آشیانی با هیچ
کس از امرای پادشاهی (که مصدر گستاخیا شده بودند
و بد اخلاصیا از آنها مشاهده نمود) در پی آلاهی نشد
مگر با رستم خان که آخرها کارش بجائے رسید که اسپ سوار
و خدمتگار نداشت - کوچه گردی میکرد - تا در گذشت *

* رانا کون *

پسر رانا امرا بن رانا پرتاپ عرف کیکا بن رانا اودیسنکه
بن رانا سانکا زمیذدار میوار است - که الکا ئی سمت از صوبه اجمیر
سرکار چیتور از - ده هزار ده بدو گرایند - درازا چهل کرده

گورید - و در ایام شاهزادگی از ارکان درامت ایشان بوده بنیابست
صوبه دارمى گجرات اختصاص داشت - چون سال هیزدهم جهانگیری
افواج پادشاهی بتعاقب شاهزاده ولیعهد بکئل چانده (که داخل
مالوه است) رسید از سطوت شاهي جرأت عبور گریوه نداشته
میخواستند - که ایام برشکال آنطرف کئل مذکور بسر برند
رستم خان باتفاق بهاء الدین توبچی (که از نوازش شاهي
خطاب برفتادار خانی یافته) از راه نمکرامی و حق ناشناسی
بمهابت خان سپه سالار پادشاهی نوشت که بے توقف روانه
شوند - که در هنگام ثلاثی فوج را برهم زده بشما مالحق میگردم
لهذا مهابت خان چیره گشته از گریوه چانده عبور نمود - شاهزاده
شاهجهان (که در ماندو طرح اقامت انداخته بود) رستم خان را
(که پیش آهنگ فدویان در سمت اخلاص و سرآمد برگزیده های
درامت بود - و مردانگی و کاردانی او دلنشین) سردار لشکر
ساخته برسم منقلا روانه فرمود - و فوجی از لشکر دکن را
بعنوان برگیری بر گماشت - آنها در عرصه دو روز کار بر لشکر
پادشاهی دشوار ساختند - روز سیوم مقرر بود که شاهزاده
خود بفوج منقلا پیوسته بر اعادی لوای نصرت برافرازد - که
یوسف شغالی حقوق پرورش و نمک خوارگی بر طاق نسیان
گذاشته خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود بیخمس - و راه
کامر نعمتی سپرده بمهابت خان پیوست - ناگزیر از گریختن سردار

نقش نیکو خدمتی او در درگاه جنت مکانی درست نشسته بود
از بے پروا مزاجیها پاس خاطر شقاوت ذخائر او را بر حفظ
شویعت غرا مقدم داشته باجارت تاسیس این دیوخانه آن
ضلالت کیش را خوشدل نمود - او بخرج سی و سه لک (وبیه
در کمال صافیت و استواری مرتب ساخت - خصوص در تزئین
و پرکاری مبالغه بکار برد - و در اوندچهم نیز عمارات عالیه
(که در فسحیت و وسعت و زیب و زینت مزین تمام بر منازل
دیگران دارد) ساخت - میما بتخانه ایست پهلوی حویلی او
در کمال ارتفاع و عظمت - مبالغ کلی صرف کرده - و تالاب شیرساگر
(که محیطش پنج و نیم کزهی پادشاهی ست) و تالاب سمذ (ساگر
(که دورش بیست کوه) واقع در پرگنه متها - و درین محال
(۲)
قریب سه صد تالاب پهنادر است - پسران بسیار داشته - از انجمله
چهار سنگه و چهار سنگه اند - که احوال هر دو جداگانه
توقیم یافته *

* رستم خان شغالی *

یوسف بیگ نام - بمیامن تربیت و التفات شاهزاده شاهجهان
از پایه قاعچیکری و احدی بوالا مرتبه امارت برآمده از منصب
(۳)
سه یستی بمنصب پنجهزاری ترقی نموده صاحب علم و نقاره

(۲) نسخه [ب] پهنادر داشت (۳) در غیاث اللغات آورده که دو یست

خاص بمعنی دو صد است و درین قیاس جاری نیست *

یافت - و در سال سیوم به همراهی مهابت خان بهمیم رانا تعیین شده
 بعزیمت خلعت و اسب چهره عزت برافروخت - و در سال
 چهارم همراه خانجهان بهمیم دکن راهی گشت - و در سال هفتم
 از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره ذات دو هزار و دویست
 سوار لوای کامرانی برافراخت - در سال هشتم از دکن بتعیناتی
 سلطان خرم (که بتادیمپ رانا امرسنگهه مامور شده بود)
 شتافت - و باز بدکن رفت - سال چهاردهم (که پادشاهزاده مزبور
 بدکن عزیمت نمود) او در جنگ با دکنیان با دوسه هزار سوار
 و پنج هزار پیاده مصدر تردد نمایان گردید - و در ایامی (که
 فیما بین جنت مکانی و سلطان خرم غبار دوئی برخاست) نامبرده
 فوج آراسته بظفر در آورده در سال هیزدهم به همراهی سلطان
 پرویز بتعاقب سلطان خرم مامور گشت *
 چون اواخر عهد جنت مکانی کارها بآرامی دیگران محول بود
 و بازار کارسازی گرمی داشت او بدستاوز رشوت دست تطاول
 بتعلقات زمینداران گرد و پیش دراز ساخته ملکه وسیع سیر حاصل
 بتصرف درآورد - و ثروت و مکنت او بجائی رسید که هیچ
 یکی از راجهای هندوستان را میسر نبود - و در سال بیست
 و دوم مطابق سنه (۱۰۳۶) هزار و سی و شش هجری بساط
 زندگی در نوردید - بتخانه واقع متھرا (که در عهد عالمگیری
 مسجد ساخته اند) از مستحدثات برسنگهه دیو اہم - چون

و بز و میش در رنگ ایاخیهای ولایت متصل وطن بکنار
 آب گنگ سرداد - شیر و جغرات و روغن بسیار حاصل میشد
 و در راه لاهور سرا و تالاب کلان اساس گذاشت - و در متهرا
 این (۲) روی آب گوردهن نگر بتخانه عظیم بذا کرد - و در اوجین نیز
 تالاب و بتخانه ترتیب داد - غرض که جویای نام نیک گشته
 تصرفات چند نمود - و آئین خیر گذاشت - تا یادگارے درین
 کهنه بجا ماند - بشوئی کافر نعمتی پس از اموالش بسرکار
 آشفته ضبط شد - آب در تالاب خشک و سرا ویران گردید
 و کهازی و طغش بسید شجاعت خان باره تنخواه شد - ازان
 مال و مواشی اثرت پدید نیامد *
 * ع *

* نه از خم نشان نے زخمخانه *

* راجه بوسنگه دیو بندیلہ *

پسر راجه مدهکر است (۳) از ابتدا بخدمت شاهزاده سلطان
 سلیم پیوسته بقتراک دولت خود را بسته بود - چون در کشتن
 شیخ ابوالفضل طریق جرأت پیمود، عرش آشپزی مکرر فوجها برو
 تعیین فرمود - و در سال پنجاهم بعرض رسید که او با قلیا
 مردم سر بصحرای آدراگی نهاده - و افواج پادشاهی دنبال او
 گرفته اند - چون دیهیم سلطنت بجائوس جنت مکانی زینت
 گرفت بوسنگه دیو در سال اول بمنصب سه هزاره سرفروزی

(۲) نسخه [ب] آنروی آب (۳) در [بعضی نسخه] بدهکر *

حتماً که خانخانان نهمه سالار بخانه او رفته ملتجی شد *
 در سفر گجرات (که جنت مکانی بسیر دریای شور متوجه
 شد) شبی رای گوردهن از دربار بخانه می آمد - باغوی
 شریف الملک بخشی سرکار اعتماد الدوله شخصی شمشیر در
 بازاری او زد - کاری نشست - ازان روز پایت عزتش ارتفاع دیگر
 پذیرفت - با آنکه عصمت بیگم مذکوره اعتماد الدوله با او بد بود
 املا در مرتبه او انحطاطی در نداد - پس از فوت اعتماد الدوله
 صاحب اختیار سرکار نور جهان بیگم گردید - و در شورش
 مهابت خان (که دشمن این سلسله بود) زمانه سازی منظور
 داشته بار ساخت - مهابت خان جمیع مهمات جزو کل را بدو
 تفویض نمود - گوردهن از بد نژادی و ناحق شناسی در بدخواهی
 و غمازی خداوندان نعمت شریک گشته بانهای خزائن و دفائن
 آنها پرداخت - و خود را زشوی عالم کرد - پس از آنکه این
 آشوب فرو نشست آصف خان او را محبوس داشت - پس از
 مدتی در گذشت - زنش با او سستی شد - اولاد نداشت - قصبه
 کهازی را که وطنش بود باحاطه پخته و عمارات عالی و راسته
 و بازارهای با آنها شهر ساخته گوردهن نگر نام گذاشت
 و خانهای سکنه آنجا را از سر نو پخته و مطبوع ترتیب داده
 حواله نمود - و محصول آن را بر عیای اهل حرفه وقف کرد - هر که
 هرچه بکارن فرا گیرد - و کار ماده و کار میش و ماده اسپ و شتر

(مآثر الامراء) [۱۹۵] (باب الرابع)

زنجیر پای عزیمت او گشته بمدافعت پرداخت - تا آنکه کمک
برسد ناگاه تیر تفنگ از شست قضا پیدایشی او رسید - و جان
بجان آفرین سپرد - طرفین دست از کار بازداشته بجای خود
برگشتند - راجه بمنصب پنجهزری ذات و سوار رسیده
و عمده تر ازو در سرکار شاهزاده وای عهد کسی نبود - برادرش
کنهر داس بنیابت راجه در احمدآباد می بود *

* رای گوردهن سورج دهج *

ساکن کهازی کنار کنگ - گویند در مبادی حال سر دروازه
کچهری نشسته نقل نویسی می کرد - سه چهار تنه یومیه
بههم میوسانید - آرزو داشت که درات برنجی میسر شود - نمیشد
پس از چند در دیوانی خواجه ابوالحسن تربتی باتفاق هرکرن
ساکن کنپلا بدتالی^(۲) باراد نوکری حضور خواجه رفت - او نگاه
کرده گفت که هرکرن سباق دان است - اما دزد معلوم می شود
و گوردهن بیوقوف - اول را سی روپیه درماه دستخط کرد - و دوم را
بیست و پنج - و چون نوبت دیوانی باعتماد الدوله رسید گوردهن را
پنجاه روپیه در ماهه کرده بخشی شاگرد پیشه خود ساخت
پس ازان بخطاب رانی و دیوانی اعتماد الدوله با پیشدستی
پادشاهی سر برافراخت - و هر روز بر اعتبارش می افزود - رفته
رفته مدار علیه تمام هندوستان گشته مرجع جز و کل گردید

(۲) در [بعضی نسخه] کنپلا پتسالی - و در [بعضی] کنپلا پتسانی *

قرار نمیتوانیم داد - اگر چشم زخمی بحضرت رسد گو فتح من
شود ازین قسم سلطنت و دولت چه بهره - و کدام دل خوشی
خواهد بود - غرض غیر ازین نیست که بدانند ایشان فتنه ساز
مالش بسزا یابند *

پس از مطارحه قرار یافت که شاهزاده با چهار پنج هزار
سوار چهار گروهی جریبی جانب چپ از راه متعارف میل نموده
در مقام کوتله (که داخل میوات است) توقف گزیند - و سه فوج
بسرکردگی داراب خان و راجه بکرماجیت و راجه بهیم مقرر
باید نمود - که بدور لشکر پادشاهی بتاخت و تاراج پرداخته
راه آمد و شد غله مسدود نمایند - یحتمل که صورت آشتی
رخ نماید - چون از جانب پادشاهی آصف خان بهراولی عبدالله
خان در برابر رسید اتفاقا عبدالله خان پیشتر زبان داده بوده
که وقت تقابل من بشما خواهم پیوست - و ازین امر غیر از
شاهزاده و راجه دیگری اطلاع نداشت - درین وقت عبدالله خان
بحسب قرار داد اسب برانگیخت - راجه آنرا دریافته پیش
داراب خان رفت - تا ادرا هم آگاه سازد - ناگاه نوازش خان
پسر سعید خان چغتا (که در هراولی فوج پادشاهی انتظام
داشت) دانست که عبدالله خان بقصد جنگ تاخته - او نیز
با فوج مقابل خود اسپان برداشت - و بر راجه (که با چهار پنج
کس از نزد داراب خان برگشته می آمد) برخورد - غیرت

(مائثر الامرا) [۱۹۳] (باب الراء)

سر راه قندهار است) در قبول شاهي قرار يابد - تا سربراهي
آذوقه و ديگر ضروريات باساني صورت گيرد - و تا انجام و انصراف
اين يملق عزل و نصب و برافراختن و انداختن امرا (که
تعيين اين يوزش باشند) بمن موقوف باشد - تا اِز اثر بيم و اميد
انتظام کارها پديد آيد •

بيگم (که منتهمز قابو بود) اين مدييات را در لباس نا ملائم
و ناموده چنان دلنشين ساخت که غرض شاهزاده آنست
که سلطنت را بدست خود آورد - و چندان مزاج جفت مكاني را
بشورش آورد که مهم قندهار بغام شهريار قرار يافته جاگير
شاهزاده را يي عهد (که در هندوستان بود) تغيير فرموده امرای
همراهي ايشان را طالب حضور نمود - با وصف آنکه جنم مكاني
بمقابحت اين امور را ميرسيد اما غير از استرضای بيگم
چاره نداشت - هرچه او ميگفت بعمل مي آمد - تا آنکه
از طرفين کار بفوج کشي (سيد - ازان طرف جنم مكاني از دهلي
عبور فرمود - و ازين جانب موکب شاهي بمقام بلوچ دور
بيوسست - و مسافت ده كوزه بيش نمازد - مقربان شاهي متفق
شده عرض كردند که کار از اصلاح در گذشته - جهانگيري بمدارا
بر نيايد - لشکر ما بكميت و كيفيت بر لشکر پادشاهي فزوني
دارد - عزم نبرد بايد آراست - شاهزاده جواب داد که ارتکاب
چنين گستاخي (که نزد خدا و خلق ناستوده است) بخود

اساس نهاد - و آنرا بطفرنگر موسوم ساخته ایام برشکال دران
مکان گذرانید *

چون خاطر شاهزاده از ضبط و نسق دکن مطمئن گشت زمانه
بازی دیگر بر روی کار آورد - تفصیلش آنکه چون نور جهان
بیگم تسلط تمام یافت و قبض و بسط مهمان ملکی و مالی .
باختیار او درآمده جزاسم بی مسمای پادشاهی بر جنت مکانی
نماند بیگم از دور اندیشی بدان خیال افتاد - که درین هنگام
(که بیماری جنت مکانی بامتداد کشیده) اگر بحسب تقدیر
سانحه ناگزیر رو دهد خلافت بشاهزاده ولی عهد بر می گردن
هرچند که شاهزاده با وی در کمال اخلاص است اما مجوز این قدر
اختیار و اقتدار چگونه خواهد شد - پس دختر خود را (که
از شیر افکن خان داشت) بساطان شهریار (که کوچک ترین
اخلاف سلطنت بود) منسوب کرده در مقام تربیت او گردید
و با شاهزاده وایعهد طبل مخالفت زده مزاج پادشاهی را نیز
منحرف ساخت - چنانچه دران ایام شاهزاده جهت مهم فزدهار
طلب حضور گشت - چون از دکن بماندو رسید بپدر والا قدر
نوشته - که بنابر گل و لای مالوه تا انقضای برشکال در ماندو
وقفه قرین صلاح گشته - از انجا (که مقابله با شاه ایران اتفاق افتاد)
سامپل و سرانجام در خور آن مهم ناگزیر - قلعه رنتهپور برای
گذراشتن محل و قبائل امرا عنایت شود - و صوبه لاهور (که

لهذا بند و بهمت ولایت پرفتن دکن منحصراً در توجه شاهزاده
دلی عهد دانسته در همین سال سنه (۱۰۳۰) هزار و سی
هجری با امرای عظیم الشان رخصت یافت *

شاهزاده پس از رسیدن برهانپور پنج فوج سی هزار سوار
بسرکردگی داراب خان و عبد الله خان و خواجه ابوالحسن
و راجه بکرماجیت و راجه بهیم باستیصال مخالفان تعیین فرمود
اگرچه بظاهر سرداری کل بنام داراب خان بود لیکن در معنی
کارفرمایی جمیع افواج براجه بکرماجیت تعلق داشت - راجه
در عرض هشت روز از برهانپور بکهرکی (که اقامت گاه نظام شاه
و ملک عنبر بود) شتافته عمارات آن معموره را از بیخ و بن
برکزدن - ملک عنبر چون چهره ارباب در آئینه حال مشاهده نمود
باظهار ندامت و فروتنی براجه توسل جست - و قرار یافت
که چهارده کرور دام تنمّه محالات موبه دکن (که در تصرف
دکنیان مانده) بلا اشتراک با سایر حدود متعلقه پادشاهی
را گذاشته پنجاه لک روپیه از عادلشاهیه و قطب شاهیه
پیشکش سرانجام نموده ارسال دارد - و راجه با جمیع اساکر
بقصبه تمرنی معاودت نموده متوقف شود - راجه حسب الحكم^(۲)
شاهی متصل قصبه مذکور بر کنار رودخانه مشهور بکهرک پورنا
سرزمین پسنده در غایت استحکام قلعه از سنگ و آهن

(مائراامرا)

[۱۹۰]

(باب الراء)

که برهمنان آنجا از هنگامی (که سکندر ذوالقرنین اینجا آمده) صورت نوشابه را تراشیده معبود خود ساخته اند - سلطان صورت نوشابه را گرفته بمدینه منوره فرستاد - در شارع عام انداختند که پی سپر زایران شود - صاحب فرشته آرد که درین بتخانه یک هزار و سه صد کتاب از براهمه سلف بود - سلطان فیروز شاه دانشوران آن طایفه را طاب نموده لخته را ترجمه نمود - ازان جمله عزالدین خالدخانی (که از شعرای آن عصر بود) کتابی در حکمت طبعی و شگون تفارقات در سلک نظم کشیده دلائل فیروزشاهی نام کرده - الحق آن کتابی است متضمن اقسام حکمت علمی و عملی *

بالجمله چون راجه بکرماجیت بعد از فتح کانگره در سال پانزدهم با فوجی شایسته بخدمت شاهي پیوست در همان ایام خبر رسید - که دنیاداران دکن از کوتاه اندیشی باستماع انتهای الوبه پادشاهی بسیر کشمیر (که اقصای ممالک و از مستقر خلافت دور است) پا از حد خویش فرا تر گذاشته سیما ملک عذیر - که مضافات احمد نگر و برار متصرف شده و بندهای پادشاهی (که در مکر فراهم آمده با غنیمت و خورده می نمودند) از کمی آذوقه بدلاپور آمده آنجا نیز پای ثبات نتوانستند افشرد - ببرهانپور شتافته بخانکhanان پیوستند - و غنیمت ملک پادشاهی را تاخته برهانپور را گرد گرفت

در نزدیک آن چند جا مشعل آسا شعله برزند - و برخی
 بسان پینه سوزد - و آنرا جالا مکھی نام کنند - و مردم بزیارت
 روند - و گوناگون اجناس بشعله دود دهند - و ازان خجستهگی
 چشم دارند - بر فراز آن دالا گنبدی اساس نهاده - هنگامه شگرف
 فراهم آید - همانا معدن گوگرد است - و عامه خارق پندارند
 و عوام اهل اسلام نیز فراهم آیند - و برخی بدماشا در شوند *
 و بعضی چنان بر سرایند که چون زن مهادیو را عمر بهر آمد
 از غایت دلبستگی نعلش او را مدتی با خود میگردانید - چون
 ترکیب عنصری او متلاشی شد هر عضوی در جائی از هم
 فرد ریخت - در خور شرافت آن عضو تعظیم آن مکان نمایند
 چون سینه (که نسبت به سایر اعضا شریفتر است) در اینجا
 افتاد آنرا نسبت به جاهای دیگر گرامی تر دارند - و بعضی
 برانند که سنگی (که در باستانی ایام معبود کفار بود) آنرا
 اهل اسلام برداشته در دریا انداختند - و پس ازان برهنه مزور
 بنام آن سنگ سنگ دیگر نمود کرده - راجه از ساده لوحی
 یا بطمع زر (که از نذران فراهم آید) بدان گرائیده بعزت
 و حرمت آن سنگ را درین موضع نصب ساخت - و از سرنو
 دوکان ضلالت فروچید - و قریب اجماع باین آنچه دو کتب توارین
 نقل کرده اند - که چون سلطان فیروز شاه بدانجا رسید شنید

سال شانزدهم جنت مكاني بسير قلعه تشریف برده شعائر اسلام
جاري ساخته اساس مسجد گذاشت *

آن قلعه بر فراز كوه مرتفع واقع است - در كمال استحكام
بيست و سه برج و هفت دروازه دارد - و دور اندرون آن يك
كره و پانزده طناب است - طول ربع كره و دو طناب - و عرض
از بيست و دو طناب زياده و از پانزده كم نيست - و ارتفاع يكصد
و چهارده ذره - دو حوض كلان اندرون قلعه واقع است - نزديك
شهر بتخانه مهامائي است - كه بدرگا بهواني مشهور - و آن را
نمودار ايزدي دانند - و از دور دست بزيارت آيند - و كام دل
برگيرند - شگفت آنكه بخواهش زائي زبان ببرند - برخه را
در چند ساعت و طايفه را در يك دو روز باز درست شود
اگرچه حكمت پيشگان زبان را رويده پندارند ليكن بدین زودي
بس شگرف - و اورا در افسانها هم خوابه مهديو برگذارند
و دانايان اين گروه قدرت اورا بدین نام بر خوانند *

گذارش چنين رود - كه او از دید ناملائم خود
گذرانيد - و پيكر او بچهار جا افتاد - سر و بعضی اعضا در
شمالی كوه کشمير در طرف كامراج - آنرا اساردها نامند - برخه
نزد بيجاپور دكن - آنرا تلجا بهواني نامند - گویند آنچه
بخار رفت نزديك كانو اولكا مچها زبان زد - و آنچه بر جای
خود ماند آنرا جالغدهري گویند - و این سرزمین پندارند

اذهای راه بتماشای نیرنگی و شگرفکاری بتخانه نگرکوت (که
 باستانی مطاف این دیار است) متوجه گردید - در نخستین
 منزل راجه جیچند بملازمت رسید - چون شب بقصبه دیسره
 (که در تیول راجه بیربر بود) بیتوتت شده دران شب آن
 روحانی پیکر (که نادره کاری بدر منسوب دارند) در عالم
 مثال چهره برافروخت - و بلند پایگی پادشاه را گذارده ازان
 بهیچ باز آورد - عذفوان صبح آگهی آن نمودار را گذارش نموده
 باز گردید - همراکان را [که از دشواری راه و سختی گریوه لختی
 پیشانی عزیمت چین زده بود - و از درر باش شکوه سلطنت
 (که زبان بندے عظیم است) کمه یارای گفتار نداشت] نشاط
 سترگ فرد گرفت *

چون نوبت سلطنت بجات مکانی رسید بکشایش آن تصمیم
 فرموده نخستین شیخ فرید مرتضی خان را (که صوبه دار
 پنجاب بود) بتسخیر آن مامور نمود - و او هنوز آن مهم را
 بانصرام نرسانیده بود که ایام زندگیش باختتام رسید - راجه
 سورجمل متعهد آن خدمت گشت - چون هر امری مرمود
 زمانه ست و هر کاره رهین وقت آن بدکیش براه عکس
 مطالب شتافت - درینولا بیمن عزم شاهزاده ولی عهد و حسن
 تردد راجه بکرمادیت این عهده دیرکشا صورت انحلال گرفت

(مآثر الامراء)

[۱۸۶]

(باب الرابع)

(۲) سلطان براجه گفت که آردن من بقلعه بعید از احتیاط است
اگر این جماعت که همراه من اند قصد تو نمایند و قلعه بتصرف
آرند چاره چیست - راجه بمردم خود اشاره کرد - فوراً جوق
در جوق مسلم از کهین جاها برآمدند - سلطان متوهم گردید - راجه
التماس نمود که غیر از اطاعت مرا در سر نیست - اما مراعات
هوشیاری لازمه این اوقات است - و پس ازان هرکه از سلاطین
دهلی فوج بتسخیر کانگره فرستاد کارے از پیش نرفت *
عرش آشیانی بآن همه عزم ملک گیری و امتداد زمان
سلطنت و فرمانروائی (با آنکه این الکا پیوسته بعدد ملک
پادشاهی ست) متعرض تسخیر آن نگردید - یک مرتبه (که
راجه آنجا بذابر جهت مورد عتاب شده بود) آن ولایت را
براجه بیربر عنایت فرموده لشکرے بسرداری حسین قای خان .
خانجهان صاحب صوبه پنجاب تعیین نمود - او چون محاصره را
تنگ ساخت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست - ناگزیر
باراجه آشتی نموده بتعاقب او پرداخت - و پس ازان راجه
جیچند مرزبان آن دژ پیوسته با ارسال پیشکش و آستانبوس مدد
خلانیت احرار سعادت می نمود *

• در آغاز سال بیست و ششم سنه (۹۹۰) نهصد و نود هجری
(که بصوب دریای نیلاب نهضت واقع شد) عرش آشیانی از

(۲) نسخه [ب] آردن من بعید از •

رخصت یافت - راجه نخستین مالش هر جمل پیش نهاد
 عزیمت ساخته بر سر او شتافت - و او را باندک زد و خورد
 آواره دشت فرار ساخته قلعه مؤر مهری (که مسکن و مقر
 آن مدبر بود) برکشوده محال زمیذاری او را پی سپر مهاجر
 فیروززی نمود - و در جلدی آن بمرحمت نقاره کوس ناموری
 نواخت - و بمساعی جمیله در سال شانزدهم شوال سنه (۱۰۲۹)
 هزار و بیست و نهم هجری بمحاصره قلعه کانگره (که شهر آن
 بنگرکوت موسوم است) پرداخته در تضییق محصوران کوشید
 چون کار بدشواری کشید غره محرم سنه (۱۰۳۰) یک هزار و سی
 پس از یکسال و دو ماه و چند روز امان خواسته قلعه سپردند *
 این قلعه بدشواری کشائی و محکمی شهره آفاق است - شمالی
 لاهور میان کوهستان واقع شده - زمیذاران ولایت پنجاب را
 اعتقاد آنست که از تاریخ اساس این قلعه جز خدای جهان آفرین
 آگاه نیست - و درین مدت این قلعه از قومه بقومه دیگر
 انتقال نموده - و بیگانه دست تسلط برو نیافته - از سلاطین اسلام
 سلطان فیروز شاه با همه شوکت و استعداد متوجه تسخیر او گشته
 مدتی محاصره نمود - چون یقین کرد (که افتتاح آن قلعه از محالات
 است) بملاقات راجه خرسند گشته دست ازان باز داشت *
 گویند راجه سلطان را با جمعی بضیانت اندرون قلعه برد

(باب الوا) [۱۸۴] (مآثر الامراء)

بدست آورده بوقت ملازمت بشاهزاده گذرانید - و شاهزاده
سرآمد پیشکش خود ساخته بنظر پدر والا قدر در آورد - راجه
باضافه منصب و خطاب راجه بکرماجیت (که در هندوستان
عمده ترین خطابها سمت) فرق عزت برافراخت *

چون درین سال آخر سنه (۱۰۲۶) هزار و بدست و ششم
صوبه گجرات در تیول شاهي مقرر گشت راجه بذیابیت شاهزاده
بهکومت آن دیار نامور گردید - و فوجی بر سر جام و بهاره
(که از زمینداران عمده صوبه گجرات اند) کشید - حدود
ملک ادرین یک طرف ولایت سورتیه و دیگر جانب بدریای
شور پیوسته - دومین ساحل دریای شور سمت مملکت گتیه
واقع شده - هرکدام صاحب جمعیت است - و هرکه بموزبانی
آنجا بر نشیند جام و بهاره نامند - درین مدت بدیدن هیچ یکی
سلاطین نیامده بودند - بکار پردازی راجه ایل گشته در احمدآباد
بآستان بوس جنت مکانی رسیده پیشکشها گذرانیدند - چون
سورجمل ولد راجه باسو (که بتسخیر قلعه ننگره تعیین
شده بود) مصدر طغیان و فساد گردید راجه در آخر سال سیزدهم
با فوجی از بندهای شاهي و جمعی از ملازمان پادشاهی مثل
شهباز خان لودی و غیره بتسخیر آن موئل منیع (که
کهند تسخیر هیچ یکی از سلاطین دهایی بر شرفات آن نرسیده)

در سال چهاردهم مطابق سنه (۱۰۲۸) هزار و بیست و هشت
هجری همان جا باجل طبعی سفر عدم آباد گزید - پسرش
راجه گجسنگمه است - احوالش جداگانه نگارش یافته *

* راجه بکرماجیت رای رایان *

سندرداس نام برهمنه بود - در سرکار شاهزاده رای عهد
شاهجهان در زمره اهل قلم انتظام گرفته برشد و کار طلبی
بمیرسامانی امتیاز یافت - و بعلو فطرت و سمو همت مصدر
کارهای شگرف گشته از قلم بشمشیر فراز دستی نمود - و در
مهم رانا با فوج جرار بتاخمت و تاراج آن ملک پرداخته لوازم
نهب و غارت و اسر و قتل از قرار واقع بجا آورد - و رانا
بوسیله او گردن ارادت بر بقیه اطاعت گذاشته ملازمت شاهي
در یافت - رای سندرداس از پیشگاه خلافت در پاداش این
فیکر خدمتگاری باضافه منصب و خطاب رای رایان اختصاص
گرفت - و چون مرتبه اول شاهزاده بهم دکن دستوری یافت
اورا باتفاق افضل خان باندوز پذیري و اخلاص گزینی ابراهیم
عادل شاه به بیجاپور کسایل فرمود - او آنخدمت را بعنوان شایسته
بتقدیم رسانیده پانزده لک روپیه از نقد و جنس پیشکش
گرفت - و دو لک روپیه را (که عادل شاه بدر تواضع کرده بود)
لعلی بوزن هفده مثقال و پنج و نیم سرخ (که در آب و تاب
و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر نداشت) از بذور کوه

طرفین آراسته شد - اما بهادر بے جنگ همت بای داده راه
گریز سپرد - و چون بعد فوت سلطان مراد سلطان دانیال
بایالت دکن نامزد شد مشارالیه همراه سلطان مذکور تعینات
گردید - در سال چهل و پنجم باتفاق دولت خان لودی
بتادیب راجو دکنی از پیش شاهزاده نامزد شد - و سال
چهل و هفتم همراه خانخانان عبدالرحیم به تنبیه خداوند خان
حبشی (که در سرکار پاتھری و پالم غبار فساد انگیزه بود)
دستوری یافت - و چون دران صوبه مصدر خدمات پسنیدیده
گردیده بود سال چهل و هشتم حسب التماس شاهزاده دانیال
و خانخانان بعزایم نقاره کوس ناموری نواخت - و سال سیوم
جلوس جهانگیری سعادت ملازمت دریافته سال چهارم از اصل
و اضافه بمنصب چهار هزاره ذات دو هزار هوار کامیاب گردید
و با منصبداران دیگر بمک خانخانان صوبه دار دکن تعیین شد
و سال هشتم در رکاب سلطان خرم بهم رانا شتافته و پستر
بهمراهی شاهزاده مزبور بپساق دکن تعیین یافته سال دهم
باز بحضور آمده بعد حصول ملازمت بمنصب پنجهازاری
برنواخته شد - و پس از واقعه کشن سنگه برادرش بتفصیل
(که در احوال نامبرده رقمزد) کلک اخبار سلک گردیده) بوطان
رخصت دو ماه یافت - بعد ازان باتفاق گجھنگه پسر خود
باستلام عتبه خلافت چهره برافروخته بدکن دستوری پذیرفت

پاینده خان مغل (که باتفاق دیگر جاگیر داران به تنبیه او تعیین شده بود) شکست یافت - اما اوردیسنگه عرف مونه راجه بصفای ارادت حلقه بزدگی در گوش کرده مان متی نامه مبیة او در عقد سلطان سلیم درآمد - که از بطن او سلطان خرم متولد شده - پستتر مومی الیه بیش از بیش مورد عنایت پادشاهی گردیده بعطای جودهپور وطن او در جاگیر هربلندی اندوخت - سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان به تنبیه راجه مدهکر بوندیاه نامزد گشت - سال بیست و هشتم باتفاق میرزا خان بن بیرام خان جهمت تصفیة گجرات و فرد نشانیدن هنگامه مظفر خان گجراتی دستوری یافت - سال سی و هشتم بتادیب زهیندار سردهی شرف ارتخاص پذیرفت - سال چهارم فوت کرد - بمنصب هزاری رسیده بود - چهار زن با او در آتش وفا سوختند - پس از فوت او پسرش راجه سورجسنگه بمنصب درخور سرفراز شد *

چون شاهزاده سلطان مراد بایالت گجرات نامزد گردید مشار الیه نیز بتعییناتی آنجا قرار یافت - در سال چهل و دوم از آنجا (که اکثر جاگیر داران گجرات بهمراهی شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن رفته بودند - و بهادر پسرکلان مظفر گجراتی جمعی از ارباش فراهم آورده بتاخت قصبات و قریات پرداخت) مشارالیه بقصد پیکار او از احمد آباد شتافت - صفوف

(باب الرأ) [۱۸۰] (مآثر الامرا)

چابکدستی بکار برده ولایت کهیر از قوم کوهل بر آوردند
 سوتیک جدا شده ایدرا (۲) از میذه (۳) بگرفت - و اچیه بیکلانه رفته
 آن ملک را از کوی بتصرف خویش در آورد - و نژاد اینها
 دران ملک جا گرفت - اسوتها (که در مآزار ماند) رفته رفته
 کار فرزندان او باندی گرا شد - رای مالدیو شانزدهم پور
 اوست - پس از فوت او چندر سین پسر کوچکش جانشین
 گشت - سال پانزدهم جلوس عرش آشیانی (که پادشاه باجمیر
 شتافته بعد فراغ زیارت عطف عذان بجانب ناگور نموده
 به بند و بسمت آن ناحیه توجه داشت) ملازمت خسروانی
 دریافت - و سال نوزدهم چون خبر سرتابی او بعرض رسید
 جمعی از امرا به تنبیه او تعیین شدند - و کله برادرزاده او (که
 در شهر سوجت می بود) از تعاقب امرا بمعجز گرائیده
 بلشکر پادشاهی پیوست - و چون فوج پادشاهی مهسورا تاخته
 بمحاصره قلعه (۴) سورتیه پرداخت فوجی دیگر بتادیب او نامزد
 شد - او خود را بشعاب جبال کشید - و سال بیست و یکم کله
 برادرزاده او باز جمعیت فراهم نموده قلعه (۵) ونکور مستحکم
 ساخت - و شهباز خان کذب رفته مسخر نمود - و سال بیست
 و پنجم جلوس (که چندر سین گرد فتنه برانگیخت) از دست

(۲) در [بعضی نسخه] ایدرا (۳) نسخه [ب] منه (۴) نسخه [ب]

سوانه (۵) نسخه [ب] مجمه (۶) در [بعضی نسخه] دیکدور *

بر فرق رزگار خود بیخمت - و در همان آداری رخت ادبار
بمقر سقر کشید *

* راجه سورج سنگه راتهر *

بسر اودی سنگه عرف مونه راجه بن رای مالدیو زمیندار
ملرزار است - که آلكائے سمت از صوبه اجمیر - درازا صد کوه
و پهنا شصت - سرکار اجمیر و جوده پور و سروهی و ناگور
و بیگانیر داخل آن - (رای مذکور از راجهای معتبر هندوستان
بود - و بکثرت جمعیت و سامان معروف - گویند چون
معزالدین سام از کارزار پتھورا^(۲) و پرداخت پیکار^(۳) جیچند راجه
تنوج در سرگرفت - راجه در گریز پائی بگنگ در شده بسیلاب
نیستی رفت - نژاد او بناکامی افتاد - سهیلا برادر زاده او
در شمس آباد می بود - او نیز با بسیاری بعدم سرا رخص
کشید - سه بسو او سوتیک و اسوتاهاما و اچه عزم گجرات نمودند
و در پالی نزدیک سوخت چند بر آسودند - دران هنگام قوم میله^(۴)
بتاراج سکند آنجا (که گروه برهنه بود) رسیدند - اینها برآمده
داد مردانگی داده بر شکستند - برهمنان بنیایشگری پیش آمدند
و گرد ناکامی شمت و شو یافت - چون اسباب فراهم شد

(۲) در [بعضی نسخه] پتھورا (۳) نسخه [ب] هوای تمهیر ملک

پیکار جی چند (۴) نسخه [ب] برادر او (۵) در [بعضی نسخه] پالی

(۶) یا منیه باشد *

جمعے از بندهای درگاه را ببهانه آنکه مدتها یساق کشیده
 بے سامان شده اند رخصت نمود - که بمحال جاگیرهای خود
 شتافته تا آمدن راجه بسلامان خود پردازند - و پس ازین تفرقه
 آن قابو طلب آثار بغی و فساد ظاهر ساخته دست تعدی و تطاول
 دراز نمود - و اکثرے از پرگنات دامن کوه را (که بجایگز
 اعتماد الدوله مقرر بود) تاخته از نقد و جنس هرچه یافت
 بمصرف گردید - سید صفی بارهه با بقیه کمکیان (که با وصف
 رخصت او هنوز بجایگز خودها نرفته بودند) با جمعے از خویشان
 پای همهت افشید شربت شهادت چشید - و برخی زخمی
 گشتند - و بعضے بتک پا خود را بگوشه سلامت کشیدند *

چون آخر سال سیزدهم راجه بکرماجیت بدان حدود پیوست
 آن مدبر حیلہ ساز خواست - که به تیتال و گربزت روزے چند بسر
 آرد - راجه (که از حقیقت کار آگهی داشت) بمخن او نپرداخته
 قدم جرأت و جلالت پیش نهاد - سوزجمل از بخت برگشتگی
 بے آنکه بوزنی معامله را رسد از غایم جسارت و دلیری
 بجلگ صف اقدام نمود - و باندک زد و خوردے مردم بسیار
 بکشتن داده راه آوارگی سپرد - و قلعه مؤ و مهری (که اعتضاد
 قوی او بود) بے تعجب بدست آمده مایه (که ابا عن جد
 بار رسیده بود) بی سپر عساکر پادشاهی شد - و از بحال
 تپاه بگریوهای دشوار پناه برده خاک مذلت و خواری

نیارست پرداخت لا علاج پیداشاهزاده شاهجهان ملتجی گشته
 عرضداشت نمود - که مرتضی خان بتحریر ارباب غرض با من
 سوء مزاجی بهم رسانیده - و بعضیان و بغی متهم نموده
 در فکر بر انداختن من است - امید که باعث حیات و سبب
 نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند
 مقارن این حال در آغاز سال یازدهم مرتضی خان بمطابق زندگی
 در پیچید . و فتح قلعه در عقد توقف افتاد - او حسب التماس
 شاهزاده بحضور رسیده مشمول عواطف گردید - و در همان ایام
 بهمراهی شاهزاده بهم دکن رخصت یافت - و پس از معارفت
 از ان یساق وسائل برانگیخته متصدی فتح کانگره گشت - هر چند
 او را دران کوهستان باز راه دادن از آئین حزم و احتیاط دور
 بود لیکن چون آن مهم باختیار شاهزاده مفوض شده ایشان او را
 با شاه قای خان محمد تقی بخشی سرکار خود بدان مهم تعیین
 نمودند - همین که بمقصد پیوست با شاه قلی خان آغاز ستیزه
 نموده بشاهزاده نوشت که صحبت من با او راست نمی آید
 و این کار ازو متمشی نمیشود - اگر سردار دیگر مقرر فرمایند فتح
 این قلعه بمعزیت میسر است - لهذا شاه قای خان را بحضور
 طلب داشته راجه بکرم اجیت (که از عمدهای دولت شاهی بود)
 با فوج تازه زر رخصت یافت *

سورجمل تا رسیدن راجه فرصت غنیمت شمرده نصرت

کشید - پسرش میرزا راجه جیسنگه است که احوال او جداگانه
و تمزده کلک وقائع نگار شد *

* راجه سورجمل *

پسر کلان راجه باسو ست - چون از بد سگالی و آشوب طلبی
پدر را از خود سرگران داشته آخرها راجه بنابر توهمی (که از
کردار ناهنجار او بهم رسانیده بود) زندانی ساخت - پس
از نوبت راجه چون در پسر دیگرش (۲) رشدی احساس نمیشد ناچار
جنت مکانی جهت انتظام سلسله زمینداری و پاسبانی آن الکا
سورجمل را بخطاب راجگی و منصب دو هزاره برنواخته محال
زمینداری را بازر و سامانی (که از سالها اندوخته پدرش
بود) بے سهم و شریک بدر مرحمت فرمود - و بهمراهی مرتضی
خان شیخ فرید (که بتمخییر قلعه کانگره مامور شده بود)
دستوری یافت - چون بمساعی شیخ کار برمتحصان بدشواری
کشید او دید که صورت فتح عنقریب نمودار است - در مقام
ناسازی و کار شکنی در آمده پرده آزر از میان برگرفت
و با مردم خان مذکور بمنازعت و مخاصمت برخاست - مرتضی
خان بحضور نوشت - که آثار بغی و نادرخواهی از وجنات
• حال سورجمل ظاهر است - چون بنابر بودن مثل مرتضی خان
سردار عمده با لشکر گران دران کوهستان بترویت فتنه و آشوب

(۲) در [بعضی نسخه] در دو پسر دیگرش *

(مائراامرا) [۱۷۵] (باب الرابع)

پرتاپ سنگه برادر راجه مانسنگه (که مدار کار او بود) از
سهل انگاري رعایت احتیاط از دست داده در بهدرک عرصه رزم
آراست - چون افغانان غالب آمده راجپوت بسیار بعدم شتافت
مها سنگه قائم نتوانست ماند - و سال چهل و هفتم (که جلال
کهوکردال و قاضي مؤمن در مضافات صوبه مذکور غبار فتنه
برانگیخته بودند) او در تنبیه آنها آثار جرأت ظاهر نمود
سال پنجاهم بمنصب دو هزار و سه صد سوار سرفرازي یافت
سال دوم جهانگیری با فوج بهم بنکش تعیین یافت - سال
سیوم خواهر او را هشتاد هزار روپیه ساچق فرستاده داخل محل
کردند - راجه مانسنگه شخصت فیل بطریق جهاز گذرانید - سال
پنجم بعزایت علم سر بلذدی اندوخت - و در همین سال به تنبیه
برماجیت زمیفا در باندو (که بغی ورزیده بود) تعیین گردید
سال هفتم اضافت پانصدی ذات پانصد سوار یافت - و بعد
فوت مانسنگه چون پادشاه بنابر دفور توجه بر بهادر سنگه او را
کلانتر قوم ساخت بتلافی آن پانصدی ذات بر منصب او افزوده
خلعت و خنجر مرصع برای او فرستاد - و ولایت باندو
در انعام او مقرر شد - سال دهم بخطاب راجگی و عزایت نقاره
چهار ناموزی برافروخت - سال یازدهم باضافت پانصدی ذات
پانصد سوار درجه ارتقا پیمود - سال دوازدهم مطابق سنه (۱۰۲۶)
هزار و بیستم و شش هجری در بالاپور ولایت برار یا بعدم خان

ملک از دست متغلبان برآورد - و پس از فوت راجه از پسرانش راجه کرده‌هر و غیره^۱ در سه کس برشادت و راجگی نام برآوردند باقی پسران و پسرزاده‌های او (که جم غفیر بودند) در وطن بعنوان زمینداران بسر برده اکثر بقطاع الطریقی و مفه‌دی میگذرانیدند *

* رانا سکرا *

پسر رانا اردیسنگه بن رانا سانکا است - چون برادرش رانا پرتاپ با عرش آشیانی وادی مخالفت می‌پیمود او در بملازم پیشگی آرد و بمنصب در مدی شرف امتیاز یافت و در سال اول جلوس جنت مکانی بانعام درازده هزار (دیه) مفتخر شده همراه سلطان پرویز بهم رانا تعیین گردید - و در آخر همین سال با جمعی به تنبیه دلپت بهرتیه نامزد گردید مظفر و منصور گشت - در سال دوم بمنصب در هزار و پانصدی ذات و هزار سوار علم عزت برافراخت - و در سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و سوار مرتقی گردید *

* راجه مها سنگه *

ولد راجه جگت سنگه بن کدور مانسنگه کچه‌واهد - پس از فوت پدر بجان‌شینی پدر کلان خود افتخار اندوخته بحکومت بنگاله مرخص گردید - در سال چهل و پنجم جلوس عرش آشیانی (که افغانان بنگاله هنگامه آرا گردیدند) او صغیر السن بود

(مائراامرا) [۱۷۳] (باب الراء)

پسر كرامت شد - مسمي بشيخ نمودند - و اولاد او بشيخاوت
موسوم گردید *

راجه رايسال بدستيارى اقبال منظور نظر عرش آشياني شده
بقرب و اعتبار از هممران برترى اندوخت - و چون آثار
نيكو منشي و مزاج داني از چهره احوالش پيدائي گرفت
روز بروز براعتماذ افزوده مدار و اختيار حرم سراى پادشاهي
بر راي (زين) راجه تفويض يافت - در تاريخ اكبري منصب او را
تا سال چهارم هزار و دويسست و پنجاهي نوشته - ظاهرا دران وقت
اين قسم مناصب معمول بود - بعد ازان قرار يافته باشد كه
هزاري و مافوق او را كمتر از پانصدي اضافه ندهند - در زمان
جنت مكاني بر منصب و امارت راجه رايسال افزوده تعيين دكن
گردید - و مدتي گذرانیده همانجا زندگي بسپرد - عمر هم دراز
يافته - بيست و يك پسر داشت - و هريك ازينها مدير اولاد
بود - و چون او در يهق دكن بخدمات پادشاهي قيام داشت
مادهوسنگه و غيره نبائرش از خود سري و تبه خيالي جمعه
اوباش و زود فراهم آورده ولايت حد خود را (كه عبارت از كهندار
و غيره متصل آنبير است) بزرديستي متصرف شدند - متها داس
بنگالي (كه متدين و از خط و انشا بهره داشت - و صاحب
اختيار سركار راجه بود - و از جانب او در دربار پادشاهي سعادت
حضور مي اندوخت) از حسن راي لخته تدابير بكار برده باره

بکار برد سال پنجاهم باضافهای متواتره بمنصب چهار هزار
سه هزار سوار و عنایت نقاره فایز گشت - در سال سیوم
جنت مکاني بدکن رخصت یافت - و سال دهم مطابق سنه
(۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار هجری درانجا فوت نمود
رامداس پسر او بمنصب هزار و چهار صد سوار سرفرازي یافت
و سال دوازدهم بخطاب راجگی ممتاز شد - و اواخر همین سال
از اصل و اضافه بمنصب یک هزار و پانصدی و هفتصد سوار
سربلند گردید - یکی از نبائر او (که پرسوتم سنگه نام داشت)
سال ششم جلوس فردوس آشیانی بربقه اسلام در آمده موسوم
بسعادت مند گردید - و بعطای خلعت و اسپ و زر نقد مورد
عاطفت گشت *

* راجه رایسال درباري *

پدرش راجه سوچا پسر راجه رای رایمل شیخارت اسم
که حسن خان سور پدر شیر شاه مشهور در بدو حال نوکر او بوده
در کچهوايه در فرقه اند - یکی راجارت - که میرزا راجه مانسنگه
و نیاگان او اند - دوم شیخارت - که راجه لونکرن و راجه رایسال
و اقوان او باشند - گویند یکی از اسلاف آنها را فرزند نمیشد
درویش بسر وقت او رسید - و بر احوالش بخشوده بوجود مولود
مبشر ساخت - بعد چندی بیمن دم گیرای آن بزرگوار

بهارامل مورد نوازش بے پایاں عرش آشیانی گردید هر یک
از خویش و اقارب او بقدر حال ترقی کرد : (راجہ اسکرن سال
بیمت و دوم همراه صادق خان به تذبیه راجہ مدهکر نامزد شد
و سال بیست و چهارم بمرافقت راجہ تودرمل بصوبہ بہار
تعیین گردید - و در سال سیم بمنصب ہزاری افتخار اندوخت
و در ۵۰مین سال همراه خان اعظم کوکہ بیساق دکن دستوری
پذیرفت - چون بادشاہ سال سی و یکم در امیر بہر صوبہ
تعیین فرمود صوبہ اگرہ بظام او و شیخ ابراہیم قرار یافت - و سال
سی و سیوم همراه شہاب الدین احمد خان بمالش راجہ مدهکر
روانہ شد - و بوقت موعود درگذشت - (راجہنگہ بخطاب راجگی
و منصب درخور سرعزت برافراختہ مدتہا تعینات یساق دکن
بود - پس ازان (کہ حسب استدعای او فرمان طلب مدرر
یافت) سال چہل و چہارم بدولت آستانہوس پیوست - پست
بقلعہ داری گوالیار سر بلند گردید - سال چہل و پنجم در ایامی (کہ
پادشاہ متوجہ محاصرہ قلعہ آسیر بود) بحضور آمدہ بسجدہ نیاز
جبین خود را روشن ساخت - و سال چہل و ہفتم باتفاق رای (ایان
پتر داس بتعاقب بر سنگہ دیو بندیلہ (کہ دزدانہ بر سر راہ آمدہ
شیخ ابوالفضل را بقتل رسانیدہ بود) ماسور گردید - و چون
در استیصال طایفہ بندیلہ ترددات شایستہ و مساعی جمیلہ

(باب اہراء) [۱۷۰] (مائرا لاورا)

اما دین ہنود (کہ چندین مدت است) اگر ہمہ صاحب کمال
✓ مذہب باشد ہمین کہ مرد سوختند - و ببادش دادند - اگر کسی
شبہا آنجا رود بیم آسیب جنت است - و در اسلام در ہر قصبہ
و شہر چندین بزرگان آسودہ اند - کہ یزار و یتبرک در میان است
و اقسام مجالس منعقد *

گویند در وقت رفتن بنگالہ در منگیر بصحبت شاہ دولت
نامے (کہ از صاحب کمالان آنوقت بود) رسید - شاہ فرمود باین
ہمہ دانش و فہمید چرا مسلمان نمیشوی - راجہ عرض کرد کہ
در کلام الہی واقع شدہ * ختم اللہ علی قلوبہم * اگر بتوجہ شما
قفل شقاوت از سینہ من برداشته شود فوراً مسلمان میشوم - و یکماہ
باین امید توقف کرد - چون اسلام نصیبہ اش نبود سود نمود
و لہ در قائل * شعر *

* فیض درویشان چہ در یابد دل افسردہ را *

* مس چو باشد کشتہ بے حاصل ز فیض کیمیا سمت *

گویند راجہ مانسنگہ ہزار و پانصد ہرم داشت - و از ہریک
در پسر و سہ پسر بہم (سید - اما) ہمہ در حیات پدر زندگی
بمہرند - مگر راجہ بہار سنگہ - از ہم از بادہ پیمائی بافراط
بعد از پدر زود در گذشت - علیحدہ مذکور شدہ *

* راجہ راجسنگہ کچھواہہ *

پسر راجہ اسکر - برادر راجہ بہارامل سمت - چون راجہ

از فقدان غله فقط و غلا بمرتبه انجامید (که سده یک
 رویه آرد پیدا نمیشد) روزی (راجه سر دیوان برخاسته با
 گفت - که اگر من مسلمان می بودم هر روز یک وقت طعام
 با شما تناول میکردم - چون ریش سفید همه ام بهای برگ تذبول
 از من قبول کند - پیش از همه خانجهان دست در سر گذاشته
 گفت - مرا قبول است - دیگران نیز قبول کردند - (راجه یکصد
 رویه به پنجهزاری و باین حساب تا صدی یومیه قرار داده
 هر شب زردر خربطه کرده بالای آن نام آن شخص می نوشت
 و بهر یک می فرستاد - تا سه چهار ماه (که این سفر
 منقضی شد) هرگز ناغه نذود - و بمردم اردو تا رسیدن رسد
 اجناس را بنرخ آنبیر می فروخت - گویند (رانی کنور منکوحه^(۲)
 راجه) (که مدبره عاقله بود) از وطن سر برآه کرده می فرستاد
 راجه در سفرها بجهت مسلمین حمام و مسجد از پارچه ایستاده
 میکرد - و یک رتبه طعام بهمه متعینه می فرستاد *

گویند روزی سیده با برهنه در رجحان اسلام بر دین
 هنوز ببخت در آمد - و راجه را حکم گرفتند - راجه گفت من
 اگر ترجیح اسلام نمایم خواهند گفت که بنا بر خوشامد پادشاه
 وقت است - و اگر عکس آن گویم محمول بر جانب داری
 خواهد شد - چون آنها مبالغه کردند راجه گفت مرا علم نیاحت

(۲) نسخه [ب] بنرخ آن نیوز *

هفت هزار سوار (که در آن وقت هیچ امیر عمده زیاده بر پنجهزاری نمی شد - مگر بعد ازین میرزا شاهرخ و میرزا عزیز کوکه نیز بدین برآمدند) سرفراز گردید - و در ایام ارتحال عرش آشیانی با اتفاق میرزا کوکه در فکر سربر آرائی سلطان خسرو (که در زعم مردم رتبه و ابیعهدهی داشت) افتاد - اما جنت مکانی ببحالی بنگاله و رخصت تعلقه مستمال ساخته بجانب خود کشید و پس از جلوس جهانگیری بدان حکومت شتافت - اما در همین سال از بنگاله تغیر شده چندی به تنبیه سرکشان رهتاس مامور بود - از آنجا بحضور رسیده در سال سیوم بوطن دستوری یافت که سرانجام یورش دکن نموده بکمک خانخانان بدان دیار شتابد - مدتی در دکن بود - همانجا در سال نهم جهانگیری باجل طبعی در گذشت - شصت کس با وی در آتش سوختند *

راجه در حکومت بنگاله عجب ثروت و دولتی و طرفه ساز و سرانجام بهم رسانید - که باد فروش او صد فیل داشت و همه سپاه بیش علوفه - از نوکران معتبر بسیار - که هر یک سرے و سردارے بود - گویند در آن هنگام (که مهم دکن بخانجهان لودی باز گردید) پانزده پنجهزاری صاحب علم و نقاره (مثل خانخانان و راجه مانسنگه و میرزا رستم صفوی و آصف خاں جعفر و شریف خان امیرالامرا) و از چهارهزاری تا صدی یک هزار و هفتصد مخصداران کمکی بودند - چون ببالا گهاٹ

عیسی (که بزرگ بومی بنگاله بود) فروشد راجه یتاق آن ولایت
 آسان بر شمرده جگت سنگهه پسر کلان خود را بیاسبانی فرستاد
 جگت سنگهه در راه زندگی بسپرد - مها سنگهه پور او را (که
 خردسال بود) به بنگاله روان کرد - در سال چهل و پنجم خواجه
 عثمان پسر قتلور سر فساد برداشت - مردم راجه سال انگاشته
 بآریزه برآمدند - چشم زخمی رسید - اگرچه ...
 نرفت اما بسیار جاها متصرف شدند - شاهزاده سکه ...
 (که از آن آسانی و باده پیمائی و بد همنشینی مدتی در اجمیر
 بسر برده تا اودیپور شتافت) هنوز مهم انجام نگرفته بسیج
 خود سری نموده خواست خود را به پنجاب رساند - که
 ناکه شورش افغانان بنگاله بلند آوازه شد - راجه مانسنگهه
 بدان سو رزمهائی کرد - اما باغوائی واقعه طلبان شاهزاده بضبط
 آگره رو آورد - مریم مکانی برای پند پذیرمی او از قلعه سوار
 شدند - شاهزاده بخجالت از چهار کوه دارالخلافت عثمان تاب
 گشته کشتی سواره راه آله آباد راجه ابتدا از شاهزاده
 جدا شده بمالش بد گوهوان بنگاله رهگرا گشته نزدیک شیرپور
 با مخالفان در آریخته بر شکست - میر عبد الرزاق معموری
 بخشی موبه بنگاله (که دستگیر شده بود) در معرکه با طرق
 و زنجیر بدست آمد - و پس ازان (که از بندوبست آن مملکت
 خاطر جمع ساخت) بحضور رسیده بمنصب هفت هزار

(باب الرابع) [۱۶۶] (مائثرا لامرا)

از تعاقب شکستیده سارنگ گنده را (که پناه جا اندیشیده بودند)
محاصره کرد - ناچار^۱ راجه را دیدند - در سرکار خلیفه آباد جاگیر
بآنها تن نموده در سنه (۱۰۰۰) هزارم هجری ملک اردیبه
ضمیمه ممالک محروسه گردید - و در سال سی و نهم سنه (۱۰۰۲)
هزار و در هجری (که سلطان خسرو را بمنصب پنجزاری و اقطاع
اردیبه برنواختند) اذالیقی او اختصاص گرفته بجایگز
بنگاله و پاسداری آندیار دستوری یافت - و راجه بحسن تدبیر
و نیروی شمشیر سرزمینهای بسیاری از ولایت بهائی و زمینداران
دیگر گرفته داخل ملک پادشاهی ساخت - و در سال چهارم
سنه (۱۰۰۴) هزار و چهارم هجری نزد آک محل جائی پسندید
که آسیب کشتی بدو کمتر رسد - شیر شاه نیز این مکان را
خوش کرده بود - بلده حاکم نشین اساس گذاشته باکبرنگر موسوم
ساخت - راج محل نیز نامزد - و در سال چهل و یکم اچهمی فراین
زمیندار کوچ (که آباد مالک ست شمالی گهواره گهات - دو صد
کوره آهن - و چهل تا صد عرض) راه اطاعت پیموده بر راجه
ملاقات کرد - و همشیره خود را بر راجه داد *

سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشتم هجری
(که عرش آشیانی عزیمت دکن نمود - و شاهزاده سلطان سلیم
بصوبه احمدیر بمالش رانا دستوری یافت) راجه را با بحالی
حکومت بنگاله همراه شاهزاده تعیین کردند - چون دران ایام

(۱۶۵) (باب الرابع)

انگشت و عوض بک و نیم دست خواهد آمد - آن پیکر خاص
ایزدی ست - برگردد - و بخانه در بسته هفت روز نگاه دارد
بهر صورتیکه برآید درین خانه داشته محراب برستش بر سازد
همچنان در بیداری بافت - آنرا جگفته نام نهاد - گویند
کالا بهار نوکر سلیمان کرزانی چون برین دیار چیره دستی یافت
آن چوب را در آتش انداخت - نسوخت - سپس در دریا افکند
باز بر آوردند - گویند آن پیکر را هر روز شش بار بر شویند - و تازه
رخت پوشانند - و پنجاه شخص زنار دار استاده خدمتگاری
کند - و هر بار (که شیلان بزرگ برکشیده پیش آن صورت آرند)
تا بیست هزار کس بهره از الوس برگردند - و اراغه شازده
پایگی بر سازند - و نور سوار گردانند - و بپردازند هر که آنرا
بکشد از نکوهیدگی پاک گردد - و سختی روزگار نبیند - و از
فرزادان خارق عادت برگذارند *

بالجملة تا عیسی وکیل قتل زنده بود پاس پیمان راجه
نگاه میداشت - پس ازو خواجه سلیمان و خواجه عثمان پسران
قتل و عهد را بر شکسته سرشورش برداشتند - راجه در سال سی
و هفتم باستیصال آنها و کشایش آن ملک کمر همت چست بست
سعید خان صوبه دار بنگاله نیز پیوست - به پیکارهای سخت آنها
آواره دشت هزیمت گشته پناه براجه رامچند (که زمیندار عمده
آن ملک بود) بردند - اگرچه سعید خان بنگاله جزگشت اما راجه دست

(باب الراد) [۱۶۴] (مائرا لامرا)

تن در داده بایزید را دید - بدستیاری او سترگ پیکار چهره
برافروخت - راجه و جهیمت رای بمردانگی نقد زندگی سپردند
و مرزبانی بدرگا تیمج باز گردید - سلیمان او را ۱۰ ستان سرائی نزد
خود آورده از هم گذرانید - و بران ملک چیره دست آمد *

در صوبه داری مذمخ خان خانخانان و خانجهان ترکمان بصیاره
ازان ملک بر قلمرو افزود - از پراگندگی امرای بنگاله قتلوی
لوحانی بران ملک چیره گردید - چون راجه درین سال^(۲)
بدان دیار در آمد قتلو بپرخاش برخاست - با آنکه چشم زخمی
بفوج پادشاهی رسید راجه پا افشوده دست بردداشت - ناگاه
قتلو (که بیمار بود) در گذشت - و عیسی وکیل او نمیر
خان پور خرد ادرا بهری برداشته با راجه آشتی پیش گرفت
راجه بتکده جگناته را با توابع بخالصة ضبط کرده بهار
برگشت - و آن پرستشگاهست از مشاهیر معابد هندوستان
در شهر پرسوتم بر ساحل دریای شور - نزد او پیکر کشن و برادر
و خواهر او از مذل بر ساخته اند *

گویند پیشتر ازین بچهار هزار سال و کمره راجه اندر من
مرزبان نیلگر پوبت برهنمونی آگاه دلی (که ایزد جهان آفرین را
بدین مکان نظر خاص است) بزرگ مصره آباد کرد - راجه را
شبیخ بخواب نمودند - که در فلان روز چوبه بدرازی پنجاه و در

بیشتر چندی پرتاپ دیو فرمان روا بود - اور او برسنگهدیو
از بدگوهری و تپاه دمسازی بیازش پدر ارخامت - و هنگام یافته
زهر برخوراند - و جاوید مردگی اندرخت - دران نزدیکی مکذدیو
از تانگانه آمده ملازم شده بود ازان کجروی بر آشفته در سگالش
بادافراه شد - و چغان را نمود که زنش بدیدن می آید - درلیهای
سلاح آمود بدان (دش روانه ساخت - و بیشکش کالا بدست
دویست کار دیدد بر دل داده بحصار در شد - و ازانجا (که
در آزار دیر نپاید) کار او زود بانجام رسید - و بزرگی بود
گرائید - (سم نبود که راجه اندوخته نیالان و بدشان بزرگان برگیرد
هفتاد باستانی گنجینه را نقل بر شکست - و بهاد چندین گذشتگان
بر گرفت - اگرچه دست بخشش بر کشود لیکن از فرمان پذیری
خود سرباز زد - و بطبیعت برسانری گردن بر نهاد - سلیمان
کرایی (که هر بگاه مسلط شده بود) بایزید پسر خود را
از راه چهارکهند بیازش آنماک فرستاد - و اسکندر خان اوزبک را
(که از عرش آشیانی بغی نموده نزد او شتافته بود) همراهِ داد
(۳) (۴)
راجه از تن آسانی در فوج بسرداری جهت مای و درگاه تیج
بجنگ تعیین کرد - آن حرام نمکان با سران فوج ساخته بکارزار
خداوند باز گردیدند - سخت آویزشها در داد - راجه بذاکامی

(۲) در [اکثر نسخه] بازید (۳) در [بعضی نسخه] جهت رانی (۴) در

[بعضی جا] درگاه پیچ آمده •

بشورش يوسف زئي. فرز رقت و زبن خان و حكيم ابوالفتح طلب
 حضور شدند اين مهم بمانسنگه تفويض يافت . و چون زابلستان
 بر اجه بهگونند استرا قرار يافته او از سنده گذشته سودائي
 گشت حكومت آنجا كنور باز گرديد . و در سال سي و دوم
 چون ظاهر شد (كه كنور از سرد سير بستوه آمده - و از الوس
 راجپوت بر عايای زابلستان بيداد ميبرد - و كنور در ستم رسيدگان
 ديده و ري بكار نمي برد) آنملك از بر گرفته پيشواش در شرقي ديار
 مقرر شد - و خود بمالش در شانديان مي پرداخت - و در همين
 سال (كه صوبه بهار در اقطاع الوس كچهوايه قرار گرفت) كنور
 پيادباني آن ملك دستوري يافت - سال سي و چهارم كه پدرش
 در گذشت بخطاب راجگي و منصب پنجهازاري بلند مرتبه
 گرديد - و چون بصوبه بهار شتافت بر بنگاه پوزنمل كندهويه
 (كه نخوت فرشي ميكرد) شنب آورده جای بسيار بر گرفت
 او قلعه نيارست نگاهداشت - زينهار خواست - از انجا بيازش
 راجه سكرام چالش نمود - او پذيره شده فيلان و قنسوقات آن ديار
 برگذرانيد - راجه به پتنه برگشته بر سر زيمت چره ساخت
 نموده فراوان غايمت انداخت *

و چون از سرتابان قباة سكال آن ناحيه را پرداخت در سال
 سي و پنج از راه چهار كهذد فوج بولايت اوديسه كشيد - و آن
 الكائست كه همواره مرزبان جداگانه كار كيايي كرده - از اين

(مائوالامرا) [۱۶۱] (باب الرابع)

و پنج در حوالی گلکنده^(۲) (که بعد چیتور آن بلده را ساخته بود)
جنگم عظیم رو داد - راجه رامساه گوالیری با پسران کشته شد
و دران زد و خورد رانا با کذور مانسنگه در افتاده آریزشها
نمود - و زخمها برداشته رو بفرار آردن - راجه مانسنگه در محلات
او فرود آمده فیل رامساه (که از فیلان مشهور او بود) با غنائم
دیگر ارسال حضور کرد - اما چون از تاخت و تاراج آن سرزمین
راجه بمردم مانع گشته عبرت عاید شد پادشاه بعتاب طلب
حضور نموده چنده از مجرا ممنوع فرمود *

چون سیه داری پنجاب بر راجه بهگونت داس مقرر گشت
حراست حواشی رودبار سندهه بکذور تفویض یافت - سال
سیم سنه (۹۹۳) فصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر
علائی عرش آشیانی (که مرزبان کابل بود) ودیعت حیات سپرد
و کذور حسب الامر بر جذاج استعجال بکابل شتافته بسکنه و قطان
آنجا طمانینت افزود - و پسران متوفی میرزا افراسیاب و میرزا
کیقباد را با تبعه و لحقه و عمدهای آندولمت همراه گرفته
بملازمت رسید - عرش آشیانی تا دریای نیلاب انتهای نموده کذور
مانسنگه را بحکومت کابل امتیاز بخشید - او بجلاوت و مردانگی
طایفه روشانی را (که برهزنی و قطاع الطریق سنگ راه خیبر
بودند) مالش بسزا داد - و چون راجه بیر بر در آلکای سواد

(۲) نسخه [۱] کوکنده *

(باب الرأ) [۱۶۰] (ماگراامرا)

مردم او گشتند - پس ازان راجه مسطور دست توسل بدامن شاهزاده سلطان سليم زد - تا آنکه بعرض شاهزاده رقم عفو برجرائم او کشیده شد - باز مصدر شورش گشته در سال چهل و نهم (که شاهزاده بار دوم بملازمت پدر والا قدر پیوست) او نیز بامید استشفاع همراه ایشان آمد - اما بذابر وفور وحشت آن طرف دریا ایستاد - پیش ازان (که شاهزاده زبان شفاعت کشاید) عرش آشیانی مادهو سنگهه کچهواهه را برای گرفتن او فرستاد - او خبردار شده بدر رفت - چون جنت مکاني بر تخت سلطنت متمکن گردید او بعطای منصب سه هزار و پانصدی سر بلندی یافت - و در سال ششم بمهم دکن دستوری پذیرفت و در سال هشتم مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجری جهان را پدرود کرد - پسرانش راجه سورجمل و راجه جگت سنگهه اند - که احوال هر دو براسه ترقیم یافته *

* راجه مانسنگهه *

پسر راجه بهگونمت داس کچهواهه است - بعقل درست و شجاعت فرادان و مزید قرب و منزلت سرآمد امرا و اعیان سلطنت عرش آشیانی بود - و از فرط اخلاص و فدویت از پیشگاه خلافت بخطاب فرزندی و گاه بمیرزا راجه مخاطب میشد در آخر سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار بتادیب رانا کیکای مغرور مامور گردیدند - در آغاز سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد

بها آردند . هنگامی (که عرش آشیانی بعد فوت میرزا محمد
 حکیم و بتصرف آردن زابلستان استقرار موبه پندجاب از متحکمان
 دانسته طرح اقامت در آن ناحیه (بختند) راجه باسو از کوتاه فکری
 و تبه خیالی سرتابی پیش گرفت . بذابریں در سال سی و یکم
 حسن بیگ شیخ عمری بر سرش تعیین گشت . که اگر آن بومی
 اندرز نپذیرد مالش بمرا دهد . چون فوج پادشاهی به پتهان
 رسید راجه باسو از نوشته راجه تودرمل از خواب غفلت
 در آمده بهمراهی حسن بیگ بر آستان خلافت نامیه استکان
 سود . پس ازان در سال چهل و یکم بمابوم نشین را بخود
 یاور گردانیده باز از بد گوهری سر از فرمان پذیری بر تافت
 عرش آشیانی پتهان و آن نواحی را باقطاع میرزا رستم قندهاری
 مقرر فرموده بتادیب آن ناماقتب اندیش دستوری یافت
 و آصف خان نیز بیادری همراه شد . بذاسازگاری دو سردار کار سرکار
 تمشیت نگرفت . میرزا رستم طلب گشته چکت سنگه پور راجه
 مانسنگه تعیین گردید . بندگان پادشاهی پیمان پکتادلی بسته
 بخدمتگری پای همت افشردند . و قلعه مؤ را (که باستواری
 و دشوار کشائی مشهور و مقر آن مغرور بود) گرد گرفتند . تا دو ماه
 سترگ آریزه گوهر راد مردی می افروخت . آخر الامر قلعه را
 بسپرد . و در سال چهل و هفتم چون خبر شورش او بعرض رسید
 باز فوج بتنبیه او مامور شد ، جمیل بیگ پسر تاج خان را

قضیه ناگزیر جنت آشیانی روزگار را بر شورانید - و فتنهای
 خوابیده از هر گوشه و کنار بیدار شد (سلطان سکندر سور) که
 در تنگنای کوهستان پنجاب در خزیده بانتهاز قابو روزگار
 میکند (سر بفساد برداشت - بخت مل) که دران وقت
 بریاست این الکا سر اعتبار می افراخت - و در شور افزائی و افساد
 بیگنائی اشتها داشت (همراه سلطان سکندر گشته در پی آرایش
 هنگامه او شد - پس ازان) که در سال دوم عرش آشیانی
 سکندر را در قلعه مانکوت محاصره نمود - و هر روز آثار
 ادبار و تباهی از وجّهات احوال متحصان نمایان تر میشد (از آنجا که
 رسم بیشتور زمینداران هندوستان آن است) که
 راه یگجهتی گذاشته همه طرف را نگهبانی میکنند - و با هر که
 غالب و شور افزا باشد همراهی می نمایند) درین ولا بوسیله
 حیل های زمیندارانه آمده ضمیمه لشکر پادشاهی گشت - و پس
 از کشایش آن قلعه و یکسو شدن مقدمه سلطان سکندر هنگامه
 (که بلده لاهور مطرح الویه فیروزی بود) با آنکه ایدای
 خود آمده اگرچه از روی اضطرار آمده باشند مستحسن
 نشمرده اند نظر بغتنه انگیزی و شور پشتمی او بیرام خان افغانی ادرا
 قرین مصاحبت دانسته بیاسا رسانید - و تخت مل برادرش را
 بجای او نصب نمود - و چون مرزبانان آن دیار براجا باسو
 رسیدن او همراه شاهراه انقیاد و اطاعت پیموده نیکو بندگیها

مرد همراه دستار راجه ستمی شدند *

در جود و بخشش درانومت نظیر و سهیم نداشت - بیک لطیفه مبلغه خطیر میداد - و بچار و باد فروش و اهل نغمه آنچه یکبار انعام میکرد آنها هر سال در همان ماه همان قدر مبلغ از خزانچی او آمده می گرفتند - احتیاج درست کردن قبضه مجدد نبود - شوق ببازی چوسر بسیار داشت - تا در شبانه روز بازی نگاه میداشت - اگر بای میداد دشنام و غصه میکرد - خصوص بر رفیق خود - و دستهای خود بزبان میزد - و بد میگفت و تمن داس پسرش در سال چهل و ششم اکبری از حضور بی رخصت بوطن شتافته بدل آزاری زیر دستان برنشست بخواهش پدر حکم شد که نوکران شاه قلی خان او را بدرگاه آورند - آن شریده سر بآریزه برخاست - و جان بهپرد - از فرزندی پیوند رام داس را غم در گرفت - عرش اشیانی به پیش خانه او رفته پرسش فرمود - پسر دیگرش دلب نراین بهایه اسارت برآمده در همه چیز با پدر طابق الفعل بالفعل بود - در عین شباب بعدم کده شتافت *

• راجه باسو •

زمیندار مؤ و پتهان است - که الکائیسمت از درابه باری • صوبه پنجاب پیوسته بکوهستان شمالی آنصوبه - هنگامه (که

(۲) نسخه [پ] بازی میداد (۳) در [بعضی نسخه] تمن داس •

ساخت - تا مخالف دست تصرف دراز نتواند کرد - لهذا در عهد جهانگیری بافروزی منصب و مزید جاه و حشمت چهره کامیابی افروخت - و در سال ششم سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست و هجری بهمراهی عبدالله خان صوبه دار گجرات بهم دکن تعیین گشته بخطاب واجگی و عنایت نقاره سر برافراخته قلعه رنتهپور (که از اعظم قلاع هندوستان است) بدو مرحمت شد - و مشهور آنست که بخطاب راجه کرن سرفرازی یافته - اگرچه در انبال نامه ندرشته - چون از راه فاسک بدولت آباد شتافته از چیره دستیهای ملک عنبر بستوه آمده برسم هزیمت معارفت نمودند جذت مکانی از روی عذاب تصور همه امرا (که درین یساق عار فرار بر خود هموار کرده بودند) کشیده طلبد - و هر یک را دیده چیزه میگفت - چون نوبت تصویر راجه رسید سردیوان بدست گرفته فرمود - تو بیک تذکرة یومیة نوکر رایسال بودی - پدرم تربیت کرده بامارت رسانید - قوم راجپوت را گریختن عیب است - حیف شرم خطاب راجه کرن هم نکردی - امیدوارم که از دین و دنیا بی بهره شوی - و او را ملازمت ناکرده بهمم بنگش تعیین نمود راجه در آنجا در همان سال مطابق سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو هجری در گذشت - پادشاه فرمود که دعای من کار کرد چه در مذهب هندو مقرر است که هر که از دریای سنده گنشته بهپرد جهانی میگذرد - در رنگه لال آباد پانزده عورت و بیست

• راجه رامداس کچھراہہ •

پدرش اوردت نام مرد کم استعداد پریشان حال بود - در وطن خود لونی^(۲) روزگار بھر می برد - رامداس در پدر حال نوکر راجہ درباری شدہ خود بوسیله راجہ مذکور در سلک بندہای عرش آشیانی منسلک گشتہ در کم فرصتہا ترقی نمودہ بمنصب پانصدی امتیاز گرفت - و بتدریج قرب و اعتبار او افزودہ در سال ہیزدہم [کہ راجہ تودرمل بکمک خانہ ذان و انتظام فوج او (کہ متوجہ تسخیر بہار بود) تعیین شد] مہمات دیوانی بنیابت راجہ بدو تفویض یافت - و رفتہ رفتہ ہزدر خدمت و حاضر باشی نومے در مزاج پادشاہی جا کردہ کہ بیشتر عرض او منظور میشد کارسازی امرای راجپوتیہ و غبرہ میکرد - و زرہا می اندوخت - گویند ہویلئی وسیع مطبوع در قلعہ آگرہ نزدیک ہتیاپول ساختہ بود اما ہموارہ در پیشخانہ بچوکی تپام داشہ - و چون عرش آشیانی در دلوج و خردج محل تعیین وقت نداشتہ گاہ اندرون و گاہ بیرون می آمدہ رامداس با دریست راجپوت نیزہ در دست پیوستہ حاضر و منتظر می بود *

در ایام ارتحال آن پادشاہ چون خان اعظم و راجہ مانسنگہ در ارتفاع دولت سلطان خسرو میکوشیدند رامداس بدولتخواہی و فدویت شاہزادہ سلیم مردم خود را بر خزانہ و کارخانیا مامور

(باب الرواد) [۱۵۴] (مآثر الامور)

آمده ملازمت نمود بعزایت خلعت و خطاب را ئی سور بلند گردیده
جانشین پدر شد *

در جهانگیر نامه می نویسد که رای رایسنکه پسر دیگر نیز
داشت سور سنکه نام - بارچود آنکه دلپت پسر تیکه او بود
میخواست که سور سنکه جانشین باشد بتقریب محبتی که
با مادر او داشت - در رفته (که احوال فوتش مذکور شد)
سور سنکه از کم خردی ظاهر کرد که پدر مرا جانشین ساخته
تیکه داده - پادشاه را این عبارت^(۲) خوش نیامد - گفت اگر ترا
پدر تیکه داده است ما دلپت را سرفراز ساختیم - و بدست
خود تیکه بر پیشانی دلپت کشیده وطن پدر بجاگیر او
مرحمت نمود - در سال هفتم جهانگیری پانصدی ذات
و پانصد سوار بمنصب^(۳) افزود شده بکمک میرزا رستم صفوی (که
بحکومت قته نامزد شده بود) تعیین گردید - در سال هشتم
چون خبر رسید (که او با برادر کوچک خود سور سنکه مذکور
جنگ کرده شکست خورد) و مقارن آن هاشم خوستی فوجدار
آن نواحی گرفته بحضور آورد چون مکرر از قبائح سرزده بود
بیاسا رسید - بجلدوی این خدمت بمنصب سور سنکه پانصدی
ذات و در خدمت سوار افزود شد - احوال را در سور مذکور جداگانه
بتذکار در آمده *

(۲) نسخه [ب] این بخش نیامده (۳) در [نسخه نسخی] افزوده بکمک *

(مائراامرا) [۱۹] (باب الرا)

سلطان سليم بمهم رانا تعین گردید - در عهد عرش آشیانی
بمنصب چهارهزاری (سیده در سال اول جلوس جنت مکانی
پنجهزاری شد *

چون پادشاه بتعاقب خسرو عازم پنجاب گردید ار مامور شد
که همراه محل دیاید - بیحکم از ائذای راه جدا شده بوطن
خود رفت - و سال دوم بعد معارذ پادشاه از گبل باستصواب
شریف خان امیرالامرا فوطه در کردن کرده ملازمت نمود
و سال هفتم مطابق سنه (۱۰۲۱) یک هزار و بیست و یک هجری
بعدم آباد شتافت - پسر کلانش دلپت - که در عهد اکبری
بمنصب پانصدی سرفراز بود - در سال سی و ششم در مهم گتته
بکمک خانخانان تعین گردیده درز جنگ با آنکه جمعیت نیک
همراه داشت بذبرکم همتی از دور تماشائی بود - سال چهل
و پنجم (که عرش آشیانی بدیار دکن بودند - و مظفر حسین میرزا
بذبر پست و بلند شدن سخن با خواجگی فتح الله از کم حوصلگی
راه آراگی سپرد) او بهانه تفحص میرزا با مردم خود از اردو
برآمده راه وطن پیش گرفت - و سال چهل و ششم پدرش
بتادیم او تعین گردید - او استدعای آمدن بحضور نمود
پادشاه رقم صفح بر نامه جرائم او کشیده فرمان طلب فرستاد
او بحضور آمد - و در سل سیوم جلوس جهانگیری باستصواب
خانجهان لودی عفوزلات او شد - پس از فوت پدر چون از دکن

(باب الراد) [۱۵۲] (مآثر الامراء)

و شوی بے هنگام بر عارضه افزوده در گذشت پادشاه قدردان
بهر منزل او رفته بگونگون نوازش سربلند فرمود - پس ازان بتقریب
از حضور جدا شد *

درین ضمن فریاد ستمکاری یکی از نوکرانش بعرض رسید
و بر طبع والا گران آمد - و او بذایر باز پرس طالب حضور گردید
رای رایسنکجه ادا پنہان داشته گریختن او برگذارد - ازین جهمت
چندے از کورنش باز ماند - و پستتر مورد نوازش شده سورتہ
در اقطاع یافت - و تعیذات دکن گردید - او از بر خود غلطی
لختے بہ بیکانیر وطن خود رسیده وقت را گذرانید - و بعد ازینکہ
رانه شد در راه درنگ داشت - هرچند عرش آشیانی در مراتب
اندرز کوشید سودمند نیامد - ملاح الدین نامے از حضور تعیین
شد - کہ اگر بدان خدمت نمی شتابد بحضور والا برگردانہ
ناگزیر بعتبۃ سلطنت رسید - چون کجروی را شایسته پاسخ
نداشت چندے بار نیافت - آخر پادشاه بداس حقوق دیرین
صفح جرائم او فرموده بر مراسم اعتبار او افزود - و سال چہل
و پنجم (کہ بلدہ برہانپور معسکر فیروزی بود - و شیخ ابو الفضل
بجانب ناسک تعیین شد) او نیز در ہمراہیان شیخ قرار یافت
چون در بنگاہ او دلپمت پسرش شورش بر پا نموده بود بدین
تقریب دستور پورت گرفت - سال چہل و ششم باز دولت
آستانہوس دریافت - و سال چہل و ہشتم ہمراہی شاہزادہ

تصرف نموده بایوگده شتافت و در کمتر سعی کار بر مخصوران
 تذك ساخت - سلطان دیوده سراسیمه گردیده کلید قلعه را سپرد
 رای (ایسنکمه جمعه را درانجا گذاشته باتفاق نامبرده بپایه سربر
 سلطانی (سید - و در سال بیست و ششم (که آمد آمد میرزا
 محمد حکیم در حدود پنجاب بر زبانها افتاد - و عرش آشیانی را
 عزیمت آنصوب پیش نهاد داعیه گشت) رای رایسنکمه و جمعه
 دیگر را با فیلان نامور پیشتر رخصت مرحمت شد - و پستر
 تعینات شاهزاده سلطان مراد (که بدفعیه میرزا محمد حکیم
 مرخص شد) گردید - اواخر همین سال (که معاودت لشکر پادشاهی
 بدارالخلافت شد) او با دیگر تیولداران صوبه پنجاب دستوری
 بدانصوب یافت - و سال سیم همراه اسمعیل قای خان بر سر
 بلوچستان ارتخاص پذیرفت - و سال سی و یکم مبیئه او بعقد
 ازدواج شاهزاده سلطان سلیم درآمد بر منازمت او افزود - و سال
 سی و پنجم بر رخصت وطن خود بیکانیر کام دل اندوخت
 و پس ازان بملازمت شتافته اواخر سال سی و ششم با جمعه
 دلداران بکمک خانخانان عبدالرحیم (که سرگرم مهم تگمه
 بود) نامزد شد - و سال سی و هشتم چون خویش او (که پسر
 راجه رامچند بکھیل بود - و پس از فوت راجه اردا از پیشگاه
 مکرمت بر نواخته بقلعه باندهو تعلقه پدرش فرستادند)
 در راه از سگهای اس افتاد و بجایه گری خون گریخت اما بشصت

(باب الرابع) [۱۵۰] (مائراامرا)

و سروهی مامور شد - چون آنها زبان معذرت را شفیع جراثم
خود ساخته عازم استانبوس والا گردیدند او باتفاق سید هاشم
باره بر طبق اشاره پادشاه در قصبة نادریت رخت اقامت
انداخت - و راه درآمد و برآمد بر روی رانا زمیندار اودیپور
بسته درایل ساختن متمدان آن نواحی فرادان سعی بکار برد
و سلطان دیوده زمیندار سروهی بنابر توحش ذاتی رخت ادبار^(۲)
بوطن خود کشید - رای مذکور بتسخیر آن مامور شده بمحاصره
آنجا پای همت افشرد - و بجهت رعب افزائی بنه و بار
از موطن خود طلبداشت - از آنجا (که سلطان دیوده بر سر این قافله
ریخته هنگامه نبرد آراست - و پس از کشته شدن جمعی طریق
هزیمت پیموده بایوگده^(۳) شتافت - و آن قلعه ایست نزدیک
سروهی در منتهای صوبه اجمیر گجرات (ریه) - نام آن در اصل
اربدا اچل است - اربدا باعتقاد اهل هند عبارت از روحانیئے
و اچل بمعنی کوه - بتکریفات روزگار بدین نام زبان زد شده
ارتفاع آن هفت کرده - بر فراز آن رانا در سوابق ایام قلعه بنا نموده
راه برآمد نهایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرین
و اراضی آبادان آنقدر که باهل تحصن کفایت نماید - و اصناف
گل و ریاحین و هوای انبساط آور دارند) رایسنکه در سروهی

(۲) در [بعضی نسخه] سلطان - اما اکثر جا بنای فوقانی آمده (۳) در

[بعضی نسخه] دیوره آمده (۴) نسخه [ب] بالو گده *

(مآثر الامرا) [۱۴۹] (باب الرابع)

خان کلان مقرر بود - و از جانب او فرخ خان پسرش بهکراسمت
آنجا می پرداخت (محاصره نمود) رای رایسنگهه با امرا (که
دزان ضلع بودند) یکجا شده بر سر میرزا رسید - میرزا دست
از محاصره کشیده روانه پیش گردید - رایسنگهه دنبال نموده
جنگ انداخت - و خود مصدر تردد شایان شده میرزا را شکست
داد - سال هیزدهم (که ایغار بجانب گجرات تصمیم یافت)
پادشاه او را بیشتر کسبل فرمود - نامبرده پس از درود موکب
سلطانی بملازمت پیوسته در جنگ محمد حسین میرزا
پیشقدمی بکار برده تردد بهادرانه بظهور آورد - و سال نوزدهم
همراه شاه قلی خان محرم بگوشمال چندرسین پسر راجه مالدیو
تعیین گردید - در تذبیه او و تخریب تعلقه دقیقه فرو گذاشت
نکرده سپس [که این فوج بمحاصره قلعه سوانه (که پناه گاه
چندرسین بود) پای همت افشرد - و برای تذبیه چندرسین (که
هئوز در میدان میگردد) فوج دیگر مطلوب بود] اواخر همین
سال رایسنگهه جریده بحضور آمده حقیقت حال بعرض رسانید
پادشاه فوج دیگر بر سر چندرسین فرستاده او را (خصم
انصراف داد - اما چون کشایش قلعه سوانه مدتی صورت
نبهت اوائل سال بیستم و یکم (که شهباز خان باین کار مامور
شد) رایسنگهه و دیگر سرداران عزیمت حضور نمودند - و پستر
در همان سال باتفاق ترسون محمد خان پتادیب زمیندار جالوز

(بابا الرء) [۱۴۸] (مآثر الامراء)

بزمقابل از رفقت بهلوتهی کردند - گولۀ اجل باز رسیده کارش
گنام ساخت *

• رای رایسنکجه •

پسر رای کلیان مل زمیندار بیکانیر است - و از الوس رانهور
در چهارم پشت برای مالدیو نصب او منتهی میشود - چون
آوازه قدردانی و جوهر شناسی عرش آشیانی بر زبانها افتاد
و آثار اقبال از دجنات احوال آن پادشاه خاطر نشین که و مه
گردید رای مزبور با رایسنکجه پسر خود سال پانزدهم در اوانه
(که معموره اجمیر مطرح (ایات سلطنت بود) بهلازمک خسروانی
کامیاب گردیده خود را بفتراک دولت بست - و مبدیۀ برادر
خود را داخل پرستاران محل مرای خسروانی ساخته سرشته
(۲)
اختصاص بدست آورد - تا سال چهارم اکبری بمنصب در وزارت
سر بلندی داشت - رایسنکجه سال هفدهم (که عزیمت تسخیر
گجرات پیش نهاد خاطر سلطانی شد) با جمعی کثیر دستوری
یافت - که در نواح جودهپور وطن مالدیو توقف گزیده سد راه
گجرات باشد - تا اهل بغی ازان صوبه در ملک پادشاهی در آمد
نگنند - نامبرده با بندهای دیگر پای ثبات دران حدود افشرد
پس ازان [که ابراهیم خمین میرزا در جنگ سرنال شکست
یافته راه ممالک پادشاهی پیش گرفت - و ناگور را (که بجاکگیر

(مآثر الامراء) [۱۴۷] (باب الرابع)

سالهیر (که بر مردم پادشاهی ریختند) او بکار آمد - و محکم سنگه پسرش دستگیر شد - بعد چندی زر داده رهائی یافته پیش بهادر خان کوکه (که دران سال ناظم دکن بود) خود را رسانید و باضافه منصب و خطاب رازر سر بلند گردید - و مدتها بنوکری می پرداخت - سال سی و سیوم گویال سنگه پسر محکم سنگه از وطن خود رام پور آمده بنوکری ارثی سرگرم شد - و بظاہر مراعات بند و بخت رتن سنگه پسر خود را در وطن فرستاده بود او خود سری اختیار کرده برای خرج پدر نمی فرستاد - هر چند گویال سنگه بحضور عرض کرد فایده نبخشید - سال چهل و دوم رتن سنگه معرفت مختار خان صوبه دار مالوه بقبول اسلام بخطاب مسلم خان سر برافراخته حاکم وطن گردید گویال سنگه از همراهی شاهزاده بیدار بخت جدائی گزیده پناه در ملک رانا گرفت - و در وطن کار او پیش رفت نشد سال چهل و ششم گویال سنگه چندرادت بحضور آمده قاعه دار کولاس گردید - سال چهل و هشتم معزول شده همراهی مرهتہ گزید - اما مسلم خان در ادائیل سلطنت جهاندار شاه با امانت خان خواجه محمد (که نظامت صوبه مالوه یافته متصل سارنگپور مضاف صوبه مذکور رسیده بود) مانع دخل تعلقه گردیده با جمعیت نمایان بجنگ پیش آمد - چون همراهیان او از دست و زبانش بتنگ بردند وقت قاحت

هزارى نهصد سوار و خطاب راوى و عطاى اسب با زين نقره و برادرانش را بمناصب مناسب مباحات بخشیده رام پور وطن نياگانش در جاگير او و برادرانش مرحمت فرمود - سال بيست و پنجم باضافه يكصد سوار كام دل برگرفته همراه سلطان اردنگ زيب بهادر (كه بار دوم بمهم تذهار دستوري يافت) رخصت پذيرفت - و سال بيست و ششم بتعييناتى سلطان دارا شكوه بيساق ميرور لوى عزيزت افراشت - و سال بيست و هفتم بالتماس شاهزاده ميرور از امل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي (۲) هزار سوار افتخار اندوخت - و سال بيست و هشتم تعيينات دكن گرديد - و سال سي و يكم حسب الطاب بحضور رسیده همراه مهاراجه جسونت سنگه بصوبه مالوه تعين گرديد - كه مد راه آمد فوج دكن باشد - پس از وصول هوكب عالمگيري و رد دادن مصاف در هراولى مهاراجه بود - در اثنای نبرد دل پاى داده پداى فرار بوطن خود عذافت - پس ازان ملازمت خاد مكان دريافت با شاهزاده محمد سلطان بتعانت شجاع نامزد شد - و از كم خردى پاى همتش استوار نمانده باستماع اخبار مختلفه حضور ب رخصت شاهزاده از اثنای راه برگشت پس ازان بمهم دكن تعين گرديده همراه ميرزا راجه جيصنگه بتقدم خدمات سرگرم بود - سال يازدهم مقاهير در پاى قلعه

نبرد پیشه (که جنگی بگریز کرده میروند - و معا باز گردیده بجنگ پیش می آمدند) بستوه آمده از پدر والا قدر بخون درخواست آمدن خود بحضور و تعیین بنده دیگر دران دیار نمود [بعضی از راجپوتان بجه حکم از بلخ و بدخشان معارفت نموده به پشاور رسیدند - راه مزبور هم از انجمله بود - چون این معنی بعرض خسروانی رسید بمتصدیان اتک فرمان رفت - که از آب گذشتن ندهند - پس ازان (که سلطان اورنگ زیب بهادر بآن ناحیه دستوری یافت) او بهمراهی شاهزاده مزبور مراجعت بدان سمت نمود - و پس از رسیدن آنجا در جنگها با اوزبکان در مثل هراولی مقرر بوده مصدر ترددات شد - و بهمراهی شاهزاده مرقوم (که بمعارفت مامور گردید) بحضور رسید - سال بیست و دوم در رکاب شاهزاده بجانب قندهار مرخص گشت و بدستور سابق در مثل هراولی تعین یافت - و در جنگی (که بصرداری رستم خان و قلیچ خان با تزلباش (۲) (داد) خدمات نمایان بظهور آورده از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هزار و دویست سوار تارک عزت برافراشت - سال بیست و چهارم روزگارش سپری گشت - چون فرزند نداشت امر سنگه و غیوه نبائر راو چاندا با جمعیت راو روپ سنگه پیشگاه سلطنت آمدند امر سنگه را (که شایسته جانشینی بود) پادشاه بمنصب

(باب هفتم) [۱۴۴] (مآثر الامراء)

کس از خویشان او در نبرد بکار آمده بودند برای برداشتن
 لاشها با وصف منع سرکرده عزیمت نمود - مخالفان قابو دیده
 گون گرفتند - از آنجا (که راه برآمدن نبود) پیاده شده
 با چند کس بمردانگی فرو شد - پادشاه از قدردانی هستی سنگه
 مهر او را (که در وطن بود) بارسال خلعت و منصب هزار
 و پانصدی هزار سوار و خطاب رادی برنواخت - ساله چند
 همراه خان زمان بهادر بیساق دکن متعین بود - چون بمرض
 درگذشت و پسر نداشت جای او بپسر عم پدرش روپسنگه
 ولد زرپ منکد بن رار چاندا (که سال هفدهم بامید نوازش
 خود را ببارگاه سلطانی رسانیده بود) بمنصب نهصدی ذات
 و سوار و خطاب رادی سرفراز ساخته تفویض یافت - و برگشته
 رامپور مخاطب باسلام پور سرکار چیتور صوبه اجمیر (که وطن
 متوفی بود) در تیول او قرار گرفت - سال نوزدهم همراه سلطان
 مراد بخش بیساق بلغ دستوری پذیرفت - و در جنگ (که سال
 بیستم با نذر محمد خان والی بلغ بسرداری بهادر خان
 روهله و امالت خان بمیان آمد) در مثل هراولی جا داشت
 و بغد کشش و کوشش چون نذر محمد خان شکست یافته
 عرصه پیمای رادی فراد شد نامبرده از اصل و اضافه بمنصب
 هزار و پانصدی هزار سوار تصاعد نمود - از آنجا [که شاهزاده
 مرزور بنابر برودت هوای آنجا و کثرت اوزبکان و المانان

(مائثرا لا مزا) [۱۴۳] (باب البراد)

سال چهل و ششم باز آمده پیوست . و پس از یک و نیم ماه
به آنکه تقریب رخصت بمیان آرد راه بنگاه خود گرفت
تا سال چهل و اکبری بمنصب هزار و پانصدی ممتاز بود
در سال دوم جهانگیری مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده
هجری در گذشت *

در جهانگیر نامه (که پادشاه خود نوشته) مرقوم است
که وی از نوکران معتبر رانا پرتاب بود . زیاده بر چهل سال
در خدمت عرش آشیانی گذرانیده بمنصب چهار هزار و کامیاب
شد . عمرش بهشتاد و دو رسیده بود . چاندا پسر او در اوائل
عهد جنت مکانی منصب هفتصدی داشت . و رفته رفته
بمنصب عمده و خطاب راری کامیاب شد . رار دودا نبیره او
در عهد فردوس آشیانی سال سیوم همراه اعظم خان بهم
خانجهان لودی تعیین یافته در همان سال باضافه پانصدی
پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصد سوار و عطای
علم سرفراز گردید . اما چون جنگ بر چند ایادی افتاد پای
مشارالیه از جا رفت . پس ازان همراه یمین الدوله بتادیب عادل
خان قرار یافت . و پستتر در تعین تیان مهابت خان خانجنان
(که بایالت دکن مقرر شده) منسلک گشت . سال ششم
در محاصره قلعه دولت آباد هنگامی (که مراری بیجاپوری بمک
اصل قلعه رسید . و هر چهار طرف جنگ افتاد) چون چند

(باب اول) [۱۴۲] (مآثر الامرا)

داشتند . گویند مایای راجهای راتهور و کچهواوه داخل محل
پادشاهان تیموریه شده اند . اما از قوم هادا این نسبت را
هیچکس قبول نکرده *

* رای درکا میودیه *

چندراوت - وطنش هرگنده رام پور مضاف چیتور است - سال^(۲)
بیست و ششم جالوس اکبری بهمراهی سلطان مراد بر سر میرزا
محمد حکیم تعین گردید - و سال بیست و هشتم (که میرزا خان
بتغویه فساد انگیزان صوبه گجرات تعین شد) مشارالیه نیز
بهمراهی خان مزبور شرف دستوری اندوخته مصدر ترددات
نمایان گشت - و سال سیم بهمپائی خان اعظم کوکه بهم دکن
معین گردید - و سال سی و ششم (که سلطان مراد بدارائی
مالوه نامور گردید) مشارالیه نیز بتعیناتی شاهزاده^(۳) درجه اختصاص
پذیرفت - و پس ازان بهمراهی شاهزاده بملک دکن رفته
نیکوخدمتیا بظهور آورد - سال چهل و پنجم عرش آشیانی
او را با جمعی بجستجوی مظفر حسین میرزا کسبل فرمود - میرزای
مذکور را خواجه دیسی دستگیر کرده نزد سلطان پور آورده بود
رای درکا بوی پیوسته بحضور رسانید - و در همین سال بهمراهی
شیخ ابوالفضل بجانب ناسک تعین گردید - درین ضمن شورش
بنگاه خود شنیده رخصت گرفته بیورت خود رفت - و در ادائل

(۲) نسخه [ب] موطنش (۳) در [اکثر نسخه] ارتخاس *

(مائراامرا) [۱۴۱] (باب الرابع)

بدان جانب تعیین گردید - و حکم بنام او صادر شد - که مناصب جمعی (که در احمدآباد بار رجوع نمایند) تائیزباشی مقور سازد و هر که زیاده استعداد داشته باشد احوال او بتفصیل معروض دارد سال فوتش بنظر نیامده *

* رای بهرج *

پسر خرد رای سرجن هادا سمت - چون پدرش خود را بفتراک دولت اکبری بست از نهر همواره مصدر نیکو خدمتی گردیده مشمول عواطف خاص بود - چون سال بیست و دوم جلوس حصار بوندي را از دست دودا برادر کلان او بر آوردند بوی تعلق گرفت - پس ازان مدت ها تعیینات کنور مانسنگه بود در معركة افاغنه اودیعه جرأتها بظهور آورد - پستور بهم دکن همراه شیخ ابوالفضل متعین گشته پیوسته در نبردها ترددات نمایان بتقدیم رسانید - بعد جلوس جهانگیری چون پادشاه خواست (که صبیۀ جگت سنگه پسر راجه مانسنگه را داخل شبستان محل خود سازد) نامبرده (که پدر مادر صبیۀ مزبور میشد) بدان ااضی نشد - این معنی بر خاطر پادشاه گران آمد و قرار یافت که پس از مراجعت از کابل تنبیه او پیش نهاد عزیمت گردد - در همان سال (که سنه دوم از جلوس جنت مکانی باشد) مطابق سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده هجری او تار و پود زندگی گسیخت - تا سال چهارم اکبری بمنصب هزاره سرافرازی

و پس از محاصره هشت ماه و بیست و پنج روز متخصمان
از کم آذوقی بزینهار برآمدند - و قلعه مفتوح گردید - سال چهل
و سیوم بخدمت دیوانی کل پایة اعتبار او افزود - سال چهل
و چهارم ازان خدمت معزول گردیده بقلعه باندھو رخصت
پذیرفت - سال چهل و ششم بمنصب سه هزارى لوائى کامرانى
افراشت - سال چهل و هفتم چون کشته شدن شیخ ابوالفضل
بدست برسنگه دیو بندیاہ بغرض رسید بنامبرده حکم شد - که
در استیصال آن بدگوهر سعی موفوره بظهور رساند - و تا سر او
نفروستد دست ازین کار باز ندارد - راجه مذکور بتکرار چپقلشهای
مردانه نموده آن بے ادب را مغرور ساخت - و پس از تحصن
گزیدن بقلعه ایرج بمحاصره آن پرداخت - چون دیوار قلعه را
شکافته بدرزد راجه دنبال او گرفت - تا آنکه بخارستان در آمد
سال چهل و هشتم راجه حسب الحکم بحضور آمده استلام
صدقه سنیه نمود - و سال چهل و نهم بعطای مذهب پنج هزارى
و خطاب راجه بکرماجیمت کلاه عزت باسماں رسانید - و پس
از جاوس جهانگیرى بمیر آتشی نامور شده بجمع پنجاه هزار
توپچی تاکید رفت - و پانزده پرگنه در قنخواه این اخراجات
قرار یافت - و چون هنگامه پسران مظفر گجراتی و کشته شدن
یتیم بهادر در صوبه گجرات بعرض رسید او با جمعی کنیر

(مائرا لامرا) [۱۳۹] (باب الرء)

ببرد - و سپاه مالوه را بدکن بازگرداند - او بدکن رسید - در جنگه
(که راجي علي خان کشته شد) نامبرده در مثل خان مزبور
بود - در معركة زد و خورد بيست زخم خورد، بزمين آمد
و شب با کشتگان هم آغوش بود - صبح برداشته آوردند - بعد
چند روز سال چهل و یکم اکبري سنه (۱۰۰۵) هزار و پنجم
هجري شربت واپسين در کشيد *

* راجه بکرماجيت *

پتر داس - از طايفه کهتري ست - ابتدا مشرفی فيل خانگ
عرش آشياني داشت - اولا ب خطاب رای (ايان سربلندي يافته
آخرها بعمدگي مرتقي گرديد - سال دوازدهم در محاصره قلعه
چيتور او را باتفاق همن خان چغنا صاحب اهتمام مورچال خامه
کردند - سال بيست و چهارم ديواني صوبه بنگاله بشرکت مير ادهم
باو مفوض شد - سال بيست و پنجم چون ناسپاسان بنگاله مظفر
خان را کشتند و نامبرده را ب زندان بر نشانديد او بحسن تدبير
ازان تفکذا رهائي يافت - و چنده دران صوبه بکارها پرداخته
سال سي و یکم بدیواني بهار امتياز انداخت - سال سي
و هشتم بکشایش قلعه باندهو (که از گزين درهای روزگار است
و بعد فوت راجه رامچند بکميله و پور او مردم آنجا نبیره
خود سال او را دستمایه حکومت ساخته بودند) دستوري يافت

(۲) نسخه [ب] راجه علي خان *

(باب الرء) [۱۳۸] (مائرا لامرا)

جاگیردار چورا گدھے بتقریب آنکہ بروی رام زمیذدار آنجا
 پناہ بانوپ سنگھ (کہ بعد ویرانی قلعہ باندھو در (یوان نام^(۳)
 مکانے چہل کروی قلعہ مذکور مسکن داشت) برده بود درید
 ار با عیال و اطفال بکوهستان نتهونآھر گریخت - سال سیم
 همراه سید ملائمت خان حارس صوبہ آلہ آباد ببارگاہ خسروانی
 آمدہ بتقبیل سدہ سغیہ پرداخت - و بعزایت خلعت و جمہر
 مرمع و سپر با یراق مینا و منصب سہ ہزاری در ہزار سوار و تقریر
 باندھو و غیرہ محال وطن در جاگیر قامت قابلیت آراست *

* رام چند چرہان *

پور بدنسنگھ - از امرای پانصدی اکبری ست - سال
 ہیزدہم جلوس (کہ پادشاہ ایلغار کردہ بکومک میرزا عزیز
 کوکہ جانب گجرات متوجہ شد) ار بہمراہی حضور شرف
 اختصاص داشت - سال بیست و ششم همراه سلطان مران
 ہوای بیدار ساختن میرزا محمد حکیم و سال سی و ہشتم
 بہمراہی میرزا شاہرخ حاکم صوبہ مالوہ بدان سمت تعیین شد
 و چون ناہنجاری سپاہ دکن و برخاستہ رفتن شہباز خان بمالوہ
 از لشکر بے اجازت شاہزادہ سلطان مران بعرض رسید پادشاہ
 او را ببرادر کھیل فرمود - تا یک لک اشرفی (کہ بناہر ناایمنی راہ
 در قلعہ گوالیار افتادہ است) جہت سامان لشکر باحتیاط همراه

(۲) نسخہ [ب] بروی رام (۳) نسخہ [پ] دیوان - یا دیوان باشد .

آنجا (که تخریب بحال آن ملک راه یافته اکثر جاها
 تهاه نشین مردم پادشاهی گردید) مردم آنجا عرضداشتند کردند
 که معتبره از حضور تعیین شده آن طفل را ببره - لهذا بر طبق
 حکم اسمعیل قلی خان رفته اورا برداشته سال چهل و یکم بحضور
 آورد - و از آنجا که مقصود آنها این بود (که بداد و دهش تسخیر
 قلعه موقوف شود) چون این معنی موافق بمزاج پادشاه نیامد
 آن طفل را رخصت شد - و بعد محاسره هشت ماه و چند روز
 سال چهل و دوم قلعه مزبور محصور گردید - و سال چهل و هفتم
 درجوده نذیر راجه مزبور بخطاب راجگی و دژبانی آنجا
 سرفراز گشت - و بهار تهمی چند باتالیقی او قرار یافت - و پس
 از سویر آرائی جنگ مکانی سال بیست و یکم راجه امر سنگه
 نذیر راجه مزبور آرزوی آستان بوسی نمود - بنا بران فرمان
 استمالت با خلعت و اسب مصحوب کان راتهور (که از خدمتگاران
 زبان فهم بود) بنام او مرحمت شد - و در عهد فردوس آشیانی
 سال هشتم باتفاق عبدالله خان بهادر به تنبیه زمیندار ران پور
 تعیین شد - و بواسطه او زمیندار مذکور آمده با خان مزبور
 ملاقی گشت - پس ازان نامبرده دوامک ملازمت در یافته
 در هنگامه بغی ججهار سنگه بندیده نیز در فوج خان مخطوب
 مقور شد - پس از فوت وی انوپ سنگه پسرش بجای وی
 نشین - سال بیست و چهارم چون راجه بهار سنگه بمذیده

(باب الرابع) [۱۳۶] (مؤثر الامور)

نوازش کامیاب نموده دستوری معارفت داد - اگرچه راجه
بیر بهدر پسر خود را به پیشگاه خسروانی فرستاده اظهار
فرمان برداری مینمود اما از بس توهم آمدن خود قرار نمیداد
سال بیست و هشتم (که آله آباد معمر پادشاهی شد) پادشاه
خواست فوجی بر راجه تعیین نماید - پسرش بوساطت باریابان
بعرض رسانید - که اگر از بادهای روشناس کسی بآوردن او
تعیین شود بجمعیت خاطر عازم آستانبوس خواهد شد - بنابراین
پادشاه زین خان کوکه و راجه بیربر را باستمالک او تعیین فرمود
او بعتبه خلافت آمده سعادت ملازمت حاصل نمود - و بانعام
یکصد و یک راس اسب مفتخر گردید *

در سال سی و هشتم چون راجه فوت نمود بیر بهدر پسر او
که در حضور بود بخطاب راجگی نوازش یافته رخصت وطن
پذیرفت - در عرض راه او از سکهاسن افتاد - و بچاره گری خون
برگرفت - و از شصت و شوی بوقمت بیماری افزوده سال سی
و هشتم مطابق سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هجری بمقر اصلی
شتافت - چون خویش را ایسنکهه راآهور بود پادشاه برسم
تعزیت بخانه او تشریف برد - پستر چون بعرض رسید (که
مرد گوهراں آن نواح بکرماجیت نام نبیره خرد سال راجه
رامچند را بسری برگرفته سرمایه سرتابی اندیشیده اند) لهذا
رای پترداس بتسخیر قلعه باندو تعیین شد - و پس از رسیدن

عوش آشیانی شده) امروز زبان زد مردم اسمک *

و در سال هشتم (که آصف خان عبد المجید بتسخیر گذشته مامور گردید) چون غازی خان تنور^(۲) پناه براجه رامچند برده بود اول براجه پیغام نمود - که او را بحضور بفرستد - و الا عذت ریب بمزای کردار ناهنجار خود خواهد رسید - راجه بمقام ستیزه در آمد - و باتفاق غازی خان لشکر از راجپوت و افغان فراهم نموده عرصه نبرد آراسمک - پس از زد و خورد بسیار غازی خان کشته گردید - و راجه شکست یافته بقلعه باندهو (که مستحکم ترین قلاع آن ولایت اسمک) متحصن گردید - آصف خان سرمحاصره داشت - (دین ضمن باستشفاع راجهای معتبر) که در حضور پادشاه بودند (قرار یافت - که راجه شرف آستانبوس یافته در زمرة ودائیان منظم شود - لهذا دسمک تصرف ازان ولایت باز ماند *

سال چهاردهم چون امرا بمحاصره قلعه کالنجر (که راجه رامچند در ایام تفرقه افغانان از بجلی خان پسر خوانده پهار خان نقد گرانمند داده بدست آورده بود - و ازان زمان در تصرف داشت) پرداختند و کار بر محصوران تنگ گردید راجه بمقتضای صلاح اندیشی چاره کار در سپردن قلعه دیده پایان از قلعه برآمد - و کلید آنرا معه پیشکشهای مناسب با وکلای خود روانه بارگاه سلطانی ساخت - پادشاه وکلای او را بانواع

(۲) در [بعضی جا] تدوین آمده :

(باب الرء) [۱۳۴] (مائوالامرا)

عرش آشيانى شاهزاده را از ملك او برگردانيد - پستتر او باستصواب
صادق خان آمده ملازمت شاهزاده نمود - و در سال سي و هفتم
مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجري در گذشت - رامهاه پسرش
همراه صادق خان در راه کشمير آمده سعادت استلام سده خلافت
در يافته مورد التفات گرديد - ديگر از پسرانش برسنگهديو بنديله
است - كه احوالش عليه عده بنوك كلك اخبار نگار گذشته *

(۲)

* راجه رام چند بکھيله *

زميندار ملك بهته و عمده راجهای هندوستان بود - فردوس مكاني
در واقعات خود (كه سه راجه معتبر شمرده) هيوم همين رامچند
است - تانسين نام كلارنت (كه در فزون نغمه سرآمد وقت
و بحسن صوت و نازك خيالي گویند مثل ارثه نگذشته) پيش او
مي بود - و راجه كمال قدرداني و افراط انس با او داشت
چون وصف كمالات او بعرض عرش آشيانى رسيد سال هفتم جلال
خان قورچي را پيش دي فرستاده تانسين را طلب حضور نمود
راجه سر باز زدن زياده از طاقت خود دانسته مشاراليه را با ساز
و سامان تجمل معه تحف و هدايا روانه ساخت - چون نامبرده
بملازمت خسراني پيوست پادشاه روز اول دو كرور دام (كه
دولك (دپيه) (اُنج الوقت باشد) انعام فرمود - و بتقاريم ابواب
فتوحات بر (دي او مفتوح گشت - تصانيف او (كه اكثر بنام

(۲) نسخه [ب] بکھيله - و در [بعضی نسخه] مکھيله *

صادق خان پس از چیره دستی رحل اقامت دران حدود انداخت
چون عرصه عافیت برو دشوار شد ناگزیر بعجز و الحاح گرانیده
برادرزاده خود را بحضور فرستاده زینهارى گردید - و مرده
جرم بخشي شنیده در سال بیست و سیوم بهمراهی صادق خان
نامه سالی استان پادشاهی گشته بگوناگون نوازش سربلندی یافت *

و چون شهاب الدین احمد خان سپه سالار مالوه بهمراهی
میرزا عزیز کوکه تعیین مهم دکن گردید (راجه)^(۲) را نیز بمرافقت
آن لشکر نامزد کردند - از از همراهی سرباز زد - شهاب الدین^(۳)
احمد خان با دیگر قیولداران بعزم تادیب از در آردن - چون
بچهار گروهی اوندچعه رسید آن کوتاه اندیش بلاه گری پیش آمده
بدینانجی گری راجه اسکر فرمان پذیری را دستاریز (ستکاری)
خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و باز بتباه خیالها
در افتاده بادیه پیمای گریز شد - یورت او بغارت رفت - پسرش
اندرجیت در قلعه کهجوه دم استقلال زده بآویزش برخاست
چون روی پیکار نداشت باندک تنبیه راه گریز پیش گرفت - در سال

سی و ششم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه هجری شاهزاده
سلطان مراد بداری مالوه دستوری یافت - سران آن ملک جمله
بدیدن شاهزاده آمدند - راجه مدهکر تعلل ورزیده سر ازین
امر باز زد - لهذا شاهزاده بر سراد فوج کشید - راجه کفاره گرفت

(۲) نسخه [ب] راجه نیز (۳) نسخه [ب] گردید .

و حيله سازي و نيروي تهور و مردانگي تحصيل ناموري نموده
از ساير آباي خود در گذرانيد - و بمرور ايام دست تصرف
باطراف و حوالي دراز ساخته بيشتر جاهای آباد ضميمه ملک
خود ساخت - و بافروزي اسباب و کثرت مردم و بافزایش ملک
و قلبي جا غرور و نخوت بخود راه داده باکبر پادشاه عام
طغیان و جسارت افراشت - مکرر افواج عرش آشياني بمالش او
تعيين شده گاه باطاعت و انقياد در مي آمد - و گاه بهرکشي
و نافرمانی ميرفت - در سال بيستم و دوم صادق خان هروي
با راجه اسکون و موته راجه بتاديب آن ره نورد باديۀ تهر
تعيين گشت - سردار پيش از وصول بدان ديار داستان اندرز
درميان نهاد - آن بدمهت بادۀ پندار بهوش نيامد - ناگزير
به انجام جنگل بري افتاد - از بسکه آن حواشي درخت زار
و هجوم اشجار داشت عبور افواج دشوار نمود - يکرز بجنگل بري
و درخت افکني همت گماشته - و روز ديگر آهنگ پيش نموده
تا باب سوا (که بهت دهارا اشتها دارد - و شمال رويۀ
اوندچهه است) رسيد - راجه مدهکر با لشکر گران بر ساحل آن
معرکه بر آراست - شگرف آريزش چهره افروز گنداري گشت
نزدیک بود که چشم زخمی بعساكر پادشاهي رسد - که آن مدبر
با رامساة پسر جا نشين خود پالغز همت گشته (و بر تافت
و هودل راو پسر دوم او از تصادم گجئال بعدم خانه فرورفت

(مائرا لامرا) [۱۳۱] (باب الراد)

در پیشگاه خلافت پذیرش یافت - اما چون از دریای سندھه
گذشته در خیر آباد فرود آمد دفعه جوهر خرد ادا سودا تیره
ساخت - برگشته بانگ آوردند - طیبی نبض میدید - جمده را
کشیده برخود زد - حکمای حضور بمعالجه تعیین شدند
پس از دیر بهی یافت - در سال سی و دوم جاگیر راجه
با الوس او در صوبه بهار مقرر شد - و کنور مانکنگه بدیدبانی
آن ناحیه رخصت یافت - در مبادی سنه (۹۹۸) نهصد و نود
و هشت در لاهور رخت هستی بر بست - گویند وقتی (که
راجه تودرمل را بآتش می سپردند) همراه بود - چون بخانه
آمد استغراق کرد - و حبس بول شد - بعد پنج روز در گذشت
از اعمال خیر او در لاهور مسجد جامع بوده - که اکثر مردم
پادای نماز جمعه یتیم داشتند *

• راجه مدهکر ساه بندیلہ •

از قوم کهرادر است - اینها در سواف ایام شان و شوکت
و مال و منال چندان نداشتند - برهنی و قطاع الطریق
بسر می بردند - چون نوبت براجه پرتاب رسید (که اوندچه
احداث کرده او سم) رشده و مکتبی بهم رسانیده مکرر
با شیر شاه و سلیم شاه سرتاپها نمود - پس از پسرش راجه
بهارته چند بهرزبانی متمکن گشت - چون لا ولد بود بعد
خوش ریاست برادر خرد او مدهکر ساه باز گردید - او بتدبیر

(باب الرابع) [۱۳۰] (مائوالامرا)

بدهه نگر و ایدر را بشاهراه نیکو بزدگی آورده با رانا کیکا ملانات
نمود - و پسر رشیدش امر سنگه را همراه خون بهلازمت پادشاهی
شرف اندوز گردانید - و در سال بیست و سیوم (که جاگیر الوس
کچهواهد در صوبه پنجاب مقرر شد) سپه سالاری آن ولایت بر اجه
باز گردید - و سال بیست و نهم دختر عفت سرشت راجه را
با شاهزاده سلطان سلیم پیوند پیوگانی دادند *

۹۹۳

* قرانی شده ماه و ناهید را *

تاریخ یافته اند - عرش آشیانی بغرغ قدوم منزل راجه را دشمنی
افزود - او جشن خسروانه ترتیب داده جهاز عروس با پیشکش
از نظر گذرانید - که تفصیل آن محمول بر مبالغه میشود *

گویند طوئل عراقی و عربی و ترکی و کچه با یک صد
زنجیر فیل و غلام و کدیز بسیار از حبشی و چرکسی و هندی
بود - در کرد درپیه کاین قرار یافت - پادشاه و شاهزاده هر دو
چو در را برداشته بیرون آوردند - و در تمام راه پا انداز
از اقمشه نفیسه می انداختند - در سنه (۹۹۵) نهصد و نود
و پنج سلطان خسرو از بطن او بوجود آمد - و در سال سیوم
بمذنب پنجهزاری پایه برافراخت - و درین سال (که کثور مانهنگه
بههم الوس یوسف زئی مامور شد) راجه بحکومت زابلستان
نامزد گردید - برخی خواهشهای بی هنجار پیش گرفت - پادشاه
از فرستادن باز داشت - راجه پشیمان شده بلا به گری در آمد

داشت - و در جمیع فنون و صنائع تصرفات بجا میکرد - و در عهد پر رونق او (که مستجمع خردمندان و دانایان هفت اقلیم بود) هر یک از صاحب طبعان والا دستگاه برساتی ذهن و دستی دانش در مهمات متعلقه خود تصرفهای بدیعه و اختراهای مفیده استخراج کرده باستحسان پادشاهی میرسانید حتی ارباب مکاسب و اهل حرف در صنعت و پیشه خود کارنامه های پرداختند *

* بدانند چو شه باشد آموزگار *

* کذب اهل دانش همه روزگار *

راجه را چند پسر بود - کلان آنها دهار نام داشت - هفتصدی اکبری - در جنگ تهم بهمراهی خانخانان تردد نمایان کرده کشته گردید - گویند نعلبندی اسپان از نعل طلا و نقره میکرد *

• راجه بهکرفت داس •

پسر راجه بهارامل که چهارده است - در سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد پس از تسخیر گجرات در جنگ سرنال (که عرش آشیانی با صد سوار بابراهیم حسین میرزا ایلغار نمود) دران معرکه از راجه آثار شجاعت و مردانگی بظهور آمد - و بعنایت علم و نقاره امتیاز یافت - و در ایلغار نه دره گجرات نیز مصدر خدمات شده با قوچه از راه ایدر بملک رانا تعیین شد - که سرکشان آن ضلع را ایل سازد - و هرکه گردن تابند بتادیب رساند - راجه جمیع بومیان

مزرورج و غیر مزرورج (که آنرا رتبه نامند) و تفریق آن به بیگمه و بیسوه^(۲)
و زرع حبوبات و بقولات و بر هر جنسی فی بیگمه متحصول نقدی
و در برخی بخش جنسی که آنرا بگائی^(۳) گویند قرار داد - و چون
سابق در علوفه سپاه پول سیاه میدادند تودرمل روپیه را (که
بچهل فلوس رایج الوقت بود) چهل دام قرار داده بقدر حال حاصل
هر جای جمع آن . شخص ساخته باطعام مردم تفضوا کرد که آنرا
جاگیر خوانند - و محاله را (که زر^(۴) آن داخل خزانه پادشاهی میشد
بخالفه موسوم نموده بقدر یک کرور دام (که بقرار دوازده ماهه
سر لک دام دو هزار و پانصد روپیه میشود - اگرچه نظر بر آبادی
و دیرانی فصول زیاده و کم داشته باشد) بعهده یک مرد فهمیده
کرده ادرا بکروری محمی گردانید - و سوای سبندی تحصیلاته سرمد
پنج روپیه قرار داد - و در قدیم سوای فاوی مسکوک نبوده
در انعام عمدتها و ایلچیان و شعرا بوزن فلوس از نقره بمس آغشته
مسکوک نموده آنرا تنگه نقره گفته بکار می بردند - راجه
از طلای بی غش یازده ماشه اشرفی و یازده و نیم ماشه از نقره
روپیه مسکوک ساخت - و امثال این اختراعات زیاده بران اسم
که در اینجا سمع تحریر یابد - و فی الحقیقت مزاج عرش آشیانی
(که موسس سلطنت و جهانبانی است) در هر امری ولومی

(۲) نسخه [۱] بنتن یا بتن باشد (۳) در [بعضی نسخه] نهائی

(۴) در [بعضی نسخه] که ازان داخل (۵) در [بعضی نسخه] سه لک .

باو مفوض باشد - و بوکالمی خدیو عالی مختص گردد - اگر تعصب دینی غازه چهره فطرت او نبوده این رذیله چندان نکوهیدگی نداشته - حق آنکه اگر تعصب پرستاری و تقلید دوستی و کینه توزی کرده و برگشته خود نتنیده از معنوی بزرگان بوده - و با این حال نظر بر عموم زمانیان در سیردلی و بی طمعی (که بازار آن پیوسته کساد دارد) و در خدمت گذاری و کد درزی و کارشناسی کم نظیر چه بی عدیل بود - کار سپاری بی غرض را چشم زخمی رسید - چار مسوی معامله گذاری بدان گونه گرمی نماند - گرفتار که دیانت در (که هم آشیان عفا سم) بدست افتد - آن اعتماد (که روزگاران که ترور دهد) بچه افسون فراچنگ آید - و بدستمایه کدام طاهم فراهم شود *

عالمگیر پادشاه میفرمود - که از زبان اعلی حضرت شنیدم که دروزه اکبر پادشاه گفتند - که تودرمل در امور مالی و ملکی شعور تند و ذهن رسا دارد - اما استغذا و خود پهنندی او خوش نمی آید - ابو الفضل با او بد بود - شکایت گونه عرض نمود فرمودند نواخته را نمیتوان برانداخت - قواعد و ضوابط مستحدثه راجه تودرمل در مراسم مالک آبادی و سپه داری معمول و مستمر هندوستان و بنای اکثر دفاتر پادشاهی بران - در مملکت همد برهان سلاطین و حکام سابقه ششم حصه از بذرگر میگرفتند - راجه تقسیم زمین از پولج و پردای و چچور و بنچور و پیمایش اراضی.

در سال سی و چهارم خرامش پادشاهی بگلگشت کشمیر شد
 راجه باتفاق محمد قلی خان برلاس و راجه بهگونمت داس
 که خواه به حفاظت لاهور مقرر گشت - درین سال هنگامی (که
 پادشاه از کشمیر عازم کابل بود) عرضداشت برنوشته - که پیری
 و بیماری چیره دستی نمود - همانا زمان فرو شدن نزدیک
 باشد - اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل
 گنگ رفته و پسین نفس را بپاد ایزدی پردازد - حسب الالتماس
 دستوری یافت - و از لاهور روانه هردیگر شد - معامه نشود دیگر
 رسید - که هیچ ایزدی پرستش بتیمار داری زیر دستان نرسد
 همان بهتر که بکار مردم پردازد - ناگزیر باز گردیده یازدهم (۲) روز
 سر آغاز سنه (۹۹۸) نصد و نود و هشت سال سی و چهارم
 زندگی بصپرد *

علامی فهمی ابوالفضل در حق او نویسد - که برآستی و درستی
 و خدمت گزینی و کم آزی و بی طمعی راج بخش مهمات
 و ببردانگی و همت افزائی بی همتا - و در معامله شناسی
 و کار طلبی و سر برآهی هندوستان یگانه روزگار بود - اما کینه ور
 و انتقام کش بود - اندک ناملایم در کشت زار خاطرش نشود نما
 پذیرفته - این خصلت را خرد گزینان دور بین از نگوهیده ترین
 خصلت شمارند - خصوص در ریاست مندرسه که مهمات عالمیان

(مآثر الامراء) [۱۲۵] (باب الرابع)

مغروران گمیخته آمد - میرزا بجانب جوناگده بدر رفت - در
همین سال راجه جبین افروز تقبیل سده خلافت شده به پیشین دستور
بناظم مهمات وزارت سرگرم گردید *

و چون درین سال از امیر پنجاب نهضت پادشاهی
واقع شد در روزی در روار کوچ منمهای راجه (که تا پرستش آن
بطرز خاص نکرده بکار دیگر نپرداخته) گم شد - او ترک
خواب و آشام نمود - پادشاه بنصائح قدری ازین تقلید دوستی
برآورد - از انجا (که خدمات دارالوزارت داشت) از خطرناکی
این سترگ کار و چیره دستی دوریان ده زبان دل نهاد سرانجام
واقع آن نمیشد - در آغاز سال بیست و هفتم سنه (۹۹۰)
نصد و نود باشراف دیوان شرف اختصاص یافت - در معنی
وکالت کرامت شد - و همگی مهمات برای او باز گردید - راجه
معاملات مالی و ملکی را از سر نو بغای تازه گذاشت - و ضابطه
چند احداث کرد - که بفرمان پادشاهی اجرا یافت - تفصیل آن
در اکبر نامه مرقوم است - و در سال بیست و نهم خانه او بقدم
پادشاهی نور آگین شد - به پاس گذاری جشن برآراست - و در
سال سی و دوم کهتری زاده بد گوهر بکینه که داشت و متی شب
در سواری شمشیر انداخت - همراهان او را از هم گذرانیدند
و چون راجه بیربر در کوهستان روان فرود شد راجه به همراهی
کنور مانسنگه بمالش الوس یوسف زئی تعیین گردید - و چون

آن ولایت بحضور رسیده بدستور سابق دخیل مقدمات مالی و مالی گشت *

و چون خانجهان بصوبه داری بنگاله اختصاص یافت راجه بهمرای مامور گردید . و درین مرتبه بحسن یاری او ملک از دست رفته بتصرف درآمد . و دارود را بدست آوردن بعدم خانه فرستاد . و در سال بیست و یکم جلائل غنائم آن دیار را (که از آن جمله سه صد چهار صد فیل نامور بود) به پیشگاه خلافت آورد . چون صوبه گجرات بند و بست شایسته نداشت و از بی پروائی وزیر خان آن عرصه غبارآلود ناایمنی بود راجه بانتظام آن ولایت تعیین شد . مشارالیه بمعامله فهمی و کاردانی و شجاعت و مردانگی از سلطانپور و ندربار تا به بروده و چاپائیر تنسیق مناسب داده باحمدآباد آمده باتفاق وزیر خان لواحق داد دهی می افروخت . که ناگاه شورش مظفر حسین میرزا باغوا میسر علی . کولایی برخاست . وزیر خان میخواست تحصن گیرند . راجه تودرمل بنیروی هم او را آماده مبارزت گردانیده سال بیست و دوم در حدود دهوانه عرصه نبرد آراسته گشت . وزیر خان از گریز پائی پاهیان در مدد جانفشانی شد . نزدیک بود که کار او بانجام رسد . راجه (که سرفوج میسر بود) مقابل خود را برداشته بکمک رسید . و یکبارگی تار و پود هنگامه

• راجه نورمل •

کمترى لاهوري - نويسنده فهميده و مدبر شجاع بود - بيمين تربيت عرش اشياني ترفع عظيم کرده بمنصب چهار هزارى و مرتبه امارت و سردارى رسيد - سال هيزدهم (که عرصه گجرات بقدم پادشاهي از غبار فتنه سازان مصفا گرديد) راجه را جهت تشخيص جمع دامى آن مملکت گذاشتند - که بمقتضای عدالت و نصفت آنچه قرار دهد بدان موجب تنخواه بعمل آيد و در سال فوزدهم بعد فتح پتنه بعنايت عام و نقاره افتخار اندوخته کومکى خانخانان منعم خان ببنگاله تعيين گشت - هرچند سردارى و کار فرمائى بخانخانان تعلق داشت ليکن در فرج کشي و دلدهى سپاه و يورشهای مردانه و تنبيه سرتابان و مخالفان طرّفه محاسبي از راجه بظهور رسيد - در جنگ دارُد خان کوراني (که خانعالم هراول فرج پادشاهي کشته شد - و خانخانان زخمهای منکر برداشته عذاب قاب گشت) راجه ثبات پائي درزیده کوشش و کفش بجائے رسانيد که چنين شکستے صورت آراى فتح گرديد يکے در عين معرکه (که مخالف بصورت فيروزي نخوت مي آراسم) خبرهای ناخوش از خانخانان و خانعالم آورد راجه بر آشفته گفت - اگر خانعالم مرد چه غم - و خانخانان رفت چه بک - اقبال پادشاهي با ماسم - و پس از گزين انتظام

و (بطه خاص داشته - چنانچه بعد از اطرا در القاب و اظهار عقیدت او این عبارت مرقوم است - افسوس هزار افسوس که باده این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود عالم سراجی است تشنه فریب - و منزله است پرفراز و نشیب مهتبی این بزم را در پی خمار است - و عاقبت این سودا را^(۲) در سر بخار است - بعضی موافق نگذاشت که خود رفته نعش او را بچشم صورت می دیدیم - و آن عطوفت و مهربانیها (که ما را با او بود) ظاهر میفرمودیم *

* بیعت *

* کدام دل که ازین واقعه جگر خون نیست *

* کدام دیده ز خونابه جگرگون نیست *

بالجمله راجه بیربر در جود و سخاوت از یکتایان روزگار بود

و در بخشش و انعام شهر آفاق - در فن موسیقی مهارت تمام داشت - کبک و دهره^(۳) او مشهور - و لطائف و نکات او در السنه و افواه سایر و دایر - برنبه تخلص میکرد - پور کلانش لاله نام بمنصب درخور سرافرازی داشت - از بدخونی و خود کامی خرج از اندازه بر گذرانید - و خواهش را فراخ تر ساخت - چون دخلش نه افزود آزادی و دارستگی در سر گرفت - و در سال چهل و ششم اکبری از درگاه پادشاهی دستوری آن حاصل نمود *

(۲) در [بعضی نسخه] سراجی است (۳) در [بعضی نسخه] عاقبت (۴) در [بعضی نسخه] کبک و دهره او (۵) نسخه [ب] برهفه *

(مآثر الامراء) [۱۲۱] (باب الرابع)

عظیم و چشم زخمی طرفه بفوج پادشاهی رسید - قریب هفت هزار کس با چندے عمدہ و رشکاس پادشاهی درین دروز مقتول و نابود گردید - هر چند راجہ دران آشوب زار دست و پائی زد (کہ بدرزند) گشته شد *

هرگاه کسی از ناسپاسی و حق ناشناسی در محل تقدیم شکر عرصه شکایت و ساحات کفران پیماید زود باشد کہ روزگار خارستان نتائج اعمال در کنارش گذارد - گویند راجہ درین قطره و پیوه کوهستان پیوسته پیشانی سر و دل را چین آلود داشته - و با دمسازان گفتے کہ همانا زمانہ برگشته است - کہ بہمراہی حکیم و یاورمی کوکہ دشمن و کوہ پیموده میشود - تا انجام کار بکجا رسد - و ندانست کہ تمشیت کار خداوند و درائی فرمودہ ولی نعمت سرمایہ سود و اس المال بہبود است - هر چند کہ منشای سرگرانی و باعث عار گزین وجہ ہم باشد اینجا ظاہر است کہ زین خان با نسبت رضاعی بیش منصب و عمدہ بود - و راجہ آخرها بمنصب دروزاری اختصاص یافته - مگر غرور مصاحبت و خصوصیت (کہ پادشاہ داشت) مقتضی این پندار باشد *

گویند عرش آشیانی بخبر فوت او در روز بطعام زائہ و بکیف معتاد میل فرمودند - و از فرمائی (کہ بخانخانان میرزا عبدالرحیم در ماتم او نوشته - و در منشآت علامی شیخ ابوالفضل موجود است) ظاہر میشود کہ طرفہ جا در دل پادشاہ کردہ بود

حکیم ابوالفتح را نیز با فوج متعاقب روانہ کردند - چون ہر دو سردار داخل کرہستان شدہ بکوہ پیوستند با آنکہ میان کوکلتاش و راجہ ناخوشی بود کوہ جشنے برآراستہ قدوم رسیدگان را خواہش نمود - راجہ خشم و کین بر ملا انداخت - کوہ بردباری بکار بردہ پیش راجہ شتافت - و چون مشورتها بمیان آمد راجہ را (کہ با حکیم از ادل ہم صفائے نبود) حرفهای (کیک و درشت گذشت - و کار ہشتم و دہام کشید *

بالجملہ غبار درزنگی میان یکدیگر برخاست - ہر یک از قصد در نکوہش رای دیگرے حرف سرا بود - تا آنکہ از خود سری دے اتفاقی در گذشتن کتل بلندری بے توزکی بعمل آمد - افغانان از ہرسو بتیر و سنگ چیرہ دستی نمودند - از سراسیمگی فیل و اسب و آدم با یکدیگر آمیختہ افتادند - عالیہ نقد ہستی - در باخت - (دز دیگر کوچ بے ہنگام کردہ از تاریکی راہ بدرہا افتادہ بنسارے را (دزگار سپری گشت - راجہ بیربر نیز دران ہنگام قیامت زاہ فرو شد *

گویند چون بکراکر رسیدند شخصے براجہ گفت - کہ امشب افغانان لڑاؤ شب خون دارند - اگر ازین درہ سہ چہار کردہی ہم عرض (کہ پیش در ست) بگذرند دغدغہ شب خون رفع میشود راجہ بے آنکہ بزین خان آگہی دہد آخر وقت کوچ کرد - تمام لشکر عقب از راہی گشت - و گذشتن آنچه گذشت - شکستے

نماید - و ادرا مخاطب بر راجه بیربر (که بمعنی شجاع است)
نموده بدان مهم مرخص فرمود *

چون راجه دلاهور رسید حسین قلی خان با سایر تیولداران
فوج بر سر نگرکوت کشیده محاصره نمود - اتفاقا چون عرصه
بر محصوران تنگ گشت شورش ابراهیم حسین میرزا برخاست
و تدارک آن حادثه از مهمات وقت گردیده انفتاح قاعه در حیز
تاخیر و تهویف افتاد - ناچار بصوابدید راجه بگرفتن پیشکش
پنج من طلا از راجه بدهچند و بلند آرازه ساختن خطبه و سکه
پادشاهی و احداث مسجد پیش دروازه قلعه کانگره بسند نموده
برخواستند - و چون در سال سیم سنه (۹۹۴) نهصد و نود
و چهار هجری زین خان کوکه بمالش الوس یوسف زئی (که
عالمی است در کوهستان بجزر و سواد) تعیین گشت کوکه پس
از تاخمت و باخمت بجزر بکوهستان سواد (که شمالی بشار است
و شرقی بجزر بطول چهل کوه و عرض از پنج تا پانزده و چهل هزار
خانه دار ازان الوس درانجا بسربرد) در شده مالش بسزادان *

چون فوج از گریوه نوردی بحتوه آمده بود درخواست
کمک تازه از پیشگاه خلافت نمود - شیخ ابو الفضل از کارطلبی
و عقیدت فردنی از جذاب خاتانی التماس این خدمت بذم خود
کرد - پادشاه میان او و راجه بیربر قرعه انداختند - اتفاقا قرعه
بنام راجه افتاد - بعد از تعیین او عرش شایانی بداس احتیاط

• راجه پيربر •

مهيس داس نام برهنه سمت بادفروش - كه بهندي بهات نامند
 اين طايفه مداح و ستايش گر ارباب دول مي باشد - مشار اليه
 اگرچه از بے بضاعتي و كم مايگي پيريشان حالي و خستگي روزگار
 ميگذرانيد اما مجموعه بود از فرهنگ و شعور - و برسائي ادراك
 و درستي فهم ممتاز اقوان و امثال خود - چون برهنه منوي قايد
 اقبال بملازمت عرش اشدياني رسيد بسخن سنجي و لطيفه گوئي
 در زمرة نديمان و مخصوصان مجلس پادشاهي منتظم گشت
 و بتدريج كوي محابقت و تفوق از همه ارباب قرب و خصوصيت
 رбуд - اكثر در مخاطبات پادشاهي بمصاحب دانشور راجه پيربر
 مورد نوازش ميشد - و چون شعور هندي را خوب ميگفت اول
 بخطاب بكب راي (كه قريب بمعني ملك الشعرا سمت) مخاطب .
 گرديد - و چون سال هيزدهم مزاج پادشاهي از راجه جيچند
 راجه نگر كوت انحراف يافته بقيد افتاد پسرش بدهچند
 (كه خرد سال بود) خود را قايم مقام پدر دانسته براه سرکشي
 و تمرد شتافت - پادشاه آن ولايت را بكب راي (كه دران حوالي
 جاگير داشت) مرحمت فرمود - و بحسين قلي خان خانجهان
 ناظم پنجاب فرمان رفت - كه با امراي آنصوبه متوجه آن ولايت
 گشته نگر كوت را از تصرف بدهچند برآرد و بكب راي تفويض

بر تعمیر آن همت گذاشته بدست خود بنیاد نهاد - و بعضی از امرا با تمام آن مقرر شدند - در کمتر زمانی انجام پذیرفت از آن رو (که زمینداری آنجا برای لونگرن تعاقب داشت) به سرش منسوب ساخته بمول منوهر نگر مخاطب گردانید *

چون مظفر حسین میرزا بذابر کجگرائی راه فرار گزید و هیچکس از امرا بتعاقب او گام همت برنداشت پادشاه او را باتفاق رای درگاه سال چهل و پنجم بتعاقب او نامزد فرمود اگرچه خواجه دیسی میرزای مذکور را دستگیر ساخت اما نزد سلطان پور ایذا هم پیوستند - و پس از ارتحال عرش آشیانی مورد عواطف جنت مکانی بوده در سال اول جلوس همراه سلطان پرویز بگوشمال رانا امر سنگه رخصت یافت - و سال دوم بمنصب هزاری پانصد و شصت سوار ناموری اندوخت - و مدتها بتعیذاتی صوبه دکن گذرانیده سال یازدهم بذهان خانه نیستی در شد - به سرش بمنصب پانصدی سه صد سوار سرفرازی یافت رای مزبور شعر میگفت - و توسنی تخلص میکرد - این بیت از ست *

* یگانه بودن و یکتا شدن ز چشم آموز *

(۲)
* که هر دو چشم جدا و جدا نمی نگزند *

از دو برادرش ایسرداس و سانولداس اولاد باقی مانده •

بمقتضی درهزاری رسید - دودا پس از ناکامی همواره راه باطل سپرد - و گرد فتنه برانگیختی - تا آنکه در سال بیست و سیوم باستصواب شهباز خان کذب مفع جرائم او شده ادراک آستانهوسی نمود - پادشاه او را در پنجاب گذاشته متوجه دارالخلافه شد و دران نزدیکی مغلوب واهمه گشته عرصه پیمای دشت فرار گردید و سال سیم از جهان در گذشت *

* رای لونگون کچهراهه *

شیخوات اسمت - زمینداری پرگنه سانبر داشت . بملازمت عرش آشیانی پیوسته مطرح انظار عنایت گردید . سال بیست و یکم بهمراهی کنور مانسنگه بر سر رانا تعیین شده در همان سال باتفاق راجه بیربر برای آردن صبیۀ زمیندار دونگرپور (که میخواست داخل محل پادشاهی گرداند) نامزد شد - و سال بیست و دوم بهمراهی او آمده جبین نیاز بر سده سلطنت گذاشت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتذنبیه ناسپاسان شرقی دیار دستوری یافت - سال بیست و هشتم همراه میروزا خان بن بیرام خان بصوب گجرات مرخص گردید پس او رای منوهر داس اسمت - که منظور نظر تربیت پادشاه بود بمال بیسمت و دوم در ایامی (که موکب سلطانی بر قصبه آنبیر نزول داشت) بعرض رسید - که دران سرزمین شهرے سمیت قدیم که بذکر مرود حوادث جز قبل خاک ازان باقی نمانده - پادشاه

کرد - درین ضمن یکی از نوکران مظفر خان رسیده از راهگرای
سفر عدم گردانید *

اگرچه ازین قضیه پسران سرجن زیر بار خجالت آمدند
اما چون بے تقصیر بودند پادشاه از عتاب معاف داشته بعد
خلعت پیش پدر روانه فرمود - رای سرجن بعد آمدن پسران
درخواست نمود - که یکی از عمدها بیاید - که همراه او رسیده
گرد آستان خلافت را سرمد بیضائی سازد - بذابران عرش آشیانی
حمین قای خان را باین کار مقرر نمود - بعد رفتن خان مذکور
رای سرجن باستقبال پرداخته لوازم احترام بتقدیم رسانید
و بهمراهی او بحضور آمده ادراک ملازمت نموده مشمول عواطف
بیکران گردید - پس ازان رخصت سه روز برای برآوردن اسباب
ضروری خود گرفته بقلعه برگشت - و حسب قرار داد قلعه را
بملازم پادشاهی سپرد - و از مروت گاه سلطانی بجاگیرداری
گدهه سرفرازی یافت - و سه سال بیستم جلوس عوض گدهه چذاده
بجاگیر او مقرر گشت *

و چون دردا پسرکلان او بیرخصت بوطن خود بوندی رفته
دست بمردم آزاری کشود اگرچه فوج پیشتر بمالش او تعیین
گردیده بود لیکن سه سال بیستم و دوم جلوس تسخیر بوندی مطمن
نظر والا شده زین خان کوکلتاش باتفاق رای سرجن تعیین گشت
و پس از مسخر شدن بوندی رای سرجن بعتبه خلافت برگشته

از سرکار رنتهپور مضاف صوبه اجمیر که محل زمینداری اینها ست
 از ابتدا از ملازمان رانا بود - بعد عرش آشیانی در قلعه رنتهپور
 دم نخوت میزد - و رایت استقلال می افراشت - چون پادشاه
 پس از تسخیر چیتور اواخر سال سیزدهم جاسوس بعزیمت
 گشایش قلعه مذکور متوجه آن سمت شد خود بر کوهچه برآمده
 فراز و نشیب قلعه ملاحظه نموده مورچال برگرد آن نصب
 فرمود - و در عرصه یکماه بعد تیاری سابطها فتح داد *

گویند سالخ ماه رمضان بر زبان پادشاه گذشت - که اگر مردم
 قلعه امروز باستان فرسیدند فردا (که عید است) قبق بازی ما
 قلعه خواهد بود - سرجن از هیبت دل بای داد - و بمقربان
 بازگه التجا برده دودا و بهوج پسران خود را بحضور پادشاهی
 روانه ساخت - و پس از حصول ملازمت رالا بهر دو حکم *
 خلعت شد - چون برای پوشانیدن خلعت از سراپرده پادشاهی
 بیرون آوردند یکی از همراهان آنها (که دماغش خبط سودا
 داشت) بخیال آورد - که مگر پسران سرجن را حکم گرفتن
 صادر شد - بغیر خیرسگالی از جا رفته تیغ برکشید - هر چند
 یکی از نوکران راجه بهگونتداس بدر موعظت زد آن خیره سر
 شمشیر برد انداخت - و جانب دولتخانه پادشاهی درید
 پوزنبل پسران شیخاوت را با دو کس دیگر زخمی ساخت
 و شیخ بهاولدین مجذوب بدادنی را بضرب شمشیر در نیم

(مائکرا لامرا) [۱۱۳] (باعه الراد)

بطلب راجه حکم رفت - در منزل دیوسه درپسی برادرش
 با جیل پسر خود (که کلانتر آن سرزمین بود) شرف قدمبوس
 دریافت - و در قصبه سانگانیر راجه با اکثری از خویشان بتقبیل
 بمطاف سرافراز گشته بانواع عواطف پایه قدرش افزود - راجه
 از دردمت فکری و دور اندیشی خواست که خود را از زمره
 زمینداران برآورد در مخصوصان درگاه پادشاهی انصلاک دهد
 خواهش نمود که صبیحه خود را داخل حرم سرا نماید - پادشاه
 قبول فرمود - راجه بهرآنجام این نصبت دستوری بگرفت
 و هنگام معارفت در منزل سانبهر صبیحه عفت سرشت را بتزک تمام
 بدولتصرای پادشاهی فرستاد - و خود در منزل رتن با بهگونتداس
 پسر و کنور مانسنگه پورار بشرف ملازمت اختصاص یافت
 عرش آشیانی پایه قدر ادرا از جمیع راجها و رایان هندوستان
 گذرانیده فرزندان و نبائر و اقوام ادرا بهمراتب بزرگ و مناصب
 ارجمند اعتبار بخشیده سرآمد اعیان و ارکان هندوستان ساخت
 و راجه بمنصب پنجهزاری سر برافراخته رخصت وطن گرفت
 و راجه بهگونت داس و کنور مانسنگه با بهیارے از اقوا ملتزم
 رکاب بوده باکره آمدند - و بتدریج بمدارج علیه متصاعد گشتند

• رای سرجن هادا •

(۲) هادا شعبه ایست از الوس چوهاں - و هادوتی عبارت است
 (۳)

(۲) نمکه [۱] که شعبه ایست (۳) نمکه [۶۶] هادوتی *

باعزاز رخصت داد - پس ازان (که هیمو کشته شد - و صیت
اقبال اکبری باطرافت پیچید) معنون خان قاقشال گزین فدویت
راجه را بعرض رسانیده فرمان طلب فرستاد - راجه حکم پذیر
گشته در آخر سال اول جلوس احرار زمین بوس نمود - (در
رخصت) که راجه را با فرزندان و اقربا خلعتهای فاخره عذائتی
پوشانیده (در بر آوردند) پادشاه بر فیل مهت سوار بود - از شورش
مهتی هر طرف که میدوید مردم یکسو میشدند - نوبته
بطرف راجپوتان درید - اینها ایستاده ماندند - این ایستادن
بسیار پسند پادشاه افتاد - ملتفت احوال راجه شده فرمود
که ترا نهال خواهم کرد *

در سال ششم (که عرش آشیانی بشوق زیارت روضه معینیه
عازم اجمیر شد) در موضع کلای چغتای خان معروض داشت .
که راجه بهارا مل (که بوفور عقل و شجاعت ممتاز و قوی اسمی
و در دهلی بملازمت رسیده بود) متوهم شده بشعاب جبال
متحصن گشته - چه میرزا شرف الدین حسین حاکم اجمیر
بشور انگیزی سوچا پهر پوزنمل برادر کلان راجه فوج کشی کرده
و زرے مقرر ساخته جگنازه پهر راجه و راج سنگه پهر اسکر
و کنکار پهر جگمال برادر زادهای راجه را گرد گرفته میخواست آنبیر
(که ممکن موروثی سم) متصرف شود - از قدردانی و جوهرشناسی

بدربافت این معنی کوتاه هوصلگی بکار برده کس بطلمب بگتر خود
فرستاد - پادشاه گفت که ما عوض دادیم - روزی بر سبک سری
افزوده سلاح (که در بدن داشت) فرود آورد - پادشاه جنم
(که ادب بایسته نمود) بتمکین پیش آمده خود هم سلاح از بر
جدا کرد - که هرگاه ملازمان بپرهنگی مرد آزمائی قرار دهند
سلاح پوشیدن ما از مردمی نباشد - راجه بهگوننداس بدربافت
این معنی در مقام سرزنش او شده بمعذرت گاه آورد - و حقیقت
بذگ خوردن او معروض داشته التماس مفع جرائم کرد - پادشاه
معروضه او را بموقف قبول جا داده از سر تقصیر او در گذشت *

• راجه بهار مل •

پسر پرتھی راج کچه واهه است - درین قوم در طایفه اذن
رجاوت و سیکهات - اینها رجاوت اند بوم نشین آنبیر مضاف
صوبه اجمیر غربی مازدار - اگرچه عوض و طول بدان نمیرسد اما
سیر حاصل تر ازو - اول کسی ست از راجپوتان که بملازمت
عرش آشیانی رسید - پس از رحلت جذت آشیانی (که هر طرف
آشوب بر خاست) حاجی خان غلام شیر خان نیز سر بفساد
برداشته بمحاصره نازول (که در جاگیر مجنون خان قافشال بود)
پرداخت - راجه دران ایام رفاقت او داشت - از نیکو مردمی
و پهن دیده منشی در میان آمده بصلح قلعه گرفته مجنون خان را

رخصت پذيرفت - و در ايلغار گجرات (كه سال هيژدهم روداد)
 از جمله ملتزمان ركاب دولت بود - سال بيست و يك باتفاق
 جمع بتفديه رودا پسر راى سرجن (كه بموطن خود هوندي
 شتافته دست تعدي دراز نموده بود) نامزد شد - پس ازان
 بر اسب بام (كه عبارت از ذاك چوكي ست) سمت بنگاله
 جهت دلدهي امرای آنجا و گذارش برخه مقدمات مقرر گشته
 از بسكه تيزروي كرد و آفتاب گرم بود برگذر چوسا رسیده چراغ
 زندگي او از تذبذب اجل خاموش شد *

گویند زن او (كه دخت موته راجه بود) بسنوح اين خبر
 در رسم سوختن (كه معمول هندوستان است) تهران ميكرد
 آديسنگه پسر او با برخه ميخواست كه كام و ناکام بسوزاند
 چون اين حقيقت پيادشاه رسيد ازانجا (كه فرصت نمانده بود)
 خود اسب سواره متوجه بنگاه او شد - حثا كه كشكداران نوانستند
 رسيد - هرگاه نزديك رسيد جگفته و رايسال او را گرفته آوردند
 از انرو (كه پشيماني از سيمای او مي تافت) زندان نشين گردانيد *

صاحب اكبرنامه مينويسد كه چون پادشاه ايلغار نموده
 بنواح احمد آباد رسيد (روزه) كه با محمد حسين ميرزا جنگ
 (و داد) در بر جيمل بگتره بود بسيار سنگين - عرش آشياني
 ترحم كرده (زره) از جيبه خانه خاصه بار عطا فرمود - و بگتره او
 يکون نبيرو مالديو (كه برهنه بود) مرحمت نمود - روپسي پدر او

(مآثر الامراء) [۱۰۹] (باب الرابع)

اکبرآباد (که در دهست یکی از متمردان اسمت) همیشه گماشته
اگرچه خزانة چندان ندارد اما فوج خوب و بسیار همراه دارد
و هرچه بدستش می آید برفقا تقسیم نموده بدلدهی آنها
می پردازد - اواخر سنه (۱۱۹۳) هزار و یکصد و نود و سه هجری
(که مزاج خسرو وقت از مجد الدوله ناخوش شد) مشارالیه را
بدست میرزا نجف خان گیرانید - درین ایام کارهای سلطنت
بخان مزبور تعلق گرفته مختار سرکار پادشاهی سم *

* حرف الرابع *

* روپي *

برادر زاده راجه بهارا مل اسمت - اواخر سال ششم بملازم
اکبری پیوسته مورد عواطف بیکران گردید - و در سال بیستم
(که میرزا سلیمان از کومک ناامید شده احرار طواف کعبه نمود)
او بهمراهی میرزا بطریق بدرقه دستوری یافت - پهرش جیمل
پیش از دیگر خویشان خود بشرف آستانبوس پادشاهی فایز گشته
چندے با میرزا شرف الدین حسین (که جاگیردار نواح اجمیر
بود) بسربرد داشت - میرزا او را تهنه دار میرتمه کرده بود - چون
کار میرزا برهم خورد بحضور (سیده) سال هفدهم در فوج منقله
(که بسرکردگی خان کلان بصوبه گجرات تعیین شده بود)

صوبه دار بنگاله رهنماید - خان مرزور بمروت پیش آمده سامان خیمه
و غیره موافق عمد ها ساخته داد - و بمقابلۀ کلاه پوشان فرستاد - چون
کارے پیش نرفت برگردیده پیش قاسم علی خان آمد - پس
ازان (که خان مذکور باعتماد قسم شجاع الدوله عازم ملازمت پادشاه
گردید) میرزا نجف خان بهیار منع نمود - که قسم های او اعتبار
ندارد - چون ممنوع نشد جدائی گزید - و در ملک هندو پست بندیده
آمده فردکش کرد - پس ازان در حضور پادشاه رفته بفوجداری
کره مانکپور صوبۀ آله آباد سربلندی اندوخت - و رفته رفته
بمیر بخشیمگری مرقی گردید - پستر بجهد کمر بسته بفراهم آوردن
جمعیت پرداخت - و در مدت ممتد قوم جات را (که بلده
اکبرآباد را بتصرف آورده از انجا تا نواح شاهجهانآباد سرخودسری
افراخته گرد فتنه بلند ساخته بودند - و باعتماد قلاع متینه و حصون
مستحکم بهیچ یک سر فرود نمی آوردند) مستاصل گردانیده
باخراج آنها پرداخت - پس ازان در رکاب پادشاه بتادیب ضابط
خان پسر نجیب خان روهله شتافته بعد فرار او اماکن متعلقه اش
بضبط در آورد - و در سنه (۱۱۹۲) هزار و یکصد و نود و دو هجری
(که پادشاه عزیمت سمت نازول فرمود) او حسب الطلب
خود را رسانیده بملازمت پیوست - و چون پس از انفصال
معامله راجه آنبیر پادشاه بدالخلافت مراجعت نمود نام برده
از راه مرخص گردید - در حالت تحریر بمقامه الور صوبه

بخواهید - او برای مخلصی بندیها (که در لشکر بود) عرض نمود
 حسب استدعای او نسخه‌چینها تعیین شده اساری شاهجهان آباد
 رهائی یافتند - و در سنه (۱۱۵۲) هزار و یکصد و پنجاه و دو
 هجری حسب الطلب نادر شاه بملک سنده شتافته سنه
 (۱۱۵۸) هزار و یکصد و پنجاه و هشت هجری قالبی عنصري را
 تهی ساخت - پسر کلانش میریحیی خان - که آخرها بلباس
 درویشی میگذرانید - پسر دوش میرزا پهلوری حیات الله خان
 که از جانب نادر شاه مخاطب بشاه نواز خان شده در ملتان
 بود - با فوج معین الملک میرمنو پسر اعتماد الدوله قمرالدین
 خان ناظم لاهور جنگ کرده جان در باخت - پسر سیومش خواجه
 باقی خان - که درینولا بهرکار نظام الدوله ^(۲) آصفجه آمده بخطاب
 اعزالدوله هزار جنگ نامور گردیده معیشت بهر میبرد - با محرز
 ادراک شناسا سم *

* ذوالفقار الدوله *

میرزا نجف خان بهادر - برادر زن میرزا محسن برادر
 مقدر جنگ است - گویند از جانب مادر نسبش بخاندان صفویه
 منتهی میشود - چون شجاع الدوله محمدتلی خان خواهرزاده اش را
 (که همراه خاتان وقت شاه عالم بهادر بر سر پتله رفته بود)
 طلبداشته کشت او متوهم گشته تنها خود را پیش قاسم علی خان

* گفتند بوقت عجز و نجات نرسد *

* در قدرت اگر نخواهی آزار کسی *

* ذکر یا ^(۲) خان بهادر ^(۳) هزبر جنگ *

(۴)

پسر هیف الدوله عبدالصمد خان است - که احوالش درین
اوراق ثبت یافته - در حین حیات پدر از تغیر او بصوبه داری لاهور
هوافرازی یافت - ضبط و ربط و عدالت گسترش او بر زبانهاست
بعد فوت پدر صوبه داری ملتان ضمیمه گردیده در نواح لاهور
دو فتح نمایان او را دست داد - ^(۵) یک جنگ پناه نام قوم بهتی
که از مفهیدان تمرد پیشه بود - و از حسن ابدال تا کنار راولی
در تصرف داشت - فوجی بسرکردگی راجه کورامل ملازم خود
تعیین نمود - که او را دستگیر ساخته بقتل رسانیدند - درم
جنگ میرمار نام زمیندار - که مابین لاهور و دریای ستلج بشیوه
قاخه و تاراج می پرداخت - قزاق بیگ خان را با جمعی بر سر او
فرستاد - که بعد جنگ بدست آورده بر دار کشیدند - در آمد آمد
نادر شاه چون تاب مقاومت نداشت ملازمت نموده سر رشته
استقلال بدست آورد - هنگام معاودت نادر شاه فرمود که چیزی

(۲) املا صحیح زکریا است بزای هوز - پس در باب زاء منجمه بایستی

آورد - همانا از مولف لغزشی رفته که در باب ذال آورده (۳) نسخه [ب]

دلیر جنگ (۴) در [بعضی نسخه] پسر عبدالصمد خان است (۵) نسخه

[۱] ازو راست دارد *

(مآثر الامرا) [۱۰۵] (باب الذال)

زبانی زبان زد گشته جانم و اجانب از شکوه و نالش داشتند
چون باد دنیا مرد افکن است آخرها بگامیابی چنان از جا
رفت که بحکم نفس خود کام خاندانها برانداخت - و دولتها
بخاک نشاند - و ندانست که *

* در عفو لذت است که در انتقام نیست *

بسهل ناخوشی عزیزان دهر را بذلت و خواری رسانید - بل
انتقام را از هر یک بصد گذرانید - نه از روز مکافات و پاداش
اندیشید - و نه از تهر مژگن حقیقی ترسید - ظلم (که از نایب
محتقل او دارد خان در دکن در خلایق گذشت) و اذیت (که
از سبها چند دیوان صاحب اقتدار او بمردم رسید) همه ذخیره
تجربه روزگارش گشت - اولاد نداشت - الآن هیچ کس ازین
سلسله نمانده *

* در اندیش ای حکیم از کار ایام *

* که پاداش عمل یابی سرانجام *

* سلامی بایست کس را میازار *

* ادب را در عوض تیز اسب بازار *

* نکته * عفو قدرت را توانائی عجز گفته اند - یعنی هرگاه

بوامانده ببخشی چون درمانی برهی *

* بیت *

* در دیر مکانات زهر پیش و پی *

* عبرت نظران تجربه کردند بسی *

(باب الذال) [۱۰۴] (مآثر الامرا)

از اهل حرفه پنهان شده بود) تو کشتی - ذوالفقار خان رنگ دیگر دیده بے معابا بجوابهای شافی و کافی پرداخت که درین اثنا چیلها بموجب حکم رسیده تسمه بگلوش کشیدند و از هر جانب بهشت و لکد گرفتند - و همان روز جهاندار شاه را نیز از هم گذرانیدند - فردا (که هفدهم محرم سنه (۱۱۲۴) هزار و یکصد و بیست و چهار بود) داخل دارالخلافه شده سر جهاندار شاه را بنیزه گرفته لاش او را بالای فیل انداختند و لاش ذوالفقار خان را وارونه بدم آن بسته تشهیر نمودند فاعتبروا یا ادلی الابصار *

* صاحب نظرے کجاست تا در نگرود *

* کان مولمت و جبروت باین می ازید *

چون نگاهداشتن پدر سبب قتل او شد تاریخ این واقعه یافته اند ۱۱۲۴

* ابراهیم اسمعیل را قربان نمود *

ذوالفقار خان سردار تجربه کار و مدبر سنجیده کنگاش بود

در یساق چنچی بهمت و بخشش شهرت پیدا کرد * ناصر علی

در مدح او غزلے گفت - که مطلعش اینست *

* بیت *

* ای شان حیدری ز جبین تو آشکار *

* نام تو در نبرد کند کار ذوالفقار *

ذوالفقار خان مبالغه خطیر و یک زنجیر فیل صله دان - اما در ایام

استقلال به بیفیضی و نارائی کار و مواعید عرتوبیه و دلخوشیهای

(مائراامرا) [۱۰۳] (باب الذال)

کاش شاهزاده را بیارند - که پیشتر می توره اینها را بردارم
چون از هیچ جا سراغ نیافت از رفقا استشاره کرد - اکثری
گفتند که سرے بدکن باید کشید - مثل داود خان نایب نواب
دران جاست - و از خزانه و فوج که می نیست - لیکن سبها چند
گفت که بر پدر ضعیف رحم کنید - چرا بدست خود او را بکشتن
میدهید - ذوالفقار خان راه دهلی گرفت *

گویند امام وردی خان (که بخشی او بود) گفت - که همین
علامت ادبار است - که درین وقت از نویسنده مصلحت میپرسند
ذوالفقار خان بتفاوت یکپاس بعد از معزالدین (که یکسر بخانه
آصف الدوله رفته در چاره گیری حال خود بود) رسید - هر چند
با پدر برفتن دکن یا سمت کابل مبالغه کرد اسد خان راضی
نشده معزالدین را مقید ساخته بقلعه فرستاد - چنانچه در ذکر
اسد خان نقش پذیر خامه گشته - وقتے (که فرخ سیر بباره پله
پنج کوهی دهلی رسید) ذوالفقار خان همراه پدر بملازمت
شأنته بانواع استمالک و نوازش مشمول گردید - بتقریب تدابیر
ملکی ذوالفقار خان را بار یاب حضور داشته اسد خان را رخصت
نمودند - پس ازان ذوالفقار خان بخیمه (که برای او استاده شده بود)
دستوری یافت - و برخی پیغامهای خوشونت آمیز فرمودند - که
باعث اینهمه فساد تو شدی - و بیچاره شاهزاده کریم الهین را
(که برادر پادشاه میشد - و بعد کشته شدن پدر بخانه یکه

(۲) احوال موکلتاش خان ایمانے بدان (فته) جهاندار شاه بهراولیی ذوالفقار خان با هشتاد هزار سوار در ماه ذی القعدة کوچ کرده بسموگده متصل آگره (سید) - فرخ سیر به بے سرانجامی تمام با مردم قلیل (که همگی بده دوازده هزار سوار نمیکشید) آن طرف آب جمنا فرود آمد *

درین جا میان ذوالفقار خان و موکلتاش خان بر سر گذشتن دریا (که پایاب نبود) اختلاف شد - یکی میگفت پل بسته عبور باید کرد - دیگر میسرائید که آنها از گرسنگی و خستگی اقامت نمی توانند ورزید - خود بخود پراگنده میشوند - که یکدفعه فرخ سیر گذر پایا بے بهم رسانیده از دریا گذشته سیزدهم ذی الحجة آخر روز جنگ انداخت - ذوالفقار خان با توپخانه و فوج بسیار و سرداران عمده بتوزک یهل آراست - ^(۳) حسن علی خان بارهه در بروری او اسپان برداشته آمد - و بتصادم توپ و تفنگ نوء از هم پاشید که کھے باحوالش نپرداخت - میان مردها زخمی افتاده بود - امام سید عبدالله خان (اجی خان را از مقابل خود برداشته بفوج در آمد - و جهاندار شاه را با قولش بچرخ در آورده گریزان ساخت - با وصف آن ذوالفقار خان نثاره فتح نواخته تا یکپاس شب امتاده پژوهش پادشاه داشت - میگفت

(۲) نسخه [ج] در احوال او بتفصیل ذکر یافته (۳) در [بعضی نسخه]

(مائرا لامرا) [۱۰۱] (باب الذال)

داشت سوسام گرفت . آن همه در شراب و نغمه و سیر و تماشا منهدم
شد که از خود آگهی نداشت . تا بدیگری چه رسد * * بیت *

* خوردن می هر بدیئے را سمی سر *

* و آنکه بدش میخورد آن خود بتر *

و چون مردم بسیرت ملوک مفلور اند ذوالفقار خان نیز باختیار
سبهاچند کهتری (که در شرارت و بدذاتی یکتا بود) کارها را گذاشته
بعیش و عشرت پرداخت * * ع *

* وزیر چنین شهریار چنان *

در ربیع الآخر از لاهور کوچ کرده بدار الخلافه شاهجهان آباد
رسیدند - و صدای بشکن بشکن بپرخ برین (سانیدند - سه چهار
ماه گذشته بود که فلک ناساز نوای خارج آهنگ آمد آمد
فرخ سیر بگوش نمید - شاهزاده اعز الدین باتالیقی و سپه سالاری
خاندوران خواجه حسین یزنه کوکلتاش خان برای مقابله
قرار یافت - ذوالفقار خان بمرداری او (که گاهی نبود و پیکار
ندیده اصلا بجنگ مناسبت نداشت) راضی نبوده منع میکرد
که گفته اند * * بیت *

* سپه را مکن پیشرو جز کسی *

* که در جنگها بوده باشد بی *

اما بتسلط کوکلتاش خان پیشرفت نشد - چون خاندوران از
بددلی و جبن ذاتی با شاهزاده گریخته باگروه رسید (چنانچه هر

(باب الذال) [۱۰۰] (مآثر امرا)

در آمد - چنانچه بهمین خبر در بلاد دور دست خطبه او خواندند
که ناگهان تفنگی بجهانشاه رسیده در گذشت - ذوالفقار خان
(که در هرادی بجنگ توپ و تفنگ اشتغال داشت) مطلع شده
بر فوجش تاخته منهزم ساخت - و لاش او را با لاش پسر
گلانش فرخنده اختر (که بحسن و جمال ماهی بود نظر فریب)
پیش جهاندار شاه (که با معدرده حیرت زده نیرنگی فلک
استاده بود) آورد - و باقتضای وقت * . * مصرع *

* نباید بدشمن که فرصت دهی *

آخر همان شب روی توپخانه گردانده بر رفیع الشان (که
غافل از غدر و احتیال با فوج خود استاده شریک جنگ بود)
سرداد - و بظهور تباشیر صبح یورش نمود - آن غیرت نژاد
تیموری دست و پای زده آخر کار با شمشیر و سپر از فیل برجسته^(۲)
تلاشی کرد تا کشته گردید - چون سلطنت خدا داد هندوستان
نصیب جهاندار شاه گشت ذوالفقار خان لوی وزارت و رتق و فتق
خلافت برافراخت - اما کوکلتاش خان خانجهان (که از قدیم
جا بمزاج جهاندار شاه کرده در سرکار او صاحب اختیار بود) شریک
غالب گشته بعناد و نفاق یکدیگر کارهای سلطنت از رونق افتاد
و پادشاه را (که بنشیند پر زور عشق لال کنور مست بود) در بالا
کیف کامیابی از هوش برد - دیوانه بود بنگی خورد - مالیخولیا

(۲) در [بعضی نسخه] ب شمشیر و سپر *

هم مقرر نکرد - و پس از فوت خلد منزل در لاهور از جانب
عظیم الشان نسبت بخود غدری دریافته با جهاندار شاه
نخستین پور خلافت (که از سابق با او اخلاص مند تر بود)
پیوست - و برادران دیگر را نیز بدو متفق ساخته با عظیم الشان
(که بکثرت خزائن و بسیاری سپاه و رجوع مردم بر برادران تفوق
و برتری داشت) بجنگ در آورده لوی فتح و نصرت افراخت *

گوفند نصرت جنگ بدستان سرانی و فریب طرازی رفیع الشان
و جهان شاه را بتقسیم ملک راضی ساخته با جهاندار شاه
یکجهت و یکدل گردانید - و از هر سه قرار وزارت بدام خود گرفت
میگفت که جمع سه پادشاه اینهمه مستبعد نیست - اما یک وزیر
در سه پادشاه غرابت دارد - چون از طرف عظیم الشان (که بقوله
کشته شد - یا بگول پرید که اثری از نیافتند) خاطر را پرداخت
با جهان شاه (که برادر کوچک بود - و بجرأت و غیرت از همه
بیشتر) پیغامها در میان آورد - گویند دولتخواهان او بگرفتن ذوالفقار
خان اشاره کردند - خان مذکور متفرس گشته از رفتن متقاعد
گردید - و آخر تقسیم مملکت صورتی نگرفت - و کار بخونریزی
کشید - جهان شاه در عین معرکه با قایل از کمر گاه خود را بر قول
ممتازالدین زده متفرق ساخت - حتما لال کنور معشوقه جهاندار شاه
(که بی او نمی بود) جدا گشته بلاهور گریخت - و جهاندار
شاه خود را بپناه یزارها کشید - نزارهای فتح جهاندار بنوازش

(باب الذال) [۹۸] (ماثر الامرا)

نداده اند . - خود را بکنار^(۲) کشیده بتدارک باید پرداخت
پادشاهزاده شیردل بر آشفته گفت - بهادری شما معلوم شد
هر جا خواهید جان بسلامت برید - من میدان را نمی گذارم - القصه
بهادر شاه (که حلم مجسم و کرم مصور بود) بعواطف و اکرام بیکران
ذوالفقار خان را بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار و خطاب
مصمم الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ مفتخر ساخت
و صوبه دار می دکن نیز ضمیمه بخش دیگری فرمود * * بیت *

* الله الله این چه فضل است و کرم *

* مجرمان را ساخت لطفش محترم *

چون ذوالفقار خان عداوت و نفاق هم چشمی با منعم خان
خانخانان قایم داشته همیشه نرد کجروی با وی می باخت
هر چند که خانخانان مرد زمانه دیده متحمل بود و بیشتر بتغافل
گذرانیده مراعات قدیم از دست نمیداد اما بذخوشیها صوبه
خاندیس و پایان گهاک برار را بضابطه ابتدای تسخیر (که
سر رشته آن داخل هندوستان بود) از دکن بر آورد - بعد فوت
خانخانان پیغام وزارت بنصرت جنگ شد - خواست که وزارت
با خدمات سابق بدست او باشد - بذا پدر التماس نمود - پادشاه
از فرط مروت و حیا (که فطری و جبلی داشت) جمع چنین
خدمات خلاف قاعده دانسته بهاس خاطر او وزارت بدیگر

که ای یاری ده بیکسان زود خود را برسان - فی الواقع بمعنی و کوشش بهادرانه او به سرعت صورت فتح نمایان گردید - و ازین کار دست بهتد طرفه تخفیف بمردم اردو (که از قطره و ترداد هر روزه بجان آمده بودند) رد داد - از برنادر پیر تحسین و آفرین نصرت جنگ بگوشها میرسید *

یکی از باریابان حضور باشا بر خیمه اهل عناد پادشاه عرض کرد - که همه مردم لشکر لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار ورد کرده اند - چون مزاج پادشاه ناز شکن و منتهی گمل بود برغم او بامرای تورانیه اضافه داده او را بعزایت شمشیر و خلعت فقط دلخوش ساخته بکشایش بعضی قلاع و قنیه غنیمت رخصت فرمودند آخرها بمنصب ششزاری ششزار سوار رسید - پس از انتقال خلد مکان پادشاهزاده محمد اعظم شاه ببحالی میر بخشیکری اعزازش افزود - و در جنگ بهرادی شاهزاده بیدار بخت (که مقدمه الجیش پدر بود) مقرر نمود - اما درین جنگ ترداد از ذوالفقار خان واقع نشد - بلکه بیشتر خود داری و گران پائی کرد چون شاهزاده با اکثر سرداران نامی جان در باخت زخم کم نمای تیر بر لب ذوالفقار خان رسیده بود - دید کار از دست رفته با جمعی از معرکه برآمده نزد پدر بگوالیار شتافت *

گویند دران وقت بمحمد اعظم شاه گفته فرستاد - که امثال این قضایا سابق هم گذشته - سرداران تقاضای وقت را از دست

است بر رفعت قلعه رمپنه بر جبال شامخه - و از سایر قلاع و اقطاع
آن ضلع بفزونی ارتفاع و فرادانی اسباب نبود برتری داشت)
بنیروی پردلی و جلالت بجبر و قهر مفتوح ساخت - و بتسمیه
۱۱۰۹
نصرت گدده امتیاز گرفت . قلعه چنچی مفتوح شد تاریخ آن گردید
و اما از مشاهده جیوش نصرت خروش چنان مغلوب رعب
و هراس گشت که زنان و اطفال را گذاشته بآسیمه سري تیه فرار
بپای ادبار سپرد - یکصد قلعه خرد و بزرگ (که عبارت از ملک
کونا تک باشد) با چندین بنادر فرنگ ضمیمه ممالک محروسه
گردید - و زمینداران پر زور حلقه اطاعت در گوش کشیده
پیشکشهای لایق ارسال داشتند - نصرت جنگ باضافه هزار سوار
از اصل و اضافه بمنصب پنج هزار سوار امتیاز یافت
و در سال چهل و ششم از انتقال بهره مند خان بخدمت والای
میربخشگیری سر مباحات افراخت - اما همواره به تنبیه اشقیا
بگشت و واگشت ملک مامور میشد - و در سال چهل و نهم
(که ایام محاصره قلعه واکنیره موسوم برحمان بخش خیل
امتداد کشید - و از پریا^(۲) نایک نگهبان آندژ شوخی زیاده سرزد
و مرهقه را بکمک طلبید - و آنها حوالی و اطراف لشکر را
بتاخت و تاراج در گرفتند) ذوالفقار خان بمعجلت تمام طالب حضور
گشت - گویند چون متصل رسید پادشاه بدستخط خاص نوشتند

و بنگاه پرداخت - و ذوالفقار خان در مورچال ببرد داشتن توپها
و مصالح قلعه گيروي در ماند - اشقيا بر اسمعيل خان مکها (که
عقب قلعه تهاه داشت) هجوم آورده زخمي ساخته دستگیر کردند
طرفه هرج و مرج پديد آمد - ناچار ذوالفقار خان توپهای کلان را
میخ زده (رانۀ بنگاه گشت - رام راجه و سنتای کهور پره با یک^(۲)
حشر برو ریختند - ستیز و آریز عظیم رو داد - خان جلالت نشان
(که زیاده بر دو هزار سوار نداشت) پای ثبات افشوده داد پرداي
و بهادري داد - و کم کسی از بهادران جان بذا موس ده ماند که
از شاخسار مردانگی گل زخمی نچید - آخر غنیم را آواره دشمن
هزیمت ساخت - و مظفر و منصور ببنگاه رسید *

چون اسد خان با پادشاهزاده رانۀ حضور گشت مکرر میان
رام راجه و ذوالفقار خان آریزشها واقع شد - هر مرتبه فتح و نصرت
قرین حال خان نصرت نشان بود - چون تحط و غلا دران ضلع
شکیب ربا گردید صلح گونه کرده بملک پادشاهی بر گشت
و چهار ماه توقف گزیده باز به حاصره قلعیان پرداخت - و عرصه
فراغت برانها تنگ ساخت - سال سی و نهم از پیشگاه خلافت
بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و خطاب نصرت جنگ
مورد نوازش گردید - ششم شعبان سنه (۱۱۰۹) یک هزار و یکصد
و نه هجری سال چهل و یکم حصن حصین چنچي (که مشتمل

(باب الدال) [۹۴] (مآثر الامرا)

اندوخت - و در سال سیم از تغیر کامگار خان بداروغگی غسل خانه
مقرر گردید - و پیش از دستگیر شدن سنبها بتسخیر قلعه راهبري
موطن و بنگاه زه و زان او رخصت شد - پانزدهم محرم سنه
(۱۱۰۱) یکهزار و یکصد و یک آن قلعه فاک شکوه را برگرفت
و پسران سنبها را با جمیع ناموس او (از مادر و دختر) باسیری
در آرد - و از پیشگاه خلافت بمنصب سه هزار ي دو هزار سوار
و خطاب ذوالفقار خان علم اعتبار افراخت - و سال سي و پنجم
در جایزه فتح قلعه نرمل بمنصب چهار هزار ي تحصیل افتخار
نمود - و پس ازان بهم قلعه چنچي (که راما برادر سنبها آنجا رفته
زیاده بر صد هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده بود) دستوري
یافت - خان تردد کیش بسرعت شتافته قلعه را گرد گرفت - اما
بسبب گرانی غله و انبوهی اشقیا پای استقامت نتوانست استوار
کرد - بفاصله دوازده کروزه برخاسته آمد - پادشاهزاده کام بخش
با جملة الملک بکمک تعیین گشت - ذوالفقار خان مراسم استقبال
بجا آورد - لیکن میان شاهزاده و جملة الملک ففاق و ناخوشي بمرتبه
رسید که کام بخش برغم اسد خان برام راجه پیغامهای مخفي
و پنهان در میان آورد - و خواست بقلعه در رود - جملة الملک
امرا را با خود متفق کرده پادشاهزاده را نظربند ساخت - ذوالفقار
خان بهانه داران در قلعه را دفعه واحده برداشته ببنگاه طلبید
غنیم چیره گشته بمقابله بر آمد - اسد خان بمحافظت شاهزاده

وداع نمود - پسر نداشت - بعد فوتش در سال سیوم . محمد امین
بیگ خویش را از ایران دیار آمده احرار دولت ملازمت پادشاهی
نموده بعطای خسروانه کامیاب گشت *

* ذوالفقار خان نصرت جنگ *

محمد اسمعیل نام - پسر اسد خان آصف الدوله است - در سنه
(۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت از بطن مهر النساء بیگم دختر
آصف خان یمین الدوله تولد نمود *
۱۰۶۷ ع *

* زبرج اسد در نمود آفتاب *

تاریخ است - سال یازدهم عالمگیری بمنصب سه صدی
نوسر افراز شد - و در سال بیستم با صدیقه شایسته خان امیرالامرا
کدخدای گشته بعزایت اضافه و خطاب اعتقاد خان امتیاز یافت
و سر آغاز سال بیست و پنجم (که رایات پادشاهی از اجمیر بعزیمت
دکن باهتواز آمد - و جملة الملک اسد خان را به همراهی سلطان
محمد عظیم در اجمیر گذاشتند) اعتقاد خان نیز بتعیناتی آنجا
کمرو امتثال بر بست - و در سیزدهم ذی القعدة به سر فتنه پورهان
رائهوز (که در میرتبه فراهم شده شور افزا بودند) تاخته آریزش
سخت نمود - و پانصد کس مخالف را با سوتک و سانولداس^(۲)
و دیگر عمد های مهاراجه جسونت مترونی (که مصدر فتنه و فساد
بودند) علف تیغ بیدریغ ساخت - و باضافه نمایان ناموری

(۲) نسخه [ب] سویک - و نسخه [ج] سونک *

و حواسن قلعه آگره مامور و محکوم گشت - و هنگامی (که انتهای
الویه عالمگیری از دهایی بمقابل و مصاف شجاع تصمیم یافت)
خان مشار الیه حسب الحکم قلعه را برعد انداز خان سپرده
با یک کردر رویه و برخه اشرفی از خزانه عامره آنجا برداشته
با توپخانه و همراهان خویش راه آله آباد گرفته بپادشاهزاده
سلطان محمد (که برسم منقلا پیش شتافته بود) پیوست - و پس
از تسویه مغروف و استعمال رماح و سیوف شجاع بسیاری را
بگشتن داده رخسار همت را غبار آلود هزیمت ساخت - ذوالفقار
خان نیز با معظم خان بهمراهی شاهزاده سلطان محمد در تعاقب
آن مرحله پیمای دادی فرار تعیین گشت - و بعد ازان (که بمرافقت
سپهسالار بمراسم تکامشی پرداخته هیچ جا شجاع را مجال اقامت
و درنگ ندادند) از تانده (که بنگاه خود ساخته بود) آواره
جهانگیر نگر گردید *

درین هنگام ذوالفقار خان (که از مدتی کوفته معصب طاری
شده و عارضه بامتداد کشیده از غلبه ضعف و شدت آزار نیروی
سوار و تردد و طاقت رفاقت عساکر قاهره نداشت) بذات
استدعایش از پیشگاه خلافت طلب حضور گشت - از معظم خان
معرض شده بمعظم نگر آمد - و از آنجا روانه درگاه معلی گردید
در راه مروضش اشتداد نموده در ماه شعبان آخر سال دوم سنه
(۱۰۷۰) هزار و هفتاد و هجری باکبر آباد رسیده جهان گذران را

(مآثر الامراء) [۹۱] (باب الذال)

و حق ناشناسي دادند - اعلیٰ حضرت از مشاهده ناسازبی زمانه دیگر باره فاضل خان را فرستاده بخط خاص نوشت - امری (که فوق تصور بود) رو داد - الحال چشم از حقوق ابوت و تربیت نپوشد - و کار منافعی حفظ سلطنت چندین ساله (که ططنه عظمت و شکوه آن در ساحات زمین و زمان پیچیده) بعمل نیارند - شاهزاده در جواب این منشور معروض داشت - که همواره بر جاده عبودیت مستقیم بوده ام - لیکن از ظهور سانحه (که باران لپی میزد) یافت (مغلوب و احمه گشته جرأت آن نماند که بملازمت برسد اگر مرید نوازی فرموده حراست مداخل و دروب قلعه بمردم من اختصاص یابد بجمعیت خاطر بآستانبوس میرسم - با آنکه این امر دور از مصلحت بود اما بغلبه تقدیر اعلیٰ حضرت قبول فرمود - پانزدهم رمضان سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری سلطان محمد با ذوالفقار خان داخل قلعه شده دروازهها بضبط خود در آورده مردم پادشاهی را بدر بر آوردند - و بیست و یکم ماه مذکور (که از سال سی و دوم جلوس سه ماه و چند روز گذشته بود) آن پادشاه عاقبت محمود را بے اختیار مطلق گردانیده از درجه اعتبار ساقط و هابط ساختند - ذوالفقار خاں (که بافرایش اخلاص و دولتخواهی سرآمد بندهای عالمگیری بود) بمنصب چهار هزار و دو هزار سوار و عطای نقاره و انعام شصت هزار روپیه کامیاب ارجمندی گشته بحفاظت اعلیٰ حضرت

و بهیار از سرداران موکب آن هزیمت نصیب راه عدم پیمودند
ذوالفقار خان مساعدت وقت دانسته اسب جلالت برانگیخت
و با کمال دلادری بر قواش تاخت - بنابر حرارت و حدت (که
بر جوهر هوا باقصای اقصی غایت مستولی گشته بود) بے سعی
سهم و سدان اکثره جان بهاد لذات سپردند - دارا شکوه ناچار
رو بفرار آورد - خان مذکور درین معرکه نیز زخمها برداشت - و پس
ازان (که ظاهر مستقر الخلافه از نزول عالمگیری نصارت پذیرفت)
بعد آمد و شد نامه و پیام و خواهش ملاقات و مبالغه در طلب
از جانب اعلی حضرت و اظهار شوق ملازمت و تحریر معذرتها
ازین طرف پرتو وضوح تافت ^(۲) - که محمد ادرنگ زیب بهادر
بنابر وسوسه ادراک ملازمت پدر بخود نمی تواند قرار داد
اعلی حضرت بمراعات مراتب تیقظ و احتیاط باستحکام برج و بار
قلعه پرداخت - و یکباره پره از میان برداشته شد - ذوالفقار خان
با بهادر خان باشاره عالمگیری بآهنگ محاصره هنگام شب پدای
قلعه رسید - بواسطه متانت حصار صورت افتتاح در مرات خیال
جلوه گر نمی گردید - در پناه جدار و اشجار حوالی آن قرار گرفتند
و از طرفین صحبت تیر و تفنگ بمیان آمد - هرچند احشام قلعه
بجان فشانی و جانپاری کمر همت بر بستند اما امرا و منصبداران
از غردلی و نمکخرامی براه دریچه آب دریا بدرزده داد ناسپاسی

می ربود - خلف الصدق او اسد خان امیرالامرا سمی - که احوالش عابده رقم پذیر خامه گشته *

* ذوالفقار خان *

محمد بیگ - نوکر عمده ایام شاهزادگی خلد مکان اسمی و بمیرانشی سرکار آن شاه والا جاه اختصاص داشت - چون رایست عزیمت شاهی بقصد انتزاع سلطنت از برهانپور بصوب مستقر الخلافه بر افراخته گردید او بخطاب ذوالفقار خان نامه وری اندوخت - و در جمیع معارک و غا و مهالک هیج! مقدمه الجیش بود - و بهر ادلی هر اول رایست مبارزت با دج دلاوری می افراخت - در جنگ مهاراجه جسونمت چون سران عمده راجپوتیه جلو ریز بتوبخانه عالمگیری پیوسته گرم ستیز گشتند از انجا (که هجوم آن جلالت کیشان افزون بود) مرشد قلی خان میر اهتمام توبخانه پدایمردی و پردلی راه جانفشانی پیمود - و ذوالفقار خان بآئین دلاوران ناموس جوی هندوستان (که چون کار جنگ دشوار شود از اسپان پیاده شده دل بر هلاک می نهند) از اسپ فرود آمده با معدود پای هممت استوار ساخت - و گل زخمی چند از شاخسار تهور برچید آن بیباکان از گذشته بهر اول در آویختند - و از آن جهت او از آسیب هلاک ایمن ماند - و در دراز صف آرائی دارا شکوه چون او بخلاف قاعده دانان کارزار ترتیب افواج را برهم زده از توبخانه گذشته پیش آمد یسل جرانغار و برانغار هر دوین برهم خورد

ازو بظهور آید) بعدم نباید فرستاد - که این بنای عالی نهاد
(۲)
جز بدست قدرت ایزدی تعمیر نیابد - بنابران دانش پیشهای
انتظام بخش در انعدام و انهدام این کاخ والا اساس سرعت
مستحسن نداشته اند *

* مصرع *

* که نتوان سر کشته پیوند کرد *

بالجمله بعد کشته شدن ذوالفقار خان چون تفرقه بواماندهای
او راه یافت و شاه چندان التفات باحوال آنها ننمود خانلر
از ایران فرار گزیده در آخر سلطنت جنت مکانی بهزد آمده
دولت بزدگی دریافت - و صبیح صادق خان یزنه یمین الدوله
بدو منسوب گشت - در سال ششم شاهجهانی بخطاب موروثی
سرمباهات برافراخت - و بمروزیایام بمنصب سه هزاره
کامیابی افروخت - در آخر عهد آن پادشاه والا جاه و رسم گوشه نشینی
در یقنه اقامت ورزید - چون شاهزاده شجاع از جنگ کهجوه
فرار نموده بدان بلده در آمد بعنف و تکلیف دخترش را برای
سلطان زین الدین مهین خلف خود خواستگاری نمود - و در
سال دوم عالمگیری سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری بمرض
مزمنه (که علت انزای او بود) بساط همتی در پیچید
در نغمه همی و گویندگی و ساز نوازی بطور ولایت مهارت تمام
داشت - و درین امر از گویندهای زبردست ایران گوی سبقت

سرکشی پیش گیرد سزای آن در کمارش گذارد - چون قرچغا بیگ بدان حدود پیوست ناگاه حکم قتل ذوالفقار خان بے سبب ظاهر از جانب شاه نافذ گردید - قرچغا بیگ بیهانه آنکه رفی از دای نعمت رسیده بخیمه ذوالفقار خان رفته خلوت نمود و با چند نفر غلام (که همراه داشت) او را از چپ و راست (۲) ته شمشیر گرفته بقتل آورد *

آنچه مردم ظاهر بین سبب قتل تفرس نمودند غیر از رضاجویی حکام داغستان امری دیگر نبود - این وجه بسیار بعید از مراتب حزم و هوشیاری ست - شاید بد اخلاصی او هم بر شاه متحقق شده باشد - اگرچه مزاج اکثر سلاطین صفویه مجبول بمفاکي و بیباکی بود خصوص شاه عباس ماضی که بسکه بے اعتدالی (۳) و شوخی از ظوائف تزلزاش مشاهده کرد - و کار بجائے رسید که سلطنت ایران از انتظام افتاد - شاه باندک وجه عمدهای دولت را از پا در آورد - و این شیوه ناستوده را باعث قوام جهانداري پنداشت - و لهذا عرش آشیانی در تخذیر صفک دماء مکرر بمبالغه بشاه برنوشته - که در آئین سلطنت و قانون نصفیت بند و زندان را ازان جهت مستحسن داشته اند که عیار شور بختان فتنه انگیز گرفته شود - چه آدمی طلعتی است بدیع نما - و معمائے سمی بس مشکل کشا - بیک فالخوشی (۴) که

(۲) یا به شمشیر باشد (۳) در [بعضی نسخه] موشی *

و روزگار خوردگی او بعید می نمود [که با این همه مرتبت^(۲) و جاه
(که بدوست شاه یافته) طریق کافر نعمتی سپرد] اما چون بر شاه
تحقیق گرفت آله دردی خان با بعضی غلامان بقتل او مامور گشت
چون خان مزبور بخانه اش رفته دست بمیانش زد و خنجر از غلاف
کشید و دانست که رنگ چیست - همین قدر بترکی گفت - که
سلمی اولدی - یعنی کار چنین شد *

پس ازان (که فرهاد خان کشته شد) ذوالفقار خان (که
امیرالامرائی آذربایجان داشت - و در حضور بود) بکمال اضطراب
خود را بدولت خانه رسانیده مترصد قتل نشست - چه گمان
نداشت که او را زنده گذارند - شاه مشمول الطاف ساخته خلعت^(۳)
عزایت مرحمت فرمود - و عرض کرد هرگاه فرهاد خان مستحق
قتل شده بود چرا این خدمت به بنده مرجوع نگردید - بعد ازان
(که ذوالفقار خان در بیگلربیگی گرجی شروان استیلای تمام یافت)
برخی حکام داغستان ازو رمیده خاطر گشتند - در سال (۱۰۰۹) هزار
و نه هجری شاه ایران از قشلاق قراباغ قرچغا بیگ را (که از مقربان^(۴)
آن سلطنت بود) بشروان فرستاد - که با ذوالفقار خان و امرای
آن حدود اتفاق نموده بارسال استمالک نامها خاطر وحشت گرایان را
مطمئن ساخته بر مهاک دولتخواهی ثابت دارد - و هرکه از آنها

(۲) نسخه [۱] تربیت و جاه (۳) نسخه [ج] خلعت مرحمت عزایت

فرمود (۴) نسخه [ج] قرچغا بیگ *

(مآثر الامراء) [۸۵] (باب الذال)

برافراشت - سال نوزدهم همراه شاهزاده مراد بخش (که بتسخیر بلخ و بدخشان مقرر شده بود) بدان صوب شتافت - سال بیستم با خیول و جمال نذر محمد خان معارفت نموده سعادت زمین بوس دریافت بقلعه داری کابل و ضبط بنگش پایان ضمیمه ضبط بنگش بالا (که بار از سابق مقرر بود) و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و مرحمت اسپ با زین نقره سر بلندی پذیرفته معه پانزده لک درپیه درانه بلخ نزد شاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر شد - سال بیست و یکم چون شاهزاده ازانجا درانه هذروستان گردید او را بهمراهی خزانه رکاب تعیین نمود و در عبور کتل مکرر با هزاره و المانان پای نزاع بمیان آمد او برسم جانبازان در حفظ خزانه کوشید - و پس از ملحق شدن بهادر خان روهله (که چنداول بود) بسعی او خزانه بکابل رسید

و در همان سال مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجری بعالم عقبی خرامش نمود .

* ذوالفقار خان قرامانلو *

خانلر نام - پسر ذوالفقار خان برادر خرد فرهاد خان قرامانلو است که از امرای عظیم الشان شاه عباس ماضی بود - فرهاد خان در سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجری در جنگ دین محمد خان اوزبک بهراری شاه باوجود جلالت و مردانگی بین الاقران تهمیت زده گریز شد - شاه گمان غدری بار بهم رسانید : اگرچه از دانائی

* حرف الذال *

* ذوالقدر خان ترکمان *

(۲) پیروی آقا نام - از منصفداران متعینه کابل اسمف - سال یازدهم جلوس فردوس آشیانی چون علی مردان خان قلعه دار قندهار از دای ایران توهم بهم رسانیده ببارگاه سلطنت ملتجی گردیده بود سعید خان صوبه دار کابل حسب مرضی پادشاه او را جهت دریافت احوال پیش خان مزبور فرستاد - او در آنجا شتافته با عریضه علی مردان خان مصحوب کسان او معارفت نمود و در اکبرآباد بملازمت پیوسته از اصل و اضافه بمنصب هزاره پانصد سوار فرق عزت برافراخت - و چون پس از آمدن علی مردان خان ایالت کشمیر تعلق بار گرفت ذوالقدر خان داخل تعیناتیان صوبه مذکور شده سال سیزدهم حسب التماس خان مزبور باضافه یکصد سوار اختصاص گرفت - و پستور در ایامی (که کشمیر مورد ریایات سلطنت گردید) او از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و عذایت اسپ سرمایه شادکامی اندوخت - سال چهاردهم باضافه دویست سوار و سال پانزدهم از اصل و اضافه بمنصب در هزاره هزار و شش صد سوار سرمایه کامرانی برانداخت پستور هراسم غریب یافته سال هفدهم بعطای علم لوای امتیاز

(۲) در [بعضی نسخه] پیروی آقا - و در [بعضی] پیروی آقا .

(مائراامرا) [۸۳] (باب الدال)

سلطنت فردوس آرامگاه بکضوز رسیده مشمول گوناگون عواطف گردید - و پشتر بهم چوژامن جات تعیین گردیده باخراج او از مسکن و تسخیر تها نجات پرداخت - و سال (۱۱۴۵) هزار و یکصد و چهل و پنج هجری از تغیر محمد خان بنگش بصوبه داری مالوه چهره امتیاز برافروخت - و سال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجری بدرخواست او صوبه داری مزبور بوساطت خاندوران بباجیرا مرهته مقرر شد - نامبرده مدتها زندگی نموده آخر بچنگ اجل گرفتار گردید *

گرفتار سیر تدبیر بود - و با علوم ریاضی آشنا - متصل آنبیر بلده جدید عمارت کرده بجای نگر موسوم گردانید - بدرستی دکاکین و پهنائی راسته و بازار یادگار روزگار است - بیرون بلده مذکور و بلده شاهجهان آباد هر دو جا مبالغ کلی صرف نموده کارخانه رصد برپا ساخت - چون برای اتمام کار رصد سی سال (که مدت تمام دوره زحل است) می باید و شمع زندگیش پیش از ان خاموش گردید عمل رصد ناتمام ماند - بعد فوتش پور او ایشور سنگه بجای او نشست - و پس از برسرش پرتی سنگه بعضی محالات تعلقه اینها بتصرف مرهته در آمده - برخی اماکن پادشاهی بدست اینها ست - در حالت تحریر پرتاب سنگه برادر پرتی سنگه بر وطن قابض است *

او از اثنای راه بتقریب شکار رفته ضروریات را همراه گرفته و خیمه و بار بردار گذاشته^۱ باتفاق راجه اجیت سنگه بوطن شتافت و با سید حسین خان بارهه مذاقشه برپا کرده مکرر بجنگ پیش آمد - تا آنکه خان مزبور بقتل رسید - و چون خلد منزل از دکن مراجعت نمود خانخانان را شفیع ساخته سر سواری ملازمت کرد - و بموده^۲ اینکه بعد دو ماه خود را برساند (خصمت وطن شد - در عهد فرخ سیر بخطاب دهیراج مخاطب گشته سال پنجم جلوس به تنبیه چورامن جا^۳ (که مکرر مصدر انواع فساد گردیده بود) نامزد شد - و پستر سید خانجهان بارهه خالوی قطب الملک و حسین علی خان با فوج علیحده نیز باینکار مامور گردیدند - و مقدمه^۴ چورامن باستصواب سید خانجهان انفصال یافته نامبرده بدولت ملازمت پادشاهی پیوست - و درین معنی اصلا استصواب و اطلاع راجه در میان نبود - اگرچه راجه سکوت کرد اما بر طبعش خورده در خدمت پادشاه دامن زن آتش ناخوشی و سعایت سادات گشت - و باشتهار این معنی مقائ^۵ که با سادات نداشت برهم شد - اواخر عهد پادشاه مذکور (که او در حضور بود) سادات تکلیف بر آوردنش نمودند - او نیز فرصت غنیمت شمرده بزطبق حکم بانبیر رفت - و در قضیه نیکو سیر متهم بجانبداری^۶ او گردیده آخر بدرالتجا زده با سادات صفا حاصل نمود - پس ازان (که مقدمه^۷ سادات برهم خورده مانع^۸ در میان نماند) اوائل

• دهیراج راجه جیسنکھے سیوانی^(۲) •

پدرش بشن سنگھے نبیره زادہ میرزا راجه جیسنکھے اسمت بجیسنگھے نام داشت - بعد فوت پدر سال چهل و چهارم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب راجه جیسنکھے و برادرش بزام بجیسنگھے امتیاز یافتند - سال چهل و پنجم همراه اسد خان بتسخیر قلعه سخرلنا عرف کهلنا نامزد گردید - و در گرفتن قلعه^(۳) مذکور (رزیرش کلاهای دست بسته ازو بوقوع آمد - در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و دو هزار سوار ترفع جهت - پس از ارتحال آن پادشاه بهمراهی محمد اعظم شاه از دکن بهندوستان رفت - و روز جنگ با بهادر شاه در طرح دست چپ بود - گویند همان روز داخل لشکر خلد منزل گردید - ازین جهت سقوط در اعتبار او راه یافت - برادرش بجیسنگھے (که بهمراهی خلد منزل اختصاص داشت) بمنصب سه هزار و رافراز گردیده با او بر سر آنبیر بمذاقشه تبرخاست - پادشاه (که شیوه خاطر داری همه کس منظور داشت - و دل شکنی هیچ یک نمی خواست) آنبیر را در سرکار ضبط نموده سید حسین خان بارهه را بفوجداری آنجا مقرر ساخت - و چون بعزیمت مقابله کام بخش متوجه دکن گردید

(۲) در [بعضی نسخه] سوانی (۳) در [بعضی جا] کهلنا آمده (۴)

در [اکثر نسخه] گرفتن زیوتی قلعه مذکور

سپاه پیشه بهم قومی و خویشی مقتول پیرخاش برخاستند - ازان
 میان شوره پشتی چند بخیمه اش در آمدند - و بیک چشم زد
 بصد ضرب شمشیر پاره پاره کردند - آن بیخبر (که تا اینجا گمان
 نداشت) بحیرانی در شده دست بالا نکرد - و داد مظلومی
 داد - دو پسر غیر ملتجی او دران زد و خورد مردانه بکار آمدند
 دیگر از رفقا و ملازمان او هیچکس را دست بکار نرسید - و از سران
 و سرداران (که در فوج فراهم بودند) اصلاح و اعانتی سر نزد - گویا
 همه خواهان این امر بودند - آنچه شد بخواهشها شد - افسوس
 که بمرگ او مرگ جوششها و حلاوت صحبتها از دل دوستان یکباره
 بدر رفت - اولادش بسیار ماند - پسر دوم میر محمد مهدی
 خان مرحوم است - صاف دل نیک نیم و متدین خدا ترس بود^(۳)
 و با تقید و احتیاط در امور معاش موفق و مخیر بود - چون
 دیوانی دکن برادر حقیقی او وزارت خان شهید تفویض یافت
 بیروتانی بلده نامزد او شد - سال پانزدهم جلوس محمد شاهی
 در سن سی و هفت سالگی ازین حضرت کده آرزو شکن بنده زندگی
 بر بست - و داغها بر دل اخلاص مزدان گذاشت - در حالت تحریر
 دیگر پسر میر محمد حسین خان ظرف الطاف آصفجاهی ست
 و بدیوانی ارثی و دیوانی سرکار آن نوین عالی جاه سرافراز
 دیانت را (که بمیراث یافته) بکمال دارد *

(۲) نسخه [ب] غلامان او (۳) نسخه [ب] پسر صاف دل *

قیام داشت - پس از ارتحال پدر مشمول عزایت نواب آصفیاء گردیده بغور دیوانی دکن و خطاب وزارت خان و منصب دروزری پایه خویش بلند تر افراخت - در سال شانزدهم محمد شاهي شیء منصبدار دیوانه وش تبه اندیش جزون آشفته افلاس زده عن لاشی شمشیر حواله کرد - بهر بینی خورد - جراحت کرد - و زود ملتئم شد - اما ازان روز در مزاجش شورش و سورتی احداث یافت - و عذاب بجانب دیگر تافت - مردم خانه جنگ نگاهداشته اندیشه های دور از کار سر بباد ده پیش گرفت - هر چند عقل رسا و فطانت پا بر جایش مقتضی این خام خیالیه نبود اما تقدیر چیرگی نمود - خود را بهیه کشی و سرداری کشید - و از نواب نظام الدوله بهادر دلم اقباله صاحب فوج شده بجانب دهارد و دهاراسین شتافت - و پا از جاده سلامت فرا تر گذاشته با عدم اسباب خودسری و فقدان قدرت و اقتدار با هر کس تبه رائی سر میکرد - و بقباحث آن نمیرسید - همان ایام در حوالی (بیابان) بملازمت نواب معزی الیه (که عزیمت فرمای حیدر آباد بود) پیوسته قضا را شانزدهم

ذی الحجه سنه (۱۱۵۱) یک هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری (که شهنشاه معظم فادرشاه بدلهی آمده قتل عام فرمود) سپاهیته اجل گرفته از متعینه اعتدالی نموده جوده رس حواله کرد یکم از حضار پیشدستی نموده او را از هم گذرانید - جمعه

و در شتی مزاج اشتهار داشت و در کارهای پادشاهی براه صله (رحم) و مراعات آشنائی نمی شتافت و ابواب احسان و امتنان بر روی خلایق کمتر می کشود اما بدیانت و راستی یگانه عصر بود - و در پاس امارت و مرسومات تکلف^(۲) نداشت - بعجزه و مساکین پوشیده و پنهان خیرات و مبرات می کرد - و با آنکه علوم درسیه کمتر در زیده نسخ سلوک و حقائق خصوص تفاسیر ارباب تصوف و واجید بسیار دیده قال محققانه داشت - اجتناب از مناهي می کرد - اما بظاهر اعمال کمتر همت می گذاشت - و بمشائخ^۳ حال چندان نمی گرائید - بکثرت اشتها زبان زد خاص و عام بود اگرچه طعام آنقدر نمی خورده اما تفک و تنقل بفواکه و لبوب بسیار می نمود - توانا هیکل قوی قوت بود - و در برق اندازی و تیر اندازی حکم انداز - و بشکار و سیر و آماج و گوی شیفته و شناسا - نزدیک بگذر هیلې (که موضعی است سه کروزه شهر) مرغزاره از زمین العابدین خان خوانی مشهور بود - ابتیاع نموده باغی طرح انداخت و نارنجیلستان بساخت - زمانه بانداز متمدنیش مساعد نگردید و الا میخواست مبلغهای خطیر صرف نمایند - آآن وفور نارجیل سبز دران معموره از همان جاسم - پسر کلانش میرک محمد تقی خان - که در کوچک دلی و یار باشی بی همتا و در محبت دوستی بی تکلفی یکتا بود - مدتها به بیوتاتی بلند خجسته بنیان

(مآثر الامور) [۷۷] (باب الدال)

مربور التماس کرد که جای شکر است نه مقام شکایت - چه رفع
تهمت چندین ساله مال داری بوجه وجیه بودوی افتاد - و بالا
خدا داند که با کدام ظالم آشفته سر از جبابره روزگار سرور کار افتاد
و بکجا کشیده - و پس ازان چون مزاجش مجبول خود رانی
و خود سوری بود با عضدالدوله عوض خان نایب صوبه دار دکن
صحبته در گرفت - و بکج دار و مریز میگذاشت *

چون نواب فتح جنگ از هندوستان معارفت نمود عزیزمت
جنگ مبارز خان بمیان آمد - خان مذکور (که از راستی و درستی
در اظهار حرف حق بے اختیار بود - و بزمانه سازی نا آشنا)
بلا تحاشا نسبت بغی و بطلان بجانب خویش و حقیقت طرف
ثانی بر زبان می آورد - لهذا با تمام توافق با مخالف شهرت گرفته
نزدیک شد که آسیبه سترگ عاید حالش گردد - حلم و گذشت
سردار بفریاد رسیده بعد فتح بعزل جاگیر و خدمت بسند افتاد
مدتی منزوی و خانه نشین بود - بار دیگر آصف جاه بر سر
مرحمت و عنایت آمده خواست ببحالی قبول و خدمت بر نوازد
عضدالدوله بکینه دیروزه بمخالفات با افشوده از برداشت احوالش
باز داشت - اگرچه بدر استغنا و بے نیازی زده سماجت و ابرام
شعار خود نسیان اما فکرزدگیهای بیکارگی و بطالت آخرها
به بیماری انداخت - در شهر (جب سنه (۱۱۴۱) یکهزار و یکصد
و چهل و یک هجری بعالم بقا منزل گزید - هر چند بسختی

(باب الدال) [۷۶] (مائراذمرا)

فرستاده . مستمال باید نمود . و تلافی و انتقام را بر قابو وا گذاشت^(۳)
نگاه بجانب راجه رتن چذد کرده زهر خند نمود . و گفت
زرها بپورب فرستاده ام . ازینجا تا دکن فوج در فوج طرفا قطار
خواهد بود . درازده هزار مشماچی نگاهداشته دمی از قطره و پویه
نمی آسایم . و شب از روز نمی شناسم . خان مذکور گفت که
قوت و قدرت نواب بیش ازین است . اما درین ایلغار چه قدر فوج
همراه میرسد . و در اسب و آدم چه طاقت خواهد بود . چنین ابرو
شده گفت . کمال سپاهگری مردن است ناچار هرگاه سردار
باین جرأت مثل هوش باختهای به حوصله حرف زند . خان^(۳)
مذکور جواب داد . فاذا عزمت فتوکل علی الله *

بالجملة پس از در افتادگی دوات سادات بسر التفاتی
اعتماد الدوله از پیشگاه جهانبدانی بتفویض دیوانی ارثی رخصت
دکن یافت . و بادراک ملازمت فتح جنگ فائز گشته مشمول
الطاف بیکران آن نوین عظیم الشان گردید . و چون آن امیر
کبیر بمسند آرائی وزارت عازم حضور شد او را دخیل کار ماموره
نموده رتق و فتق محالات قبول خویش بر رای رزینش مفوض
فرمود . و بیش از پیش بر اعتبار و استقلال او افزوده باستردان
زره غصوبه خوشدل ساخت . و زبان باعتذار مافات برکشود . خان

(۲) نسخه [۱] تلافی و انتقام را (۳) در [بعضی نسخه] خبرت . و در

[بعضی] خبرت آمده *

(مآثر الامرا) [۷۵] (باب الدال)

خاطر هر دو سردار هم منحرف گشت . در آن اثنا نواب فتح جنگ عالم علي خان را از میان برداشته چون سرکارش با مثل امیرالامرا افتاده بود و در تحصیل زر و فراهم آمدن سپاه دست و پای میزد خواست مبالغه از متمولان شهر جبراً و تهرات بربستند . برخی مشیران خیر خواه نظر بر جواز ضرر خاص بحیثیت اکتساب نفع عام از ابدش عامه باز داشته بضبط خانۀ مشارالیه (که از دیر باز بخزائن و دفائن متهم و مطعون خلألق بود) رهنمونی کردند باقتضای وقت پسرکلانش را نظربند کرده ابواب انفحص و تجسس بر کشادند . و سراغ نا گرفته مدعیان کاذب بحفر چاههای خالی پرداخته خاک خجالت بر فرق سخن سازان ریختند . غیر از طلا و نقره حای و ادائی خانۀ او و خویشارند نزدیکش (که همگی بهفتاد هزار روپیه میرسید) دیگر سوای بدنامی و رسوائی طرّفه نبستند . و طرفۀ آنکه چون امیرالامرا از دهر مزاجی بهم رسانیده بود این حرکت را بر ساخت همديگر محمول داشت .

خان مزبور خود نقل میکرد . (روزی) که از کشته شدن عالم علي خان آگهی آمد (با مشارالیه هم بطریق استقشار مستفسر تدبیر و تدارک شد . بمقتضای موافقت خویش عرض کرد . که مثلی هندی است . چون دست بزرگ سنگ بند بود با هستگی باید کشید . اینجا خود سر نواب بند شد که ناموس اینجا است . اکنون عجالۀ فرمان موبه پلاری نظام نظام الملک

(باب الدال) [۷۴] (مائراامرا)

يُنَجَّا بخاطر داشتند - در همان ایام والد ماجدش و دیعت حیات
سپرده بود - ثواب نظام الملك فتح جنگ ناظم آندیار تجویر
قلعه دارق قلعه ارک بزام خان مومنی الیه ارسال حضور نموده
پس از پذیرائی دخیل کار گردانید - و بعد از آن (که امیرالامرا
حمیدین عالی خان ^(۲) صاحب برهانپور را مضرب خیام فیروززی گردانید)
بر طبق قرار داد برادر خود سید عبدالله خان دیوانی دکن را بخان
مستور تفویض فرمود - و باعزاز و اکرام موفور بدواخت - و بعطای
خطاب دیانت خانی نام آور ساخت *

و چون عزیمت هندوستان نصب العین همت آن نوین عظیم القدر
گردید او را (که پدای عزل درآمده بود) طوعا و کرها همراه گرفته
پس از خلع و قلع فرخ سیر بعطای دیوانی خالصه و منصب چهار
هزاری بلند رتبه گردانید [از آنجا] که خان مشاوالیه از سن سبا
برو حجه بنیاد (که بنابر قرب معسکر پادشاهی هارسه پیش
نداشته - و او هم بهاس بودن پدرش در حضور بیشتر مراءات
می نمود) بمجمعیت و خود سری گذرانیده خوگر تبعیت و شناسای
مراجعاتی نبود [چار و ناچار در استرضای سردار که گزیر نداشت
می پوشید] اما بهخواشی مطلق نمی ساخت - (آنچه رتن چند
(که در مزاج هر دو مدار السلطنه جا کرده بود) غبار آلود
کدورت شده کار شکنیها پیش گرفت - و آخرها بسعایت او پاره

(۲) در [انصاف فطحه] خانی بهادر *

بوته از مس و رصاص بمشامش رسیده - مگر گاهی برسم العاب
و شکفتن نمائی از تردستیها در شکن کاغذ رویه تعبیه میکند
و بجانب دیگران کرده کاغذ بمردم نموده میگذاشت - و (رویه
بر می آورد - در بادی النظر بحضور حیرته می افزود - و همین
قدر منشای شهرت و باعث گرفتاری او شد - که خلد منزل بوقت
مراجعه از دکن او را با جبار و اکراه کشان کشان تا قریب آجین
برد - قضا را درین ایام مرشد قای خان میرزا هادی (که از بنگاله
آمده بدیوانی دکن سرافرازی یافته) چون دلش پابند آنولایت
بود باستعفای خدمت جدید بحصول متمنای خویش کامیابی
جست - مشارالیه را ذوالفقار خان امیرالامرا بدم التفات جان تازه
در قالب آن شوق فرسوده وطن دمیده دیوانی مذکور را بغام والد
خان مزبور (که بحکراسم قلع ارک خجسته بنیاد می پرداخت)
مقرر ساخته بوزم خانخان (که بیشتر باعث توقف بود) بتقریب
نیابت پدر از پیشگاه سلطنت برخصمت موطن مالوف فائز
(۳)
و کامیاب فرمود - در اوائل عهد محمد فرخ سیر احرام حضور
بسته یکران عزیمت براه نوردی در آورد - حیدر علی خان خراسانی
دیوان منصوب دکن (که در استقلال ثانی نداشت) در اکبرآباد
دو چار گشته حسب الحکم پادشاهی همراه خود برگردانید - کوششهای

(۲) در [اکثر نسخه] آبی و رصاص (۳) نسخه [پ] وطن (۴) در

[بعضی نسخه] حیدر قلی خان .

پس از فوتش سلسله او جاری شد - خان صدافت نشان سید شهاب الدین نامی (۱) که از صوبه بهار بود - و مدتی بخدمتگذار (ری و پرستاری آن کامل الصفات قیام داشت) بجا نشینی تعیین کرد بعد ازو همشیره زاده اش سید سعدالله بجایش نشست - الحال پسرش سید قطب الدین مشهور بمیدان منجھلی صاحب سجاده است - و در عین شباب بتجربید و عدم تاهل آماده - بعلوم نقلی و عقلی شناسا - و بافادت طلبه توجه فرما - باکثرے ملکات رضیه آراسته - سیما بتواضع و حسن خلق بیش از بیش پیراسته *

بالجمله هم در عهد خلد مکان خان مذکور بدیوانی بیدر و پستر بدیوانی برهانپور سرافرازی یافته بافزدنی منصب و خطاب خانی اعزاز اندوخت - و دران هنگام (که خلد منزل بموکب فیروزی امن افزای ساخت دکن گردید) باسلاطین سده خلافت مطرح عواطف پادشاهی گشت - ازانجا (که جوان قوی هیکل نمایان و بجدت طبع و رسائی ذهن باکثرفزون آشنا و در هر چیز صاحب اختراع و ابداع بود) ببودن حضور (که مشعر و مبشر ترقیات و مقدمه افزایش درجات است) مکلف شد - خان مزبور از وطن دوستی بحسب جاه نپرداخته دل نهاد اقامت رکاب نمیشد - برخه کوتاه نظر بکج بینی و غلط حسی خویش گمان کیمیا سازی بدر برده بر زبانها افکندند - حتی بعرض پادشاه هم رسید - حال آنکه نه گاه دودے از زیبق و کبریت بدماغش خورده - و نه

(ماأمر الامرا) [۷۱] (باب الدال)

بخد مت واقف رموز بطون و ظهور میان شاه نور (که در دیشه بود
دکان و دستگاه شیخی فحیده مجردانه و متوکلانه میگذرانید)
پیوست - و عقد قلبی بارادش بر زد - در همان سن و سال بمیامن
انفاس آن بزرگ خود را از ملاحی و مناهی باز داشته بدرخه اشغال
این طایفه صافیه اشتغال می درزید - و چون آن پیر نورانی بعالم
جاودانی منزل گزید دافی عقیدت صافی اعتقاد مبلغ خطیر
بر ترمیم و تعمیر مقبره او صرف نمود - و بوقف ضیاع و عقار
رونق دیگر افزود - که آن در فذای شهر نصارت بهر مزایه دیگر
(که مطاف ادانی و اقامی و یزار و یتبرک به اهل آن بلده
باشد) نیست - سوای ایام امرا س او و خلفایش در زهای دیگر
هم مثل چهار شنبه آخر ماه صفر مجمعه و هجوم از رفیع
و شریف میشود - و چون هر که از غربا بخد متش می آمد
دو فلوس بدستش میداد (که رفته بحمام غسل کند) ازین در
شاه نور حمامی میگفتند •

گویند این بزرگوار از نسب و قوم خود و وطن و پیشه خویش
هیچ یک اطلاع نداده - مگر بتضمین و قیاس از فحاری کلامش
در یافته اند - که دولتمند زاده بود از سرزمین پورب - و مریدانش
برانند که زیاده بر عمر طبعی زندگی یافته - غریب تر آنکه ساسانه
بیعت خود هم ظاهر نکرد - بلکه از پیروی و مریدی حرفی بر زبان
نمی راند - بمخلصان و مجربان تلقین ذکر و ارشاد شغله میفرمود

* کی خواب میتوان کرد در خانه آفتاب است *

پسرانش کلانی محمد دلاور خان مظفر الدوله بهادر انتظام جنگ
که در عمل نظام الملک آصف جاه بفوجداری سرا می پرداخت
از چند سال چون تعلقه مزبور بتصرف مرهته رفت پیش نظام الدوله
آصف جاه حاضر شده ببخشیدگی صوبجات دکن مامور است
و بر محرر سطور عاطفت دارد - دومی دل دلاور خان - که فوجداری
بسواپتن مضاف سرا داشت - پستر پیش نظام الملک آصف جاه^(۲)
خود را رسانیده بمیر آتشی دکن سرافراز شد - سنه (۱۱۶۶)
هزار و یک صد و شصت و شش هجری در گذشت - هر دو
صاحب اولادند *

* دیانت خان *

میر علی نقی - خلف از محمد میر عبد القادر دیانت خان
است - که براستی و دیانت ثانی ائذین والد ماجد خود بود
و در دایمی مهم سرکار پادشاهی راه مداهنه و مصاحبه نمی پیمود
از آغاز سن رشد و تمیز بنیابت پدر گرامی قدر (که بعلاقه
دیوانی دکن اقامت گزین معسکر سلطانی بود) دیوانی صوبه
خجسته بنیاد رو براه می نمود - بیوتانی بلده نیز بالاصالت
انضمام یافت - در اوان شباب نمه انتباه و آگاهی در سرش پختند
شوق ارادت و انابت سر برزد - برهبری توفیق و قیادت سعادت

عبد الحكيم بن مير عبد الرحيم بن مولانا کمال نيشاپوري ست
 که با مولانا جمال جد عنايت الله خان برادر ميشد - حسب اتفاق
 مولانا کمال از وطن برآمده در لاهور اقامت گزيد - و در سنه
 (۱۰۱۱) هزار و يازده هجري در گذشت - مروت او بيرون بلده
 مزبور در سراي حاجي سياح است - مير عبد العزيز ابتدا نوکر
 دارا شکوه بود - چون روی ملازم پيشگي ببارگاه خلد مکان آورد
 بنابران شيخ عبدالعزیز نام خود ظاهر نمود - سال هفدهم بخطاب
 دلار خان و بتدریج بمنصب دوهزاري ترقی کرده بآخرت سرا
 شتافت - نامبرده بنابر مصاهرت عنايت الله خان بخطاب
 پدر مخاطب گشته در ابتدای جلاوس محمد فرخ سير برفاقت
 نظام الملك آصفجاء (که بنظم دکن مامور بود) وارد آن آلکا
 گرديد - و پستتر بتجويز حسين علي خان امير الامرا بفوجداری
 رایچور اختصاص پذیرفت - پس ازان همراه مبارز خان (که با وی
 سلف ميشد) بجنگ آصفجاء کمر بست - و بعد کشته شدن او
 دستگیر شده دیرین روابط آصف جاه را بر سر مروت آورده
 پرداخت او بر روی کار آمد - بمنصب پفجهزاري متصاعد شد
 و در سنه (۱۱۳۹) هزار و یکصد و سي و نه هجري رخت بعالم
 بقا برد - طبيعت موزون و فکر درست داشت - نصرت تخلص
 میکرد - از دست *

* بيت *

* مژگان بهم نیاید دلدار بی نقاب است *

(باب الدال) [۶۸] (مائرا لاما)

(که دست چپ بود) متوجه گردید - چون بهادر خان با طرف مخالف سازش داشت دیده و دانسته مطابق سنه (۱۱۶۴) هزار و یکصد و شصت و چهار هجری بضرع بندوق شهید ساخت و خود با هدایت محی الدین خان ساز صحبت کوک کرده غالبانه سلوک میکرد - اگرچه سردار بمقتضای دور اندیشی مدارا می نمود اما پس از وصول لشکر برایچوئی متصل کرده حوصلها بتنگی گرائید - و نفاق بر ملا افتاد - انجام بزد و خورد کشید دران جنگ سردار مذکور بزخم تیر واد بگولۀ تفنگ در گذشت (۳) و انعم ما قیل *

* هر کام که در جهان میسر گردد *

* هرگاه بپایان رسد ابتر گردد *

* دایم نبود هیچ مرادے بکمال *

* چون منفعت تمام شد رزق برگردد *

در حالت تحریر زینست خان عرف منور خان برادر علائی بهادر خان بفرجی کرنول نامور و اوقات بسر میبرد - با راقم سطور آشنا سم *

* دلاور خان بهادر *

محمد نعیم سیومین پور دلاور خان عبد العزیز پسر میر

(۲) در [بعضی نسخه] برایچوئی - یا رایچور باشد که جائی مشهور است

(۳) در [بعضی نسخه] انعم ما قیل *

از رسیدن پادشاه ببهراهنپور چون رعایا فریادی تظلم او بودند معزول گردید - و پس از رحلت بهادر شاه توسل بعظیم الشان جسته روز محاربه با شاهزادگان دیگر مطابق سنه (۱۱۳۳) هزار و یکصد و بیست و سه هجری بقتل رسید - جز مبایا اولاد نداشت - و اولین نام ابراهیم خان داشت - پس از فوت عم خود بخطاب بهادر خان سرافراز شده سال چهل و نهم بمنصب شایان و عطای نقاره بلند آرازه گشت - چون در عهد خلد منزل نیایم صوبه داری دکن بداد خان مقرر گردید او نایب حیدرآباد شد و در عهد محمد فرخ سیر (۲) که حیدر علی خان دیوان دکن گشت) او را بفوجداری قمرنگر عرف کرنول معین ساخت - اوائل سلطنت فردوس آرامگاه بموجب حکم حضور همراه مبارز خان آمده در جنگ با نظام الملک آصفجه مطابق سنه (۱۱۳۶) هزار و یکصد و سی و شش هجری بقتل رسید - پسرانش الف خان و زندوله خان - اولین بفوجداری قمرنگر نامزد گردیده - و دومین جاگیر یافته همراه آصف جاه میگذرانید - هر دو در گذشتند و فوجداری کرنول ببهادر خان پسر الف خان مقرر گردید - مدتی بدان کار می پرداخت - شیه (که بر لشکر ناصر جنگ شهید کلاه پوشان بهاجری شهبخون آوردند - و ساهله انضباط از دستش زنیست) شهید مذکور او را از خود تصور نموده بجانب مثلش

(۲) در [بعضی نسخه] حیدر قلی خان *

و برار بایانگهات اصاله بار مفوض شد - در برهانپور بایزید
خان همشیره زاده اش نائیب بود - و هیرامن بگسریه صاحب اختیار
و در برار همشیره زاده دیگر (که علاول خان نام داشت)
بنیابت می پرداخت *

و چون امور سلطنت بقبضه اقتدار محمد فرخ سیر در آمد
سال اول بنظامت گجرات معین گردید - و چون صوبه داری دکن
بحسین علی خان امیرالامرا قرار یافت او عزیمت آن آلا نمود
درین ضمن داود خان بر طبق ارشاد پادشاه از گجرات خود را
ببرهانپور رسانید - و بعد عبور نبرده هرچند امیرالامرا بدر اصلاح زد
صورت نیست - و بیرون بلده برهانپور سال سیوم با جمعیت قلیل
بمقابله پرداخته کار رستمانه بظهور رسانیده و فیل خود را رانده
صفها را برهم ساخت - دران آریزو ستیز مطابق سنه (۱۱۲۷) *
هزار و یکصد و بیست و هفت هجری بگولہ زنبورک کار او تمام شد
لاولد بود - اما بهادر خان و سلیمان خان (که هر دو باهم برادر
حقیقی بودند) با برادر کلان خود بتقدیم کارهای پادشاهی
می پرداختند - درمیان سال پنجاه و یکم بمنصب دو هزار
رایت امتیاز بر افراخته پس از انتقال خلد مکان با محمد
اعظم شاه رفیق بود - و پس ازان (که بهادر شاه بر تخت نشست)
سال اول جلوس بصوبه داری برهانپور نامور و سال دوم پس
(۲) در [اکثر نسخه] باورد خان (۳) در [بعضی نسخه] تخت سلطنت *

سرمایه ناموزی اندوخت . و باتفاق روح الله خان بمحاصره قلعه واکنگیره نامزد گشته سال سی و چهارم در مورچال بضرب بندوق (که از قلعه رسید) جان بحق تسلیم نمود . پسرش عمر خان - که آخر بخطاب (نعمت خان چهارم عزت برافروخته در زمست پور) در رنگ آباد سکونت داشت . بعد فوتش چند پسر ازو مانده بودند در حالت تحریر هیچکس نیست - ۱۷۱ دارو خان بتعیذاتی ذوالفقار خان اختصاص پذیرفته در تسخیر قلعه چنچی (۲) و محارباتی (که با مقاهیر و داد) مصدر ترددات گردید . و سال چهل و سیوم بنیابت فوجداری کرناٹک حیدر آباد (که اصالة بذوالفقار خان مقرر بود) سرمایه افتخار اندوخت . و سال چهل و پنجم فوجداری کرناٹک بیجاپور اصالة ضمیمه شد . سال چهل و هشتم بنیابت محمد کام بخش بصوبه داری حیدر آباد چهارم عزت برافروخت . سال چهل و نهم (که پادشاه خود بر سر قلعه واکنگیره شتافت) از حسب الطلب از چنچی آمده در گرفتن قلعه مذکور خدمات شایسته و جراتهای بجای بتقدیم رسانیده مورد عاطفت گشت . و پس از ارتحال خادمگان در جنگ کام بخش با ذوالفقار خان شریک آرد بود . سال سیوم جلوس خدم منزل بنیابت خان مزبور بصوبه داری دکن سوای خاندیس و برار پایانهات معین گشت . و بعد فوت خانخانان صوبه داری برهمنپور

(۲) نسخه [ب] خنچی - و در [بعضی نسخه] چنچی *

سیوا (راند شده بود) و بباطن برای فکر کشتن شیخ مزبور تعیین نمود. خضر خان پس از ملحق شدن (روز صیاف) شیخ قرار داده او را طلب داشت. شیخ مزبور چون متصل خیمه (سید خضر خان بنابر استقبال برآمد. شیخ (که از مضمور او آگاهی داشت) پیشدستی بکار برده او را از هم گذرانیده خود را در فوج رسانید. بهلول خان باستماع این معنی فوج بر سر دکنیان برده جنگ عظیم (داد) آخر دکنیان دست توسل هوالی حیدر آباد دراز کرده بآن جانب رفتند. داؤد خان دران ایام در قلعه نلدک بود. خانجهان کوکه ناظم دکن باستمالات او پرداخته سال هیزدهم جلوس خلد مکان نوکرمی پادشاهی نموده بمنصب چهار هزار و خطاب خانی سرپاژد گردید. و برادران و اقربایش بمناسب در خور سرافرازی یافتند و نلدک در سرکار گرفته برای سکونت او ظفرنگر مضاف صوبه برار قرار گرفت *

سال بیست و ششم بعد (در موب سلطانیه بدکن باتفاق سلیمان خان برادر و زمست خان عم خود) که عالی نام داشت و سال هفتم جلوس خلد مکان بنوکرمی پادشاهی و منصب هزار و پانصدی سرافرازی یافته رفته رفته بمنصب پنجهزاری و خطاب (زمست خان افتخار اندوخته بود) بدولت آستانبوس کامیاب گشت. و هر دو همراه رکاب سلطان معزالدین به تنبیه فساد پزوهان مرهته رخصت پذیرفتند. زمست خان بخطاب بهادر خان

(مآثر الامرا) [۶۳] (باب الدال)

والد او از ولایت توران آمده - موسی الیه بهمت بلند و ذهن عالی
متصف - و بشعر و سخن مربوط - (رزے چند بنیابت جد بزرگوار
پرداخته پس ازان بهیدر ^(۲) علی خان نقش صحبت او درست
نشسته فوجداری بیر داشت - و در گجرات از جانب خان مزبور
حکومت بتیلا ^(۳) میکرد - چندی پیش ازین حسب التجویز
آصف جاہ بمعاملی اندور (کہ از محالات مشہورہ صوبہ بیدر است)
ناموز گردید - درین اوقات از بے مددی روزگار و علت نزول ماء
(کہ بے عینک تبئین اشیا محال است) خانه نشین شد - درین
بیکاری و عطالت شوق بکیمیا بهم رسانید - و اصطلاحات این فن
از کتب معتبرہ قوم خوب ورزید - اما حاصل آنرا (کہ در خزانه
غیب است - نہ در دکان عطار) امیدوار - ذاک فضل اللہ
یوتیہ من یشاء *

* داؤد خان *

و بہادر خان و سلیمان خان پسران خضر خان پنی - نامبرده
ابتدا بشیوہ سوداگری بصرمی برد - پستر در سرکار حکام بیجاپور
نوکر شدہ باستصواب بہلول خان عبدالکریم میانہ برقبہ سرداری
فائز گردید - در قید کردن خواص خان حبشی با بہلول خان
شریک مصلحت بود - پس ازان خان مذکور اورا بظاہر جہت
کمک شیخ مذاہج (کہ باتفاق دکنیان پیش ازان بتقریب تادیب

(۲) در [بعض نسخہ] بہیدر قلی خان (۳) نسخہ [ب] پتیلادہ


گردید - و پس ازان (که خان مشارالیه ملازمیت پادشاهی دریافت)
 بعزایت والا سرمایهء اعزاز اندوخت - و چون توجه بحیدرآباد
 و استیصال کام بخش پیش نهاد عزیمت پادشاهی بود برخه اسامی
 محل در قلعهٔ رمینده بیدر گذاشته حفاظت و حراست آن مرز و بوم
 بخان مذکور مفوض گشت - و چون خلد منزل ازان طرف رجعت
 فرموده عام معارفت بهندوستان برافراخت خان مذکور (که توطن گزین
 خجسته بنیاد بود) بقلعهٔ داری^(۲) ارک آنجا سر رشته فراغت
 و آسودگی بدست آورد - و پس ازان (که مرشد قلی خان از بنگاله
 بحضور رسید) از آنجا که دل بسته آن دیار بود دل نهاد این کار
 نگردید - و بغابر سوابق احسان خان غفران پناه بذل مجهود نمود
 که بار دیگر دیوانی دکن نامزد خان مذکور گشت *

چون نوبت سلطنت بمحمد فرخ سیر رسید دیوانی دکن
 بحیدر علی خان خراسانی تعلق گرفت - پیش از آنکه او برسد آن
 مسافر عالم قدس بجوار ایزد بے همال پیوست - طرفه از فضل
 و کمال داشت - کتاب مستطاب مثنوی معنوی را تبرکا در مجلس او
 میخواندند - پسرش دیانت خان ثانی است - که درین صحنه
 احوال آن مرحوم جدا بنوک قلم میگذرد - از اولاد دختری (که
 فرزند او محبوب تر بود) پسر صبیح کلان سید امانت خان معروف
 بارجمند خان است - که پدرش سید اتائی است میر احمد نام

(۲) نسخه [ب] بقلمه داری ارک آنجا *

مربع نشین مسند حکومت گشت - و چون در سال چهل و سیوم
برادرش امانت خان ثانی متصدی بندر سورت ازین جهان
فانی بنعیم جاردانی پیوست او بایالت بندر مسطور لوی
کامرانی افراخت - و بعنائیم اضافه پانصدی بمنصب دو هزار
نوازش یافت - اما تمشیت و کارگذاری مهمات آن بندر در پیشگاه
سلطنت درجه استعسان نیافت - بهرگرانی طلب حضور گردید
و پستر بتفویض دیوانی دکن آب رفته بجز آمد - بعد واقعه
ناگزیر خلد مکان محمد اعظم شاه او را سرگرم همان کار داشته
در اورنگ آباد گذاشت *

از اختیار و اعتبار دیوانان ^(۲) آنوقت چه توان گفت - نود و نه هزار
دام بدستخط خود تنخواه میکردند - و بهر که میخواستند زیاده
بر آن هم بدفعات تن می نمودند - و چون تنخواه جاگیر بدون
دستخط پادشاه یا ناظم کل معمول نبود از آنجا [که مختار خان
فیروز جنگ (که در برار قیام داشت) عمده ترے در دکن نبود]
هرگاه ضرورت میشد افراد تنخواهی قبول نزد او میرفت - و آن
نوئین بلند مرتبه بهمین رجوع غیر مترقب بهند نموده دستخط
میکرد - و پس ازان (که خلافت مرتبت بهادر شاه غازی پرتو وصول
بر مرز و بوم دکن افکند) دیوانی را بنام مرشد قلی خان مقرر نموده
تأسیس او از بنگاله موسوی خان میرزا مهدی بنیامین دخیل کار

مستقیم احوال ثابت ائوال بزرگ منش سنجیده خصال بود - و بصدق
 و راستی ممتاز - و بحزم و احتیاط امتیاز داشت - در حین
 حیات پدر بزرگوار بعهد خاد مکان در بارگاه خلافت سعادت
 (رشناسی اندوخت - و بکلیکونه کاردانی و رشادت چهره روزگار
 خویش افروخت - در آن هنگام (که والد ماجدش بتمشیت مهمات
 دیوانی دکن می پرداخت) مشارالیه به بیوتانی بلده ادرنگ آباد
 قیام می ورزید - چون مرکب عالمگیری ببلده مذکور سایه وصول
 افکند باحداث شهر یزاه انجا (که دوره اش هزار ذره که دو کوره
 پادشاهی سمت) امعه ارشاد یافت - و باهتمام اهتمام خان کوتوال
 فوج فیروزی تفویض گرفت - چون استعجال درین امر سریع الانصرام
 مطلوب خاطر پادشاهی بود مشارالیه بمیعاد چهار ماه بعده
 خود گرفته بصرف سه لک روپیه بانجام آورد - و پس از فوت
 پدر  (که نقش حسن خدمت آن حق پرست بر صفحه
 خاطر پادشاهی (تسام داشت) آن شاه قدر شناس تفقد احوال
 هریک از منسوبان آن مرحوم بقدر حال نمود - خان مذکور (که
 اعظم و ارشد اولاد آن مغفور بود) باضافه نمایان مورد مرام
 گردید - و چون برادر خردش میر حسین (که بیشتر مطرح انظار
 الطلف خسروانی بود) بخطاب پدر تحصیل سعادت نمود او
 بدیانت خانیه فرق عزت برافراخت - و در سال سی و چهارم
 بخدمت دیوانی موبجات دکن از انتقال موهومی خان میرزا معز

(مآثر الامراء) [۵۹] (باب الدال)

برادرش عبد المحسن خان عرف موجه میان^(۲) که آخر بخطاب
ارثی سرافراز شده) بکار مزبور امتیاز یافته سالها راتق و فاتق
مهمات آنجا بود - عبد المجید خان نام پسر عبدالنبی خان کور ادر
فطر بند ساخت - و خود متصرف گردید - و با مرهقه جنگ نموده
خود را بکشتن داد - پسرش عبدالکلیم خان بجای پدر نشست^(۳)
مرهقه غالب آمده نیمه ملک متصرفه بعالت چوآمه گرفت - در
حالت تحریر [که سنه (۱۱۹۳) یک هزار و یک صد و نود و سه
هجری ست] حیدر علی خان بر تعلقه او دریده او را دستگیر^(۴)
نمود - و تمام تعلقه اش و آنچه بار بود بقبضه تصرف خود درآورد
اخلاص خان ابوالمحمد بن عبد القادر بن بهلول خان کلان عمزاده
بهلول خان عبد الکرم است - که سال هفتم جلوس خلد مکان
بفوج پادشاهی ملحق گشته بمنصب پنج هزاره و خطاب
اخلاص خان سر باز گردید - سال یازدهم (که داود خان^{خانی}
بتعاقب سیوا بهونسله کام همت برداشت) او با معدود در هرات
بجنگ پیوست - و زخمی گشته بر زمین افتاد - از مآثر عالمگیری
تا سال بیستم و یکم حیات او مستفاد میشود *

♦ دیانت خان ♦

میر عبد القادر - مهین خلف امانت خان خوانی

(۲) نسخه [۱] موجه میان (۳) نسخه [ب] عبدالکلیم خان (۴)

نسخه [ب] نواب حیدر علی خان *

سال بیستم ^{نهم} خلد مکان بمحاصره بیجاپور پرداخت - سگندر
 عادل خان چار و ناچار بلده مذکور را حواله نموده ملازمت پادشاهی
 دریافت - او نیز شرف عتبه بوسی اندوخته بمنصب شش هزار
 شش هزار سوار و خطاب دلیر خان لوی مباحات بر افراشت
 و مدتها در تعیناتی خان فیروز جنگ بکار پادشاهی می پرداخت
 و سال چهل و هشتم از امل و اضافه بمنصب هفت هزار هفت
 هزار سوار درجه بلند رتبه پیمود - پس از ارتحال خلد مکان
 بظاهر توسل با محمد کام بخش جهته در تعلقه فوجداری خود
 سانور و بنکاپور (که سرکاره سمت از صوبه بیجاپور) فته فروکش
 نمود - بعد فوت او برادرش عبد الغفار خان بفوجداری و جاگیرداری
 سرکار مذکور شادکامی اندوخت - و پس از پورش عبد المجید
 خان (که در صوبه داری ناصر جنگ شهید بخطای سطور جنگ
 نامور شد) بدان تعلقه ارثی می پرداخت - چون بر آلکای دکن
 مرهته تسلط یافت چندین پرگنه از تعلقه مذکور در عوض چونه
 بدست او رفت - و تلیله باقی ماند - در حالت تحریر پسرش
 عبد الحکیم خان بدان اوقات بسر می بود - پسر دوم عبد الرحیم
 میانه عبد النبی خان است - که کرپه و غیره محالات صوبه
 حیدرآباد در جاگیر و فوجداری آنجا داشت - بعد فوت او پسرش
 عبد النبی خان کور بتعلقه مذکور سرافرازی یافت - پس از

مدار عایه دولت سکندر عادل خان با او طرح مصالحت انگیزته در کنار بهیمره آمده و ازین طرف بهادر کولکلتاش شتافته باهم ملاقات کردند - و صبیحه خواص خان با نصیری خان پسر کولکلتاش مذکور منسوب شده هر دو بجایهای خود برگردیدند) بهلول خان از خواص خان نفاق در دل جا داده خواست او را در راه دستگیر سازد - از ازمین معنی آگاهی یافته شباشب روانه بیجاپور گردید - پستر (که بهلول خان متصل بلاد مذکور (سید) او سر رشته بزرگی از دست نداده باستقبال برآمد - بهلول خان بتقریب او را نظربند ساخت - پس از آن دور در او شد - و فیما بین دکنیان و افغانه نفاق بر ملا گشته کار بزد و خود کشید - بعضی از دکنیان بفوج پادشاهی ملحق گشتند - و اکثر بوالی حیدرآباد رجوع آوردند - باستماع خبر مقید گردیدن خواص خان بهادر کولکلتاش بر طبق حکم خلد مکان لشکر بسیار فراهم آورده بر آن ~~معلقه~~ بیجاپور آمد - و فیما بین او و بهلول خان عبدالکریم کشش و کوشش بسیار کرة بعد اولی بوتوق پیوست - سال بیستم چون کولکلتاش طلب حضور گردید و کار و بار دکن بقبضه اقتدار دلیر خان در آمد بمناسبت قومیت هر دو با یکدیگر همزمان شده قاصد حیدرآباد گردیدند - و با دکنیان (که از جانب حاکم حیدرآباد آمده بودند) محاربات سترگ رو داد - درین ضمن بهلول خان به بیماری درگذشت - و پسرش عبد الرؤف بهرداری سر برافراخت - تا آنکه

(باب الدال) [۵۶] (مآثر الامراء)

ماند - هیچگاه سیلخی زمانه نخورد - و ذلت و خواری نکشید
پسرانش کمال الدین و فتح معمر - دومی در جنگ مورچال
بیجاپور بکار آمد *

• دلیر خان عبدالرؤف میانه •

نبیره زاده بهلول خان میانه است - که در عهد جنت مکانی
بروزگار پادشاهی کامیاب شده بمنصب در هزار و پانصدی هزار
سوار مرتقی گشت - سال دوم جلوس اعلیٰ حضرت چون
خانجهان لودی متوهم شده راه فرار گزید از نیز با نظام الملک
دکنی پیوسته نوکری از اختیار کرد - و چندی در مقابله افواج
پادشاهی ساحت کجروی پیمود - پستر با عادل خان بیجاپوری
توسل جسته چاکر^(۲) او شد - سال هفتم در محاصره دولتآباد شوخیها
نمود - بعد فوتش عبدالرحیم پسر او بجای پدر سرکردگی یافت
و پس از گذشتن از پدرش عبدالکریم بسرداری و خطاب بهلول
خان نام برآورد - و چون دای بیجاپور طفل بود و اختیار کارها
بدست دیگر نامبرده با اجتماع مردم همقوم پرداخته تسلط
بسیار بهم رسانید - و سال نهم جلوس خلد مکان (که میرزا راجه
جیسنگه بتخریب ملک بیجاپور تعین گردید) نامبرده از سرداران
فوج مقابل بود - و مکرر بزد و خورد پیش آمد - سال هفدهم (که
خانجهان بهادر کوکه ناظم دکن بود - و خواص خان حبشی

خواست که اورا با خود همدستان ساخته عام خودسری برافرازد
 دایر خان سر ازان بیچید - سرگرانی طرفین بنا خوشی انجامید
 دلیر خان برسم یلغر روانه حضور گشت - و شاهزاده بتعاقب
 قطره نمود - چون عرضی دلیر خان از نظر پادشاهی گذشت (که
 پادشاهزاده خیال باطل داشت - من ترک رفاعت نموده احرام
 حضور بستم) و متصل آن عرضی شاهزاده نیز رسید (که این
 افغان پر شر و شور میخواست غبار طغیان برانگیزد - من بهالش
 او روانه شدم) بوصول این عرائض پادشاه را غریب اضطراب
 در گرفت - و مکرر بمتوضا شتافت - همت خان چون از سن صبا
 تربیت یافته دوش و گذار پادشاهی بود و بسیار گستاخانه عرض
 میکرد پادشاه گفت - که ایفهمه ندان - چرا حضرت اینقدر اضطراب
 میفرمایند - پادشاه تذکره فرمود - که مرا فکر شاه عالم نیست
 مشکل آنست که مبادا باهم ساخته بشوند - و فوج (که سردارشان
 دایر خان باشد) در مقابل او غیر از خود دیگری را نمی بینم - پس
 هرگاه مرا با او سرکار افند^(۲) جگ در سر دارد *

بالجمله خان مذکور قوی هیکل و بسیار زورمند بود - حکایتهای
 غریب از قوت و اشتهای او اشتهار تمام دارد - و بر الوس خود
 بسیار ضابط و همیشه فتم نصیب بود - و از موافقت زمانه
 و یازری طالع از ابتدای عمر تا انتها اوج پیمایی دولت و شوکت

(باب الدال) [۵۴] (مآثر الامرا)

آن دیار بآن سردار نامدار مفوض گشت - که تا تعیین صوبه دار
مهمات آنجا بصوابدید^۱ او تقدیم یابد - و در سال بیست و یکم
با افواج حیدرآباد در آریخته پیکار سخت دست داد - خدمتگاری
(که عقب فیل نشسته بود) بزخم بان جان در باخت - و آتش بان
در گریبان خان مزبور افتاده از آب چهاگل فرو نشاند - و بسیاری
از طرفین دران روز جان سپردند - و در سال بیست و سیوم بحسن
تودش قلعه^(۲) منگل سرپه از تصرف سیوای بهونسله برآمد - و در
سال بیست و ششم (که بلده اوزنگ آباد مطرح الویه عالمگیری
بود) او را با سران دیگر بدساق بیجاپور تعیین نموده تا رسیدن
محمد اعظم شاه بحضور موقوف داشته بودند - دران ایام بیماری
شدید کشیده در مبادی سال بیست و هفتم سنه (۱۰۹۴) یک هزار
و نود و چهار بجایین سرا شتافت *

اگرچه مشهور آنست (که خلد مکان بعضی آثار خود سری
و سرکشی از تفرس نموده مسمومش فرمود) اما آنچه بتحقیق
پیوسته این حرف پرتوی از فردغ راستی ندارد - بعضی ثقات
برانند که برادرزاده اش بتبدیل حیّه (که معتاد داشت) کارش
تمام کرد - اما عالمگیر پادشاه بآن فرط غیرت و شجاعت (که
سپاهگرمی هیچ یک را بخاطر نمی آورد) از دلیر خان حساب
بر میداشت - گویند هنگامی (که او با شاه عالم در دکن بود) شاهزاده

(۴) نسخه [ب] منکل سرپه - و نسخه [ج] منکل پره *

(مآثر الامرا) [۵۳] (باب الدال)

پا بر جا (که ازان رستم زمان ظهور یافت) موجب تجسین و آفرین
دوست و دشمن گردید *

گویند دران عرصه کارزار چنان بازار زد و خورد و دار و گیر
گرم گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
دلبران بود *

* ز خرطوم فیل و سر جنگجوی *

* همه دشت پاشیده چوگان و گوی *

و پس ازان (که عرصه ^(۲) بر فوج پاشاهی تنگ گردید) ناچار بافرونی
همه و درستی حواس راهی (که در چهار پنج روز بالای پشت
فیلان و اسبان جنگ کنان بدنبال بیجاپور بان طی نموده بودند)
در سه هفته برفتار قهقری رجعت نمودند - و چون قلعه سالهیر
مضاف بکلانه بدست غنیم افتاده بود بانتزاع آن متوجه گشته
هرچند سعی بکاربرد سودمند نه افتاد - و جانگزائی آب و هوای
آن ضلع بتضییع و هلاک مردم کشید - ناگزیر بحکم حضور بے نیل
مقصود برخاست - و در سال هیزدهم ^(۳) بآستانبوس خلافت چهره
دولت افروخت - و از تغیر عابد خان بصوبه داری ملتان رخصت
یافت - و در سال نوزدهم آن صوبه به تیول شاهزاده محمد اعظم شاه
مقرر شد - خان مذکور بحضور رسیده بیضا دکن مرخص گردید
چون سال بیستم خانجهان بهادر ناظم دکن معائنہ شد خبر داری

(۲) نسخه [ب] عرصه فوج (۳) نسخه [ب] معظم *

یافت که هر ساله در لک روپیه پیشکش به سرکار والا مودی سازد
و قلعه مانک درک (۱) که از حصون متین و سرحد او است

مسما سازد *

و چون در عرض دو ماه هفتاد و هفت لک روپیه وجه پیشکش
بوصول رسید و ایصال^(۲) هشت لک روپیه دیگر نیز در مدت دو ماه
و بیست لک روپیه باقی را بوعده سه سال قرار داد زمیندار را
(که مریض و علیل گشته و احوال ولایتش اختلال پذیرفته بود)
با رام سنگه که پسر جانشینش مرخص ساخت - و چون
کوکب سنگه زمیندار دیوگده (که پانزده لک روپیه سنوات ماضی
بر ذمه او جمع بود) نیز سر بر خط ایلی و انقیاد گذاشت
سه لک روپیه برسم جرمانه و یک لک روپیه پیشکش مقرری
هر ساله بروی معین نمود - در آن اثنا فرمان بنام او رسید - که تادیب
عادل شاه و تاخت ولایت بیجاپور دیگر باره مرکوز خاطر اسم
خود را در اورنگ آباد بخدمت پادشاهزاده محمد معظم رساند
که هرگاه اشاره شود بدان مهم قیام نماید - خان مذکور در سال دهم
از سرحد دیوگده (رانه گشته کار بند حکم گردید - کار نامهای او
در دیار دکن بر الحنه و افواه و ضیع و شریف دایر و سایر اسم
و در جنگ (که خان جهان کوکلتاش را بهراولی دایر خان آنطرف
آب بهیمره بمساکر بیجاپور واقع شد) تلاشهای نمایان و ثباتهای

(۲) نسخه [ج] و ایصال هشت لک روپیه باقی را *

و کوشش کار طلبان آگاه گشته دانست که عنقریب حصن پور زنده ر
 (که بهیاری از اقربا و مردم کاری او دران محصور بودند) مسخر
 خواهد گشت - بر اجه طرح آشتی انداخته ملاقی گردید - و آن قلعه را
 با قلاع دیگر پیشکش نمود - و چون دایر خان هنوز بیای حصار
 اقامت داشت راجه سیوا را نزد خان مذکور فرستاد - و از بعد
 ملاقات دو صد اسب با ساز طلا و یراق با ساز مرصع و دو تقوز
 از نفائس اقمشه اودا داده رخصت نمود - و پس از انصرام
 این مهم در هر ادای راجه بذهب و تاراج ولایت بیجاپور پرداخته
 عادل شاهیه را مالشها بسزا داد - چون ازان کار را پرداخت بنابر
 هنگامه شاه عباس ثانی (که بعزم سپاه کشی و رزم آزمائی
 داعیه فرستادن لشکر بهرحد هندوستان اظهار میکرد) باکتر سران
 و سپه داران احکام طامع عز مدور یافت - و خان مذکور نیز
 در سال نهم حسب الطلب بر جناح سرعت و استعجال روانه گشت
 از دریای نروده گذشته بود که از نیرنگی تقدیر حیات مستعار
 شاه ایران سپری گردید - و زایره آشوب باطفا گرائید - دایر خان
 درموصول یرایغ با جمعی از امرای پادشاهی که همراه داشت عطف
 عنان بجانب چانده و دیوگده نمود - مانجی ملار زمیندار چانده
 بوسیله عجز و ابتهال بملاقات آمد - و از کار آگهی و معامله شناسی
 برسم جرمانه مبلغ یک کرور روپیه را از نقد و جنس متعهد شد
 و پنج لک روپیه بطریق شکرانه بخان مذکور مقبل گردید - و قرار

استقلال در سرزمین دکن فرو برده بتاخت و قزاقی غبار شورش
برانگیخته بود (دستوڑی یافت - و چون راجه در سال هشتم بانتزاع
قلاع سیوا همت برگماشت و از قصبه پونه بکشایش قلعه پورندهر
در در مال روانه گردید دلیر خان (که مقدمه الجیش فیروززی بود)
از کتل سانور گذشته نزدیک بدان مکان در صدد نزول بود که
ناگاه فوجی از اعدای نمودار گشته غبار انگیز پیکار شد - و بحمله
بهادرانه قاب مقاومت نیارده جنگی بگریز کرده بجانب کوه
(که آن هر دو قلعه بر فراز آن بود) کشید - دلیر خان جنگ کزان
و خصم افکنان برانکوه برآمد - و بسیاری را طعمه شمشیر گردانید
و معموره (که در کمر کوه بود - و آنرا ^(۴)ماجی گویند) آتش زده
بعزم محاصره پیش رفت *

چون مردم هر دو حصار برق افروز توپ و تفنگ گشتند
خان مزبور پای همت نکشیده ^(۵)بیادری شهامت و بسالت
متصل حصن پورندهر (سیده عجاله مونچال بر بست - و چون
چند روز در محاصره هر دو حصار به نبرد آرائی و هنگامه افزائی
گذشت یک برج قلعه در مال بصد مات متواتر توپها انهدام
یافت - دلیر خان مردم خود را تخریض بیورش نموده بر فراز
آن برج بر آرد - محافظان بزیذهار درآمدند - سیوا بر جهد

(۲) در [بعضی جا] پورندهر آمده - و در [بعضی نسخه] پورنداور (۳) در
[بعضی نسخه] سالور (۴) نسخه [ب] ماجی (۵) در [بعضی نسخه] کشیده *

صبح بمكان آردده راه يورش نمود كه خندق پر آب داشت
و معويك طريق و اجتماع مقهوران بيش از ديگر جوانمب بود
بمجرد نمود فوج منصور اهل حصار بيكبار چندين هزار توپ
و تفنگ و ديگر ادوات آتشبازي رها كرده ري هوا را از ابر درد
تيره ساختند - و حقهاي باروت از بالاي برج و باره شراره ريز
و زمين و زمان از صوت توپها زلزله انگيز شد - دايير خان از وفور
جلادت و تهور رخ تافتن ازان آشوب گاه تجويز ننموده فيل سواره
بآب خندق راند - همراهان چون چنين دلادري از سردار مشاهده
نمودند عرق جرات حركت نموده دران رستخيز بلا (كه پردلان
دزگار را قدم همت ميلغزيد) يورش كردند - و حربه معيب
در پيوست - اكثره از عساکر اسلام را آن از آسيب زخم نگار و جمعه را
دزان بذل كوشش نقد جان نثار شد - پنچ تير بدليير خان رسيد
و بسبب سلاح مجروح نشد - و تير بسيار بر فيل مركوبش و حوضه آن
بذن شد - خان دلادر با جوفه بپاي حصار رسیده بدستيازي شجاعت
بپالاي ديوار برآمد - و با اهل ضلال برزم و قتال در آريخت
و پس ازان از جانب دروازه و ديگر اطراف نيز مردم داخل
حصار شده لوامي استيلا بر افراشتند - كفار مغلوب رعب و هراس
گشته بدر فرار زدند - و بعد فوت مير جمله خان مهار اليه بحضور
آمده ناميه سعادت بر آستان خلافت نورآگين ساختند - و در سال
هفتم بهمهراهي راجه جيسنگهه باستيصال سپوا بهونمله (كه ريشه

تمام حصار مقدور نبود) دلیر خان بهنوابدید سپه سالار محاذی
 برجی از برجهای کلان مورچال بسته بلوازم قلعه کشائی همی بهمت
 (۲) و از درون و بیرون جنگ در پیوست - و چون هر توپ (که بدرج و باره
 میرسید) از کمال استواری حصار جزگردد ازان بر نمیخاست
 و اثری از شکستن دیوار و افتادن کنگره مرتب نمیشد و سرزمینی
 بود تلب و خطر ناک [که در سوابق ازمنه در همین مکان لشکرهای
 عظیم هندوستان (که بعزیمت تسخیر آندیار (فته بودند) بخدعه
 آن قوم غدار دستخوش هلاکت و پایمال خرابی شده کھے جان
 بسلامت ازان درطه نیارد] لاجرم سپه سالار بریک ازان در دیوار
 یورش مقرر نمود - و دلیر خان را با برخی سران نبرد آئین بدان کار
 معین نمود *

اتفاقا یک ازان قوم (که از مدتها در ممالک پادشاهی بهزبرد
 و دریغولا در آحاد لشکر منظم بود) بمکراندوزی در مقام کینه توزی
 شد - و بصورت دولت خواهی اظهار نمود - که بر حقیقت این بوم
 و بر کماهی آگهی دارم - اگر برهبری من عمل نمایند افواج
 فیروزی را بموضی میبرم - که ازانجا یورش باسانی میسر آید
 و همان دم بمحصوران پیام فرستاد - که در فلان مکان (که اصعب
 جوانب آنحدر است) جمعیت و هجوم نموده مترصد باشید
 دلیر خان برهنموننی آن نابکار شب راه پیمود - هنگام ظهور تابشیر

زمین بدر رفت . و بعضی از مواضع پایاب غرقاب شد . و چوبها غلطیده نشان پایاب بر جای خود نماند . بدین سبب سوار و پیاده بسیار بلطمه امواج قضا غریق بحر هلاکت گشت . فتح خان پسر دلیر خان دران میدان رخت حیات بسیلاب اجل داد . خان شهابت نشان بعد گذشتن از آب بساحل مقصود رسید . و بکوشش دلیرانه اعادی را آردا دشت ادبار ساخته مجموع توپخانه آنها را بدست آورد . و پس از آراستگی شجاع بهراولی معظم خان در تسخیر مملکت آشام بمالش آن گروه نافرجام سعیهای شایان نموده همه جا شریک غالب بود . چون عساکر پادشاهی از دریای برهما پوتر (که از رودخانههای مشهور آن ولایت است) عبور نمود بپای شمله گدده رسید . آن حصنه ست متین آسمان رفعت . محاصره آن از نیروی قدرت و طاقته ارباب همعالبه افزون . و ساکنانش در سنگ باران حوادث از آسیب مذخریق فلک مصون . و از در جانب آن قلعه دیوار عریض رفیع استوار کشیده اند . که از جانب جنوب بطول چهار کوره مختهی میشود بکوه سر بچرخ دوار کشیده و از شمال تا سه کوره بدریای زخار مذکور رسیده . و آن هر دو را بدستور قلعه برج و کنگره ساخته درون و بیرونش خندق عمیق بزمین برده اند . و همه جا بتوپ و بادلیج و تفنگ و سایر آلات و ادوات جنگ مستحکم کرده قریب سه لک اسامی جنگجو دران فضا بقدم ثبات در مقام مدافعت ایستاده . از انجا (که محاصره

کشیدند - شیخ میر بکار آمد - و دایو خان کوششهای مردانه و تلاشهای
 دایرانه کرده زخم تیر^(۱) بر دست خورد - درین اثنا عساکر دیگر
 ضمیمه گردید - دارا شکوه جگر در باخته راه آوارگی سر کرد
 و پس ازان بکمک معظم خان میر جمله (که در اخراج شجاع از ولایت
 بنگاله مساعی جمیله بر روی کار آورد) تعیین گردید - و دران هنگامه
 (که آزمونگاه دلیری و دلادری بود) بذات خود تلاشهای مردانه
 بظهور آورد - که ناسخ داستانهای رستم و اسفندیار است *

چون در شعبان دوم سال جلوس معظم خان از محمود آباد
 بعزم عبور از مہاندی (که از انجا دو کرده است - و از بگله گهاٹ^(۳)
 پایان تر گذر پایا بے بهم رسیده بود) بر کنار آن ناله رسید فوج
 مخالف (که آنطرف آب بتزک و استحکام توپخانه پرداخته مستعد
 مدافعت بود) دست بانداختن توپ و تفنگ برکشود - نخست
 دایو خان بمیان همت و جلالت با سران دیگر فیل سوار بآب
 زده روان گردید - آنها در میان ناله بهادران را زیر تیر و تفنگ
 در گرفته آتش پیکار برافروختند - برخی از بسالت کیشان هدف
 نازک تقدیر گشتند - و بسیاری زخم برداشتند - و جمعی از صدمه
 پیکار بر گردیدند - و چون هر دو طرف گذر غرقاب بود در میان
 ناله از طرفین معبر چوبها بزمین فرو برده بودند - که نشان پایاب
 باشد - درین وقت بهسبب عبور لشکر آب بتلاطم درآمده (یک

ازینجا ظاهر میشود که بعد از شکست شجاع (که بمنصب سه هزاره
فایز شده) در همان ایام هزاره دیگر نیز افزوده باشد *
و بالجمله دلیر خان بهمراهی شیخ میر به عاقب دارا شکوه
از ملتان دستوری یافت - و در جنگ اجمیر (که دارا شکوه
سر قاسم دره دیوار استوار بر آورده سده سدید و حائل محکم
در پیش رو داشت - و جابجا توپ^(۲) و تفنگ و سایر آلات نبرد
و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر در پناه حمایت
دیوار همت بمدافعت و محاربت می گماشت) جزدو عالمگیری را
یورش بر مورچالش صورت نمی بست - تا آنکه نقش مراد از پرده
غیب برمفحّه شهود جلو گرگشت - که دارا شکوه برخی مردم را
بمدافعت و ممانعت کمان راجه راجرب بسمت کوهل پهاڑی
فرستاد - این جماعه دلیرانه قدم جرات از مورچال بیرون نهادند
و با آنها بجنگ در آویختند - دلیر خان از دست راسم توپخانه
با فوج خود سوار شده لوائی جرأت بجانب آن جسارت کیشان
برافراخت - و بعد از شیخ میر نیز از دست چپ سوار شده
بار پیوست - هر دو سردار باتفاق یکدیگر بر مورچال شاه نواز خان
(که بهمان سمت بود) حمله آور گشتند - و بازار کارزار گرمی
پذیرفت - این دو تهمتن بقدم شجاعت و مردانگی داخل مورچال
شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قیود انتقام

(۲) نفعه [پ] توپ و تفنگ نصب کرده *

میرزا راجه جیسنگه (که از پیشگاه خلافت اتالیقی و کار فرمائی لشکر برای رزیش - نفوذ بود) بمقتضای حال از مرافقت او خود را کشید - ناچار سلیمان شکوه از حیرت زدگی دلیر خان را طلبیده در صلاح کار مشورت نمود - او مرافقت و موافقت خود را مشروط برفتن شاهجهان پور (که آباد کرده بهادر و وطن افغانه است) نموده متعهد گردید - که درانجا سپاه از افغانان و غیر آن فراهم آورده هرچه صلاح حال باشد بعمل خواهد آمد - سلیمان شکوه قبل این کنکش کرد - راجه جیسنگه چون برین معنی آگهی یافت و دانست (که دلیر خان از خامی و بی تجربگی سود خود را از زیان شناخته نبرد تدبیر غلط باخته است) بمقتضای دوستی و مودتی که با او داشت با بلاغ نصائح دوستانه و تذکار مقدمات عاقلانه خان مذکور را ازین اراده فاسد (که غیر از خانه خرابی او و تبیله اش حاصل نداشت) باز آورد - و در عزمیت او آوردن بعثت عالمگیری با خود متفق و هم داستان ساخت - چون روز دیگر سلیمان شکوه بذکر قرار داد مذکور عزم مراجعت باله آباد نمود دلیر خان تمهید نموده با راجه جیسنگه در همان منزل ماند و بدین جهت بندهای پادشاهی ترک همراهی گردیدند - و دلیر خان سه چهار روز پیش از ملازمت میرزا راجه مابین سلیم پور و متھرا بتقبیل عتبه عالمگیری چهار دولت برافروخته باضافه هزار و هزار سوار بمذنب پنج هزار و پنج هزار سوار والا رتبه گمش

(مائراامرا) [۴۳] (باب الدال)

مخالف بودند) با هراول پادشاهی در آویختند - دلیر خان (که در مقدمه لشکر انتظام داشت) بزد و خورده درآمد - با آنکه چند ضرب شمشیر هراول دار و گیر باو رسید چون مسلح و ادبچی بود آسینه بر نداشت - پس ازان (که بطلب افواج حکم رفت) او نیز بشرف حضور فایز گردید - و در سال سی و یکم بنوازش نقاره مباحات اندوخت - و در سالک همراهیان سلیمان شکوه بمقابله شاهزاده محمد شجاع (که از خام خیالی و تباه اندیشی سر از اطاعت پدر والا قدر پیچیده پا از بنگاله پیش گذاشته دست تصرف بر اکثر محال خالصه دراز ساخته بود) منساک گردید - و بعد از تقارب فتنین در حوالی بغارس شجاع (که همواره گرفتار مستلذات نفسانی و گران خواب بیخبری بود - و از تدبیر کار و کدکاش روزگار اصلا آگاهی نداشت) مغلوب رمب گشته در بعرار گذاشت - و بے آنکه دست و بازو بکارزار برکشاید طفلانه دست و پای زده کشتی سوار روی فرار بسوی پتنه گذاشت - و سایه ان شکوه به معنائی ظفر رهگرایی تعاقب گردید - دلیر خان در جلدی این فتح باضافه هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار چهره عزت برافروخت - و پس ازان (که سلیمان شکوه حسب الطلب جد بزرگوار و پدر عالی مقدار از پتنه لوای معارفت افراخته بتمجیل تمامتر راهی گشت) در نواحی موضع کوه خبر هزیمت دارا شکوه و فرار او بجانب لاهور شکیب زبای احوال و تفرقه بردار جمعیتش گردید

(باب الاول) [۴۲] (مآثر الامراء)

و ديوانی خود فرمود - درینولا نیز بعضی کارهای سرکار بدر نامزد است - مرد پیرے سمٹ - خدا بیامزد *

(۲) * دلیر خان داوڑی *

جلال خان نام - برادر خود بهادر خان روهله است - چون در سال بیست و یکم مزاج اعلیٰ حضرت از بهادر خان باوصف خدمات نمایان و تلاشهای شایان در یساق بلخ و بدخشان از جهت اہمال و تهاونے (که در تعاقب نذر محمد خان و اغماض و خودداری که در کمک سعید خان در جنگ هفت روزہ اوزبک سرزده) منحرف و منزجر گردید سرکار فوج و سرکار کالپی (که در قبولش بود - و دوازده ماهه حاصل داشت) در عوض مطالبہ سرکار والا (که قریب سی لک روپیہ بود) ضبط شدہ فوجداری آن محال بجلال خان تفویض یافت - و از اصل و اضافه بمنصب ہزاری ذات ہزار سوار و خطاب دلیر خان و مرحمت فیل سرافراز گردید - و بتدریج پایہ اعتبار برافراختہ در سال سیم بہمراہی معظم خان میر جملہ تعیین دکن گشت - کہ در رکاب ظفر انتساب شاہزادہ محمد اورنگ زیب بتاخمت و تالان ولایت عادل شاہیہ پردازد *

روزے در اوان محاصرہ قلعہ کلیان شاہزادہ خود ترتیب افواج دادہ بجنگ اعادی برآمد - پسران بہلول خان میانہ (کہ ہراول

(۲) یا داؤد زئی باشد (۳) نسخہ [ب] اورنگ زیب بہادر (۴) در [بعضی

نسخہ] کہ در ہراول *

و منصف دیگر بر روی کار آمد (خان مذکور به صاحب مال و منزل و عزل منصب و جاگیر معاتب گردید - و بتازگی بدستگیری امیر الامرا حسین عای خان^(۲) ازان چار موجه بلا رخت سلامتی بهامن دکن کشید - و در ادرنگ آباد بهویلی سلطان محمود مشرف تالاب عذیری (که غلام مکان ببهروزمند خان مرحوم داده بود) مدتی گذرانید - و چون نوبت ریاست دکن بآصف جاه رسید حفظ خاندانش منظور داشته مراعات زبانی بهیار نمود - و قلعه داری ارک را (که بجز انزوا حاصله نداشت) تفویض نمود - پانزده شازده سال برین منوال بهر برد - الحال پسر ازو مانده ها نشین اوست - و در قلعه (که ویرانه بیش نیست) می باشد خان مومی الیه درین حالت هم بسیار خوش طعام بود - پسر سیوم کامیاب خان است - که با دختر مطلب خان منسوب شده - و ازو دختره مانده بود - که در زمان محمد فرخ سیر بعقد ازدواج حسین عای خان درآمد - اما صبیغه داراب خان مرحوم بمیر لشگری (که از نبائر میرزا حیدر صفوی بود) نسبت شده - پسر کلانش عسکر عای خان از دیر باز قلعه دار دهرپ دکن است - که در زمانت و متانت ثانی دولت آباد گفته اند - آصف جاه بمحض رعایت خاندانش چندی در حضور نگاهداشته متصدی جاگیرات

(۲) در [بعضی نسخه] وصف دیگر (۳) نسخه [ب] خان بهادر (۴)

نسخه [ج] هم خوش طعام بود (۵) نسخه [ب] دهرپ *

خان مذکور هنگامی (که ساعت اجمیر مضرب خیام پادشاهی
 بود) بران مکان شورش نشان تاخته کهدیله و سانوله و سایر^(۲)
 مذمکدهای آن نواحی را مهملار و مذهبدم ساخت - سه صد و چند^(۳)
 کس از راجپوتیه پای جهانمت استوار کرده یکے چان بدر نبرد
 در همین سال بیست و پنجم جمادی الاولی سنه (۱۰۹۰) هزار
 و نود هجری و دیعت حیات سپرد - سه پسر و یک دختر داشت
 نخستین محمد خلیل مخاطب بتربیت خان - که احوالش جدا
 سمک ترقیم یافته - دوم محمد تقی خان است - که با مدینه
 بهره‌مند خان بخشی کدخدا شده - پسرش مشهور بمین - که
 بعد از فوت پدر خطاب محمد تقی^(۴) خانی یافته - و در سال چهل
 و هشتم با دختر شایسته خان بن شایسته خان وصلت نموده
 خلد مکان او را بسیار دوست میداشت - در زمان خلد منزل بخطاب
 جد مادر می خون بهره‌مند خان ترقی پذیرفت - و در عهد جهاندار
 شاه چون امور وزارت بذوالفقار خان امیرالامرا برگزید و قبض
 و بهط سلطنت باختیار او تعلق گرفت خان مذکور بذابر قرابتی
 که داشت مرتقی مرتبه پنجهزاری گشت - و بعضی کارهای وزارت
 بدر متعلق گردید - پس ازان (که ببد سودائی کهنه معامل فلک
 در چهار سوی روزگار دکان حکمرانی جهاندار شاه تخته گردید

(۲) نسخه [ب] سانور (۳) نسخه [ج] صد و چند کس (۴) نسخه

• داراب خان •

پسر مختار خان سبزواری ست - برادر خرد شمس الدین مختار خان - هنگامی [که پادشاهزاده محمد ادرنگ زیب بهادر بقصد انتزاع سلطنت و استیصال داراشکوه (که بنابر انحراف مزاج اعلیٰ حضرت از جاده اعتدال رتق و فتق سلطنت بقبضه اقتدار خود آورده بود) از دکن عزیمت مستقر الخلافه نمود] مشار الیه در زمره کمکیان دکن رخصت یافت - پس ازان (که بمشاطگی اقبال عروس مقصود هم آغوش پادشاهزاده گردید) در اول وهله پیش از نخستین جاوس او را بخطاب خانی برنواخته بارسال فرمان تفویض قلعه دارمی احمد نگر سر بلند گردانید - و در آخر سال درم تغیر شده بحضور رسید - و در سال نهم از تغیر فیض الله خان بخدمت قراول بیگی امتیاز یافت - و پس ازان داروغگی بذوقخانه خامه نیز نامزد او شد - و در سال سیزدهم از تغیر عبد الله خان بداروغگی غسل خانه فرق اعتبار افراخت - و پستر از تغیر روح الله خان بخدمت آخته بیگی عزت اندوخت - و بعد ازان بحکومت اجمیر دستوری یافت - و در سال نوزدهم از انجا آمده احرار ملازمت نمود - و از تغیر ملتفت خان بمیر آتشی چهره افتخار بر افروخت - و بمیر ترکی اول نیز قامت قابلیت آراست - و در سال بیست و دوم با فوج شایسته بمالش و تعریک راجپوتیه کهزدیاه و بر انداختن بتخانه آن مکان مرخص گردید

اندوختن و سال چهاردهم بمرحمت خلعت و اسب و دیوانی
 صوبه خجسته بنیاد و بالاگهات برار و ملک تلنگانه (که مفتوح
 گردیده بود) نامیه بخش را منور گردانید . سال هفدهم باضافه
 پانصدی بین الاقتران تفوق جست . سال هیزدهم از اصل و اضافه
 بمنصب دوهزاری هفتصد سوار ببلندرتبگی گرانید . سال بیست
 و یکم چون دیوانی صوبجات برای رایان مقرر گشت از احرام عتبه
 خلافت بسته جبهه طالع را نورآگین ساخت . پس ازان (که پادشاهزاده
 مراد بخش باظهار ناراضامندی نسبت برای رایان پرداخت)
 سال بیست و دوم نام برده بجای مشارالیه بدیوانی هر چهار صوبه
 عام افتخار برافراخت . سال بیست و هفتم پس از عزل تعلقه مذکور
 بحضور آمده بدیوانی سرکار پادشاهزاده محمد مراد بخش
 تقرر پذیرفت . و پس ازان (که زمانه بکام هواخواهان عالمگیری
 شد) او بملازمت پیوسته بخدمات حضور مثل داروغگی داغ
 می پرداخت . سال هشتم عالمگیری بدیوانی بیوات قامت
 قابلیت آراسته و سال نهم ازان کار معزول گردیده سال شانزدهم
 مطابق سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سه هجری پیرایه هستی را
 برکنند . پسرانش دیوافکن و شیرافکن و رستم بخلاع ماتمی سرافراز
 شده نخستین سال بیست و چهارم بداروغگی داغ و تصحیح
 و خطاب معتمد خان چهره عزت برافراخت . و دوی دیگر نیز
 بمنصب در خور سرافرازی داشتند .

در سال دهم بنظم موبه برار رخصت یافت . پس ازان باز
بحکومت برهانپور مامور گردید . و در سال چهاردهم بملازمت
پادشاهی استسعاد یافته بنظم موبه آله آباد دستوری یافت . تاریخ
و عايش معلوم نشده . حمید خان پسر او بجرات و جسارت مفرط
نام بر آورده همواره مصدر خدمات پادشاهی بود . سال بیست
و پنجم عالمگیری درگذشت *

• دیانت خان حکیم جمالا کاشی •

سال اول جلوس فردوس آشیانی بخدومت دیوانی سرکار
ممتاز الزماني سرفرازي یافته سال چهارم از اصل و اضافه بمنصب
هزاری ذات دو مد و پنجاه سوار و تفویض خدمت دیوانی موبه
پنجاب از تغیر میر عبدالکریم مرتقی گشت . چون آثار دیانت
و امانت او در کارها بر روی روز افزاده بود بنابران سال پنجم
بخطاب دیانت خان و پستر باضافه مد و پنجاه سوار و تقریر
دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سپردند از تغیر رای کاسیداس
نامور شد . سال نهم باضافه دو مد سوار افتخار اندوخت .
و سال یازدهم پس ازان (که قلعه قندهار داخل ملک پادشاهی
شد . و پادشاهزاده محمد شجاع باحتمال آمدن شاه صفی دارای
ایران دران حدود بکابل تعیین یافت) او بدیوانی فوج همراهی
پادشاهزاده چهره عزت برانروخت . سال دوازدهم بخدومت داغ
و تصحیح منصفداران از تغیر عاقل خان عنایت الله سر بلندنی

پروا ختند . - کار بر اهل حصار تنگ شد . - زمیندار بوقت شب
 رهگرایی فرار گردید . - خان مذکور بعد ازین فتح بجهت بند و بست
 آن ولایت و استحکام قلاع و حصون و قلع ریشه فساد گمراهان
 قیره درون چنده دیگر دزان حدود توقف ورزیده و منکای خان را
 (که فوجداری پلاژن بر وفق پرایغ حضور بار تفویض یافته بود)
 آنجا گذاشته به پتند مراجعت نمود . - و پس ازان بحضور رسیده
 بهمراهی میرزا راجه جیسنگه بجهت مالش سیوای بهونسله تعیین
 دکن شد . - و از اصل و اضافه بمنصب پنجزاری چهار هزار سوار
 سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر گردید . - و در همان ایام
 بتفویض صوبه داری خاندیس مورد عنایت شد . - و فرمان رفت که
 یکی از اقارب خویش را با جمعی در بلده برهانپور گذاشته خود
 بهم مرجوعه پردازد . - خان شهابت نشان بعد تسخیر قلعه درمال^(۲)
 در اندامی محاصره حصار پرندهر بتجوز میرزا راجه با هفت
 هزار سوار بتاخت و تاراج ولایت متعلقه سیوا شتافته مواضع
 و قریات هوالی راجکده و مضافات کندانه را آتش زده بسیاری
 از قصبات را پامال نمید و غارت ساخته بمعسکر فیروزیه معاودت
 نمود . - و پستر بسرکردگی فوج برانغار میرزا راجه در تخریب ولایت
 بیجاپور کوشیده آریزشهای سترگ با عادل شاهیه نمود . - و در
 سال نهم از صوبه داری خاندیس تغیر شده طلب حضور گشت

سرزمین باستقهار قلاع متین و معروف طرق و مسالک از بسیاری جنگلهای انبوه و فزوننی گریوه و کوه دم نظوت و استکیار زده خویه هر میزیست (درینولا بتازگی عام استیدان بدسمی چهارت افراخیم و در ادای پیشکش تقاعد ورزید - خان مذکور بر طبق ورود فرمان پادشاهی رو بتمخیر آن آکا آورد - و نخستین قلاعی (که بحرحد ملک پادشاهی پیوسته - و بهشت گرمی آن دسمی تعرض ببرخی محلات سرکار والا دراز مینمود) بصعی فرادان برکشود - مرزبان آنجا مغارب ریمپ و هراس گشته هرچند ضعیف نالی نمود (که پیشکش مقرر شود - و از سر تقصیر او در گذشته به پتقه معادیت نماید) داود خان آنرا نا شنیده انگاشته در سال چهارم با لشکر آراسته بدان مرز و بوم درآمد - و بنزدیکی قلعه پلاون از طرفین مورچال قائم گردیده بازار کوشش و آویزش گرمی پذیرفت از پیشگاه سلطنت امان آن باطل پرست و اهلیم آن ولایت باو باعلان ایمان و قبول اسلام موکول و مشروط شد - آن ضالمت گیش شقاوت پزوه فطری اصرار بر طریقه کفر نمود - داود خان بکارزار متواتر و نبردهای مردانه آن گروه ضاله را برداشته بحصار شهر بند درآورد - با آنکه از کمال استواری کشایش آن بزودی در مرات اندیشه چهره نمی نمود از تائید غیبی بهادران رخس شجاعان برانگیخته بر سر مقهوران ^(۲) بحصار شهر بند رسیده بیورش و آویزش

بگذار الخلافه بمساعدت بخت جبهه ساي آستان خلافت گشت
و بعطای منصب چهار هزارى سه هزار سوار کامياب عزت و دولت
شده در جنگ شجاع بمردارى فوج طرح دست راست خلد مکل (۲)
متعین بود - پس از هزیمت او بهمت بنگاله بهمراهی معظم خان
میر جمله بتعاقب آن اداره دشت قرار دستوري یافت - و بعد
از وصول به پتقه بر طبق فرمان پادشاهی بصوبه دارى آنجا قیام
ورزید - و مقصوبش باضافه هزار سوار دو اسبد سه اسبد افزایش پذیرفت
و چون معظم خان در استیصال شجاع از سمت مخصوص آباد
مجانپ اکبر فکر همت گماشته بود مشارالیه مامور شد - که
با تأییدان خود و کمکیان صوبه از آب گفتگ گذشته بر سر تانده
(که بنگاه مخالف است) رفته بدفع او پردازد - تا از هر دو سو
کار بران مدبر تنگ گردد - خان مذکور برادر زاده خود را بنیابت
در پتقه گذاشته با سایر متعینه راهی گردید - و پستتر ضمیمه فوج
معظم خان شده بقطع و فصل آن مهم توجه مصروف داشت
و بعد اخراج شجاع از ممالک محروسه پادشاهی دارود خان از بنگاله
مراجعت نموده به پتقه آمد - و بتنادیب مفسدان حوالی پتقه
کمر عزیمت بر بست - زمیندار پلاون (که بمسافت چهل کوه
جنوب ریه پتقه واقع شده - و از بلده مذکور تا سرحد آن ولایت
بیست و پنج کوه است - و همواره زمیندار شقاوت آئین آن

مذكور را با عساکر پادشاهی اتفاق افتاد) داد دلیری و مردانگی داده نقد جان هرافشانند . شیخ داؤد در ملازمان شاهزاده بلذد اقبال سلطان دارا شکوه ملتزم گشته بجهت شجاعت و حسن اخلاق پایه قرب و اعتبار برتر افراخت - و در سال سیم بفوجداری متهرا و مهابن و جایسر و دیگر برخی محال (که از انتقال سعدالله خان بتیون شاهزاده مقرر شده بود) و خدمت راهداری مابین مستقر الخلافه اکبر آباد و دارالخلافه شاهجهان آباد با دو هزار سوار تعیین گردید و در همین سال بالتماس شاهزاده از پیشگاه خلافت بخطاب خانی سرافرازی یافت - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق دار سترسال مادا هراول بود - برادرش شیخ جان محمد بکار آمد و پس ازان (که دارا شکوه از مقابل عالمگیری فرار برگزید) او را برکنار دریای ستلج برگذر تلون (که معبر متعارف آن آب است) گذاشت - و پسترو آنروی آب بیاه را بقصد مدافعه استحکام داد و آخر الامر دارا شکوه از همت باختگی از لاهور بجانب ملتان رخت آوارگی بر بهت - داؤد خان بموجب اشاره کشتیها را سوخته و غرق نموده خود برخاسته بار پیوست - و همه جا راه موافقت پیموده در نواحی بهکر جدا شده از راه جیسلمیر بوطن خود حصار فیروزه شتافت - چون کار شناسی و سرکردگی او شهرت داشت همان ایام از بارگاه عالمگیری بارسال خلعت عنایت مستمال گردید - بعد معاودت راپات پادشاهی از ملتان

سیزدهم دهم (بیع الاول سنه (۱۰۸۱) هزار و هشتاد و یک هجری

و دیعت حیات سپرد *

(۲)

آن امیر ستوده شیم از کبار فضلاء زمانه بود - بزرگ نفسی
و نیک اندیشی مشهور - پس ازو تا حال از نوئیان بلند مقدار
کس (که فضیلت را با امارت جمع کرده باشد) در عرصه روزگار
نیامده - گویند چون بملازمه پادشاهی فایز گردید بجهت مباحثه
و مناظره علمی بملا عبد الحکیم سیالکوٹی (که بعلم و دانش
از اساتذہ باستانی سبقت برد - و به ازو در هندوستان نشان نداده
و حواشی خرد پند او بر جمیع کتب معتبره برهانی ست واضح)
اشاره رفت - میان هر دو فاضل در دو عطف (ایاک فعد و ایاک
نستعین) گفتگوی طولانی واقع شد - و بزمانی دراز کشید - علامی
سعد الله خان (که در علم عالم بود) همیز گشت - و آخر هر دو
برابر ماندند - ازان روز منظور نظر پادشاهی گردیده برتبه امارت
برآمد - و آنچه گویند (خان مزبور در انجام عمر بعام اهل فرنگ
مائل گردید - و اکثری از احکام تحریفات آن جماعه تکرار مینمود)
نظر بر فضل و کمالش استبعاد دارد *

* دؤد خان قریشی *

* پسر بهیمن خان است - از شیخ زادهای حصار فیروزه - که نوکر
عمده و معتبر خانجهان لودی بود - در جنگ دهلپور (که خان

(۲) نسخه [ج] به نیک اندیشی مشهور *

چون مدارج استعداد و قابلیت آن شایسته الطاف پادشاهی
مکرر ذهن نشین اعلیٰ حضرت گردید آن شاه فضیلت پرور دانا نواز
او را منظور نظر تربیت ساخته بمنصب هزاری مد سوار مفتخر
گردانید - و حکم شد که پیشکش روز یکشنبه تا یک سال در وجه
انعام مشارالیه وا گذارند - و پستر بافزایش منصب برنواخته
در سال بیست و نهم بتفویض خدمت بخششگری درم از تغیر
لشکرخان و عطای خطاب دانشمند خان و اضافه پانصدی دو صد
سوار بمنصب دو هزار و پانصدی ششصد سوار سرافراز گشت
و در سال سی و یکم بمنصب سه هزار و هشت صد سوار سر
برافراخته از تغیر اعتقاد خان بمعارج میر بخششگری مرقی شد
و در همین سال استعفاى خدمت مذکور نموده در دارالخلافه
شاهجهان آباد مندرجی شد - و در سال درم جلوس عالمگیری از سر نو
محفوف عوطف خسروانی گشته بمنصب چهار هزار و هزار
سوار پایه دولت برترافراخت - و در سر آغاز سال هفتم بمنصب
والای پنجهزاری بلند پایه گردید - و در سال هشتم بصوبه داری
و حراسه قلعه شاهجهان آباد دستوری یافت - و در سال دهم از تغیر
محمد امین خان بخدمت جایگاه میر بخششگری فایز شده بعطای
قلمدان و رمع نوازش یافت - و چون در سال دوازدهم الویه ظفر طراز
عالمگیری بجانب مستقرالخلافه برافراخته گشت نظم دارالخلافه
ضمیمه میر بخششگری قرار یافته بکار مرجع مرخص گردید - سال

اضطراب ز اضطراب دارد - و دراب او از نایابی علف تلف گشته -
 درین نزدیکی کمک هذو میرسد - اگر یکماه دیگر ثبات قدم ورزید
 مخالف بی نیل مطلب بر می خیزد - مع هذا آن گم کرده راه عقل
 و همت توفیق استقلال نیافت - بدولت این بیدولتی دولت
 چندین ساله خود را بر باد داد *

دانشمند خان *

ملا شفیعی یزدی - مدتها در ایران دیار باحراز فضائل
 و کمالات همت گماشت - و بعد از تحصیل علوم متداوله عقلیه
 و نقلیه برای اکتساب روزی از وجه حلال مبلغی از تجار ایران
 بعنوان مضاربیت گرفته بهندوستان فصاحت نشان (که دارالانتفاع
 اصحاب آمال و ارباب امانی است) آمده چندی در ادوی
 پادشاهی بهربرد - و از مستقر الخلافه اکبر آباد تا دارالسلطنه
 لاهور و ازانجا تا کابل همراه بود - پس از معارفت موکب خسروی
 از کابل بقصد انصراف وطن بپندر سورت رفت - ازانجا (که طالعش
 در بیداری داشت) و بختش بر سر یاری بود) مراتب دانش
 و کمالات او معروض فردوس آشیانی گردید - از پیشگاه سلطنت
 بمتصدیان مهمات پندر مذکور فرمان عزامدار یافت - که ادرا
 بدرگاه معالی بفرستند - او بقلاوژی سعادت و رهبری اقبال از
 سورت احرام حریم جهانبانی بسته نهم ذی الحجه سال بیستم و چهارم
 بتجهیل آستان دولت ابواب بهروزی بر روی روزگار خود کشود *

نداشت - عار دوام نمک حرامی و بیغیرتی (که تا دامن قیامت دست از گریبان روزگار او نخواهد برداشت) بر خود پهنیدید
 نهم مفر سنه (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری با اسباب
 و همراهان بیرون آمد - و با علی قلی خان سماجت بسیار نمود
 که تکلیف ملازمت شاه نکند - و اگر ناگزیر باشد در رخصت توقف
 در ندهد - علی قلی خان متعهد هر دو مطلب شده در باغ
 گنج علی خان مشهور بداغ گنج او را در خدمت شاه برد - و همان
 ساعت برفتن هندوستان مجاز گردید - با یک جهان شرمساری
 و زیانکاری بهندوستان آمد - چون کافر نعمتی و ناسپاسی او
 حامی عذر خواهی نگذاشته بود در شفاعت بر روی خود بسته دید
 با خاطر پراکنده گوشه خمول برگزید - تا بقیه حیات مستعار
 بهاتمام رسانید *

الحق در ناسرداری و کم همتی او حرفه نیست - که چنین قلعه
 استوار (که پنج حصن حصین گرد هم دارد - با چهار هزار مرد
 شمشیرزن و کماندار و سه هزار تفنگچی قدر انداز و دو ساله سامان
 قلعه داری از خزانه و آذوقه و سرب و باروت و سایر لوازم آن) در
 محاصره دو ماه از نامردی و پست فطرتی پای همت نیفشوده
 از دست داد - و زندگانی فانی را بر نیکنامی جاویدانی ترجیح
 نهاد - با آنکه جمعی شبها از بیرون مکاتیب بر تیرها بسته درون قلعه
 می انداختند - که لشکر قزلباش بسبب فقدان کاه و غله نهایت

مخاطر نبوده در جواب بنصیحت و موعظت پرداخت - لاجرم
آلوس نبخشید - و نایب داد - اما از همه شادی خان اوزبک
پیشقدم منهج نمکخراهی گشته با شاه راه پیغام و سخن را کرد *
چون درین اثنا قلعه بست از پر دل خان گرفته ادرا بخواری
گرفتار ساختند دولت خان همتی که نداشت زیاده تر برای
دادن عبد اللطیف دیوان قندهار را برای گرفتن امان نامه (که
سجل بدنامی او بود) همراه علی قای خان برادر (ستم خان
سپه سالار ایران) که از جانب شاه پیغام آورده بود - که بیش
ازین در مقام ستیز و آریز نبوده در سفک دم و هتک حرمت
خود و دیگران نکوشد) فرستاد - و خود از روی ظاهر مردم را
برفتن حصار بر فراز کوه تکلیف نمود - چون از صمیم قلب نبود
سود نه افتاد *

اگرچه میگویند (که آن بے همت اگر برهنهائی توفیق
و پیشوائی عزیزمت خود با جمعی بران معقل زمین و موئل متین
برمی آمد تا رسیدن کمک آسیبی بار و رفقای او نمی رسید) اما
نزد انصاف گزینان اقامت و استقامت او دران مکان تا سه ماه
(که شاهزاده محمد اوزنگ زیم بهادر با علامی فهامی سعدالله
خان دوازدهم جمادی الاول بیای حصار رسید) مقدور و ممکن
نبود - نعم آنچنان از غردای پاس ناموس (که مردان سردر
سیران در بازند - و برای حفظ آن بتلف جان و مال در سازند)

بمقام تندرہ ہمارے گماشتے - قلعہ دار ہر چند بضبط مداخل
و مخارج پرداختہ شرائط تیقظ و احتیاط رعایت داشت لیکن
از آسیمہ سری^۱ بمرتبہ سررشتہ تدبیر از دستش رفت کہ باستحکام
برجہای قلیج خانی پرداختہ - چہ قلیج خان از در بیانی
و احتیاط گزینی در ایام حکومت خود بر فراز کوه چہل زینہ
(کہ از انجا توپ و تفنگ بحصار دولت آباد و مندو میرسد)
برجہا ساختہ بود - تفنگچیان قزلباش دران برجہا جا گرفته آغاز
تفنگ اندازی نمودند - (روزے) شاہ خود سوار شدہ تحریض
بر یورش نمود - و تا سہ ہاس آتش قتال مشتعل ساختہ
معہذا کارے پیش نبرده برگردید - اما جمعی از بیجگری خاک
بیوفائی بر تارک اخلاص بیختہ نزد قلعہ دار بزبان بے حیائی
برگذازدند - کہ بحسب انعداد طرق^(۲) از کثرت برف درین نزدیکی
امید رسیدن کمک نیست - و از جد و کد قزلباش ظاہر میشود
کہ بزودی حصار منہجر خواهد گشت - بعد از تھخیر نہ ما را
بجان امان است - و نہ فرزندان ما را از اسیری - دولت خان
(کہ درین وقت بایستہ آتش این فتنہ بآب تیغ فرو می نشاند)
از بیجوہری و بددلی مضمون *

* بیت *

* ہر کجا زخم بایدت فرمود *

* گر تو مرہم نہی ندارد سود *

خان تاشکندی بصوبه دارى تته رخصت يافت . و در سال نهم
 بایسنقر جعلی را مقید ساخته روانه حضور نمود . آن فتنه اندیش
 یکم از به سر و پایان بود . که بحیال تباہ خود را بایسنقر (۲) که در
 جنگ شهرار سردار لشکر آن تیره روزگار بود . و پس از فرار
 بجانب قلعه کولاس مضاف تلنگانه سرے کشیده باجل طبعی
 درگذشت (شهرت داد . و ببلخ شتافت . نذر محمد خان دالی
 آنجا اراده خویشی نمود . چون دعوی او بصدق نپیوست و مسلمت
 بتوقع نیامد . بجانب ایران رفت . شاه صفی اگرچه بحضور
 نطلبید اما لخته تواضع نمود . از آنجا بسمت بغداد و دم آراه
 شد . پس از دیرے کام و ناکام دست اجل گریبانش گرفتند به تته
 آورد . دولت خان او را مقید ساخته بحضور فرستاد . و بقتل
 رسید . خان مذکور مدتها بحکومت آندیار گذرانید . و در سال
 بیستم بمنصب چهار هزارى چهار هزار سوار مباحات اندوخته
 از تغیر سعید خان بهادر بایالت فذدهار دستوری یافت . در آخر
 همین سال بمنصب والای پنجهزاری ذات و سوار چهره بلندنامی
 افروخت . ناکاه روزگار بدانجام بر سر بیمهري آمده اسباب خسران
 و نکال او آماده ساخت *

در ذی الحجه سال بیست و دوم شاه عباس ثانی دارای ایران
 در عین زمستان (که از کثرت برف کمک هذدوستان متعذر است)

(۲) در [بعضی نسخه] که در روز جنگ و

بمضور جنت مکالي ميرفت نگاه گرمه مي فرمود - بعد از نوبت شيخ
 مظهر عطفيت پادشاهي گشته بمنصب دُرخور استیاز يافت - چون
 در طالع عروجيه داشت در کمتر زمانه بمزيد قرب و خطاب خواجه
 خان سرافراز گشت - و بداروغگی منصبداران جلو (که خانه زادان
 معتمد مي باشند - و اين کار جز بیکه از معتبران نسزد) اختصاص
 گرفت - چون نوبت فرمانروائي باعلی حضرت رسيد در سال^(۲)
 جلوس بمنصب در هزار و پانصدي ذات هزار و پانصد سوار
 سر برافراخت - چون خالي از کار طلبي و جلادت نبود در جنگه^(۳)
 دهول پور با خانجهان لودي از پيش آهنگان و سبقت جويان سوان
 جند پادشاهي شده و داد شجاعت و دايري داده در عرصه
 مصاف زخمي افتاد - و اين پرداي و تيز دستی او دل نشين
 اعی حضرت شده بيش از پيش در صدد تربيت او گشته پایت
 اعتبارش افزود - در سال ششم بمنصب سه هزاري در هزار سوار
 کام دل اندرخته مخاطب بدولت خان گردید - و در همین سال
 به راهی شاهزاده محمد شجاع بتسخير قلعه پرينده مامور شد
 چون از بوهانپور پيشتر گذشت بتجوز مهابت خان سده سالار
 با سه هزار سوار بجانب احمدنکر تعين يافت - که بمالش ساهو
 بهونسا و تاخمت وطنش چمار کونده بودازد - و در سال هشتم
 محرم سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج از تغير يوسف محمد

(۲) نسخه [ج] در مهابدی جلوس (۳) نسخه [پ] از انچه خاني *

نمود (او را در فوج) که بتعاقب او تعیین یافت (بر نوشتند
و اینها باجمیر رسیده متوقف بودند - درین ضمن جنم مکانی
بخلد خرامش نمود - و موکم^۱ فردوس آشیانی ببلده^۲ و زور
پیوست - او دولت بار یافته سال اول جلوس از اصل و اضافه
بمنصب در هزار و دویست سوار و خطاب دیندار خان
و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب ناصیه^۳ بخت افروخته
بتفویض فوجداری میان درآب کامرانی انداخت - سال هشتم
(که از دارالسلطنه لاهور بجانب مستقرالخلافه معارفت پادشاهی
واقع شد - و اسلام خان با جمعی برای تنبیه مفسدان میان درآب
وخصمت یافت) مشارالیه نیز حسب الحکم همپائی او گزید - پستور
در همین سال بهمراهی شاهزاده محمد اوراک زوب بهادر (که
پشتگرمی افواج متعینه بمالش چهار سنگه^۴ بذیله رایس
عزیمت افراشته بود) دستوری پذیرفت - و بعد چندی مطابق

سنه (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج هجری بدار بانی پیوست *

(۲) * دولت خان منی *

مشهور بخراس خان - منی^۱ شعبه ایست از طوائف بهتی - که
در صوبه پنجاب برسم زمیندازی و قطاع الطریق میگذرانند
مشارالیه در اصل خدمتگار^۲ (و مال بردار) شیخ فرید مرتضی خان
بود - چون سرآغاز بهار شباب حسن نظر فریده داشت هرگاه با شیخ

[(۲) نسخه [ج] منی - یا منی باشد .

و چگونگی اوضاع او و قوفی تمام حامل نموده آگاهی دهد - خان
مذکور پس از وصول بخطه برهانپور از کمال فراست و دانائی
باطوار و گفتار خانجهان از قرار واقع و رسیدن بمبالغه بحضور
نوشت - که توقع بغی و شورش ازین سو محض توهم است
در حقیقت او دل بای داده است و مصدر امثال این امور
نمیتواند شد - بے وسواس او را طلب حضور نمایند - که احتمال
آشوب و فتور ملکی اصلاً نیست - اعلیٰ حضرت را بنوشته او
رفع تشویش شده خانجهان را از صوبه داری دکن معزول ساخته
بمنظم مالوه مامور فرمود - و دیانت خان را بتفویض قلعه داری
احمدنگر مورد نوازش گردانید - در آغاز سال دوم باضافه پانصدی
ذات هفتصد سوار هر قدر و منزلتش افزودند - چون سال سیوم
خطه برهانپور مطرح رایات پادشاهی گردید خان مذکور از اصل
و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار فرق افتخار
برافراخت - و در همین سال سنه (۱۰۴۰) هزار و چهارم هجری
در احمدنگر جهان فانی را وداع نمود *

* دین دار خان بخاری *

سید بهوده نام - از قرابتیان مرتضیٰ خان بخاری سمت - سال
هیزدهم جهانگیری بحکومت دهایی سر برافراخت - و پس ازان
(که مهابت خان مصدر گستاخی شده از پیشگاه سلطنت فرار
(۲)

♦ دیانت خان ♦

محمد حسین دشت بیاضی - دشت بیاض بلوکی سمک از
 بلوکات نهگانه مضاف ولایت تهمستان - مشار الیه از اعیان دیار خود
 است - و در تاریخ دانی یکنای روزگار بود - برهنمونی بخت
 اقبالمزد در جنیر داخل ملازمان فردوس آشیانی گشته بقرب
 و اعتبار فوقی عزت برافراخت - و در روز جلوس اعلیٰ حضرت
 بمنصب دو هزاره ذات و هشت صد سوار و انعام هشت هزار
 روپیہ کام دل اندوخت - چون از خانجهان لودی صاحب صوبه
 دکن بعد شفقار شدن جانت مکالی حرکتی چند سر زد (که
 مشعر بے اخلاصی نسبت باعلیٰ حضرت بل منافی راه و رسم
 دولت خواهی و نمک خواری بود) اعلیٰ حضرت اگرچه باقتضای
 وقت فرمان بحالی صوبه داری و منصب و جاگیر بدستور سابق
 اصدار فرمود اما در امر او سخت تردد داشت - که او مالوه را
 از مظفرخان صوبه دار آنجا گرفته متصرف شد - و جمیع سران
 و سرداران کمکی دکن گردیده و ایل او یزد - و نظام شاه بهبه
 تسلیم او ولایات بالاگهات را بار موید و معاون - مبادا سرے ببغی
 و طغیان برافرازد - در سال اول جلوس دیانت خان را (که بمقتضای
 عقل و سائی فهم اتصاف داشت) بواقع نویسی دکن مامور
 ساخته پنهانی اشاره رفتی - که بر مخفیات ضحیر خانجهان

بر انگیزخت [دریا خان از مجال تیول خود بسرعت برق و باد بظاهر
رسیده مالش بجز داده ازان مملکت برآورد - و چون در سال
سیوم باراده استیصال خانجهان لودی بلده برهانپور مرزد موکب
اعلی حضرت گردید دریا خان از تیول خود آمده شرف آختانبوس
دریافت - و دران هنگام مراعات آشنائی و هم الوسی بخاطر آورده
فرار گزیده بخانجهان پیوست - چون خانجهان از اعظم خان
صاحب موته دکن شکست خورده بدولتآباد شتافته اقامت ورزید
دریا خان از کتل چالیس گاتون بخاندیس آمده آتش نهیب و غارت
برافروخت - و بسبب تعیین شدن عبدالله خان بتادیب او
بدولتآباد برگشت - و در همان ایام بهمراهی خانجهان باراده
شورش افزائی مملکت هندوستان از خاندیس گذشته بمالوه درآمد
و چون از تعاقب فوج پادشاهی مجال درنگ نداشت از انجا
نیز راهی گشته رفت (که بسرزمین بندیده رسید) بکرماجیم
بسر راجه چهار سنگه خود را رسانیده بدریا خان (که چنداول
بود) درآریخت - و آن اجل رسیده از محنت نشسته باده حسا
ازد برنگرفته به محابا تخت - و دران زد و خورد تغنگ بدریا
خان رسیده کلاش تمام ساخت - یک پعرش با قریب چهار صد
افغان نیز مقتول گردید - در سال چهارم سنه (۱۰۴۰) هزار و چهل
سراو را در برهانپور بدرگاه پادشاهی آوردند *

مبلحق گردید و از آنجا با اتفاق در بفارس بموکمپ شاهي پیوسته
و قرار یافت که در سرزمین کنگیرا (که خالی از استحکام نیست)
ناله تونس^(۲) را پیش داشته عرصه مبارزت باید آرامت - پس از
تلاقع فریقین چون آثار غلبه از جانب فوج پادشاهی ظاهر گشت
نوکران جدید دریا خان (که از ساوک اد آزاده بودند) بے جنگ
راه هزیمت سپردند - دریا خان (که سردار دست راست
هرادل بود) نیز خود را بگوشه کشید - و پس از آن در جنیر
از بے حقیقتی از خدمت شاهزاده جدائی گزیده نزد خانجیان^(۳)
لودی (که صوبه دار دکن بود) شتافت - و باین بیوفائی اکتفا
نکرده سلسله جنیان خیالهای کاسد فاسد او گشت - و پس از جلوس
بهزاران ضرامت و استکانمت بملازمت رسیده بمنصب چهار هزاره
سه هزار سوار اختصاص گرفت - و تیولش در صوبه بنگاله مقرر گشته
بهمراهی قاسم خان صاحب صوبه آنجا تعیین گردید - و بعد از آن
پرگنه بنادر و غیره در صوبه خاندیس جاگیر یافته بیساق دکن^(۴)
مامور شد *

هنگامی [که ساهو بهرنسله باشاره نظام شاه (بنابر آنکه
خانزمان صوبه دار خاندیس و غیره بانتزاع قلعه بیر از تصرف
سید کمال نظام شاهیه شتافته) در ولایت خاندیس گردشورش

(۲) نسخه [ج] تولش (۳) نسخه [ب] از شاهزاده (۴) در [بعضی

ابراهيم خان چون از شکست يافتن احمد بيگ خان و پيوستن عبدالله خان و راجه بهيم آگهي يافت بتسوية مقرب پرداخته بمقابله آمد - چون همراهانش از صولت حدمات بهادران جنگ جو عذر تماسک از دست داده گريز پا گشتند ناچار با معدود کشته گرديد - شاهزاده بانعام يک لک رويه و چند زنجير فيل از جمله غنائم بنگاله دريا خان را مورد نوازش فرمود - و چون از بنگاله برگشته صوبه بهار بتصرف شاهزاده در آمد عبدالله خان با دريا خان برسم منقلا باله آباد شتافته اولين بظاهر آن بلده معسكر آراسته قلعه را گرد گرفت - و دومي بمانکپور بر ساحل گنگ فرود آمد - اتفاقا عبدالله خان او را بکمک طلب داشت - دريا خان تساهل بکار برد - و غيما بين غبار کدورت و نفاق برخاست - که درين ضمن؟ مهابت خان با سلطان پرويز بکنار گنگ پيوست - دريا خان نوازه و توپخانه از عبدالله خان درخواست - تا گذرها را استحکام داده لشکر پادشاهي را نگذارد که عبور نمايد - عبدالله خان عمدا تقاعد ورزید و بناخوشي همدیگر کار آقا برهم خورد - دريا خان (که بیدمستی غرور فتوحات اتمان خمر علاوه داشت) شرائط حزم و هوشیاری مرعي ننموده بضبط گذرها چنانچه باید پرداخت - مهابت خان کشتیها بهم رسانیده بگذر دیگر عبور نمود - ناچار دريا خان بعبدالله خان و راجه بهيم (که در چونپور جمع شده بودند)

* دریا خان زوهله *

(۲) داور زئی - ابتدا ملازم مرتضی خان شیخ فرید بود - پس ازان در ایام شاهزادگی ببندگی اعلی حضرت سعادت اندوخت و در جنگ دهل پور با شریف الملک نوکر سلطان شهریار ناهی بشجاعت برآرد پایگاه اعتبار برافراخت - چون ابراهیم خان فتح جنگ صاحب صوبه بنگاله در مقابله شاهزاده بیک کردهی اکبرنکر در مقبره پسر خود محصور گردید ازانجا (که نواره بدست او بود - و عبور فوج از دریای گنگ بے کشتی میسر نمیشد) دریا خان با پانصد افغان برهنمون تیلیه راجه از گذر غیر متعارف گذشته هنوز ده درازده اسپ هم آنطرف دریا نرسیده بودند که فوج ابراهیم خان بممانعت در رسید - دریا خان پای ثبات ورزیده بجنگ پیوست - و عبد الله خان (که نیز میخواست از همان راه بگذرد) از مشاهده این حالت عنان کشیده متوجه گذر دیگر گردید - ابراهیم خان احمد بیگ خان را متعاقب بکمک مردم خود فرستاد - شاهزاده ازیں خبر راجه بهیم را تعیین فرمود - که عبد الله خان را همراه گرفته خود را بدریا خان رساند - اما هنوز آنها نرسیده بودند که دریا خان در مرتبه چپقلش نموده مخالف را اداره دشت هزیمت ساخت - و بهبیم پا پیادگی نتوانست تعاقب نمود *

لیکن از آشوب خاطر پدر جوانش را با برادرزاده بعبدالله خان
مهره - دیوانه را هوئے بش امت - او از سفاکی آن در بے گناہ را
بقتل آورد - و بس ازان (کہ سلطان پرریز و مہابخت خان برہن
ماجرا مطلع شدند) ہرمیند ازان بنگالہ بتاکید ہرنکاشتند - کہ
ہست تعرض از دامن حالش کوتاہ داشتہ روانہ این ہودہ نمایند
چون در آخر سال نوزدہم داراب خان ہموکپی سلطان پرریز
پیوستہ دران اثنا فرمان جنت مکانی بمہابخت خان رسید - کہ
در زندہ داشتن آن بے معادلت چہ مصلحت است - باید کہ
نود سر آن سرگشتہ بادیکہ فلات را بدرگاہ فرستد - مہابخت
خان کاربند حکم گشتہ همان ساعت سرش را از تن جدا ساختہ
روانہ نمود *

* ع *

۱۰۳۴ (۲)

* شہید پاک شد داراب مسکین *

تاریخ است - گویند مہابخت خان اول سرش را در خوانے پوشیدہ
بغام تربز پیش خانخانان (کہ در قیدش بود) فرستاد - خانخانان
دیدہ گفت بلے تربز شہیدی ست - داراب خان جوانہ بخوابیا
آراستہ و سردار با وقار و مدبر شجاع ہوں - بہادری و آوردن
(کہ از در دکن شد) دران وقت از دیگرے نشدہ - اما نقش
طالع او درسمت نداشت - از جانب شاہی مانده و از طرف
پادشاہی راندہ مآل کارش بخذلان و نکال انجامید *

(۲) نکتہ [ب] داراب خان مسکین - اما بقینا غلط است *

بکرمادیت (۱) که عمره در لست شاهی بود (با داراب خان در برابر
الحکر پادشاهی گذاشت . اتفاقا در هنگام تلافی فریقین گفتگی برآجه
رسیده در گذشت . و انتظام فوج برهم بخورده . داراب خان نیازست
بای همیت افشرد . برگشته بشاهزاده پیوست *

و چون جناب شاهی باقتضای وقت از برهانپور خانخانان را
بمصالحه نزد مهابت خان رخصت فرمود و آن کهن سال طومار
حقیقت و وفا را بآب نسیان شسته بمخالف پیوست داراب خان
با اولاد و احفاد خانخانانی مقید گردید . و پس ازان (که ولایت
بنگاله بهوزر تصرف در آمده تسخیر چهار نصب العین شاهی شد)
او را مجبوردا مشمول عواطف ساخته بحکومت بنگاله برنواخت
و زنش را با یک دختر و یک پسر و برادرزاده برسم یرغمال
همراه گرفت . و چون شاهزاده بعد از جنگ تونس بنارس (۲)
از همان راه اعزام دکن گردید . مشور طاب بزام داراب خان رقم نمود
که خون را بسرمعت بگدای (که درازا بنگاله است) رسانید
ملازمت دریابد . او از ناراستی مروت حال را طور دیگر دیده
در جواب برلوشنت . که بزمید ازان اینجا متفق گشته مرا در محامره
دازدن . نمی توانم رسید . اگرچه بنا سازی و تساط بومیان هم واقعی
بود اما از هم از رفاهت محمدا به او قبی ساخته بتفاد خود را زیان زده
مقیست ساجنت . شاهزاده بتفادانی عروقت دست ازو برداشت

و سالما و غانما بار در معارفت نمود . پس ازان غنیمت داخل رسد
 غله را قسمی محدود کرد که از عسرت و گرانی کار بصعوبت کشید
 ناچار از گریه و روناکپیری فرود آمده ببالا پور معسکر آراست
 چون تسلط و استیلا برزاتان دکن بجائی رسید (که قدم چرات
 و بیباکی پیش نهاده از آب نریده گذشته بنهب و تاراج محالات
 ماله پرداختند) شاهزاده شاهجهان کربت ثانی دستوری دکن یافته
 سال شانزدهم ببلده برهانپور نزول فرمود . افواج قاهره تا آب گدگ
 در تاخت و تخریب ملک نظام شاهیه کوتاهی ننمود . و کهرکی را
 (که اقامت جای ملک مخیر بود - و او یکرور پیشتر از دهنول فوج
 با نظام الماک بقلعه دولت آباد در خزیده) ویران و بی چراغ
 ساخت . ناچار ملک مخیر براه عجز و استکانیت در آمده چهارده
 کرد دامن از محالات متصله ملک قدیم پادشاهی و پنجاه یک روپیه
 نقد را برسم پیشکش متعهد گردید . شاهزاده در سال هفدهم^(۲)
 حسب الطامع بدر بزرگوار برای یساق قندهار با خانخانان
 و داراب خان از دکن روانه شد *

چون زمانه نیرنگ ساز بازی دیگر انگیزست (که سزوح ملالت
 و کدورت پیمابین پادشاه و شاهزاده بجائی کشید که کار بجدال
 و صف آرایی انجامید) شاهزاده از حق شناسی تامل فوج
 پادشاهی بر خود قرار نداده از راه راستی عیان بر تافت . و راجه

گفت - که هر دو بصر کار خوب کردند - و دوم خلف الصدق از جلال خان است - که ذکر او بزبان خامه گذشته است *

• داراب خان میرزا داراب •

بسر دوم خانخانان میرزا عبدالرحیم است - همواره بهمراهی پدر در جنگ و یورش کارهای نمایان می نمود - خصوص در جنگ مهرکی (که شهر آفاق است) برفاقت برادر کلان خود شاه نواز خان مصدر تروند عظیمه گشته باضافه منصب سرافرازی یافت - چون در سال چهاردهم جهانگیری پیمانه زندگی شاه نواز خان مالا مال گردید او از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاره ذات و سوار مورد عواطف شده بجای برادر بسرداری موبه برار و احمدنکر نام زد گردید - و در سال پانزدهم (که ملک انبر حبشی از عهد و پیمان خود تخلف نمود - و نهضت پادشاهی را بولایت دور دست کشمیر قابو انگاشته دست تصرف بحدود پادشاهی دراز ساخت) اکثر امرا تهنات را گذاشته نزد داراب خان فراهم آمدند - و خنجر خان حارس احمدنکر متحصن گشت - داراب خان فوجها را ترتیب داده متوجه بالاگهات گردید - برگیان عنبری بر دوز او هر روز سایر و دایر بودند - مکرر مبارزتهای سترگ رو میداد - و هر مرتبه آن قیره پختان جمع را بکشتن داده راه هزیمت می سپردند *

روزی داراب خان جوانان خوش اسب همراه گرفته بر بنگاه مخالفین تلخ - و کارزار عظیم در پیروسته لوی فیروزیه افراشت

پادشاهی حساب کنند . و زعفران (که بهتر از کشمیر است) از خریدار
 هر سر منی (که بون در سیر جهانگیری است) چهار درپیه میگیرند
 و عمده حامل راجه هر جریمه است . که یانبدک تقصیر مبلغ
 کلی میستانند . معینا همگی مداخل او تخمینا یک لک درپیه
 خواهد بود . و آن ولایت بقدر تذخواه هزاره ذات و هزار سوار
 است . چون راجه آنجا خالی از وجاهت نبود حکم شد که فرزندان
 خود را (که در ایام جنگ بی پناه زمینداران قرب جوار فرستاده)
 بحضور طلبند . تا از حبس موبد رهائی یافته یا سودگی روزگار
 بسر خواهد برد . و اطاعت امر نموده مورد نوازش گردید
 دلاور خان پس از زمانه باجل طبعی درگذشت . جمال خان پسر
 کلانش در زمان فردوس آشدانی به همراهی مهابت خان تعیین بود
 در محاکمه دولت آباد (دوز سر دیوان برای مقدمه حرفهای
 تند در میان آمد . مهابت خان گفت . هر که در کار پادشاهی
 میاهل خواهد کرد پابوش خواهد خورد . جمال خان شمشیر
 عام نموده بر سرش آمد . میرزا جعفر نجم ثانی (که عقب سراو
 نشسته بود) بر چستیه جمال خان را در بغل گرفت . پسر او (که
 خرد سال بود) بیک چمدنر کار میرزا تمام کرد . خان زمان
 قیز دستی نموده جمال خان را از پادشاهی و بضرب دیگر
 کار پسرش باغرسانید . گویند مهابت خان نشسته بود . همین قدر

چون آب بنهایت تندی و شورش میگذشت ^(۲) جاله بسپیل فذا رفت
و شصت کس غریز بحر عدم شدند - تا چهار ماه و ده روز درگذشتن
آب هر تدبیری که میکردند بجائی نمی رسید *

اتفاقا شب جلال خان پسر رشیدش برهنه منی زمینداره
از جائی (که مخالف را گمان گذشتن نبود) سلامت گذشته
هر هر راجه رسیده کزای فتح بلغ آوازه ساخت - اکثری علم
تینغ خون آشام گشته بقیة السیف جان بتک پا بیرون بردند - یک
دران شورش بر راجه رسیده خواست بشمشیر کارش تمام کند - گفت
من راجه ام - دستگیرش ساختند - دلاور خان از آب عبور کرده
بمذیل (که حاکم نشین آن ملک است - و سه کوه مسافت داشت)
درآمد - و راجه را همراه گرفته در سال پانزدهم بملازمات جنت مکانی
در نزدیکی باره مره (که دروازه کشمیرش می نامند) سعادت
اندرخت - و بگونگون نوازش اختصاص یافته بمنصب چهار هزار
ذات و سه هزار و پانصد سوار سر برافراخت - و محصول یک ساله
ولایت مفتوحه در وجه انعامش مرحمت شد *

در کشتوار رسم نیست که راجه از زراعت خراج بگیرد - بر سر
هر خانه هر ساله شش سستی (که زرے ست مسکوک - که از حکام
کشمیر مانده - و یک و نیم ازان بیک روپیه است) مقرر دارند
و در سواد معامله پانزده سستی را (که ده روپیه باشد) بیک مهر

(۲) نسخه [۱] بسپیل فذا (۳) نسخه [ب] دوازده روز *

گزیو . و هر چند بهادران دامن اتحاد بر کمر معی بر زدند (که
ازان پل در گذرند) آنها نوعی بمداغنه و مقابله می پرداختند^(۲)
که میسر نمی آمد . چون روزه چند کشید راجه از لابه گری
و حیلہ سازی پیغام مصالحت در میان آورد . دلاور خان خوف او
گوش نکرده اهتمام شایسته در گذشتن آب بکار برد . تا روزه
جمال خان پسر کلانش با جمعی بشنا ازان دریای زخار عبور نموده
بجنگ در پیوست . مخالف تخت پل را شکسته راه گریز سپرد
دلاور خان باز پل را استحکام داده لشکر را گذرانید . و در بهذکرکوت
معسکر آراست . از آب مذکور تا دریای چذاب (که اعتضاد قوی
آنها بود) دو تیر انداز مضافت باشد . و کنار آن کوهی ست رفیع
دشوار عبور . بجهت آمد و رفت پیاده طذابهای سه تہ تعبیه
نموده و میان دو طذاب چوبهای مقدار یک دسمت پهلوی یکدیگر
مستحکم بسته یکسر طذاب را بر قلعه کوه و سردیگر را دران طرف
آب مضبوط ساخته اند . و دو طذاب دیگر یک گز ازان بلند تر نیز
تعبیه کرده . که پیاده بران چوبها پا گذاشته طذابهای بالا را
بهر دو دسمت گرفته از فراز و نشیب می رفته باشند . تا از آب
بگذرند . و این را در اصطلاح مردم کوهستان^(۳) زیبه گویند . آنها هر جا
مطافه بستان زیبه داشتند به بذرقچی و تیر انداز استحکام داده بودند
دلاور خان جالها بر ساخته خواصن جوانان را از آب بگذرانید

(۲) یا مقلله باشد (۳) در [بعضی نسخه] زیبه . یا زیبه باشد *

مواضع حق شناسی و تدوین محفوف عواطف خهرانی شد .
و در سال هشتم به همراهی شاهزاده شاهجهان در مهم رانا تعیین
گشت . و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت
از تغیر احمد بیگ خان کابی بصاحب صوبگی کشمیر مهابی
گردید . و از روی کار طلبی و راد مردی در تسخیر لگای کشتوار
(که از شهر کشمیر تا معموره آن شصت کرده مسافت است)
مصابی بهادرانه بکار برد *

تفصیلش برسم اجمال آنکه در سال چهاردهم جهانگیری دلاور
خان با ده هزار نفر از سوار و پیاده جنگی عزیمت فتح اندیار^(۲)
پیش نهاد همه ساخت . و چون گریوه و کتل صعب المور
واقع شده راه برآمد اسپ نبود بذابران اسپان سپاه را بکشمیر^(۳)
برگردانیده معدود را احتیاطا همراه گرفت . جوانان نبرد جو
پیاده بر فراز کوه برآمده منزل بمنزل جنگ گذار می رفتند
بعد پیمودن نهیب و فراز بسیار و کوههای دشوار گذار بگذار
دره ای مرب نایره قبال بین الفریقین ملتهم گردید . مرزبان آنها^(۴)
از کشته شدن عای چک^(۵) (که بدعوی وراثت کشمیر در پناه او
شورش افزائی داشت) دل بای داده راه فرار پیش گرفت . و از
پله گذشته در بهدرکوت (که آن طرف آب واقع است) توقف

(۲) نسخه [ب] عزیمت آن دیار (۳) نسخه [ج] اسپان را بکشمیر (۴)

نسخه [ا ب] مرزبانان آنها (۵) در [اکثر نسخه] امان چک *

عرض اعتماد الدوله از حبس محظور رهائی یافت . سال هشتم جلوس جنت مکانی بتفویض خدمت عرض مکرر سرپا شد گوید و سال یازدهم از خدمت مرقوم موزول شده بهمراهی پادشاهزاده سلطان خرم و مهم دکن تعیین گشت . دیگر احوال از معلوم نیست *

• دلاور خان کاکره

ابراهیم نام داشت . بدآ برفاقت میرزا یوسف خان رضوی روزگار میگذرانید . از یازوی بخت بیدار در معامه اکبراج و ابهراج بحضور جنت مکانی در کتیره^(۲) خاص و عام آورد نمایان کرده زحماتها برداشت . و این خدمت باعث ترقی او گشته بمنصب مناسب اختصاص یافت . و در مبادی جلوس جنت مکانی بصوبه دارمی لاهور سر برافراخته رخصت گرفت . بقصبه پانی پتی رسیده بود که بغی سلطان خسرو و آمدنش شفته زه و زان را از آب چون گذرانید . و خود بر جناح استعجال متوجه لاهور شد و پیشتر از حضور بحضار قلعه لاهور درآمده باستحکام برج و باره پرداخت . و چون خسرو بهوالی آن شهر پیوسته ابواب و دروازه محدود یافت . بلازم محاصره و فراهم آوردن لشکر اشتغال نمود و از درون و بیرون نایره قتال و جدال اشتغال پذیرفت . و چون افواج پادشاهی در تعاقب بود بزرگي تسخیر شهر متعذر دانسته دست از محاصره برداشت . دلاور خان بحسن خدمتی و بتقدیم

(۲) در [بعضی نسخه] کتیره

(مآثر الامراء)

[۸]

(باب الدال)

کردند - اتفاقاً خودش قائم ماند - اما دستار از سر او افتاد^(۲) .
شاهزاده از روی توانم خود برخاسته دست خانخانان گرفت
و معذرت خواست که عالم نشه بوده - دولت خان دست دراز کرده
دستار شاهزاده برداشته بر سر خانخانان گذاشته بخانه اش آورد
با آنکه این روایت مستبعد عقل می نماید با نقل هم مطابقت نمیکند
چه آنوقت دولت خان در رفاعت شاهزاده بود - نه به همراهی
خانخانان - کما لا یخفی علی اهل التبع - از پسرانش محمود
سودائی گشته کارش بدبوانگی کشید - از چاره گری لخته بهی
پذیرفته بود - در سال چهل و ششم بیازش شکار برآمده از همراهان
جدائی گزید - نزدیک قصبه پال با کولیان در آویخته فرو شد - دیگر
پیروی مخاطب بخانجهان لودی سمت - و احوالش بشرح و بسط
در سالک تحریر مذخرط گشته *

* دیانت خان قاسم بیگ *

از امرای عهد جنت مکانی ست - در مزاج پادشاه راهی برودن ساسی
و حاضر باشی داشت - بعد از آنکه پیش آمد اعتماد الدوله صورت
گرفت او چون حرفهای نا لایق نسبت بمومی الیه در حضور
پادشاه بر زبان آورد پادشاه خاطر اعتماد الدوله مقدم داشته او را
حولاً آصف خان ابوالحسن نمود - که در قاعه گوالیار (که تعلق
بخان مرزبور داشت) محبوس سازد - پس از چند روز حسب

و مردانه از لشکر برآمد . اما افغانان هجوم کردند . و خانخانان
جهت ابرای ذمه خود بر مرد درازا شهباز خان تا شام نشستند
شهباز خان برآمده میرزا را در کنار گرفت . و رخصت خانه داد
روز دوم خانخانان دولت خان را بخانه اش برده استشفاع نمود
شهباز خان اسب و خلعت داده گفت - که شما امام لشکرید
همیشه پیش میرفته باشید *

گویند وقتی (که شیخ ابوالفضل صاحب مدار مهمات دکن شده
آمد) (روزی در مجاهه) (که خانخانان هم نشسته بود) تقریبا
شیخ گفت - که شمشیر هندی در کتب مینویسند - ما ندیده ایم
دولت خان کزایه فهمیده شمشیر علم نمود - و گفت که تیغ هندی
این است - اگر بر سر زخم تا دبر رسد - خانخانان دست او را
گرفته بیرون آورد - و شیخ بسیار بیدماغ شد - باز خانخانان
بالکاح و اسام بخانه شیخ برده معذرت خواست - شیخ برخاسته
در آغوش کشید - و فیل و خلعت داده گفت - که هرگز کزایه
در خاطر نبود *

غریب تر آنکه در ذخیره الخوانین آورده - که چون شاهزاده
دانیال از خانخانان غبار خاطر بهم رسانید از جوش برنای بیکی
از خلوتیان او باش منش اشاره کرد - که هرگاه خانخانان بپای
نوم بپا و تکانش دهد که از قلعه برهانند (که مشرف بدریای
تبتی ست) پائین افتد - چنانچه (روزی این سلوک را با خانخانان

آسیو روانه حضور شد دولت خان را بکمک میوزا شاه رخ (که بهاسپانی آن مرز بوم نگهداشته بود) گذاشت - آخر سال چهل و پنج سنه (۱۰۰۹) هزار و نهم هجری بازار قولنج در احمد نگر بمساط هستی در پیچید - از ابطال رجال و سرآمد شجاعان روزگار بود - عرش آشیانی از جرأت و جسارت او همیشه توهم داشته - گویند چون خبر فوتش رسید فرمود - که امروز شیر خان سور از عالم رفت حکایات غریب از نقل کرده اند *

گویند شهباز خان کذبو چون در سنه (۹۸۶) نهمصد و هشتاد و شش سال بیست و چهارم بتادیب راندا تعیین شد نهایت توره و مضابطه بکار میبرد - خود با چند پرستار پیش پیش میرفت همه منصبداران و نوکران همراه قور می آمدند - و یسارلان بمرتبه اهتمام می نمودند که گوش اسپ کسی از دیگره سبقت نمیگرد - (روزه خانخانان) که نیز کمکی بود) همراه او اسپ سواره میرفت - دولت خان (که از فوج برآمده راه می پیمود - و بمنع یسارلان ممنوع نمیشد) باشاره شهباز خان (که سبکسریها بسیار داشتند) ^(۲) عبدال خان برادرش اسپ را مهمیز زده چوبه برپوز اسپ دولت خان زد - او شمشیر برآورد چنان بر ساغری اسپش زد که بزمین افتاد - شهباز خان بلاشکریان گفت بگیرید - گویند در آن روز دولت خان طرفه تیز دستیها و کارنامه بمعرض ظهور آورد

سرکشان پی سهر لشکر تاراج گردید - روز دوم او نیز مطابق سنه
(۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجری رخت هستی بعالم عقبی
بست - چون کار طلبی با بیغرضی و مزاج دانی فراهم داشت
عروش آشیانی از فوت او تاسف نموده بتسلیمی مادرش بر زبان آورد
که او در تمام عمر سه سال از ما جدائی گزیده - و از تو چندین سال
پس مفارقت او بر ما دشوار تر باشد *

* دولت خان لودی *

(۲)
شاهو خیل است - ابتدا ملازم خان اعظم میرزا عزیز کوکه
بود - چون از گذاردی و کار آگهی فرادان بهره داشت در هنگامی
(که همشیره میرزا کوکه بمیرزا عبدالرحیم خلف الصدق بیروم
خان خانخانان منسوب گردید) خان اعظم ادرا بمیرزا سهر - که
اگر عزم بلند داری و خطاب پدر میخواهی این مرد را عزیز نگهدار
دولت خان مدتها بهمراهی میرزا عبدالرحیم میرزا خان کارهای
شایسته بجا آورد - و در فتح گجرات (که در جلدوی آن میرزا
بخطاب خانخانانی فایز گشته) شریک غالب بود - در یورش تنجه
و یساق دکن خدمات نمایان او زبان زد عالم است - و مشهور الامنه
و اقواء - بمنصب هزاری داخلی خانخانان رسیده بود - که شاهزاده
سلطان دانیال بخواش تمام نوکو خود ساخته بمنصب دو هزاری
سرافراز نمود - و چون شاهزاده از احمد نگر بادای تهنیت فلج

و لا شتافته مورد عاطفت بیکران گردید - سال بیست و دوم سرکار
 رنتپور در تیل او قرار یافته بایالت صوبه اجمیر چهره اعتبار
 اخروخت - چندی درانجا کامران مانده در برانداختن سرکشان
 و دلدھی زبردستان جوهر نیکو بزدگی بر روی کار آردن - تا آنکه سال
 بیست و پنجم ارچلا پسر بابهدهر و موهن و سور داس و تلوکسی
 برادر زادهای راجه بهارامل بے اجازت راجه از پنجاب بقصبه
 لونی^(۲) (که دطن اینها بود) (سیده شیوه بے راه) وی پیش گرفتند
 دستم خان مراعات الوس کچه واهه منظور داشته بلوازم اندرزگوئی
 پرداخت - و مدارای او بر سرکشی آن بد نهادان درشتی طلب افزود
 دین ضمن از بارگاه خلافت فرمان رسید - که آن فتنه اندیشان را
 به بیم و امید سر حساب سازد - و الا بهزای کردار رساند - خان
 مذکور از عجولی سر رشته تدبیر گسیخته بے آنکه، لشکر فراهم شود .
 بر سر آنها رفته بجنگ پیش آمد - هر سه برادر زادهای راجه بهارامل^(۳)
 پی سپر راه عدم گشتند - ارچلا (که سر حلقه فتنه سازان بود) در پناه
 مزرعه جوار کیمین فرصت داشت - دفعه دستم خان گویان بمعرکه
 آویزش قدم نهاده خان مذکور را زخم کاری برچه رسانید - او با وجود
 چنین جراحت بشمشیر کار حریف را تمام کرد - و خود از بد حالی
 بزمین آمد - مردم بر اسب سوار کردند - تا جنگ باقی بود دلدھی
 مردم میکرد - تا آنکه بقیه بد نهادان رو بفرار آوردند - و بنگاه

(۲) [ب] لونی (۳) [ب] سر بنگاه آنها .

هر صفحه تصویر نگاشته در دوازده جلد قرار داد - هر جلد مشتمل بر یکصد ورق - و هر ورق یک ذراع^(۲) - و آن محتوی بر دو مجلس تصویر - بر صدر هر مجلس حالات و واقعاتی (که بآن صفحه متعلق است) عبارات مرغوب بحسن انشاء خواجه عطاءالله منشی قزوینی مرقوم گشته - پنجاه کس از مصوران بهر آن قلم اول باهتمام زار الملک همایون شاهي میر سید عالی خدایي تبریزی و آخر بسرازمی خواجه عبدالصمد شیرازی صورت گری نموده - الحق کتایه شده از مختصرات عرش آشیانی که نظیر آن هیچ دیده ندیده و عدیل آن در سرکار هیچ پادشاهی نبوده - بالفعل در کتابخانه پادشاهی موجود است *

* دستم خان *

دستم تیمستانی از امرای سه هزارگی اکبری صفی - مادرش بی بی بخیه دنگی با ما هم^(۳) آنکه جهت مند بود - در محل پادشاهی آمد و رفت داشت - او در خدمت عرش آشیانی تربیت یافته سال نهم همراه میر معز الملک بتعانت عبد الله خان اوزبک تعیین شده سال هفدهم در کومکیان خان اعظم آنکه تعینات گجرات گشته در جنگ محمد حسین میرزا کوششهای بجا نموده علم ناموزی افراخت - پس ازان حسب الحکم همراه خان اعظم ب.لازمیت

(۲) نسخه [ج] جدانی یا جدایي باشد (۳) در [بعض نسخه] ترمذی

(۴) در [بعض نسخه] تخته بیگی *

از فرط وفاکیشی و خداوند پرستی وقت مردن وصیت نمود - که پدای
 سگ پادشاهی (۲) که سابقا گنبدی بر سر آن بنا نموده) مدفون سازند
 چه در سوابق ایام سگ از کمال وفاداری پیوسته بر آستان عرش آشیانی
 متوطن بود - پادشاه هم گاهی بتفقد احوال او می پرداخت - چون
 آن سگ بدسمی اجل گرفتار شد پادشاه بر تلف آن اظهار تأسف
 فرمود - و دربارخان عمارتی احداث نموده آن سگ را در آن گنبد مدفون
 ساخت - و خود هم حسب وصیت در همان گنبد مدفون گردید *

سبحان الله تا چه رتبه دنیاداری است - و انهماک دران
 و چه قدر صرف خوش آمد است و مراعات - آنکه در چنین اوقات
 و احیان (که با خدای خود مشغول باید شد - و یاد او را ملکه
 باید ساخت) ذکر سگ پادشاهی و رعایت دنیا پرستی بخاطر
 گذرانیدن - اگر بتکلف است ای دای که حشوا با سگ نمایند
 و اگر اعتقاد است معاذ الله باین همه خاتمه میبخش است - و رحمت
 حق وسیع *

(۳)

عرش آشیانی اگرچه خط و سواد کامل نداشت اما گاهی شعر
 گفته - و علم تاریخ و زبده بود - خصوص قصص هند که تیکو
 میدانست - و شوق بقصه امیر حمزه (که سه صد و شصت داستان
 است) بسیار داشت - حتی که خود اندرون محل بطور قصه خواندن
 میگفت - و عجائب حالات و غرائب واقعات آن قصه را از اول تا آخر

(۲) نسخه [ب] که در سابق (۳) نسخه [ج] شعر موزون گفته *

* آغاز جلد دوم *

* حرف الدال *

* دربار خان *

* مختصات نام - پسر تكلو خان قصه خوان است - كه در خدمت
شاه طهماسب صفوي بعنوان قصه خواني اختصاص داشت - و مورد
انواع مرام شاهي بود - چون پسرش وارد هژد گردید بهمان طریقه
موردی در خدمت عرش آشیانی سعادت رخشاسی اندوخته بدولت
مصاحبت امتیاز یافت - و بمنصب هفتصدی و خطاب دربار
خان چهره شادکامی افزود - در سال چهاردهم بعد فتح رنجهپور .
(که پادشاه بزیارت روضه معینیه متوجه دارالخیراجهیر شد) دربار
خان از اشتداد بیماری رخصت دارالخلافه آگره گرفت - و پس
از رسیدن آنجا جهان فانی را بدرود نمود - چون عرش آشیانی را
نهایت توجه بهالش بود بهیار اندر هکین گردید - دربار خان

